

آکادمی علوم اتحاد شوروی

سلسلہ آثار ادبی

ملل خاور

متون

سری بزرگ

۲

ادارہ انتشارات «دانش»

شعبہ ادبیات خاور

انستیتوی خاورشناسی

شاهنامه فردوسی

متن انتقادی

جلد هشتم

تصحیح متن بااهتمام

رستم علی یف

زیر نظر ع. آذر

مسکو ۱۹۷۰

فهرست

- ۶ [پادشاهی یزدگرد هجده سال بود]
- ۷ [پادشاهی هرمز یک سال بود]
- ۹ [پادشاهی پیروز بیست و هفت سال بود]
- ۱۷ [پادشاهی بلاش پیروز چهار سال بود]
- ۲۹ [پادشاهی قباد چهل و سه سال بود]
- ۴۲ [داستان مزدک با قباد]
- ۵۳ [پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود]
- ۵۳ [آغاز داستان]
- ۹۵ [داستان نوشزاد با کسری]
- ۱۱۰ [داستان دوزرجمهر]
- ۱۴۶ [داستان مهبد با زروان]
- ۱۵۶ [رزم خاقان چین با هیتالیان]
- ۲۰۶ [داستان در نهادن شطرنج]
- ۲۱۷ [داستان طلخند و گو]
- ۲۴۷ [داستان کلپله و دمنه]
- ۲۵۵ [داستان کسری با دوزرجمهر]
- ۲۷۶ [نامه کسری بهرمزد]
- ۲۸۰ [سخن پرسیدن موبد از کسری]
- ۲۹۲ [وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری]
- ۳۱۵ [پادشاهی هرمزد دوازده سال بود]
- ۳۱۶ [آغاز داستان]
- ۴۳۱ [ملحقات]

شاهنامه خوانی با خوانش و تفسیر استاد زاگرس و دکتر محبوب

کتاب صوتی شاهنامه و شاهنامه خوانی با صدای استاد قائم مقامی

دانلود کتاب صوتی شاهنامه - شاهنامه خوانی با صدای استاد کزازی

شاهنامه خوانی و شرح و تفسیر اشعار شاهنامه توسط استاد حیجونی

کتاب صوتی شاهنامه فردوسی با صدای استاد قادرپناه

داستان های صوتی شاهنامه به زبان ساده

کتاب صوتی شاهنامه به نثر نوشته محبوبه زمانی

کتاب صوتی شاهنامه برای نوجوانان

شاهنامه خوانی کودکان صوتی

شاهنامه فردوسی

[پادشاهی یزدگرد¹ هجده² سال بود]

سپاه پراگنده را کرد گرد
بزرگان و⁴ سالاروش بخردان⁵
در رنج و دست بدی را ببست
برآسود⁶ شد ایمن⁷ از کینه خواه
مر آن درد را دور¹⁰ باشد پزشک¹¹
دژ آگاه دیوی بود دیرساز
دل دوست و دشمن بر آن بر¹⁵ میند¹⁶
خرد بر سر دانش¹⁸ افسر بود
مزن بر سرش¹⁹ تا دلش نشکنی²⁰
نیاشی بچشم خردمند²¹ خوار
مرا²² بر جهان کامگاری دهد

چو شد پادشا بر جهان یزدگرد
نشستند با موبدان³ و ردان
جهانجوی بر تخت زرین نشست
نخستین چنین گفت کز گناه
هر آن کس⁸ که دل تیره⁹ دارد ز رشک
که¹² رشک آورد آز و گرم و گداز¹³
هر آن چیز کانت نیاید پسند¹⁴
مدارا خرد را بر¹⁷ بود
بجای کسی گر تو نیکی کنی
چو نیکی کنش باشی و بردبار
اگر بخت پیروز یاری دهد

5

10

¹ K, VI—доб. بهرام IV—доб. ² K, I—هشده VI—³ K, I, IV, VI—
هزده ⁴ Л, K—و оп. ⁵ K, I, IV, VI—سالاروش موبدان ⁶ Л, I, VI—доб. و ⁷ K, I, IV,
VI—شد-ایمن ⁸ I—هر آنگه ⁹ K—تنگ ¹⁰ K, I, IV—دیو ¹¹ VI—б. оп. ¹² I, IV—ز
¹³ K—گداز ¹⁴ VI—بود سودمند ¹⁵ K, IV—
بدان کوشی تا دور داری گزند- ¹⁶ IV—ببند ¹⁷ VI—بدان در- ¹⁸ I—دست دشمن بدان در
¹⁹ K—برش ²⁰ VI—بشکنی ²¹ VI—
خرد دان ز دانش بر (!)- ²² I—برادر- ²³ K, I, IV, VI—
ترا- ²⁴ IV—گرامیت

که پنجد در¹ کژی و کاستی
 زمانه بدو شاد و او نیز² شاد
 همی داشت گیتی ز دشمن نگاه
 پپاییز³ چون تیره گشت افسرش
 بر تخت زرین⁴ بزانو نشاند
 نه پرورده داند نه پروردگار
 شکاری که یابد همی⁵ بشکرد
 بنیرو شکست اندر آید همی
 همه⁷ لشکر و گنج ایران زمین⁸
 ز پیمان او رامش⁹ جان کنید
 ز هر مرز فزونست چندی بسال
 خردمندی و داد¹³ و شایستگی
 برفت و برو تخت چندی گریست¹⁵
 بمایدت رفتن ز جای سپنج
 سزد گر نخوانی¹⁸ ورا پایدار¹⁹

یکی دفتری سازم از راستی
 همی داشت یک چند گیتی بداد
 بهر سو فرستاد بیمر سپاه
 ده و هشت بگذشت سال از برش
 بزرگان و دانندگانرا بخواند
 چنین گفت کین چرخ ناپایدار
 بتاج گرانمایگان ننگرد
 کنون روز من بر⁶ سر آید همی
 سپردم بهرمز کلاه و نگین
 همه گوش دارید و فرمان کنید
 اگر چند پیروز با¹⁰ فژ و یال
 ز¹¹ هر مرز همی بینم¹² آهستگی
 بگفت این و یک¹⁴ هفته زان پس بزیست
 اگر صد جهانی و گر بیست¹⁶ و پنج
 هران چیز کآید¹⁷ همی در شمار

15

20

25

[پادشاهی هرمز یک سال بود²¹]

بسر بر نهاد آن کیی²² تاج زر
 همی آب رشک²⁵ اندر²⁶ آمد بچشم

چو هر مرز برآمد بتخت پدر
 چو پیروز را²³ ویژه گفتی ز چشم²⁴

زرشان-K⁴ بنالید-K, I, IV, VI³ مانده-I² نپذیرد آن [او-IV, I]-K, I, IV, VI¹
 B-оп. по-⁸ همان-K, I, IV, VI⁷ بر من-I, IV⁶ پیش آیدش-K, VI⁵ باید همه-Л⁵
 به-VI¹¹ بی-VI¹⁰ ز پیمانم آرایش-VI⁹ ما رامش-K, I, IV⁹ VI-⁹ K, I, IV, VI-¹³ شرم-¹³ K, I, IV, VI-¹² یابم-K¹²
 بگفت و بیك-VI¹⁴ VI-¹⁵ доб.:¹⁵ VI-¹⁴ * سر دشمنان زیر سنگ آورد
 بگویم ما راز با رهنمون * که باور که باشد بدین اندرون
 یادگار-I, IV¹⁹ همان کاید اورا-K¹⁷ شست-VI¹⁶ سی-K¹⁶
 بوده است-IV²¹ هر مزد یزدگرد نه سال-VI¹⁸ اورمزد هفت سال-I¹⁷ هر مزد یزدگرد نه ماه
 K, IV²⁴ تو پیروزه را-VI²³ پر ز باد آنکهی-VI²² و کانت ولایته سنة واحدة-B
 رشکش در-I²⁶ چشم-K²⁵ که چشم-VI²⁶ بچشم

ابا لشکر و گنج و چندی¹ مهبان
 جهانجوی³ با لشکر و گنج و کام
 دو فرزند بودیم ز پیمای گاه⁵
 چو بیدادگر بد سپرد⁶ و بمرد
 سلایج و⁸ بزرگی و نیزوی دست
 جهاندار هم بر پدر¹⁰ پادشاست
 نماییم سوی داد راهی¹² ترا
 که خود عهد این¹⁶ دارم از یزدگرد
 فزون زان بتو¹⁸ پادشاهی سزاست
 ز هیئتالیمان لشکری نامدار
 که از گرد تار یک شد چرخ²⁰ ماه
 فراوان بموده استشان²¹ کارزار²²
 همه تاجها پیش او خوار شد
 دلش²³ مهر²⁴ پیوند او برگزید²⁵
 بشد تیز²⁶ و بمسود رویش²⁷ بدست
 بدو²⁸ خوانده بد²⁹ عهد و پیمان خویش³⁰

سوی شاه هیئتال شد ناگه بان
 چغانی² شهبی بد فغانیش نام
 فغانیش را گفت کای⁴ نیکخواه
 پدر تاج شاهی بکهنتر سپرد
 چو⁷ لشکر دهی مرا گنج هست
 فغانی⁹ بدو گفت کآری رواست
 بپیمان سپارم سپاهی¹¹ ترا
 که باشد مرا¹³ ترمذ و¹⁴ ویسه گرد¹⁵
 بدو گفت پیروز کآری¹⁷ رواست
 بدو داد شمشیر زن سی¹⁹ هزار
 سپاهی بیاورد پیروز شاه
 بر آویخت با هر مز شهریار
 سز انجام هر مز گرفتار شد
 چو پیمانی روی برادر بدید
 بفرمود تا بازگی برنشست
 فرستاد بازش بایوان خویش

30

35

40

1 چندان—VI 2 فغانی—VI 3 K—доб. و 4 سرافراز—VI 5 K—доб. ای—K

مهبان من بدم و آن دگر بود که * که پیمان را گزین کرد بر پور مه
 VI—جهاندار را هم پسر—K, I, IV¹⁰ چغانی—I, IV⁹ و—оп. و—I¹⁴ ترا—VI¹³ راه—IV¹² بسازم سپاهی—VI سپاه—IV¹¹ جهاندار را هم پدر
 ثلاثین—B صد—I, IV¹⁹ ترا—K, I, IV, VI¹⁸ آری—K¹⁷ آن—VI¹⁶ ترمذ و ویسجرد—B¹⁵
 K, I, IV, VI—همه—IV²⁴ روزگار—VI²² نبرد استشان—K, I, IV, VI²¹ روی—VI²⁰
 K, I, IV, VI²⁸ دستش—I, IV, VI²⁷ زود—K²⁶ تحرکت بنات قلمبه فرق له—B²⁵ و—доб.
 شد—VI خواند آن—I, IV خواند پس—K²⁹ برو—VI³⁰ K—доб.:

بدو گفت پیروز یزدان سپاس * که هستیم دانا و یزدان شناس
 مرا ویژه بایست این تاج و تخت * که آباد بادی و پیروز تخت
 ز پیروز هر مز چو دل شاد شد * روانش از اندیشه آزاد شد
 جهاندار پیروز نیکی گمان * چو شد شادمانه ز تخت کیان

[پادشاهی * پیروز بیست و هفت سال¹ بود]

چنان چون بود شاه یزدان پرست
 که ای پرهنر پاکدل سروران²
 که باشد مرا زندگانی دراز³
 فراوان خرد باشدم⁵ روز به
 سبکسر همیشه بخواری بود
 در بخشش او را⁷ چو آرایشست
 دلگیری و مردانگی پتر اوست⁹
 ز تخت¹⁰ بزرگی کجا بر خورد
 فری برتر از پتر جمشید نیست
 نشست کپی دیگری را سپرد
 ز هر بد بیزدان پناهید و بس
 خردمند وز هر بدی بیگزند
 بچو اندرون¹² آب چون مشک شد
 ز خشکی نبد هیچ کس شادمان
 ز تنگی بچو آب¹⁴ تریاک شد¹⁵
 پیی را¹⁶ ندیدند بر خاک جای

بیماد بتخت کپی برنشست
 نخستین چنین گفت با مهتران
 همی خواهم از داور بینباز
 که که را⁴ بکه دارم و مه بمه
 سر مردمی بر دباری بود
 ستون خرد داد⁶ و بخشایشست
 زبان چرب و⁸ گویندگی پتر اوست
 هران نامور کو ندارد خرد
 خردمند هم¹¹ نیز جاوید نیست
 چو تاجش بماه اندر آمد بمرد
 نماند برین خاک جاوید کس
 همی بود یک سال با داد و پند
 دگر سال روی هوا خشک شد
 سه دیگر همان و چهارم همان
 هوارا دهان¹³ خشک چون خاک شد
 ز بس مردن مردم و چارپای

45
50
55
60

I, IV—доб.:

بدو گفت هرگز که یزدان سپاس * که دانا بود مرد یزدان شناس
 که از من برادر ستد تاج و تخت * که پیروز را باد پیروز بخت
 ز هرگز چو پیروز دلشاد شد * روانش از اندیشه آزاد شد
 پیروز یزدگرد پانزده—VI یازده سال—I, IV پیروز یزدگرد پانزده سال و نه ماه—K¹ *
 نامور—VI با گهر کهتران—K, I, IV² و کانت مدده ملکه ثمانی سنین و أربعة أشهر—B سال
 باشم و—K, I, IV, VI⁵ کهتر—K, I⁴ IV—порядок бб.: 45, 46, 50, 51, 49, 47, 48.³ کهتران
 خرد مرد را—VI¹¹ بخت—VI¹⁰ VI—б. оп.⁹ و—K⁸ оп. را—Л, K⁷ راز—K⁶
 بجوی اندرون آب—IV, VI¹⁴ هوا سر بسر—VI هر آبادها—IV¹³ بتنگی بجوی—K, I, IV, VI¹²
 یکی را—IV¹⁶ K—б. оп.¹⁵

خراج و گزیت¹ از جهان برگرفت
 ببخشید بر کهتران و مهان
 که ای نامداران با دستگاہ
 ز دینار پیروز گنج آگنید²
 وگر گاو وگر⁶ گوسفند و گلہ⁷
 که از خوردنی جانور بی‌نواست⁸
 فرستاد تازان یکی⁹ نامہای
 بگیتی¹¹ بر آنکس¹² که هستش نیاز¹³
 ز برنا و از¹⁵ پیر¹⁶ مرد و زنان¹⁷
 بجای¹⁸ کار یزدان گرفتست خوار¹⁹
 بدشت آمد و²⁰ دست برداشتند
 ز بس موپه و درد و زاری²¹ و جوش
 ز یزدان همی‌خواستی²⁴ زینہار
 ندیدند سبزی کہان و مهان
 برآمد یکی ابر با آفرین
 همی‌آمد از بوستان²⁶ بوی مشک

شہنشاہ ایران چو دید آن شگفت
 بہر سو کہ انبار² بودش نہان
 خروشی برآمد ز درگاہ شاہ
 غلہ ہرچ³ دارید پیدا کنید⁴
 ہر آنکس کہ دارد نہانی⁵ غلہ
 بنرخی فروشد کہ اورا ہواست
 بہر کارداری و خود کامہای
 کہ انبارہا برگشایند¹⁰ باز
 کسی گر ہمیرد بنا یافت¹⁴ نان
 بریزم ز تن خون انبار دار
 بفرمود تا خانہ بگذاشتند
 ہمی با آسمان اندرآمد خروش
 ز کوه و بیابان وز²² دشت و غار²³
 برین گونه تا ہفت سال از جہان
 بہشتیم پیامد مہ فرودین
 ہمی در بارید²⁵ بر خاک خشک

65

70

75

¹ K — گزند — ² K, IV — بہر شہر کانبار — ³ K, IV — здесь и почти
 всюду ⁴ K, IV, VI — ہرچہ — ⁵ VI — بپیراگنید — ⁶ Л — گر — ⁷ IV — گوسفند —
⁸ Л — بی‌بہاست — ⁹ VI — سالارشان — ¹⁰ K, IV, VI — کوہمی — ¹¹ K —
 درگشادند — ¹² IV, VI — ہر آنکس — ¹³ VI — کہ بد بی‌نیاز — ¹⁴ L —
¹⁵ L — (метр нарушен) — ¹⁶ K — و پیر — ¹⁷ L — ب. переставлен со след. б.; K — доб. б.:
 * — ¹⁸ K, IV, VI — کہ او — ¹⁹ Б — перед этим б. доб.:

میانش بیرم بشمشیر تیز * — ²⁰ K — آمدند (метр нарушен); ²¹ K —
²² IV, VI — از — ²³ K — و ز ہامون — ²⁴ K, IV, VI — خواستند — ²⁵ IV —
 در ببارید — ²⁶ VI — و ز ہامون ز دشت و ز غار

شده ژاله برگل چو مل در قدح¹ همی تافت از ابر² قوسی قزح³
 زمانه برست از بد بدگمان بهر جای بر زه نهاده کمان
 چو پیروز ازان روز تنگی برست بر آرام⁴ بر تخت شاهی نشست
 یکی شارسستان کرد⁵ پیروز کام⁶ بفرمود کورا نهاده نام⁷
 جهاندار گوینده گفت این ریست که آرام شاهان فرخ پیست⁸
 دگر کرد بآدان⁹ پیروز نام¹⁰ خنیمده¹¹ بهر جایش¹² آرام و کام¹³
 که اکنونش خوانی همی¹⁴ اردبیل¹⁵ که قیصر بدو دارد از داد¹⁶ میل¹⁷
 چو این بومها یکسر آباد کرد دل مردم پرخررد¹⁸ شاد کرد
 درم داد با¹⁹ لشکر نامدار سوی جنگ جستین²⁰ برآراست کار²¹
 بدان جنگ هر مز بدی²² پیشرو همی رفت با کارسازان²³ نو²⁴
 قباد از پس پشت پیروز شاه²⁵ همی راند چون باد لشکر براه²⁶
 که پیروز را پاک فرزند بود خردمند شاخی²⁷ برومند بود²⁸
 بلاش از بر تخت بنشست شاد که کهتر پسر بود با مهر²⁹ و داد

پر از ژاله در چنگ - T پر چنگ و مل پر قدح - K پر چنگ و گل پر قدح - JI¹
 و تفجرت - B. op. VI - 6. چرخ - K, IV² و رفعت أقداحها الشقائق - B گلبن قدح
 الینابیع من الأرض و لمعت قوس قزح من الجوّ... و رأیت فی بعض الکتب أنه لما فاضت
 علیهم السماء و سال الماء استبشروا بذلك و صبوا الماء علی رؤسهم فبقی بینهم ذلک
 بآرام - K, IV, VI⁴ الرسم الی الآن و هو عید صب الماء المشهور المذكور فی الکتب
 اگر کرد - K⁹ ب. op. - VI, JI⁸ میسرا op. - VI, JI⁷ رام - T نام - VI, JI⁶ گرچه - VI⁵
 با رای - VI¹³ جای - K, IV, VI¹² ستوده - VI¹¹ چمیده - JI¹¹ میسرا op. - VI, JI¹⁰ بادآنک
 - K¹⁶ اردویل - K, IV¹⁵ اکنون همی خواندش - VI اکنون همی خوانیش - K¹⁴ و کام
 ... فیروز... امر فبنوا له مدینة و سماها فیروز و هی التی - B¹⁷ داد از داد - JI دارد از روم
 نسیمها اردبیل و بنی مدینة آخری و سماها باذان فیروز و هی مدینة عند الری
 که شوخانیش خواندی - IV²¹ ترکان - VI²⁰ و با - VI¹⁹ تا - K¹⁹ مرد بخرد ازان - VI¹⁸
 شاد - K²⁵ 89-86. 66. IV²⁴ جنگ سازان - VI²³ هر مزد بد - VI بدش - K²² شهریار
 فر - VI²⁹ 89-88. 66. K²⁸ شاهی - VI²⁷ که کهتر پسر بود با فر و داد - K²⁶

- 90 یکی پارسی بود بس نامدار
بفرمود پیروز² کایدنر بهباش³
سپهرا سوی جنگ ترکان کشید
همی راند بالشکر و گنج و ساز⁶
نشانی که بهرام یل کرده بود
95 نبشته⁸ یکی عهد شاهنشهران
کسی¹⁰ زمین نشان هیچ برنگذرد
چو پیروز شیراوژن آنجا رسید
چنین گفت یکسر بگردنکشان
مناره برآرم بشمشیر و گنج
100 چو باشد مناره بهپیش برک¹⁶
بگویم که آن¹⁸ کرد بهرام گور
نمانم بجای پی خوشنواز
چو بشنید فرزند خاقان²⁰ که شاه
همی بشکند عهد بهرام گور

که شوخانیش خواندی شهریار-IV که سرخوادش [так] خواندی همی شهریار-K¹
که سرخاباش خواندی شهریار-T که سغراش همی خواندی شهریار-VI; (см. прим. к б. 85);
کامد-IV³ دستور-Л, I² و جعل وزارتہ الی رجل من اهل شیراز یسمی سوفزای-Б
جنگ و ساز-VI جنگساز-K⁶ بزرگان کشید-K, IV, VI⁵ پاکیزه-K, IV, VI⁴ نیاش
ز-K, IV, VI⁹ نوشته-Л-иногда, а IV, VI-здесь и далее почти всюду
کزو-IV گر از رود برتر همی بشمرد [نشمرد-VI] K, VI-¹¹ که کسی-VI¹⁰ ترک و ز
بران-Л¹⁴ بر-IV, VI-من-K¹⁸ کرده-IV, VI-کرده-IV, VI¹² دورتر ذرہ نشمرد
ترک-T چو پانصد مناره همی پیشی ترک-IV برین پیشی تک-Л¹⁶ هیتالیان-K¹⁵
اندر آرند و جرک(!)-IV¹⁷ ولا أبني هذا الميبل إلا على وادی برک و هودون شاش...-Б
وزان آشتی باشدش-K²¹ شاهان-K²⁰ بهیتالیان-K¹⁹ این-K, IV, VI¹⁸ VI-б. оп.
بمردی همی تازد و فرّ و زور-VI برین بوم بر تازه شد جنگ و سور-IV²²

- 105 دبیر جهان دیده را خوشنواز
یکی نامه بنوشت با^۱ آفرین
چنین گفت کز عهد^۲ شاهان داد
نه این بود عهد^۳ نیاکان تو
چو^۴ پیمان آزادگان بشکستی
110 مرا با تو پیمان بپاید^۵ شکست
بنامه ز هر کارش^۶ آگاه کرد
سواری سراینده و^۷ سرفراز
چو آن نامه برخواند پیروز شاه
فرستاده را گفت برخیز و رو
115 بگویش که تا پیش رود برک^۸
کنون تا لب رود جیحون تراست
من اینک^۹ پیارم سپاهی گران
نمانم مگر سایه^{۱۰} خوشنواز
فرستاده آمد بکردار گرد
120 همی گفت یک چند^{۱۱} با خوشنواز
چو گفتار بشنید و نامه بخواند
بیآورد لشکر بدشت نبرد

نامه خوشنواز نزدیک - Доб. заголовки: Л^۱ تا پیش او شد - VI کاید بر او - K^۱
آگاهی یافتن - VI نامه خوشنواز بر پیروز شاه و پاسخ پیروز شاه خوشنواز را - IV پیروز شاه
رسم - K, IV^۲ ندانمت - VI^۳ راه - K^۴ بر - IV^۳ خوشنواز از آمدن پیروز بچنگ
فاینک اذا فعلت ذلک اضطررت الی - B نباید - IV نماید (!) - L^۹ بزرگان - K^۸ که - VI^۷
سراینده - IV, VI^{۱۲} زمانه ز هر نیکش - L^{۱۱} 110-111 op. VI-66. 10 جبر العساکر لقتالک
پیش رود - K, IV, VI^{۱۵} بی مایه - K, IV, VI^{۱۴} بر آن - VI از آن - K, IV^{۱۸}
هم اکنون - K^{۱۷} شاه سترگ - K, IV, VI^{۱۶} (B тексте по B) وادی برک - B بزرگ
ازین کار ما را - IV زمی بر دراز - K^{۲۰} سایه بر - K^{۱۹} ترکان و - VI و Доб.
و آن - K^{۲۴} بسیار - K^{۲۳} 119-120 op. IV-66. 22 سخنها یکایک - VI^{۲۱} دل اندر گداز
او - K^{۲۵} کزین کار ما را دل اندر گداز - VI لشکر سرفراز

که جیحون میانجیست مارا¹ براه
 ز لشکر گزین کرد با آبروی
 بچربی⁴ سخن گوی و پاسخ شنو
 بلند اختر و رهنمای ترا
 بیمارم چو خورشید تابان براه
 بممنشسور آن دادگر بنگرد
 همان⁷ نام تو شاه بی‌دین بود
 نه اندر جهان⁹ مردم زیردست
 بیچد سر از عهد شاهنشهان
 کسی نیز ننهاده بر سر کلاه
 که اورا گوا¹³ خواستن ناسزاست¹⁴
 چنین با سپه کردن¹⁵ آهنگ من
 نیابی مگر ز¹⁷ اختر نیک بر¹⁸
 بدین جنگ یزدان مرا یار پس
 سخنها پیروز بر¹⁹ یاد کرد
 پر از خشم شد شاه گردنفر از
 نگوید جهان دیده مرد کهن²⁰
 بنوک سنانش²² فرستم درود
 فراوان سخن گفت با او بر از
 ندیدم نبودش²⁵ کسی رهنمای

که بستد نیایش ز بهرامشاه
 یکی مرد بینادل و² چربگوی
 بدو گفت نزدیک پیروز³
 بگویش که عهد نیای ترا
 همی⁵ بر سر نیزه پیش سپاه
 بدان تا هر آنکس که دارد خرد
 مرا⁶ آفرین بر تو نفرین بود
 نه یزدان پسندد نه⁸ یزدان پرست
 که¹⁰ بیداد جوید کسی¹¹ در جهان
 بداد و بمردی¹² چو بهرام شاه
 برین بر جهاندار یزدان گواست
 که بیداد جویی همی جنگ من
 نباشی تو زین جنگ¹⁶ پیروزگر
 ازین پس نخواهم فرستاد کس
 فرستاده با نامه آمد چو گرد
 چو برخواند آن نامه خوشنواز
 فرستاده را گفت چندین سخن
 که از چاچ یک پی نهذ نزد²¹ رود
 فرستاده آمد بر خوشنواز
 که²³ نزدیک پیروز ترس²⁴ خدای

125

130

135

140

و-را I, IV, 6 همه-IV 5 بخوبی-IV, VI, 4 شو-III, VI, 3 و-IV, VI, 2 با او-K 1
 برنج از بدش-VI 9 نه کیهان پرست و نه-VI نه ایزدپرست و نه-III 8 وگر-K, I, IV, VI, 7
 که-K 14 که بیدادرا-VI 13 بیخشی-III, VI بزرگی-K 12 همی-VI 11 چو-III, VI, 10
 -K 16 کرده-VI کردی-K 15 ساختن باسزاست-IV بیداد جستن همی از شماست
 -I, IV, 19 پر-IV خویش بر-K 18 تو از-VI 17 بدین جای-VI جای-I, IV, 1 فرجام
 پیرا نهی-I نهی پیش-K 21 و-III, VI, 139-141 66-VI 20 همه پیش او-VI سخنهای پیروز را
 بیوزش-III 25 برتر-III 24 به-VI 23 ستانندت-K, I, IV, 22 کی را نهی پیش-IV پیش
 نبود و نبودش-VI

بفرمان یزدان نگویند همی
 بیزدان پناهید و بردش نماز⁵
 تویی آفریننده هور⁷ و خاک
 ز بهرام پیشی⁸ ندارد هنر
 مه نیرو مه آهنگ جاننش¹⁰ مه دل¹¹
 بزرگی¹³ بشمشیر جویند همی¹⁴
 سرشرا پپوشید و آگنده کرد
 همان سی ارش کرده¹⁸ پهنای اوی¹⁹
 ز پیشی سمرقند لشکر براند
 همی راند چون باد لشکر بره²²
 چنین تا بر کنده آمد فراز²⁵
 هوا شد ز گرد سپاه آبنوس
 که چون آب خون اندرآمد بجوی
 همی گفت با داور پاک راز²⁷
 همی تاخت با خوارمایه سپاه²⁹
 سپهدار ترکان ازو گشت باز³⁰

همه دیدمش¹ جنگ جوید² همی
 چو بشنید زو³ این⁴ سخن خوشنواز
 چنین گفت کای⁶ داور داد و پاک
 تو دانی که پیروز بیدادگر
 پی او ز روی⁹ زمین برگسل
 سخنها¹² بیداد گویند همی
 بگرد سپه بر¹⁶ یکی کنده کرد
 کمندی فزون بود¹⁶ بالای اوی¹⁷
 چو این کرده شد²⁰ نام یزدان بخواند
 وزان²¹ روی سرگشته پیروز شاه
 وزین²³ روی²⁴ پر بیم دل خوشنواز
 برآمد ز هر دو سپه بوق و کوس
 چنان تیر باران بد از هر دو روی
 چو نزدیک²⁶ کنده شد خوشنواز
 وزان²⁸ روی چون باد پیروز شاه
 چو آمد نزدیک خوشنواز

145

150

155

VI-⁵ آن - K, I-⁴ ازو - I, IV, VI-³ شوید - VI-² شورش و - IV دیده - K, I, VI-¹
 همین از - VI-⁹ برتر - K-⁸ باد - I, IV-⁷ آب - K, VI-⁶ فراوان سخن گفت با او براز
 نه نیروش بادا نه دانش - VI-⁶ مه نیروش بادا مه دانش مه دل - I, IV-¹¹ خوانش - JI-¹⁰
 بفرمان - I-¹⁴ جهانرا - K-¹³ سخنها به - K-¹² ب. переставлен со след. б. - K, I, IV, VI-⁶ نه دل
 برش پیش - K-¹⁸ او - JI, VI-¹⁷ فرو برد - I, IV-¹⁶ در - K, I, IV-¹⁵ یزدان نگویند همی
 - I, IV-²² وزین - IV-²¹ بُد - K-²⁰ او - JI, VI-¹⁹ برش بیست کرده به - I, IV, VI-⁶ کرده به
 رزم - JI, I-²⁵ Доб. заголовки: -²⁵ همی رفت - VI-²⁴ وزان - JI, IV-²³ VI-⁶ خود با سپاه
 رزم پیروز با خوشنواز و - IV جنگ کردن ایرانیان با تورانیان - K پیروز با خوشنواز
 - K, I, IV, VI-²⁹ ازان - K-²⁸ VI-⁶ K-²⁷ نزدیک آن - I, IV, VI-²⁶ افتادن پیروز در چاه
 - K-³⁰ همی راند با گرز و رومی کلاه
 چو اورا چنان دید پس خوشنواز * ز پس کرد روی و همی شد بتاز

- 160 عنانرا بییچید و بنمود پشت برانگیخت پس² باره پیروز شاه بکنده درافتاد با چند مرد چو نرسی برادرش و⁴ فرخ قباد برین⁶ سان نگون شد سر هفت شاه وزان جایگه شاد دل⁸ خوشنواز
- 165 برآورد زان¹¹ کنده هر کس که زیست بزرگان¹⁴ و پیکارجویان هران¹⁶ شکسته سر و پشت پیروز شاه ز شاهان نید زنده جز کیمباد¹⁹ همی راند با کام دل خوشنواز
- 170 بتاراج داده²¹ سپاه و بنه ز²³ ایرانیان چند بردند اسپر نماید²⁵ که باشد جهانجوی²⁶ زفت چنین آمد این²⁷ چرخ ناپایدار بییچاند²⁹ آنرا که خود پرورد
- 175 نماند برین خاک جاوید³¹ کس
- پس او سپاه¹ اندر آمد درشت همی راند با گرز و رومی کلاه³ بزرگان و شیران روز نبرد بزرگان و شاهان فرخ⁵ نژاد همه نامداران زرین کلاه⁷ بنزدیکی⁹ کنده آمد فراز¹⁰ همان خاک¹² بر بخت ایشان گریست¹³ کسی را که در¹⁶ کنده آمد زمان شه¹⁷ نامداران با قنچ و گاه¹⁸ شد آن لشکر و پادشاهی بباد سرافراز با لشکر رزمساز²⁰ نه کس میسره دید و²² نه میمنه چه افکنده بر خاک و خسته²⁴ بتیر دل زفت با خاک تیره ست جفت چه با زبردست و²⁸ چه با شهریار اگر تو شوی پاسمان³⁰ خرد ترا توشه از³² راستی باد³³ و³⁴ پس³⁵

I, IV— همی تاخت با و بزرگان سپاه—K³ برانگیخته—I, IV, VI² پس پشت او—K¹ چو هرمز—K, VI⁴ همی راند پر خشم تا پیش راه—VI همی تاخت با خوارمایه سپاه بدین—I, IV⁶ عالی—VI دلبران و گردان خسرو—K⁵ خروشی برآمد—I, IV⁷ برادرش و با دلی—K⁸ (в тексте конъектура). J, K, I, IV, VI—доб. б. 166 (в тексте конъектура). I, IV¹² ازان—I, IV, VI¹¹ سرافراز با لشکر سرفراز—K¹⁰ یکی بر لب—VI⁹ شاه دل—VI¹⁶ K, I, IV, VI¹⁵ همان—VI¹⁴ دلبران—K, I, IV, VI¹³ همی خاک—VI¹² زار—VI¹⁷ I, IV¹⁶ سرفراز—I²⁰ کس جز قباد—I, IV¹⁸ سه زان—I, IV¹⁷ بر—VI¹⁹ I, IV, VI²³ از—K, I, IV, VI²² داد آن—K, I, IV²¹ و—IV²⁰ оп. I, IV, VI²⁴ خاک—K, I, IV, VI²³ از—K, I, IV, VI²⁴ از—I, IV²⁷ جهاندار—K, I, IV, VI²⁶ میادا—VI²⁵ تیره—I, IV, VI²⁹ اگر بیهوشست ارستون—I, IV, VI³¹ چنین دارد آنکس که دارد—K³⁰ بینجامد—VI³¹ دستگه—I³⁴ و—I³⁵ J—б. переставлен с предыдущим б. VI³³ آفرین باد—VI³² از—J, VI³² оп. پیروز

سپاهش شد از خواسته بی‌نیاز
 ز تخت² و نژادش نکردند پاد
 ازان کنند و رزم پیروز شاه
 ازان شـــــهـــــریـــــاران آزاد مـــــرد⁵
 فرود آمد از تخت زرین بلاش⁸
 همی ریخت بر تخت خاک نژند
 زن و مرد و کودک همی مویه کرد¹¹
 همه شاهجوی¹² و همه راه جوی¹³
 گیر آیند لشکر ازان¹⁵ دشت کین

چو بگذشت¹ برکنده بر خوشنواز
 باهن بیستند پای قباد
 چو³ آگاهی آمد بایران سپاه
 خروشی برآمد ز کشور⁴ بدرد
 چو اندر جهان این⁶ سخن⁷ گشت فاش
 همه گوشت بازو بدندان بکنند⁹
 سپاهی و شهری ز ایران¹⁰ بدرد
 همه کنده موی و همه خسته روی
 که تا چون گریزند ز¹⁴ ایران زمین

180

[پادشاهی بلاش پیروز چهار سال¹⁶ بود¹⁷]

سرش پر ز گرد و رخس پیر خراش
 هر آنکس که بود از رد و¹⁸ بخردان
 سخنها که بودی ورا سودمند
 بسی ز²⁰ گوهر برافشانند
 بچویند²¹ رای و دل²² بخردان
 چو روشن شود رای تاریک من

چو بنشست با سوگ ماهی بلاش
 سپاه آمد و موبد موبدان
 فراوان بگفتند با او ز پند¹⁹
 بران تخت شاهیشی بنشانند
 چو بنشست بر گاه گفت ای ردان
 شمارا بزرگبست نزدیک من

185

190

زن و مرد-K⁵ از ایران-K, I, IV, VI⁴ چن-I³ بخت-IV نام-K² برگشت-K¹
 JI-⁹ VI-б. оп.⁸ چو اندر سخن آن چنان-K⁷ آن-I, IV⁶ و کودک همی مویه کرد
 بلاش این چو بشنید رخ می‌بکند-VI همه موی شاهان ز سر بر بکنند-K شاهان ز بازو بکنند
 VI- همه چشم پیر آب و رخساره زرد-K¹¹ از ایران-IV, VI- بایران-I- دلپیران-K¹⁰
 I, IV, VI- شاهجوی-I, IV, VI- شاهگوی-K¹³ گوی-VI¹² نوحه کرد
 نشسته همه با غم و انده‌هان * با اندیشه آن که تیران و مه‌هان
 گذارند و بینند آن-I, IV, VI- پیر از کین روانشان بد از-JI¹⁵ بایران-I از-K, IV, VI¹⁴
 رفتن سوفزای بکین خواستن-K- оп.; بود-JI¹⁷ پنج سال و دو ماه-IV, VI- پنج سال-I¹⁶
 K-²⁰ با وی ز پند-VI بلند-JI¹⁹ از در-K¹⁸ B-заголовок оп. پیروز از خوشنواز
 راز دل-I, IV, VI- راه و دل-K²² بچویند-JI, VI²¹ برو ز²² و-VI بسر برش

بکوشد که تا رای ما² نشکنند³
 که خواهد همی کار خود را همال⁵
 چو نپذیرد از خونش⁸ افسر کنیم⁹
 بنالد بر ما یکی زیر دست¹¹
 همه بیخ و شاخش ز بن برکنیم¹³
 بویژه کسسی کو بود پارسا
 مجویید از¹⁴ زهر تریاک بهر
 مشو پیش تختش مگر تازه روی
 همی خوان بپیداد و داد آفرین¹⁷
 بهر دانشی بر توانا شدم
 مشو بر تن خویش بر¹⁹ بدگمان
 سخن گفتن سودمند مرا
 کسسی را ز دانش ندیدم برنج
 ز دانایئی او²¹ فروماندند
 بیزدان سپرده تن و جان اوی²²
 یکی پهلوان جست با رای و سنگ²⁴
 بلاش²⁵ جوانرا بود نیکخواه

بگیتی هر آنکس که نیکی کند¹
 هر آنکس کجا باشد او⁴ بدسگال
 نخستین بپندش⁶ توانگر کنیم⁷
 هر آنکه که زین لشکر دین پرست¹⁰
 دل مرد بپیدادگر بشکنیم¹²
 میباشید گستاخ با پادشا
 که او گاه زهرست و گاه پای زهر
 ز گیتی¹⁵ تو خوشنودی شاه جوی
 چو خشم آورد شاه پوزش گزین¹⁶
 هر آنکه که گویی که دانا شدم
 چنان دان که نادان تری¹⁸ آن زمان
 وگر²⁰ کار بندید پند مرا
 ز شاهان داننده یابید گنج
 برو مهتران آفرین خواندند
 برفتند خشنود ز ایوان اوی²²
 بدآنکه که پیروز شد سوی جنگ²³
 که باشد نگهبان تخت و کلاه

195

200

205

¹ I, IV—کنید ² K—عهد ما—VI ³ I, IV—نشکنید ⁴ K, I,
 VI—کنید ⁵ K—همال—VI ⁶ VI—ز پندش ⁷ K, I, IV—کنیم ⁸ K—
 I, IV, VI—که از لشکر زیر دست—⁹ K, I, IV—کنیم ¹⁰ K—
 مجویید—¹¹ K—در پرست ¹² K, I, IV, VI—بشکنیم ¹³ K, I, IV, VI—برکنیم ¹⁴ K—
 از پیداد—اورا نکوهش کنیم—¹⁵ VI—¹⁶ VI—کنیم ¹⁷ VI—
 I, IV—تو جوینده—
 доб. б.:

ولیکن تو بر پادشاه زمین * همی خوان همیشه ز داد آفرین
 او—¹⁸ L—¹⁹ VI—خویشتن—²⁰ K, I, IV—اگر ²¹ K—ز عقل و ز رایش—
 K, I, IV—
 доб. б.:

پر از مهر دلها زبان پر ثنا * که جاوید بادا چنیین پادشا
 پلاش—²³ K—²⁴ K—بای رنگ و بوی—²⁵ K—Здесь и почти всюду—
 I, IV—پلاش—

بدان کار شایسته بد سوفزای¹ 210
 جهان دیده از شهر شیراز بود
 هم او⁴ مرزبان بد بزابلستان⁵
 چو آگاهی آمد سوی سوفزای
 ز مژگان سرشکشی برخ برچکید
 ز سر برگرفتند گردان کلاه
 همی گفت بر کینه شهریار
 بدانست کان کار بی سود شد⁹ 215
 سپاه پراگنده را گرد کرد
 فراز آمدش تیغ زن صد هزار
 دم داد و آن لشکر آباد کرد
 فرستاده ای خواند¹⁴ شیرین زبان
 یکی نامه بنوشته پر¹⁵ داغ و درد 220
 بنامه درون پندها یاد داد¹⁸
 وزان¹⁹ پس فرستاد نژد بلاشی
 که این مرگ²⁰ هر کس بخواهد چشید²¹
 ز باد آمده باز²² گردد بدم
 کنون من بدستوری شهریار 225
 کزین کینه و²⁵ خون پیروز شاه

و. Л—доб. 2 سوقرای K—иногда дает как سوفرای IV, VI— I—здесь и далее
 گفتار اندر— IV آغاز داستان— I Доб. заголовки: I پهلوان بود— K
 بزاولستان— K, I, VI همان— VI همه— K⁴ داستان سوفرای شیرازی با خوشنواز
 K—¹⁰ گشت— K, I, IV, VI⁹ در— VI⁸ پهلوان— I⁷ 208—210. IV—⁶ два раза повторяет бб.
 پرنر— VI¹⁸ رزمجوی و همه کینه دار— K, I, IV, VI¹² برخواست— VI¹¹ زهامون و از
 I, IV, VI¹⁴ داد یاد— K¹⁸ б. оп. I, IV—¹⁷ خون— K, VI¹⁶ با— K¹⁵ خواست— K, I, IV, VI¹⁴
 K—²³ یاد— Л, K²² کشید— K, VI²¹ درد— I, IV, VI²⁰ K—²⁰ ازان— K¹⁹ کرد یاد— VI
 شوم کین پیروز را خواستار— VI بیچم ازین [برین— I, IV] کینه در کارزار— K, I, IV—²⁴ б. оп.
 مهر— VI²⁸ فلک— K, I, IV, VI²⁷ بگرید— VI²⁶ که از کینه— K, I, IV—²⁵

وزان سوی گریبان¹ بشد باز جای²
 بیامد ز زاولستان³ سوی مرو
 که آهسته دارد بگفتار دل⁴
 که آمد سر خامه را⁵ رسته خیز
 که ای بی خرد⁷ روبه⁸ دیوساز⁹
 شود مویه گر بر تو پیراهنت
 به بینی¹² کنون زور¹³ تیغ جفا
 نپیره جهاندار بهرام شاه
 که آن¹⁵ کینه هرگز نگردد نهان
 نرفتی چو برخاست آوای¹⁷ کوس¹⁸
 پدر پیش بهرام پاینده²⁰ بود²¹
 نماند بهیتالیان قاج و گاه²³
 که از رزمگه²⁵ آمدستت بدست
 بمرو آورم خاک توران زمین
 نه بر دوده و²⁸ خویش و پیوند تو
 ز خون همچو دریا کنم کسورت
 که³¹ از کین³² پیروز با³³ خوشنواز

فرستاده زین روی برداشت پای
 پیاراست لشکر چو پرت تیز
 یکی مرد بگزید بیداردل
 نویسنده نامه را گفت خیز
 یکی نامه بنویس⁶ زی خوشنواز
 گنه کار کردی بیزدان¹⁰ تنبت
 بشاه آنک تو کردی ای¹¹ بیوفا
 بکشتی شهنشاه را بی گناه
 یکی کین نو¹⁴ ساختی در جهان
 چرا پیش او چون یکی¹⁶ چاپلوس
 نیای تو زین خاندان¹⁹ زنده بود
 من اینک بمرو آمدم کینه خواه²²
 اسپران و آن خواسته هرچ²⁴ هست
 همه²⁶ باز خواهم بشمشیر کین
 نمائیم جهانرا بفرزند²⁷ تو
 بفرمان یزدان بمر سرت
 نه کین باشد این²⁹ چند گویم³⁰ دراز

230

235

240

IV-⁴ زابلستان-I, IV³ سوفرای-IV, VI-⁵ سوفرای-I سوفرای-K² دیگر-K¹
 کنون-VI-⁶ نامه فرستادن سوفرای شیرازی نزدیک خوشنواز: доб. заголовок:
 کرده در-K, VI-¹⁰ دیوساز-I, IV-⁹ ریجن-VI-⁸ پرخرد-IV⁷ بنوشت-Л⁶ پیش ما
 که کرد آن که-VI-¹¹ که کردار کردی تو ای-I, IV-¹² اگر زانک کردی تو ای-K¹¹ پیش یزدان
 این-VI-¹⁵ کنون کینه تو-Л¹⁴ دود-VI-¹³ زود-K, I, IV-¹² که بینی-VI¹² تو کردی ای
 چون بنده-I, IV, VI-²⁰ جایگه-I, IV-¹⁹ آواز-K¹⁷ سگ-K, I, IV-¹⁶
 رنگ و بوی-I, IV, VI-²⁴ کینه جوی-I, IV, VI-²² 66. 237-238 оп.²¹
 و-Л²⁸ بدین دوده و-K²⁷ ز فرزند-VI²⁷ همی-K²⁶ کزان رزمگاه-K, I, IV, VI-²⁵ هر چه
 یکی جنگ باشد برین-VI-³⁰ یکی باشد ار-I, IV-²⁹ بکین باشم این-K²⁹ نه پرورده-VI
 چون-I, IV-³³ خون-K³² هم-VI-³¹ سان

- 245 شود زیر خاک پی من¹ تپناه² فرستاده با نامه³ سوفزای
 بیامد چو شیر دلاور ز جای
 250 چو⁴ آشفته آمد بر⁵ خوشنواز
 بدو داد پس⁶ نامه⁷ سوفزای
 نویسنده⁸ نامه⁹ را داد¹⁰ و گفت
 بهتر چنین گفت مرد دبیر¹¹
 شکسته شد آن مرد جنگ آزمای¹²
 255 هم اندر زمان زود پاسخ نهشت¹³
 نخستین چنین گفت کز کردگار
 که هر کس¹⁴ که بودست یزدانپرست
 فرستادمش¹⁵ نامه¹⁶ پندمند
 260 برو خوار بود آنچه¹⁷ گفتم سخن
 چو او¹⁸ کینهور گشت و من چارهجوی¹⁹
 بپیروز بر اختر آشفته شد
 چو بشکست پیمان شاهان داد
 265 نیامد پسند جهان آفرین
 هر آنکس که عهد نیما بشکند
 چو پیروز باشد بدشت نبرد

ز یزدان - I, IV - ³ سپناه - VI - ² از پی او - VI - از پی من - I, IV - ¹ تو - K - ¹
 بران - K - بنزدیک او رفت و بردش - ⁷ L - آمد بنزدیکش - K - ⁶ بر - VI - ⁵ کینهخواه - VI - ⁴
 K - ¹⁰ VI - 6. on. سرافراز لشکر برداخت جای - K, I, IV - ⁹ سر - K - ⁸ پایگه برد پیشش
 خودست و - I, IV - نهانی بگوی از چه چیزست زفت - K - رزمست و خفت - L - ¹¹ خواند
 ازان نامه¹⁶ - L - ¹⁶ یک - K - ¹⁵ جنگ آزما - L - ¹⁴ همین - K - ¹³ کای مرد پیر - K - ¹² زفت
¹⁷ L, I, پاسخ نامه سوفزای شیرازی از پیش خوشنواز - IV - ¹⁷ I, IV - ¹⁷ پیر سخن سوفزا
 چنو - K - ²¹ بُد هر چه - VI - ²⁰ فرستاده ام - K - ¹⁹ هر آن کس - K - ¹⁸ نوشت - IV, VI -
 گفتی - I, IV, VI - ²⁶ نو - VI - ²⁵ ما - I, IV, VI - ²⁴ برو اندر آورده رو - VI - ²³ جو - VI - ²²
²⁷ K - ²⁸ K - ²⁸ درد - ²⁷ بخای - K -

نه جنگ و نه جنگ آوران² کاستست
 بیک هفته آمد سوی⁴ سوفزای
 بدشنام بگشاد گویا ز بان
 شنیدند و⁵ آوای⁶ رویینه خم
 که بر چرخ خورشید گم کرد راه⁸
 همی¹⁰ راهرا خانه پنداشتند
 بدشت آمد و جنگرا کرد ساز
 که چرخ روان¹² روی هامون ندید
 بکردار باد اندر آمد ز جای
 بنپیلان آسوده بر بست راه
 جهان شد پر آواز پر خاشجوی
 همی آمد از دور بر¹⁶ پیشی و پس
 در و دشت شد چون بلور سپید¹⁸
 درفش بزرگی بر افراختند²⁰
 بدرید مر²² از دهارا جنگر
 زمین شد ز خون سران آنگیر
 کرا از جهان²⁸ روز برگشته بود²⁷
 یکایک سپاه اندر آمد³⁰ ز جای

گر آیی تو ایدر¹ هم آراستست
 فرستاده با نامه تازان ز جای³
 چو بر خواند آن نامرا پهلوان
 زمیبدان خروشییدن گاووم 265
 بکشم یهن⁷ آورد چندان سپاه
 برین همنشان روز⁹ بگذاشتند
 چو آگاهی آمد سوی خوشنواز
 بپیکند¹¹ شد رزمگاهی گزید
 وزین¹³ روی پر کینه دل سوفزای 270
 چو شب تیره شد پهلوان¹⁴ سپاه
 طلایه همی گشت بر هر دو سوی¹⁵
 غو پاسبازان و بانگ جرسی
 چنین تا پدید آمد از میغ¹⁷ شهید
 دو لشکر همی جنگرا¹⁹ ساختند 275
 از آواز گردان²¹ پر خاشخیر
 هوا دام²³ کرکس²⁴ شد از پتر تیر
 ز هر سو ز مردان²⁵ تلی²⁶ کشته بود²⁷
 بچنمید بر²⁹ قلمبگه سوفزای

گنج و نه از لشکر VI گنج و نه جنگ آورم—K, I, IV² آن—I, IV, VI—ترا خود—K¹
 8 VI—66. 7 K, IV—آواز—K, I, IV, VI⁶ و—K⁵ بر—K, VI⁴ برای—Л³
 13 K, IV—هوا—K¹² بپیکنگ—K¹¹ همه—K¹⁰ رود—I, IV, Zود—K⁹ 266—270 оп.
 16 K, I, IV—روی—K, I, IV, VI¹⁵ ز پهلوی برون رفت چندان—VI با—IV¹⁴
 18 Доб. заголовки: Л, K, VI—[VI—جنگ—] 17 K, I, IV—تیغ—VI تیغ زرین—K¹²
 22 VI—آوای مردان—K²¹ بپرداختند—VI²⁰ رزهر—K, I, IV, VI¹⁹ خوشنواز
 26 VI—یلی—VI²⁶ بهر سو که دیدی—K, I, IV, VI²⁵ هر کس (!)—K²⁴ پتر—IV پر ز—I²³
 29 VI—در—VI²⁹ یلان—K, I, IV, VI²⁸ سپاه اندر آمد بتندی—I, IV³⁰ شد—VI²⁷

<p>280 بی‌پیم‌چید¹ و آمد بتنگی فراز² سپاه اندرآمد بتندی⁴ ز جای بشیمب اندرانداخت اسب از فراز عنانرا بی‌پیم‌چید و بنمود پشت همی‌تاخت با نیزه⁸ سرگرای⁸ بسی کشته شد هم بی‌پیمان¹⁰ و تیر بره‌بر بسی کشته¹² و خسته دید سپهرا بهامون نشیمب¹⁸ و فراز شده دشت چون چرخ¹⁵ آراسته ستام¹⁷ و سنان و کلاه مهی¹⁶ تلی گشته²⁰ چون کوه البرز جای نکرد اندر آن چیز ترکان نگاه بکام دل ما بد از روزگار²¹ برین دشت خیره نماید نشست²⁴ برین²⁵ دز بکردار شیران²⁶ شویم همی هر کسی رای دیگر زدند²⁸ پدید آمد آن زیور تاج مهر نشست از بر باره بر سوفزای</p>	<p>وزان روی با تیغ کین خوشنواز یکی تیغ³ زد بر سرش سوفزای بجست از کف تیغزن⁵ خوشنواز بدید آنک⁶ شد روزگارش درشت چو باد دمان از پسش سوفزای⁷ 285 بسی کرد زان⁹ نامداران اسپر همی‌تاخت تا پیش لشکر¹¹ رسید ز بالا نگه کرد پس خوشنواز همه دشت¹⁴ پر کشته و خواسته سلیج و کمرها و اسب و ره¹⁶ 290 همی برد¹⁸ هر کس بر¹⁹ سوفزای ببخشید یکسر همه بر سپاه بشکر چنین گفت کامروز کار چو خورشید بنماید از²² چرخ دست²³ بکین شه‌نشاه ایران شویم همه²⁷ لشکرش دست بر بر زدند 295 برین همنشان تاز خم سپهر تبیره برآمد ز پرده‌سرای</p>
---	--

¹ I, IV—بچنید ² K—سرفراز ³ K, I, IV—وزان روی با روی (!) کین ⁴ I, IV—چوب ⁵ K, I, IV—چوبزن ⁶ K, I, IV, VI—آنک ⁷ K—خوشنواز ⁸ K—سرفراز ⁹ K, I, IV, VI—ازان ¹⁰ K, I, IV, VI—سپه دید هامون ¹¹ K—لشکر ¹² L—پیش کین دز ¹³ I, IV, VI—آن دز ¹⁴ I, IV, VI—راه ¹⁵ K—باغ ¹⁶ K, I, IV, VI—بشیمب ¹⁷ K—کمرهای شاهنشهی ¹⁸ VI—بود ¹⁹ K, I, IV, VI—ز تیغ ²⁰ L—ده ²¹ K, I, IV, VI—کارزار ²² K—چو بنمود خورشید بر ²³ K—بدین ²⁴ K—گذشت ²⁵ I, IV—بیران ²⁶ K—بیکبار گردان و شیران ²⁷ I, IV—بیران ²⁸ K—

همه لشکرش خواندند آفرین * بران نامور پهلوان زمین

بنزدیک سالار گردن فرار
 نباشد جز از رنج² و آویختن³
 بدوزخ فرستیم هر دو روان
 بدانی که آن⁷ کار بد ایزدی
 کز اختر سرآمد بدو سال و ماه⁸
 گزین کرد حنظل بینداخت شهید
 خنک آنک گرد گذشته¹⁰ نگشت
 ز سیم و زر و گوهر نابسود¹³
 که آن روز بگذاشت¹⁴ پیروز بخت¹⁵
 سراپرده و گنج و پیل و سپاه¹⁶
 بنزدیک شاه¹⁸ دلیران شوی
 تو از عهد بهرام گردن مپیچ
 مرا ترک و¹⁹ چین است و¹⁹ ایران تراست
 بیاورد لشکر بپرده سرای
 بگوی آنچه بشنیدی از رزمخواه
 بگفت آنچه بود آشکارا و راز²¹
 بدین آشتی²² رای و پیمان تراست
 بمان بر تویی شاه²³ و سالار و مه²⁴
 که امروز مارا²⁶ جزین نیست²⁷ رای

فرستاده ای آمد از خوشنواز
 که از جنگ و پیکار و¹ خون ریختن
 دو مرد خردمند نیکو گمان⁴
 اگر⁵ باز جویی ز راه ردی⁶
 نه بر باد شد کشته پیروز شاه
 گنهگار شد زانک بشکست عهد
 کنون بودنی بود و بر⁹ ما گذشت
 اسپران وز¹¹ خواسته هرچ بود¹²
 ز اسب و سلیج و ز تاج و ز تخت
 فرستم همه نزد سالار شاه
 چو¹⁷ پیروزگر سوی ایران شوی
 نباشد مرا سوی ایران بسیج
 شاهنشاه گیتی ببخشید راست
 چو بشنید پیغام او سوفزای
 فرستاده را گفت پیش سپاه²⁰
 بیامد فرستاده خوشنواز
 چنین گفت لشکر که فرمان تراست
 بایران نداند کسی از تو به
 چنین گفت با سرکشان سوفزای²⁵

300

305

310

315

پیغام فرستادن خوشنواز نزد: доб. заголовок: IV—³ یرجز جنگ—VI² و—¹ Л.
 K, I, IV, VI—⁴ گرد و جوان و K, I, IV, VI—⁵ وگر—VI⁶ K, I, IV, VI—⁷ بدی و K, I, IV, VI—⁸ این
 K, I, IV, VI—⁹ بر سر—I, IV, VI—¹⁰ درشتی—K, I, IV, VI—¹¹ K, I, IV, VI—¹² که بگذاشت—
 I, IV, VI—¹³ زرین و هم از جامهای نشست—K¹⁴ هست—K¹⁵ و آن
 [VI—¹⁶ چه از ویژه گنج و چه چیز و—K, I, IV, VI—¹⁷ رخت—K¹⁸ بر تخت [بر دشت—VI]
 K—¹⁹ رو پیشی شاه—VI²⁰ و—VI²¹ و—VI²² و—VI²³ [چه پیل و—VI]
 IV—²⁴ б. оп. تو شاهی—VI²⁵ برین [بدین—VI] راستی—K, VI—²⁶ بشنید راز دراز
 K—²⁷ между двумя мисра доб.:

که اکنون بدین چه بینید رای * وزان پس چنین گفت پس سوقرای
 جزینست—I, IV—²⁷ مارا بدیشان—K²⁸

بایران بریم این² سپه بی درنگ
 چو فرزند پیروز خسرو⁴ نژاد
 ز لشکر بزرگان برنا و پیر
 شود کار بی سود بر ما دراز
 قباد جهانجوی چون⁷ اردشیر
 ز موبد نکردی دل و مغز⁹ یاد
 نماند بایران جز از¹¹ گفت و گوی
 بماند¹² میان دلیران ستیز¹³
 درین¹⁴ آشتی رای فرخ نهیم
 که بی او سر پادشاهی¹⁵ مباد
 کسی را که بپنید¹⁷ برنا و پیر¹⁸
 سخن گفت¹⁹ با او بشیرین زبان²⁰
 جهان بد سگالد نگوید بکس²¹
 قبادست با نامدار²³ اردشیر
 فرستید²⁵ سوی²⁶ منش ارجمند²⁷
 ز دینار وز تاج و³⁰ هر گونه چیز
 بپیشی بزرگان این انجمن

کزیشان ازین پس¹ نجویم جنگ
 که³ در دست ایشان بود کبکباد
 همان موبد موبدان اردشیر
 اگر جنگ سازیم با خوشنواز
 کشد⁵ آنک دارد ز⁶ ایران اسیر
 اگر نیستی در میانه قباد⁸
 گر اورا ز ترکان بد آید¹⁰ بروی
 یکی ننگ باشد که تا رستخیز
 فرستاده را نغز پاسخ دهیم
 مگر باز بینیم روی قباد
 همان موبد پاکدل¹⁶ اردشیر
 فرستاده را خواند پس پهلوان
 چنین گفت کاین ایزدی بود و بس
 بزرگان ایران که هستند²² اسیر
 دگر هر که دارید بر نای بند²⁴
 دگر²⁸ خواسته هرچ دارید²⁹ نیز
 یکایک³¹ فرستید نزدیک من

320

325

330

دارند از- I, VI⁶ کشند- I, VI⁵ فرخ- VI⁴ چو- J³ آن- VI² سپس زین- VI¹
 مگر- K¹¹ آمد- I, VI¹⁰ دلم هیچ- VI⁹ میان کبکباد- K, VI⁸ با- VI⁷ و چون- I⁷
 -VI¹⁵ اجر- VI¹⁴ بدین- I, IV¹⁴ برین- K¹⁴ ب. оп. VI- جهیز- K, I, IV¹³ بود در- K¹²
 موبد موبدان- I, IV, VI¹⁶ سر و تاج شاهی
 سپاهش همه خواندند آفرین * که اینست پیمان و آیین و دین
 K-دوب: K-روشن روان- VI²⁰ راند- K¹⁹ I, IV, VI-دوب. этот б.
 چنین گفت کین ایزدی کار بود * چه سود ار بر آریم ازین دژ دود
 -I, IV, VI²² پاسخ دادن سوفرای پیغام خوشنواز و خواستن قباد
 بر پای بند- I, IV²⁴ دارند برنا چبند- J²⁴ نامور- VI²³ موبد و- K, IV²³ گشتند
 دارند- I²⁹ وزان- VI²⁸ ب. оп. VI- I, IV²⁷ نزد- IV²⁶ با زی- J, I²⁶ فرستی- IV²⁵ فرستند- J²⁵
 بکابل- IV³¹ (метр нарушен). وز تاج وز- J³⁰

که ما² بی‌نیازیم و یزدان‌پرست
وزان پس پیمی خاکرا³ نسپریم⁴
چو رفتی یکایک⁵ بروبر شمار
بیامد گرازان بر خوشنواز
همانگاه برداشت بند⁷ قباد⁸
کجا یافت از خاک و¹⁰ دشت نبرد¹¹
چو¹² چیز پراگنده آن¹³ سپاه
بدست یکی مرد پاکیزه رای¹⁵
ز دیدار او انجمن گشت شاد¹⁶
همه دست بر آسمان داشتند
دیدند پاهرک¹⁹ بد ارجمند²⁰
سپه‌مید باسب اندر آورد²¹ پای
ابا نامور موبد و²² کیمباد
ازان نیکپی²³ مهتر بافرین²⁴

بتاراج و کشتن نیازیم¹ دست
335 ز جیحون بروز دهم بگذریم
همه هرچ گفتم ترا گوش دار
فرستاده هم در زمان گشت باز
بگفت آنچ بشنمید وزو⁶ گشت شاد
همان⁹ خواسته سربسر گرد کرد
340 همان تخت با تاج پیروز شاه
فرستاد یکسر سوی¹⁴ سوفزای
چو لشکر دیدند روی قباد
بزرگان همه خیمه¹⁷ بگذاشتند
که پور شهنشاه را بی‌گزند¹⁸
345 همانگاه فروه‌شست پرده‌سرای
ز جیحون گذر کرد پیروز و شاد
چو آگاهی آمد بایران زمین

پی خاک توران دگر - VI همین خاکرا - K³ کجا - K² نیازیم - K نیازیم - LI, IV¹
:دوب. K, I, IV, VI⁸ بند از - K, I, IV, VI⁷ و او - K, I, IV, VI⁶ سراسر - VI⁵ بسپریم - IV⁴
هم از موبد موبدان اردشیر * کسی را که بودند از ایران اسپر
چیزی - K¹³ چه - I, IV¹² VI - б. оп.¹¹ از خای - I, IV خای - K¹⁰ همه - K, I, IV⁹
VI - I, IV¹⁴ پراکنندگان
فرستادشان نزد آن پهلووان * خردمند و روشن‌دل و شادمان
VI -¹⁶

چو آگاه شد زان سخن سوفزای * همانگاه باسب اندر آورد پای
K, I, VI - доб. б. 339.¹⁷ خیمه - IV¹⁷ فرزند پیروز را ارجمند - VI¹⁸ IV, VI - здесь и всюду¹⁹
K,²² باسب اندر آورد از دشت - VI²¹ б. переставлен со след. б. K - بی‌گزند - VI²⁰ هرکه
VI - 66. 347-351 оп. и вместо²⁴ نیک دل - IV²³ موبدان موبد و - I, IV²² موبد موبدان - VI²³
них даёт:

همان چون شنیدند ایرانیان * بنزد بلاش آمدند آن زمان

ز رای چندان مرد نیرنگ ساز
 اسپران که بودند برنا و پیر²
 گشاده شد از بند پای⁴ قباد
 ز⁵ ایران سپاهست بر کوه⁶ و دشت
 تو گفתי همی کر شود زان⁸ خروش
 پذیره شدند را بیماراستند
 که تا برنشینند برو کی قباد¹⁰
 بزرگان برفتند یکسر ز جای¹²
 همی رفت با آنک بودش سپاه
 رها گشته¹³ از بند پیروز¹⁴ شاد
 ز هیتال و چین دست بر سر گرفت
 گشاده دل¹⁵ و نیکخواه¹⁶ آمدند
 می و رود و¹⁷ رامشگران خواستند
 ز تیمار پیروز آزاده خوی¹⁹
 بربط همی رزم ترکان سرود²¹
 ازو گشته شاد و بدو داده²² رای
 کسی را که بد کینه²⁵ خوشنواز
 روان را ز اندیشه آزاد کرد²⁶

همان¹ جنگ و پیکار با خوشنواز
 همان موبد موبدان اردشیر
 که از جنگ برگشت پیروز و³ شاد
 بیامرد و اکنون ز جیحون گذشت
 خروشی ز⁷ ایران برآمد که گوش
 بزرگان فرزانه برخاستند
 بلاش آن زمان تخت زرین⁹ نهاد
 چو آمد¹¹ بشهر اندرون سوفزای
 پذیره شدند را بیماراست شاه
 بلاش آن زمان دید روی قباد
 مر اورا سمک شاه در برگرفت
 ز راه اندر ایوان شاه آمدند
 بفرمود تا خون بیماراستند
 همی بود جشنی نه بر آرزوی¹⁸
 همه جامه گر سوفزا راستود²⁰
 مهانرا همه چشم بر سوفزای
 همه شهر ایران بدو²³ گشت²⁴ باز
 بدان پهلوان دل همی شاد کرد

350

355

360

365

ب. переставлен со след. 6. کسی را که بودند از ایران اسپر—² K, I, IV همه—¹ I, IV
 از—⁷ K, I, IV, VI آب—⁶ K, I, IV از—⁵ K, I, IV ابا موبد موبدان و—⁴ K و—³ Л
 که با—¹⁰ K, I, IV, VI تخت من الغضة—⁹ K, VI سیمین—⁸ K, VI شد زان—¹ شدی از—⁸ K
 و—¹⁵ K, I, IV, VI و—¹⁴ VI کرده—¹³ Л در آمد—¹¹ K پهلوانان نشینند قباد
 و—¹⁷ VI و—¹⁶ I, IV, VI کینه خواه—¹⁶ I, IV, VI خلیده دل—^{VI}
 و طفق المغنون یزمزمون—^B جامه زن فراوان سرود—^{I, IV} همه جامه سوگوران کی بود—²⁰ Л
 و—²² K بزد رزم توران برود—^{I, IV} توران سرود—²¹ K علی اوتار المزاهر بالحن...
 نبد کینه از—^{VI} گشته—^I برو—²³ K تازه—^{I, IV} همی هر یکی زد دگر گونه
²⁶ Л, K—⁶ ب. و—²⁵ VI

همی رفت زین¹ گونه تا چار سال
جهانرا به رای خود آراستی
بغوبی⁵ بپرداخت گاه⁶ از بلاش
بدانرا ز نیکان ندانی⁹ همی
ز پزری¹¹ وز¹² بی نیازی کنی
بدین¹³ پادشاهی توانا ترست
نیارست گفتن که ای در مپاش
که بی کوشش و درد و نفرین بود

بید سوزنای از جهان بی همال
نبودی² جز آن چیز کو³ خواستی
چو فرمان او گشت در شهر⁴ فاش
بدو گفت شاه⁷ نرانی⁸ همی
همی¹⁰ پادشاهی بیازی کنی
قیماد از تو در کار دانا ترست
بایوان خویش اندر آمد بلاش
همی گفت بی رنج تخت این بود

370

¹ K, I, IV-ازین VI-بود ازین ² L-نبود (метр нарушен). ³ VI-مگر آنکه او ⁴ K, I, IV, VI-گشت در جهان ⁵ I, IV-بچربی ⁶ K-تخت ⁷ K-شاه ⁸ L, K, IV-ندانی ⁹ L-نرانی ¹⁰ I, IV-همه ¹¹ VI-بپشی ¹² K, I, IV-واز ¹³ VI-برین

[پادشاهی قباد¹ چهل و سه سال² بود]

کلاه بزرگی بسری بر نهاد
که آزادگانرا⁴ بدو بود فخر
که از من⁶ مدارید چیمزی نهفت
بروز سپید و شبان سیاه
زبانرا بیماراست و⁹ کژی نخواست
سر راستان خواذش رهنمون
بباید بداد آفرین مهران
مهران و کهانش¹³ کنند آفرین
ز کژی شود شاه¹⁵ پیکارجوی¹⁶
چو دانا شود¹⁸ پاسخ آید¹⁹ درست
همی دانش او²⁰ نیاید بمر

چو بر تخت بنشست فرخ قباد
سوی طیسفون شد ز شهر صخر³
چو بر تخت پیروز بنشست⁵ گفت
شمارا سوی من⁷ گشادست راه
بزرگ آن کسی⁸ کو بگفتار راست
چو بخشایش آرد بخشم اندرون
نهد تخت¹⁰ خشنودی اندر جهان
دل خویشرا¹¹ دور دارد¹² ز کسین
هرانگه¹⁴ که شد پادشا کژگوی
سخنرا بپاید شنید از¹⁷ نخست
چو داننده مردم بود آزر

5

10

چهل و هشت I—چهل سال و دو ماه—K² پیروزشاه—IV—دوب. پیروز—VI—دوب. K¹
 5 J, گردنکشانرا—K, I, IV, VI—سنخر—K, I—3 اردبعین سنة—B چهل سال—IV, VI سال
 و—VI—9 آن بود—K⁸ ما—K, VI—7 ما—I, VI—6 بنشست بنگر چه—VI—و—IV—دوب.
 کهانت—K, I, IV—13 داری—K, I, IV—12 خویشتن—VI خویشگر—K, I, IV—11 بخت—VI—10
 خوار پرخاشجوی—VI پادشا زشتگوی—K¹⁶ زود—I, IV—15 بدآنکه—J—14
 آرد—I, IV—آری—K, VI—19 شدی—VI شوی—K¹⁸ شنیدن سخنرا بپاید—VI شنیدن
 اورا—IV—20

چه دانش مر اورا چه در سر شراب¹
 همه³ در نکوهش کند کهتری
 فرومایه تر شد ز درویش نیز
 بدیوانگی ماند این⁶ داوری
 ز عیب تن خویش داند کسی
 چو تندی کند تن⁹ بخواری بود
 توانگر شدی یکدل و پاکرای¹¹
 تن مرد بی رنج¹⁴ بهتر ز گنج
 بمیرد تنش¹⁶ نام ماند بسی¹⁷
 جهان جهانرا بید مسپرید²⁰
 ز برجد بتاجش برافشانند
 ز شاهی ورا بهره بود اندکی²¹
 قباد اندرایران نید²² کدخدای
 کسی را بر شاه ننشاندی²⁴
 جهان بد بدستوری²⁷ سوفزای
 بجام اندرون باده چون لاله²⁹ گشت
 بدستوری بازگشتن بجای

هر آنکه که دانا بود پرشتاب
 چنان هم که باید² دل لشکری
 توانگر کجا⁴ سخت باشد بچیز
 چو درویش نادان کند مهتری⁵
 چو عیب تن خویش داند کسی
 ستون خرد بردباری⁸ بود
 چو خرسند گشتی¹⁰ بداد خدای
 گر¹² آزاد داری تن ترا ز رنج¹³
 هران کس که بخشش کند با کسی¹⁵
 همه سرپسر¹⁸ دست نیکی برید¹⁹
 همه مهتران آفرین خواندند
 جوان بود سالش سه پنج و یکی
 همی راند کار جهان سوفزای
 همه کار او²³ پهلوان راندی
 نه موبد بد²⁵ اورا نه فرمان²⁶ روای
 چنین بود تا بیست و سه²⁸ ساله گشت
 پیامد بر تاجور سوفزای

15

20

25

چو او VI-همی K, I, IV-³ باشد JI, K-² سپری از آب I, IV, VI- بر سبزه آب JI-¹
 I, IV, ⁹ برد و باری I-⁸ برنگوید K, I, IV-⁷ آن VI-⁶ برتری K, I, IV-⁵ اگر K-⁴
 VI-¹³ K-¹³ که VI-¹² نیکرای K-¹¹ باشی VI-¹⁰ تیزی کنی تن [سر- VI-^{VI}]
 هر آنرا که [کسی را که VI-] I, IV, VI-¹⁵ بود توشه برد K-¹⁵ بی آز-¹⁴ K, I, IV, VI-¹⁴ تن آز و رنج
 VI-¹⁹ تن بتن VI-¹⁸ هرگز نبرد-¹⁷ K, I, IV, VI-¹⁷ تن و VI-¹⁶ دانش بود توشه برد
 K-^{دوب} مسپریم VI-^{مشمیرید} JI-²⁰ بریم

هر آنکه که بخشش بود کام دل * بود سال و مه دشمن از وی خجل
 اگر عمر باشد هزار و دیویست * بجز خاک تیره مرا جای نیست
 و کانت سنة عند جلوسه علی تخت السلطنة ست عشرة سنة و کان ناقص-^{VI} B-^{VI} ب. op.;²¹
 دستور و I-²⁸ مر-^{VI} I, IV, VI-²⁵ بنشاندی VI-²⁴ داوری VI-²³ بید-^{IV} 22 الحظ من الملك
 زاله-^{VI} K, I, IV, VI-²⁹ و سه VI-²⁸ K-²⁸ پر ز دستوری-^{VI} I, IV, VI-²⁷ و IV-^{دوب}

سپهبد خود و¹ لشکرش ساز کرد
 30 همی رفت شادان سوی شهر خویش
 همه پارس اورا³ شده چون رهی
 بدان⁶ بد⁷ که من شاه بنشاند⁸
 گر از من کسی زشت گوید بدوی¹⁰
 همی باز جستی¹⁴ ز هر کشوری
 35 چو آگاهی آمد بسوی قباد¹⁵
 همی گفت هر کس که جز¹⁷ نام شاه
 نه فرمانش باشد بچیزی نه رای²⁰
 هر آنکس که بد رازدار قباد
 که از پادشاهی²⁴ بنامی بسند²⁵
 40 ز گنج تو آگنده تر گنج او²⁷
 همه پارس چون بنده او شدند
 ز گفتار بد شد دل کی قباد
 همی گفت گر³¹ من فرستم سپاه
 چو من³⁴ دشمنی کرده باشم³⁵ بگنج
 بزد کوس و آهنگ شیراز کرد
 ز هر کام² برداشته بهر خویش
 همی بود با تاج⁴ شاهنشاهی⁵
 بشاهی برو آفرین خواندم⁹
 ورا سرد¹¹ گوید براند¹² ز روی¹³
 ز هر نامداری و هر مهتری
 ز شیراز وز¹⁶ کار بیداد و داد
 ندارد ز¹⁸ ایران ز گنج و سپاه¹⁹
 جهان شد همه²¹ بنده سوفزای
 بروبر²² سخنها²³ همی کرد یاد
 چرا²⁶ کردی ای شهریار بلند
 بماید گسست از جهان رنج او²⁸
 بزرگان پرستنده او شدند
 ز رنجش بدل بر²⁹ نکرد ایچ³⁰ یاد
 سر او³² بگردد شود رزمخواه³³
 ازو دید باید بسی درد و رنج

IV—доб. 5 جز نام—IV جز تاج—I, VI با تخت—K 4 با او—K 3 کامه—K 2 بشد—IV 1
 VI—8 همی گفت—VI 7 بران—K, I, IV 6 برگشتن کیمباد بر سوفزای شیرازی: заголовок:
 JI—14 رو—VI 13 بهازد—K 12 زشت—VI 11 بدو—VI 10 خوانده ام—VI 9 بنشاند ام
 از—I, IV نداری ز—K 18 خود—JI 17 و از—K, I, IV 16 سوی کیمباد—K, I, IV 15 جستش
 وتحدث الناس بآنه لیس لقیاذ من الملک—B ندارد کسی هیچ با شاه رای—JI 20 و المملكة و التاج و التخت غیر الاسم
 و أنه لایطاع—B. 24 سخن را—I, IV 23 برو این—K, I, IV, VI 22 جهانی شده—I 21 آمره ولایسمع قوله
 آگنده بد رنج او—JI 27 مرا—VI 26 که شاهی بنام یکی ناپسند—JI 25 شهرپاری—IV
 چنین گفت—K 31 نکرد ایچ گونه—K 30 در—VI 29 اوی—I, IV گنج او—JI 28 اوی—I, IV
 .: и доб. б. کینه خواه—VI 33 وی—VI 32 اگر—I, IV, VI اگر

دگر گونه تر شد برای و بخوی * چو بشنید از هر کسی گفت و گوی
 باشد—K, VI 35 چو او—VI چنو—K, I, IV 34

- 45 کند هر کسی یاد کردار اوی¹ ندمارم ز⁵ ایران یکی⁶ رزمخواه بدو گفت فرزانه مندیش زین⁹ ترا بندگانند و¹¹ سالار هستت چو شاپور رازی بیاید¹³ ز جای شنید این¹⁴ سخن شاه و¹⁵ نیرو گرفت همانگه جهان دیده‌ای کیقباد بنزدیک شاپور رازی شود هم اندر زمان برنشاند ورا دو اسب نه فرستاده آمد پری
- 50 چو دیدش بپرسید سالار بار بیامد¹⁹ بشاپور²⁰ رازی سپرد²¹ برو²³ خواند آن نامه کیقباد که جز²³ سوفزا دشمن اندر جهان ز هر جای²⁶ فرمانبرانرا²⁷ بخواند چو²⁹ آورد لشکر بنزدیک شاه چو دیدش جهاندار بنواختش
- 55 وزو بستند آن نامه شهریار سوار سرافرازرا پیش برد²² بخندید شاپور مهرک نژاد ورا نیست در²⁴ آشکار و نهان²⁵ سوی طیفسون تیز²⁸ لشکر براند هم اندر زمان برگشادند³⁰ راه³¹ بر تخت پیروزه بنشاختش
- 60

نداریم - VI - از - K, I, IV - 5 او - VI - 4 بمابر بد آید - K - 3 ازیرا - VI - 2 او - VI - 1
 10 - JI - ازین - K, I, IV, VI - 9 سوی - K - 8 ایران - VI - 7 یلی - VI - 6 مهران - I, IV - چنان - K - 6
 оп. و - K, I, IV - 15 آن - VI - 14 بچند - VI - 13 با - I, IV - 12 بندگان دست (!) - VI - 11 بود
 - K, I, IV, VI - 18 برای و به - VI - بایوان - JI - 17 تا رفت مانند - VI - تا رفت مردی چو - JI - 16
 رساند - IV - 21 ساپور - B - здесь и всюду - 20 درون شد - VI - 19 B - подробности оп. بفرمان کی
 - VI - 25 نبودى جز او - K, I, IV - 24 چو بر - I, IV, VI - 23 خواند - IV - 22
 که مر سوفزارا بگرد جهان * نبودى جز او دوستى در نهان
 چن - I - 29 زود - VI - 28 فرمان یلانرا - K - 27 چو بشنید - K, I, IV, VI - 26
 آمدن شاپور رازی بدرگاه کیقباد و مشورت کردن - IV - 31 доб. заголовок:

بمی بهر هئی در² چهران شهرام
 همی نام بینم ز شاهنشاهی³
 بهر جام روزی بپیچید تنم
 بهستی⁴ ز بیدادگر سوفزای
 دست را بدین کار رنجه مدار⁵
 ترا نام و فرّ و نژادست⁷ و پشت⁸
 مرا بهره رنجست و گنج تهی¹⁰
 نخواهم¹² که خوانی مرا نیز شاه
 ز کردار تو چند باشم نوان
 چو من دشمن¹⁵ و لشکری¹⁶ جنگجوی¹⁷
 نگویم سخن پیشی او جز بخشم
 بنزدیک شاپور بنشاندند
 شد آن کلک پیچاده با قار²⁰ جفت²¹
 بیاورد شاپور لشکر بر راه²²
 پراگنده از لشکر شهریار
 سوی شهر شیراز بنهاد روی

بدو گفت زین¹ تاج بی بهر ام
 همه سوفزاراست بهر از مهی
 ازین داد و بیداد در گردنم
 بایران برادر بدی کنخدای
 65 بدو گفت شاپور کای شهریار
 یکی نامه باید نوشتن⁶ درشت
 بگویی که از تخت⁹ شاهنشاهی
 تویی بازخواه و منم باگناه¹¹
 70 فرستادم اینک یکی پهلوان
 چو نامه بدین¹³ گونه باشد بدوی¹⁴
 نمازم که برهم زند نیز¹⁸ چشم
 نویسنده نام مرا خواندند
 بگفت آن¹⁹ سخنها که با شاه گفت
 75 چو برنامه بر مهر بنهاد شاه
 گزین کرد پس هرک بد²³ نامدار
 خود و نامداران پرخاشجوی

VI-³ بیبهودگی-IV بیبهوده اندر-² I, VI ازین-¹ K, I, IV, VI

همه نام دارم ز شاهنشاهی * همه سوفزارا مهی و بهی

VI-⁴ بداستی-⁵ K-⁵ доб.:

ترا نام و اورا نژادست و داد * خود اندیشه بد مکن هیچ یاد

درو فرّ و نام و نژادت نوشت(!)-⁸ VI شکستن مر اورا دل و دست-⁷ K نیشتن-⁶ K

بی گناه-¹¹ K, I, IV, VI گنج تهی-¹⁰ VI تخت مهی-¹⁰ K بگفتی که از تاج-^{VI} تاج-⁹ K, I, IV

لشکر-¹⁶ K لشکر-¹⁶ JI باشم-¹⁵ I, IV بدو-¹⁴ VI برین-¹⁸ VI دخواهم(!)-¹² JI, K

تینز-¹⁸ I, IV, VI فرستادن قباد لشکر بگرفتن سوفرای и доб. заголовок: جنگجو-¹⁷ VI

VI-²¹ K-²¹ доб. б.: نوشت و بپیچید و اندر نهفت(!)-²¹ VI پیچیده با باد-²⁰ K, I, IV این-¹⁹ IV

نویسنده نامه بنوشت زود * چنان هم که شاپور فرموده بود

هر کسی که بد-²³ VI پناه-²² K

همانگه بی‌آورد لشکر ز جای
 گزیده سواران و¹ جوشنوران
 فرود³ آمدند آن دو گردن‌فراز⁴
 فراوان زدند از بد و نیکی‌رای
 سخن رفت هرگونه دشوار و⁵ خوار
 بی‌ژمرد و شد کند⁶ و تیره‌روان
 که اکنون سخنرا⁸ نیاید⁹ نهفت
 فراوان بنالید¹⁰ پیش مهران
 تو دانی شه‌نشاه خود کامه‌را
 که داند مرا شه‌ریار جهان¹⁴
 برفتم¹⁶ ز زاولستان¹⁷ با سپاه
 نماندم که آید برویش¹⁸ گزند¹⁹
 همان نزد²¹ گردان ایران سپاه
 ترا چنگ²² داد²³ بی‌رخاش من
 بدارد مرا بند او سودمند²⁵
 که من چند پالوده‌ام²⁸ خون گرم
 بی‌زدان مرا سخت سوگند بود
 بچنگ آفتاب اندرآرم³¹ بگاز
 بمردی ز تخت اندرآرم³¹ بگاز

چو آگاه شد زان سخن سوفزای
 پذیره شدش با سپاهی گران
 رسیدند² پس یک بدیگر فراز
 چو بنشست شاپور با سوفزای
 بدو داد پس نامه⁷ شه‌ریار
 چو برخواند آن نامه‌را پهلوان
 چو آن⁷ نامه برخواند شاپور گفت
 ترا بنند فرمود شاه جهان
 بران¹¹ سان که برخوانده‌ای¹² نامه‌را
 چنین داد پاسخ بدو¹³ پهلوان
 بدان¹⁵ رنج و سختی که مردم ز شاه
 بمردی ره‌انیدم او را ز بند
 مرا دانستان²⁰ بود نزدیک شاه
 گر ایدونک بندست پاداش من
 نخواهم زمان از تو پایم²⁴ بماند
 ز یزدان وز²⁶ لشکر²⁷ نیست شرم
 بدانگه کجا شاه در بند بود
 که دستم نمیند مگر دست²⁹ تیغ
 مگر سر دهم گر³⁰ سر خوشنواز

80
85
90
95

بند کردن شاپور سوفزارا—⁴ Доб. заголовки: Л—³ فراز—² رمیدند—¹ Л, K—¹ оп.
 و—⁵ Л—⁵ بند کردن شاپور سوفرای شیرازی‌را و آوردن نزد قباد—^{IV} و رفتن نزد قباد
^{VI}—¹¹ گله کرد—^{VI}—¹⁰ نشاید—^{VI}—⁹ سخن زو—^{K, I}—⁸ چو او—^{VI}—⁷ چنو—^I—⁷ قند—^{VI}—⁶
 که از—^{VI}—⁶ که آن—^{K, I, IV}—¹⁵ جوان—^K—¹⁴ ورا—^{VI}—¹³ خواندی—^{K, I, IV, VI}—¹² برین
^K—²⁰ 90—89—66—^{VI}—¹⁹ بروبر—^{K, IV}—¹⁸ زابلستان—^{I, IV, VI}—¹⁷ چو رفتم—^{K, VI}—¹⁶
^{K, I, IV}—²⁵ پاجم (!)—^{VI}—²⁴ ره نمودن—^{VI}—²³ دست—^K—²² دستها—^{I, IV}—²¹
 واز—^{K, I, IV}—²⁶ که باشد مرا بند او سودمند—^{VI} ندارد مرا بند او [تو—^K] مستمند
^{VI}—³¹ یا—^{K, I, IV, VI}—³⁰ گرز و—^{VI}—²⁹ که چندان پالوده‌ام—^{VI}—²⁸ لشکرش—^{I, IV}—²⁷
 درآرم بنگاه

کنونم که¹ فرمود بندم سزاست
 ز فرمان او هیچ گونه مگرد
 چو بنشست³ شاپور پایش بیست
 بیاوردهش از پارس⁴ پیش قباد
 100 بفرمود کورا بزندان بررند
 بشیراز فرمود تا هرچ بود
 بیورد⁷ یکسر سوی طیسفون
 چو یک هفته بگذشت هرگونه رای
 105 چنین گفت پس شاهرا¹⁰ رهنمون
 همه لشکر و زیردستان ما¹¹
 گر او اندر ایران¹⁴ بماند درست
 بداندیش شاه جهان¹⁵ کشته به
 چو بشنید مهتر ز موبد سخن
 110 بفرمود پس تاش¹⁹ بیجان کنند
 بکردند پس پهلوانرا تباه
 چو آگاهی آمد با ایرانیان

سخنهای ناسودمندم سزاست²
 چو پیرایه دان بنید بر پای مرد
 بزد نای رویین و خود برنشست
 قباد از گذشته نکرد هیچ⁵ یاد
 بنزدیک شاهوشمندان بررند
 ز مردان و گنج و ز کشت⁶ و درود
 سپردش⁸ بگنجچور او رهنمون
 همی راند با موبداز⁹ سوفزای
 که یارند با او همه طیسفون
 ز دهقان وز¹² درپرستان ما¹³
 ز شاهی بپاید ترا دست شست
 سر بخت بدخواه برگشته به
 بنو ساخت و¹⁶ بیزار شد¹⁷ از کهن¹⁸
 بروبر دل و دیده پیچان کنند²⁰
 شد آن گرد فرزانه و نیکخواه²¹
 که آن پیلتن را سرآمد زمان²²

VI-⁴ بشنید- I, IV, VI-³ او سودمند و رواست- VI-² کنون بند- K, I, IV, VI-¹
 I, IV-⁷ ز رنج و ز گنج و کشت- VI-⁶ وز گنج و کشت- K, I, IV-⁶ آنچه (!)- VI-⁵ بار
 و ترددت الرسل- B- موبدان- J-⁹ سپارد- K, I, IV, VI-⁸ بیارید- VI- بیارند
 فغلا بقباز بعض- B- شاه بر- J, K-¹⁰ بین سوفزای و بین الموابذة بعد أسبوع من محبسه
 B-оп. подробности. ایوان- J-¹⁴ شاه- K-¹³ واز- K, I, VI-¹² شاه- K-¹¹ اصحاب رأیه و قال
 نیورد یاد او ز کار کهن- VI-¹⁸ گشت- K, I-¹⁷ آخت و- I, IV-¹⁶ و- K-¹⁵ مهران- K-¹⁵
 K-²¹ گریان کنند- VI-²⁰ تا جانش- J-¹⁹

بکشتن بفرمان شاه جهان * فگنندند او را بچای نهان
 IV-²² I-²² فامر قباد باهلاکه فی حبسه... B-оп. подробности и даёт: I, IV, VI-⁶ میان
 ببالود و برخاست راز از میان

- زن و مرد و کودکی همی² مویه کرد³ خروشی برآمد زن¹ ایـزان بدرد
 همی گرفت هر کسی که تخت قباد برآشفت ایران و برخاستت گرد
 115 سپاهی و شهری همه شد یکی
 برفتند یکسر بایوان شاه برفتنند
 کسی را که⁶ بر شاه بدگوی بود بکشتمند و بردند⁸ ایوان کشان
 120 که کهتر برادر بد⁹ سرفراز
 ورا برگزیدند و بنشاندند بآهن بستند پای قباد
 چنیستت رسم سرای کهن یکی پور بد سوفزارا¹³ گزین
 125 جوانی بی آزار و¹⁴ زرمهر نام سپردند بسته بدو شاهرا
 که آن¹⁸ مهربان کینه سوفزای بی آزار زرمهر یزدان پرست
 پرستش همی کرد پیش قباد جهاندار زو²² ماند اندر²³ شگفت
 130

¹ I, IV — از ² K — همه ³ VI — б. оп.; K, I — доб.:

بنفـرین زبانهای ایرانیان * بیالود و برخاستت راز از میان
 Б — подробности оп. ⁴ I, IV, VI — سرفراز ⁵ Л — و оп. ⁶ K, I, IV, VI — کسی کو
 I, K, I, IV — [I, IV — بد] و ⁸ K, I, IV, VI — از ⁹ VI — برادرش بد ¹⁰ I — بدو ¹¹ Доб.
 گرفتن ایرانیان قبادرا و بند کردن و — IV پادشاهی جاماسب چهار ماه بود I —
 بند کردن K پادشاهی جاماسب پیروز یکسال و چهار ماه بود VI پادشاهی نشانندن برادرش
 12 K, I, IV, VI — б. оп. ایرانیان قبادرا از بهر کشتن سوفزای و پادشاهی نشانندن جاماسب
 بدراه — I, IV ¹⁷ بران VI ¹⁶ نام I, IV, VI ¹⁵ و оп. I, IV ¹⁴ سوفزای VI سرفراز — IV ¹³
 VI — ²³ ازو — I, IV — ازان K ²² آنچه VI ²¹ خود VI ²⁰ بسودی VI ¹⁹ چوآن — L ¹⁸
 وزو بخشش و مردمی — I, IV, VI — بزرمهر بر آفرین — K ²⁴ مانده ازو در

همی کرد پوشش که بدخواه من
گر ایدونک² یابم رهایی ز بند
ز دل⁴ پاک بدارم⁵ آزار تو
بدو گفت زرمهر کای شهریار
پدر گر نکرد آنچه بایست کرد
ترا من بسان یکی بندهام
چو گویی بسوگند پیمان کنم
ازو ایمنی یافت جان قباد
وزان¹¹ پس بدو¹² راز بگشاد و گفت
گشاداست بر پنج تن¹⁴ راز من
همین¹⁶ تاج و تخت از تو دارم سپاس

135

140

پراشوب¹ کرد اختر و ماه من
ترا باشد³ از هر بندی سودمند
کنم چشم روشن بندیدار تو
زیانرا بدین باز⁶ رنجه مدار
ز مرگش پسر گرم⁷ و تیمار خورد
بپیش تو اندر پرستندهام
که هرگز وفای ترا نشکنم⁸
ز گفتار آن پرخرد⁹ گشت شاد¹⁰
که اندیشه از تو نخواهم¹³ نهفت
جزین نشنود یک تن آواز من¹⁵
بوم جاودانه ترا حق شناس¹⁷

I-⁵ تن-K⁴ مانم-VI-باشم-IV³ ایدونکه VI-здесь и всюду² بر آشفته-K¹

برین گونه-VI-کار-I, IV-باره-K⁶ بردار
I, IV-доб:⁸ مرا درد-K⁷

چو زرمهر گفت و چو خسرو شنید * دل شاه از خسرویی بردمید
K-доб:¹⁰ ز گفتارها جان او-K⁹

چو خسرو ازان گونه گفتار دید * چو گردون گردان سر برکشید
K, I, IV,¹⁵ کس-VI¹⁴ که با تو سخن دارم VI-برو¹³ ازان-K, I, IV,¹¹
VI-доб:.

بخوانیمشان و گشائیم راز * اگرمان بدان مردم آید نیاز
K, VI-далее доб:.

بگوئیم ما راز با رهنمون * بران سان که ناپید ز فرمان برون
چو تخت بزرگی بچنگ آوریم * سر دشمنان زیر سنگ آوریم
K, I, IV, VI-далее доб:.

اگر بنند برداری از پای من * چنان دان که بر خوردی از رای من
I, IV-б. оп.; Б-даёт этот
эпизод в другой последовательности: ...فتعجب قباد من حسن آدبه و کرم خلقه و أخذ یعتذر
هم از-VI همان-K¹⁶ هم از-K¹⁷
علیه عما بدر منه فی حق آدیه و بنسب ذلک الی حسدته و آحادیه و قال له إن خلصتني
من هذا الحبس اتخذتک صاحباً و وزیراً و حاکماً و دستورا فقال له اذا عاهدتني و وثقت
بک رفعت القید عنک فعاهده و سأله أن يحضره خمسة انفس عینهم من أصحابه و حفظة
گریختن قباد از بند و رسیدن بمرز اهواز و خواستن دختر IV-доб. заголовок: أسراه

سیمک بنندرا بزرگشادش¹ ز پای
 همه رازها پیش ایشان براند³
 ز دیدار دشمن⁴ بهامون شدند
 ز اندیشگان خسته و رامجوی⁷
 باهواز رفتند تازان¹⁰ چو گرد
 بدهر¹¹ یکی نامبردار مه
 بیودند و یک هفته¹² دم برزدند
 ز مشک سیه بر سرش بر کلاه¹³
 ز مغز جوان شد خرد ناپدید¹⁵
 که با تو سخن دارم اندر نهفت
 مگر¹⁹ جفت من گردد این²⁰ خوبروی²¹
 که این دختر ترا کسی²³ نیست جفت
 که گردی²⁶ بر²⁷ اهواز بر²⁸ کدخدای²⁹
 که این دختر خوبرا نیست جفت³⁰
 مری را بدان ده که او را هواس
 چنین³² گفت کین ماه جفت تو باد
 بدان³⁴ سان که دیدی پسندیدیش
 بزناوی کنداورش برنشاند³⁵

چو بشنید زرمهر پاکیزه‌رای
 فرستاد و آن² پنج تن را بخواند
 شب تیره از شهر بیرون شدند
 سوی شاه⁵ هیتال کردند⁶ روی
 برین⁸ گونه سرگشته آن⁹ هفت مرد
 رسیدند پویان پیرمایه ده
 بدان خان دهقان فرود آمدند
 یکی دختری داشت دهقان چو ماه
 جهانجوی¹⁴ چون روی دختر بدید
 همانگه پیامد بزرمهر¹⁶ گفت
 برو¹⁷ راز من¹⁸ پیش دهقان بگوی
 بشد تیز و رازش بدهقان²² بگفت
 یکی پاک²⁴ انبازش آمد²⁵ بجای
 گر انمایه دهقان بزرمهر گفت
 اگر شاید این³¹ مرد فرمان تراست
 پیامد خردمند نزد قیاماد
 پسندیدی و³³ ناگهان دیدیش
 قیاماد آن پری را پیش خواند

145

150

155

¹ K, I, IV, VI—برگرفتیش—² K—این—³ I, IV—б. оп.; K, VI—б. переставлен со след. б.

⁴ K—لشکر—⁵ K, I, IV, VI—شهر—⁶ K—هیتالپیان کرد—⁷ K,

VI—پدهبر—⁸ I, IV, VI—این—⁹ I, IV, VI—بران—¹⁰ VI—بدان—¹¹ IV—

جهاندار—¹² I, IV, VI—یکبار—¹³ VI—سلسله هم ز مشک سیه—¹⁴ IV—

بشو—¹⁵ VI—¹⁶ K, I, IV—نهانی بزرمهر—¹⁷ K, I, IV—آزاده—¹⁸ K,

چو بشنید زرمهر با او—¹⁹ K—ماهروی—²⁰ K, VI—آن—²¹ K, VI—

انباز دارم—²² K—آرم—²³ K, VI—²⁴ I—ناک(?)—²⁵ K, VI—

تو—²⁶ K, I—به—²⁷ VI—²⁸ VI—اهوازا—²⁹ IV—66. 154—155—оп.

VI—66. کنداورانش نشاند—³⁰ VI—66. ³¹ I—ای—³² VI—بدو—³³ VI—از—³⁴ K, VI—بران—³⁵ VI—

ابا مرد دهقان بزناو نشاند—VI

- 160 ابا او یک انگشتتری بود و¹ بسی بدو داد و گفت این نگین را بدار³ بدان⁵ ده یکی⁸ هفته از بهر ماه بر شاه هیتال شد کی قباد⁹ بیگفت آنچه کردند¹¹ ایرانیان
- 165 بدو گفت شاه از بد خوشنواز بیپیمان سپارم¹⁴ ترا لشکری که گر¹⁶ باز یابی تو گنج¹⁷ و کلاه¹⁸ مرا باشد این²⁰ مرز و فرمان ترا زبردست ترا گفت خندان قباد
- 170 چو خواهی فرستمت بی مر سپاه چو کردند عهد آن²⁴ دو گردن فراز بشاه جهانداد دادش رمه پذیرفت²⁷ شمشیرزن سی هزار ز هیتالیان سوی اهواز شد
- 175 چو نزدیکی³⁰ خان دهقان رسید یکی³² مژده بردند نزد³³ قباد
- که ارزش بگیتی² ندانست کس نبود روز کاین را بود خواستار⁴ همی بود و⁷ هشتم پیامد پراه⁸ گذشته سخنها بدو¹⁰ کرد یاد بدی را بیستند یک یک¹² میان همانا بدین روزت¹³ آمد نیاز از آن¹⁵ هر یکی بر سران افسری چغانی میباشد ترا نیکخواه¹⁹ ز کرده نباشد پشیمان ترا کزین²¹ بوم²² هرگز نگیریم یاد چغانی که باشد که یازد بیگاه²³ در گنج زر و درم کرد باز²⁵ سلیح سواران و لشکر همه²⁶ همه نامداران²⁸ گرد و سوار سراسر جهان زو پر²⁹ آواز شد بسی مردم از خانه بیرون دوید³¹ که این پور بر شاه فرخنده باد³⁴

شوم خاستار (!) - VI⁴ گفتا بگیر و بدار - VI³ ارز نگینش - I, IV, VI² و - K¹ هیتالیان شد قباد - I⁹ بیگاه - I, IV⁸ و - K⁷ بیک - I, IV⁶ دران - I, IV, VI⁵ - K¹⁵ بسازم - VI¹⁴ زفت - K¹³ یکسر - K, IV, VI¹² از - K-доб.¹¹ برو - K, I, IV, VI¹⁰ - I, VI¹⁹ نباشد کنون با کلاه - K¹⁹ سپاه - K, I, IV¹⁸ بخت - VI¹⁷ اگر - K, IV¹⁶ وزان - K, I, IV, VI²¹ آن - K, I, IV²⁰ نباید که یازد [د] کلاه - IV²⁰ نباشد گوی با کلاه [سپاه - VI] نباشد گو و با کلاه - IV²¹ نباید که یازد کلاه - I²¹ دارد کلاه - K²³ نگاه (!) - LI²³ دژ - K²² کزان - K-доб.: I, IV, VI²⁶ - б. оп.; I, IV, VI²⁵ - б. оп. و ساز - K²⁵ پیمان - K²⁴ وزان جایگه شد دل مرز جوی * سوی مرز ایرانیان کرد روی پر ز - LI²⁹ و - IV, VI²⁸ - доб. بدو داد - VI²⁷ (метр нарушен). نزدیک - IV³⁰ K, I, IV, VI³¹ پیش - K, I, IV, VI³³ همی - VI³² همه - I, IV³² همه بوی مردان پراکنده دید - VI³⁴ زادن کسری از مادر بفیروزی - IV³⁴ گفتار اندر زادن نوشیروان عادل - LI³⁴ Доб. заголовки:

که از ماه پیدادا نبود اندکی
 همانگاه کسری پیش کردند نام²
 که ای⁵ نیکبخت⁶ از که داری⁷ نژاد
 که از تخم⁸ ضحاک شاهای بمرد
 که بر آفریدون کنیم¹¹ آفرین
 ز روزی که تاج کیمی بر نهاده
 نشسته بندو اندرون جفت شاه
 دل از درد¹³ ایرانیان پر ز خون
 نشستند¹⁴ با نامور بخردان
 میان دو شهزاد¹⁵ گردن فرار
 بریزند زمین¹⁸ مرز بسویار خون
 مگر کان سخنها نگیرد²⁰ بیاد
 که با در²¹ همتا کند²² ژالهرا
 بیکسو گراییم²⁴ ز²⁵ آویختن
 بگفتند کای شاه خسرو²⁸ نژاد
 بشوخی دل و دیدها شسته³¹ شد
 که شاه جهان بر جهان پادشاست
 بررفتند پر خاک³⁶ تیره روان
 ز خون ریختن کرد پوشش بره³⁷

پسر زاد جفت تو در شب یکی¹
 چو بشنید در خانه شد شاد کام
 ز دهقان پیرسیدزان³ پس⁴ قباد
 بدو گفت کز آفریدون گرد
 پدرم این⁹ چنین گفت و من این¹⁰ چنین
 ز گفتار او شادتر¹² شد قباد
 عماری بسوی چید و آمد بره
 بیاورد لشکر سوی طیسفون
 بایران همه سالخورده ران
 که این کار گردد بمایر دراز
 ز روم و ز چین لشکر¹⁶ آید¹⁷ کنون
 بمایند خرامید سوی¹⁹ قباد
 بیاریم جاماسب ده سالهرا
 مگرمان²³ ز تاج و خون ریختن
 برفتند یکسر سوی²⁶ کیم قباد²⁷
 گر²⁹ از تو دل مردمان³⁰ خسته شد
 کنون کامرانی³² بدان کت³³ هواست
 پیاده همه³⁴ پیش او در دوان³⁵
 گناه بزرگان بمخشید شاه

180

185

190

195

زانگه - IV - 4 ازان - I - 3 بدیدش ورا خواند کسری بنام - K - 2 در زیرکی - K - 1
 وهم هم - K - 10 پدر هم - K - 9 تخت - I, IV - 8 دارد - J - 7 نیکنام - VI - 6 این - J - 5
 - K, I, IV, VI - 15 نشسته - VI - 14 کار - VI - 13 شاددل - K - 12 هزار - IV - کنیم - K - 11 من هم - I
 پیش - K, I, IV, VI - 19 ازین - I, IV, VI - این - K - 18 آرد - VI - 17 دشمن - K - 16 شاه و دو
 گراید - J - 24 مگر ما - K, I, VI - 23 که بر روی پیرا کند - VI - 22 درد - J - 21 بگیرد - IV - 20
 فرخ - K - 28 پیش قباد - VI - 27 پیر - K, I, IV - 26 و - I, IV, VI - از - K - 25 B - оп. подробности.
 - K - 33 کامران تو - I, IV, VI - 32 دستها بسته - K - 31 دل ما همه - VI - 30 که - I, IV - 29
 و - K, I, VI - 36 (без рифмы). روان - VI - 35 همی - K - 34 برانکت - VI - کام دل ران چنانکت
 سپاه - K - 37 پر خاک - IV

بزرگان برو خواندند آفرین
 ورا گشت جاماسب مهترپرست²
 یکی کودکی شد دلیر و⁴ سترگ⁵
 چنان بار⁶ شاخ برومندرا
 بگردون کلاه مهی بر فراخت
 شد آن باره⁸ او⁸ چو یک مهره موم
 همه رومیان دست بر سر زدند¹⁰
 از خواست زندهار دو شارستان¹²
 پیامختشان¹³ زند و بنهاد دین¹⁴
 بزرگی بنوروز و جشن سده
 پراگند بسپار سود و زیان
 بکرد و برآورد بیمارستان¹⁵
 که تازی کنون¹⁸ نام حلوان¹⁹ نهاد
 زمین شد پر از جای²² آرام و خواب

ببخشید¹ جاماسب را همچنان
 پیامد بتخت کیی برنشست
 برین³ گونه تا گشت کسری بزرگ
 بفرهنگیان داد فرزندان
 همه کار ایران و توران⁷ بساخت
 وزان پس بیاورد لشکر بروم
 همه بوم و بر⁹ آتش اندر زدند
 همی کرد زان¹¹ بوم و بر خارستان
 یکی مندیبا و دگر فاروقین
 نهاد اندران مرز آتشکده
 مداین پی افگند جای کیان
 از اهواز تا پارس یک شارستان
 اران¹⁶ خواند آن شارستان را¹⁷ قباد
 گشادند²⁰ هر جای رودی ز²¹ آب

200

205

¹ L—доб. ² K, I, IV—доб.:

همه کار آن پادشاهی خویش * بزرگمهر بسپرد و بنشانند پیش
 ازو گشت آن شاهای آراسته * جهان گشت پر داد و پرخواست
³ I, IV—доб. ⁵ K—доб. یکی پور شد همچو شیر—⁴ K بران—VI بدین—⁶ I, IV
 ندانست اورا کس از شاه باز * همی پروراندش اورا بنواز
⁶ K, I, IV, VI—تازه—⁷ I, IV—پیران—⁸ I, IV, VI—اورا—⁹ K—به بوم و به بر—¹⁰ I, IV,
 پیاموختشان—VI—¹³ (دژ. م. ب. در شورستان—L—¹² ازان—I, IV, VI—آن—K—¹¹ VI—6. оп.
 و غزا الروم و ملک بلادها و ¹⁵ B—содержание этого эпизода даёт так: ¹⁴ L—66. 204—207 оп.
 بنی فیها بیوت النار و اظهر فیها المجوسیه ثم عاد و بنی المدائن معرّس الملوك و مبعوا
 خلوان—L—¹⁹ ورا—VI—¹⁸ برآورد آنرا بخوبی—VI—¹⁷ ارز—B—ازان—K, I, IV—¹⁶ السلطین
 گشادی ز—K—²⁰ و بنی مدینه آخری عظیمه و سماها ارز و هی التی تسمى حلوان—B
 و ²² L—доб. ²¹ I, IV—پر

[داستان مزدک با قباد]¹

سخنگوی² با دانشی و رای و کام
 قباد دلاور بدو داد گوش
 نگهبان آن گنج و گنجور⁶ گشت
 میان کعبان و میان مهبان
 بایران کسی برف و باران ندید
 همی هر کسی آب و نان کرد یاد
 نمایند⁸ شمارا بامید⁹ راه
 چنین گفت کای نامور شهریار¹¹
 گر ایبدونک پاسخ دهی اندکی
 بمن تازه کن در سخن¹² آبروی¹³
 همی از تنش¹⁶ جان بخواهد¹⁷ پرید
 گزیده¹⁸ نیابد¹⁹ ز تریاک بهر
 که تریاک دارد درم سنگ بیست
 که خونبست این²⁰ مرد تریاکدار
 بدرگاه چون دشمن آمد²² بمشت²³
 پیامد بنزدیک فریادخواه
 سخن کردم از هر دری²⁴ خواستار
 نمایم شمارا سوی داد راه

پیامد یکی مرد مزدک بنام
 گرانمایه مردی و دانش³ فروش
 بنزد⁴ جهاندار⁵ دستور گشت
 ز خشکی خورش تنگ شد در⁷ جهان
 ز روی هوا ابر شد ناپدید
 مهبان جهان بر در کینقباد
 بدیشان چنین گفت مزدک که شاه
 دوان اندر آمد¹⁰ بر شهریار
 بگیتی سخن پرسم از تو یکی
 قباد سراینده گفتش بگوی
 بدو¹⁴ گفت آنکس¹⁵ که مارش گزید
 یکی دیگری را بود پای زهر
 سزای چنین مرد گویی که چیست
 چنین داد پاسخ ورا شهریار
 بخون گزیده بپایدش²¹ کشت
 چو بشنید برخاست از پیش شاه
 بدیشان چنین گفت کز شهریار
 بپاشید تا بامداد پگاه

210

215

220

225

آمدن - VI - گفتار اندر داستان مزدکیان با قباد پیروز شاه - IV - JI, K - заголовок оп.;
 VI - و. K, I - доб. ذکر خروج مزدک فی عهد قباد - B مزدک پیش قباد بدعوی پیغمبری
 K - شهنشاه - K, I, IV, VI - 5 پیش - VI - 4 B - ب. оп. قنبل - VI - گوهر - JI - 3 خردمند و
 K, I, 11 خوش پیامد - VI - 10 بناومید - I - 9 نماید (!) - IV - 8 بر - VI - 7 نگهبان بنیاد گنجور
 I, IV, 16 آنرا - VI - 15 چنین - K - 14 آب روی - JI - 13 جهان - K - 12 شاه پرهیزکار - IV, VI
 IV - 19 گزیده (!) - VI - که دیده - IV - که زنده - I - 18 نخواهد - VI - 17 از تن و - VI
 کسی - K - 24 B. оп. - K - 23 خصمش آرد - I, IV - 22 نمایدش - IV - 21 آن - VI - 20

- برفتند و¹ شبگیر باز آمدند
 چو مزدک ز در آن گره⁴ بدید
 چنین گفت کای شاه پیروز بخت
 سخن گفتم و پاسخش دادیم⁶
 گر ایدونک دستور باشد⁹ کنون
 بنو گفت برگوی و لبرامند
 چنین گفت کای نامور شهریار
 خورش باز گیرند زو¹² تا بمرد
 مکافات آن کس که نان داشت او¹⁴
 چه باشد بگوید مرا¹⁷ پادشا
 چنین داد پاسخ که میکن بنش¹⁸
 چو بشنید مزدک زمین بوس¹⁹ داد
 بدرگاه او شد بانبوه گفت
 دهید آن بتاراج در کوی و شهر²¹
 دویدند هر کس که بد گرسنه
 چه انبار شهری²⁴ چه آن قباد
 چو دیدند²⁵ رفتند کار آگهان
 که تاراج کردند انبار شاه
 230
 235
 240
 245

ز دور آن—K, I, IV, VI—⁴ باگداز—VI—³ سخن در دل—K, I, IV, VI—² و—VI—¹
 زیبا درخت—VI— با تاج و تخت—K—⁵ گوانرا
 دادیم—K, I, IV, VI—⁶ دل—K—⁷ بماندی—K, I, IV, VI—¹¹ بگویم سخن تا بود—I, IV—¹⁰ باشی—K, I, IV, VI—⁹ بگشادیم—VI—
 بپنزدان—VI— بنانی—I, IV—¹³ ازو—I, IV—¹² گپیری ازو—K, VI—¹⁴ اوی—I, IV—
 مسکین تنش—I, K, I, IV, VI—¹⁸ مگر—I, IV, VI—¹⁷ اوی—I, IV—¹⁶ کینمرا—VI—¹⁵
 (в тексте конъектура).
 20 I, IV—доб. б.:
 19 K, I, IV, VI—

شوید و همه بهره زو برگزید(!) * بها گر نگیرند ره بسپرید
 بیابند—I, IV—²² بتاراج داد آنک بودش بشهر—I, IV, VI— بتاراج بدهید یک یک بشهر—K—²¹
 بردند بار و بنه—VI— دادند گندم بنه—IV— کردند [بردند—I] گندم همه—K, I—²³ نیابند—VI—
 دویدند و—I—²⁵ شهر و—K—²⁴

ز تاراج انبهار چندی براند
 خرد را بگفتار توشه³ بدی
 بگفتم بمبازاریان⁵ خوار خوار⁶
 ازان⁸ کس که تریاک دارد بشهر⁹
 که تریاک دارست مرد گناه¹⁰
 بریزد کسی نیست با او شمار¹¹
 بسیری نخواهد ز تریاک بهر
 بانبار¹⁸ گندم نیاید بکار
 که انبار را سود¹⁵ جاننش نبرد
 بشد تیز مغزش ز گفتار داد
 دل و جان او پر ز گفتار دید
 همان دادگر موبدان و ران¹⁹
 سخنهاش²¹ ز اندازه اندر گذشت
 بسی کسی بی راهی آمد ز راه²²
 تهنی دست با او برابر بود
 توانگر بود تار و درویش²⁴ بود

قباد آن¹ سخن گوی را پیش خواند
 چنین داد پاسخ کانشه² بدی
 سخن هرچ⁴ بشنیدم از شهریار
 بشاه جهان گفتم⁷ از مار و زهر
 بدین بنده پاسخ چنین داد شاه
 اگر خون این مرد تریاکدار
 چو شد گرسنه نان بود¹² پای زهر
 اگر دادگر باشی ای شهریار
 شکم گرسنه چند¹⁴ مردم بمرد
 ز گفتار او تنگ¹⁶ دل شد قباد
 وزان پس¹⁷ بپرسید و پاسخ شنید
 ز چیزی که گفتند پیغمبران¹⁸
 بگفتار²⁰ مزدک همه کژ گشت
 برو انجمن شد فراوان سپاه
 همی گفت هر کو توانگر بود
 نیاید که باشد کسی بر فرود²³

250

255

260

بایرانپان — K⁵ آنچه — VI⁴ نوشه — VI³ نوشه — VI — K, I, IV — این — K¹
 که شاه جهان گفت — K⁷ 247, 250, 251, 252, 253, 248, 249, 254, 255. — K⁶ — порядок бб.:
 و تریاک خواه — Л¹⁰ ز تریاک و نادادن مرد بهر — K⁹ وزان — I, IV, VI⁸ گفت — VI¹¹ —
 I, IV — б. оп.; VI — бб. 250—252 оп.
 که گر مار کشته بمیرد بزهر * ازان پس نیاید ز تریاک بهر
 فاستحضره و سألہ عن السبب الحامل له علی ذلک: B — этот эпизод даёт так: K — доб. этот б.;
 فقال إن الجائع هو اللديغ و الطعام هو الترياق و قد أباح الملك دم صاحب الترياق اذا لم
 K¹⁴ در انبار — I, IV, VI¹⁸ خورد — K¹² يتدارك حشاشة للديغ المشرفی علی الموت
 وقد رأيت الناس يموتون جوعا و — B انبار او سوده — VI انبار آسوده — K, I, IV¹⁵ صد ز
 IV — كشي — I¹⁷ ننگ — K, I — (!) — Л¹⁶ لاخبر عند ارباب الغلات المتخره من ذلک
 K, I, IV, VI²⁰ سران — I, IV, VI موبد و مهتران — K¹⁹ پیغامبران — K¹⁸ کس — VI از انکس
 فراوان ز بیراهی آمد برآه — VI برآه — K, IV²² سخنها — K, I, IV, VI²¹ ز گفتار — VI
 ینبغی آن... یكون الغنى كالسدى و الفقير كاللحمة — B — VI — б. оп.; K, IV²³ فرود — K, IV²⁴

فزونى توانگر چـرا جست¹ نیز²
 تهنى دست کس³ با توانگر يکيست
 شود⁵ ويژه پيدا⁶ بلند از مغاک
 ز يزدان وز منش⁷ نفرين بود
 اگر مرد⁸ بودند⁹ اگر کودکی
 فرومانده بد¹¹ زان سخن¹² بخردان
 ز گيتى بگفتار¹³ او بود شاد
 ندانست لشکر که موبد¹⁵ کجاست
 وگر نانش از کوشش خویش بود
 نيارست جستين کسی کين او¹⁸
 سپردى بدرويش چيزى که داشت
 ز خانه بيامد بنزدیک شاه
 همان²² پاکدل زيردستان²³ ما
 فرود آوری گر ز در²⁴ بگذرند
 بسسالار فرمود تا بار داد
 که اين جای²⁶ تنگست و چندان سپاه
 بهامون خرامد کندشان نگاه
 ز²⁷ ايوان شاهى بهامون برند
 برفتند شادان بر شهریار²⁹
 که ای برتر از دانشی بآفرين³⁰

جهان راست بايد که باشد بچيز
 زن و خانه و چيز بخشيدنيست
 من اينرا⁴ کنم راست با دين پاک
 هران کسی که او جز برين دين بود
 ببد هرک درویشى با او يکی
 ازين بستدى چيز و¹⁰ دادى بدان
 چو بشنيد در دين او شد قباد
 ورا شاه¹⁴ بنشاند بر دست راست
 بر او¹⁶ شد آنکس که درویش بود
 بگرد جهان تازه شد دين او¹⁷
 توانگر همى سر ز تنگى¹⁹ نگاهشت
 چنان بد که يك روز مزدک پگاه
 چنين گفت کز²⁰ دين پرستان²¹ ما
 فراوان ز گيتى سران بر درند
 ز مزدک شنيد اين²⁵ سخنها قباد
 چنين گفت مزدک پيرمايه شاه
 همانا نگنجد در پيش شاه
 بفرمود تا تخت بيرون برند
 بدشت آمد از مزدکی صد²⁸ هزار
 چنين گفت مزدک بشاه زمين

265

270

275

280

¹ K, I, IV - حرامست ² Б - б. оп. ³ VI - هم ⁴ K - همين را ⁵ VI - شده ⁶ K -
 پير ⁷ K, I, IV, VI - [پنده - K] راه از ايزد بران راه ⁸ K, I, IV, VI -
 درو خيره - ⁹ K ¹⁰ K, I, IV - و оп. ¹¹ I - ماندند ¹² K - مانده شد ¹³ VI - خواندند ¹⁴ K -
 ندانست موبد که جایش - ¹⁵ K ¹⁶ K - ورا آرام - ¹⁷ I, IV - بر آرام - ¹⁸ K -
 نيمى - ¹⁹ K, I - (!) - ²⁰ K - اوى - ²¹ I, IV - اوى - ²² K -
²³ K, I, IV, VI - در پرستان - ²⁴ K, I, IV, VI - هم از - ²⁵ K -
²⁶ K -
²⁷ K, VI - از - ²⁸ K - سه - ²⁹ IV - доб. заголо-
 و آفرين - ³⁰ K, I, IV, VI - گفتار اندر داستان کسرى با مزدک و دين او
 БОК:

ز دین² سر کشیدن و را کن سزاست
 که سر باز گرداند از راه بند
 که دانا⁴ برین پنج نفزود⁷ نیز
 بیچم که گردد پرو چیره⁹ آ¹⁰
 پدید آیدت راه کیهان خدیو
 که دین بهی در جهان¹² کاستست
 چو دین بهی را نخواهی¹⁴ زیان¹⁵
 که با خشم و کین اندر آید باز
 بماید نهاد این دو اندر میان
 بدو¹⁸ مانده بد شاه ایران شگفت
 بتندی ز مزدک بخوابید¹⁹ چشم
 که از دین کسری چه داری بیاد
 نهانی نداند²² نه بر دین ماست
 که از دین به²³ بگذری نیست²⁴ راه
 بگویم که کزست یکسر گمان
 درفشان شود پیش تو²⁶ راستی
 همی خواهی²⁷ از شاه گیتی فروز
 ششمرا همه باز گویم بشاه
 بایوان بشد²⁹ شاه گردن فراز

چنان دان که کسری نه بر¹ دین ماست
 یکی خط دستش³ بماید ستد
 بیچاند⁴ از راستی پنج⁵ چیز
 کجا رشک و کینست و خشم⁸ و نیاز
 تو چون¹¹ چیره باشی برین پنج دیو
 ازین پنج مارا زن و خواستست
 زن و خواسته باشد¹³ اندر میان
 کزین¹⁶ دو بود رشک و آز و نیاز
 همی دیو پیچد سر¹⁷ بخردان
 چو این گفته شد دست کسری گرفت
 ازو نامور دست بستد بخشم
 بمزدک چنین گفت خندان²⁰ قباد
 چنین گفت مزدک که این²¹ راهراست
 همانگه ز کسری بپرسید شاه
 بدو گفت کسری چو²⁵ یابم زمان
 چو پیدا شود کزی و کاستی
 بدو گفت مزدک زمان چند روز
 ورا²⁸ گفت کسری زمان پنج ماه
 برین بر نهاند و گشتند باز

285

290

295

300

هیچ - K⁵ نیچاند - K⁴ دست خطش - K, I, IV, VI³ وزین - K² در - JI¹
 خشم و رشکست و کین - I, IV - خشم و کینست و رنج - K⁸ بفزود - IV⁷ دانی - IV⁶
 ... و الذی یمنع الناس: Б - содержание двух бейтов даёт так: ¹⁰ خیره - IV بدوخیز (!) - K⁹
 عن سلوک طریق السداد منحصر فی خمسة أشياء لا غیر: وهی الغیرة و الحقد و الغضب و
 K¹⁴ مازد - I یاید - K, IV, VI¹³ میان - K¹² گر - K, I, IV, VI¹¹ الحرض و الفقر
 ازو - K¹⁸ سر از - VI تن - K¹⁷ بدین - I, IV¹⁶ بهی خواهی اندر جهان - VI¹⁵ نخواهد
 ندارد - K, I, IV, VI²² او - K, I, IV²¹ چندان - I, IV, VI²⁰ بتابید - I, IV, VI¹⁹ درو - VI¹⁸
 VI²⁸ همی خواهم - K²⁷ بر تو بر - VI²⁶ که - VI²⁵ چیست - I, IV, VI²⁴ ما - K²³
 شد آن - K, I, IV, VI²⁹

که داننده‌یی دید¹ و² فریادرس
 که آنجا بند از داد⁴ هر مزد پیر⁵
 بیامد بدرگاه با یار سی
 سخن رفت هر گونه از پیش و کم
 خردمند و⁷ دانندگان کهن⁸
 بیامد ز مزدی سخن کرد⁹ یاد
 که دین بهی را¹⁰ کنم خواستار
 شود دین زردشت برکاستی
 بجان¹² برگزینم گزین ورا
 عزیز¹³ مسیحی¹⁴ و هم¹⁵ زند و است
 نباید¹⁷ بگیتی جزو¹⁸ رهنمای
 ره پاک یزدان بجوید همی²¹
 مبادا یکی را بتن²⁸ مغز²⁴ و پوست
 فرایین و بندوی و بهزاد را²⁷
 نگه داشت آنراست پیمان خویش
 زمین شد بکردار دریای عاج
 سخن گوی با موبدان و ردان²⁹

فرستاد کسری بهر جای کسی
 کس آمد سنوی خره³ اردشیر
 ز⁶ اصطخر مهر آذر پارسسی
 نشستند دانشی پژوهان بهم
 بکسری سپردند یکسر سخن
 چو بشنید کسری بنزد قباد
 که اکنون فراز آمد آن روزگار
 گر ای دونک او را بود راستی
 پذیرم من آن¹¹ پاک دین ورا
 چو راه فریدون شود نادرست
 سخن گفتن مزدی آید¹⁶ بجای
 ورا¹⁹ ای دونک او کز گوید²⁰ همی
 بمن ده ورا و آنک در دین²² اوست
 گوا²⁵ کرد زرمهر و خرداد را²⁶
 وز آنجا بگه شد پایوان خویش
 بشبگیر چون شید²⁸ بنمود تاج
 همی راند فرزند شاه جهان

305

310

315

1 I, IV, VI - خوره 2 I, IV, VI - که داننده بودند VI - گراینده دید - K 1
 3 I, IV, VI - از 4 K, I, VI - هر مز وزیر - K 5
 6 K, I, IV, VI - که آید بدرگاه - VI که آید بدر داد
 7 K, I, IV, VI - انجمن کردن کسری دانیانرا از نکوهش مزدک
 8 IV - доб. заголовков: 9 K, I, VI - این - IV 10 K - بوسی کرد - IV
 11 K, I, IV, VI - ز جان 12 K, I, IV, VI - بهی زو - K 10
 13 K, I, VI - доб. 14 I, IV - مسیح - VI مسیح - VI
 15 K - همه - VI همه - K 15
 16 K, I, IV, VI - آمد 17 VI - نباشد - K 18
 19 K, I, IV - گرا - K 19
 20 VI - بگوید - VI 21 K -
 22 K, I, IV, VI - بگوید همی - IV بگوید همی
 23 I - بینه دور ناخبرم آیین اوی
 24 K - از آن جان - K 24
 25 I - بپار و بپار از قنشی - VI زین - I 23
 26 K - چو خورشید - VI چو شبگیر خورشید - K, I, IV 28
 27 K - فرهاد را - K 27
 28 K, I, IV, VI - خرداد - I, IV, VI 27
 29 K, I, IV, VI - مهران - K, I, IV, VI 29
 29 K, I, IV, VI - شبگیر

سرخن گوی و جوینده راه² آمدند
 بیامند سرخن را در اندر گشاد
 بمزدک که ای مرد دانش پژوه
 نهادی⁶ زن و خواسته⁷ در میان
 پدر همچنمین چون شناسد پسر
 نباشند پیدای کهن⁹ و مهان
 چگونه توان یافتن¹⁰ مهتری¹¹
 که¹³ شد کارجو بنده¹⁴ باشاه راست
 نیاید که این بد بتایران¹⁵ شود
 همه گنج دارند و¹⁶ گنجور کیست
 تو دیوانگی داشتی در¹⁷ نهفت
 همی¹⁸ کار بدرا بید نشمیری¹⁹
 برآشفت و اندر²⁰ سرخن داد داد²¹
 دل مرد بی دین پر آزار گشت
 که مزدک مبادا بر تاجور²²
 مباد اندرین²⁴ نامور بارگاه²⁵
 ز کرده سرش²⁶ پر ز تیمار شد

بآیپین¹ بتایوان شاه آمدند
 دلرای مزدک³ سوی کیستباد
 چنین گفت کسری⁴ بپیش گروه
 یکی دین نو ساختی پر زیان⁵
 چه داند پسر کشی که باشد پدر
 چو مردم سراسر⁸ بود در جهان
 که باشد که جوید در کهتری
 کسی کو مرد جای و چیزش کراست¹²
 جهان زین سرخن پاک ویران شود
 همه کدخدایند و¹⁶ مزدور کیست
 ز دین آوران این سرخن کس نگفت
 همه مردمانرا بدوزخ بری
 چو بشنید گفتار موبد قباد
 گرنامهیه کسری ورا یار گشت
 پر آواز گشت انجمن سرپسر
 همی دارد او²³ دین یزدان تماه
 از آن دین جهاندار بیزار شد

320

325

330

موبد—K, I, IV, VI—⁴ دلرام مزدی—VI—کودی—I, IV—³ گاه—K—² برابر—K, I, IV, VI—¹

I, IV—⁸ کودکان—VI—⁷ نهادن—VI و L—доб. و VI—⁶ بازبان—VI بر زیان—IV در جهان—K—⁵

Б—содержание этого б. ساختن—K, I, IV, VI—¹⁰ از—IV—⁹ واذا اختلط الناس...—B برابر

доб.: K, I, IV, VI—¹¹ واذا استووا فمن يتعين للرياسة و يترشح للسياسة даёт так:

که باشد همی بنده—VI کارگر بنده—I, IV گوینده—K—¹⁴ چو—K, I, VI—¹³ کجاست—VI—¹²

Б—это мисра оп. K, I, VI—¹⁵ زایران—K, I, IV, VI—¹⁶ оп. VI—¹⁷ دیوانگی اندر—VI—¹⁷

هم در—IV—²⁰ هم در—IV—²⁰ هم در—IV—²⁰ هم در—IV—²⁰ هم در—IV—²⁰ هم در—IV—²⁰

همه—IV—¹⁸ همی—IV—¹⁹ همی—IV—¹⁹ همی—IV—¹⁹ همی—IV—¹⁹ همی—IV—¹⁹ همی—IV—¹⁹

این—I, IV—²³ این—I, IV—²³ این—I, IV—²³ این—I, IV—²³ این—I, IV—²³ این—I, IV—²³

دلش—VI—²⁶ دلش—VI—²⁶ دلش—VI—²⁶ دلش—VI—²⁶ دلش—VI—²⁶ دلش—VI—²⁶

- 335 بکسری سپردش همانگاه شاه
[بدو گفت هر کو برین دین اوست
بدان³ راه بد نامور صد⁴ هزار
که با این سران⁵ هرچ خواهی بکن
بدرگاه کسری یکی باغ بود
همی⁷ گرد بر گرد او⁸ کنده کرد
بکشتمندشان هم بسان درخت
بمزدک چنین گفت کسری که رو
درختان بپین آنک هر کس¹³ ندید
بشد مزدک از باغ و¹⁴ بگشاد در
همانگه که¹⁶ دید¹⁷ از تنش رفت هوش
345 یکی دار فرمود کسری بلند
نگون بغت را زنده بر دار کرد
ازان²¹ پس بکشتش بباران تیر
بزرگان شدند ایمن از خواسته
همی بود با شرم چندی قباد
350 بدرویش بخشید بسپار چپیز
- ابا هرک او داشت آیین و راه¹
مبادا یکی را بتن مغز و پوست²
بفرزند گفت آن زمان شه ریبار
ازین⁶ پس ز مزدک مگردان سخن
که دیوار او برتر از راغ بود
مرین⁹ مردمانرا پراگنده کرد
ز برپای و زیرش سرآگنده¹⁰ سخت
بدرگاه¹¹ باغ گرانمایه شو¹²
نه از کاردانان پیشین شنید
که بیند مگر بر چمن بارور¹⁵
برآمد بناکام زو¹⁸ یک خروش
فروهشت¹⁹ از دار پیچان کمند
سر مرد بی دین نگون سار²⁰ کرد
نو گر با هشی راه مزدک مگیر
زن و زاده و باغ²² آراسسته
ز نفرین مزدک همی کرد یاد
بر آتشکده خلعت افگند نیز

Доб. заголовки: IV— I, IV— آن دین و راه— K—¹
K, I, IV, VI—б. оп.;² کشتن قباد مزدک را— VI— کشتن کسری انوشیروان مزدک و مزدکیانرا
Б— оп. подробности.³ VI— بران⁴ K— سی I, IV— سه B— ثلاثه آلاقی—⁵ VI— سگان B—
مران— VI—⁹ آن— I, IV—⁸ همه— K, I, IV, VI—⁷ وزین— K, I, IV, VI—⁶ رؤساء المزدکیة
доб. б.:¹² K, I, IV—¹¹ بدیدار— K—¹¹ و زیر سرآگنده— VI— و زیر اندرآگنده— K, I, IV—¹⁰
ز تخمی که کشتی برین روزگار * تراداد ای ناهوشمند بار [امر زهر گونه بار— K]
VI—¹⁵ مزدک و باغ— K, I, IV, VI—¹⁴ نگه کن که آن کس— VI— بپینی که آن کس— K, I, IV—¹³
K—¹⁸ چو دید آنچه چنان— VI—¹⁷ همانگه چو— I— چو— K, IV—¹⁶ درختان با بار و بر
وزان— I, IV, VI—²¹ بدو خوار— I, IV—²⁰ فروهشته— K, I, IV, VI—¹⁹ بناگاه ازو— I, IV, VI—
با گنج— K—²²

ز کسری چنان شاد شد شهریاری¹ که شاخش همی گوهر آورد بار²
 از آن³ پس همه⁴ رای با او زدی سخن هرچ⁵ گفستی از⁶ بشندی⁷
 ز شاهپیش چون سال شد بر چهل⁸ غم⁹ روز مرگ اندر آمد بدل
 یکی نامه بنوشت پس¹⁰ بر حریر بر آن خط شایسته خود بد دبیر¹¹
 نخست آفرین کرد بر دادگر که دارد ازو دین و هم ز¹² هنر
 بباشد همه¹³ بی گمان هرچ گفت چه بر آشکار و¹⁴ چه اندر نهفت
 سر پادشاه پیش را کس ندید نشد خوار هر کس که او را گزید¹⁵
 هر آنکس که بینید خط قباد¹⁶ بجز پند کسری¹⁷ مگیرید¹⁸ یاد
 بکسری سپردم سزاوار تخت پس از¹⁹ مرگ ما او بود نیکبخت
 که یزدان ازین²⁰ پور خشنود باد دل بدسگالش²¹ پر از دود باد²²
 ز گفتار او هیچ مپراگنید بدو²³ شاد باشید و²⁴ گنج آگنید
 بران نامه بر مهر زرین نهاد بر موبد رامبرزین نهاد
 بهشتاد²⁵ شد سالیان قباد نمد روز پیبری هم از مرگ شاد²⁶
 بمرد و جهان مردی²⁷ ماند از او²⁸ شد از چهر و بیناپیش²⁹ رنگ و بوی³⁰

که بستان گل برگش—K ز نفرین مزدک همی کرد یاد—L² نامدار—I کیمباد—L¹
 بستدی—IV⁷ بدو—I, IV⁶ آنچه—VI⁵ همی—K⁴ وزان—K, I, IV, VI³ آورد بار
 Перед б. доб. پادپر (?)—K¹¹ خود—K¹⁰ و. L—доб.⁹ چون سال بگذشت چل—K, I, IV⁸
 عهدنامه نوشتن قباد جهت نوشیروان—VI عهدنامه قباد مرکسری را بوقت وفات—K
 آشکارا—K¹⁴ همی—I¹³ که او داد دین و گهر با—VI که او داد دین و خرد هم—K, I, IV¹²
 K, VI¹⁶ کش او برگزید—VI که او برگزید—K, I, IV¹⁵ در آشکار و—IV, VI در آشکارا—I
 I, IV²⁰ از—K, I, IV, VI¹⁹ نگیرند—K¹⁸ دانا—K, I, IV, VI¹⁷ بیند خط کیمباد
 B.: доб. K, I, IV, VI²² —доб. K, I, IV, VI²¹ ازان

برین مهر جستیم بر موبدان * چه بر زیردستان چه بر بخردان
 Доб. заголовки: B—оп. 26 بهفتاد—VI²⁵ و. оп. 24 K, VI—ازو—I, IV²³ چو او—K, VI²³ B—оп. подробности.
 I, IV—доб. B.: عهدنامه قباد کسری [را] و سپری شدن روزگار—IV سپری شدن روزگار قباد—I
 بگیتی در از مرگ خشنود کیست * که فرجام کارش بداند که چیست
 بمرد او و شد مردی زو جهان—VI از او—L, K²⁸ (метр нарушен). جهان مردی—L²⁷
 I, IV—доб. B.: همه رنج و آسایش در جهان—VI بـ—L, K³⁰ شد آن گنج و آسانی—K, I, IV²⁹
 ز گورد آوردن که یابد بهی * همی رفت باید بدست تهی

گل و مشک و کافور و می خواستند
یکی تاج شاهی و تخت¹ مہی
بنیستند تا جاودان راہرا^۲
نہاد آن کیی نامہ بر^۳ پیشگاہ^۴
ولیعہدرا شہاد بنشانند
ہمی^۷ خواندندی^۸ ورا^۹ شاہ نو
بسربرش گوہر برافشانند^{۱۱}
کہ مہتر^{۱۳} جوان بود و دولت جوان^{۱۴}
ز کسری کنم^{۱۶} زین سپس نام یاد^{۱۷}
بداد و دہش یافتہ نام و کام^{۱۸}

تانشرا بدیما پیاراستند
یکی دخمہ کردند شاہنشہی
نہادند بر تخت زر^۲ شاہرا
چو موبد بپردخت^۴ از سوگ شاہ
بران انجمن نامہ برخوانند
چو کسری نشست از بر گاہ نو
بشاهی برو آفرین خواندند^{۱۰}
ورا نام کردند نوشین روان^{۱۲}
بسر شد کنون داستان قباد^{۱۵}
ہمیش داد بود و ہمیش رای و نام

370

375

تخت زرین و تاج [گاہ—K] 1 K, I, IV, VI— 2 VI— بر 3 K—доб.:

بگیتی در از مرگ خشنود کیست * کہ فرجام کارش نباید گریست
ز گرد آوریدن کہ یابد بہی * کہ میرفت باید بدست تہی
K, I, IV— доб.:

چہ باشی تو ایمن ازین چرخ پیر * کہ فرجام پیچی ازو ناگزیر
ازان پس ندیدند چہر قباد * ز گیتی گذر کرد برسان یاد
6 I, IV— доб. 6.: 5 K, VI— در 4 K, I, IV, VI— بپرداخت

باید—بران بزرگان ابا موبدان * بگگرد آمد و نامور بخردان
11 K, I, IV, VI— خواندند آفرین—10 K, I, IV, VI— ہمی—9 VI— خواندندش—8 K— ورا—7 VI—
پادشاهی نوشیروان عادل—Л—оп. подробности; доб. заголовки: Б—оп. فرمان او شد زمان و زمین
پادشاهی کسری نوشیروان عادل چهل و ہشت سال بود—K, I, IV, VI— چهل و ہفت سال
نوشیروان—VI—12 ذکر نوبۃ کسری آنوشروان... و کانت مدة ملکہ اربعاً و ستین سنہ—B—
14 K—доб. 6.: 13 K—مہرش—I, IV, VI— پختش—K

چہان تازہ شد از سر و تاج اوی * ابا گزرگ میش آب خوردی بجوی
I, IV—доб. этот б. после б. 372. 16 K—بود—K—16 قصہ کیقباد—VI— نامہ کیقباد—I, IV—15 K, I, IV—
17 I—یاد—و IV—یاد—VI— نامہ یاد—VI— نیز یاد—IV— و یاد—I—17

* *

*

چه بودت که گشتی چنین مستمند
 چرا شد دل روشنست پر نهیب
 که شادان بدم تا نبودم² کهن³
 بپرهیز و با او مساو⁴ ایچ⁵ دست
 بخایند کسی را که آرد بزیر
 بیک دست رنج⁷ و بیک دست مرگ⁸
 سمن برگرا رنگ عنبر کند
 پس⁹ زعفران رنجهای¹⁰ گران¹¹
 وزو¹³ خوار گردد تن ارجمند
 همان سرو آزاد پستی گرفت
 همان سرو آزاده شد پشت خم¹⁵
 چنین روز ما ناجوانمرد گشت
 شتاب آورد مرگ و خواندش پیر
 تو¹⁸ بر شسنت رفتی نمائی جوان¹⁹

الا ای دلرای سرو¹ بــــلــــنــــد
 بدان شادمانی و آن فرّ و زیب
 چنین گفتم پرسنده را سرو بن
 چنین سست گشتم ز نیروی شست
 دم ازدها دارد و چننگ شیر
 هم آواز رعدهست و هم زور⁶ کرگ
 ز سرو دلرای چنبر کند
 گل ارغوانرا کند زعفران
 شود بسته بی بند پای¹² نوند
 مرا درّ خوشاب سستی گرفت
 خروشان شد آن¹⁴ زرگسان درم
 دل شاد و بیغم¹⁶ پر از درد گشت
 بدانگه که مردم شود¹⁷ سیر شیر
 چل و هشت بد عهد نوشین روان

380

385

¹ K - چرخ ² K, I, IV - نگشتم VI ³ K - доб.:

ز پیری مرا تنگ دل دید چرخ * بمن باز داد از جوابش دو برخ
 مرا کاش هرگز نپـروردی * چـو پـرورده بودی نیـازردی
 برگ IV⁴ مرگ VI⁸ گرگ IV⁷ برگ I⁷ روز IV⁶ میسای با او تو⁵ مسا⁴ L
 این تندپای¹² I, IV-6. on. ¹¹ I, IV-6. on. ¹⁰ رنگهای VI¹⁰ پس از VI⁹ بدیگرش ترگ VI⁹
 همیگیرد از رنج و از شست (!) غم¹⁵ K- این I, IV-¹⁴ VI¹³ سست این تندپای VI¹³
 شاه بیغم¹⁶ L- همیگیرد از سستی و رنج نم VI¹⁶ همیگیرد از رنج او پشت خم I, IV-
 خوب: K-¹⁹ چو¹⁸ K, I, IV, VI- خورد IV¹⁷

چه سازی همی زین سرای سپنج * چه نازی بنام و چه نازی بگنج
 ترا تنگ تابوت بهرست بس * خورد رنج تو ناسزاوار کس
 بگویم کنون داستانی روان * ز آیین و کردار نوشین روان

[پادشاهی کسری نوشین روان چهل و هشت سال بود]

[آغاز داستان]

بسربر ز نهاد آن دل افروز تاج
چو بنشست سالار با رایزن
ز دادار نیکی دهش کرد یاد
دل ما پر از آفرین باد و مهر
ازو مستمندیم و زو² شادکام⁴
بفرمان اویمست بر چرخ مهر⁴
نفس⁶ جز بفرمان او نشمریم
کنند در دل او باشد از داد شاد⁷
بفرجام بد با تن خود کند
بخواهشگران⁹ روز فرخ نهیم
بتنگی دل¹¹ اندر مرا راه نیست

چو کسری نشست از بر تخت عاج
بزرگان گیتی شدند انجمن
سر نامداران زبان برگشاد
چنین گفت کز کردگار سپهر
کزویست نیک و بدویست کام¹
ازویست فرمان و زویست مهر³
ز رای و ز تپیمار⁵ او نگذریم
بتخت مہی بر هر آنکس که داد
هر آنکس که اندیشه بد کند
ز ما هرچ خواهند⁸ پاسخ دهیم
از اندیشه دل¹⁰ کس آگاه نیست

5

10

وزویست فرّ—³ K, I, IV, VI—ازو—² K, VI—ازویست نیک و بد و کام و نام—¹ K, I, IV, VI—فرمان—⁵ K, I, IV, VI—بفرمان او تا بد از چرخ هور—⁴ K, I, IV, VI—و بدویست زور
⁶ VI—زمان—⁷ I—это мисра, бб. 9—11 и первое мисра б. 12 оп. ⁸ IV, VI—خواهید—⁹ K, IV,
بدین تنگی—¹¹ IV, VI—از اندیشه بر دل—¹⁰ K—ز خواهشگران—VI

بود¹ بی‌گمان هر کس از داد شاد²
 که داند که فردا چه گردد³ زمان
 تو فردا چنی گل نیاید بکار
 ز بیماری اندیش و⁶ درد و گزند
 چنانچیم با مرگ چون باد و برگ
 همه⁸ رای نماند درستی⁹ کنی¹⁰
 یکی دردمندی بود بی پزشک
 ندارد بنزد کسان¹⁴ آبروی¹⁵
 نخواهد¹⁸ بدیوانگی بر گوا
 سوی راستی راه باریکتر
 به آید²¹ که کنی و سستی کنی
 نگیری²³ ز بخت سپهری²⁴ فروغ
 بیچارگان بر بیاید گریست
 ز دشمن بود ایمن و تندرست
 فزونی برین رنج و در دست²⁸ و آز
 جهان پر ز خوبی و آسایشست
 کمستش بود خوردن و آب خون³⁰
 شنید این برآورده³¹ آواز من
 همه ساله با بخت همراه بید³³

اگر پادشاه را بود پیشه داد
 از امروز کاری بفرما ممان
 گلستان که امروز باشد⁴ بیمار
 بدانگه که یابی تن⁵ زورمند
 پس⁷ زندگی یابد کن روز مرگ
 هرآنکه که در کار سستی کنی
 چو چیره¹¹ شود بر دل مرد رشک
 دل¹² مرد بیکار و¹³ بسیارگوی
 وگر برخورد¹⁶ چیره¹⁷ گردد هوا
 بکزی ترا راه نزدیکتر¹⁹
 بکاری کزو²⁰ پیشدستی کنی
 اگر جفت گردد زبان بر²² دروغ
 سخن گفتن کن²⁵ ز بیچارگیست
 چو²⁶ برخیزد از خواب شاه از نخست
 خردمند وز²⁷ خوردنی بینیاز
 وگر شاه با داد و بخشایشست
 وگر کزی آرد بداد²⁹ اندرون
 هر آن کس که هست اندرین انجمن
 بدانید و سرتاسر آگاه بید³²

15

20

25

30

¹ K, I, IV-کند ² K-یاد VI-66. 12-13 оп. ³ خواهد-K ⁴ آید-VI ⁵ I, IV, VI-
⁶ Л-оп. ⁷ از-Л ⁸ I, IV-همی ⁹ JI, IV-درستی ¹⁰ VI-
 6. оп. ¹¹ K, IV, VI-خیره ¹² K-همان I, IV-دگر ¹³ K-оп. ¹⁴ K, I, IV, VI-
 بر دلت-VI ¹⁵ K, I, IV, VI-6. переставлен со след. б. ¹⁶ VI-
¹⁷ K, IV, VI-خیره ¹⁸ VI-نخواهی ¹⁹ K-تاریکتر I, IV, VI-روی راه تاریکتر ²⁰ I, IV,
 VI-تو ²¹ VI-نیاید ²² K, I, IV, VI-با ²³ K-نگیری ²⁴ Л-فزونی ²⁵ K, I, IV,
 VI-برای I, IV-²⁶ IV-که ²⁷ K-واز ²⁸ K, I, IV-درد و رنجست ²⁹ I, IV-
 همراه بویید-I, IV-³⁰ VI-آگاه بویید-I, IV-³¹ VI-آوازه ³² I, IV-³³ I, IV-آواز و خون-VI

بـداد و خـورد رای پـرورده ایـم³
 بد و نیک بی او نیاید⁴ پدید⁵
 بـبایست⁶ کاری نیابند⁷ راه
 که بر من بپوشد⁸ چنین⁹ داستان
 ز لشکر نیمرده سواران من
 نگه کرد باید بنام و بننگ
 نیاید بکار¹¹ اندرون کاستی
 بـمـندد بدین¹⁴ بارگه بر میان¹⁵
 چو باشد پرستنده با رای و شرم¹⁸
 نباشد خردمند و خسرو²¹ پرست²²
 نیاید هم ناجوانمرد خورد
 بـدارید و²⁶ ما مدارید پاک²⁷
 جهاندار و پیروز و فرمانروا
 نـمـایندـه مـارا سـوی داد راه
 ز²⁹ اندیشه هر کسی برترست
 بیاراست جان و دل ما بمهر³⁰
 دل و چشم دشمن بـمـابر³¹ بدوخت

که ما¹ تاجداری بسر برده ایم²
 ولیکن ز دستور بایند شنید
 هر آن کس که آید بدین بارگاه
 نباشم ز دستور همداستان
 بـدرگـاه بر کارداران من
 چو روزی بدیشان¹⁰ نداریم تنگ
 همه مردمی بایند و راستی
 هر آن کس که باشد¹² از ایرانیان¹³
 بپاید¹⁶ ز ما گنج و گفتار نرم¹⁷
 چو بیداد جوید¹⁹ یکی²⁰ زبردست
 مکافات یابد²³ بدان بد که²⁴ کرد
 شما دل بفرمان²⁵ یزدان پاک
 که او نیست بر پادشا پادشا
 فروزنده تاج و خورشید و ماه
 جـهـانـدار²⁸ بر داوران داورست
 مکان و زمان آفرید و سپهر
 شمارا دل از مهر ما برفروخت

35

40

45

Б — оп. подроб-
 ности. I, IV — [بپاید] I, IV —
 4 I, IV — [بگزیده ایم] I, IV —
 3 I — (!) وای بگزیده ایم (!) —
 5 VI — б. оп. I — б. оп. VI —
 6 I — б. оп. VI — б. оп. I —
 7 Л, К — (!) بپایند VI —
 8 I, IV, VI — بداد¹² I, IV, VI —
 9 K, I, IV, VI — بپوشد⁸ I, IV, VI —
 10 K, I, IV, VI — بربین¹⁵ IV —
 11 I, IV, VI — б. помещён после б. 43.
 12 K, I, IV, VI — [باشید] I, IV, VI —
 13 K, I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 14 K, I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 15 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 16 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 17 K, I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 18 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 19 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 20 K, I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 21 K, I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 22 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 23 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 24 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 25 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 26 K — [بباشید] I, IV, VI —
 27 Л — б. оп.; Б — оп. подробности.
 28 I, IV — доб. [بباشید] I, IV, VI —
 29 I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —
 30 I, IV — доб. [بباشید] I, IV, VI —
 31 K, I, IV, VI — [بباشید] I, IV, VI —

بچیمیزی که پیمان دهد آن کنید¹
 ترا بر پرستش بود یارمند
 همه نیکویی⁸ زیر پیمان اوست
 همان آتش و آب و خاک نژند⁵
 روان ترا⁶ آشنایی دهند
 پرستش همه زیر پیمان اوست⁷
 جهانی از⁹ مانده اندر شکفت
 برو آفرین¹⁰ نو آراستند
 سخنها گیتی سراسر براند¹²
 وزو نامزد کرد آباد شهر
 دل نامداران بدو¹³ شاد کرد
 نهاد¹⁶ بزرگان و جای مهان
 که¹⁹ بخشش نهادند آزادگان
 بپیمود بینادل و²² بوم گیل²³
 ز خاور ورا بود تا باختر
 چینی²⁷ پادشاهی و²⁸ آباد بوم
 نیازش برنج تن³¹ خویش بود
 جهانی برو خواندند³² آفرین
 اگر کم بدش گاه³³ اگر پیش ازوی³⁴

شما رای و فرمان یزدان کنید
 نگهدار تاجست² و تخت بلند
 همه تندرستی بفرمان اوست
 ز خاشاک⁴ تا هفت چرخ بلند
 بهستی یزدان گواهی دهند
 [ستایش همه زیر فرمان اوست
 چو نوشین روان⁸ این سخن برگرفت
 همه یکسر از جای برخاستند
 شهنشاه¹¹ دانندگانرا بخواند
 جهانرا ببخشید بر چار بهر
 نخستین خراسان ازو یاد کرد
 دگر بهره زان¹⁴ بد قسم¹⁵ و اصفهان
 وزین¹⁷ بهره بود¹⁸ آذربادگان
 وز ارمینیه تا در اردبیل²¹
 سپوم²⁴ پارس و²⁵ اهواز و مرز خزر
 چهارم عراق آمد و بوم²⁶ روم
 وزین²⁹ مرزها هرک³⁰ درویش بود
 ببخشید آگنده گنجی برین
 ز شاهان هر آن کس که بد پیش ازوی

50

5f

60

65

زمین خاک— I⁴ پرستش همه— K³ یکی تاجدارست— K² 1 K, I, IV, VI— б. оп.
 نوشیروان— VI⁸ K, VI— б. оп. 7 مرا— J⁶ 6 J— б. переставлен со след. б. 5 K— б. ازین خاک— IV
 جهاندار— VI¹¹ آفرینی— K, VI¹⁰ بدو— J, K⁹ I— обратный порядок мисра. 13 K, VI—
 I, IV— 18 I, IV— 18 سپیم— VI¹⁶ دو— J, I, IV— 17 نهال— VI¹⁶ زو قم بد— K¹⁵ 15 زو— I, IV, VI— 14 بدان
 وزان نیمه پس تا در— K²¹ ندادند— IV دادند— I²⁰ چو— VI¹⁹ بد— VI¹⁹ وزو بهره
 و بنهاد بنیاد گیل— VI بیدار داندند گیل— K²³ بینابر— IV بیناخرد— I²² اردویل
 والقسم الرابع ارض— B چهارم بد اران و مرز— J²⁶ سپیم بهره— VI²⁵ سوم— K²⁴
 باز تن— J³¹ آنکه— VI³⁰ ازین— K²⁹ оп. و— I, IV— 28 همان— K²⁷ العراق و اقلیم روم
 جاه— I, IV— 33 ساختند— K, I, IV, VI— 32 برنج و تن— K³⁴ VI— б. оп.

- 70 بجستند¹ بهره² ز کشت و درود سه یک بود یا⁴ چار یک بهره شاه ز ده یک بر آن بد که کمتر کند زمانه ندادش بران بر⁶ درنگ
- 75 یکسری رسید آن سزوار تاج شدند انجمن بخردان و ردان همه پادشاهان⁹ شدند انجمن گزیتی¹¹ نهادند بر یک درم کسری را کجا تخم گر¹⁴ چارپای
- 80 ز گنج شاهنشاه برداشتی بناکشته اندر نبودی سخن گزیت رز¹⁷ بارور ششش درم ز زیتون و جوز و ز هر¹⁹ میوه دار ز ده بن درمی²¹ رسیدی بگنج وزین²³ خوردنیهای خرداد²⁴ ماه کسری کش درم بود و دهقان نبود براندازه از ده درم تا چهار
- نرستست کس پیش ازین ناپسود³ قباد آمد و ده یک⁵ آورد راه بکوشد که کمتر چو مهتر کند بدریا بس ایمن مشو بر⁷ نهنگ
- بزرگان و⁸ پیدار دل موبدان زمین را ببخشید و برزد رسن¹⁰ گر¹² ایدونک دهقان نمائند درم¹³ بهنگام ورزش نبودی بجای¹⁵ و گر نه زمین خوار بگذاشتی¹⁶ پراگنده شد رسمهای کهن
- بخرماستان بر همین بد¹⁸ رقم که در مهرگان²⁰ شاخ بودی بیمار نبودی چیزی تا سر سال²² رنج نکردی بکار²⁵ اندرون کس نگاه ندیدی غم رنج و²⁶ کشت و درود بسالی ازو بسستندی کاردار²⁷

سوی بهره—VI نه کس دست را سوی رسته بسود—Л³ بهره—K² نجستند—VI¹
 وکان الملوک من قبله یاخذون من—B دیگر—Л⁵ оп. (метр нарушен). یا—IV با—Л⁴ بسود
 از—I, IV—K⁷ فراوان—VI⁶ المزارع الثلث و الربع فلما ملک قباد اقتصر علی العشر
 کرینی(?)—K¹¹ оп. و—Л⁸ پادشاهی—K, I, VI⁹ Л—после б. помещён б. 76.¹⁰ هم—IV که—I¹²
 همین بود فرمان بران بر—K¹⁸ زر(!)—IV سر—K¹⁷ ز کژی زمین خوار نگذاشتی—I, IV¹⁶
 B—وز گوز و هر—IV و گوز و ز هر—I وز [جوز—K] گوز واز—K, VI¹⁹ زد—I, IV
 درم—VI درمیک—I این درمی—Л²¹ مهرشان(!)—VI²⁰ ...الزیتون و غیره من الاشجار...
 مرداد—K²⁴ وزان—VI²³ با سال—IV چیزی نیز تا سال—Л, I, VI²² زن همه یک
 غم و رنج—K, I, IV, VI²⁶ بهار—I, IV, VI²⁵ خورندنیها خبر داد—VI²⁵ آرمزد—I, IV
²⁷ VI—66. 83—84 оп.

- 85 کسی بر کدیور¹ نکردی² سستم
گزارنده³ بودی⁴ بدیوان شاه
دبیر و پرستنده⁶ شهریار
گزیمت و خراج آنچه بد⁹ نام برد¹⁰
یکی آنک بر دست گنجور بود¹³
- 90 دگر تا فرستد بهر کشوری
سه دیگر که نزدیک موبد¹⁵ برند
بفرمان او بود کاری که بود
پراگنده¹⁹ کاراگان در جهان
همه روی گیتی پر از داد کرد²²
بخفتند بر دشت²³ خرد²⁴ و بزرگ
یکی نامه فرمود بر پهلوی
95 نخستین سر²⁵ نامه کرد²⁶ از مهست²⁷
به بهرام روز و بخرداد شهر²⁹
برومند شاخ از درخت قباد
سوی کارداران باژ و خراج
- بسالی بسه بهره بود این درم
ازین باژ⁵ بهری بهر چار ماه
نبودی⁷ بدیوان کسی زین⁸ شمار
بسسه¹¹ روزنامه موبد سپرد¹²
نگهبان آن نامه دستور بود¹⁴
بهر نامداری و هر مهتری
گزیمت و¹⁶ سر باژها¹⁷ بشمروند
ز باژ و خراج و ز کشت و درود¹⁸
که تا نیک و²⁰ بد زو نمایند²¹ نهان
بهر جای ویرانی آباد کرد²²
بآبشخور آمد همی میشی و گرگ
پسند آیدت چون ز من بشنوی
شهنشاه کسری²⁸ یزدان پرست
که یزدانش داد از جهان تاج بهر³⁰
که تاج بزرگی بسر بر نهاد³¹
پرستنده شایسته³² فر و تاج

¹ I, IV - کسی بر کسی² Л - نکردی (!)³ بر اندازه VI - ⁴ I, IV, VI - بردی⁵ K, I,
VI - بار⁶ VI - نویسنده را VI - ⁷ VI - دبیر⁸ K - زو⁹ L - صد¹⁰ I - بود¹¹ L - بشد
داد - IV - دستوردار - I¹⁴ داد - IV - گنجوردار - I¹³ نمود - I - سالی بسه ره بدیوان سپرد - K¹²
گزیمت سر و باژها - VI¹⁷ و оп. - IV¹⁶ و سلم نسخه الی موبد الموبدان - B مهتر - L¹⁵
تا - VI - و оп.; IV²⁰ پراگند - I, IV - بزرگان و - K¹⁹ ز بار و ز کار و ز کشت درود - VI¹⁸
ز عدلش شده شاد - VI²⁴ پشت - I, IV²³ گشت - K²² نماید - IV²¹ оп. (нарушен метр).
B - оп. подробности. درست - L²⁷ بود - I, IV, VI, K²⁶ оп. (нарушен метр). سر - L²⁵ خورد
که بر روز بهرام خرداد ماه - I, IV - سرافراز شاهان بهر بوم و شهر - K²⁹ گیتی - VI²⁸
نامه کسری بملوک - K Доб. заголовки: تاج و گاه - I, IV - که یزدان و را داد از تاج بهر - K³⁰
سابقه - I, IV - شاه با - K³² VI - бб. 98 и 99 оп.³¹ عهدنامه نوشین روان - IV - روی زمین

- 100 بی‌اندازه¹ از ما شمامارا درود
 نخستین سخن چون گشایش کنیم³
 خردمند و بینادل آنرا⁶ شناس
 بداند که هست او⁷ ز ما بی‌نیاز
 کسرا کجا سز فرازی دهد
 105 مرا⁹ داد فرمود و خود داورست
 بیزدان سزد ملک و مهتر¹⁰ یکیست
 ز مغز¹² زمین تا بچرخ بلند
 پی¹⁴ مور بر خویشتن برگواست
 نفرمود مارا جز از¹⁵ راستی
 110 اگر بهر من زمین سرای سپنج¹⁷
 نجستی دل من بجز²⁰ داد و مهر
 کنون روی بوم زمین سر برسر
 بشاهی مرا داد یزدان پاک
 نباید که جز داد و مهر آوریم
 115 شمان بداندیش²² و دشت²³ بزرگ
 نباید که بر زبردستان ما
 بخشکی بخاک²⁷ و بکشستی بر آب²⁸

VI— آنکه بد بر فزود— I, IV, ار بود تار و پود— K² بر اندازه— VI با اندازه— I, IV¹
 او هست— K⁷ بیدار آنرا— K⁶ کنم— IV⁵ نیایش— VI⁴ کنم— IV³ ار بود بر فزود
 مرگ مهتر— VI رسد شاه و کهتر— I, IV, برین شاه و کهتر— K¹⁰ ترا— VI⁹ درش— K⁸
 ز خورشید— VI ز ژرفی— I ز خاشاک— K, IV¹⁸ ز ژرفی— IV ز قعر— K, I, VI¹² بجز— VI¹¹
 I, IV,¹⁹ بجز— VI¹⁸ جهان فراخ— I, IV, VI¹⁷ راستی— VI¹⁶ بجز— VI¹⁵ پر— K¹⁴
 K— доб. б.: K— میدان و کاخ— VI

اگر بهر من زمین جهان فراخ * نبودی بجز باغ و میدان و کاخ
 K²³ کم اندیش— K, I, IV²² رخشنده خورشید— VI رخشنده— K, I, IV²¹ جز از— I, IV²⁰
 VI— ب. оп. گوسپندی نماید ز گرگ— I, IV گوسفندی نماید بگرگ— K²⁴ دشتی— I, IV
 بدریای آب— JI²⁸ خاکی— VI²⁷ آذر— I, IV, VI²⁶ K²⁶ و از— K²⁵

- 120 ز بازارگانان تتر و ز خشک¹ که تابنده خور⁴ جز بداد و بمهر برین گونه رفت از⁶ نژاد و گهر بجز داد و خوبی نبود در جهان نهادیم بر روی گیتی⁸ خراج چو این نامه آرند نزد شما کسی کو¹¹ برین یک درم بگذرد¹² بیزدان که او داد دیهیم و فر برین¹⁴ نیز بادافره کردگار همین نامه و رسم¹⁶ بنهید پیش بهر چار ماهی یکی بهر ازین بجایی که باشد زیان ملخ دگر تفت باد²⁰ سپهر بلند همان گر نبارد²² بنوروز نم مغواهدید باژ اندران بوم و رست ز تخم پراگنده و مزد²⁵ رنج زمینی که آنرا خداوند نیست نباید که آن بوم ویران بود که بدگو برین کار³⁰ ننگ آورد
- 125 درم دارد و در² خوشاب و مشک³ نتابد بریشان⁵ ز خم سپهر پسر تاج یابد همی از پدر یکی بود با آشکارا⁷ نهان درخت گزیت⁹ از پی تخت عاج که فرخنده باد اورمزد¹⁰ شما بمیداد بر یک نفس بشمرد¹³ که من خود میانش بمرم بهار نماید که چشم بد آید بکار¹⁵ مگردید ازین فرخ آیین خویش¹⁷ بخواهید¹⁸ با¹⁹ داد و با آفرین وگر تفت خورشید تابد بشخ بدان کشته‌مندان²¹ رساند گزند ز خشکی شود دشت خرم²³ درم که ابر بهاران²⁴ بهاران نشست بیخ‌شاید کارندگانرا²⁶ ز گنج بمرد و²⁷ ورا خویش²⁸ و پیوند نیست که²⁹ در سایه شاه ایران بود که چونین بهانه بچنگ آورد
- 130 135

VI-б. оп. ³ از در- K و ² Л, I-доб. که بر تتر و خشک-I, IV از تتر و خشک-K¹

K, ⁶ بریشان نتابد-I, IV بریشان بتابد-K⁵ نباید که خور-I, IV نباید که خود-K⁴ نهادم بروی-VI روی زمین‌را-I, IV روی زمین بر-K⁸ آشکار و-Л, K, VI⁷ این-I, IV, K-¹² گر-VI¹¹ اورمزد-VI¹⁰ بکشت و زمین-VI درخت و گزیت-I, IV⁹ زمین بر K-¹⁵ بدین-I¹⁴ بشمرد(!)-K بشمرد-Л¹³ گر برین حکم من نگرود و کیش-I, IV, VI¹⁷ K, I, IV, VI رسم و این نامه-I, IV, VI¹⁶ K, I, IV, VI بپاید چو تخم بد آید بیمار I-²¹ تند باد-VI وگر برف و باد-I, IV, VI²⁰ K, I, IV, VI پر-IV پر-I¹⁹ نخواهد-IV¹⁸ VI-²⁶ و-Л-доб. و ²⁵ ل-доб. چهارش-I, IV, VI²⁴ کشت زرد و-VI²³ نماید-K, VI²² کشته‌مندان که بدخواه-I, IV, VI³⁰ K, I, IV, VI چو-VI²⁹ بمیرد کشتی خون-VI²⁸ VI-²⁷ K و-оп. کارگرانرا بر گنج

که کردست یزدان مرا¹ بی‌نیاز²
 نیتابدد درو سایه فـرّ من⁵
 اگر گیرد این کار دشوار⁷ خوار
 اگر سرفرازست وگر⁸ زیردست
 ازین کار بر دیگر آیین بدند
 جهان پیش اسب سواران بدی
 بافزونی¹³ گنج نشکیمفتند
 نخواهم بدینار کردن نگاه
 نگه داشتین ارج مرد¹⁵ نژاد
 که جوید همی کشور و گاه من
 نیابد بدین بارگه برگذر¹⁹
 که با داد²¹ و مهرست و با رسم²² و راه
 بدیوان²³ موبد شدند²⁴ انجمن
 ازان پس نگیرد بر ما فروغ
 پلنگ و جفاپیشه مردم یکینست
 بآب خرد جان تیره بشست
 بر موبدان ارجمندی بود
 بیابد بپاداش خرم بهشت
 که گردد بنفرین روان کاسته

ز گنج آنچه باید مدارید باز
 چو³ ویران بود بر برّ من⁴
 کسی را که باشد برین‌مایه کار⁶
 کنم زنده بر دار جایی که هست
 بزرگان که شاهان پیشین بدند
 بد و نیک با⁹ کارداران¹⁰ بدی
 خرد را همه¹¹ خیره بفریفتند¹²
 مرا گنج دادست و دهقان سپاه
 شمار¹⁴ جهان باز جستین بداد
 گرامی‌تر¹⁶ از جان¹⁷ بدخواه¹⁸ من
 سپه‌مید که مردم فروشد بزر
 کسی را کند ارج این²⁰ بارگاه
 چو بی‌پدار دل کارداران من
 پدید آید²⁵ از گفت یک تن²⁶ دروغ
 بپیدادگر بر مرا مهر نیست
 هر آن کس که او راه یزدان بجست²⁷
 بدین بارگاهش بلندی بود
 بنزدیک یزدان ز تخمی که کشت
 که ما بی‌نیازیم ازین²⁸ خواسته

¹ I, IV—б. оп. ² K, I, VI—که ³ K—من ⁴ IV—б. оп. در بر برّ من
⁵ K, I, IV, ⁶ I, IV—دشخواره—VI دشخوار—⁷ I, IV—بدو نابکار—VI ازین پایکار—I, IV یادگاز(!)—⁸ K—
 ز افزونی—⁹ K—¹⁰ بفریختند—VI ¹¹ همی—¹² K, I, IV, VI—¹³ کاردازان—¹⁴ K—¹⁵ در—¹⁶ VI—¹⁷ اگر—
 I, IV—¹⁸ K—¹⁹ L—доб. و ²⁰ مردم—²¹ K—²² از افزون—VI از افزونی—²³ I, IV, VI—شمار—²⁴ I, IV, VI—
 نباشد بدین درگه ما گذر—²⁵ L—²⁶ VI—²⁷ B—оп. подробности. ²⁸ K, I, IV, VI—²⁹ جنگ—
 بود ارج ازین—³⁰ K, VI—³¹ نماید بدین بارگه با کمر—VI نماذد برین بارگه با گهر—³² I, IV—
 شوند—VI بوند—³³ I, IV—³⁴ K—³⁵ بدیدار—³⁶ VI—³⁷ داد—³⁸ VI—³⁹ روز—⁴⁰ VI—⁴¹ که بود ارج ازین—
 ازان—⁴² I, IV—⁴³ گمانی نیارم ازان—⁴⁴ K—⁴⁵ نجست—⁴⁶ I—⁴⁷ من یک—⁴⁸ IV—⁴⁹ I—оп. (нарушен метр). ⁵⁰ I—

ز چرمش² بود بی گمان پرورش
 که نه شرم⁴ دارد نه آیین نه دین⁵
 چه کوپیم⁷ خیره در کاستی
 بدان تا رسد نزد ما¹¹ گفت و گوی
 نباشد بدین بارگاه ارجمند¹²
 که از داد و مهرش بود¹⁴ تار و پود
 بماند¹⁶ بگیتی بسی پایدار¹⁷
 بران شاه کآباد دارد¹⁹ زمین
 بگنج و بلشکر توانگر بدند
 که بادا همپیشه²⁰ روانش جوان²¹
 بتخت و بداد و²⁴ بمردانگی²⁵
 هشیوار و دانا دل²⁶ و شادکام²⁷
 بفرمود تا پیش درگاه شاه
 سرش برتر از تیغ کوه پرنند³²
 نشستند هر کس که بود او³⁵ بکار
 نهادند یکسر بر³⁷ آواز گوش

گر از پوست¹ درویش باشد خورش
 پلنگی³ به از شهریاری چنین
 گشادست بر ما در⁶ راستی
 نه اذنی⁸ بدو داد دادن⁹ بروی¹⁰
 بنزدیک یزدان بود ناپسند
 ز یزدان وز¹³ ما بدان کس درود
 اگر دادگر باشدی¹⁵ شهریار
 که جاوید هر کس کنند¹⁸ آفرین
 ز شاهان که با تخت و افسر بدند
 نهد دادگرتر ز نوشین روان
 نه زو²² پر هنرتر بفرزانگی²³
 ورا موبدی بود بابک بنام
 بدو داد دیوان²⁸ عرض و²⁹ سپاه
 بیاراست جای³⁰ فراخ و بلند³¹
 بگسترد فرشی برو³³ شاهوار³⁴
 ز دیوان³⁶ بابک برآمد خروش

160

165

170

آیین—VI, J⁵ کیش—IV⁴ پشیزی—VI, I³ خونش—K² کرا گوشت—VI, IV, I¹
 آیین—VI, J¹¹ بدوی—IV, I¹⁰ داد ار(?)—K⁹ نهان—IV, I⁸ جوپیم—VI, J⁷ ره—IV, I⁶ دین
 خرد—IV¹⁴ واز—IV, I, K¹³ بارگاه بلند—K, J¹² مرد با—IV, I, او—VI
 شد زو—IV, I¹⁹ کند—IV, I, K¹⁸ یکی یادگار—IV, I¹⁷ بمانی—IV, I, K¹⁶ باشی ای
 : 6. IV, I—²¹ که جاوید بادا—IV, K²⁰

و بر چل کس و نه ز تخم کیان * و بر احمد و حیدر از تازیان
 K—²⁶ مردانگی—IV, I بفرزانگی—K²⁵ بدیهیم—IV, I²⁴ بمردانگی—K²³ برو—K²²
 دامستان بابک با—I عرض دادن لشکر کسری—J²⁷ Доб. заголовки: J²⁷ بیماندل—IV, I بیداردل
 ذکر عرض الموبد—B عرض دادن بابک ایرانیانرا و دامستان وی پاکسری—IV نوشین روان
 بلند و—IV, I, K³¹ جای—J³⁰ و—IV, I, K²⁹ و Доб. IV, K²⁸ عساکر آنوشروان
 و آمره آن یمنی علی رأس المیدان قصرار فیعما—B چرخ درگاه کاخ—IV, I درگاه کاخ—K³² فراخ
 بد—I به—IV, K³⁷ از ایوان—K³⁶ بودش—IV, I, بودی—K³⁵ شهریار—K³⁴ بر آن—I³³

سراسر¹ باسب اندرآرید. پای
 بسرب نهاده ز² آهن کلاه
 کسی کو درم خواهد از شهریار
 هوا شد ز گرد سواران سپاه
 درفش و سر تاج³ کسری ندید⁴
 بفرمودشان باز گشتن ز جای⁵
 چو خورشید تابنده بنمود چهر
 که ای گرزداران⁶ ایران سپاه
 بدیوان بابک شوید⁷ ارجمند
 همی گرد لشکر برآمد باپر
 چو پیدا نمید⁸ فتر و اورند شاه
 همه باز گردید پیروز و شاد
 که ای نامداران با فتر و هوش
 نه با⁹ ترک و با جوشن¹⁰ کارزار
 عرض گاه¹¹ و¹² دیوان او بنگرد¹³
 بفر و بزرگی و تخت بلند
 سخن با¹⁴ محابا و با شرم نیست
 ز دیوان بابک برآمد¹⁵ خروش
 درفش بزرگی برافراشت راست
 نهاده ز¹⁶ آهن بسرب کلاه

که ای نامداران جنگ آزمای
 خرامید یک یک¹⁷ بدرگاه شاه
 زردهار با گرز¹⁸ گاو سوار
 پیامد با یوان¹⁹ بابک سپاه
 چو بابک سپهرا همه بنگرید
 ز²⁰ ایوان²¹ باسب اندرآورد پای
 برین نیز بگذشت گردان²² سپهر
 خروشی برآمد ز درگاه شاه
 همه با سلیج و کمان و کمند
 برفتند با نیزه و خود و کمر²³
 نگه کرد بابک²⁴ بگرد سپاه
 چنین گفت کامروز با مهر²⁵ و داد
 بروز سه دیگر برآمد خروش
 میداد که از لشکری یک سوار
 بیاید برین بارگه بگذرد²⁶
 هرآن²⁷ کسی که باشد²⁸ بتاج ارجمند
 بداند که بر²⁹ عرض آرم نیست
 شهنشاه کسری چو بگشاد گوش
 بخندید کسری³⁰ و مغفر بخواست
 بدیوان بابک خرامید شاه

175

180

185

190

1 I, IV— از— I, IV— یکسر— I, IV— برانید یکسر— K—² یکایک— I, IV— سبک خود— K—¹
 10 I, IV— بجای— K, I, IV—⁹ دیوان— K—⁸ از— I, IV—⁷ بدید— IV—⁶ شاه— VI, VI—⁵ بدیوان
 K—¹⁶ شود— K—¹⁵ باید— K—¹⁴ تیر— K—¹³ ما در شوید— K—¹² کارداران— K—¹¹ چندی
 K,²⁰ نیاید بدین بارگه بگذرد— K—¹⁹ یا جوشن— IV— و جوشن کند— II—¹⁸ ابا— K—¹⁷ فتر
 و لَمَّا کان یوم الثالث نادى منادى دیوان— B— نگرد— K—²² و— K—²¹ عرض نام— I, IV—
 I, IV—²⁴ همان— I, IV—²³ العرض بآلا یتخلف منهم فارسى سواء کان شریفا أو وضیعاً...
 فلَمَّا سمع کسرى— B— شنید آن— K, I—²⁷ بر— I, IV—²⁶ بدانید کین— I, IV—²⁵ هشت او
 از— I—²⁹ بخندید و خفتان— K, I, IV—²⁸

زده بر زره بر فراوان گره
 زده بر کمرگاه² تیر خدنگ
 میانرا بزین کمر کرده بند
 بگردن بر آورد گرز گران
 سلیج⁵ سواری بپایک⁶ نمود
 شهنشاه را فرمندی⁷ آمدش
 روانرا بفهرنگ⁸ توشه⁹ بدی
 ازین¹⁰ گونه داد از تو داریم یاد
 سزد گر نپیچی تو از داد روی
 چنان کز هنرمندی تو¹² سزاست
 چپ و راست برسان آزرگشسب
 جهان آفرینرا فراوان بخواند
 نبودی کسی را گذر¹⁸ بر چهار
 بدیوان خسرو آمد از بارگاه
 سوار جهان نامور¹⁸ شهریار
 که دولت جوان بود و خسرو جوان
 بیامد بر نامور پیشگاه
 گر¹⁹ امروز من بنده گشتم سترگ
 درشتی نگیرد ز من شاه یاد
 انوشه کسی کو²² درشتی نجست²³
 تو هرگز ز راه درستی²⁴ مگرد

فروهشت¹ از ترگ رومی زره
 یکی گرزۀ گاوپیگر بچنگ
 ببازو کمان و بزین³ بر کمند
 برانگیخت اسب و بیفشارد⁴ ران
 عنانرا چپ و راست لغتی بسود
 نگه کرد پایک پسند آمدش
 بدو گفت شاهها انوشه بدی
 پیاراستی روی کسور بداد
 دلیری بد از بنده این گفت و گوی
 عنانرا یکی باز پیچی¹¹ براست
 دگر باره کسری برانگیخت اسب
 نگه کرد¹³ پایک ازو¹⁴ خیره ماند
 سواری هزار و گوی¹⁵ دو هزار
 درمی¹⁷ فزون کرد روزی شاه
 که اسب سر جنگ جویان بیار
 فراوان بخندید نوشین روان
 چو برخاست پایک ز دیوان شاه
 بدو گفت کای شهریار بزرگ
 همه در دلم راستی بود و داد
 درشتی نمایم چو باشم²⁰ درست²¹
 بدو گفت شاه ای هشیوار مرد

195

200

205

210

¹ K, I, IV - فروهشته ² K, I, IV - کمر چار ³ K - بهیر ⁴ K, IV - بیفشرد ⁵ K, I, بدین ¹⁰ K - نوشه ⁹ IV - ز فرهنگ ⁸ K - فرمند ⁷ IV - سواران بپاید ⁶ K و IV - ¹¹ K, I, IV - پیچد ¹² K - او ¹³ K, I, IV - خردمندی او ¹⁴ K, I, جهاندار پیروزگر ¹⁸ K - درم بر ¹⁷ J, VI - همی ¹⁶ I - IV - جهان ¹⁵ K, I, IV - بدو ¹⁹ IV - (без рифмы) درشت ²¹ K - چو باشد ²⁰ K - نماید ²² I, IV - چو باشی ²³ I, IV - نجست ²⁴ I, IV - درست ²⁴ J, K - ایها الرجل ²³ I, IV - ب. оп. ²² K - گر ²⁴ J, K -

المتيقظ عن طريق الاستقامة

تن خویشرا چون¹ محابا کنی
 بدین² ارز تو³ نزد من بیش گشت
 215 که ما⁴ در صف کار ننگ⁵ و⁶ نبرد
 چنین داد پاسخ پیرمایه شاه
 چو دست و عنان تو ای شهریار
 بکام تو گردد¹¹ سپهر بلند
 بموید چنین گفت نوشین روان
 بگیتی نماید که از شهریار
 220 چرا باید این گنج و این روز رنج¹⁵
 چو ایدر نخواهی¹⁷ همی آرمید
 پیر اندیشه بودم ز کار جهان
 که تا¹⁸ تاج شاهی مرا دشمنست
 225 بدل گفتم آرم²⁰ ز هر سو سپاه
 نگرده سپاه انجمن جز بگنج
 اگر بد بدرویش خواهد²³ رسید
 همی راندم²⁶ با دل خویشی راز
 سوی پهلوانان و سوی ران
 230 نیشتم³¹ بهر کشوری نامهای

دل راستی را همی بشکنی
 دلم سوی اندیشه خویش گشت
 چگونگی بر آریم ز⁷ آورد⁸ گرد
 که چون تو نمیند نگین و کلاه
 بایوان⁹ ندیدست پیکر¹⁰ نگار
 دلست شاد بادا¹² تنست بی گزند¹³
 که با داد ما پیر گردد جوان
 بماند¹⁴ جز از راستی یادگار
 روان بستن اندر سرای سپنج¹⁶
 بماید چرید و بماید چمید
 سخن را همی داشتیم در نهان
 همه گرد بر گرد¹⁹ آهرمنست
 بخوایم ز هر کشوری رزمخواه²¹
 بمی مردی آید هم²² از گنج رنج
 ازین آرزو²⁴ دل بماید برید²⁵
 چو²⁷ اندیشه پیش خرد شد فراز²⁸
 هم از²⁹ پند³⁰ بپندار دل بخردان
 بهر نامداری و خودکامهای

إنك بما فعلت—B (метр нарушен); VI—وی—³ L—بدان—² I, IV—گر—¹ K, I, IV, VI—ازدت عندی قریة ومكانة
⁷ K, 7 op. و—⁶ K, I, IV—کارگاه—⁵ K, VI—کارزار—⁴ K—ازدت عندی قریة ومكانة
 ندیدیم هرگز—VI—دیده—¹⁰ K—بر ایوان—⁹ K, I, IV, VI—رسانیم برابر—⁸ VI—از—¹ K, I, IV, VI—ارجمند—⁶ VI—ز چشم بدانت میدادا گزند—¹³ K—بادو—¹² I, IV, VI—بادا—¹¹ K, I, IV, VI—
 رنج و این آز گنج—VI—بار رنج—¹⁵ K—نماند—¹⁴ IV, VI—ب. op.; B—¹⁶ I, IV—
 ثم لا یقطعکم منا هیبة: B—¹⁷ K, IV—این—VI—با—¹⁸ K, IV—نخواهد—¹⁷ K—
 دادخواه—VI—کینهخواه—²¹ I, IV—ازمن—²⁰ I—کرد و کردار—¹⁹ K—التج والتخت
 (нарушен) خواهد—²³ I—بمرد خرد آید—VI—بمی مرد رنج آید—²² K—همی رنج بردارد—²² K—
 چن—²⁷ I—همه راندهام—²⁸ VI—ب. op. VI—²⁵ VI—آرزوی—²⁴ L—²⁹ K, VI—دراز—²⁸ K, VI—
 نوشتم—³¹ L, IV, VI—همان نزد—³⁰ K—همان—³¹ L, IV, VI—همان—³⁰ K, I, IV, VI—

همی که تیری را پسر³ پرورد
 بجویند⁴ نزدیک ما نام و ننگ
 ندانند چنگ و عنان و⁵ رکیب
 بدانند پیچید⁶ با بدگمان
 اگر چند فرزندی آرش⁸ بود
 درم ببرد¹⁰ نزدیک هر مهتری
 برفتند از شهر¹³ با ساز جنگ
 بدان خرمی روز بگذاشتند¹⁵
 پیار استم تا کی آید¹⁶ نبرد
 فزونست و¹⁸ هم دولت¹⁹ و رای پیش²⁰
 بسی²¹ آفرین خواند بر تاج و گاه²²
 در باغ بگشاد گردان سپهر²³
 دو²⁴ زلف شب تیره شد ناپدید
 خجسته دلفروز شاه جوان
 هر آن کس که بد²⁵ بر زمین راهجوی²⁶
 که هر کس که جوید سوی داد راه
 لب شاه²⁷ خندان و دولت جوان²⁸
 که جز پاک یزدان مجویند یار²⁹

که هر کس که دارید¹ هوش و خرد²
 بمیدان فرستید با ساز جنگ
 نباید که اندر فراز و نشیب
 بگرز و بشمشیر و تیر و کمان
 جوان بی هنر سخت⁷ ناخوش بود
 عرض شد ز در سوی هر⁹ کشوری
 چه هل روز بودی در¹¹ درنگ
 ز دیوان چو¹⁸ دینار برداشتند¹⁴
 کنون لاجرم روی گیتی ببرد
 مرا ساز و¹⁷ لشکر ز شاهان پیش
 سخنها چو بشنید موبد ز شاه
 چو خورشید بنمود تابنده چهر
 پدید آمد آن توده شنبلید
 نشست از بر تخت نوشین روان
 جهانزی بدرگاه بنهاد روی
 خروشی برآمد ز درگاه شاه
 بیاید بدرگاه نوشین روان
 باواز گفت آن زمان شهریار

235

240

245

ندانید—K⁵ بجویند—Л⁴ بسر—Все ркп.³ دارد روانش خرد—VI² دارند—I¹
 بدانید—Л, K⁶ که او آورد در عنان و—VI بتابند جنگی عنان و—I, IV جنگ عنان از (!)
 آتش—Л⁸ پرت—K⁷. (в тексте конъектура). پز اندیشه پیچید—VI کوشید—I, IV پیچید
 عرض را—K¹¹ عرض را—K, I, IV, VI¹² بود—Л¹⁰ ز هر در سوی—Л⁹
 برداشتی—K, I, IV, VI¹⁴ بدیوان و—K, I, IV, VI¹³ برفتی جهانجوی
 و—оп. IV¹⁸ و—оп. I, IV, VI¹⁷ تا که وقت—VI که آید—K¹⁶ بگذاشتی
 обратный порядок мисра. VI²³ بر پیشگاه—VI²² همی—I, IV²¹ و کیش—VI²⁰ دانش—VI
 در—I, VI²⁵ K, I, IV—б. находится после б. 247; K—جوی—I, IV²⁴
 بار—VI²⁹ ببیند رخ شاه روشن روان—K²⁸ دلی شاد و—I, IV²⁷ دانجوی—I

همو¹ دست گیرد بهر دو سرای
 گشادست بر هر کس این بارگاه³
 ز گفتار بسته مدارید لب
 گر آهسته باشیم بنا رایزن
 بر من⁵ شمارا گشادست راه⁶
 ازین بارگاه کس مگردید⁸ باز⁹
 مگر آرزوها همه یافته¹²
 که رنج ستم دیده‌گان¹³ بگسلم
 گر از لشکر و پیش‌کاران من
 که از درد او بر من آید گزند
 بپرسد ز من کردگار جهان¹⁶
 که موبد بدیوان ما رانده است
 مخسبید زین¹⁹ پس ز من دل²⁰ بپیم
 بجوشید تا بنده²² روی زمین
 همه ساله با تخت²³ شاهنشاهی
 مه²⁵ این نامور خسروانی کلاه
 چو باغ ارم گشت روی زمی
 ز²⁸ ابر اندرآمد بهنگام نم

250 که دارند او نیست و هم‌رهنمای
 مترسید هرگز² ز تخت و کلاه
 هر آن کس که آید بروز و بشب
 اگر می‌گساریم با انجمن
 بچوگان و بر دشت⁴ نخچیرگاه
 بخواب و بپیداری و رنج⁷ و ناز
 255 مخسبید¹⁰ یک تن ز من¹¹ تافته
 بدان گه شود شاد و روشن دل
 مبادا که از کارداران من
 نخسبید کسی¹⁴ با دلی دردمند
 سخنها اگر چه بود¹⁵ در نهان
 260 ز باز و خراج آن¹⁷ کجا مانده است
 نخواهند نیز¹⁸ از شما ز و سپیم
 برآمد ز ایوان یکی²¹ آفرین
 که نوشین روان باد با فرهی
 مبادا ز تو تخت پردخت²⁴ و گاه
 265 برفتند با شادی و خرمی
 ز گیتی ندیدی²⁶ کسی را درم²⁷

بر ما شمارا گشادست راه— I, IV-³ میاشید ترسان— K, I, IV, VI-² که او— I, IV-¹
 بپیداری— I-⁷ گشادست بر هر کس این بارگاه— I, IV-⁶ من— K-⁵ و دشت و به— VI-⁴
 I, IV, VI, K-¹² ما— VI-¹¹ مگردید— L-¹⁰ مدارید راز— VI-⁹ مگیرید— L-⁸ درد— VI-⁶ رنج
 سخن— I, IV-¹⁵ یکی— VI-¹⁴ مخسبید کس— L-¹⁴ ستم دیده— K-¹³ обратный порядок мисра.
 هر— L-¹⁷ 259—260 оп. K-¹⁶ سخن هر چه ماند ز من— VI-¹⁶ هرچ اندک بود
 (метр
 یک تن ز من دل— K-²⁰ میاشید ازین— IV-¹⁹ ازین— I, VI-¹⁹ نخواهیم باز— VI-¹⁸ (метр
 بخورشید از تیره— VI-²⁰ ز خورشید تا تیره— K, I, IV-²² از آواز یک— K-²¹ دل از من— I, IV, VI-²¹
 مبادا جزو نیز بر تخت— L, VI-²⁴ بر تخت— VI-²³ K, I, IV-²³ B-²³ оп. подробности.
 از— I, IV, VI-²⁸ کسی را بگیتی نبد زو ستم— IV-²⁷ ندیدم— L, VI-²⁶ هم— L, I, IV, VI-²⁵

ز باران هوا بر زمین¹ لاله کشت²
 چو خورشید شد باغ⁴ و چون ماه⁵ راغ
 که شد روی⁶ ایران چو رومی⁷ پرنند
 بداد و بلشکر⁸ بیاراست شاه
 بگیتی مگر¹⁰ نامور شهریار
 همه گیتی افروز با نام و ننگ
 ز نوشین روان¹³ رایشان¹⁴ تیره گشت
 همه شاهرا خواندند آفرین
 سبک شد بدل با ساو او¹⁵
 بسی بدره¹⁶ و بدرها¹⁷ خواستند
 فرستادگان برگرفتند راه
 چه¹⁸ با ساو و باژ¹⁹ مهان آمدند
 ز بس برده و بدره و بارخواه²¹
 همی رفت با شاه ایران بمهر²²
 کزان مرز لغتی بچنبد ز جای
 گشاده کند رازهای²³ نهان
 همی ماه و خورشید زو²⁵ خیره ماند
 کمرهای زرین و زرین سپر
 همان در خوشاب و گوهر نماند

جهان شد بکردار خرم بهشت
 درو دشت و³ پالیز شد چون چراغ
 پس آگاهی آمد بروم و بهند
 زمین را بکردار تابنده ماه⁸ 270
 کسی آن سپهر را نداند شمار
 همه¹¹ با دل¹² شاد و با ساز جنگ
 دل شاه هر کشوری خیره گشت
 فرستاده آمد ز هند و ز چین
 ندیدند با خویشتن تاو او¹⁵ 275
 همه کهتری را بیاراستند
 بزریین عمود و بزریین کلاه
 بدرگاه شاه جهان آمدند
 بهشتی بد²⁰ آراسته بارگاه
 برین نیز بگذشت چندی سپهر
 خردمند کسری چنان کرد رای
 بگردد یکی گرد خرم جهان
 بزد کوس و²⁴ جای لشکر براند
 ز بس پیکر و لشکر و²⁶ سیم و زر
 تو گفتی بکان اندرون زر نماند 285

دشت - VI - 4 op. و - I 3 K - 6. op. 2 همی ابر در بوستان [نیستان - VI] - I, IV, VI 1
 چنان لشکری هم ندیدست ماه - K 8 چینی - K 7 بوم - K 6 باغ - I, IV 5
 (нарушен метр). روان K - 13 op. دلی - I, IV 12 همی - VI 11 که دارد چنان - K 10 بخوبی
 K - 16 J - 15 او - K, IV 15 ز نوشین روانی روان - VI از نوشین روانی روان - I, IV 14
 شد - K, I, IV, VI 20 باژ و ساو - K 19 چو - K, I, IV 18 برده و بدرها - I 17 همی بدره
 عمارت کردن کسری - J Доб. заголовки: 22 بدره باژخواه - VI بدره و باژخواه - IV 21
 [گفتار اندر - IV] برگشتن کسری گرد - I, IV رفتن شاه کسری بخراسان - K ولایت هارا
 K 25 واز - K, IV 24 کارهای - I, IV, VI 23 گردیدن کسری گرد اطراف - VI پادشاهی خویش
 گوهر - VI پیکر لشکر از - I, IV 26 ازو - I, IV, VI 25

سپهرا بآیین ساسان کشید
 سراپرده و خیمهها زد¹ بدشت
 منادی‌گری پیش کردی پپای
 که دارد گزندی ز ما در نهان
 مدارید ز اندیشه³ دل⁴ ناپکار⁵
 همی تاج و تخت بزرگان کشید
 هنر باید از شاه و رای و نژاد⁸
 بهنگام آواز⁹ بلبل شدند
 دل شاه ایران پراندیشه بود
 یکی تازی¹¹ برنشسته سمند
 گل و سنبل و آب و نخچیر دید
 جهاندار و پیروز و پروردگار¹⁶
 گشاینده و هم¹⁶ نماینده راه¹⁷
 که از آسمان نیست پیدا زمی
 روان را بدوزخ فرستد همی
 بدین پیشه¹⁸ بر ساخت جای نشست¹⁹
 گر²¹ ایدر ز ترکان نبودى گذر
 دل ما ز رامش نبودى تهی²³
 ز بس کشتن و غارت²⁴ و تاختن

تن آسان بسوی خراسان کشید
 بهر بوم آباد کو برگذشت
 چو برخاستی ناله کز نای
 که ای زبردستان شاه جهان
 مغسبید نایمن² از شهریار
 ازین گونه لشکر بزرگان کشید
 چنان دان⁸ که کمی نباشد⁷ ز داد
 ز بزرگان بسارقی و آمل شدند
 در و دشت یکسر همه¹⁰ پیشه بود
 ز هامون بکوهی برآمد بلند
 سر¹² کوه و آن پیشهها¹³ بنگرید
 چنین گفت کای روشن¹⁴ کردگار
 تو یی آفریننده هور و ماه
 جهان آفریدی بدین خرمی
 کسی کو جز از تو پرستد همی
 ازیرا فریدون یزدان پرست
 بدو گفت گوینده کای²⁰ دادگر
 ازین مایه‌ور جا بدین²² فرهی
 نیاریم گردن برافراختن

290

295

300

از اندیشه— I, IV— اندیشه³ K, VI— بخسبید تا ایمن— K² خیمهرا زد— I, IV— بد— J¹
 VI—⁸ نیاید— K, I, IV, VI—⁷ به— VI⁶ بزار— K, I, IV—⁵ دل— VI—⁴ جاذرا— I, IV—⁴
 б. переставлен с предыдущим б. آوای— I, IV—⁹ پراز— I, IV—¹⁰ J, T— تازی (метр нарушен);
 VI—¹⁵ داور— K¹⁴ سر کوه شد سر بسر— K¹³ سوی— I, IV—¹² جارگی— VI—¹² باره— K—
 فرکب فرسا عربیا و سعد: содержание последних трёх бейтов даёт так: Б—¹¹ پیروز به روزگار
 الی جبل هناک فنظر من أعلی الجبل الی میاهها و أنوارها... فأعجبه ذلک و ذکر الله تعالی
 جای و نشست— J¹⁹ هذا المكان— B—¹⁸ برین کوه— K, I, IV—¹⁸ VI—¹⁷ ب. VI—¹⁷ هم— J¹⁶
 VI—²² I, IV—²² ای— I, IV—²¹ گوینده— K²⁰ ب. VI—²⁰ لولم یکن... ب—²¹ کز— K²¹ غارت و کشتن— K, VI—²⁴ K—²³ ب. VI—²³ نامور ده بدین

- 305 نمایند¹ بسپیار و اندک بجای
گزندی که آید بایران² سپاه
بسی پیش ازین کوشش و رزم⁴ بود
کنون چون ز دهقان⁶ و آزادگان⁷
نکاهد⁹ همی رنج کافزایشست¹⁰
- 310 نباشد بگیتی چنین جای شهر¹²
همان آفریدون¹⁶ یزدان پرست
اگر شاه بیند بهرای بلند
سرشک¹⁹ از دو دیده بیمارید شاه
بدستور گفت آن زمان شهریار
نشاید کزین پس چویم²² و چریم
- 315 جهاندار نپسندد از ما ستم
چنین کوه و این²⁵ دشتهای فراخ
پر از گاو²⁷ نخچیر و آب روان
نمانیم کین بوم ویران کنند³⁰
- ز پیرننده و مردم و چارپای
ز کشور بکشور جزین نیست راه³
گذر ترکرا راه خسوارزم بود⁵
ببرین بوم و بر پارسازادگان⁸
بمابر کنون جای بغشایشست¹¹
گر¹³ از داد تو ما بیابیم¹⁴ بهر¹⁵
بنمید بر سوی ما نیازید دست¹⁷
بمابر کند راه دشمن بیند¹⁸
چو بشنید گفتار²⁰ فریادخواه
که پیش آمد این کار دشوار²¹ خوار
وگر²³ تاجرا خویشتن پروریم
که باشیم شادان²⁴ و دهقان دژم
همه از در باغ و میدان²⁶ و کاخ
ز دیدن²⁸ همی خیره²⁹ گردد روان
همی³¹ غارت از³² شهر ایران کنند³³

VI—B— содержание последних
بایوان (!) VI—² نماید—VI—مانندند—I, IV— نمایدیم—L—¹
لکنا لانتجاسر آن نمینی هاهنا بناء لکثرة رکضاتهم و فتکاتهم الی
نواحینا وشنهم الغارات علی دوابنا و مواشینا و لا طریق لهم الیوم من توران الی ایران
VI— ز ترکان—K—⁶ که با ترکمان راه آهنگ بود—VI—⁵ جنگ—VI—⁴ سوی هذا ایملاد
برون آوری [آورد—VI] سر بود رایگان—K, I, IV, VI—⁸ بازارگان—I, IV, VI—⁷ چونکه دهقان
فقد أصبحنا—B—¹¹ خورد و افزایشست—VI—¹⁰ بکاهد—K, IV, VI—⁹ نکاهد (!)—L—⁹ B—б. оп.
L—¹⁴ که—L—¹³ جای و شهر—VI—¹² فی محل الرحمة لما ینالنا من معرفتهم و عادیتهم
برین همیشه بر ساخت—L—¹⁷ چرا کافریدون—VI—¹⁶ B—б. 310—312 оп. K, I, IV, B—¹⁵ نیابیم
VI—دوب. ب. جای و نشست

اگر داد باشد ز تو نزد ما * بیباشیم شادان درین مرز ما (!)
K—²² آن راه دشخوار و—VI—دشخوار—I, IV—²¹ فریاد—VI—²⁰ شکر—VI—¹⁹ B—б. оп. VI—¹⁸
همه از باغ و میدان و ایوان—K—²⁶ واز—K—²⁵ ما شاد—VI—²⁴ همان—K—²³ چمید
شود—K—³⁰ همه شاد—K—²⁹ ز دیده—K, IV—²⁸ و K, IV—دوب. ²⁷ ایوان—IV— (метр нарушен);
شود—K—³³ از K, VI—оп. ³² همه—K, IV—³¹

- 320 ز شاهستی¹ و ز² فرزانگی
 نخوانند⁴ بر ما کسی آفرین
 بدستور فرمود کز هند و روم⁷
 ز هر¹⁰ کشوری مردم پیش بین¹¹
 یکی بازه از آب برکش بلند
 325 بسنگ و بگچ باید از قعر¹⁵ آب
 هر آنکه¹⁷ که سازیم زین گونه¹⁸ بند
 نباید که آید یکی²⁰ زین برنج
 کشاورز و دهقان و مرد²³ نژاد
 یکی پیر²⁶ موبد بران²⁷ کار کرد
 330 دری بر نهادند²⁸ آهن بزرگ
 همه روی کشور نگهبان نشاند
 ز دریا براه الاغان²⁹ کشید
 بازادگان گفت ننگست این³³
 نشاید³⁴ که باشیم همداستان
 335 ز لشکر فرستاده ای برگزید

ز دیوانگی—IV چو دیوانگی—Л³ ز شاهی و از رای و—I, IV² شاهی و از—K, VI¹
 من الروم و الهند—B مرز روم—Л⁷ کند—VI شود—K⁶ که—I, IV, VI⁵ نخوانند—IV⁴
 یابی—K, I, IV, VI¹² ژرف بین—K, I, IV, VI¹¹ پهر—K¹⁰ به آباد—I⁹ کرا—VI⁸
 بر آورد—IV¹⁶ ماند از روی—VI¹⁵ I—b. op.; B—op. подробности. ¹⁴ تفتش—I پنش—K, IV¹³
 VI¹⁹ که زین [کزین—VI] گونه سازیم—I, IV, VI ازین گونه—K¹⁸ همانا—K, I, IV, VI¹⁷
 مردم—K, VI²³ و—IV²² خواهی—Л²¹ باشد کسی—K, I, IV, VI²⁰ نباید بایران
 آلان—IV²⁹ از—K, I, IV, VI²⁸ بدان—I, IV²⁷ نیز—K²⁶ باد—I, IV, VI²⁵ نیاید—VI²⁴
 I, IV³⁴ ازین—K, I, IV, VI³³ بیکار ویران بدید—K³² و—I, IV, VI³¹ پیران—VI³⁰
 K—доб.:³⁵ نیاید

نمانم که ویران بود مرز ما * همی کشور و بوم بارز ما
 چو خورشید برزد سر از باختر * بر آورد رخسند زین سپر
 داننده ای—VI³⁶

بدین مرزبانان لشکر² بگویی³
 سخن هرچ⁵ رفت آشکار و نهان⁶
 چه ایران بر ما چه یک مشت خاک
 سپاه از در¹⁰ تیر و گرز و کمند
 سپاه و سپهبد نه زین¹² خانه ایم¹³
 سراپرده و گاه و خیمه زدیم¹⁵
 بروبوم و کوه¹⁸ و زمین¹⁹ شماسست
 که سالار ایران چه افکنند بن
 بزرگان فرزانه و²¹ رای زن
 وز آزادمردی²² کم اندیشه بود
 نماندی بکس جامه و زر و نسیم
 بهامون رسیدی²⁴ نماندی بجای
 بدیشان بگفت آشکار او نهان²⁶
 دل از نام²⁷ نوشین روان خیره گشت

بدو گفت شبگیرز ایدر¹ بیوی
 شنیدم⁴ ز گفتار کاز آگهان
 که گفتید⁷ مارا ز کسری⁸ چه باک
 بیابان فراخست و کوهش⁹ بلند
 همه¹¹ جنگجویان بیگانه ایم
 کنون ما بنزد شما¹⁴ آمدیم
 درو غار¹⁶ جای کمین¹⁷ شماسست
 فرستاده آمد بگفت این²⁰ سخن
 سپاه الانی شدند انجمن
 سپاهی که شان تاختن پیشه بود
 از²³ ایشان بدی شهر ایران بیم
 زن و مرد با کودک و چارپای
 فرستاده²⁵ پیغام شاه جهان
 رخ نامداران ازان تیره گشت

340

345

آنچه VI-⁵ شنیده K-⁴ б. переставлен со след. б. کشور VI-² ازین در K-¹
 کوشش K-⁹ گیتی I, IV-⁸ گفتند K, IV-⁷ گفتند (!) L, I-⁷ K-⁶ обратный порядок мисра.
 بدین VI-¹² چه ما VI-¹¹ بر K-¹⁰ I-¹³ б. стоит после б. 342; VI-¹³ доб.:
 زبدهای کرده پیشیمان شوید * همه رای مارا بفرمان شوید
 رسولی طلب کرد با آفرین * که باشد کم آزار و پاکیزه دین
 L, K, VI-¹⁶ порядок бб.: 338, 341, 339, 342, M, K, VI-¹⁵ K-¹⁵ جزا آمدیم K-¹⁵ بر دشمنان VI-¹⁴
 K-¹⁶ L, K-¹⁶ در غار و-¹⁶ L, K-¹⁶ سراپرده و خیمهها را زدیم VI-¹⁶ (درو دشت
 و جای IV-¹⁹ گاه L-¹⁸ درو غار و کوه و زمین IV-¹⁷ (درو دشت
 VI-²³ و راه گردی IV-²³ که ز آزار و مردی L-²² فرزانه I, IV-²¹ آن K, I, VI-²⁰ دشمن
 فرستاد K-²⁵ بتندی K-²⁴ رسیدن L-²⁴ وز K, I, IV, VI-²³ آزار مردی
 VI-²⁶ 66. 348-349 K-²⁶ L-²⁷ 353. 27 L-²⁷ دل را م-²⁷

350 بززرگان آن مرز و کنداوران¹ همه جامه و برده³ و سیم و زر از⁵ ایشان هر آن کسی که پیران بدند همه پیشی نوشین روان آمدند چو پیشی سرای پرده⁴ شهریار

355 خروشان و غلستان بخاک اندرون خورد چون بود با دلاور⁷ برآز بر ایشان⁸ بمغشود بیدار شاه بفرمود تا⁹ هرچ ویران شد دست یکی شارستانی برآرند¹¹ زود

360 یکی باره ای گردش اندر¹⁴ بلند بگفتند با نامور شهریار برآریم ازین¹⁸ سان که فرمود شاه وز آن جایگه شاه لشکر براند بفرمان همه پیش او²² آمدند ز دریای هندوستان تا دو میل

365 بززرگان همه پیش²⁴ شاه آمدند بپرسید کسری و بنواختشان بدل²⁸ شاد²⁷ برگشت ز²⁸ آنجایگه

برفتند با باژ و ساو گران² گرانمایه اسبان بسیمار مر⁴ سخن گوی و دانش پذیران بدند ز کار گذشته نوان آمدند رسیدند با هدیه و با نثار همه دیده پر خاک⁶ و دل پر ز خون بشرم و بیپوزش نیاید نیاز بمغشید یکسر گذشته گناه کنام¹⁰ پلنگان و شیران شد دست بدو¹² اندرون جای کشت و درود¹⁸ بدان تا ز دشمن نیاید¹⁶ گزند¹⁶ که ما بنندگانیم با¹⁷ گوشوار یکی باره و¹⁹ نامور جایگاه²⁰ بهندوستان رفت و²¹ چندی بماند بجان هر کسی²³ چاره جو آمدند درم بود با هدیه و اسب و پیمیل زدوده دل و نیکنخواه آمدند براندازه بر پایگه ساختشان²⁵ جهانی پر از اسب و²⁹ پیمیل و سپاه

и доб. б.: ز نوشین روان داستانها زدند - K² گرد آمدند - K¹

سپاهی و شهری زهر سو سران * بررفتند با ساو و باژ گران
همان پرده و برده - IV همان برده و جامه - K, I, IV,³
وز - K, VI⁶ و - VI⁴ - б. оп.⁴ همان پرده و برده - IV همان برده و جامه - K, I, IV,³
برآرید - K¹¹ که نام - VI¹⁰ پس - I, IV, VI⁹ بدیشان - I⁸ با دل خود - VI⁷ آب - VI⁷
I, IV - نیاید - K¹⁵ کرد آنرا - VI¹⁴ بدان تا که دشمن نیاید فرود - VI¹³ بدوی - I¹²
باره پی - I, I¹⁹ ازان - IV, VI¹⁸ ایا - K¹⁷ بدو اندرون سبزه و کشتند - VI¹⁶ نباشد
و - I²¹ رفتن شاه کسری بزمین هندوستان: доб. заголовок - K²⁰ باره بر - VI²⁰
رفتن کسری بچنگ بلوچ: доб. заголовок - VI²⁵ بنزدیک - VI²⁴ بجان و بدل - K²³ اوی
بباراست - VI²⁹ برآراست - IV, VI²⁹ از - K, I, IV, VI²⁸ دگر شاه - VI²⁷ دلی - K, I, IV²⁶

370 بَنَراهِ اَندر¹ آگاهای آمد بَشاه
 ز بس کشتن و غارت و تاختن⁴
 ز گیلان⁶ تپهای فزونست ازین
 دل شاه نوشین روان شد غمی
 باینرا نیان گفت الا نان و هندی
 بستند نباشیم با شهر خویشی
 375 بدو گفت گوینده کای¹⁰ شهریار
 همان مرز¹³ تا بود با رنج بود
 ز کنار بلوچ ارجمنند اردشیر
 نبد¹⁶ سودمندی با فسون و رنگ
 اگر چند بد²⁰ این²¹ سخن ناگزیر
 380 ز گفتار دهقان برآشفقت شاه
 چو آمد بنزدیک آن مرز و کوه²⁵
 برآنگونه²⁷ گرداندرآمد سپاه
 همه دامن کوه تا روی شخ³⁰
 منادی گری گرد لشکر بگشت

اسپوختن—K⁵ سوختن—K⁴ تپاه—I, IV³ بلودر(?)—K² همی رفت و—K, I, VI¹
 IV—بیجان—I و پیچان—K⁹ بی‌گزند—VI⁸ گشت—K, I, IV, VI⁷ به گیلان—VI⁶
 VI—¹⁴ گنج—Л¹³ خوار—VI¹² رنج—I, IV رنج و—K, VI¹¹ ای—K, I, IV¹⁰ بیمان(!)
 وکان قد بلغه أنه کثر العیث والفساد: Б—содержание этого эпизода даёт так: ¹⁵ بپیچید
 داستان: доб. заголовок: IV—من اهل کرفجان من بلاد الجبل فاستعظم ذلك لكونها سره ممالکه
 بند و رنج و نه—I, IV¹⁸ واز—K¹⁷ بتو—K بید—Л¹⁶ کسری انوشروان با بلوچان
 I—доб. б.: ²² آن—K²¹ بود—K, IV, VI²⁰ سنگ—VI¹⁹ بند و رنج و به(!)—VI
 بکوشید بنا کاردانان پییر * ازان پس که بد جنگرا ناگزیر
 VI—²⁶ Б—оп. подробности. بر ز کوه—K, I, IV, VI²⁵ براه—Л, K²⁴ ز سوی—Л, K²³
 بر مبار و بر—I, IV²⁹ از—K²⁸ بران [بدان—I] کوه—I, IV, VI²⁷ پراکنده—Л²⁷ بارکوه(!)
 باریک و شخ—IV همه جای آن کوه ناورد و شخ—K³⁰ بستند بر مور و بر پشه—VI مور
 ستوه آمد از کوه وز غار—VI و هامون—IV و از کوه—K³¹

- 385 که از کوچگه هر¹ یابید خرد² و گنر⁵ انجمن باشد از⁶ اندکی چو آگاه شد لشکر از خشم شاه از ایشان فراوان و اندک نماید سراسر بشمشیر بگذاشتند
- 390 ببود¹² ایمن از رنج شاه جهان چنان بد¹³ که بر کوه ایشان گله شیان هم¹⁴ نمودی پیس¹⁵ گوسفند همه رختها¹⁶ خوار بگذاشتند و¹⁹ آنجایگه سوی گیلان²⁰ کشید
- 395 ز دریا سپه بود تا تیغ کوه پیراکنده²³ بر گرد گیلان سپاه چنین گفت کاید ز خرد و بزرگ چنان شد²⁷ ز کشته²⁸ همه کوه و دشت²⁹ ز بس کشتن و غارت و سوختن
- 400 ز کشته بهر سوی یکی توده بود³³ ز گیلان هر آنکس که جنگی بدند
- و گنر تیغ دارند³ مردان گرد⁴ نیاید⁷ که یاید رهایی یکی سوار و پیاده بیستند راه⁸ زن و مرد⁹ جنگی و کودکی نماید ستم کردن و رنج¹⁰ برداشتند¹¹ بلوچی نمازه آشکار و نهان بدی بننگهبان و کرده یله بهامون و بر تیغ کوه بلند درو¹⁷ گوهره خانه پنداشتند¹⁸ چو²¹ رنج آمد از گیل و دیلم پدید²² هوا پر درفش و زمین پر گنوه بشد²⁴ روشنایی ز خورشید و ماه²⁵ نماید که مانند یکی میش²⁶ و گریگ که خون در³⁰ همه روی کشور³¹ بگشت³² خروش آمد و ناله مرد و زن گیاهها بمغز سر آلوده بود³⁴ هشیوار و با رای و سنگی بدند

مرد— K, I—² که از گرجیان هرچ— I که از کوچگه هرچه— K کودکان هر¹— L
 — K, VI—³ گر از کوچیان یک ممانید خورد— VI که از لوچیان هر چه باشند مرد— IV
 نیاید— VI—⁷ و— K ز— L—⁶ اگر— I, IV, VI—⁵ تیغداران و گرد نبرد— I, IV—⁴ تیغداران و
 پنداشتند— IV—¹¹ جور— VI لوچ— IV کوچ (!)— I, K—¹⁰ و IV—⁹ Доб. و B—⁸ оп. подробности.
 رنجها— I, IV—¹ رخنه(؟)— L—¹⁶ بر— VI—¹⁵ شبانی— I, IV, VI—¹⁴ شد— K—¹³ نبود— I, IV—¹²
 رفتن— K آمدن گیلان بزنها کسری— L—¹⁸ Доб. заголовки: L—¹⁷ رگ— L—¹⁷ B—¹⁶ оп. подробности.
 از کوه— VI پدید— K—²² چه— K—²¹ ایران— VI—²⁰ از— K—¹⁹ شاه کسری بزمین گیلان
 I, —²⁶ K—²⁵ б. переставлен со след. б. که شد— I, IV, VI—²⁴ پراکند— K, VI—²³ دیلم پدید
 از خون— I, IV—³⁰ بوم و رُست— I, IV—²⁹ کشتن— K—²⁸ بد— L—²⁷ پی شیر— IV, VI—
 K—³³ بشست— I, IV—³² که از خون همه دشتهها سرخ گشت— K—³¹ کوز (!)— VI—³¹ در خون— VI
 I, IV—³⁴ 400 и 401 оп. گشت— K—³⁴ گشت

زنان از پس و کودکی خرد پیش
 دریده بر و خاکسار آمدند
 همه دستها بسته و خسته تن
 مگر³ شاه گردد ز ما خوشمنش
 بیتریم سرها ز تنها بدست
 چو بیند بریده یکی توده سر
 وزان گونه آواز بشنید شاه⁵
 گذشته شد اندر دل او نهان
 کزان پس نگیرد یکی⁸ راه بد
 چو بایسته شد کار لشکر براند
 شومار و کران سپهرا ندید¹¹
 پدید آمد از دور¹² نیروزه‌وران
 که در¹⁴ لشکر گشن بد¹⁵ پای‌مزد
 چنین گفت کاین¹⁷ منبرست¹⁸ از عرب
 بموسد همی خاک درگاه¹⁹
 چنان دان که این خانه ما وراست²⁰
 برفت و شنیده همه²² کرد یاد
 برخساره خاک زمین را برفت
 همه مهتران برگشادند راه
 ز دیدار او روشن‌ایبی فزود

ببستند یکسر همه دست خویش
 خروشان بر شهریار آمدند
 شدند اندران بارگاه¹ انجمن
 که ما باز گشتیم زین² بدکنش 405
 اگر شاه را دل ز گیلان بخواست
 دل شاه خشنود گردد مگر
 چو چندان⁴ خروش آمد از بارگاه
 بر ایشان ببخشود شاه جهان
 نوا خواست⁶ از گیل و دیلم دو⁷ صد 410
 یکی پهلوان نزد ایشان بماند⁹
 ز گیلان براه مداین کشید¹⁰
 بره‌بر یکی لشکر بی‌کران
 سواری پیامد¹³ بکردار گرد
 پیاده شد از اسب¹⁶ و بگشاد لب 415
 پیامد که بیند مگر شاهرا
 شهنشاه گفتا گر آید رواست
 فرستاده آمد زمین بوس²¹ داد
 چو بشنید منذر که خسرو چه گفت
 همانگه پیامد²³ بنزدیک شاه 420
 بپرسید زو²⁴ شاه و شادی نمود

VI-⁵ زنان سان- I, IV-⁴ اگر- K-³ ازین I- ازان- K, IV, VI-² بارگه- VI-¹

چو زن گونه آواز بشنید شاه * خداوند دیهیم و تخت و کلاه
 و قلد تلک- B- بماند (!)- JI, VI-⁹ نساوند کسی- VI- کسی- I, IV-⁸ چو- I-⁷ بیاورد- K-⁶
 بدید- K, IV-¹¹ رسید- VI-¹⁰ السیلاذ بهلوانا من قواده و انصرف عایدا الی المدائن
 VI-¹⁵ بران- VI- بدان- IV- کزان- K, I-¹⁴ سوار و پیاده- VI-¹³ دشت- K, VI-¹²
 مهترست- VI-¹⁸ این- I, IV, VI- کو- K-¹⁷ یکی شد بر شاه- VI-¹⁶ متر (метр нарушен).
 بوسه- VI-²¹ آن خانه او مراست- VI-²⁰ 416-419 оп.; B- содержит эти бб. K, I, IV-¹⁹
 از- K, I, IV, VI-²⁴ چو منذر- K, I, IV-²³ برو- VI-²²

ز روم و ز قیصر همی² کرد یاد
نگهدار³ پشت⁴ دلیران تویی
بدشت سواران سواری کنند
سزد کو⁵ سرافراز و مهتر⁶ بود
نمیند⁷ ما نیز فریادخواه
بیابند⁹ جوشن نیاید¹⁰ بکار¹¹
که قیصر همی برفرازد کلاه
که گفتار ایشان¹³ بداند¹⁴ شنید
میاسای هیچ اندر آباد¹⁶ بوم¹⁷
ز رای تو مغز تو کیفر برد
کنامش²⁰ کند گور و هم آب شور²¹
که اورا نشست از بر هر کسست
چو پیدا کنی مرز جویی رواست²⁴
بگیتی سرافراز و²⁶ مهتر منم
نمانم که بادی بدو²⁷ بر وزد
یکی در نهان خویشتن را³¹ بزمین
در گاو تا پشت³³ ماهی مراست
ترا تیغ پولاد گردد چو موم³⁴

جهان دیده¹ مندر زبان برگشاد
بدو گفت اگر شاه ایران تویی
چرا رومیان شهر یاری کنند
اگر شاه بر تخت قیصر بود
چو دستور باشد گرانمایه شاه
سواران دشتی چو رومی⁸ سوار
ز گفتار مندر بر آشفت شاه
ز لشکر زبان آوری¹² برگزید
بدو گفت ز¹⁵ ایدر برو تا بروم
بقیصر بگو گور¹⁸ نداری خرد
اگر شیر جنگی بتازد¹⁹ بگور
ز مندر تو گور²² داد یابی²³ بسست
چپ خویش پیدا کن از دست راست
چو بخشنده²⁵ بوم²⁵ و کشور منم
همه آن کنم کار کم من سزد
تو²⁸ با تازیان دست یازی²⁹ بکین³⁰
و دیگر که آن³² پادشاهی مراست
اگر من سپاهی فرستم بروم

425

430

435

گر- I, IV, VI-⁵ دشت- K, I, IV-⁴ نگهبان- K-³ بسی- I, VI-² جهاندار- K-¹
رومی چو دشتی- I, IV-⁸ چو- I, IV-⁷ سرافراز بی سر- I, IV, VI- سرافرازی او سر- K-⁶
Доб. заголовки:¹¹ نیابد- IV- نماد(!)- K, I, VI-¹⁰ نیابد(!)- VI- نیابد ز- I- چو یابند- K-⁹
پیغام کسری بنزد قیصر و پاسخ دادن قیصر کسری را- IV- پیغام کسری بنزد قیصر- I-
VI-¹⁶ از- I, IV, VI-¹⁵ تواند- IV-¹⁴ قیصر- I, IV, VI- رومی- K-¹³ زبان آوران- VI-¹²
Л, K, I, VI-²⁰ نیارد- IV- بپازد- I, VI-¹⁹ ار- I, IV-¹⁸ K-66. 430 и 431 оп.¹⁷ اندرین مرز و
شیر در دشت شور- VI- شیر در آب شور- I, IV- شیر در دشت گور- Л-²¹ کبابش
оп. و- VI-²⁶ روم- K-²⁵ تراست- VI-²⁴ چو تو باز مانی- K-²³ ار- I-²²
بزمین خویشتن را تو تنها کنون- I, IV-³¹ کنون- I, IV-³⁰ سایه- K-²⁹ که- IV, VI-²⁸ برو
IV-³⁴ обратный порядок мисра. -³⁴ برج- K, I, IV, VI-³³ این- VI-³² (без рифмы).

- 440 فرستاده از نزد¹ نوشیین روان
 بر قیصر آمد پیامش بداد
 نداد ایچ پاسخ ورا جز فریب
 چنین گفت کز منذر کمخرد⁵
 اگر خیره منذر بنالد همی
 445 ور⁹ ای دوندک از دشت نیزه‌وران
 زمین آنک بالاست پهنا کنیم¹¹
 فرستاده بشنید و¹⁴ آمد چو گرد
 برآشفست کسری بدستور گفت
 من¹⁷ اورا نمایم که فرمان¹⁸ کراست
 450 ز پیشی وز²⁰ گردن افزاختن
 پیشیمانی آنکه خورد مرد²² مست
 بفرمود تا برکشیدند نای
 ز درگاه برخاست آوای²⁵ کوسی
 گزین کرد زان²⁶ لشکر نامدار
 455 بمنذر سپرد آن سپاه گران
- بپیامند بکردار بناد² دمان
 بپیچید بی‌مایه³ قیصر ز داد
 همی دور⁴ دید از بلندی فشیب
 سخن باور آن کن که⁶ اندر خورد
 برین گونه رنجش⁷ بنالد همی⁸
 بنالد¹⁰ کسی از گران تا گران
 وزان¹² دشت بی‌آب دریا کنیم¹³
 شنیده سخنها¹⁵ همه یاد کرد¹⁶
 که با مغز قیصر خرد نیست جفت
 جهان جستن و جنگ و پیمان¹⁹ کراست
 وزین²¹ کشتن و غارت و تاختن
 که شب²³ زیر آتش کند هر دو دست
 سپاه اندرآمد ز هر سو ز جای²⁴
 زمین قیروگون شد هوا آبنوس
 سواران شمشیرزن سی²⁷ هزار
 بفرمود کز دشت نیزه‌وران

ببخرد - VI-5 زود - K-4 پرمایه - L-3 آب - K, I, IV, VI-2 پیشی - K, I, IV, VI-1
 I-8 بربرد - I, IV-7 لانقبیل من کلام المنذر الجاهل سوی ما یصح - B با روانم نی - L-6
 ومتی - B بنالد - K, VI-9 نبالد (!) - L-10 گر - K, I, IV, VI-9 بنالد همی - IV نبالد همی (!)
 (в тексте конъектура). نیاید - IV نیاید (!) - I جاوز هو حدّه من بلادہ جعلت أرضه کالبحر...
 K, I, IV, 15 و - K, VI-14 کنم - I, IV, VI-13 بران - I, IV-12 ازان - K-12 کنم - I, IV, VI-11
 مر - K-17 فرستادن کسری منذرا بچنگ قیصر: доб. заголовок: VI-16 سخنها شنیده - VI-16
 امروز خورد - K-22 بدین - K-21 ز پیشی و از - K, I, IV-20 فرمان - K-19 پیمان - K-18
 بهر سو سپاه - VI-24 بجای - K, I, IV-24 شب - K, I, IV-23 افزون خورد ز آنک - I, IV-23
 ثلاثین الف - B صد - I, IV, VI-27 ازان - K, I, IV, VI-26 آواز - K, I, IV, VI-25 اندرآمد ز جای

که آتش برآرند زان³ مرز و بوم
 برین کینه⁶ بر مایه دار⁷ توام⁸
 فرستیم با نامه یی نزد¹⁰ اوی
 بروم و بقیصر تو مارا پسند¹²
 بقیصر یکی نامه فرمود شاه¹⁴
 جهانگیر و¹⁵ زنده کن کی قیاماد¹⁶
 نگهبان آن¹⁷ مرز و آباد بوم
 گرانه ایگی جز بیزدان نجست
 کز ویست پیروزی و دستگاه
 اگر جنگ جوید و گر داد و مهر²⁰
 مکن پیش²² با تازیان داوری²³
 گمانی بود کژ و رنجی بزرگ²⁵
 نمائیم بتو لشکر و تاج و گاه²⁷
 بشمشیر یابد ز من³⁰ سرزنش³¹

سپاهی بر¹از جنگجویان بروم²
 که گر چند من⁴ شهریار توام⁵
 فرستاده یی ما⁹ کنون چربگوی
 مگر خود نیاید ترا زان¹¹ گزند
 نویسنده یی خواست از¹³ بارگاه
 ز نوشین روان شاه فرخ نژاد
 بنزدیک قیصر سرافراز روم
 سر نامه کرد آفرین از نجست
 خداوند گردنده¹⁸ خورشید و ماه
 که بیرون شد از راه¹⁹ گردان سپهر
 تو گر قیصری²¹ روم را مهتری
 و گر پیشجویی²⁴ ز چنگال گرگ
 و گر²⁶ سوی منذر فرستی سپاه
 و گر²⁸ زیر دستی بود²⁹ برمنش

460

465

و ضمهم الى المنذر وأمر أن يحشر من أرض العرب جحفلا—B روم—L² پر—IV¹
 که هر چند من—I, IV, VI—K⁴ از ان—K, I, IV, VI³ یحرق یبأسهم بلاد الروم
 IV—دوب. زاگوام—IV⁸ نامدار—I, IV, VI⁷ گوشه—VI—گونه—L, I, IV⁶ توام—I, IV⁵
 K—دوب. ب.: نامه فرستادن نوشین روان نزد قیصر با لشکر

ز روم و ز رومی مدار ای—چ—ب—اک * چه رومی بر من چه یک مشت خاک
 I, IV, VI⁹ و قال له اذا كنت أذا صاحبك و شهر یارك فعلت أن أنتقم لك و اطلب ثاری—B
 از ایران [از ایدر—VI] فرستم بنزدیک—I, IV, VI—نامه نزدیک—K¹⁰ فرستاده ای را—VI
 VI—ب. оп. بقیصر بود روم مارا پسند—K, I, IV¹² نیایدت [نیاید—I] از ان پس—K, I, IV¹¹
 نامه کسری بنزد قیصر روم—I, VI—نامه کسری بقیصر روم—L—دوب. زاگولوفکی: L¹⁴ در—K¹³
 I, IV¹⁹ کردند—IV—دارنده—K¹⁸ هر—L¹⁷ فرخنده با رسم و داد—VI¹⁶ و—I, IV¹⁵
 K, VI—ب. оп. B—оп. подробности этого эпизода. و گر داد جوید و گر داد و مهر—L²⁰ رای
 تو دانی کزو رنج—VI²⁶ خری—I, IV²⁴ یآوری—VI²³ مگر نیز—VI²² قیصر—K, VI²¹
 K, I, IV³⁰ شود—K, I, IV²⁹ اگر—K, I, IV²⁸ گنج و شاه—K²⁷ اگر—VI²⁶ بینی بزرگ
 VI—ب. оп. VI³¹ ما—IV

- 470 تو زان مرز یک رش مپیما پی پای¹
وگر بگذری زین سخن بگنرم
درو⁴ خداوند دیهیم و زور
نهادند بر نامه بر مهر شاه
چنان چون بمایست چیره زبان
فرستاده با⁹ نامه شهریار
475 برو آفرین کرد و نامه بداد
سخنهایش بشنید و نامه بخواند
ز گفتار کسری سرافراز¹² مرد
نویسنده را خواند¹⁴ و پاسخ نوشت
سر خامه¹⁶ چون کرد رنگین¹⁷ بقار¹⁸
480 نگارنده بر کشیده سپهر
بگیتی یکی را کند تاجور
اگر خود سپهر روان زان¹⁹ تست
بدیوان نگه کن که رومی نژاد
تو گر شهرپاری نه من کهترم
485 چه بایست پذیرفت²³ چندین²⁴ فسوس
بخوهم کنون²⁷ از شما باز و ساو

یک پی مپیما پی پای—VI I مپیما پی پای—K یکسر بپرداز جای—L¹
(Л, VI—нет рифмы).² K, VI—سپاسی—VI⁴ سرگاه—VI³ بر جا بماندت پای—K²
I, IV, VI—ازان—K, I, IV, VI⁷ سور—VI⁶ بران
نویسنده خواست—I, IV¹⁴ VI—б. оп.¹³ برآشفت—K¹² برگشاد—VI¹¹ همه راز—IV, VI
L, VI¹⁶ پاسخ نامه کسری از نزد قیصر—VI پاسخ نامه نوشین روان—IV Доб. заголовки:
زیر—K, I, IV, VI¹⁹ B—оп. подробности. زنگی—I, IV¹⁷ نامه—I, IV¹⁵
B—оп. подробности. شمشیر—K, I, IV, VI²⁰ ندارد ز کاوسی وز کیتباد—L²¹
آواز—K, IV²⁶ تن—K²⁵ چندی—I²⁴ باید پذیرفت—I, IV, VI²³ خسرو—K²² نости.
K—هی²⁷ T—доб. бб.:²⁸

سکندر شنیدی بایران چه کرد * ز ما بود آن شاه آزاد مرد
نهفته نشد تیغ اسکندری * چه سازی بما بر چنین داوری

گذشت آن ستم بر نگیسیم نیز
 برآریم گردد از کران تا¹ کران
 وگر² بستند از چرخ گردان کلید
 همه کام او یابد⁴ اندر جهان⁵
 بتندی⁶ ز کسری نیامدش یاد
 که با تو صلیب⁸ و مسیحست⁹ جفت
 دژم دید پاسخ بیامد¹¹ دژم
 سخنهاى قیصر همه¹³ یاد کرد¹⁴
 برآشفت با گردش روزگار
 ازان¹⁵ نامه چندی سخنها براند
 چه با پهلووانان لشکر شکن
 که راند¹⁷ سوی جنگ قیصر سپاه
 خروشیدن نای¹⁹ و رویینه خم²⁰
 همی از پی راستی²³ جست²⁴ جنگ²⁵
 ز یزدان نیکی دهش²⁶ کرد یاد
 بدریای قیصر اندر اندود²⁷ چهر

بتاراج بردند یک چند چیز
 ز دشت سواران نیی زهوران
 نه خورشید نوشین روان آفرید
 که کسرا نخواند همی از³ مهان
 فرستاده را هیچ پاسخ نداد
 چو مهر از بر نامه⁷ بنهاد گفت
 فرستاده با او¹⁰ نزد هیچ دم
 بیامد¹² بر شهر ایران چو گرد
 چو بر خواند آن نامه را شهریار
 همه مویدان و ردانرا بخواند
 سه روز اندران¹⁶ بود با رای زن
 چهارم بران راست شد رای شاه
 برآمد ز در ناله¹⁸ گاودم¹⁸
 بآرام²¹ اندر نبودش²² درنگ
 سپه برگرفت و بنه برنهاد
 یکی گرد بر شد که گفتی سپهر

490

495

500

نیاید بهی از—VI نیاید مهی از—I, IV، نهاد مرد(!)—Л³ ویا—VI² با—K¹
 آن کنت ملکا فلسط بعبد بل انا اکثر⁴ B—содержание письма даёт так: ل, I, VI، بآید⁴
 منک عددا و عددا و اشرف اصلاو نسما فإن کنت علی عزم اللقاء فاستعد قبل أن اتوغل
 بلادک و اخرج دیارک و إنک إن کنت ذا عقل یهدیک الی مصالحک لم یکن لک نظیر فی جمیل
 K, I, IV, الملوک وکنک حرمت سداد الرأی و حسن التدبیر فلسط تصلح للشهریاریة
 چلیپیاست—K, I, IV, VI⁹ که با من مسیح—VI مسیح—I, IV⁸ مشک—Л⁷ ز تندی—VI
 برو—Л¹³ چو آمد—VI¹² غمی گشت آورد پاسخ—K نیامد—L, IV, VI¹¹ وی—VI¹⁰
 اندرین—IV¹⁶ وزان—K, I, IV, VI¹⁵ رای زدن کسری با ایرانیان: доб. заголовок: VI¹⁴
 K²¹ زنگ و هندی درای—VI²⁰ کوسی—I, IV، پهل—K¹⁹ کره نای—VI¹⁸ آرد—I, IV¹⁷
 خواست—K²⁴ آشتی—IV²³ برسان آتش نبودش—VI نبودی—K²² بآرامش—I, IV
 ز دادار زور—VI²⁶ حدیث شاه کسری با قیصر و حربهای ایشان: доб. заголовок: K²⁵
 آورد—K²⁷ آفرین

هوا یکسر از پرنیان گشت لعل
 نه اندر هوا بادرا² ماند³ راه
 زمین شد بکردار دریای نیل⁶
 همی رفت با تاج و زرینه کفش
 بپیش سپاه اندرون کوس و پیل¹⁰
 همی رفت¹² تا آذربادگان
 پیاده شد از دور و¹⁴ بگذاشت اسب
 دو رخرا با آب دو دیده بشست
 نهاده بدرگاه جشن سده¹⁶
 باواز برخواند موبد درست
 همه دامن قرطها کرده¹⁹ چاک
 بزمزم همی آفرین خواندند
 جهان آفرین را ستایش گرفت
 نمودن دلش را سوی داد راه
 بجایی که درویش دیدند²¹ نیز
 کشیدند²² لشکر²³ ز هر سو رده
 سخنها بایسته با او براند²⁵
 سوی مرزبانان²⁶ ایران زمین
 سپهرا²⁷ ز دشمن نگهدار پید²⁸

بپوشید روی زمین را بنعل¹
 نمد بر زمین پشمره جایگاه
 ز جوش⁴ سواران وز⁵ گورد پیل
 جهاندار با کاویانی درفش
 همی شد⁷ آوازشان بر⁸ دو میل
 پس پشت و پیش اندر¹¹ آزادگان
 چو چشمش برآمد¹³ باذر گشسب
 ز دستور پاکیزه برسب بچست
 بپاژ اندر آمد¹⁵ با آتشکده
 بفرمود تا¹⁷ نامه زندواست
 رد و هیربد پیش غلتان¹⁸ بخاک
 بزرگان برو گوهر افشانند
 چو نزدیکتر شد نیایش گرفت
 ازو²⁰ خواست پیروزی و دستگاه
 پرستندگانرا بمخشید چپز
 یکی خیمه زد پیش آتشکده
 دبیر خردمندرا پیش خواند²⁴
 یکی نامه فرمود با آفرین
 که ترسند باشید و بیدار پید

505

510

515

520

1 نعل—Л 2 بازار—K 3 بود—VI 4 جوشن—K 5 واز—K, IV 6 VI—66. 506 и 507 оп.
 7 رفت—K 8 IV, VI—تا 9 سه—K 10 IV—доб. заголовок: نوشین روان
 11 پس—VI و پیش او اندر—IV پس و پیش و پشت اندر—I و آمدن بچنگ قیصر روم
 12 K, I, IV—بشد تیز—K 13 همی رفت—VI درآمد—IV 14 I—оп. 15 K,
 16 K, I, IV, VI—بواز [بزاز—IV] اندر آمد—I, IV پیاده درآمد [پیامد—VI]—VI
 17 K, I, IV, VI—نهاده برو—K 18 I—دویدند غلتان بمخشید—K
 19 Л, VI—بودند—VI وزو—K, I, IV, VI—20 B—оп. подробности. کردها کرد—Л 21
 22 K—نشستند—K 23 Л—یکسر—Л 24 نوپسندهر خواندند—Л 25 I, IV, VI—بایسته تر راندند—Л
 26 VI—مرزداران—VI 27 K—جهانرا—K 28 VI—б. оп.

همه³ داد جویند⁴ با زیردست
بدان تا نیاید بدانیدیشی راه
نیاید که ایمن بخسبید بسی⁶
پراگنده شد زو خیر گرد⁷ بوم
دگر زان⁹ بر و بوم شد¹⁰ ناپدید
فراوان¹³ پیامد بر شهریار
ز هر سو پیام و درود¹⁴ آمدی¹⁵
جز از بزم و شادی نیامد پدید¹⁶
ببزم آمدندی بر¹⁸ شهریار
سپهر را درم دادن آغـاز کرد
که در جنگ با رای و آرام²¹ بود
بسی پندها بر برو کرد یاد²²
گشسب جهانجوی پیشی بنه
که در²⁵ کینه‌گه داشتی دل²⁶ بجای
بسی گفت با او ز پیداد و داد²⁷
بدان تا نماند سخن در نهان²⁹
بسی پند و اندرز نیکو براند

کنارنگ با¹ پهلوان هرک² هست
بدارید چندانک باید سپاه
درفش مرا تا نییند کسی⁵
از آتشکده چون بشد سوی روم
بپیشی آمد آن کس که⁸ فرمان گزید
جهانزده¹¹ باهدیه¹² و بانثار
بهر بوم و بر کو فرود آمدی
ز گپتی بهر سو که لشکر کشید
چنان بد که هر شب ز گردان¹⁷ هزار
چو نزدیک شد رزم را ساز کرد
سپهدار¹⁹ شپرووی²⁰ بهرام بود
چپ لشکرش را بفرهاد داد
چو استاد پیروز بر²³ میمنه
بقلب اندر اورند²⁴ مهران پپای
طـلابه بهر رزمزد خرد داد
بهر سوی رفتند²⁸ کارآگهان
ز لشکر جهانزدهگانرا بخواند

525

530

535

¹ I, ⁶ I, IV, ⁵ I, IV, ⁴ L, ³ همان K, ² آنکه VI, ¹ گرازنده L-
ز گرد آن K-⁹ اندر آمد چو L-⁸ سوی VI-⁷ (нет рифмы) کسی VI-⁶ بخسبید و بس IV-
خرامان K-¹⁸ بدره VI-¹² جهانجوی K, I, IV, VI-¹¹ شد ازان بوم و بر VI-¹⁰
529-531 op.; B - op. подробности. ¹⁶ I, IV, VI-¹⁵ K-⁶⁶ سوشی بی‌مر درود VI-¹⁴ (нет рифмы); سوی آبی فرود I-
جز از بزم [بوم IV-] و نخچیر و شادی ندید VI-¹⁶ I, IV, VI-
با باد I, IV-²¹ پیروز VI-²⁰ سپهبدش I, IV, VI-¹⁹ آمدی بر در VI-¹⁸ لشکر VI-¹⁷
برزین I, IV-²³ بر دلش کرد یاد [یاد داد K-] K, I, IV, VI-²² با نیک (!) و بانام VI-²¹ بدرام
پا VI-²⁶ بر I, IV, VI-²⁵ K, I, IV, VI-²⁴ خور آسای برزین او (!) VI-²³ ابر
ز هر K, VI-²⁸ روان و دلش را خرد داد یاد I, IV, VI-²⁷ I, IV, VI-²⁶ L-
سو برفتند I, IV-²⁹ K-²⁹ (восстанавливает оп. выше бб. 529-531. سو برفتند

ز بی‌مایگان¹ وز پرمایگان²
 دم خویشتن بی‌رای⁵ من بشمردند⁶
 وگر بر بزرگان که دارند گنج⁸
 وگر پیش لشکر بچنبد ز جای¹⁰
 وگر ناپسندیده کاری کنند
 خداوند کیوان و بهرام و هور
 وگر داستانرا برآید بمیغ
 جهانجوی و¹⁵ در قلب مایه منم
 گهی بر میان¹⁶ گاه بر میمنه
 نجویم¹⁸ برزم¹⁹ اندر آرام و خواب²⁰
 گرفت آن سخنهاى کسری²² بیاد
 بهر²⁴ خیمه و خرگهی²⁵ برگذشت
 چنیست فرمان بیدار شاه
 کسی سوی خاک سپه بنگرد²⁶
 چو آید ز فرمان یزدان برون
 بروز سپید و شب تیره فام
 همی داشتی نیک و بد را نگاه
 بد و نیکرا خوار نگذاشتی
 ورا نخمه کردی بران²⁹ جایگاه

چنین گفت کین لشکر بی‌کران
 اگر یک تن از راه³ من بگذرند⁴
 بدرویش مردم رسانند رنج⁷
 وگر کشتمندی بکوید⁹ بپای
 و¹¹ آهنگ بر¹² میوه‌داری کند
 بیزدان که او داد دیهیم و زور
 که در پی¹³ میانش بپژم بتیغ
 بپیش سپه در¹⁴ طلایه منم
 نگهبان پیل و سپاه و بنه
 بخشکی روم گر¹⁷ بدریای آب
 منادیگری نام او رشنواد²¹
 پیامد دوان²³ گرد لشکر بگشت
 خروشید کای بی‌کرانه سپاه
 که گر جز بداد و بهر و خرد
 بران²⁷ تیره خاکش بریزند خون
 بمانگ منادی نشد²⁸ شاه رام
 همی‌گرد لشکر بگشتی براه
 ز کار جهان آگهی داشتی
 ز لشکر کسی کو بمردی براه

540

545

550

555

نگفتم که از-³ K کنداوران- I, IV, VI از کنداوران-² K پرمایگان- I, IV, VI¹
 I- نسپرید-⁶ K با-⁵ VI بگذرید- IV بگذرد- I, VI مگذرید-⁴ K رای- I, IV رای
 گزارند رنج-⁸ J رسانید رنج- K, I, IV, VI گنج-⁷ J نشمرد- VI بشمرد- IV بشمرد
 در-¹² VI گر-¹¹ K, I, IV-¹⁰ I, IV-⁶ б. переставлен со след. б.; VI-⁶ б. оп. بکوید(!)-⁹ J
 برچپ و-^{VI} میسره-^{IV} برچپم-^I K, I-¹⁶ K و-¹⁵ I-¹⁴ K اگر نه-¹³ K, I, IV, VI
 I, IV, VI-²¹ I, IV, VI-²⁰ VI-⁶ б. оп. بروم-¹⁹ K بجویم(!)-¹⁸ J بوم گر-¹⁷ K
 I, IV, VI-⁶⁶ I, IV-⁶⁶ 552 پرد-²⁶ K-²⁵ K ز هر-²⁴ VI دمان-²³ I, IV, VI چیره-²² VI شیرزاد
 IV-^{IV} نمد-^I بشد(!)-²⁸ J منادی چو بشنید شد-²⁸ K که بر-²⁷ IV-⁵⁵³ оп. 553
 بدان-²⁹ K, I, IV, VI

560 اگر باز ماندی ازو سپیم و زر
 بد و نیک با مرده³ بودی بخاک
 جهانی بدو⁵ مانده اندر شگفت
 بهر⁶ جایگاهی که جنگ آمدی
 فرستاده ای خواستی راست گوی
 اگر یافتنندی سوی داد راه
 565 اگر جنگ جستی بجنگ آمدی
 بتاراج دادی همه بوم و رست
 بکردار خورشید بد رای¹¹ شاه
 ندارد ز کس¹³ روشنایی دریغ
 همش خاک و هم ریگ و هم رنگ و بوی¹⁵
 570 فروغ و¹⁶ بلندی نبودش¹⁷ ز کس
 شهنشاه را مایه این²⁰ بود و فر²¹
 و را جنگ و بخشش چو بازی بدی²³
 اگر شیر و پیل آمدند پیش پیش²⁶
 سپاهی که با خود و خفتان²⁸ جنگ
 575 اگر کشته³¹ بودی و گر³² بسته³³ زار

کلاه و کمان¹ و کماند² و کمر
 نبودی به از مردم⁴ اندر مغاک
 که نوشین روان آن بزرگی گرفت
 و را رای و⁷ هوش و درنگ آمدی
 که رفتی بر دشمن⁸ چاره جوی⁹
 نکردی ستم خود¹⁰ خردمند شاه
 بخشیم دلاور نهنگ آمدی
 جهانرا بداد و بشمشیر جست
 که بر تر و خشکی بتابد بر¹²
 چو بگذازد¹⁴ از چرخ گردنده میخ
 همش در خوشاب و هم آب جوی
 دلفروز و¹⁸ بخشنده او بود و بس¹⁹
 جهانرا همی داشت در زیر پر²²
 ازیرا چنان²⁴ بی نیازی بدی²⁵
 نه برداشتی جنگ یک روز پیش²⁷
 پیش سپاه آمدی²⁹ بیدرنگ³⁰
 بزندان پیروزگر شهریار³⁴

هماندی (!) — VI⁴ مرد — I, IV³ همان جامهها و کلاه — VI² ز جامه کلاه — I, IV¹
 — L⁹ مردم — VI⁸ و یا رای — I, IV⁷ و — L⁷ ز هر — I, VI⁶ ازو — K⁵ تپی مانده
 نمایند راه (!) — IV¹² داد — IV¹¹ با — VI¹⁰ پر — I, IV¹⁰ 66. 563—565 op.; Б — op. подробности.
 همش خاک — I, IV¹⁵ بگریزد — I, IV, VI¹⁴ K بگزارد — K¹⁴ کسی — L¹³ بر خشک تا بد بر¹³ — VI
 نجوید — I, IV, VI¹⁷ K پوشد — K¹⁷ و — L, I, IV¹⁶ همش رنگ و بوی — VI¹⁶ کوی [بوی — I]
 — I, IV²¹ زو — K²⁰ رخشنده او یست و بس — I, IV¹⁹ او یست و بس — K, VI¹⁹ K و — K¹⁸
 وز ایرانیان — I, IV, VI²⁴ K بدان — I, VI²³ نمود — I, VI²³ با داد و با رای و فر
 — L²⁹ و — IV²⁸ د. ب. نه برکستی جنگ را رخ ز پیش — VI²⁷ پیش — VI²⁶ نمود — I, VI²⁵
 — K — د. ب. زنده — VI³³ اگر — K, I, IV³² خسته — L³¹ VI³⁰ سپاهی شدی
 چنین بود کسری نوشین روان * ازیرا اش خواندند روشن روان

که شوراب¹ بد نام آن کارستان
 پیر از مردم و ساز جنگ⁴ و نوا
 کشیده سر باره اندر سحاب⁸
 ندیدند جای بی بدرگاه راه⁸
 پپای آمد آن¹⁰ باره¹¹ جاژلیق¹²
 ندیدند جای بی¹⁵ گذار و گریز¹⁶
 شد آن باره¹⁷ دز بکردار دشت¹⁷
 ابا¹⁹ دود و آتش برآمد بماه²⁰
 تن بی سرانشان دگر جای بود
 برآمد چو²² زخم تیره زنان
 بگنج و بمردی گرانپایه²³ بود²¹
 خروش آمد و ناله زینهار
 نه بر گنج دینار بر گاه²⁷ بزم
 بره بر دزی دیگر آمد پدید
 نگهدار²⁹ آن دز توانگر بدی

چنین تا بپامد بران شارستان
 برآورده ای دید² سر بر³ هوا
 ز خارا پی⁵ افکنده در قعر آب
 بگرد حصار⁷ اندر آمد سپاه
 برو⁹ ساخت از چار سو منجنیق
 برآمد¹³ ز هر سوی دز¹⁴ رستخیز
 چو خورشید تابان ز گنبد بگشت
 خروش¹⁸ سواران و گرد سپاه
 همه حصن بی تن سر و پای بود
 شو زینهار و جوش²¹ زنان
 از ایشان هر آن کس که پرمایه بود
 بیستند بر پیل²⁵ کردند بار
 نبخشود²⁶ بر کس بهنگام رزم
 وزان جایگه لشکر اندر کشید
 که در بند او²⁸ گنج قیصر بدی

580

585

590

—L 4 در— I, VI 3 بود— VI برآورده پردید— K 2 سوراب— B سپوار— IV سپواس— I 1
 همی— L 8 فأحاط بالمدينة— B سپاه— L 7 حساب (!)— VI 6 بن— VI 5 جنگ و ساز
 گشادن شاه کسری قلعه شورابرا و تاراج: K—доб. заголовок: شاه— I, IV دود آتش برآمد بماه
 و سد— B. оп.; —L 12 باره بر— K 11 (метр нарушен). آن— I 10 بدو— I, IV 9 کردن
 چو— K 13 عليهم الطرق في جميع الجهات و نصب عليها المجانيق من جميع الجوانب
 —L 16 ب. помещён после б. 584; B—порядок бб. جای— L 15 سووم— VI سو ازو— K 14 آمد
 همی— K, I, IV 19 ز جوش— I, IV 18 —L 17 б. помещён перед б. 585. —L 17 такой же, как в тексте.
 فما طلعت الشمس من اليوم الثانی لإعلى قاع صفصف من تلك الابراج— B. оп.; —L 20
 زینهار و— K 21 المنیعة و الابنية الرفیعة فوضع فیهم السیف و سلط علیهم الأسر والتهب
 —VI—66 24 گرانسایه— K, I, IV 23 ز—L 22 چو زینهار و بانگ خروش— I, IV, VI خروش
 آن— VI 28 هنگام— K, I, IV, VI 27 بهخشود— IV 26 و بر پیل— K, I, IV 25 586 و 587
 نگهبان— K, I, IV, VI 29

ز کسری برآمد¹ بفرجام او²
 همنوز اندرو نارسیده سپاه
 هوا چون تگرگ بهاران کنند
 بران⁶ بوم و بر خار⁷ و⁸ خاور نماند⁹
 سپهرا همه بدره و تاج داد
 همه برگرفتند راه گریز
 همه پیر و برنا شدند انجمن
 غریوان و فریادخواه آمدند
 بروم¹³ اندرون رزم و رنج¹⁴ آن تست
 پرستار فر کلاه توایم
 برایشان بیخ شود بسپار چیز¹⁵
 از¹⁶ آرایش روم برتر کشید¹⁷
 پیماد بنزدیک شاه جهان

که آرایش روم بد نام او
 بدان دز³ نگه کرد⁴ بیدار شاه
 بفرمود تا تیر باران کنند
 یکی تاجور خود⁵ بلشکر نماند
 همه گنج قیصر بتاراج داد
 برآورد زن¹⁰ شارستان رستخیز
 خروش آمد از کودکی¹¹ و مرد و زن
 پیمایش گرانمایه شاه آمدند
 که دستور و فرمان¹² و گنج آن تست
 بجان ویژه زنهارخواه توایم
 بفرمود پس تا نکشتند نیز
 وزان جایگه لشکر اندرکشید
 نوندی¹⁸ ز گفتار کارآگهان

595

600

بداگه—³ K رزم کسری با رومیان: Л—доб. заголовок: ² L—доб. ¹ VI—برآمد ز لشکر—⁴ L—نگه دار—⁵ I, IV, VI—را ⁶ K, I, IV—بدان ⁷ Л, VI—خاک—⁸ VI—оп. ⁹ K—доб. ¹⁰ K, I, IV, VI—ازان ¹¹ VI—وزاله ¹² K, заголовок: ¹³ K—بجنگ ¹⁴ K—بزم (нет рифмы). ¹⁵ VI—б. оп. ¹⁶ K—ز ¹⁷ VI—¹⁸ K—доб. :
 K—доб. :
 K—доб. :
 K—доб. :
 K—доб. :
 K—доб. :

بروم اندرآورد یکسر سپاه * بقیصر خبر شد ز فرخنده شاه
 K, I, IV, VI—далее доб.:

کس آمد بگفت آنک قیصر سپاه * فرستاد و آنک برآمد براه
 چو بشنید کامد سپاهی گران * همه نیزه داران و جوشن روان
 بلشکر بگفت آنچ بشنید شاه * بدان تا بسپاریده باشد سپاه
 برفتند چون کوه آهن [آتش—K] ز جای * خروش آمد و وزاله کوهنای
 VI—первый б. этих интерполяций даёт так:

همانگه پیماد یکی ناگهان * بنزد شهنشاه ز کارآگهان
 Б и далее оп. подробности. ¹⁸ B—فانتهی خبر بذلک الی قیصر فجهز الیه عساکر کجبال من الحدید—

¹⁸ VI—(?!):
 K—доб. :

<p>ازان نامداران و گگردان خویش بچنگ اندرون هر یکی همچو³ گرگ⁴ سواری سرافراز با بوق⁶ و کوس پدید آمد از دور گرد سپاه بدو گفت کین نیست⁸ از ما نهان ز¹¹ اندیشه هر گونه پرداختیم¹² بفرمود تا برکشیدند صف¹⁴ بشد¹⁵ بسته برگرد و برباد¹⁶ راه یلان¹⁸ سرافراز شمشیر زن بزرگان و فرزندان و کیمان بدان تیغ برنده مر²⁰ میخرا که نخچیر گیرد ز بالا²¹ پلنگ دگر خسته از جنگ برگشته بود دریده درفش و نگونسار کوس بهامون کجا غرمش آید بچنگ²⁴ در و دشت ازیشان پرداختند²⁵ همه نیزه و گرز و خنجر بچنگ²⁶ برآورده دیگر آمد پدید</p>	<p>که قیصر سپاهی فرستاد پیش بپیش اندرون پهلوانی¹ سترگ² برومیش خوانند فرفوربوس⁵ چو این گفته شد پیش بیدار شاه بخندید زان⁷ شهریار جهان کجا⁹ جنگ را پیش ازین¹⁰ ساختیم کی¹³ تاجور بر لب آورد کف سپاهی بیامد بپیش سپاه شده نامور لشکری¹⁷ انجمن همه جنگ را تنگ بسته میان بخون آب داده¹⁹ همه تیغرا سپهرا نمد بیشتر زان درنگ بهر²² سو ز رومی تلی کشته بود بشد خسته از جنگ²³ فرفوربوس سواران ایران بسان پلنگ پس رومیان در همی ساختند چنان هم همی رفت با ساز جنگ سپهرا بهامونی²⁷ اندرکشید</p>	<p>605 610 615 620</p>
---	---	---

4 VI — سپاهی همه رزمجویان چو — 3 K, I, IV — بزرگ — 2 K, I, IV — پهلوان — 1 K, IV —
 б. оп. 5 I, IV — فرفوربوس — VI فرفوربوس — 6 VI — طبل — 7 K, VI — ازو — I, IV —
 12 I, 11 K, I, IV, VI — ازو — IV — ازان — 10 I — که ما — 9 K, I, IV, VI — گشت — 8 VI — ازان
 جنگ کردن کسری بافور — VI Доб. заголовки: 14 یکی — 13 Л — هرگز نپرداختیم — IV, VI —
 16 I, 15 K, VI — که شد — 17 K, VI — لشکر — 18 Л — доб. و از گرد بر باد — VI که بر بست بر باد و بر گرد — IV
 19 I, VI — 23 I, VI — ز هر — 22 Л — دلاور — 21 Л — برنده — I, IV — 20 Л, VI — 19 داد — 20 Л —
 IV — بچنگ — I — حربش — آمد بچنگ — K — بچنگ (!) — 24 Л — هزیمت سپه خسته — IV خسته
 25 Л — бб. 619 и 620 оп.; B — содержание этих двух бб. даёт так: فساره کسری حتی وصل الی قلعة آخری — 26 VI — б. оп. 27 Л — چو —

کجا خواندندیش قالینپوس¹
یکی کندهای گردش اندر پیر آب³
پیر ایوان و پالیز و میدان⁵ و کاخ
همه نامدازان پرخاشجوی⁶
سپه گشت⁷ گیتی ز گرد سپاه⁸
کزان⁹ نعره اندک شد آواز کوس
همی هر زمانی¹⁰ فزون شد سپاه¹¹
همه¹³ تیر و قاروره انداختند
ز گردنده یک بهره¹⁴ شد لاژورد
همه شارستان با زمی¹⁷ شد یکی
که ای نامداران ایـران سپاه
بتاریکی²⁰ اندر بهامون شوید
وگر غارت و شورش²¹ و داروگیر
که بگشاید از رنج²² یک²³ مرد لب
پیر از کاه بینند²⁴ آگنده²⁵ پوست
بفرسود رنج و پینالود خواب²⁶

دزی بود با لشکر و بوق و کوس
سـر باره برتر ز پیر² عقاب
یکی شارستان گردش اندر⁴ فراخ
ز رومی سپاهی بزرگ اندروی
دو فرسنگ پیش اندرون بود شاه
خروشی برآمد ز قالینپوس
بدان شارستان در نگه کرد شاه
ز دروازهها جنگ برساختند¹²
چو خورشید تابنده برگشت زرد
ازان باره¹⁵ دز نماند¹⁶ اندکی
خروشی برآمد ز درگاه شاه
همه پاک زمین¹⁸ شهر بیرون¹⁹ شوید
اگر هیچ بانگ زن و مرد پیر
بگوش من آید بتاریک شب
هم اندر زمان آنک فریاد ازوست
چو بزرد ز خرچنگ تیغ آفتاب

625

630

635

¹ K, B — قالینپوس; в тексте имеется в виду Calinicus; K — доб. б.:

سواران ایـران بسان پلنگ * همه نیزه و تیغ هندی بچنگ
یکی کرده — VI یکی کنده گرد اندرش پیر ز آب — K³ باره او ندیدی — I, IV پیران — K²
همه پیر ز میدان و ایوان [پالیز — VI] — I, IV, VI⁵ پیر درش پیر — VI⁴ کندش اندر پیر آب
VI — б. 628 помещён перед этим б. ⁷ K, I, IV — گشته ⁸ VI — бб. 626 и 627 оп. ⁹ K, I, IV —
گرفتن شاه کسری — K — б. переставлен со след. б. и доб. заголовок: ¹⁰ IV — زمان خود —
نیمه — I, IV, VI — همی ¹⁴ K, I, IV, VI — جنگ را ساختند — K¹² قلعه قالینپوس را
دژ بیرون — K¹⁹ ازین — K, I, IV, VI¹⁸ زمین — K, I, IV¹⁷ بماند — I¹⁶ باره و — VI¹⁵
بینیش — I, IV — بینیدش — K²⁴ من — VI²³ جنگ — IV²² گشتن — VI²¹ ز تاریکی — VI²⁰
پیراگنده بینیش از کاه — VI²⁵ I, IV — доб. б.: ²⁶ I, IV — پیراگنده بینیش از کاه — VI²⁵
خروشی برآمد ز قالینپوس * تو گفستی بخرید نالنده کوس

گرانمایگان برگرفتند راه¹
 بدرگاه کسری شدند انجمن
 بدین³ شارسستان نامداری نماند
 گه آمد که بخشایشی آید⁴ ز شاه
 نه خوب آید از داد یزدان⁷ اسپر
 کزان پس ندیدند جز¹⁰ خارستان
 بقالینیموس اندرون برچه ایم
 گنهمکار شد رسته و¹⁴ بی گناه
 وزان جایگه نیز¹⁶ لشکر براند
 بستمند بر پیل و¹⁸ کردند بار
 که با²⁰ پیل و لشکر پیامد پراه²¹
 دلپیران رومی و کننداوران
 بدان تا نباشد بمیداد²⁴ جنگ
 دلپیران ایران گروهها گروه
 ز بهر زن و کودک و گنج و بوم
 پیی را نمید بر زمین نیز²⁶ راه²⁷
 چهارم³⁰ چو بفروخت گیتی فروز
 سواری ندیدند جنگی³¹ بروم³²
 هم³³ آنکس که گنجور قیصر بدند
 بچنگ آمدش گنج چون دید³⁴ رنج

تیمیره برآمد ز درگاه شاه
 ازان دز و آن² شارسستان مرد و زن
 که ایدر ز جنگی سواری نماند
 همه کشته و خسته شد بی گناه
 زن و کودک⁵ خورد و برنا و پیر⁶
 چنان شد دز و⁸ باره و⁹ شارسستان
 چو قیصر گنهمکار شد ما که ایم
 بران¹¹ رومیان¹² بر¹³ ببخشود شاه
 بسی خواسته پیشی¹⁵ ایشان بماند
 هران کسی که بود¹⁷ از در کارزار
 بانظاکپه در¹⁹ خیر شد ز شاه
 سپاهی بران²² شهر شد²³ بی کران
 سه روز اندران شاهرا شد درنگ
 چهارم سپاه اندر آمد چو کوه
 برگرفتند یکسر سواران روم
 بشهر اندر آمد سراسر سپاه
 سه²⁸ جنگ گران کرده شد در سه²⁹ روز
 گشاده شد آن مرز آباد بوم
 بزرگان که با تخت و افسر بدند
 بشاه جهاندار دادند گنج

درین I, IV, VI—³ وزان K, I, IV, VI—² همی هر زمانی فزون شد سپاه I, IV, VI—¹
 I, IV, VI—⁴ آمد و L—⁵ доб. و I, IV, VI—⁶ با مرد پیر—⁷ VI—⁸ بردن و—⁹ I, IV, VI—¹⁰ K, I, IV, VI—¹¹ بدین پس نمینی جز از—¹² I, IV, VI—¹³ دید
 I, IV, VI—¹⁴ از—¹⁵ K, VI—¹⁶ نزد (!) L—¹⁷ نیز—¹⁸ K, I, VI—¹⁹ از—²⁰ I, IV, VI—²¹ برآمد ز راه—²² K, I, IV, VI—²³ پیل—²⁴ I, IV, VI—²⁵ کسی—²⁶ I—²⁷ ایچ
 I, IV, VI—²⁸ هم—²⁹ I, IV, VI—³⁰ دو—³¹ K—³² سدیکر—³³ VI—³⁴ نادیده—³⁵ I, IV, VI—³⁶ هر—³⁷ VI—³⁸ ز روم—³⁹ K, I, IV, VI—⁴⁰ بیانی

- اسپیران و آن گنج قیصر برآه¹ و زیشان هران کسی که جنگی بدند
 660 زمین دید رخشانتر از چرخ ماه
 ز بس⁵ باغ و میدان و⁶ آب روان
 چنین گفت با موبدان شهریار
 کسی کو ندیدست خرم بهشت
 درختش ز یاقوت و آبش¹¹ گلاب
 665 نگه¹² کرد باید بدین تازه بوم
 یکی شهر فرمود نوشین روان
 بکردار انطاکیه چون چراغ
 بزرگان روشن دل و¹⁶ شادکام
 شد آن زیب خسرو چو خرم¹⁷ بهار
 670 اسپران¹⁸ کزان شهرها بسته بود
 بفرمود تا بند برداشتند
 چنین گفت کاین نو²¹ برآورده جای
 بکردیم²³ تا هر کسی را²⁴ بکام
 ببخشید بر هر کسی خواسته
 675 ز بس برزن و کوی و بازارگاه
 بیامد یکی پر سخن کفشگر

پیش صف I, IV, VI—بند 3. I, IV, VI—ب. переставлен со след. б. I, IV, VI—راه 1. Z

и доб. б.: اندر درنگی بدند

ابر پشت پیلان شان جای کرد * همه مهتران بند بر پای کرد
 جوان I, IV, VI—L, K, I, IV, VI—7. VI—و 6. I, IV—پسی 5. K, I, IV, VI—4. обратный порядок мисра.
 گشادن کسری انطاکیه را و بناکردن شهر: K—دوب. заголовок: 9. I—وگر 8. (в тексте конъектура).
 بوم I, IV, VI—14. بدو VI—13. یکی K—12. بارش I, IV—11. واز زرش IV—10. زیب خسرو
 I, IV—19. داشت گر K—19. اسپران (!?) K—18. روشن K—17. VI—و 16. K, VI—16. بدوی I, IV—15.
 بدین شهر I, IV, VI—1. بدین زیب نوشاد K—20. که بند گران در دلش VI—1. داشت یا [تا IV—
 باد IV—25. زو L—24. بکردند L, K—23. همه K, I, IV, VI—22. پس کین K—21. نو خوار

یکی تود بد پیش پالان² من
 که بر پیش درگاه⁴ من تود نیست
 بکشتمند شاداب چندی⁶ درخت⁷
 بدو داد فرمان و⁹ گنج و کلاه¹⁰
 غریبان و این خانه نو¹² تراست
 پدر باش¹³ گاهی چو فرزند باش
 براندازه باید ز هر در¹⁶ سخن
 جهان دیده ترسا نگهبان نشاند¹⁷
 بگفت آنچ¹⁹ آمد بقالی پیوس²⁰
 جهاندار کسری ابا پیل و گاه²²
 همی گردد از گرد اسبان²³ ستوه
 بزرگان²⁵ فرزانهرا²⁶ خواند پیش
 همی رای زد روز و شب در²⁷ سه پاس²⁸
 که با رزم³⁰ کسری ترا پای نیست
 شود کرده³² قیصر اندر³³ مغاک

بقالی پیوسی اندرون خان¹ من
 ازین زیب خسرو³ مرا سود نیست
 بفرمود تا⁵ بر در شور بخت
 یکی مرد ترسا⁸ گزین کرد شاه
 بدو گفت کاین¹¹ زیب خسرو تراست
 بسان درخت برومند باش
 بمخشش¹⁴ بیماری¹⁵ و زفتی مکن
 زانطاکیه شاه لشکر براند
 پس آگاهی آمد ز¹⁸ فروریوسی
 بقیصر چنین گفت²¹ کآمد سپاه
 سپاهست چندانک دریا و کوه
 بگردید²⁴ قیصر ز گفتار خویش
 ز نوشین روان شد دلش پر هراس
 بدو گفت موبد²⁹ که این رای نیست
 برآرند ازین من مرز آباد³¹ خاک

680

685

690

که پیش در کاخ - I, IV -⁴ زیب و خسرو - IV -³ بالای - K, VI -² جای - I, IV, VI -¹
 صدین - I - شادان یکی نو - K -⁶ شه - VI -⁵ در پیش ایوان - VI -⁷ K -⁷ доб. б.:
 بخندید بسیار ازان شهریار * که آمد بران تود خود خواستار
 و. I, VI -¹³ خانه پرتو(!) - K -¹² این - VI -¹¹ سپاه - I, IV -¹⁰ و. I -⁹ ترسان - VI -⁸
 Доб. заголовки: همانند - K, I, IV, VI -¹⁷ که رانی - K, VI -¹⁶ بیمار - I, VI -¹⁵ و - I, IV, VI -¹⁴
 اندر آگاه شدن - IV - رفتن کسری بچنگ قیصر روم - I - پوزش کردن قیصر و پذیرفتن باز - I, VI -¹⁴
 خیر - K -²¹ ز قالی پیوس - VI -²⁰ آنکه - VI -¹⁹ آورد - K, I, IV -¹⁸ قیصر از کار نوشین روان
 K, I, IV, -²⁴ ایشان - VI -²³ و پیلان و گاه - I, IV, VI -²² پیامد ز راه - K -²² بگفتند - VI -²¹ کرد
 سپاس - I, VI -²⁸ تا - VI -²⁸ هر - IV -²⁷ داننده را - VI -²⁶ و. I, VI -²⁵ доб. - I, VI -²⁵ بپیچید - VI -²⁴
 K -²³ доб. б.:

همی رای ایشان بران شد درست * که رزم دلبران بنیاست جست
 متر нарушен) کرد - VI - کرده بر - K -³² با ارز - K -³¹ جنگ - I, IV - رای - I, VI -³⁰ اسقف - VI -²⁹
 قیصران در - I, IV, VI -³³

زوان¹ سرایبندده و رای سسنت² چو بشنید قیصر دلش خیره⁵ گشت
 گزین کرد زان⁷ فیلسوفان روم
 بجای¹¹ آمد از مویدان شسنت مرد
 پیامی فرستاد¹³ نزدیک شاه
 چو مهراس داننده‌شان پیشرو
 ز هر چیز گنجی¹⁷ پیش اندرون
 بسی لایه و پند و¹⁸ نیکو سخن
 فرستاد با¹⁹ باژ و²⁰ ساو گران
 [چو مهراس گفتار قیصر شنید
 رسیدند نزدیک نوشین روان
 چو مهراس نزدیک کسری رسید
 تو گفستی ز تیزی²⁶ راستی
 بکسری چنین گفت کای شه‌ریار

بجست⁴ I- بجز رنج ازین- I, IV- بجز رنج این- K³ چست- K² زبان- K, I, IV¹
 از- I, VI⁹ و K, I, IV, VI-دوب.⁸ ازان- K, I, IV, VI⁷ خیره- VI⁶ تیره- VI⁵ VI-6. op.
 آگاه شدن قیصر از گشادن انطاکیه و قلعه‌های دیگر و هزیمت- K- Доб. заголовки: VI-10
 پیغام فرستادن قیصر نزد نوشین‌روان و- IV لشکر او و فرستادن رسولان پیش کسری
 زدوده روان و- I, IV, VI- زدوده روان و خردرا ز بد- K- (!?)¹² بجا- Л¹¹ زنه‌ار خواستن
 K, I, IV, VI-¹⁶ سخن- K¹⁵ که بد- VI¹⁴ بیامد فرستاده- Л, K¹³ خردرا ز گرد
 K-доб. б.: در سال نو
 بگفت آنچه بایست و پیغام بداد * که بادا همیشه جهاندار شاد
 VI-6. op.¹⁸ و- VI¹⁷ چیزی- IV- چندی- I¹⁷ زنه‌ار خواستن قیصر از کسری: Доб. заголовки: VI-
 و- K, I, IV²³ و- I, IV, VI-6. op.²² و- I, IV²¹ و- K²⁰ فرستادن- VI- پس- I, IV¹⁹
 VI- بتابد- I²⁷ ز بس شرم و بس- VI²⁶ پیروزی و- I²⁵ بزیر لبان- VI²⁴ VI-6. op.
 и доб. б.: جهاندار و از خسروان یادگار- K²⁹ کاستی- VI, I, VI²⁸ IV-6. op.²⁸ نیابد
 جهانرا بدین ارجمندی مدن * چو ایمن نشینی سراپد زمان

همه مرز بی‌ارز¹ و بی‌فره‌یست
 نسنجد بیک پشه این مرز و² بوم
 چو او گم شود مردمی³ گم بود
 که آرم و⁴ دانش بدو⁵ کاستست
 که روشن روان بهتر از گنج و بوم⁷
 دلش گشت خرم چو باغ بهار
 اگر بدره ز⁸ و گر¹⁰ برده بود¹¹
 بران نیکوویها فزایش گرفت
 نبرده¹³ کسی کو خرد پرورد¹⁴
 تو سنگی تری زان¹⁶ سرافراز بوم¹⁷
 پراگنده دینار ده¹⁹ چرم گاو²⁰
 شنیدند و²¹ آواز رویینه خم
 بشام آمد و²² روزگاری بماند
 همان برده و بدره و تاج و گاه
 ز پیلان وز²⁵ گنج‌های دم²⁶

برومی تو اکنون و ایران ته‌یست
 هران گه که قیصر نباشد بروم
 همه سودمندی ز مردم بود
 گر این رستخیز از پی خواستست
 بیاوردم اکنون⁶ همه گنج روم
 چو بشنید زو⁸ این سخن شهریار
 پذیرفت زو⁹ هرچ آورده بود
 فرستادگانرا ستایش گرفت
 بدو گفت کای¹² مرد روشن خرد
 اگر ز¹³ گردد همه¹⁵ خاک روم
 نهادند بر روم بر¹⁸ باز و ساو
 وزان جایگاه ناله گاو دم
 جهاندار بیدار لشکر براند
 بیاورد چندان²³ سلیج و سپاه
 که پشت زمی را²⁴ همی داد خم

710

715

720

1 و- I¹ نه خوب آید از مردمی- VI نیکویی- I, IV³ و- I² بی‌ارزو- VI¹
 ازو- K, I, IV, VI⁸ رنج بوم- I, IV⁷ اینک- K, I, IV, VI⁶ ازو- VI نکو- K⁵ از رزم- IV
 اگر- I, IV¹¹ بود اگر- K¹⁰ پذیرفت ازو- I, IV⁹ ازو- K⁹
 K- доб.:¹⁴ K- (!) نبرد¹⁴ اگر- L, VI¹² 710; VI- бб. 712-
 713 оп.

اگر پارسا باشی و رای زن * نگردد (!) پراگنده این انجمن
 همه مرز بوم- K¹⁷ زین- I, IV, VI¹⁶ همه ز⁸ گردد اگر- I همه گر شود ز⁸ آن- L¹⁵
 I, IV- доб. б.:

اگر پارسا باشی و رای زن * یکی باشد اگنده گنجی کهن (см. б. 732).
 VI- доб. б.:

اگر پادشا باشی از رای زن * یکی باشدت گاه رفتن کفن
 K, I, IV- доб. б.:²⁰ K, I, IV- доб. б.:²⁰ عشره- B صد- I, IV¹⁹ بوم و بر- K, VI¹⁸

فرستاده را خلعت آراستند * کلاه و نگین و کمر خواستند
 VI- б. оп.²⁶ واز- K²⁵ زمین را- K, IV²⁴ چندی- VI²³ اندرون- K, VI²² و- VI²¹
 21 و- VI²¹ 22 K, VI²² 23 VI²³ 24 K, IV²⁴ 25 K²⁵ 26 VI²⁶ 27 VI²⁷ 28 VI²⁸ 29 VI²⁹ 30 VI³⁰

بش پیروی بهرام بسپرد جای
مکن هیچ¹ سستی بروز و بمه
همی خواند بر شهریار آفرین
مگرداد زرد این کیانی درخت²
سوی اردن³ آمد درفش سپاه⁴
جهانرا ازو بیم و امید بود
بیک دست شمشیر و یک⁶ دست مهر
نه خشم آیدش⁷ روز بخشش بچشم
بپاراسته بد جهانرا بداد⁹

ازان مرز چون رفتن آمدش رای
بدو گفت کاین باز قیصر بغواه
بسوسید شپیروی روی زمین
که بیدار دل باش و پیروز بخت
تپییره برآمد ز درگاه شاه
جهاندار کسری چو خورشید بود
برین⁵ سان رود آفتاب سپهر
نه بخشایش آرد بهنگام خشم
چنین بود آن⁸ شاه خسرو نژاد

725

[داستان نوشزاد با کسری]¹⁰

وگر¹⁸ پاکدل¹⁴ مرد یزدان پرست
ز پوشیدن و خورد¹⁶ و جای نهفت¹⁷
یکی گنج باشد براگنده¹⁹ زن
فروهمشته تا پای مشکین کمند
سخن گفتنش خوب و آوای²¹ نرم²²
بیمالای سرو و²⁴ بدیدار ماه²⁵

اگر شاه دیدی¹¹ وگر¹² زیردست
چنان دان که چاره نباشد ز جفت¹⁵
اگر پارسا¹⁸ باشد و رای زن
بویژه که باشد بهالا بلند
خردمند و هشیار و با رای²⁰ و شرم
برین²³ سان زنی داشت پرمایه شاه

730

735

وسار الی الأردن - ب - آذر - K, I, IV, VI - ارمن - Л - 3
VI - 6. op. - 2 مگیر ایچ - I, IV - 1
آمدش - Л - 7 (метр нарушен). - 6 بیک - IV - 6
K, I, IV - 4 درفش و سپاه - K, I, IV - 5
داستان نوشزاد پسر - K - 10
B - подробности op. - 9 Л - 6. op.;
B - 8 IV - op. آن (метр нарушен).
K, I, IV - 11 ذکر قصه نوشزاد بن کسری و خروج علی ابیه الی آخر امره - B
بر پدر خویش
نباشند جفت - VI - 15 شاددل - I - 14
اگر - K - 13 اگر - K, I - 12
بینم - VI - دیدم - I, IV - 1
لا بد للانسان علی علائه من - B خوردن و خواب و خفت - VI و نهفت - I - 17
خفت - Л - 16
با دانش و رای - I, IV - 20
بر آگند - VI - 19
پادشا - IV - 18
سکن و مسکن و مطعم و ملیس
آغاز داستان - IV - 25
доб. заголовок: IV - 25
оп. - 24
L - 24
و - 24
بیدین - K, I, IV - 23
VI - 6. op. - 22
آواش - IV - 21

ز دیدار او شهر² پر گفت و گوی
 ز ناهید تابنده تر بر سپهر
 نجستی ز ناز⁴ از برش کندباد
 هنرمند و زیبای⁶ شاهنشهی⁷
 عزیز و⁸ مسیح و ره زردشت
 دو رخرا بآب مسیح با شست
 زمانه بدو⁹ مانده اندر شگفت
 که از گل نیامد جز از خار¹¹ بار
 بستند و کردند¹⁴ زندان او¹⁵
 از ایران وز¹⁷ باختن دور بود¹⁸
 برین بهره با او²⁰ بزدان بدند²¹
 بنالید²² زان²³ جنبش و رنج راه
 ز ناتندرستی بآردن²⁴ بماند
 که تیره شد آن فر شاهنشهی
 بیمارند هر سو بید رهنمون²⁵
 زمان و²⁶ زمین دیگری را سپرد
 که هرگز ورا نام نوشین²⁷ مباد
 که گر شادی از مرگ هرگز³⁰ ممیر

بدین مسیح با بد این¹ ماهروی
 یکی کودک آمدش خورشید³ چهر
 ورا نامور خواندی نوشزاد
 بمالید⁵ برسان سرو سهی
 چو دوزخ بدانست و راه بهشت
 نیامد همی زند و استش درست
 ز دین پدر کیش مادر گرفت
 چنان تنگدل گشته زو¹⁰ شهریار
 در کاخ و¹² فرخنده ایوان او¹³
 نشستن گهش چند شاپور¹⁶ بود
 بسی بسته و پرگزندان بدند¹⁹
 بدان گه که باز آمد از روم شاه
 چنان شد ز سستی که از تن بماند
 کسی برد زی نوشزاد آگهی
 جهانی پر آشوب گردد کنون
 جهاندار بیدار کسی بمرد
 ز مرگ پدر شاد شد نوشزاد
 برین²⁸ داستان زد یکی مرد²⁹ پیر

740

745

750

IV- خزان- I, VI- زیان- K-⁴ خوب روی و- VI-³ شاه- I, IV- K-² آن- I, IV, VI- K-¹
 10 K, I, ازو- VI-⁹ و- I, LI-⁸ تاج مهی- VI-⁷ بازیب- K-⁶ بمالیز- LI-⁵ جز آن
 کرد آن- VI-¹⁴ او- I, IV, K-¹³ و- LI, IV-¹² بجز خوار(!)- VI-¹¹ گشت ازو- IV, VI-
 که از شادی- I, IV, VI-¹⁸ واز- K-¹⁷ چندی ساپور- B گند شاپور- I, IV-¹⁶ او- I, IV, K-¹⁵
 VI- بدین شهر با وی- I, IV-²⁰ بدید- K-¹⁹ و تاختن دور بود
 LI-²² بدید- K-²¹ وفي هذه المدينة خلق كثير من أسارى الروم- B بدین شهر بسته
 ولما- B ز رنج تن از بار دادن- I, IV, VI-²⁴ بمرزن- K-²⁴ از- VI-²³ ازان- I, IV, K-²³ بمالید(!)
 26 K, B-²⁶ ب. op.; B-²⁵ سار الملك من أنطاكية الى الأردن مرض
 K-²⁹ بدین- I, IV-²⁸ ناز و شادی- VI- ناز و نوشی [نوشین- K]-²⁷ زمانه- VI-
 I, IV-³⁰ من تو- I, IV, VI- شهره- I, IV-

- 755 پسر کو ز راه پدر بگذرد
 اگر بیخ حنظل بود تتر و خشک¹
 چرا گشت باید همی زان⁵ سرشت
 اگر میل یابد همی سوی خاک⁷
 نه زو بار یابد¹¹ که یابد¹² نه برگ
 یکی داستان کردم¹³ از نوش زاد
 اگر چرخ را کوش صدی¹⁵ بدی (۹)
 پسر سر¹⁷ چرا پیچد از راه اوی¹⁸
 ز من بشنو این داستان سر بسر
 چو گفتار دهقان بیمار استم²¹
 که ماند ز من یادگاری چنین
 پس از مرگ بر²⁵ من که گویندهام
- 760 ستیماره خوانیمش از بی خرد
 نشاید² که بار³ آورد شاخ مشک⁴
 که پالیزبانش ز اول بکشت⁶
 ببرد⁸ ز خورشید وز⁹ باد و خاک¹⁰
 ز خاکش بود زندگانی و مرگ
 نگه کن مگر¹⁴ سر نپیچی ز داد
 همانا که صدیش¹⁶ کسری بدی
 نشست که جوید ابر¹⁹ گاه اوی²⁰
 بگویم ترا ای پسر در پدر
 بدین خویشتن را نشان²² خواستم²³
 بدان²⁴ آفرین کو کند آفرین
 بدین نام²⁶ جاوید جویندهام

* *
 *

چنین گفت گوینده پارسی
 که هر کس که بر دادگر²⁸ دشمنست
 هم از نوش زاد آمد این داستان
 که بگذشت سال از برش²⁷ چارسی
 نه مردم نژادست کاهرمست
 که یاد²⁹ آمد از گفته داستان

I, IV, VI-مشک-¹ K-پُر ز مشک-² I, IV, VI-نباید-³ IV-یاد-⁴ K-خشک-⁵ I, IV, VI-آن-⁶ K-ب-оп. подробности. ز تلخی حنظل شود بهر خشک-⁷ I, IV, VI-برگ خشک-⁸ I, IV, VI-نبرد-⁹ K, I, IV-پای-¹⁰ I, IV, VI-وگر میل دارد سوی چرخ پای-¹¹ I, IV, VI-بناشد-¹² K, I, IV, VI-مانند-¹³ I, IV, VI-ایده (?)-¹⁴ I, IV, VI-گرد پای-¹⁵ I, IV, VI-باغاز کشت-¹⁶ I, IV, VI-باز-¹⁷ I, IV, VI-نوش بدی-¹⁸ I, IV, VI-نوش و مدری-¹⁹ I, IV, VI-کوس و مدری-²⁰ I, IV, VI-نذریش-²¹ I, IV, VI-نذریش-²² I, IV, VI-نذریش-²³ I, IV, VI-مدریس-²⁴ I, IV, VI-کوش و مدری-²⁵ I, IV, VI-نشستن گهی جست-²⁶ I, IV, VI-نشستن همی جست بر-²⁷ I, IV, VI-نشستن که جست بر-²⁸ I, IV, VI-بران-²⁹ I, IV, VI-خواستیم-³⁰ I, IV, VI-خواستیم-³¹ I, IV, VI-ازین نام-³² I, IV, VI-برین [بدین-³³ I, IV, VI-باز-³⁴ I, IV, VI-پادشا

بپردخت زان¹ خسروانی درخت
 برو انجمن شد فراوان³ سپاه
 بزندان نوشین روان بسته بود
 همه شهر از دست بر سر گرفت
 اگر جاثللیق ار⁶ سکویا⁷ بدند⁸
 سواران گردنکش و⁹ تیغ زن¹⁰
 همه نیزه داران خنجرگزار¹²
 ز قیصر چو آیین تاریک¹⁵ خویش¹⁶
 هم آواز و هم کیش قیصر توپی
 سر بخت برگشته پیدار شد¹⁹
 ازان کامد از پور کسری²¹ پدید
 سواری برافگند نزدیک شاه
 چنین آگهی کی بود در نهفت²³
 پیامد بنزدیک نوشین روان²⁴
 سخنها که پیدا شد از نوشزاد

چو بشنید فرزندی کسری که تخت
 در کاخ بگشاد² فرزندی شاه
 کسی کوز بند خرد جسته⁴ بود
 ز زندانها⁵ بندها برگرفت
 بشهر اندرون هرک ترسا بدند
 بسی انجمن کرد بر خویشتن
 فراز آمدندش تنی¹¹ سی هزار
 یکی نامه بنوشست¹⁸ نزدیک خویش¹⁴
 که بر چند شاپور¹⁷ مهتر توپی
 همه شهر ازو پر گنهکار شد¹⁸
 خیر زمین²⁰ بشهر مداین رسید
 نگهبان مرز مداین ز راه
 سخن هرچ بشنید با او²² بگفت
 فرستاده برسان آب روان
 بگفت انج بشنید و نامه بداد

770

775

780

پند و خرد گشته -⁴ Л з هر سو -³ K, I, IV بگشود -² VI آن -¹ IV ازان -¹ K, VI
 ازان بندیان -^{VI} ز دیوانگان -⁵ K, I, IV بند پدر خسته -^{IV} بند خرد خسته -^{K, VI}
 -¹¹ K -¹⁰ VI-б. оп. و -⁹ K, I, IV оп. شدند -⁸ Л شکویا -^{IV} سکویا -⁷ K و -⁶ Л, K
 K-доб.: همه نامداران در کارزار -^{I, IV, VI} از در کارزار -¹² K آمدش لشکری
 بسی داد مادر ورا خواسته * که از شاه بد گنجش آراسته
 ازین آگهی نزد قیصر رسید * ز کسری جهانی فرود آرمید
 بمیخ اندرون رفت خورشید اوی * ز گیتی بریده شد امید اوی
 اوی -¹⁶ K بقیصر بآیین تاریک -^{VI} باریک -^{IV} K, ¹⁵ اوی -^K ¹⁴ کردش ز -^{VI} ¹³
 کینه کردار شد -^{I, IV} بود -¹⁸ Л که بر خیز شاهها که -^{I, IV, VI} جنگ شاپور -^K ¹⁷
 که آمد جهانجوی دیگر -^K که آمد ز فرزند کسری -^{I, IV} ²¹ Л, ²⁰ K بود -¹⁹ Л
 که با مغز پاکت خرد باد -^{VI} که با جان پاکش خرد بود جفت -^{I, IV} ²³ I, ²² I, IV وی -²⁴ I, IV جفت
 -²⁴ I, IV-бб. 782-783 оп. повторяет этот б. IV جفت

<p>غمی گشت زان کار و تیوره بماند³ نشست و سخن رفت⁵ چندی⁶ براز⁷ بفرمود تا نزد⁸ او شد دبیر¹⁰ پر آژنگ رخ لب پر از باد سرد که چرخ وزمان و زمین آفرید فروزنده فر و دیهیم و گاه¹⁴ ز گرد پی¹⁶ مور تا رود نیل¹⁷ وگر در دم سنگ و سندان بود¹⁹ نه زو پادشاهی بخواهد²⁰ برید که آمد ز فرزندان چندین²² گزند که گشتند با نوشزاد انجمن سزد گر نماند بگیتی بسی²⁵ ز کسری برآغاز²⁸ تا نوشزاد²⁷ پی²⁹ پشه و مور با پیل و کرگ³⁰ بپیماید آغاز و انجام³¹ خویش³²</p>	<p>ازو شاه بشنید¹ و نامه بخواند² جهاندار با موبد⁴ سرفراز چو گشت آن⁸ سخن بر دلش جای گیر یکی نامه بنوشت با داغ و درد نخستین بران¹¹ آفرین گسترید نگارنده هور¹² و کیوان و ماه¹⁸ ز خاشاک ناچیز تا شیر و پیل¹⁵ همه زیر فرمان یزدان بود¹⁸ نه فرمان اورا کرانه دیدید بدانستم این نامه ناپسند²¹ وزان²³ پرگناهان زندان شکن²⁴ چنین روز اگر چشم دارد کسی که جز مرگرا کس ز مادر نژاد رها نیست از چنگ و منتقار مرگ²⁸ زمین گر گشاده کند راز خویش</p>	<p>785 790 795</p>
---	--	----------------------------

1 I, IV, VI — و. оп. 2 J, I, IV, VI — بخیره بماند — 3 K — ازان کار خیره بماند — 4 J — доб. 5 K, I, IV — گفت — 6 VI — چند گفتش — 7 Доб. заголовки: K — نوشزاد — از کار نوشزاد خود از کار نوشزاد — 8 VI — این — 9 K, I, IV, VI — پیش — I, IV — بنزد رامبرزین — [IV — доб. [نوشین روان] — 10 K — б. переставлен со след. б. 11 VI — برو — 12 K — ماه — VI — سور — 13 K — هور — 14 K — زور — 15 J — گردون برو تا لب آب نیل — I, IV — آب نیل — K — 16 J, I, IV — دم — 17 J — پشت پیل — 18 K, I, IV — روند — 19 K — اگر چند در زیر سندان روند — [нет рифмы] VI — б. оп. 20 K — б. оп. 21 IV — خواهد — 22 J, I — چندی — 23 I, IV — ازان — 24 K — لشکر شکن — 25 VI — این را از ایران — VI — برو بگذرد پت و پیمان مرگ — IV — 26 J, K — باآغاز — 27 VI — б. оп. 28 IV — 29 K, I, IV, VI — سر — 30 K, I, IV, VI — обратный порядок мисра. 31 K — نماد سرانجام — 32 VI — бб. 798 и 799 оп. اندازه ساز — I, IV — آغاز

- 800 کنارش پسر¹ از تاجداران بود
 پسر از مرد دانا بود دامنش
 چه افسر نهی بر سرت بر چه ترگ
 گروهی که یارند با نوشزاد
 اگر خود گذر یابی⁵ از روز بد⁶
 و دیگر که از مرگ شاهان داد
 805 سر نوشزاد از خرد⁹ باز گشت
 نباشد برو پایدار¹¹ این سخن
 نبایست کو¹³ نزد ما دستگاه¹⁴
 اگر تخت گشتی ز خسرو¹⁷ تهی
 چنین بود خود در خور کیش او¹⁹
 810 ازین بر دل اندیشه و²² باک نیست
 وزین²¹ کس²⁵ که با او بهم ساختند
 وزان²⁷ خواسته کو تبه²⁸ کرد نیز
 بداندیش و بیکار³¹ و بدگوهرند
 ازین دست خوارست بر ما³² سخن
 815 مرا بیم³³ و باک از جهانداورست
 نباید که شد جان ما بی سپاس³⁵

برو بگذرد—K³ ماهرخ جنب [جیب—VI]—K, VI—چاک—JI, I, IV—² کنار وی—I¹
 یابد—VI⁵ نگیرند—I مرگ را کس نگیرند—JI, VI⁴ پتر و پیمان—I, VI—چنگ و دندان
 K, I, I⁹ نگردد کسی شاد—K⁸ بسریر نهی پسر ز پولاد ترگ—JI⁷ کار بد—K مرگ—JI⁶
 که این رسم و آیین—VI¹² بر ما پدید—VI¹¹ که آن—VI¹⁰ آن زمان—VI—ارز ما—IV
 K, VI—ب. op.¹⁶ گشتی—JI¹⁵ پایگاه—I, IV¹⁴ کز—I¹³ K, I, IV—ب. op. که افگند بن
 اندیشه—K²² او—JI, VI²¹ رای—VI²⁰ او—JI, VI¹⁹ VI—ب. op.¹⁸ کسری—K, I, IV¹⁷
 VI—ب. op.²³ K, I, IV, VI—ب. perestavljen so sled. b.²⁶ K, I, IV, VI—ب. پس—K²⁵ وزان—K, I, IV, VI²⁴
 IV—دوب. опущенный выше б. 806. K—(!)³⁰ در—VI²⁹ تلف—VI²⁸ وزین—K²⁷
 K, I, IV, I³³ مارا—I, IV—چو از دست برخاست بر ما—K³² بدکار—I, IV, VI—بدنام—K³¹
 من ناسپاس—VI—ناسپاس—K, I, IV³⁵ برتر—K—(!)³⁴ ترس—VI

فزوننی و دیهیم شاهنشاهی
 مرا بر فزوننی² فزایش بدی
 بجای دگر یافته جای⁵ خواب
 بترسم که رنج از من⁶ آمد مرا
 مرا از⁸ چنین کار تیمار⁹ نیست¹⁰
 همه زار و خوارند بر چشم من
 همی آب تیره در آمد بجموی
 گمانند¹⁴ قیصر بتن¹⁵ خویش اوست
 بدین¹⁶ نیاکان خود ننگرد¹⁷
 بدشنام او لب نباید گشاد
 کجا¹⁹ از پی و²⁰ خون و²¹ اندام ماست
 مدارا کن اندر میان با²² درنگ
 بچنگ اندرون هیچ تندی²⁴ مکن
 مگرش از گنه باز گشتن بود
 سزد گر نباید بدو خاک شست²⁶
 بپستی نهد روی سرو بلند
 مدار ایچ ازو گرز و شمشیر باز
 نشاید جدا کرد اورا ز خوی³¹

مرا داد پیروزی و فرهی
 سزای¹ دهش گر نیایش بدی
 گر³ از پشت من رفت یک قطره⁴ آب
 چو بیدار شد دشمن آمد مرا
 وگر گاه⁷ خشم جهاندار نیست
 وزان کسی که با او¹¹ شدند انجمن
 وزان نامه کز قیصر آمد بدوی¹²
 ازان کو هم آواز¹⁸ و هم کیش اوست
 کسی را که کوتاه باشد خرد
 گران¹⁸ بی خرد سر بیچند ز داد
 که دشنام او ویژه دشنام ماست
 تو لشکر بیارای و برساز جنگ
 و²³ ایدونک تنگ اندر آید سخن
 گرفتنش بهتر ز کشتن بود
 از آبی کزو²⁵ سرو آزاد رسد
 وگر خوار گیرد²⁷ تن ارجمند
 سرش برگراید²⁸ ز بالین²⁹ ناز
 گرامی که خواری کند آرزوی³⁰

820

825

830

نیز یک قطره—IV گشت یک چشمه—I⁴ نه—K, I, IV, VI³ ستایش—K² بجای—K¹
 K—¹⁰ دشوار—VI⁹ این—VI⁸ و—Л—доб.⁷ تن—I, IV, VI⁶ یافت آرام—K, I, IV, VI⁵
 Л—¹⁴ سزاوار—VI¹³ بنوشت بر قیصر او—VI بروی—Л¹² تو—Л¹¹ 66. 821—825 оп.
 ز دین—I, IV, VI¹⁶ مگر—VI¹⁵ Б—оп. подробности. گماند که—VI گمانم که—IV که مانند
 оп. و—IV²¹ و—I²⁰ که او—K, I, IV, VI¹⁹ چو آن—VI¹⁸ بگذرد—I, IV, VI¹⁷
 فایان آبی—Б بچنگ آید او هیچ تندی—I, IV, VI سستی—Л²⁴ از—I, IV²³ و—VI²²
 سست—Л²⁶ گیاهی که بر—K²⁵ إلا الطغیان فی غلوائه و التمدادی فی غیبه فأقدم الی لقاؤه
 گر گراید—I, IV²⁸ گردد—VI²⁷ 66. 831—832 оп. IV بآب خرد بس بیایدت شست—K
 خو—IV کرد ازو بازخو—K³¹ آرزو—K, IV³⁰ بیالین—VI²⁹ گر نیامد—VI

- 835 یکی ارجمندی بود کشته¹ خوار
 تو از کشتن او مدار ایچ باک
 سوی کیش قیصر گراید همی
 عزیز⁵ بود زار و خوار و نژند
 بدین داستان زد یکی مهر نوش⁷
 840 که هر کو بمرگ پدر گشت شاد
 تو از¹⁰ تیرگی روشنایی مجوی
 نه آسانی¹¹ دید بی رنج کس
 تو با چرخ گردان مکن دوستی
 چه جویی ز کردار او¹³ زندگ و بوی
 845 بدان گه بود بیم¹⁵ رنج و¹⁶ گزند
 سپاهی که هستند با نوش زاد
 تو آنرا جز از باد و بازی¹⁸ بدان
 هر آن کس که ترساست از لشکرش
 چنینست کیش²² مسیحا که دم
 850 نه پروای²⁵ رای مسیحا بود
 دگر هر که هست از پراگندگان²⁷
- چو با شاه گیتی کند کارزار²
 چو خون سر خویش گیرد بغای³
 ز دیهیم ما سر بتابد⁴ همی
 گزیده بشاهی⁶ ز چرخ بلند
 پرستار با هوش و⁸ پشمینه پوش
 ورا رامش و⁹ زندگانی میناد
 که با آتش آب اندر آید بجوی
 که روشن زمانه برینست¹² و بس
 که گه مغز او بی و گه پوستی
 بخواهد¹⁴ ربودن چو بنمود روی
 که گردون¹⁷ گردان برآرد¹⁸ بلند
 کجا سر بپیمچند چندین ز داد
 گزاف زنان بود و رای بدان²⁰
 همی از پی کیش پیمچد سرش²¹
 زنی تیز و²³ گردد کسی زو²⁴ دژم
 بفرجام²⁶ خصمش چلیپا بود
 بدآموز و بدخواه و از بندگان²⁸

2 K — доб. б.: 1 I — по смыслу Б — кشته

کسی کو بکین جهاندار شاه * نسازد شود کشته دل پرگناه
 سپاهی گزید⁶ K عزیزش⁵ K نتابد⁴ I, VI شتابد⁴ I, VI جوید ز خاک³ K, I, IV, VI
 I, IV, VI — بی¹⁰ K, VI — و⁹ K — و⁸ K, I, IV — مرد هوش⁷ K — سپاهی⁷ I, IV —
 ز گلزار پر^{VI} پویی ز گلزار او¹⁸ I, IV بدینست¹² VI — آسانی¹¹ (метр нарушен).
 B — برآید¹⁸ L — و¹⁷ VI — доб. I — و¹⁶ I — و¹⁵ L, K, I — доб. که خواهد¹⁵ I, IV, VI —
 VI — جهانمین درازی بدان^{I, IV} جهانمیدیده آزی بدان^L — مدار¹⁹ VI —
 کسی شاد^K — و²³ K, I, IV, VI — دین²² VI — کنش²¹ K — نگردد بپازی کسی شهریار
 و²⁷ L — دیگر²⁷ که فرجام²⁶ VI — نه بر رای و^{VI} نه بر راه و²⁵ K, I, IV — زن²⁴ I, IV —
 B — و²⁸ دیگر کنید از پراگندگان^{VI} انباز [انبار — IV] آگندگان^{I, IV} که نی از پراگندگان
 بد گوی خواهندگان^{VI} کوندگان^{I, IV} کارندگان^L —²⁸ оп. подробности.

دم باد² با رای³ ایشان یکیست
 برو زین⁴ سخنها مکن هیچ یاد
 سرآرند برخویشتن بر زمان⁵
 ابا⁹ آنک بردند فرمان اوی¹⁰
 وگر چه چنین خوار شد¹² ارجمند
 ز¹⁴ افگندنی هم ز گسستردنی¹⁵
 نباید که چیزی نیابد¹⁷ بنیز
 هران کس که بستند با او میان
 میانشان بخنجر بدو نیم کن¹⁹
 بکام نهنگش سپاری رواست²¹
 ز تخم جفا پیشه آهرمنست
 تبرا آزمایش بس²⁵ از نوشزاد²⁶
 زبانش بجنمید²⁸ بر نوشزاد
 بهنگام بد گفتن آراستند
 که بدخواه راند³¹ چنین داستان
 دل ما برین³² راستی برگواست
 وزو³³ بود بیبداد بر نوشزاد³⁴

از ایشان یکی برتری رای¹ نیست
 بچنگ ار گرفته شود نوشزاد
 که پوشیده رویان او در نهان⁵
 هم ایوان او سراز⁷ زندان اوی⁸
 در گنج یکسر بدو¹¹ بر میند
 ز پوشیده رویان¹³ و از خوردنی
 برو هیچ تنگی نباید¹⁶ بچیز
 وزین¹⁸ مرزبانان ایرانیان
 چو پیروز گردی مپیچان سخن
 هران²⁰ کس که او دشمن پادشاست
 جزان هرک²² مارا بدل²³ دشمنست
 ز ما نیکووییها نگیرند²⁴ یاد
 ز نظاره هر²⁷ کس که دشنام داد
 بران²⁹ ویژه دشنام ما خواستند
 میاش اندرین³⁰ نیز همداستان
 گر او بیمبر شد هم از پشت ماست
 زبان کسی کو بید کرد یاد

855

860

865

VI-⁴ باد و بازار- I, IV, IV-³ ترس-² آلت ترس- I, IV, VI- یکی را بدل ترس-¹ L-
 IV, VI- بر نهان- I شوند. از بد او در نهان-⁶ K- زمان VI- جهان-⁵ K, I- ورا زین
 او-¹⁰ L, K, VI- بد و- I, IV- بود-⁹ L, K, VI- او-⁸ L, K, VI- به که-⁷ K, I, IV- بر جهان
 VI-¹⁵ از-¹⁴ VI- پوشیدنیها-¹³ K, I, IV, VI- گشت-¹² K, I, IV, VI- برو-¹¹ I, IV, VI-
 که چیز آن سخنها- I, IV, VI- نماد-¹⁷ L- نیاید-¹⁶ IV- وپراگندنی
 که هر-²⁰ K, I, IV, VI- ب. op. ¹⁹ VI- وزان-¹⁸ VI- نشاید که چیزی نیرزد-¹⁷ K- نیرزد
 خود از بن هران کومرا-²³ I, IV, VI- چه آنکس که-²² K-²¹ K- обратный порядок мисра.
²⁶ K, I, IV, VI- доб.: همی شاد گشتند-²⁵ K- بگیریید-²⁴ IV- نگیریید-²³ K-
 همه پیشی ازین پاسبانان بدند * ز بادافره ما هراسان بدند
 را بُد-³¹ IV- اندران-³⁰ K- بدان-²⁹ K, I, IV, VI- بچوشید-²⁸ VI- نظاره هران-²⁷ I, IV-
³⁴ VI- ب. op. ³³ L- (!) وزان (метр нарушен). ³² VI- بدین-³¹ IV-

- همه داغ¹ کن بر سر انجمن
 کسی کو بچوید همی روزگار 870
 بکار آورد کژی و دشمنی⁴
 بدین پادشاهی نباشد رواست
 نهادند بر نامه بر مهر شاه
 چو از ره سوی¹⁰ رام‌برزین رسید
 چو آن¹³ گفته شد نامه او بداد 875
 سپه کردن و جنگرا ساختن¹⁵
 چو آن نامه برخواند مرد کهن¹⁷
 بدانگه که خیزد خروش خروسی
 سپاهی بزرگ از مداین برفت
 پس آگاهی آمد سوی نوشزاد 880
 همه جاژلیقان و بطریق روم
 سپهدار شماس پیش اندرون
 برآمد خروش از در نوشزاد
 بهامون کشیدند یکسر²⁷ ز شهر
 چو گرد سپه رام‌برزین بدید 885

۱ K, VI — کاستی — K ۴ نیست VI — پشت — IV بست — I ۳ K — ب. op. ۲ یاد — VI ۱
 و آمد — K, VI ۹ از بهر — I, IV, VI ۸ که اینجا — K ۷ و ناراستی — K ۶ بداندیشه
 Доб. заголовки: ۱۴ این — IV چنین — I ۱۳ ایران — K ۱۲ از لفظ — VI ۱۱ چو نامه بر — VI ۱۰
 رسیدن — IV آگاه شدن نوشزاد از آمدن لشکر بچنگ او — K رزم رام‌برزین با نوشزاد — J
 I, ۱۶ تاختن — I ۱۵ هلاک کردن رام‌برزین نوشزاد را — VI نامه نوشین روان نزدیک رام‌برزین
 آن فرستاده تیزویر — I, IV ۱۹ چندان — K, VI ۱۸ فرخ دبیر — I, IV ۱۷ وزان رزم — IV, VI
 I, IV, ۱ ازان — K ۲۲ بجنمید لشکر چو دریا ز باد — K ۲۱ آواز — J, VI ۲۰ [تیمرویر — IV] (!)
 K — доб. ۲۴ و ۲۳ VI — доб. بود اندران — VI

همی تاخت هر کس به بی‌راه و راه * با اندرز و تیمار بیدار شاه
 K, ۲۷ سپاه انجمن کرد و روزی بداد — K ۲۶ خروشید — I, IV, VI ۲۵
 لشکر — VI

گراییدن گرزهای گران کسی روی خورشید تابان ندید یکی ترگ رومی بسر بر نهاد که پیدا نبود از پی نعل بوم هوا بر سر او خروشان شد دست کجا نام او بود پیروز شیر² سرترا که پیچید چونین³ ز داد هم از راه هوشنگ و طهمورثی چو از دین یزدان سرش گشته شد کجا کار⁶ خود را ندانست روی جهود اندرو راه⁹ کی یافتی شنیدی که با روم و قیصر چه کرد سرت با آسمان¹⁰ برفرازی همی¹¹ برین یال و کتف و برین¹⁸ دست و گرز چنین خیره شد جان تاریک تو که اکنون همی داد خواهی بباد وگر¹⁴ پیل و شیر¹⁵ دمنده نه ای بایوان شاهان¹⁶ ندیدم نگار

ز گرد سوازان جوشنوران¹ دل سنگ خارا همی بردریند بقلب سپاه اندرون نوشزاد سپاهی بد از جا تلپان روم تو گفتمی مگر خاک جوشان شد دست زره دار گردی بیامد دلیر خورشید کای نامور نوشزاد بگشتی ز دین کیومرثی مسیح فریبنده خود⁴ کشته شد ز دین آوران کین⁵ آن کس مجوی اگر فر⁷ یزدان برو⁸ تافتی قدرت آن جهاندار آزاد مرد تو با او کنون جنگ سازی همی بدین چهر چون¹² ماه و این فر و برز نیمینم خرد هیچ نزدیک تو دریغ آن سر و تاج و نام و نژاد تو با شاه کسری پسند نه ای چو دست و عنان تو ای شهریار

890

895

900

و خرج - B پیروز پیر (!) - I بپداد شیر - K² جوشنوران - I, IV, VI - نیزهوران - K¹ سزد گر نیچی - I, IV, VI - چندین - J³ فارسی من عسکر مرزبان المدائن یسمی فیروز I, IV, ⁷ که او کار - I, IV, VI - که او دین - K⁶ دین - K, I, IV, VI - ⁵ چون - K⁴ سرترا ز آسمان - I¹⁰ جهودی [جهودی - VI] بر و دست - I, IV, VI - ⁹ بدو - IV⁸ دن - VI¹¹ K - доб.:

پدر زنده و پور جویای گاه * چگونست آیین و رسم سپاه ترا فر و برزست و کیلی پدر * ازان تو پیشست فر و هنر (?) گرو بگذرد تاج و تختش تراست * کنون رزم او جستن از تو خطاست بدین یال و این شاخ و این - I, IV - بدین شاخ و این یال و این - K, VI - ¹⁸ و این - IV¹² بر ایوان شاهی - K, VI - ¹⁶ شاه و پیل - IV¹⁵ مگر - VI¹⁴

- 905 چو پای¹ و رکیب² نو³ و یال تو
نگارنده چمن نگاری ندید
جوانی⁷ دل شاه⁸ کسری مسوز
پیماده شو از باره زنهار¹¹ خواه
اگر دور از¹³ ایدر¹⁴ یکی باد سرد
دل شهریار از تو بریان شود
910 بگیتی همه تخم زفتی مکار
گر از رای¹⁷ من¹⁸ سر بیکسو بری
بسی پند پیروز یباد آیدت
چنین داد پاسبخ ورا نوشزاد
ز لشکر مرا²² زینهاری مغواه
915 مرا دین کسری نیاید همی²³
که دین مسیحاست آیین او²⁵
مسیحای دیندار اگر کشته شد
سوی پاک یزدان شد آن رای²⁹ پاک
اگر من شوم کشته زان³¹ پاک نیست
920 بگفت این سخن پیش پیروز پیر
برفتند گردان لشکر ز جای
سپهد چو آتش برانگیخت اسب

چون تو—K⁶ VI—б. оп. ⁵ چنگ—I, IV⁴ گردش—K³ و بر—I, IV² پا—L¹
تاچ—I, IV—ماه—K⁹ بدین کودکی—I, IV⁸ چو دانی—K⁷ زین سان—VI چونین—I, IV
—L¹³ آن—VI¹² شود شاه زنهار—VI از شاه زنهار—K, I, IV¹¹ زینهار—L¹¹ VI—б. оп.¹⁰
—оп. (метр) من—IV¹⁸ بند—VI—راه—L¹⁷ آمد—K¹⁶ نشاید(!)—K¹⁵ ایلا—VI¹⁴ دور ز
چو من—K, I, IV²² و L—доб.²¹ بگزايدت—I, IV²⁰ پندی گرائی—I, IV¹⁹ (нарушен).
رزم نوشزاد—IV—доб. заголовок: فزاید شمار—L²⁴ نیاید بکار—L²³ چونین—VI
L, ²⁷ از فرّ و از—VI از راه و از—K²⁶ او—L, VI²⁵ با ایرانیان و کشته شدن نوشزاد
زین—VI—بس—I³¹ بدید—L³⁰ جان—VI از خاک—I, IV—یاد—L²⁹ زو—L²⁸ او—VI
و ناله—I, IV—واز—K³⁴ IV—б. оп.³³ زهر من گشت—I, VI³²

بپیش سپه درنماند ایچ گگرد
 ازان کار شد رام برزین درشت
 هوا چون تگرگ بهاران کنند³
 بسی کرد از⁴ پندپیروز یاد⁵
 تن از تیر⁷ خسته رخ از⁸ درد زرد⁹
 که جنگ پدر زار و خوارست و شوم
 سخن هرچ بودش بدل¹² در براند
 ز من بر من آورد چندین ستم
 سواری برافکن بر¹³ مادر¹⁴
 سر آمد بدو¹⁶ روز بیداد و داد¹⁷
 که اینست رسم سرای سپنج
 دلم چون بدی شاد و گیتی فرور
 اگر مرگ دانی²⁰ غم من مغور²¹
 پدر بتتر²² از من که خشنود نیست
 برسم مسیحا یکی²⁴ گور ساز
 که من زین جهان کشته²⁵ گشتم بتیر
 شد آن نامور شیردل²⁷ نوشزاد

چپ لشکر شاه ایران ببرد
 فراوان ز مردان¹ لشکر² بکشت
 بفرمود تا تیر باران کنند
 بگرد اندرون خسته شد نوشزاد
 بیامد بقلب سپه پر ز درد⁶
 چنین گفت پیش دلیران¹⁰ روم
 بنالید و گریان¹¹ سقفر را بخواند
 بدو گفت کین روزگار درم
 کنون چون بخاک اندر آید سرم
 بگویش که شد زین¹⁵ جهان نوشزاد
 تو از من مگر دل نداری برنج
 مرا بهره اینست زین¹⁸ تیره روز
 نزاید جز از¹⁹ مرگرا جانور
 سر من ز کشتن پر از دود نیست
 مکن دخمه و تخت و²³ رنج دراز
 نه کافور باید نه مشک و عبیر
 بگفت این و لبر²⁶ بهم برنهاد

925

930

935

1 K-دوب. 6. 2 K-دوب. 6. 3 K-دوب. 6. 4 K-دوب. 6. 5 K-دوب. 6. 6 K-دوب. 6. 7 K-دوب. 6. 8 K-دوب. 6. 9 K-دوب. 6. 10 K-دوب. 6. 11 K-دوب. 6. 12 K-دوب. 6. 13 K-دوب. 6. 14 K-دوب. 6. 15 K-دوب. 6. 16 K-دوب. 6. 17 K-دوب. 6. 18 K-دوب. 6. 19 K-دوب. 6. 20 K-دوب. 6. 21 K-دوب. 6. 22 K-دوب. 6. 23 K-دوب. 6. 24 K-دوب. 6. 25 K-دوب. 6. 26 K-دوب. 6. 27 K-دوب. 6.

ز پیروزه پیمان بپوشید شید * نماند ایچ تن را بمودن امید
 ز خم⁷ شد ز گرد⁶ I, IV-سرآمد بدو روز بیداد و داد⁵ VI-ازان⁴ K, I, IV-
 بدو¹² K-گویان¹¹ K-پیر درد کز بوم¹⁰ K-دلش⁸ K-
 VI-¹⁷ پرو¹⁶ K, IV-از¹⁵ I-¹⁴ VI-¹³ سو

چنین گو بمادر که شد نوشزاد * سرآمد برو تخت و کام و مراد
 اگر برد²¹ I-مرد خواهی²⁰ K, VI-بجز¹⁹ VI-ازین¹⁸ I, IV, VI-این بود ازین¹⁸ K-
 VI-²³ بدتر²² I-میر²¹ VI-اگر برپرد بر فلک او بپر²⁰ IV-خواهی تن من ببر
 K, VI-²⁶ سبب کشته²⁵ VI-خسته²⁴ VI-مکن تخت و دخمه
 نامور تنگدل²⁷ VI-شاددل نامور²⁶ VI-لیها

- 940 چو آگاه¹ شد لشکر از مرگ شاه
 چو بشنید کو کشته شد پهلوان
 از آن رزمگه⁶ کسی نکشتند نیز
 ورا کشته دیدند و افکنده خوار
 همه رزمگه کشته زو پسر خروشی
 ز اسقف پسر سپید کز نوشزاد
 چنین داد پاسخ که جز¹¹ مادرش
 تن خویش چون دید خسته بتیر
 نه افسر نه دیبای رومی نه تخت
 برسم مسیحی کنون مادرش
 کنون جان او با مسیحی یکیست
 مسیحی بشهر اندرون هرک¹⁵ بود
 خروشی آمد از شهر وز¹⁸ مرد و زن
 تن شه‌ریار²⁰ دلیر و²¹ جوان
- 945
 950
- پراگنده گشتند زن² رزمگاه³
 غریوان⁴ بمالین او شد دوان⁵
 نمودند شاد و نمودند چیز
 سکوبای رومی سرش بر کنار⁷
 دل رام‌برزین پسر از درد و جوش⁸
 از اندرز شاهی⁹ چه داری بیاد¹⁰
 برهنه نباید که بیند برش¹²
 ستودان فرمود و مشک و عیبر
 چو از بندگان دید تاریک بخت
 کفن سازد و گور و هم چادرش¹³
 همانست کاین خسته¹⁴ بردار نیست
 نمد هیچ ترسای¹⁶ رخ ناشخود¹⁷
 که بودند یکسر¹⁹ شدند انجمن
 دل و دیده شاه نوش‌مین روان

کشته شدن نوش‌زاد پسر K— доб. заголовок: 3
 1 چراگاه (!) — IV
 2 K, I, IV, VI— از آن
 3 K, VI— توان
 4 خرامان — VI
 5 K, VI— چه گفت او — VI
 6 K— جایگه — K
 7 IV—б. оп.
 8 VI—
 9 K, I, IV— شاه کسری در جنگ
 10 K— доб. приложение I.
 11 I, IV— چون
 12 K— پوشد برش
 13 K— доб. приложение II; K— после этого б. помещает
 14 I, IV, VI— کو کشته — VI
 15 K, I, IV— [کین — VI] کو کشته — VI
 16 Л— ترسا (метр нарушен).
 17 VI—
 18 K, I, IV— گور پوشد برش — VI
 19 VI— از ناله (!) — VI
 20 I, IV— که بد شه‌ریاری — I, IV
 21 K— و — VI
 که شد شه‌ریار — VI

<p>سه فرسنگ بردست² بگذاشتند⁴ بخاک اندرآمد سر و افسرش برو انجمن گشته بازارگاه جهانی همه خاک بر سر زدند ز باد آمد و ناگهان شد بماد ز درد دل⁶ شاه بریان شدند چو⁷ دانی که ایدر نمانی دراز گلش زهر دارد بسیری⁹ میوی¹⁰ که خشم خدای¹² آورد کاستی من¹³ بر لب بر ز تیمار تش¹⁴ بدل خرمی را میدان از گناه گزافه مپرداز¹⁷ مغز سخن ترا روز محشر بخواهش ولیست¹⁹[²⁰</p>	<p>بتابوتش از جای¹ برداشتند چو آگاه شد زن سخن مادرش ز پرده برهنه بیامد بر راه سراپرده ای⁴ گردش اندر زدند بخاکش سپردند و شد نوش زاد همه چند⁵ شاپور گریان شدند چه پیچی همی خیره در بند آز گذر⁸ جوی و چندین جهانرا مجوی مگردان سر از دین و¹¹ راستی چو این بشنوی دل ز غم باز کش گرت¹⁵ هست جام می زرد خواه نشاط و طرب جوی و سستی¹⁶ مکن [اگر در دلت هیچ حب علیست¹⁸</p>	<p>955 960 965</p>
--	--	--

K,² چو تابوتش از دشت VI- چو تابوت ازان دشت I, IV- بتابوت از شهر K-¹
 K-³ доб.: حملوه الی المدینة- B- دوش VI- دشت IV-

چنین گفت دی-ن آور تازیان * که خشم پیدر جانت آمد زیان
 پدرکز پسر نیز خشنود نیست * چنان دان که آن تار از آن پود نیست
 می-آزار هرگز روان پیدر * اگر چند روزت برآید بر سر
 IV-⁹ خدا-Л⁸ چه IV-⁷ و غم VI-⁶ گند I, IV-⁵ خیل K-⁵ سراپرده بر VI-⁴
 بز- K-¹³ خدا-Л¹² و از- K, I, IV, VI-¹¹ میو и مجو- VI-¹⁰ بخیره- VI-¹⁰ بسیزی
 مینداز- K, IV-¹⁷ مستی- K, I, IV-¹⁶ چو این- K-¹⁵ VI-⁶ بش (!) I-¹⁴ فش- K, IV-¹⁴
 ترا پیش I, IV, VI-¹⁹ بخواهش ملیست K-¹⁹ تنیست K-¹⁸ میندار- I
 B-²⁰ B-²⁰ б. оп.; K-²⁰ доб.: ایزد بخواهش گریست

و گر در دلت زو بود ایچ میغ * بدان کو بهشت از تو دارد دریغ
 دل شه-ریار ج-هان شاد باد * همه گفته من ورا یاد باد
 کنون از سخنهای بوزرجه-هر * یکی تازه تر برگشاییم مهر
 I, IV-²⁰ доб.:

کنون در سخنهای بوزرجه-هر [بوزرجه-هر I-] * یکی تازه تر برگشاییم چ-هر
 چو خورشید برزد سر از برج گاو * ز هر سو برآمد خروش چگتاو

[داستان بوزرجمهر]¹

یکی بهره دانی² ز پیغمبری
 روان درخشنده³ بگزیندش
 سخنها پراگنده کرده⁴ براه
 همه بودنیهها چو آتش بر آب⁵
 خردمند⁶ و بیدار و دولت جوان
 برستی یکی خسروانی⁷ درخت
 می و رود و⁸ رامشگران خواستی⁹
 نشستنی یکی تیز دندان گراز¹⁰
 وزان¹¹ جام نوشین روان خواستی¹²
 ز هر سو برآمد خروش چگاو
 ازان دیده گشته¹³ دلش پر ز غم¹⁴

نگر خواب را بیهوده نشمیری
 بوپژده که شاه جهان بیندش
 ستاره زند¹⁵ رای با چرخ و ماه¹⁶
 روانهای روشن بمیند¹⁷ بخواب
 شمی خفته بد شاه نوشین روان
 چنان دید در خواب کز¹⁸ پیش تخت
 شهنشاهرا دل بپساراستی
 بر او¹⁹ بران گاه آرام و ناز
 چو بنشست²⁰ می خوردن آراستی
 چو خورشید برزد سر از برج گاو
 نشست از بر تخت کسری دژم

970

975

VI—доб.:

کنون در سخنهای بزرجمهر * یکی تازه تر برگشائیم چهر
 خواب دیدن—IV با کسری. I—доб. خواب دیدن شاه کسری و پدید آمدن بوزرجمهر—¹ K
 خواب دیدن کسری و تعبیر گفتن بزرجمهر (!)—VI کسری و داستان او با بوزرجمهر
 B—K, IV, VI—² ذکر رؤیا رأها آنوشروان کانت السبب فی اتصال بزرجمهر حکیم فارسی به—
 K, I, IV—³ جرم با رای شاه—VI⁴ ستاینده زد—L⁵ وزان در رخشنده—L⁶ دانش
 B—содержание бб. 967—970 در آب—K, I, IV—⁸ روان درخشنده بیند—VI نمیند—K⁷ گردد
 لا تنكرن فضائل الرؤيا الصادقه فانها جزء من أجزاء النبوة لاسيما اذا كانت من
 ملك ثاقب الرأى طاهر القلب و الوقائع الكائنة تنزل من السماء فتراها الارواح الصافية في
 VI—¹¹ در—I¹⁰ خرد پیر—K, I, IV, VI—⁹ المنام كما ترى النار من وراء حجاب الماء
 ابا وي—I, IV—¹⁴ برآمد—K¹⁴ I—после этого б. помещён б. 976. VI—¹² و—VI¹² پهلوانی
 K—доб.:¹⁸ می از—K, I, IV—¹⁷ نشستنی و—I, IV—¹⁶ VI—бб. 974 и 975 оп.

همی خورد با او بیکجای می * وزو خیره گشتی جهاندار کی
 نگفت ایچ ازین خواب در پیشش کس * دگر شب بخواب اندرون دید پس
 شد بغم—VI²⁰ خواب دیدن—VI خواب گشته—K, I, IV—¹⁹ L—оп. (метр нарушен);

ردانرا ابـر گـاه² بنـشـانـدند
 بـدان مـوبـدان نـمـایـنـده راه
 کزان دانشش اورا نمید هیچ⁴ یاد
 زفام نکوهش بیکسو⁶ شود⁷
 پیراندیشه دل را⁸ سوی چاره تافت⁹
 که تا باز جوید ز هر کشوری¹²
 بمر گشتن امید بسپار کرد
 بدان تا کند در¹⁴ جهان خواستار
 بهر دانشی راه جستته بسی
 نهفته برآرد ز بند¹⁶ نهان
 سپاسی بشاه¹⁷ جهان برنهند
 سواری هشیوار بسپار دان
 ز درگاه کسری²¹ پیامد بمر و
 یکی موبدی دید با زند و است
 بتندی و خشم و بیانگ بلند
 پژوهنده²⁵ زند و استا سرش²⁶

گزارنده¹ خواب را خواندند
 بگفت آن کجا دید در خواب شاه
 گزارنده³ خواب³ پاسخ نداد
 بنادانی آن کس که خستو⁵ شود
 ز داننده چون شاه پاسخ نیافت
 فرستاد بر هر سوئی¹⁰ مهتری¹¹
 یکی بدره با هر یکی یار کرد
 بهر بدره ای بد¹³ درم ده هزار
 گزارنده¹ خواب دانبا کسی
 که بگزارد این¹⁵ خواب شاه جهان
 یکی بدره آگنده اورا دهند
 بهر¹⁸ سو بشد موبدی¹⁹ کاردان
 یکی از ردان²⁰ نامش آزاد سرو
 پیامد همه²² گرد مرو او²³ بجست
 همی کودکانرا پیاموخت زند
 یکی کودکی مهتر ایدر²⁴ برش

980

985

990

K-³ روانرا بدرگاه-VI زدانرا بدرگاه-IV بدرگاه-K, I-² گذارنده VI-¹ здесь и далее
 داستانش نمید هیچ-VI [کزیب-IV] داستانش نبود ایچ-K, I, IV-⁴ کسی خود ازان خواب
 زفام-I زفام [زبان-IV] نکوهش بیکسو-I, IV ز نام و نکوهش بیکسو-K⁶ خشنو-IV⁵
 IV-⁷ پیراندیشه دل-I پیراندیشه دل را-K⁸ VI-⁹ б. оп. (Зфар).
 K,¹¹ زی هر سوئی-VI سوی-ЛI¹⁰ شتافت-IV, VI⁹ پیر اندیشه دل-VI پیر اندیشه دل
 یکی-VI در-K, I, IV-¹³ جهانجوی و بیدار دل بخردی-K, I, IV, VI-¹² موبدی-I, IV, VI
 برآرند بند از-I, IV-¹⁶ آن-VI او-I, IV-¹⁵ کنند از-I, IV, VI-¹⁴ کند از-K¹⁴ بدره در وی
 موبد-I, IV-²¹ موبدی-VI²⁰ موبد-VI¹⁹ ز هر-VI¹⁸ ز شاه-K¹⁷ سبک از-VI
 پژوهنده پر-I, IV-²⁵ اندر-ЛI, I, IV, VI-²⁴ مرو بیکسر-VI مرو و-I, IV-²³ همی-K, I, IV-²²
 K-²⁶ и доб.: برش-K²⁶

بدانش پنه از بچگان آمدی * ز تخم پژوهندگان آمدی

همی خواندندیش بوزرجمهر¹ 995 عنانرا³ بپیمچمید موبد ز راه⁴
 نویسنده⁷ گفت این نه کار منست
 ز موبد چو بشنید⁹ بوزرجمهر
 بناستاد گفت این شکار¹² منست
 یکی¹³ بانگ برزد برو¹⁴ مرد آست
 فرستاده گفت ای خردمند مرد 1000
 غمی شد ز بوزرجمهر اوستاد
 نگویم من این گفت جز پیش²⁰ شاه
 بدادش فرستاده اسب و درم
 برفتند هر دو برابری²² ز مرو
 چنان هم گرازان و گویان ز²⁴ شاه 1005
 رسیدند جایی کجا آب بود
 بزیر درختی فرود آمدند
 بغفت اندران سایه بوزرجمهر
 هنوز این³⁰ گرانمایه بیدار بود

جهانرا - K³ بدو داد گوش و برافراخت - K² برزیجمهر I, VI -¹ здесь и далее

ازان - K⁶ - перед б. доб.: K⁵, I, IV, VI -⁵ K⁴ براه - VI

فرستاده چون زند و استا شنود * پژوهننده از دل بر آورد زود (!)

K⁸ - доб.: IV -⁷ نپوشنده

بیاموزم این کودکانرا همی * جز این کار چیزی ندانم همی (нет рифмы)

نه کار - K¹² پیفزود مهر - VI¹¹ برافراخت بال - K¹⁰ چو بشنید از استاد - K⁹
 خواب تعبیر - VI¹⁷ مگوی اندرین - I, IV¹⁶ مگر - K¹⁵ یکی - K¹⁴ برو - K¹³ خواب تعبیر (нет рифмы).

ب. доб.: K²¹ -²¹ K²⁰ زند - K¹⁹ دانی - K¹⁸ بگو - L, VI¹⁸ B - б. оп.

مگر بغت این کودک افروختست * کجا بغت رخشنده بردوختست

1005 VI - бб. ²⁶ K²⁵, I, IV -²⁵ K²⁴ به - L²⁴ در گلبن - I, IV²³ گرازان - K, VI²²

оп. و - I, IV²⁸ رسیدن بوزرجمهر بر لب چشمه آب : заголовок: доб. IV²⁷ -²⁷ оп. 1006

وی - I, IV³¹ آن - K, I, IV, VI³⁰ چادری در - VI²⁹

- 1010 ننگه کرد و¹ پیسه² یکی مار دید
 ز سر تا بپایش بموید سغت
 چو مار سیه بر سر دار شد
 چو آن ازدها شورش او شنید⁵
 فرستاده اندرشگفتی بماند
 1015 بدل گفت کین کودکی هوشمند⁹
 وزان بیشه¹¹ پویان براه آمدند¹²
 فرستاده از پیش کودکی گرفت
 بدو گفت کای شاه نوشین روان
 گرفتیم ز درگاه شاهها¹⁵ بمر و
 1020 ز فرهنگیان کودکی یافتیم
 بگفت آن سخن کز لب او²⁰ شنید
 جهاندار کسری ورا پیش خواند
 چو بشنید دانا²³ ز نوشین روان²⁴
 چنین داد پاسخ که در خان تو
 1025 یکی مرد برناست کز²⁶ خویشتن

1 K, I, IV, VI—و оп. 2 K—بیشه I—پیشی B—حیة رقشاء— 3 J—از оп. 4 J—
 K— 5 K—
 (метр нарушен); IV—بند (в тексте конъектура).
 6 I—او بدید— I, IV, VI—کار دید
 7 I—تاریک— 8 I—بدو— 9 VI—ارجمند— 10 K, I,
 IV, VI—بلندی— 11 J—بیشه— K—ازان
 12 J—بپامد براه— 13 J—شاه—
 14 J—доб. و 15 IV—شاهان— 16 K—اندر گل
 17 K—доб.:
 18 I, IV—به— 19 VI—بآوردنش— 20 I, IV—وی—
 21 K—و— VI—آن سیه— 22 K—доб.:
 23 K, I, VI—کودی— 24 K—بروشن روان— 25 IV—б. оп.;
 26 K—کو—

بمر و اندر از شهر و از هر دهی * بجستیم ازین خواب نامد رهی
 بدو گفت کای شاه نوشین روان * همیشه بماند نامت جوان
 گزاردن بوزرجمهر— I—доб. заголовки: I—
 K—доб.: گفتار اندر خواب گزاردن بوزرجمهر— IV—
 خواب کسری
 چنین گفت خالی شود جای تو * بگویم من آن خواب باری تو
 چو خالی شدش جای از لشکری * چنین گفت بوزرجمهر از بری

برین رای ما تا نیابند راه
 پی³ خویشتن بر زمین بسپرنند⁴
 که چون اندر آمد بمالین شیر
 در کاخ شاهنشاهی⁷ سخت کرد
 برفتند پر بوی و رنگ و نگار
 همه پیش کسری برفتند نرم⁹
 بر آشفنت کسری چو شیر زیان
 غلامی میان زنان اندرست
 رخ از چادر شرم بیرون کنیید¹³
 همه¹⁵ خواب را خیره پنداشتند¹⁶
 بمالای سرو و¹⁷ بچهره¹⁸ کیان
 دل از جان شیرین شده ناممید²⁰
 که هر یک بتن²³ سرو آزاد²⁴ بود²⁵
 بمالای سرو و ببر²⁸ عاج بود²⁹

ز بیگانه پردخته¹ کن جایگاه
 بفرمای تا پیش تو بگذرند²
 بپرسیم زان⁵ ناسزای دلیر⁶
 ز بیگانه ایوانش پردخت کرد
 بتان⁸ شمسستان آن شهریار
 سمن بوی خودان با ناز و شرم
 ندیدند ازین¹⁰ سان کسی¹¹ در میان
 گزارنده گفت این نه اندر خورست
 شمن¹² گفت رفتن بافزون کنیید
 دگر باره بر¹⁴ پیش بگذاشتند
 غلامی پدید آمد اندر میان
 تنش لرز¹⁹ لرزان بکردار بیید
 کنیزک بدان²¹ حجره هفتاد²² بود
 یکی دختری مهتر²⁶ چاج بود²⁷

1030

1035

ازان—K, I, IV, VI—⁵ بسپرد—⁴ J—³ تن—K—² بگذرد—¹ J—¹ K, I, IV, VI—

زین—K—¹⁰ گرم—⁹ I, IV, VI—⁸ زنان—⁷ I, IV, VI—⁷ شاهنشان—⁶ K—⁶ اسپر—⁵ K—⁵ زمین—⁴ K—³ تن—² K—¹ K, I, IV, VI—
 VI—¹¹ یکی—¹² K—¹³ I, IV, VI—¹³ вместо этого б. дают, а K—¹¹ J—¹¹ از آن—¹¹ VI—

برهنه دگر بار بگذارشان * بژرفی نگهدار بازارشان
 K—ещё доб.:

نهان تو با کردگار جهان * بدست (!) تا خواب دیدی نهان
 بفرمود پس خادمانرا که زود * بتانرا سراسر بیارد چو دود
 ففعل الملک ذلک فلم: 1030—1035 даёт так: ¹⁶ Б—¹⁶ содержание бб. ¹⁵ I, IV—¹⁵ همی—¹⁴ VI—¹⁴ در—

یر فیهم رجلا فقال بزرجمهر: مرهن بالمرور علیک متجردات حتی ینکشف لک العطاء
 بود—¹⁹ K—¹⁹ ز تخم—¹⁸ K, VI—¹⁸ بچهره—¹⁷ J, K—¹⁷ و—¹⁷ J, K—¹⁷ فامرهن بالعبور علیه
 بمالای شمشاد—²⁴ K—²⁴ یکی—²³ VI—²³ هشتاد—²² K—²² دران—²¹ K, I, IV—²¹ بریده امید
 ل—²⁵ J—²⁵ فصل صاحبة الحجرة التي كان الغلام فیها: 1038—1044 даёт так: ²⁰ K—²⁰ بود—²⁰ K—²⁰ فصل صاحبة الحجرة التي كان الغلام فیها: 1038—1044

فسال صاحبة الحجرة التي كان الغلام فیها: 1038—1044 даёт так: ²⁶ K—²⁶ فقالت إنه أخی من أمی و إنه أستحیا من الملک...
 مهین دختر خسرو—²⁷ J—²⁷ ل—²⁷ فصل صاحبة الحجرة التي كان الغلام فیها: 1038—1044
 بمالا چو سرو و برخ—²⁸ K, I—²⁸ برخ—²⁹ VI—²⁹ بb. 1039—1040 оп.

- 1040 غلامی سمن پیکر و¹ مشکبوی
 بسان یکی بنده در پیشش اوی
 پپرسید زو گفت⁵ کین مرد کیست
 چنین برگزیدی⁶ دلیر و جوان
 چنین گفت زن کین ز من کترست
 1045 چنین جامه پوشید کز شرم شاه
 برادر گر از⁸ تو بپوشید روی
 چو بشنید این گفته¹⁰ نوشین روان
 برآشفست زان¹² پس بدژخیم گفت
 کشنده بمرد آن دو تن را¹⁴ دوان¹⁵
 1050 برآویختشان در شبستان شاه
 گزاردند¹⁸ خواب را بدره¹⁸ داد
 فروماند از¹⁹ دانش او شگفت
 نوشتند²⁰ نامش بندیوان شاه
 فروزنده شد نام²² بوزرجمهر
 1055 همی²⁴ روز روزش فزون بود²⁵ بخت
 دل شاه کسری پر از داد بود
 بدرگاه بر موبدان داشتی
- بخان² پندر مهربان بد بدوی³
 بهر جا که رفتی بدی خویشش اوی⁴
 کسی کو چنین بنده پرورد کیست
 میان شبستان نوشین روان
 جوانست و با من ز یک⁷ مادرست
 نیارست کردن برویش نگاه
 ز شرم تو بود آن⁹ بهانه مجوی
 شگفت آمدش کار هر دو¹¹ جوان
 که این هر دو در¹³ خاک باید نهفت
 پس پورده شاه نوشین روان
 نگوئسار¹⁶ پر خون و¹⁷ تن پر گناه
 ز اسب و ز پوشیدنی بهره داد
 ز گفتارش اندازهها برگرفت
 بدر²¹ موبدان نماینده راه
 بدو روی²³ بنمود گردان سپهر
 بدو شادمان بد²⁶ دل شاه سخت²⁷
 بدانشی دل و مغزشی آباد بود
 ز هر دانشی بخردان داشتی²⁸

¹ I, IV—و оп. ² K—بجان IV—بجای K— ³ K—بروی ⁴ Л, I, IV, VI—б. оп. ⁵ K, I, IV,
 VI—هم ⁶ K, I, IV, VI—پرگزند و—VI برگزیدی (!)—I—پرگزندی—⁶ K, IV—ازو شاه—VI
⁷ I, IV—برو پر ز چین کرد—¹⁰ K, I, IV, VI—بد پس—VI این—⁹ K, I, IV—که از—⁸ I, IV—
 جوانرا—¹⁴ I, IV, VI—هر دورا—¹³ K, I, IV, VI—وزان—VI ازان—¹² K, I, IV—مرد—
 نداشتند—²⁰ K, I—ازان—¹⁹ K—هدیه—¹⁸ K—و—¹⁷ I—و—¹⁶ I, IV, VI—доб. و—¹⁵ VI—کشان—
 بیفزود—²⁵ I, IV—همه—²⁴ K, VI—مهر—²³ K, I, VI—چهر—²² K, VI—کار—²¹ VI—بدان—
²⁶ K—доб.: سرانجام تا پرنشاندش بتخت—²⁷ I, IV—شد—²⁸ VI—

ز ارزشی ابر دیگران برفزود * ز هر کس مرورا فزونسی نمود
²⁸ VI—это мисра, бб. 1058, 1059 и первое мисра б. 1060 оп.

- همیشه سخن گوی هفتاد¹ مرد
 هرانگه که پردخته² گشتی ز کار³
 ز هر موبدی نو⁵ سخن خواستی 1060
 بدانگاه⁷ نو بود بوزرجه هر
 چنان بد کزان موبدان و ران⁸
 همی دانشی آموخت و اندرگذشت¹⁰
 چنان بد که بنشست روزی بخوان¹³
 که باشند¹⁵ دانا و دانش¹⁶ پذیر 1065
 برفتند بی دادرل موبدان¹⁸
 چو نان خورده شد جام می خواستند
 بدانندگان شاه پیدار گفت
 هران کس که دارد²⁴ بدل دانشی
 ازیشان هران کس که دانا بدند 1070
 زبان برگشادند بر شهریار
 چو بوزرجه هر آن³⁰ سخنها شنید
 یکی آفرین کرد و بر پای خاست

بر تخت—K³ همانگه که پردخت—IV پردخت—I² سمعون عالما—B دهقان—A¹
 زبانه—K⁶ دو—K⁵ کارزار—I, IV ز تیر و کمان و نمید و شکار—K⁴ گشتی بکار
 —I, IV¹⁰ واز—K, IV, VI⁹ شد کزان نامور موبدان—K, I, IV, VI⁸ بدانگه که—I, IV, VI⁷
 —VI¹¹ بدان—I, IV¹¹ بهر دانشی کشی بدل برگذشت—VI بدانشی بر ایشان همه برگذشت
 یک—I, IV, VI¹³ یک روز بنشست شاه—K¹³ درگذشت—VI سرافراز گشت—I, IV¹² ازان
 باهنر—K¹⁷ دنا(!)—A¹⁶ باشپد—K¹⁵ کان بخردانرا بخواه—K¹⁴ روز بنهاد خوان
 جام—IV, VI²² بدان—VI²¹ جست—I, IV²⁰ رای—I, IV¹⁹ راه—K, VI¹⁹ بخردان—VI¹⁸
 —VI²⁶ بود زو مرا—I, IV²⁵ پیفزایدیم—K²⁵ داند—K²⁴ همه جای نوشین—K²³
 Доб. заголовки: و خواستار—VI²⁹ که او—K, I, IV, VI²⁸ —B—оп. подробности. بگیتی—A²⁷
 —I سخن گفتن بوزرجه هر با شاه کسری—K پرسش کردن کسری سخنها از موبدان—A
 مجلس اول گفتن بوزرجه هر نزد کسری انوشیروان—IV مجلس گفتن بوزرجه هر نزد کسری
 و—I, IV³² پای—VI³¹ این—VI³⁰

- زمین بنده تاج و تخت¹ تو باد
 1075 گر ایدونک فرمان دهی بنده را
 بگویم و گر⁴ چند بی‌مایه‌ام
 نکوهش نباشد که دانا زبان
 نگه کرد کسری⁸ بداننده گفت
 جوان¹² بر زبان پادشاهی نمود
 1080 بدو گفت روشن¹³ روان آن¹⁴ کسی
 کسی را که مغزش بود پر شتاب
 چو گفتار بیهوده بسیمار گشت
 هنر جوی و تیمار پیشی مغور
 همه روشنیهای تو¹⁸ راستیست
 1085 دل هر کسی بنده آرزوست
 سر راستی دانش ایزدست
- فلک روشن از روی و بخت² تو باد³
 که بگشاید از بند گوینده را
 بدانش در از کمترین⁵ پایه‌ام⁶
 گشاده کند نزد⁷ نوشین روان
 که دانش⁹ چرا باید¹⁰ اندر نهفت¹¹
 ز گفتار او روشنیایی فزود
 که کوتاه گوید بمعنی بسی
 فراوان سخن باشد و دیرتاب¹⁵
 سخن‌گوی در مردمی خوار گشت¹⁶
 که گیتی سپنجست و ما بر گذر¹⁷
 ز تازی و کژی¹⁹ بپاید گریست
 وزو²⁰ هر یکی را²¹ دگر گونه خوست²²
 چو دانستیش زو نترسی بدست²³

¹ K, IV — تاج تخت — I تخت عاج — VI — 6. оп. ² K, IV — تاج و تخت — ³ فرو بخت — I تخت و تاج — ⁴ K, IV — تاج تخت — Eاچ — ⁵ K, IV, VI — اگر — ⁶ I, IV, VI —

چنین کمترین — VI — ازین بهترین — I, IV — بدانستن از کمترین — ⁷ K, I, IV, VI — پیش — ⁸ VI — доб. заголовок: سخن حکمت گفتن برزجمهر پیش کسری — ⁹ VI — доб. заголовок: سخن حکمت گفتن برزجمهر پیش کسری — ¹⁰ VI — دانا — ¹¹ K — доб.:

¹² J — ¹³ K, I, IV, VI — ¹⁴ K — доб.:

ببوزرجمهر آنگهی گفت شاه * که داننده خود سر برآرد بماه
 ازان خوب گفتار و آن پندها * بود موبدانرا بدل بندها
 نخستین که از بند بگشاد لب * بداد خداوند بگشاد لب
 15 I — چنین گفت ببوزرجمهر آن — IV — оп. آن — ¹⁴ K, VI — ¹³ I — نوشین — ¹² IV — ¹¹ I — ¹⁰ VI — 66. 1082—1083 оп. ⁹ VI — ⁸ J — ⁷ K — доб.:

اگر روز ما پایدار آمدی * جهانرا بسی خواستار آمدی
 بگیتی به از مردمی کار نیست * بدین با تو دانش بپیکار نیست
 18 K, I, IV, VI — از — ¹⁷ K — ¹⁶ K — ¹⁵ I, IV — доб.:

بخو هر کسی در جهان دیگرست * ترا با وی آمیزش اندر خورست
 23 VI — ²² I, IV, VI — ²¹ K — ²⁰ K — ¹⁹ K — ¹⁸ K, I, IV, VI — ¹⁷ K — доб.:

خردمندان و دانایان و روشن‌روان¹ هران کس که در کار پیشمی کند
 بنایافت³ رنجه مکن خویش‌تن
 1090 ز نی‌رو بود مرد را راستی
 ز دانش چو جان ترا مایه نیست
 چو بر دانش خویش مهر آوری
 توانگر بود هر کرا آز نیست
 مدارا خرد را برادر بود
 1095 چو دانای⁸ ترا دشمن جان بود
 توانگر شد آن کس که خشنود¹⁰ گشت¹¹
 بآموختن گر¹³ فروتر شوی
 بگفتار گر¹⁴ خیره شد رای مرد
 هران کس که دانش فرامش کند
 1100 چو داری بدست اندرون خواسته
 هزینه چنان کن که¹⁹ بایدت کرد
 خردمند کز دشمنان²² دور گشت

بنابوده—³ I, IV و او—VI دل—I, IV جهان و دلش—² K خرم نهان—¹ K, I, IV, VI
 4 Л, K—⁵ K—66. 1091—1108 оп. و من رجولية المرء صدقه و من خوره كذبہ—B مستی—⁴ J
 آن کسی—⁷ I, IV, VI و من كان بعلمه مفتونا كان بين العقلاء ممقوتا—B مگسلد—⁶ J
 دلش دیو بدرا—⁹ J والعقد العاقل خیر من الصديق الجاهل—B نادان—⁸ J کزش انباز
 ز آز و ز تیمار در بند—¹² I, IV, VI بود—¹¹ VI خورسند—¹⁰ I, IV, VI بفرمان بود
 VI—⁶ оп. در کار کرد—¹⁵ I, IV اگر—¹⁴ I, IV چون—¹³ VI گشت [بود—VI]
 VI—¹⁸ J—¹⁷ VI—(!) خوامش—¹⁷ VI ز گفتار و کردار—VI
 خرد چون گسست از دل و مغز پاک * کم‌اندیش و بی‌بیم باشد سماک(!)
 B—⁶ оп. بیاید فشرد—²¹ IV بیاید [بیاید—IV] فشانند—²⁰ I, IV, VI خزینه باندازه—¹⁹ VI
 I, IV, VI—⁶ оп. ب.:

میانگه گزینی بهمانی بجای * نباشد جز از نیکیست رهنمای
 خویش را همچو—²³ VI مردمان—²² VI

- چو داد تن¹ خویشتن داد مرد
 مگو آن سخن کاندرو سود نیست
 1105 میندیشی ازان کان نشاید بدن
 فروتن بود شه که⁴ دانا بود
 هران کسی که او⁵ کرده کردگار
 پرستیدن داور⁷ افزون کنند
 پیرهیزد از هرچ ناکردن نیست
 1110 بیزدان گراییم¹⁰ فرجام کار
 ازان خوب¹¹ گفتمار بوزرجمهر
 یکی انجمن مانند اندر شگفت
 جهاندار کسری درو خیره ماند
 بفرمود تا نام او سر کنند¹³
 1115 میان مهران¹⁴ بخت بوزرجمهر
 ز پیشی شهنشاه¹⁵ برخاستند¹⁶
 بپرسش گرفتند زو¹⁸ آنچه گفت
 که مغز و دلش با خرد بود جفت¹⁹

فزونتر—VI فروتر شود شاه و—L⁴ که نتوانی—I, IV, VI³ وزان—VI² دل—L¹
 وإن الملك يصير بالعلم الأنواع التمكن والجلالة جامعا و مهما كان عالما—B بود شه که
 تابش—VI کاهش دیو—L⁸ و داد—VI⁷ از—VI⁵ کن لا محالة متواضعا
 چرب—L¹¹ گراید به—I, VI¹⁰ 1108—1109 و первое мисра б. 1110 оп. IV—66.⁹ خویش
 VI—B — 1115 оп.; B — 1112—1114 و первое мисра б. 1115 оп.; L¹² فصاحة منطقه—B نغز—VI
 فتعجب الحكما من كلام بزرجمهر و فصاحة منطقه و وفور علمه و حکمته :. bb. 1114. K, I—(!)
 واستمشر کسری بچکانه فامر صاحب دیوان الأرزاق ان یکتب اسمه فی اول الجریدة فأضحت
 سعادة بزرجمهر کالشمس المشرقة ثم انفض المجلس و أثنى علیه من کان فیه من العلماء
 کمد(!)—K, I—1114. I, IV—после этого б. помещён б. 1114. K, I, IV—جهان¹⁴
 ازو—K, VI¹⁸ آفرین—L, VI¹⁷ برخواستند(!)—VI¹⁶ جهاندار—VI¹⁵ I, IV—¹⁹

دگر باره موبد بپرسش گرفت * همه بخردان مانده اندر شگفت

- زبان تیز¹ بگشاد مرد جوان
 چنین گفت کز خسرو دادگر
 1120 کجا⁴ چون شبانست ما گوسفند
 نشاید گذشتن ز پیمان⁵ اوی⁶
 بشادیش باید که باشیم شاد
 هنرهاش گسترده¹¹ اندر جهان
 مشو با گرامیش کردن دلیر
 1125 اگر کوه فرمانش¹⁶ دارد¹⁷ سبک
 همه بد ز شاهست و نیکی ز شاه
 سر تاجور فرّ یزدان بود
 از آهرمنست²¹ آن کزو شاد نیست
 شنیدند گفتار مرد جوان
 1130 پراکنده گشتند زان²⁴ انجمن
 دگر هفته روشن دل شهریار
 دل از کار²⁷ گیتی بیکسو کشید

لاینبیغی لنانحن أن نصرف—B به پیچید—Л³ پاکیزه جان—I, IV² باز—IV, VI¹ K, I, IV, VI⁴ وجوه خواطرنا عن الملك
 L, K⁵ فرمان—(Л—нет рифмы)⁶ VI—استودن—K¹¹ نخواهیم—VI¹⁰ او—Л, VI⁹ پیمان—K⁸ راه—K, VI⁷ او—VI
 ونطوی سرّه فی تضاعیف الکتیمان و—B ازو—Л¹³ همان—IV, VI¹² I¹² گسترده
 فان الأسد یفزع من لفحات الضرام—B نترسد—L, IV, VI¹⁵ داشت اندر—I, IV¹⁴ ستوره
 K—دوب. 66:¹⁸ K¹⁸ گیرد—I, IV¹⁷ درمانش—K¹⁶

میانده گزینی بمانی بجای * نباشد جز از نیکیست رهنمای
 دگر بر بتوری خود بکار آوری * بدرویشی انجامد این دوری
 فزون گشت—K, I, IV, VI²² اهریمنست—IV²¹ ازو—K, I, IV, VI²⁰ جاهست—IV, VI¹⁹
 I, IV—ازان—K, VI²⁴ فَلَمَّا سَمِعُوا مِنْهُ هَذَا ازادوا به سرورا—B روان—K, I, IV, VI²³
 سوال کردن موبدان از—L²⁶ Доб. заголовки: L²⁶ زو زبان و—K, I, IV, VI²⁵ گشت آن بزرگ
 27 I, مجلس دوم سوال کردن از بوزرجمهر و خواب گفتن—IV مجلس دوم—I بوزرجمهر
 دل شاه—IV, VI

- کسی کو سرافراز درگاه بود
برفتند گویندگان² سخن
1135 سرافراز بوزرجمهر جوان
حکیمان داننده و⁵ هوشمند
نهادند رخ سوی بوزرجمهر
ازیشان یکی بود فرزانه‌تر
که انجام و فرجام چونین سخن
1140 چنین داد پاسخ که جوینده⁸ مرد
بود راه روزی¹⁰ برو تار و تنگ
یکی بی‌هنر¹² خفته بر تخت بخت
چنینست رسم قضا و قدر
جهاندار دانا و¹⁴ پروردگار
1145 دگر گفت کان¹⁵ چیز کافزون ترست¹⁶
چنین گفت کان کسی که داننده‌تر²⁰
دگر گفت کز ما چه نیکوترست
- بدانندگی در خورشاه بود¹
جوان و جهان‌دیده مرد کهن³
بشد با حکیمان روشن⁴ روان
رسیدند نزدیک تخت بلند
که کسری همی زو برافروخت چهر
بپرسید ازو از قضا و قدر
چه گونه‌است و این برچه آید⁶ بین⁷
دوان⁹ و شب و روز با کار کرد
بجوی اندرون آب او با درنگ¹¹
همی گل فشاند بروبر درخت¹³
ز بخشش نیابی بکوشش گذر
چنین آفرید اختر روزگار
کدامست و¹⁷ بیشی¹⁸ که را درخورست¹⁹
بنیکی کرا دانش²¹ آید بمر²²
ز گیتی کرا نیکویی درخورست

¹ VI — 6. оп. ² K — доб. ³ VI — 1134 — 1135 оп. и вместо них
повторяет 6. 1137. ⁴ VI — نوشین ⁵ IV, VI — داننده ⁶ I — آید ⁷ IV, VI — این را کی آید ⁸ I —
K — ⁹ L, I IV — جوان ¹⁰ VI — او ¹¹ K — بود روزی ¹² K —
K — доб.: ¹³ K — доб.:

تن خویشی را پروردن بنماز * بدو سخت بستن در رنج و آز
نگه داشستن مردم خویش را * بشستن تن از رنج درویشی را
K — доб.: ¹³ K — доб.: و ترا آخر نائما علی تخت السیاده تتهدل علیه أفنان السعادة — پرهنر¹²
یکی با هنر از پی نان دوان * پسر از درد جان و پسر انده روان
ازان کس که روزی پرست [خورست — VI] — I, IV, VI — کین — L¹⁵ ¹⁴ K, I, IV — دانای
I — оп. ¹⁷ I — ¹⁸ VI — روزی ¹⁹ K — پرست — VI ²⁰ K — ²¹ K — ²² I, IV, VI, B — 66. 1146 — 1147 оп.
کوشنده‌تر — K²⁰ و کردارش — K²¹ و کوشنده‌تر — K²⁰

- 1150 چنین داد پاسخ که آهستگی
 فزونتر بکردن سر² خویش پست
 بکوشد بجوید بگرد⁴ جهان⁵
 دگر گفت کاندر⁷ خردمند مرد
 چنین گفت کان کس که آهوی خویش
 پیرسید دیگر که در زیستن
 چنین داد پاسخ که گر¹³ با خرد
 بداد و ستد در کند¹⁵ راستی 1155
 بپرخشد گنه چون شود کامکار
 پیرسید دیگر که از¹⁸ انجمن
 چنین گفت کان کو پس آرزوی²⁰
 دگر کو بسستی نشد²² پیشکار
 1160 دگر گفت کز بخشش نیکخوی²⁵
 کجا در دو گیتی پیشی بار²⁷ آورد
- کریمی و خوبی¹ و شایستگی
 بپرخشد نه³ از بهر پاداش دست
 خرامد بهنگام با همرهان⁶
 هنر چیست⁸ هنگام ننگ و نبرد
 بپزند⁹ بگرداند¹⁰ آیین و کیش
 چه سازی که کمتر¹¹ بود¹² رنج تن
 دلش بردبارست¹⁴ رامش برد
 بپندد در کژی و کاستی¹⁶
 نباشد سرش تیز و نابردبار¹⁷
 نگهبان کدامست بو خویشتن¹⁹
 نرفت از کریمی وز نیک خوی²¹
 چو دید او²³ فزونی بدروزگار²⁴
 کدامست نیکوتر ازهر دو سوی²⁶
 بسالی دو بارش بهار آورد

وسأله آخر : содержание бб. 1145—1150 даёт так: K, I—IV حُرّان—VI جَرّی—B مردی—VI—K, I
 عن الخصال التي يستحق صاحبها التقدم فقال: الرفق والكرم و التواضع و البذل لالطلب
 فروتن کند گردن—I, IV, VI—فروتن و کردن تن—K² مجازاة و مكافأة، و بلاشائبة منّ ولا أذية
 IV—بکوشش بگردد بگرد—I—بجوید بکوشش بگرد—K⁴ بپرخشیده—I, IV—بپچد نه—L³
 چو آمد بهنگام ما—K⁶ بکوشش نجوید فریب مهان—VI⁵ بزفتی و کوشش نجوید
 وسأله آخر عن خير خصال—B—نبیند—L, IV⁹ جست—IV⁸ کایدر—IV⁷ همزبان
 VI—کوشش—VI—بیشی—I¹¹ بگردار—K¹⁰ المرء. فقال أن يعرف عيب نفسه فيصلحها
 ستم گر کند—I, IV—کشد—K¹⁵ بر کنارست و—VI—برد و بارست—I¹⁴ چون—L¹³ شود
 I, 17—ويعدل في الإعطاء والأخذ و لا يكون عنده نقیصة ولا زيغ—B—بکزی در کاستی—L¹⁶
 کاذک از پس—K²⁰ 66. 1157—1158 оп. IV—19—بر—K, I, VI—18 [تیره—IV] با روزگار—IV
 VI—شود—I²² و آزادهخو—VI و از نیکخو—K, I²¹ که بر آرزو—VI—کز پس آرزو—I—آرزو
 IV—6. переставлен со след. б.; K, B—6. оп. VI—روی—VI—سو—K, I, IV²⁶ نیکخو—K, I, IV²⁵ VI—6. оп. B
 که جان و دلش را بیمار—L²⁷ کجا زو دو گیتی بیمار—I, IV

- چنین گفت کان کس که باخواست¹ و گز برستاننده³ آرد⁴ سپاس و دگر گفت کز⁶ مرد پیرایه چیست چنین داد پاسخ که بخشنده مرد 1165
 بمالد بکردار سرو بلند وگر¹² ناسزارا بسایبی¹³ بمشک سخن پرسی از گنگ گر مرد کر¹⁶ یکی گفت کاند¹⁸ سرای سپنج چه سازیم تا نام نیک آوریم 1170
 بدو گفت شو²¹ دور باش از گناه هران چیز کانت نیاید²⁴ پسند دگر گفت کوشش ز اندازه²⁶ بیش چنین داد پاسخ که اندر خرد بکوشی چو در پیش کار²⁸ آیدت 1175
 سزای ستایش دگر گفت کیست
- ببخشش کند² جاننش آراسته ز بخشنده بازارگانی شناس⁵ وزان⁷ نیکووییها گرانمایه چیست کجا نیکویی⁸ با سزاوار کرد⁹ چو بالید¹⁰ هرگز نباشد نژند¹¹ نیوید نیروید گل¹⁴ از خار خشک¹⁵ بیمار آید و رای نایند بیمار¹⁷ نباشد خردمند بی درد و رنج در¹⁹ آغاز فرجام نیک آوریم²⁰ جهانرا همه²² چون تن²³ خویش خواه تن دوست و دشمن دران بر²⁵ میند چه گویی کزین دو کدامست پیش²⁷ جز اندیشه چیزی نه اندر خورد چو خواهی که رنجی بیمار آیدت²⁹ اگر بر نکوهیده باید گریست

بارد-IV سازد-VI، I دارد-K⁴ ستاینده-IV، VI³ شود-VI² برخاسته(!)-VI¹
 کجا-K⁸ وزین-K، I، IV، VI⁷ بر-K، I، IV، VI⁶ ببخشد بآزادگانی سه پاس-K⁵
 K-доб.:⁹ که او نیکووییها-VI بنگری
 چنین داد پاسخ که دادن بهست * چو دانا بود بر جهان برمهمست
 بپرسید دیگر که اندر جهان * چه بهتر همی ز آشکار و نهان
 L-¹³ اگر-K، I، IV¹² نگردد بسند-I¹¹ B-подробности بپالیز-K، I، IV، VI¹⁰
 خاک خشک-IV¹⁵ نیروید نیوید جز-I، IV¹⁴ نیوید نیوید گل-K¹⁴ نشاند-I، IV¹³ دسای(!)
 بپرسیدش از گیل وزمرد کر-VI از گنگ و مرد گیر-I از کار نامرد گر-K¹⁶ B-оп.¹⁶
 که بروی نیاید پرستش-VI بداد اندرآیی نیاید بیمار-I چه گوید که دانش نیاید بیمار-K¹⁷
 رو-K، IV، VI²¹ و فرجام او بنگریم-K²⁰ وز-VI¹⁹ اندر-K¹⁸ B-оп.¹⁸ IV، B-ببر
 بانداز و-I²⁶ بدان در-K، I، IV، VI²⁵ نباشد-I²⁴ جهانرا ز بهتر تن-VI²³ همی-K²²
 بکوشش خرد خود-K بکوشش چو از تو بکار-L²⁸ B-66. 1173-1175 оп.²⁷ باندیشه-VI
 B-оп.²⁹ VI- (в тексте по T). ز کوشش بخوبی بکار-I، IV

فزون دارد امید و هم بیم² و پای
 ز گردون چه بر سر همی بگذرد³
 ازین برشده چرخ ناپایدار
 که هر کس که گشت⁴ ایمن⁵ و بی نیاز
 سزد گر نگیری⁷ جز از داد یاد
 بگیتی که باشیم⁸ زو⁸ شاد کام
 بنزدیک او مرد بی شرم خوار¹⁰
 ز خواهان¹² کدامش بود سودمند¹³
 بخوابد¹⁶ بخشم از گنهگار چشم¹⁷
 که آید خردمند را آن¹⁹ پسند²⁰
 ندارد غم آن کزو²³ بگذرد
 نبندد دل اندر غم و درد²⁴ پای²⁵
 چنان بگسلد دل چو²⁷ از باد بید
 کزو تیره گردد دل پارسای²⁹
 خردمند گوید که آهو چهار
 و دیگر که دارد دل از بخش³⁰ تنگ

چنین گفت کانکو بیزدان¹ پای
 دگر گفت کای مرد روشن خرد
 کدامست خوشتر مرا روزگار
 سخن گوی پاسخ چنین داد باز
 بخوبی زمانه⁶ ورا داد داد
 بپرسید دیگر که دانش کدام
 چنین گفت کانکو بود بردبار⁹
 دگر گفت کانکو نجوید¹¹ گزند
 بگفت¹⁴ آنک مغزش نجوشد¹⁵ ز خشم
 دگر گفت کان¹⁸ چیست ای هوشمند
 چنین گفت کان کو²¹ بود پر خرد²²
 و گر ارجمندی سپارد بخاک
 دگر²⁶ کو ز نادیدنیهام امید
 دگر گفت بد چیست بر پادشای²⁸
 چنین داد پاسخ که بر شهریار
 یکی آنک ترسد ز دشمن بچنگ

که سرت— I, VI— چه پرسى همى بگذرد— J³ ترس— K, I, IV, VI—² ز یزدان— VI—¹
 زمانه— K, I, IV, VI—⁶ ایمن شد— IV—⁵ شد— I, VI—⁴ از بر چرخ می بگذرد
 ببینند باغاز— K—¹⁰ برد و بار— I, VI—⁹ ازان— IV— ازو— K, I, VI—⁸ نگیرد— VI—⁷ بخوبی
 خواهان— J—¹² (в тексте по T.) نجوید (!)— J, K—¹¹ و فرجام کار
 K—доб.: وقال له اخبرنى بخصلة توجب السرور

چنین گفت آنکو بود سازگار * بنزدیک او مرد بی شرم خوار
 بخواند— IV—¹⁶ بخشم— VI—¹⁷ بجوشد— IV—¹⁴ دگر— K, I, IV—¹⁵ J, K— (!)
 IV— آنک زو— I—²⁸ بپگرد— VI—²² آنکو— K—²¹ گزند— VI—²⁰ زو— I, IV, VI—¹⁹ آن— K—¹⁸
 بگسلاند— IV— که— K—²⁷ هران— I, IV, VI—²⁶ و پای— I, IV, VI—²⁵ ترس— VI—²⁴ آنکه زو
 VI— с этого б. начинается VI— پارسا— K, I, IV—²⁹ پادشا— K, I, IV—²⁸ نبرد بلرزد چو— VI— که
 I, IV— دلش بخش—³⁰ (по 1290 вкл.).
 большая лакуна и оп. 100 бб.

- دگر آنک¹ رای خردمند مرد
 چهارم که باشد سرش پششتاب
 1195 پرسید دیگر که بیعیب کیست
 چنین گفت کین را بیخشیم راست
 گرانمایگانرا فسون⁵ و دروغ
 میانه بود مرد کنداوری
 منش پستی¹⁰ و کام بر پادشا
 1200 زبان راندن و دیده بی آب شرم¹⁴
 خردمند مردم¹⁷ که دارد روا¹⁸
 پرسید دیگر یکی هوشمند
 چنین داد پاسخ او کز²⁰ نخست
 کزویت سپاس و بدویت پناه
 1205 دل خویش را آشکار و نهان
 تن خویشتن²³ پروریدن²⁴ بنواز
- بیکسو نهد روز ننگ و نبرد
 نجوید² بکار اندر آرام و خواب
 نکوهیدن آزادگانرا بچپست
 که جان و خرد در³ سخن پادشاست⁴
 بکزی و بپیداد⁶ جستین⁷ فروغ
 نکوهشگر و سر⁸ پر از داوری⁹
 بیپهوده جستین¹¹ دل¹² پارسا¹³
 گزیدن¹⁵ خروش اندر آواز¹⁶ نرم
 خرد دور کردن ز بهر هوا
 که اندر جهان چپست آن¹⁹ بیگزند
 در پاک یزدان بدانست²¹ جست²²
 خداوند روز و شب و هور و ماه
 سپردن بفرمان شاه جهان
 برو سخت بستین²⁵ در رنج و آز

Б - содержание бб. Б - содержание бб. Б - содержание бб. Б - содержание бб. Б - содержание бб.
 1 K - دیگر که - I, IV 2 Л - (!) جوید K - جوید (!) L 3 K - دیگر که - I, IV 4 I, IV - دیگر که - I, IV 5 K - دیگر که - I, IV 6 I, IV - بپیداد - I, IV 7 K - جوید 8 K - پرسند 9 K - فسوس 10 K - پستی 11 K, I - جستین 12 I - دیده 13 IV - 66. 1199-1201 оп. 14 Л, K - شرم 15 Л - گزیده 16 I - آوی 17 Л, K - پنجم 18 K - وفا 19 I, IV - کان 20 Л, K, I, IV - از 21 Л - بمایدت 22 K - доб.: 23 K, I, IV - خویشرا 24 Л - پروریده 25 Л - بسته

содержание бб. 1 K - دیگر که - I, IV 2 Л - (!) جوید K - جوید (!) L 3 K - دیگر که - I, IV 4 I, IV - دیگر که - I, IV 5 K - دیگر که - I, IV 6 I, IV - بپیداد - I, IV 7 K - جوید 8 K - پرسند 9 K - فسوس 10 K - پستی 11 K, I - جستین 12 I - دیده 13 IV - 66. 1199-1201 оп. 14 Л, K - شرم 15 Л - گزیده 16 I - آوی 17 Л, K - پنجم 18 K - وفا 19 I, IV - کان 20 Л, K, I, IV - از 21 Л - بمایدت 22 K - доб.: 23 K, I, IV - خویشرا 24 Л - پروریده 25 Л - بسته

- نگه داشتین مردم خویش را
سپردن بفرهنگ فرزندان خرد
چو فرمان پذیرنده باشد پسر
بپرسید دیگر که فرزندان³ راست
1210 چنین داد پاسخ که نزد پدر
پس از مرگ نامش بماند بجای
بپرسید دیگر که از خواسته
چنین داد پاسخ که مردم بچیز
1215 نخست آنک یابی بدو آرزوی¹⁰
و گر چون بپاید نیاری¹³ بکار
دگر گفت با تاج و¹⁶ نام بلند
چنین داد پاسخ کزان شهریار
و ز آواز او بد هر آسان بود²⁰
1220 دگر گفت مردم توانگر بچيست
چنین²³ گفت آن کس که هستش بسند
کسی را کجا بخت انباز نیست

بنزدیک او — Л —⁴ الولد — ب — فرزانه — Л —³ نباید — I, IV —² ز تن کوشش و — I, IV —¹
فقال الولد الصالح من الأب بمنزلة الروح من الجسد — B —⁵ Л — 6. op.; که نزد پدر — K —
K —⁸ چه داری — I, IV — چه دانی — K —⁷ 1184, 1200 و 1201. IV —⁶ доб. пропущенные выше бб.
از — I —⁹ K —⁹ доб. б.: از — IV — I —⁹ ودی

ازو چند چیزست بسته درش * یکی تا نگوئی سخن در خورش
خو — K, I, IV —¹² پیدا شود — I, IV — باید کند — Л —¹¹ آرزو — K, I, IV — از او آرزوی — Л —¹⁰
оп. و — I —¹⁴ دگر چون نباید بیماری — I — اگر چه بیماری نباید — K — نماید بیماری (!) — Л —¹³
فقال: شهریار — B —¹⁹ آیین — Л —¹⁸ ارجمند — K —¹⁷ op. و — K —¹⁶ B —¹⁵ этот вопрос и ответ оп.
دگر — Л —²³ op. و — I, IV —²² در — I, IV —²¹ شود — K, I, IV —²⁰ لا یرعب قلوب اهل العفاف
حدیث بوزرجمهر — K — سوال کردن کسری از بوزرجمهر — Л —²⁵ Доб. заголовки: I —²⁴ بدتر — IV —
مجلس سیوم دانش نمودن بوزرجمهر (!) نوشین روان — IV — مجلس سوم — I — با شاه کسری

همه همزبان آفرین خواندند
نشست از بر تخت پیروز¹ شاه
بگفتار و² دانش توانا بدند
همانا پسندش نیامد بسی
که از چادر شرم بگشای چهر
ز هر گونه دانش همی کرد یاد⁴
که پیروز با دادا سر تاجدار⁵
مگر سر بپیچد ز راه گزند
سخن یافتن را خرد بایدت
زمانه ز بددل بسیری بود
چو سیزی بود⁸ شاخ و⁹ بر بایدت
نشاید¹⁰ که پاسخ دهیم از گهر
برین¹² داستان زد یکی هوشیار
کز آتش بروید¹⁴ مگر آب جوی¹⁵
بگنج نهفته نه‌ای پایدار¹⁶
بکردار پیدا کند راستی
سپهرش همی در¹⁸ خرد پرورد
ز کژیش خون گردد آزاد²⁰ دل
وزو²¹ بار جستن²² دل پنداشت
چو آز آوری زو²³ هراسان شوی

ازو نامداران فرو ماندند
چو یک هفته بگذشت هشتم پگاه
1225 بخواند آن کسی را که دانا بدند
بگفتند هر گونه‌ای هر کسی
چنین³ گفت کسری بهوزر جمهر
سخن گوی دانا زبان برگشاد
نخست آفرین کرد بر شهریار
1230 دگر گفت مردم نگرود بلند
چو باید که دانش بیفزایدت
در⁶ نام جستن دلپیری بود
و گر تخت⁷ جویی هنر بایدت
چو پرسند پرسندگان از هنر
1235 گهر بی هنر ناپسندست¹¹ و خوار
که گر گل نموید برنگش¹³ مجوی
توانگر بهخشش بود شهریار
بگفتار خوب ار هنر خواستی
فروتر¹⁷ بود هرک دارد خرد
1240 چنین هم بود مردم شاد¹⁹ دل
خرد در جهان چون درخت وفاست
چو خرسند باشی تن آسان شوی

¹ K, I پیروزه — ² K, I, IV — оп. ³ K — سخن ⁴ IV — برگشاد — (нет рифмы).

⁵ K — شاه نامدار — и доб.:

جهانگیر و شیراوزن و نامدار * توانا و دانا و پرهیزگار

زار و — ¹¹ I, IV — نباید — ¹⁰ K — оп. ⁹ K, I, IV — دهد — ⁸ I, IV — بخت — ⁷ K — دگر — ⁶ JL

— (в тексте конъектура) — (!) — ¹¹ JL — نمویی ز رنگش — ¹³ I — بدین — ¹² I, IV — سستست

— ¹⁵ K — 66. 1236 و 1237 — IV — کزان پس نجویی مگر آب جوی — ¹ I — نجوید کسی آب روی — ¹⁵ K

— ²⁰ K — ساده — ¹⁹ K, I, IV — از — ¹⁸ K — برفتن — ¹⁷ K — I, IV — فزونی — ¹⁷ K — تن نامدار — ¹ I — نامدار — ¹⁶ K

— ²³ K — برنخستین — ²² I, IV — ازو — ²¹ K — برگردد آزاده — ²¹ K — I, IV — ز بیشی چو او کرد آزاده

از آز و ززی

مکن نیک مردی بجای¹ کسی گشاده دلانرا³ بود⁴ بغت یار
 1245 هران کس که جوید همی برتری یکی رای و⁶ فرهنگ باید نخست سپوم یار⁷ باید بهنگام⁸ کار چهارم که مانی بجا کامرا
 بپنجم اگر¹¹ زورمندی بود وزین هر دری¹³ جفت گردد سخن 1250 ازان¹⁵ پس چو یارت¹⁶ بود نیکساز¹⁷ چو کوشش نباشد²⁰ تن زورمند²¹ چو کوشش ز اندازه اندر گذشت خوی مرد دانا بگوییم پنج 1255 چو نادان²⁴ که عادت کند هفت چیز نخست آنک هر کس که دارد²⁶ خرد نه شادان کند دل بنا یافته²⁸

که پاداش نیکی نیابی² بسی انوشه کسی کو بود بردبار⁵ هنرها بپاید بدین داوری دوم آزمایشش بپاید درست ز نیک و ز بد⁹ برگرفتن شمار بپیزی ز آغاز فرجام را¹⁰ بتن کوشش آری¹² بلندی بود هنر خیره بی¹⁴ آزمایش مکن بروبر¹⁸ بهنگامت آید نیاز¹⁹ نیارد سر آرزوها بپند چنان دان که کوشنده نومید²² گشت کزان عادت او خود²³ نباشد برنج وزان هفت چیز²⁵ برنجست نیز ندارد غم آن کز²⁷ بگذرد نه گر²⁹ بگذرد زو شود³⁰ تافته

برد و بار — I — 5 سزد — K — 4 که ساده دلانرا — J, K — 3 بیابی — IV — 2 پروی — J, I, IV — 1
 K — 6 و. оп. 7 بار — K — 7 بایدت هنگام — K, I, IV — 8 ز هر نیک و بد — I, IV — 9 K — 6. оп.; I, IV — 10

چهارم چو یارت بود نیکساز * بروبر هم آن گاهمت آید نیاز
 I, هر دوگر — K — 13 ششم کوششمت ار — I, IV ششم کوشش اندر — K — 12 گرت — K, I, IV — 11
 K — 17 نادان (в тексте конъектура). K — 16 یاران — J — 16 وزان — K — 15 بر — K — 14 هر دو بی — IV —
 I, IV — 6. оп. (см. прим. к б. 1248); K — 19 (بهار (!) — K — 19). J, K — 18 نیکبار (в тексте конъектура).
 K — 14. доб. б.:

نباید که آزوده باشی ز بی‌شمن (!?) * که پس رفته باشی تو در خون خویش
 K — 23 پوینده — K — 23 کوشش تنومند (!) — J — 22 دردمند — K — 21 نباید — IV — 20 (بماند (!) — J — 20
 آنکسی کو — K — 26 نباشد بدان کو — I, IV نباشد خردگر — J — 25 دانا — J — 24 وزین پنج عادت
 K, I, 30 که گر — K — 29 نه شادی کند زانکه نیافته — I, IV — 28 آنک زو — K, I, IV — 27 ندارد
 IV — 6. доб. б.:

بناپودنیها ندارد امپید * نگوید که باد [بار — K] آورد بار [شاخ — K] بپید

1260 چو از رنج وز¹ بد تن آسان شود
 چو سختیش پیشش آید از هر شمار
 ز نادان که گفتیم هفتست راه
 گشاده کند⁵ گنج⁶ برناسزای⁷
 سه دیگر بیزدان بود ناسپاس
 چهارم که با هر کسی راز خویش
 پنجم بگفتار ناسودمند
 1265 ششم گردد ایمن ز ناستوار¹¹
 به هفتم که بستیم اندر دروغ
 چنان دان تو ای شهریار بلند
 چو بر انجمن مرد خامش بود
 سپردن بدانای داننده¹⁶ گوش
 1270 شنیده سخنها فراموش مکن
 چو خواهی که دانسته آید بمر
 چو گسترده خواهی به هر جای²¹ نام

ز نابودنیها هراسان شود
 شود پیشش و² سستی نیارد³ بکار⁴
 یکی آنک چشم آورد بیگناه
 نه زو مزد یابد بهر دو سرای⁸
 تن خویش را در نهان ناشناس⁹
 بگوید برافرازد آواز خویش
 تن خویش دارد بدرد و¹⁰ گزند
 همی پرنیان جوید از خار بار¹²
 بمی شرمی اندر بجوید¹³ فروغ
 که از وی¹⁴ نپسند کسی جز گزند¹⁵
 ازان خامشی دل برامش بود
 بتن توشه یابد¹⁷ بدل رای و هوش
 که تاجست بر تخت¹⁸ شاهی سخن
 بگفتار بگشای¹⁹ بند از هنر²⁰
 زبان برکشی همچو تیغ²² از نیام

أما الخمسة المنجية فهي ألا يجزع على—⁴ B نباید—³ I, IV و—² I, IV واز—¹ K, IV
 ما فات ولا يفرح بما هو آت ولا يرجو ما لا يكون و يحذر من عواقب الأمور و اذا حزبه حازب
 —⁸ K, I, IV ناسزا—⁷ K, I, IV راز—⁶ K گشاید در—⁵ I, IV کافحه من غير جبن ولا حوز
 و الثانی أن يعطى من لا يستحق فيكون غير مأجور و لا مشكور—^B باشد نه هرگز جزا
 والخامس أن يتكلم بما لا—^B بدور از—¹⁰ L نباشد خردمند و یزدان شناس—⁹ I, IV
 و السادس أن يأمن—^B رنج خار—¹² L بناستوار—¹¹ I, IV یعنی به فیتعد مهموما ملوما
 أن صاحب الشر لا يری غیر—^B بد—¹⁴ K نجوید—¹³ IV غیر ثقة و یصاحب غیر ذی مقة
 —¹⁷ K گوینده—¹⁶ K, I, IV که از پند کس برنگیری [نگیرد—^{IV}] گزند—¹⁵ I, IV الضر
 —²⁰ K, I, IV مگشای—^{I, IV} نگشای (!)—¹⁹ L بر سر چو—¹⁸ K یابی—^{I, IV} نوشه یابی
 K—^{دوب:} ك گهر

ز گفتار گویا توانا شوی * بگویی ازان سان کزو بشنوی
 زبان را چو با دل بود راستی * بپسندد همی بر تو هر کاستی
 چون حسام—²² K بفرجام—²¹ L

- ز بردست گـردد سر ز پـردست
 نگر تا نگریدی بگرد دروغ
 بمان تا بگوید تو تندی⁴ مکن
 بنمند ز هر سو در کاستی⁵
 نگوئی ازان سان⁷ کزو بشنوی⁸
 وگر چند ازو سختی آید بروی⁹
 مبادا ز¹⁰ آموختن ناتوان
 که اندر جهان چیست کردار نغز¹¹
 ز رنج زمانه رهایی دهد
 بیابد¹³ ز هر دو جهان برخوردار¹⁴
 خرد خلعتی¹⁷ روشنست ایزدی
 چو دانا بود بر مهان¹⁸ بر مهست
 بدین¹⁹ آب هرگز روانرا نشست²⁰
 سرخویش را خوار باید شمرد
 سر بدسگال اندر آرد²³ بگرد
 بود جاودان شاد و فرمان روا
 ندارد پژوهیدن آیین و دین²⁶
 نهد بر سر او یکی تیره²⁷ ترگ
 که دانا بکارد بیباغ²⁹ بهار
 وگر سایه او بپی بسپیریم³⁰
- چو با مرد دانات باشد¹ نشست
 ز دانش² بود جان و دلرا³ فروغ
 سخنگوی چون برگشاید سخن
 زبانرا چو با دل بود راستی
 ز بی کار گویان⁶ تو دانا شوی
 ز دانش در بی نیازی مچووی
 همیشـه دل شاه نوشـین روان
 بپرسید پس موبد تیزمغز
 کجا مردرا¹² روشنایی دهد
 چنین داد پاسخ که هرکو خرد
 بدو گفت گر¹⁵ نیستش¹⁶ بخردی
 چنین داد پاسخ که دانش بهست
 بدو گفت گر راه دانش نجست
 چنین داد پاسخ که از²¹ مرد گرد
 اگر تا²² دارد بروز نمرد
 گرامی بود²⁴ بر دل پادشا
 بدو گفت گر²⁵ نیستش بهره زمین
 چنین داد پاسخ که آن به که مرگ
 دگر گفت کز²⁸ بار آن میوه دار
 چه سازیم تا هر کسی برخوردار

تیزی-K⁴ دل با-K³, I, IV بدانش-I, IV² نادانت باشد-I, IV¹ باید-J
 I, IV⁹ K-6. op.⁸ بگوئی ازان پس-I, IV⁷ ز گفتار گویا-I, IV⁶ K, I, IV-6. op.⁵
 J-13 که جان مرا-J, K¹² زیبا و نغز-I, IV¹¹ از-K, I, IV¹⁰ 1276. 6. 1276. 6. 1276. 6. 1276.
 K-16 اگر-K, I, IV¹⁵ سوال کردن موبدان از بوزرجمهر: J-14¹⁴ باید
 J-21 I, IV-66. 1285-1288 op.²⁰ بدان-K¹⁹ جهان-J¹⁸ خلعت-K, I, IV¹⁷ نیستی
 K-26 J-26 اگر-K, I, IV²⁵ شود-K²⁴ بدسگالان در آرد-K²³ تاب-K²² با
 IV-27 نه دانش پژوهد نه آیین [نه-IV] دین-I, IV²⁶ نداند پژوهشی نه آیین و دین
 بمرنسریم-VI³⁰ بوقت-VI²⁹ از-K²⁸ J-28 (нет рифмы).

- ز بد بسته دارد نرنجد روان¹ چنین داد پاسخ که هر کو زبان
 بود بر دل انجمن نیبز دوست کسی را ندرد بگفتار پیوست
 ورا³ دشمن و دوست یکسان شود² همه کار دشواری آسان شود² 1295
 بگردد بزرگست و هم⁶ ارجمند دگر گفت کان⁵ کو ز راه گزند
 بسان درختیست با⁷ بار بد چنین داد پاسخ که کردار بد
 درشتی بگوشش نیاید⁸ بسی⁹ اگر نرم گوید زبان کسی
 چو رنجش نجویی¹¹ سخن را بسنج بدان کز زبانست گوشش¹⁰ برنج
 جز¹² از پیش گاهش نشاید¹³ نشست همان کم سخن مرد خسرو پرست
 گریزد چو از دام مرغ و دده دگر از¹⁴ بدیهای نا آمده
 بپرهیزد ار¹⁵ ویژه دانا بود سه دیگر که بر بد توانا بود
 نیازد آنرا که ناکردنیست نیازد بکاری که ناکردنیست
 پی¹⁷ روز نا آمده¹⁸ نشمرد¹⁹ نماند که نیکی¹⁶ برو بگذرد
 برو دوست همواره²¹ چون تیر و پر²² بدشمن ز²⁰ نخچیر آژیتر
 خردمند را ارز وی²³ کم بود ز شادی که فرجام او غم بود
 بکوش و ز رنج تننت سور کن تن آسانی و²⁴ کاهلی دور کن
 چنان هم که بی²⁶ پاسبان²⁷ گنج نیست که ایتر²⁵ سود بی رنج نیست
 دل مردم خفته بیدار گشت ازین باره گفتار بسیار گشت
 همیشه جهاندار و دولت جوان²⁸ جهان زنده با داد بگوشین روان 1310

¹ K— برنجد روان— IV بر بخردان— K¹
 بود— I, IV, VI— ابا— I, IV, VI— K²
 بزگرگی بود— VI— کز— IV— گر— I— او— K⁶ هر— VI
 بگوشش نیاید— K⁸ پر— K— بی— J⁷
 I— کوشد— K¹⁰ VI— с этого б. начинается лагуна и оп. 297 бб. (по 1595 вкл.).
 J¹⁴ نباید— I, K¹³ چو— IV, K¹² نخواهی— I, IV¹¹ زبان کرد بایسته مردم— IV مردم
 بد نامده روز را— I, IV¹⁸ ببد— K¹⁷ بماند که گیتی— IV, K¹⁶ و— IV— او— I, K¹⁵ گر— K
 ز دشمن به— I, IV— دشمن چو— K²⁰ B— оп. все остальные вопросы и ответы.
 K— تیزتر— IV— تیر بر— I— تیره تر— K— تیر پر— J²² همواره— I پیوسته
 I, IV²⁷ با— J, I, IV²⁶ اندر جهان— I, IV²⁵ از— K²⁴ آن زبان— I, IV— ارز او
 K—доб.:²⁸ کسی که کاهل بود

همه کامها جسته و ینافته * بدو بخت او تیز بشتافته
 چو پردخت بوزرجمهر از سخن * همی داستانرا سر آمد بمن

کنارنگ و پیدار دل بخردان
 برفتند با خرمی هر کسی
 بپردخت² روزی ز کاری³ سپاه
 باپوان خرامند با بخردان⁴
 ز تیزی⁷ و آرام و فرهنگ و داد⁸
 ز آغاز¹⁰ و فرجام نیک اختران¹¹
 بپرسش¹³ گرفت آنچه آید¹⁴ بکار¹⁵
 که رخشنده گوهر برآر از نهفت
 که ای شاه روشن دل و خوب¹⁶ چهر
 یکی چون تو نهاد¹⁷ بر سر کلاه¹⁸
 بفر و بچهر و¹⁹ برای و بخت
 چه نیکوست پرهیز²⁰ با تاجدار

برو خواندند آفرین موبدان
 ستودند شاه جهانرا بسی
 دو هفته برین نیز بگذشت¹ شاه
 بفرمود تا موبدان و ردان
 بپرسید شاه⁵ از بن و از⁶ نژاد
 ز شاه⁹ وز داد کننداوران
 سخن کرد زین¹² موبدان خواستار
 بپوزرجمهر آن زمان شاه گفت
 یکی آفرین کرد بپوزرجمهر
 چنان دان که اندر جهان نیز شاه
 بداد و بدانش بتاج و بتخت
 چو پرهیزکاری کند شهریار

1315

1320

بپرداخت— I, IV² ... بعداً سبوعین— B و K—دوب. برین نیز یک هفته بگذشت— I¹
 وز— (нарушен метр); K—⁶ I, IV⁵ بپرسیدشان— I, IV⁵ 1312. L—دوب. (повторно) ب. 4 بکاری— I³
 مجلس چهارم— I—⁸ Перед б. доб. заголовки: I—⁷ L— (!?) زبمر (I?) از تن وز
 واز تاج کنداوری— K, I, IV⁹ مجلس چهارم ثنا خواندن بپوزرجمهر بر نوشین روان— IV
 K—¹⁴ پرستش— IV¹³ ازین— I, IV¹² نیک اختری— K, I, IV¹¹ ز انجام— K, I, IV¹⁰
 K—دوب.:¹⁵ آنک آمد— I, IV آمد

سخن راند و نامد ازان رامشش * چو هر کس براندازه دانشش
 زنا کردنی کار برتافتن * به از دل بانده و غم یافتن
 بننادن اگر هیچ رای آورد * سر بخت خود زیر پای آورد
 سپهبد که با رای و پرهش بود * زنا برده هشیار پرهش (!) بود
 که نادان ز دانش گریزد همی * بنادانی اندر ستیزد همی
 نتابد برو فتره ایزدی * به نیک گراید ز راه بدی
 چو دانا بود پیش گاه مهی * بیابد ازان بارگه فرهی
 آیها الملک.: B—содержит этот б. L—б. оп.; B—содержит этот б. بنهاد— IV¹⁷ و. و پای— I, IV—ماه K—¹⁶
 چهره— I¹⁹ المنور القلب الموفق الرواء إنه لم یغتصب بتاج السلطنة أحد یماثلک...
 پرهیزگر— K²⁰

- ز یزدان بسترسد گه¹ داوری
 خرد را کنند پادشا بر هوا
 1325 نماید که اندیشه شهریار
 ز یزدان شناسد همه خوب و زشت
 زبان⁶ راست گوی و دل آرم جوی
 هران کس که باشد ورا رای زن
 سخن گوی و روشن دل و داد ده
 1330 کسی کو بود شاهرا زیر دست
 بدانگه شود تاج خسرو بلند
 نگه داشته تن کار درگاه را
 چو دارد ز هر دانشی آگهی
 نماید که خسید کسی دردمند
 1335 کسی کو پادافره اندر¹³ خورست¹⁴
 کند شاه دور از میان گروه
 هران کس که باشد بزندان شاه
 بفرمان یزدان نماید گشاد
 سپه مید بفرهنگ دارد سپاه
 1340 چو آژیر¹⁹ باشی ز دشمن برای
 همه رخنه پادشاهی بمورد
 بچیزی²¹ که گردد نکوهیده شاه

ولم یضع ب- برومیل-IV برمیل و-³ I- بگرد-IV، K- نگرده (!)-² L- که او-¹ K-
 ماند-⁷ K- روان-⁶ L- بیاید-⁵ K- ذا-⁴ I، IV- اساس امره علی الجرفی المنهارة
 ز جای نشست-¹¹ I، IV- مانده-¹⁰ L- باشد-⁹ K، I، IV- که که را-⁸ I، IV-6. on.
 اگر-¹⁷ K- او-¹⁶ IV- نابخردست-¹⁵ IV- ایزدست-¹⁴ I، IV- در-¹³ L- زان-¹² K، I، IV-
¹⁸ K-доб. б.:

اگر پایش از بند باید بجان (?) * بتیغ از بد دیو شستی جهان
 بر-²³ K- بر-²² I، IV- ز چیزی-²¹ I، IV- از-²⁰ L- on. چو از زور-¹⁹ IV- چو از دور-¹⁸ I-
 باشد از درد و آه

- ازو دور گشتن¹ برغم هـوا² 1345
 فزودن⁵ بفرزند بر مهر خویش
 ز فرهنگ وز دانش آموختن
 گشادن¹⁰ بروبر¹¹ در گنج خویش
 هرانگه که یازد¹³ بیدکار¹⁴ دست
 چو بر بد کنش¹⁵ دست گردد دراز
 وگر¹⁷ دشمنی یابی اندر دلش
 که گر²⁰ دیر ماند²¹ بنیرو شود 1350
 چو باشد جهانجوی با²² فتر و هوش²³
 ز دستور بدگوهر و گفت²⁵ بد
 نباید شنیدن ز نادان سخن
 همه²⁶ راستی باید آراستن
 چو این گفتهها بشنود پارسا 1355
 کند آفرین تاج بر شهریار
 بنازد بدو تاج شاهی و تخت
 چو برگردد این چرخ ناپایدار
 بماناد تا روز باشد³² جوان
 ز گفتار او انجمن خیره شد³⁴ 1360
 چو نوشین روان آن سخنها شنود

1 ل- 5 نوان- IV 4 راه- ل 3 پیر از غم روان- IV پیر از غم روا- I 2 گشتی- ل 1
 6 فزونی ل- دیده- ل 7 K, I, IV برو- 8 I- داد(ا)- IV 9 K- 66. 1345 و 1346 оп.
 10 گشاده- ل 11 بد و بر- I 12 ل- بار- 13 دارد- I 14 K- بیدار- I, IV 15 I, IV-
 16 برکشتنت IV- 17 متناز- IV 18 ل, K- نی- 19 I, IV- بر گلش- 20 K, I, IV-
 21 I, IV- باشد- 22 K, I, IV- را- 23 I, IV- برز- 24 I, IV- بگرز و بپیغ و بگرز- 25 I,
 IV- و доб.: ز کژی دل خویش پیراستن- 27 K, I, IV- همی- K- 26 جفت- IV-

ز شاه جهاندار جز راستی * نزیمد که دیو آورد کاستی
 28 K- دل- I, IV- [IV- براند] 29 K, I, IV- دیو- 30 I, IV- ورا- 31 ل- نیکی-
 32 I, IV- ماند- 33 ل- б. оп.; Б- оп. до конца «диспута». 34 K, I, IV- گشت-

وزان پندرها دیده پیر آب کرد
 یکی انچه من لب پیر از آفرین
 برین نیز بگذشت یک هفته روز
 بیانداخت آن چادر لاژورد³ 1365
 شهنشاه بنشست با موبدان
 سر موبد⁴ موبدان اردشیر
 ستاره شناسان و جویندگان
 سراینده بوزرجمهر⁷ جوان
 بداندگان گفت شاه جهان 1370
 کزو دین یزدان بنی پرو شود
 چو بشنید زو¹¹ موبد موبدان
 چنمین داد پاسخ که از داد شاه¹²
 چو¹⁴ باداد بگشاید از گنج بند
 دگر کو¹⁶ بشوید زبان¹⁷ از دروغ 1375
 سپید چو¹⁹ با داد و بغشایشست
 و دیگر که از کهتر پیر گناه
 پنجم²² جهاندار نیکو سخن

مجلس پنجم I سوال کردن از بوزرجمهر—² Перед б. доб. заголовки: Л—از K, I, IV—¹
 لاچورد⁴ K, I—здесь и далее سوال کردن کسری از ستاره شناسان—IV
 برزجمهر I—здесь и далее⁷ و⁶ Л, K—доб. و⁵ Л, IV—оп. [بسر—K] سر مهتر—I, IV
⁸ K—доб. б.:

همی خواند بر شهریار آفرین * وزو شادمان گشت شاه زمین
 ازو¹¹ K, I, IV—¹⁰ I—⁹ I, IV—¹⁴ I, IV—¹³ K, I, IV—доб. پادشاه—¹² I, IV—
 ز کژی بگیتی—K زبان از—¹⁸ L—¹⁷ L—¹⁶ L—¹⁵ L—¹⁴ L—¹³ L—¹² L—
 ب—оп. до эпизода¹⁹ I, IV—²⁰ L—²¹ K—²² K—
 وگر رنج بیند کسی بیگناه * نچوید سر نامور پیشگاه
 I, IV—
 چهارم که از گوهر پرگناه * نچوید سر نامور پیشگاه
²² K—سدیگر

نگردد بهر کار ز آیین خویش¹
 چنان مهر دارد که بر بخت³ خویش
 زبانش⁶ بگفتن توانا بود
 از اندیشگان مغز را⁸ سوختن
 چنان چون بمالد ز اختر بسی⁹
 خرد نام و¹¹ فرجام را پرورد
 منم کم ز گیتی¹³ کسی نیست جفت
 که ای شاه دانا و¹⁴ دانش پذیر
 باندک سخن دل بر آهیختن¹⁶
 بداندیش دست¹⁸ اندر آرد بکار
 کند دل ز نادانی خویش تیز
 روان ورا دیو اندیاز²⁰ گشت
 نیاید ز گفتار او کار²² نغز
 بترسد²³ ز جان²⁴ و نترسد ز تنگ
 شکم²⁵ زمین بهتر او را نهفت
 نه بهتر نه زمینده²⁶ مهتری²⁷
 پس از مرگ جانش پر آتش بود

همه راست گوید سخن کم و بیش
 ششم² بر پرستنده تخت خویش 1380
 بهفتم⁴ سخن هرک⁵ دانا بود
 نگردد دلش سیر ز⁷ آموختن
 بآزادپست از خرد هر کسی
 دلت مگسل ای شاه راد از خرد¹⁰
 منش پست و کم دانش¹² آن کس که گفت 1385
 چنین گفت پس یزدگرد دبیر
 ابر شاه زشتست¹⁵ خون ریختن
 همان چون سمکسر بود¹⁷ شهریار
 همان با خردمند گیرد ستیز
 دل شاه گیتی چو پر¹⁹ آز گشت 1390
 ورا ایدون که حاکم بود²¹ تیز مغز
 دگر کارزاری که هنگام جنگ
 توانگر که باشد دلش تنگ و زفت
 چو بر مرد درویش کنداوری
 چو کزی کند پیر²⁸ ناخوش بود 1395

¹ J, I, IV—б. оп. ² K—چهارم ³ J, I—تخت (нет рифмы). ⁴ K—پنجم ⁵ K, I, IV—
 گرچه ⁶ J—روانش ⁷ K, I, IV—از ⁸ J—او مهر او ⁹ I, IV—б. оп.; K—доб.:
 خرد پرورد جان دانندگان * خرد ره نماید بخوانندگان
¹⁰ I, IV—خرد راه خرد—¹¹ K—оп. ¹² I, IV—(?) دانش ¹³ I, IV—پست کرداش
 سمکسر بد—¹⁴ I, IV—دانی—¹⁵ K—رشکست ¹⁶ K, I, IV—برانگیختن ¹⁷ I, IV—همباز—¹⁸ K—
 کجا موبد—¹⁹ J—که پر—²⁰ I, IV—پیر از—²¹ J—که اندیشه سست—²² K—
 شکمی—²³ K—نام—²⁴ IV—نترسد—²⁵ J, I, IV—ز گفتار او ناپدت کار—²⁶ I, IV—کم بود
 نه بهتر ز زمینده—²⁷ I, IV—شکم بر—²⁸ K—доб.:
 چو بهتر پی کار نیکی بموس * همان مهترش ریمن وچابلوس
 نیز—²⁸ IV—بود چیز—²⁸ J

ازو سسینر گسردد دل روزگار
 مبادش توان³ و مبادش روان⁴
 شنید⁶ و بدانش بیماراست مغز
 که بادا بکام تو روشن⁸ سپهر
 بدانشش روانرا همی پرورد
 نکوهیده تر نزد دانش پزوه¹²
 نگیرد بر¹⁵ مرد دانا فروغ
 سپاهی که او سر بپیچد¹⁶ ز رنج
 نترسد چو چیزی بود بامزه¹⁸
 ز بیمار¹⁹ چون باز دارد گزند
 که آن چیز گفتن نپرزد بنیز
 ز دریا دریغ آیدش روشن آب
 سپاسی ازان بر سرت²⁵ برنهد
 بچیز کسان بر گمارد دو چشم
 سپردن بکاهل کسسی کارگاه²⁸
 پیشیمان شود هم ز گفتار بد²⁹

چو کاهل بود مرد برنا بکار
 نماند¹ ز ناتندوستی² جوان
 چو بوزرجمهر این⁵ سخنهاى نغز
 چنین گفت با⁷ شاه خورشید چهر
 چنان دان که هر کس که دارد خرد
 نکوهیده ده⁹ کار¹⁰ بر ده¹¹ گروه
 یکی آنک حاکم¹³ بود با¹⁴ دروغ
 سپهبد که باشد نگهبان گنج
 دگر دانشومند کو از¹⁷ بزه
 پزشکی که باشد بتن دردمند
 چو²⁰ درویش مردم²¹ که نازد²² بچیز
 همان سغله کز هر کس²³ آرام و خواب
 وگر باد نوشین بتو²⁴ بر جهد
 بهفتم خردمند کاید بخشم
 بهشتیم بنادان نماینده راه
 همان²⁷ بیخرد کو نیابد²⁸ خرد

и доб.: توان K-⁴ زبان I, IV- روان K-³ زبان قندرست K-² بماند I, IV-¹

دلی کان نه خرم ز کار بهی * سزد گر برو داغ آنکس نهی
 بگفت این و بر گفته نغزود هیچ * ز خاموشی آراست جانرا بسپیچ
 تر-⁹ L- بکام تو بادا درفشان I, IV-⁸ کای I, IV-⁷ بگفت K-⁶ آن I, IV-⁵
 L-¹⁰ доб. و IV-¹¹ دو K-¹² доб.:

نبداندد ز آغاز انجام را * نه از ننگ داند همی نام را
 کسانى که دانش پزوهند و شاد * بدان دانشی گوی و گفتار داد
 ز نادان بنالد دل سنگ و کوه * ازو هم کسی خود نگیرد شکوه
 I, IV-¹⁸ کو را K-¹⁷ نپیچد I, K, L-¹⁶ برو K-¹⁵ پر I, IV-¹⁴ عالم I, IV-¹³ دایم K-¹³
 I, IV-²³ یازد L, IV-²² مردی I, IV-²¹ ز-²⁰ L-¹⁹ تیمار IV-¹⁹ خونی بود بی مزه IV-
 I, IV-²⁶ ب. оп. کند بر سرش L-²⁵ برو I, K, L-²⁴ همان شب کزو هر شب
 خود I, IV-²⁹ کردار بد K-²⁸ بیابد K-²⁸ هران IV-

دل مردم بیخورد بـ آرزوی
 چو آتش که گوگرد یابد² خورش
 برین گونه آویزد ای¹ نیک خوی
 گرش در³ نیستان بود پرورش
 سران جهان پیش او بنده باد⁴

* *

*

1415 برین نیز بگذشت یک هفته ماه⁵
 بیک دست موبد که بودش وزیر
 نشست از بر تخت پیروز⁶ شاه⁷
 بدست دگر یزدگرد دبیر⁸
 همان گرد بر گرد او موبدان
 ببوزرجمهر آن زمان گفت شاه¹⁰
 سخنها که جان را¹² بود سودمند
 ازو گنج گویند نگیرد کمی
 1420 چنین گفت موبد ببوزرجمهر
 چه دانی که پیشیش¹⁷ بگزایدت
 چنین داد پاسخ که کمتر خوری
 ز کردار نیکوی چو پیشی کنی
 1425 چنین گفت پس یزدگرد دبیر
 شنودن¹⁶ بنود مرد را خرمی
 که ای نامورتر ز گردان سپهر
 چو کمی بود روز¹⁸ بفزایدت
 تن آسان شوی هم روان پروری
 همی¹⁹ بر هم آورد پیشی کنی
 که ای مرد²⁰ گوینده و²¹ یادگیر

I-⁴ که ویژه- I, IV³ گر او نیابد- I, IV² ندارد دگر تا بود- I, IV- بردار ای- K¹
 شاه- K⁵ سؤال کردن موبد و وزیر از بوزرجمهر- IV مجلس ششم- I- б. оп.; доб. заголовки:
 K-⁸ доб.: K⁸ بیامد نشست از بر تخت و گاه- K⁷ پیروزه- I, IV⁶
 جهاندار شادان بران تخت زر * ایما یاره و تاج و زرین کمر
 که گوهر چرا باید اندر نهفت- I, IV, K¹¹ شاه گفت- I, IV, K¹⁰ و ردان- I, IV, K⁹
 K-¹⁵ доб.: K¹⁵ بی ارج- I, IV, K¹⁴ همان- I, IV, K¹³ (в тексте по T). کسی را- I, IV- تن را- I, IV, K¹²
 بنگومی چه داری ز ناگفته سود * بیاید یکی موبدانرا نمود
 ز ناگفته گفتن بسی به بود * شنیدن ازو خرمی به بود
 همان- I, IV¹⁹ زور- I¹⁸ پیشیت- I, IV- بس تنت- K¹⁷ ستوده- IV ستودن- I, IV, K¹⁶
 گوینده- K, IV²¹ تیز- I, IV, K²⁰

سه^۱ آهو کدامند^۲ با دل بر از
 چنین داد پاسخ که باری نخست
 بی آهو کسی نیست اندر جهان
 چو مهتر بود^۷ بر تو رشک آوری^۸
 1430 سه دیگر سخن چین و^{۱۱} دو روی مرد
 چو گوینده‌یی کو^{۱۴} نه بر جایگاه
 همان کو^{۱۶} سخن سر بسر نشنود
 بچیزی ندارد خردمند چشم
 بپرسید پس موبد موبدان
 1435 کسی نیست بی آرزو^{۱۸} در جهان
 همان آرزورا پدیدست^{۲۱} راه
 کدامین ره آید ترا سودمند
 چنین داد پاسخ که راه از دو سوست
 ز گیتی یکی باز گشتن بخاک
 1440 خرد باشدت^{۲۴} زین سخن رهنمون
 خرد مردرا^{۲۶} خلعت^{۲۷} ایزد نیست
 تنومندرا کو^{۲۹} خرد یار نیست

^۱ K, I, IV—ده (в тексте по T). ^۲ K, I, IV—کدامست ^۳ I, IV—دارنده ^۴ K, I,

IV—ازان ^۵ L—جست K—доб.:

چو دانی که اندر تنت خون روان * پراگنده گشت و خورد خون روان
 که بهتر—L^۹ آورد—I, IV^۸ اگر مهتری—I, IV^۷ تن و جان بپسواد—K, I, IV^۶
 بدان—K, I, IV^{۱۲} و—I, IV^{۱۱} آورد—I, IV^{۱۰} (в тексте по T). ^{۱۳} K—باد ^{۱۴} I, IV—مردم ^{۱۵} K—گوینده ^{۱۶} K—گر ^{۱۷} I, IV—هران کو ^{۱۸} L—آرزوی ^{۱۹} K, I, IV—
 ازو دور شد—I, IV^{۱۲} سخن گوید و رای دارد نگاه—K^{۱۵} گوینده مردم—I, IV^{۱۴} باد—K^{۱۳}
 بداندرا—I, IV^{۲۴} زو—K^{۲۳} بود—I, IV^{۲۲} بدویست—K^{۲۱} بود گر—I, IV^{۲۰} آشکارا
 27 L—خردمندرا—K, I, IV^{۲۶} که ایزد پرستی چرا و نه چون—I, IV^{۲۵} باشدش—IV
 جس—K^{۳۰} تنی را که اورا—K^{۲۹} قامت—K^{۲۸} خلقت—L^{۲۸} خلقت

- خرد جان پاکست² و ایزد³ گواست⁴
 سرافراز گردد ببننگ و نبرد
 که او⁶ هست و باشد همیشه بجای
 رسیدی بجایی که بشتافتی
 فراز آوری روی⁷ آوردنی
 بدین دار فرمان یزدان بجای⁹
 بدشت¹¹ و بگنج¹² و پپیلان¹³ مناز¹⁴
 ز نامش نگرود نهان آبروی
 که باشد بسختی ترا سودمند¹⁶
 چو خواهی که یکسر کنند آفرین
 بآموختن در جگر سوختی
 که بر دانشی مرد خوارست گنج
 گمان کن خردرا سخن²¹ تیر کن
 تننت را²² ز دشمن نگه‌دار باش
 ترا رای و آرام باید²³ گزید
 نباید که گردد ترا روی زرد
 سرت پست گردد چو²⁶ سستی کنی
 سلیح هم آورد را گوش دار
- نباشد خرد¹ جان نباشد رواست
 چو بنیاد مردی⁵ بیاموخت مرد
 ز دانش نخستین بیزدان گرای
 بدو بگروی کام دل یافتی
 دگر دانش آذست بز خوردنی
 بخورد و پوشش بیزدان⁸ گرای
 گر¹⁰ آیدت روزی بچیزی نیاز
 هم از پیشه‌ها¹⁵ آن گزین کاندروی
 همان دوستی با کسی کن بلند
 تو در¹⁷ انجمن خامشی برگزین
 چو گویی همان گوی کاموختی¹⁸
 سخن سنج و دینار گنجی¹⁹ مسنج
 روان²⁰ در سخن گفتن آژیر کن
 چو رزم آیدت پیشش هشیار باش
 چو بدخواه پیشش تو صف برکشید
 برابر چو بینی کسی²⁴ هم‌نبرد
 تو پیروزی ار²⁵ پیشدستی کنی
 بدانگه که اسب افگنی²⁷ هوش دار

1 K-доб.: 2 K, I, IV-جانست 3 K-یزدان 4 K-доб.: چو باشد خرد-I, IV-کجا شد خرد-K¹

یکسی راه بی باکی و برپردی * دوم ره نکوکاری و بخردی
 5 K, I, IV-دانش 6 J, I, IV-تا 7 K-زو به 8 K, I, IV-[I-بپایکی] 9 I,
 بگنج بخیلان-I, IV- 13 بتخت و بتاج-K 12 بدست-I, IV- 11 که-J 10 پپای-IV
 K-доб.: 14 K, I, IV-یارمند 15 J(?)-دسی 16 K, I, IV-میاز-I 14

بچیزی می‌آلای از تن دهان * که از تو زود دین و دانش نهان
 باندکترین چیر دمسد (?) و خوار * گذاره کن این بدکنش روزگار
 خردرا-I, IV- 21 زبان-K, I, IV- 20 گیتی-IV 19 گو که آموختی-I, IV- 18 پر-K, I, IV- 17
 چو بینی بآورد-I, IV- 24 ترا جنگ و سختی باید-K 23 تن ما-I, IV- 22 گمان و زبان
 افگند-I 27 که-I, IV- 26 از-K, I, IV- 25 کس

- گرو¹ تیز گرد تو زو برمگرد
 چو دانی که با او نتابی مکوش
 چنمین هم نگه دار تن در³ خورش
 بخور آن چنان کان بنگزایدت
 مکن در خورش خویش را⁵ چارسوی⁶ 1465
 ز می نیز هم شادمانی گزین
 چو یزدان پسندی پسندیده‌ای
 بسی از جهان آفرین یاد کن
 بژرفی نگه دار هنگام را⁸
 چو دانی که هستی¹⁰ سرشته ز خاک¹¹ 1470
 پرستش ز خورد¹² ایچ کمتر مکن
 بنیکی گرای و غنیمت شناس
 مگرد ایچ گونه بگرد بدی
 ستوده‌تر آن کس بود در¹⁶ جهان
 هوارا میر پیش رای و خورد¹⁷ 1475
 چو خواهی که رنج تو آید بمر¹⁸
- هش یوار یاران گزین در نبرد²
 بمرگشتن از رزم باز آر هوش
 نیاید که بگزایدت پرورش
 بمیشی خورش تن بنفزایدت⁴
 چنان خور که نپزت کند آرزوی⁷
 که مست از کسی نشنود آفرین
 جهان چون تنست و تو چون دیده‌ای
 پرستش برین یاد بنیاد کن
 بروز و بشب گاه⁹ آرام را
 فرامش مکن راه یزدان پاک
 تو نو باش گر هست گیتی کهن
 همه ز آفریننده دار¹³ این¹⁴ سپاس
 بنیکی گرای اگر¹⁵ بخردی
 که نیکش بود آشکار و نهان
 کزان پس خرد سوی تو ننگرد
 ز آموزگارن مپرتاب سر¹⁹

¹ I, IV—او که ² K—доб.:

بپرور کسی را که کار آیدت * بدان کار در دست یار آیدت
³ I, IV—در تن ⁴ K—

مخور چند نانی که بگزایدت * ز پیشی خورش روز نفزایدت
 I, IV—

ترا خورد بس یار بگزایدت * که چون کم خوری روز بنفزایدت
⁵ I, IV—خوشتن ⁶ K, I, IV—چارسو ⁷ K, I, IV—آرزو ⁸ K—دوب.:

میانگه گزینی بود سودمند * بموید چنمین گفت استا و زند
 تو بادی— I, IV— ز بادی سراسر— K¹⁰ و شب و گاه— I, IV— و ⁹ L—دوب. هر گام را— K⁸
 بپارای گر— L¹⁵ آن— IV¹⁴ دان— K, I, IV¹⁸ خود— I روز— L, K¹² بخاک— IV¹¹ بروی
¹⁸ I, ازان پس خرد— IV مکن هیچ کاری تو خود بخرد— K¹⁷ زمین— K¹⁶ اگر— I, IV
 مپرتاب سر را ز آموزگار— I, IV¹⁹ تن آید بیمار— IV

- دبیری بیاموز فرزندی را
دبیری رساند جوانرا بتخت²
دبیریست از پیشه‌ها ارجمند
چو با آلت و رای باشد دبیر 1480
تن خویش آژیر⁶ دارد ز رنج⁷
بلاغت چو با خط گردد آیدش
ز لفظ آن گزینند که کوتاه‌تر
خردمند باید که باشد دبیر
هش پیوار و سازیده پادشا 1485
شکیما و با دانش و راست‌گوی
چو با این هنرها شود نزد شاه
سخن‌ها چو بشنید ازو شهریار
چنین گفت کسری بموبد که رو
درم خواه و خلعت سزاوار اوی 1490

* *

*

- دگر هفته چون هور بفراخت¹⁷ تاج
ابا نامور موبدان و ردان
همی خواست ز ایشان جهاندار شاه²⁰
بیامد¹⁸ نشست از بر تخت عاج
جهاندار¹⁹ و بیداردل بخردان
همان نیز²¹ فرخ دبیر سپاه²²

1 I, IV- پشتی 2 I, IV- بخت 3 K- سر ناسزا زو 4 I, IV- سر ناسزاها- I, IV- شود ناسزا زو 5 K, I, IV- وزو 6 K- ازیر 7 K- برنج- I, IV- بردار برنج- 8 K- خویش را گر بدارد برنج- 9 IV- ناگزیر- 10 L- بتن 11 L- نیکخوی- 12 I, IV- نباید- 13 L- 66- 14 K- جایگاهی- IV- پارگاهی- 15 K- او- 16 K- او- I, IV- ز- 17 K, I, IV- هفتم- I- سوال کردن کسری از بوزرجمهر- L- 18 K- پر آمد- 19 K, I, IV- جهانجوی- 20 K- بخواوند مر موبدان پیش شاه- 21 K- دگر- 22 K- و سپاه- I, IV- 6- op. 1487-1490 op. مجلس- IV- مجلس هفتم- I- سوال کردن کسری از بوزرجمهر- L- 17 K, I, IV- هفتم سوال کردن نوشین روان از بوزرجمهر و پاسخ شنیدن دگر- 21 K- بخواوند مر موبدان پیش شاه- 20 K- جهانجوی- 19 K, I, IV- پر آمد- 18 K- و سپاه- I, IV- 6- op. 1487-1490 op. مجلس- IV- مجلس هفتم- I- سوال کردن کسری از بوزرجمهر- L- 17 K, I, IV- هفتم سوال کردن نوشین روان از بوزرجمهر و پاسخ شنیدن دگر- 21 K- بخواوند مر موبدان پیش شاه- 20 K- جهانجوی- 19 K, I, IV- پر آمد- 18 K- و سپاه- I, IV- 6- op. 1487-1490 op.

- 1495 [هم از فیلسوفان وز مهتران همان ساوه و² یزدگرد دبیر بپوزرجمهر آن زمان گفت شاه ز من راستی هرچ دانی بگوی پرستش چگونه است⁵ فرمان من ز گیتی چو آگه شوند این مهان⁷ 1500 چنین گفت با شاه بیدار⁹ مرد پرستیدن شهریار زمین نباید بفرمان شاهان درنگ هر آن کس که بر پادشا دشمنست دلی کو¹² ندارد تن¹⁸ شاه دوست 1505 چنان دان که آرام گیتیست شاه بنیک و بد او را بود¹⁷ دسترس تو مپسند فرزندرا جای اوی¹⁹ بشهری که هست اندرو مهر شاه بدی از²⁴ تو از فرّ او بگذرد²⁵ 1510 جهانرا دل از شاه خندان²⁷ بود چو از نعمتش بهره یابی²⁹ بکوش
- ز هر کشوری کاردیده سران¹ بپیش اندرون بهمن³ تیزویر که دلرا بیماری و بنمای راه بکژی مچو از جهان⁴ آبروی نگه داشتن رای و پیمان من⁶ شنیده بگویند با همرهان⁸ که ای برتر از گنبد لاژورد¹⁰ نجوید خردمند جز¹¹ راه دین نماید که باشد دل شاه تنگ روانش پرستار آهرمنست نماید¹⁴ که باشد وزا مغز و پوست چو نیکی کنیم¹⁵ او دهد دستگاه¹⁶ نیازد بکین و¹⁸ باآزم کس چو جان دار در دل همه رای²⁰ اوی²¹ نیابد نیاز اندران²² بوم²³ راه که بختش همه نیکویی پرورد²⁶ که بر چهر²⁸ او فرّ یزدان بود که داری همیشه بفرمانش³⁰ گوش

و 5 Л—доб. 4 I—نهان 3 K—موید 2 I, IV—شاه با همان 1 K, I, IV—6. оп.

6 K, I, IV—доб.:

سرخنها سبک گوی و بسته مگوی * مکن جام [بکن شاخ—K] گفتار با رنگ و بوی K—¹¹ لاچورد—¹⁰ K, I—پپروز—⁹ Л—⁸ I, IV—6. оп. ابا دیگران—⁸ K—شدند از کران (P)—⁷ K—¹⁷ I, IV—پایگاه—¹⁶ K, I, IV—کنی—¹⁵ I, IV—نشاید—¹⁴ K—دل—¹³ I, IV—که—¹² Л—چون K—²² او—²¹ K—داد چهر دلارای—²⁰ K, I, IV—او—¹⁹ K—نیازارد او کس—¹⁸ I, IV—بیدمان جهاندار—²⁷ I—چو—²⁶ Л, K—نگذرد—²⁵ Л, I—پر—²⁴ K, I, IV—و 23 Л—доб. بباد اندرون جهانرا دل بهره یابی—²⁹ K—فرّ—²⁸ Л—جهاندار و شاه خندان—²⁷ I—ازو شاد و خندان³⁰ I—بفرمان

بماندیشسه گر سر بی پیچی ازوی¹
 چو نزدیک دارد مشو برمنش
 پرستنده گر یابد از⁵ شاه رنج
 نیاید که سپر آید از⁷ کار کرد
 اگر گشن شد بنده را دستگاه
 گر از ده یکی باز⁹ خواهد رواست
 گرامی تر آن کس بود نزد شاه
 ز بهری که او را سراید ز گنج¹¹
 ز یزدان بود آنک ماند¹³ سپاس
 و دیگر که اندر دلش راز شاه
 بفرمان شاه آنک¹⁵ سستی کند
 نکوهیده باشد گل آن درخت
 ز کسهای او پیش او بد مگوی
 وگر²⁰ پرسدت هرچ دانی نگوی²¹
 هر آن کس که بسیار گوید دروغ
 سخن کان²⁴ نه اندر خورد با خرد
 فزونست زان²⁵ دانش اندر جهان
 کسی را که شاه جهان خوار کرد
 همان در جهان ارجمند آن بود

گردد - K³ بتابد همانگه ز تو بخت - K, I, IV - تخت - Л² تو ز وی - K, I, IV¹
 - Л⁷ بفرمایدش تا شود سوی - I, IV - оп. و - Л⁶ گریان وز - Л⁵ مکن سرزنش - I, IV⁴
 - K¹² رنج - K¹¹ گردد - K¹⁰ باز - Л⁹ 1515-1519 оп. I, IV - 66. کسی را بدان
 - K¹⁵ ندارد بگوید - Л¹⁴ آن گماند (!) - I, IV - دارد - K¹³ بفرمایدش تا برد سوی گنج
 - K¹⁸ - порядок бб.: 1521, 1525, 1526, 1524, 1522, 1523 и доб. б.: I, IV - برگ باد - Л¹⁷ پی - Л¹⁶ شاهان که
 1520

بود بر دل و چشم شاه آشکار *
 - K²⁴ 1525-1527 оп. I, IV - 66. مجو - K²² بگوی - K²¹ اگر - K²⁰ شاه - I, IV - K¹⁹
 روانش بدرد - I, IV - K²⁷ پشتود - K²⁶ ازان - I, IV - K²⁵ سخنها

اگر² چه پرستنده باشی کهن
چنان دان که هست او ز تو⁴ بیمنیاز
بپوشش گرای و مزن هیچ دم
پرستار باشد چو تو بیگمان
برهنه دلت را بمر نزد شاه
بدو روی منمهای و پی⁹ برگسل
دل کز و تییره روان¹¹ ترا
همان گرم گفتار او نشنوی¹³
پرستنده ملاح و کشتی هنر¹⁵
بدریا خردمند چون¹⁷ بگذرد¹⁸
که هم سایه دارست و هم مایه دار²¹
سزدگر در پادشاهان نسیرد²³
پرستنده را²⁴ زیستن خوش بدی
چو خشنود باشد فروزان بود
بدیگر زمان چون گزاینده²⁶ زهر
بفرمان او تا بد از چرخ ماه
دگر در بیاید²⁷ میان صدف²⁸

چو¹ بنوازدت شاه کسری مکن
که هر³ چند گردد پرستش دراز
اگر با تو گردد ز چیزی⁵ دژم
اگر⁶ پرورد دیگری را همان
وگر⁷ نیستت آگهی⁸ زان گناه
وگر هیچ تاب اندر آری بدل
بفرش بیمنند¹⁰ نهان ترا
ازان پس نیایدی تو زو¹² نیکوی
در¹⁴ پادشاه همچو دریا شمر
سخن لنگر¹⁶ و بادبانش خرد
همان¹⁹ بادبان ترا کند سایه دار²⁰
کسی کو ندارد روانش²² خرد
اگر پادشاه کوه آتش بدی
چو آتش گه خشم²⁵ سوزان بود
ازو یک زمان شیر و شه دست بهر
بکردار دریا بود کار شاه
ز دریا یکی ریگ دارد بکف

1535

1540

1545

I, 6 بچیزی - I, IV 5 از تو او - K, I, IV 4 وگر - I, IV 3 وگر - I, IV 2 که - IV 1
K - 10 بدو درد منمهای و زین - K 9 نیست آگاهیت - I, IV 8 اگر - K 7 که گر - IV
دل - K, I, IV 14 بشنوی - K, IV 13 این - K 12 گمان - K 11 بدل او ببیند - I, IV 10 ار ببیند
I, IV 20 همه - K, I, IV 19 دنگرد (!) - L, K 18 خود - L 17 لشکر - K, IV 16 گهر - L 15
L - 24 دنگرد - K 23 هنر یا - K, I, IV 22 مایه دارست و هم سایه دار - I, IV 21 مایه دار
I, IV 27 باشد - L 27 گزاینده - L 26 با خشم - I, IV 25 پرستنده - K 25 پرستنده - K 25
دارد - K 28 دوب:

چو روزی خورد هر کسی بی گمان * بنوی رسد درد ازو یک زمان
ز بیبشی و کمی سخن در نورد * مدار از پس خورد خود را بدرد
چو تییره شود کار تو پیش شاه * نباید که تو پیشش پوشش گناه

جهان زنده بادا بنوشین روان
نگه کرد کسری بگفتار اوی
1550 چو² گفتمی که زه³ بدره بودی چهار⁴
چو با زه بگفتی زه از به هم
چو گنجور با شاه کردی شمار
شهنشاه با زه زه از به گفت
بیاورد گنجور خورشید چهر
1555 برین داستان بر سخن ساختم
میاسای ز⁸ آموختن یک زمان
چو گویدی که فام⁹ خرد تو ختم
یکی نغز بازی کند روزگار
ز دهقان کنون¹⁰ بشنو این داستان
[داستان مهبود¹¹ با زروان¹²]

چنین گفت موبد که بر تخت عاج
1560 بیزم و برزم¹³ و بپرهیز و داد
ز دانندگان دانش آموختی
خور و خواب با موبدان داشتی¹⁶
برو چون روا شد بچپیری¹⁸ سخن
1565 نیاید که²⁰ گویدی که دانا شدم
چو کسری کسی نیز ننهاده تاج
چنو¹⁴ کس ندارد ز شاهان بیاد
دانش را بدانش¹⁵ برافروختی
همی سر بدانش برافراشتی¹⁷
تو ز آموختن هیچ سستی مکن¹⁹
بهر آرزو بر توانا شدم²¹

¹ I, IV — بکیوانش فرمان —
² IV — تو —
³ Л — دو —
⁴ هزار — Л —
⁵ K — برین — Л — б. оп.
⁶ Л — здесь и
⁷ Л — درم های پدره های —
⁸ K, I, IV — از —
⁹ K, I, IV — وام —
¹⁰ Л, K — سخن —
¹¹ Доб. заголовки: I — و پسرانش با زروان حاجب و — مهنود —
¹² K, I, IV — بیزم و برزم —
¹³ K, I, IV — گفتار اندر داستان مهبود وزیر با زروان حاجب — احوال ایشان
¹⁴ I — او —
¹⁵ K — او —
¹⁶ K, I, IV — خواستی —
¹⁷ K, I, IV — بدانش —
¹⁸ IV — б. помещен после б. 1566. —
¹⁹ K, I, IV — چو —
²⁰ K, I, IV — ندانی چو —
²¹ K — доб.:

چندان دان که نادانترین کس تویدی * چو گفتار دانندگان نشنوی

ز گفتار گوینده دهقان پیمر
 ز نوشین روان یاد کرد این سخن
 که بیدار دل بود و گنجور بود
 ز گیتی بجز³ نیک نامی نجست⁴
 روان و دلش پر ز گفتار نغز
 همیشه پرستنده شهریار
 وگر برسم موبدی⁶ خواستی
 هم ایمن بدی زان دو فرزند نیز
 تن خویش مهمان او داشتی
 خورش ساختندی بر⁷ پادشا⁸
 همی ریختندی بر¹⁰ سرشک
 که او را بدی بر در شاه کام
 فروزنده رسم درگاه¹¹ بود
 همه ساله بودی پر از آبروی¹³
 کند تیز بر کار¹⁶ آن پارسا
 که کردی پر آزار زان¹⁷ جان شاه
 که او را بدرگاه بدخواه بود
 نشد هیچ¹⁹ مه بود را روی زرد
 ز زروان درم خواست از بهر سود
 برآمیخت با جان بدکیش²² اوی
 پرستنده خسروی کاخ شد

چو¹ این داستان بشنوی یاد گیر
 بپرسیدم از² روزگار کهن
 که او را یکی پاک دستور بود
 دلی پر خرد داشت و رای درست
 که مه بود بد نام آن پاک مغز
 دو فرزند بودش چو خرم بهار
 شهنشاه چون بزم⁵ آراستی
 نغزوردی جز از دست مه بود چیز
 خورشخانه در خان او داشتی
 دو فرزند آن نامور پارسا
 بزرگان ز مه بود بردند رشک⁹
 یکی نامور بود زروان بنام
 کهن بود و هم حاجب شاه بود
 ز مه بود و فرخ دو¹² فرزند اوی
 همی ساختی تا سر¹⁴ پادشا
 ببد گفت از¹⁶ ایشان ندید ایچ راه
 خردمند زان بد نه¹⁸ آگاه بود
 ز گفتار و کردار آن شوخ مرد
 چنان بد که یک روز مردی²⁰ جهود
 شد آمد بیفزود در پیش²¹ اوی
 چو با حاجب شاه گستاخ شد

آغاز داستان: IV—доб. заголовков: ⁴ جز از—K, I, IV ³ بپرسید زو—Л ² چون—Л ¹
 ساختندی بر—K ⁷ پرستی موبدی—I, IV وگر خود ز برسم پدی—K ⁶ بزمی—I, IV ⁵
 ز مه بود بودند—K ⁹ K—порядок 66.: 1575, 1580, 1577, 1576, 1578, 1579. ⁸ آوریدی زی—I, IV
 آن گاه—K ¹¹ ز خونین—I, IV ¹⁰ ز مه بود بر در بزرگان ز رشک—I, IV گردان برشک
 همی خواستی تا سر—K سوی—Л ¹⁴ K—б. оп. ¹³ وز هر دو—I, IV ¹² مرز و درگاه—I, IV
 ازو—I, IV ¹⁷ K—از ان оп. ¹⁶ از—Л ¹⁶ تیز در کار—I, IV تیز بر کین—K تیره بر کار—Л ¹⁵
 تازیک—K, I, IV ²² نزدیک—K, I, IV ²¹ L, IV ²⁰ مرز—Л ²⁰ ایچ—K ¹⁹ خود—K, I ¹⁸

ز درگاه وز² شهریار جهان
 ز کردار کژی وز⁴ بدخوییی
 نگه کرد و زان سان سخنها⁵ شنود
 بجز پیش جان آشکارا مکن
 زمانه ز مه بود پرداختن
 که پای زمانه نخواهد کشید
 تو گویی که نوشین روانست و¹⁰ بس
 خورشها نخواهد جهانیدار نیز
 که هزمان بموسد فلک دامنش
 کزین داوری غم نماید فرود¹³
 خورشها بپیم تا چه آید¹⁵ برآه
 پذیره شو و¹⁸ خوردنیهها بموی¹⁹
 نه مه بود پیمنی تو زنده نه پور²³
 بریزد²⁶ هم اندر زمان بی درنگ²⁷
 دلش تازه تر شد بدیدار اوی²⁸
 خور و شادی و کام²⁹ بی او نمود³⁰
 بد آموز پویان بدرگاه شاه
 خرامان شدند برشاه راد³¹

ز افسون سخن رفت¹ روزی نهان
 ز نیرنگ وز³ تنبیل و جادویی
 چو زروان بگفتار مرد جهود
 برو⁶ راز بگشاد و گفت این سخن
 یکی چاره باید ترا⁷ ساختن
 که او را بزرگی⁸ بجایی رسید
 ز گیتی⁹ ندارد کسی را بکس
 جز از دست فرزند مه بود چیز
 شدست¹¹ از نوازش چنان پرمنش
 چنمین¹² داد پاسخ بزروان جهود
 چو برسم بخواهد¹⁴ جهاندار شاه
 نگر¹⁶ تا بود هیچ شیر اندروی¹⁷
 همان بس²⁰ که من شیر بپیم²¹ ز دور²²
 که گر زو²⁴ خورد بی گمان روی و سنگ²⁵
 نگه کرد زروان بگفتار اوی²⁸
 نرفتی بدرگاه بی آن جهود
 چنمین تا برآمد برین چند گاه
 دو فرزند مه بود هر بامداد

راز I, IV— آواز افسون—⁵ K— واز—⁴ K, I, IV— واز—³ K— و از—² K— گفت—¹ I, IV—
⁹ K, او از بزرگان—⁸ K— جادویی بایدت—⁷ I, IV— چاره بایدت—⁶ K— بدو—⁶ K— فسونش
 I, IV— بگیتی—¹⁰ I— و оп. ¹¹ I, IV— شدند—¹² K— چنان—¹³ I— с этого б. начинается большая
 лакуна, которая поглощает 264 бб. ¹⁴ K, که خواهد—¹⁴ J— (в тексте конъектура). ¹⁵ K,
 بموی—¹⁹ VI— پذیره دوش—¹⁸ K— اندرو—¹⁷ VI— (здесь кончается лакуна). ¹⁶ VI— آرد—¹⁶ IV—
 وگر بایم از دور زو رنگ و بوی—²⁸ IV— بپیم در وی—²² IV— بویم—²¹ J— ازان پس—²⁰ VI—
 بی بتک (?)—²⁷ J— بمیرد—²⁶ IV— رودسک (?)—²⁵ J— وگر زان—²⁴ VI— اگر آن—²⁴ IV—
 فانی أصبیره بچمیت لو وقعت منه قطرة على الحجارة لتقطعتم قطعاً و تفلقت فلما ب: .
 چو زو بود شادی ورا هرچه بود—³⁰ K— راز—²⁹ IV, VI— او—²⁸ VI—
³¹ K, IV, شاه شاد—³¹ VI—

- 1605 پس پیورده نامور کسری خورشی خواستی که چون شاه کسری خورش خواستی سه کاسه نهادهای پرو از گهر ز دست دو فرزند آن³ ارجمنند خورشها ز شهید و ز شیر و گلاب چندان بد که یک روز هر دو جوان بسر بر نهاده یکی پیشکار چو خون اندر آمد بایوان⁶ شاه⁷ چنین گفت خندان بهر دو¹⁰ جوان یکی¹² روی¹³ بنمای تا زین خورش چه رنگست¹⁶ کآید همی بوی خوش جوان زان خورش زود بگشاد¹⁸ روی¹⁹ همپدون جهود اندرو²¹ بنگرید چنین گفت زان²³ پس بسالار بار ببردند خون نزد نوشین روان پس خون²⁴ همی رفت ز روان چو گرد که ای شاه نیک اختر و²⁶ دادگر که روی فلک بخت خندان تست خورشگر پیامیخت باشیر زهر²⁹ چو بشنمید زو³² شاه نوشین روان
- زنای بود پاکیزه و پاکرای¹ یکی خون زرین بیاراستی بدستار زربفت پوشیده² سر رسیدی بنزدیک شاه بلند بخوردی و آراستی⁴ جای خواب ببردند خون نزد نوشین روان که بودی⁵ خورش نزد او استوار بدو⁸ کرد ز روان⁹ حاجب نگاه که ای ایمن از¹¹ شاه نوشین روان که باشد همی¹⁴ شاه را پرورش¹⁵ یکی پرنیان چادر از وی¹⁷ بکش نگه کرد ز روان ز دور اندروی²⁰ پس²² آمد چو رنگ خورشها بدید که آمد درختی که کشتی بیمار خردمند و بیدار هر دو جوان چنین گفت با²⁵ شاه آزاد مرد تو بی چاشنی دست خوردن میر جهان²⁷ روشن از تخت و میدان²⁸ تست بداندیش را باد زین³⁰ زهر³¹ بهر نگه کرد روشن بهر دو جوان

و رو ساختی (I) - K⁴ ز دست آن دو فرزند او - K³ پوشید - Л² رهنمای - VI¹ در او - VI⁶ پرو - K⁸, IV⁸ آورد در بارگاه - VI⁷ بهالین - IV⁶ بهالای - K⁶ بردی - VI⁵ - VI¹³ همی - K¹² از - оп. - IV¹¹ که ای کهنتر - K¹¹ ببرد - K¹⁰, VI¹⁰ زوران - здесь и всюду - IV⁹ چادر - K¹⁷, IV¹⁷, VI¹⁷ چیزست - K¹⁶, VI¹⁶ - б. переставлен со след. б. - K¹⁵ ب. ازان - VI¹⁴ کاسه بدان خون اوی - K²⁰ رو - VI¹⁹ خورش را جوان زود بگشود - K¹⁸, VI¹⁸ پرنیان زو - IV²⁵, VI²⁵ اندر - VI²⁴ ازان - K²³, IV²³, VI²³ سر - K²², IV²², VI²² اندران - K²¹ اندرو - VI²¹ خورش را بر آمیخت با - K²⁹ تاج رخشان - VI²⁸ فلک - IV²⁷ оп. و - K²⁶, IV²⁶, VI²⁶ تا بر - K³² شیر - IV³¹, VI³¹ شهد - K³¹ ازین - K³⁰, IV³⁰, VI³⁰ بر آمیخت باشیر زهر - IV³¹, VI³¹ نوش زهر ازو - IV³¹, VI³¹

- 1625 که خوالیگرش مام ایشان بدی¹ جوانان ز پاکتی³ وز³ راستی همان چون بخوردند از کاسه⁴ شیر بغفتند بر جای هر دو جوان چو شاه جهان اندران بنگرید بفرمود کز خان مه بود خاک¹⁶³⁰ بر آن⁷ خاک باید بریدن سرش بایوان مه بود در کس نماند⁹ بتاراج داد آن همه خواسته رسیده از آن¹⁰ کار زروان بکام¹¹
- 1635 بنزدیک او شد جهود ارجه مند بگشت اندرین نیز چندی سپهر چنان بد که شاه جهان کندخداي بفرمود تا اسب نخچیرگاه ز اسبان که کسری همی بنگرید ازان تازی اسبان دلش¹⁸ برفروخت¹⁶⁴⁰ فرو ریخت آب از دو دیده بدرد چنین گفت کان مرد با جاه و رای²⁰ بدان دوستداری و آن راستی
- خردمند و با کام ایشان بدی² نوشتند بر پشت دست آستی تو گویی⁵ بغستند هر دو بتیر بدادند جان پیشش نوشین روان برآشفت و شد چون گل شنملید برآرید وز کس مدارید⁶ باک مه مه بود مانا⁸ مه خوالیگرش ز خویشان او در جهان بس نماند⁹ زن و کودکی و گنج آراسته گهی کام دید اندر آن گاه نام¹² برافراخت سر تا¹³ بابر بلند درستی نهان کرده از¹⁴ شاه چهر بر بنخچیر گوران¹⁵ همی کرد رای بسی بگذرانند در پیش¹⁶ شاه یکی را بران¹⁷ داغ مه بود دید بمه بود بر جای مهرش بسوخت¹⁹ بسی داغ دل ییاد مه بود کرد بمردهش چنان دیو ریمن ز جای²¹ چرا زد²² روانش در²³ کاستی

1 — JI — بدند 2 — JI — بدند K, IV, VI — و با مهر خویشان بدی 3 — K, IV — و از 4 — K, IV, VI — بادا 5 — K, IV, VI — گفتی 6 — K — دارند کس ندرند 7 — K — پس از 8 — K, IV — بادا 9 — K, IV, VI — از آن شهید و 10 — K, IV, VI — رسید اندر آن 11 — JI — بنام (нет рифмы). 12 — IV — 13 — K, IV, VI — که مه کام بادش بگیتی مه نام — VI که کسری بپرداخت زان ننگ و نام 14 — K, IV, VI — خرج ذات یوم لصید — B گرگان 15 — K, IV, VI — کرد زان — JI 16 — K, IV, VI — برافراختش سر 17 — K — بر چشم — VI 18 — K, VI — فرسین — B بران بر یکی — IV, VI بران دو برو — K 19 — IV — 66. 1640 — 1641 — 20 — K — رای و جاه 21 — K, IV, VI — آب و جاه — VI جای و جاه — IV رای و جاه 22 — IV — از — 23 — VI — گشاد از — IV ز راه

نداند جز از کردگار¹ جهان
 1645 و زان جایگه سوی نخچیرگاه
 ز هر کس بره بر سخن خواستی
 سراینده بسیار همراه³ کرد
 دبیران⁶ و زروان و دستور شاه
 سخن رفت چندی ز افسون و بند
 1650 بموبد چنین گفت پس شه‌ریار
 سخن جز بی‌زدان¹¹ و از دین مگوی
 بدو گفت زروان انوشه¹⁸ بدی
 ز جادو سخن هرچ¹⁴ گویند هست
 اگر خوردنی دارد از شیر بهر
 1655 چو بشنید نوشین روان این سخن
 ز مهربود و هر دو پسر یاد کرد
 بزروان نگه کرد و خامش¹⁹ ماند
 روانش ز²⁰ اندیشه پر دود بود
 همی گفت کین مرد ناسازگار
 1660 که مهربود بردست ما کشته شد
 مگر کردگار آشکارا کند
 که آلوده بینم همی زو²³ سخن

1645-1646 op. VI-66. با سپاه - K, IV² کسی جز خدای - VI نهبان جز خدای - IV¹
 K, IV,⁸ روی - VI⁷ دبیری - K⁶ خوار - VI⁵ بافسونها - VI, LI⁴ همراه بسیار - VI³
 ز یزدان - IV¹¹ بدین کار - VI بدین رنگ - K¹⁰ جادو و - IV جادو و - K⁹ گویان - VI
 یزدان پرست - K, LI¹⁶ بجز - IV, VI¹⁵ رفت - LI¹⁴ که نوشه - VI¹³ و K, IV, VI-دوب.¹²
 فَأَنطِقَ اللَّهُ ذَلِكَ الْعَاجِبِ الَّذِي بَيَضَتِ الْإِيَّامُ شَعْرَهُ وَ ب-содержание бб. 1652-1653 даёт так:
 B-содержание¹⁷ سَوَدَّتِ الْإِيَّامُ وَجْهَهُ بَأَن قَال: أَيُّهَا الْمَلِكُ إِنَّ السَّحْرَ حَقٌّ وَ أَمْرَهُ عَظِيمٌ
 حَتَّى إِنَّ السَّاحِرَ يَسْحَرُ بِالنَّظَرِ حَتَّى يَسْتَحْيِلُ الطَّعَامَ بِنَظَرِ سَمَا نَاعِجًا: так даёт б. этого б. даёт так:
 VI-²¹ از - K, IV, VI²⁰ خیره - VI¹⁹ شاه از جگر - IV, VI برآوردش از دل یکی - K¹⁸
 زین - IV²³ ما پر - K, I, IV²² مردرا

همی رفت با دل پر از درد و غم
 بمنزل رسید آن زمان شهریار
 1665 چو زروان بیامد بپرده سرای
 ز جادو سخن رفت² وز³ شهید و شیر
 ز مهربود زان⁵ پس پیرسید شاه
 چو⁷ پاسخ ازو⁸ لرز لرزان شنید
 بدو گفت کسری سخن راست گوی
 1670 که کژی نیارد مگر کار بد
 سراسر سخن راست زروان بگفت
 گنه یکسر افگند سوی¹² جهود
 چو بشنید زو¹⁵ شهریار بلند
 فرستاد نزد مشعبد¹⁷ جهود
 1675 چو آمد بدان بارگاه بلند
 که این کار چون بود با من بگوی
 جهود از جهاندار زنهار خواست
 بگفت آنچه زروان بدو گفته بود
 جهاندار بشنید²⁴ خیره بماند
 1680 دگر باره کرد آن²⁵ سخن خواستار
 بفرمود پس تا دو دار بلند

که-⁶ JI - ازان-⁵ K, VI - نیست-⁴ IV, VI - واز-³ K - گفت-² IV - VI-¹ 6. on.
 ذنگ-¹¹ K - کژی-¹⁰ K, IV, VI - چاره-⁹ K, IV, VI - سخن-⁸ IV, VI - به-⁷ IV, VI
 IV,¹⁵ بی-¹⁴ K - خویشتن-^{VI} خویش زان-¹³ K - برفگند او بسوی-^{VI} بر آن-¹² K
 سواری فرستاد-¹⁷ K - پای او کرد بند-^{VI} پیرسید ازو گرم کار گزند-^{IV} 16 - ازو-^{VI}
 IV-^{IV} ازان کار-¹⁹ K - کزو باز پرسد گناه که بود-^{VI} 18 - طلب داشت آمد بنزدش-^{VI} نزد
 VI-²⁰ آنگاه

بدو گفت شاه سرافراز مرد * که گرد کژی ایچ گونه مگرد
 K-²⁴ پنهان بدو گفته-^{JL} 23 - راه-^{K, IV, VI} 22 - ز گفت-^{VI} دست-^{IV} ز راه-^K 21
 این-^{JL, IV} 25 - و.^{دوب.}

نظاره. برروبر همه کشورش
 کشنده برآویخت و³ تنندی نمود
 بنادند سرها بنیرونک شنیر
 که بر بندگمان⁴ بی گمان بد رسد
 کزیشان بیاید کسی⁶ تندرست
 سه مرد گر انمایه و⁷ نیک خوی⁸
 دگر هرچ آن داشت مرد⁹ جهود
 شب تیر تا روز گریان¹² بدی
 همی ریختی خون دل برکنار
 زبانی¹³ پر از آفرین داشت نیز
 ستمگر نخواند ورا دادگر¹⁴
 نیاز¹⁵ بکردار بد هیچ دست
 بفرجام زو جان¹⁷ هراسان بود
 نماند نهان آشکارا شود¹⁸
 گشاده شود²⁰ زو همه²¹ راز تو
 همان به که نیک کنی در جهان²³
 ازو بهره یابی به هر دو²⁴ سرای
 سرآمد خرد را بیاید ستود
 نمانی²⁶ و نامت بماند دراز²⁷

بزد مرد دژخیم پیشش درش
 بیک دار¹ زروان و دیگر² جهود
 بیماران سنگ و بیماران تیر
 جهانرا نماید سپردن بید
 ز خویشان مه بود چندی بجست⁵
 یکی دختری یافت پوشیده روی
 همه گنج زروان بدیشان نمود
 روانش ز مه بود بریان¹⁰ شدی¹¹
 ز یزدان همی خواستی زمینهار
 بدرویش بخشید بسیار چیز
 که یزدان گنااهش ببخشید مگر
 کسی کو بود پاک و یزدان پرست
 که گر¹⁶ چند بد کردن آسان بود
 اگر بد دل سنگ خارا شود
 وگر¹⁹ چند نرمست آواز تو
 ندارد نگه راز مردم زبان²²
 چو بیرنج باشی و پاکیزه رای
 کنون کار زروان و مرد جهود
 اگر دادگر باشی و سرفراز²⁵

1685

1690

1695

1700

بدکنش—K, IV⁴ برو سخت—VI برآویخت و—K, IV³ بدیگر—K² یکی بهر—VI¹
 K—⁹ دیهیم جوی—IV⁸ و—VI⁷ نیامد یکی—K نیاید کسی—L⁶ بخت—L⁵
 بدی—K¹¹ گریان—L, K¹⁰ همه هرچه بد زان مرد—IV, VI همه آنچه دیدند ازان
 نیازد—IV¹⁵ VI—ب. оп. نخواندش بیدادگر—K, IV¹⁴ روانی—L¹³ بریان—K¹²
 ولو: содержание б. дает так:—L¹⁸ ازو دل—IV ازین بد—K¹⁷ اگر—K, IV, VI¹⁶
 کند—K²⁰ اگر—K, IV, VI¹⁹ أخفی البشر فی أحشاء الصخور لم یکن له بد من الظهور
 نهان—VI جهان—IV بدارد نگهدار مردم جهان—K²² عاقبت—VI کند روز هم—IV²¹
 بود—IV, VI²⁷ جهانی—L, VI²⁶ ای شهریار—IV, VI²⁵ بدیگر—L, IV²⁴ نهان—K, IV²³

تن خویشی را شاه بیدادگر
 اگر پیشه دارد دلست راستی
 جز از گور¹ و نفرین نیارد بسر
 چونان دان که گیتی بیماراستی²
 خرد باید این تاج و این³ ترک تو
 ز گفتار⁴ من داد او شد جوان⁵
 * *

*

1705 ازان پس که گیتی بدو⁶ گشت راست
 بخفتند در دشت⁸ خرد و بزرگ
 مهان کهتری را بیماراستند
 بیاسود گردن ز بند⁹ زره
 ز کوپال و خنجر بیاسود دوش
 کسی را نهد با جهاندار تاو
 1710 جهاندار دشواری آسان گرفت
 نشست اندر ایوان گوهر نگار
 یکی شارسستان کرد بآیین¹⁴ روم
 بدو اندرون کاخ و ایوان و باغ
 1715 چنان بد بروم اندرون پادشهر¹⁶
 برآورد زو¹⁸ کاخهای¹⁹ بلند
 یکی کاخ کرد اندران²¹ شهریار

بگفتار-IV⁴ ای تاجور-K, IV, VI³ تو آراستی-K, IV, VI² بجز گور-VI گرز-K¹
 حدیث شارسستان شاه-K گفتار اندر ستایش نوشین روان-Л VI-б. оп.; доб. заголовки: ساختن کسری شارسستان-IV نوشین روان شارسستان-IV نوشین روان
 K-گفتار اندر شناختن (!) نوشین روان شارسستان-IV نوشین روان
 K, IV, VI¹⁰ پار-VI⁹ بر پشت-VI برفتند بر دشت-IV⁸ بجز-VI⁷ برو-IV, VI⁶
 همی خورد می تا چنان گشت کار-K¹³ ساز و نخچیر-K¹² تاج-K¹¹ از هر سویی
 بدیگرش-VI دگر دست-K¹⁵ در راه-VI با رای-IV شهر کرد او بر آیین-K¹⁴
 K-б. بپیمود بر دشت بهر-Л¹⁷ (в тексте конъектура). چند شهر-IV, VI باذنهر-Л¹⁶
 ازو کاخهایی برآمد-IV, VI¹⁹ ازو-K¹⁸ оп.; Б-оп. детали. ارجمند-K²⁰
 برو-K²² اندرو-IV, VI از در-K²¹

همه شوشه¹ طاقها¹ سیم و زر
 یکی گنبد از آبنوس و ز عاج
 1720 ز روم و ز هند آنک استناد بود
 ز⁶ ایبران وز⁷ کشور نیمروز
 همه گرد کرد اندران⁸ شارستان
 اسپران که از بربر آورده بود
 وزین هر یکی را یکی خانه کرد
 1725 چو از¹² شهر یکسر بپرداختند
 بیماراست بر¹³ هر سویی کشت زار
 ازین هر یکی را یکی کار داد
 یکی پیشه کار و دگر کشت ورز¹⁶
 چه بازارگان و چه یزدان پرست
 1730 بیماراست آن²¹ شارستان چون بهشت
 ورا سورستان²² کرد²³ کسری بنام
 جز از داد و آباد کردن²⁶ جهان
 بزر² اندرون چند گونه گهر
 بپیکرز پیلسته و شیز³ و ساج⁴
 وز استناد خویشش هنر⁵ یاد بود
 همه کارداران گیتی فرورز
 که هم شارستان بود و هم کارستان
 ز روم و ز هر جای کازرده⁹ بود¹⁰
 همه شارستان جای بیگانه کرد¹¹
 بگرد اندرش روستا ساختند
 زمین برومند و هم میوه دار¹⁴
 چو تنها بد از کارگر یار داد¹⁵
 یکی آنک پیمود¹⁷ فرسنگ و مرز¹⁸
 یکی سرفراز و دگر¹⁹ زبردست²⁰
 ندید اندرو چشم یک جای زشت
 که در سور²⁴ یابد جهاندار²⁵ کام
 نبودش بدل آشکار و نهان²⁷

چو—K چو بایسته از شیز—Л³ بدو—IV, VI—² طاقها سربر—IV, VI—خانها—K¹
 K—доб. VI—⁴ عاج (в тексте по T). چو پیکر بیماراسته سرو—IV, VI—بنگاشته پیکر از شیر
 Л,⁹ گرد بر گرد—IV, VI—⁸ ز توران و از—IV—⁷ از—K, VI—⁶ بدل—K—⁵ 66. 1724 и 1727.
 IV, VI—доб. б.:¹⁰ K, IV, VI—доб. б.: گیلان وز هرک آزرده—IV, VI—
 بسدین شارستان اندرون جای کرد * دلارای را کسشور آرای کسرد
 B—содержание бб. 1723—1724 дает так: الروم و البربر من بهم من البربر و الروم
 و کوفجان و الجبل فاشتغل کل واحد منهم بصناعته
 آزرده بود б.: IV, VI—доб. б.:¹⁴ بر آراست از—VI—¹³ زان—K—¹² 1719. б. после
 گروگان که از کوفج آورده بود * ز ترکان وز آنکس که [ز گیلان واز هرچه—IV]
 B—см. прим. к б. 1723. K—б. находится перед б. 1720; IV—доб. б. 1724, опущенный
 выше; VI—б. оп. и вместо него восстанавливает б. 1724. K—¹⁸ VI—¹⁷ پیشه ورز—VI—دشت ورز—K—
 IV,²² این—K—²¹ 1729—1730 оп. VI—²⁰ یکی—K, IV—¹⁹ بالای مرز—VI—¹⁸ فرمود
 چو از—Л²⁶ جهانجوی—IV—²⁵ در شور—IV, VI—²⁴ دشوار—Л²⁴ خواند—K—²³ شورستان—VI—
 VI—²⁷ داد آباد کردش б. переставлен с предыдущим б. VI—²⁷

همان تاج دیگر کسی را^۳ سپرد
بلندی و پستی نماید یکس
چو رزم^۶ آیدت پیش^۷ کوپال گیر
ز شاه و ز هیتال و خاقان چین^۸

زمانه چو^۱ اورا ز شاه^۲ ببرد
چنان^۴ دان که یکسر فریبست^۵ و بس
کنون جنگ خاقان و هیتال گیر
چه گوید سخنگوی بنا آفرین

1735

[رزم خاقان چین با هیتالیان]^۹

سخن هرچ زو^{۱۱} بشنوی یاد گیر
ز^{۱۲} مردان جنگی بفر^{۱۳} و نژاد
گذشته ز کسری بگرد جهان^{۱۶}
برو خواندندی بداد آفرین^{۱۸}
بگل زریون بود زان^{۱۹} روی چاق
پراگنده شد در میان مهان^{۲۰}
بزرگی و آیین شاهنشاهی
همی دوستی جست با شهریار
همه نامداران شدند انجمن
همان^{۲۳} از رد و موبدان رای^{۲۴} جست

چنین^{۱۰} گفت پرمایه دهقان پیر
که از نامداران با فر و داد
چو خاقان چینی^{۱۴} نبود از مهان^{۱۵}
همان تا لب رود جیحون ز چین^{۱۷}
سپهدار با لشکر و گنج و تاج
سخنهای کسری بگرد جهان
بمردی و دانایی و فرهی
خردمند خاقان بدان روزگار
یکی چند^{۲۱} بنشست با رای زن
بدان دوستی را همی جای جست^{۲۲}

1740

1745

۱ IV, VI - چنین - ۲ VI - او دیگری را - ۳ IV, VI - بشاهی - ۴ IV - جهان نیز - ۵ VI -
برینست: K, IV - 6. op.; K - вместо него дает: ۶ K, IV, VI - جنگ - ۷ VI - و - ۸ K, IV, VI -

نگه کن که خاقان و هیتال را * چه افتاد بشنو تو این حال را
با هیتال - VI گفتار اندر داستان خاقان چین با هیتال ترک - IV با شاه هیتال - K^۹
و گنج - IV, VI, مردی و جنگی و فر - K^{۱۳} به - IV, VI^{۱۲} چون از - VI^{۱۱} سخن - VI^{۱۰}
ز کسری گذشته ز دیگر مهان - IV^{۱۶} چین کس نهد در جهان - IV^{۱۵} چین کس - VI^{۱۴}
و چین - VI زمین - K^{۱۸} و چین - VI زمین - K^{۱۷} L, K -

چو آگاهی آمد بخاقان چین * از ایران و از شاه ایران زمین
وزان شاهنامه‌انی بفرزند او * شدن شاد و خرم بپایوند او
باغاز - K^{۲۲} بپیکند - VI بیک چند - IV^{۲۱} گشت آشکار و نهان - VI^{۲۰} ازان - IV, VI^{۱۹}
K^{۲۳} باغاز خشنودی شاه جست - VI باغاز آن آشنایی جست - IV ازان آشنایی جست
راه - VI^{۲۴} همی - IV

یکی هدیه آراست پس بی شمار¹ ز اسپان چینی⁴ و دیبای چین طرایف که باشد بچین اندرون ز دینار چینی ز بهر نثار 1750
 بیاورد و⁷ باهدیه ها یار کرد سخنگوی مردی بچست از مهان بفرمود تا پیش¹⁰ او شد دبیر نبشتند¹² برسان از ننگ¹⁸ چین گذر مرد را سوی¹⁴ هیتال بود 1755
 ز سغد اندرون تا¹⁶ بجیحون سپاه گوی غاتفر نام سالارشان چو آگه شد از کار خاقان چین ز لشکر جهان دیده گانرا بخواند 1760
 چنین گفت با سرکشان غاتفر اگر شاه ایران و¹⁹ خاقان چین هراسست زین²¹ دوستی²² بهر ما بیاید یکی تاختن ساختن ز لشکر یکی²⁷ نامور برگزید 1765
 بتاراج داد آن همه خواسته فرستاده را سر بریدند پست

همه یاد کرد² از در شهر پار³ ز تخت و ز تاج و ز تیغ و نگین پیاراست از هر دری بره پیون⁵ بگنجور فرمود تا سی⁶ هزار دگر را همه پار دینار⁸ کرد خردمند و گردیده گرد⁹ جهان ز خاقان یکی¹¹ نامه ای بر حریر سوی شاه با صد هزار آفرین همه ره پر از¹⁵ تیغ و کویال بود کشیده رده پیش هیتال شاه بچنگ¹⁷ اندرون نام بردارشان وزان هدیه شهر پار¹⁸ زمین سخن سر بسر پیش ایشان براند که ما را بد آمد ز اختر بسر بسازند و²⁰ دل کنند آفرین برین²³ روی²⁴ ویران شود شهر ما²⁵ جهان²⁶ از فرستاده پرداختن سرافراز²⁸ جنگی چنان چون سزید هیونان و اسپان آراسته ز ترکان²⁹ چینی سواری بچست

۱ - VI - پین شهر پار
 ۲ - K, IV - همی یادگار
 ۳ - VI - کارزار
 ۴ - VI - تازی
 ۵ - JI, K, VI - ده اشتر ز گنج درم بار
 ۶ - IV, VI - صد
 ۷ - K, IV, VI - و
 ۸ - K, VI - گنج درم بار
 ۹ - K, IV, VI - آیین
 ۱۰ - VI - نزد
 ۱۱ - VI - چین
 ۱۲ - JI, IV, VI - نوشتند
 ۱۳ - K, IV - آیین
 ۱۴ - K, IV, VI - بر رسم و آیین
 ۱۵ - VI - راه پر تیمر
 ۱۶ - JI - اندر آمد
 ۱۷ - IV, VI - برزم
 ۱۸ - K, IV, VI - ازین
 ۱۹ - IV - هدیه های شاه ایران
 ۲۰ - K - واز
 ۲۱ - IV - زان
 ۲۲ - K - ان حاصلت مصادقة بین ملك ایران
 ۲۳ - K, IV - بدو
 ۲۴ - VI - بدو روز
 ۲۵ - B - بدو روز
 ۲۶ - IV - روان
 ۲۷ - VI - بسی
 ۲۸ - K, IV, VI - و
 ۲۹ - K, IV, VI - و
 گردان

دلش گشمت پر درد و سر پر ز کین
 بچین و ختن نامداری نماند
 نپرداخت یکتن³ بآرام و خواب
 همه سر پر از خشم و دل پر ز خون⁴
 همی بآسمان بر زد از خاک دود⁵
 چو خون شد برنگ⁷ آب گلزریون
 که خاقان چینی چه افگند بن
 که گشت آفتاب از جهان ناپدید
 سلیح و سپه خواست⁹ و گنج درم
 سپاهی برآمد ز هر سوی گرد¹¹
 بجوشید لشکر¹² چو مور و ملخ
 تو گفتی همی¹⁴ تیغ بارد فلک¹⁵
 سپه گشمت خورشید چون پتر چرخ¹⁷
 درفشیدن گونه گونه¹⁸ درفش
 که لشکرگه شاه هیتال بود
 ز هیتال گرد آوریده²¹ گروه²²
 ز تنگی بیستند بر کاد راه²⁴
 گراییدن گرزهای گران

چو آگاهی آمد بخاقان چین
 سپه را ز قجغارباشی¹ براند
 ز خویشان ارجاسب و² افراسیاب
 برفتند یکسر بگلزریون 1770
 سپهدار خاقان چین سنجه بود⁵
 ز جوش سواران بچاچ اندرون
 چو آگاه شد غاتفر زان سخن
 سپاهی ز هیتالیان برگزید
 ز بلخ و ز شگنان و آموی و زم⁸ 1775
 ز سومان وز¹⁰ ترمذ و سسه گرد
 ز کوه و بیابان وز ریگ و شخ
 چو بگذشت خاقان برود برک¹³
 سپاه انجمن کرد بر مای و مرغ¹⁶
 ز بس نیزه و تیغهای بنفش 1780
 بخارا پر از گرد¹⁹ و کوپال بود
 بشد غاتفر با²⁰ سپاهی چو کوه
 چو تنگ²³ اندر آمد ز هر سو سپاه
 درخشیدن تیغهای سران

بپردخت—Л³—оп. IV—² B—6. op. قجغارباشی—VI—قجغارباشی—IV—K¹
 بآب و بجاه—K⁵ وعظم علی قتال الیهیاطلة—B—⁴ J—6. op.; نپرداخت کس را—K گیتی
 B—6. op. ز هر سو همی باز خواندش سپاه—K آب دود—VI, J⁶ تند بود—VI—فتحه بود—IV
 ز جیلان و از—IV ز شگنان و از—K¹⁰ برد—IV—⁹ رم—IV⁸ چو گل شد بچاچ—IV⁷
 K—¹² B—6. op. ز هر سو سپاه اندر آورد گرد—K, IV, VI—¹¹ J—6. op. ز موقان وز—VI
 دارد—J¹⁵ مگر—VI¹⁴ ز رود یلک—VI ز رود بزرگ—IV بدان رود تک—J¹³ گیتی
 VI—6. op. مای مرغ—B—مء و مرغ—K¹⁶ ابا لشکر و کوس و پیل سترگ—IV فلک
 VI—آورید آن—IV²¹ بیاورد غاتفر—K²⁰ گرز—IV, VI—¹⁹ پرنیانی—VI—کویانی—IV¹⁸
 جنگ خاقان چین با هیتال ترک و هزیمت شدن—IV—²² Доб. заголовки: با او فراوان
 جنگ خاقان چین با هیتالیان—VI—هیتال²³ IV—²⁴ VI—6. op. پتنگ—IV²³

- 1785 تو گفستی که آهن زبان داری یکی باد برخاست و گردی سیاه² کشانی و سغدی شدند انجمن که تا چون بود کار آن رزمگاه یکی⁶ هفته آن لشکر جنگجوی⁷ بهر جای بر توده‌ای کشته بود
- 1790 ز بس نیزه و گرز و کوپال⁹ و تیغ نهان شد بگرد اندرون آفتاب بهشتم سوی غاتفر گشت گرد شکست اندر آمد بهیتالپیان ندیدند و¹⁷ هر کس کزیشان¹⁸ بماند پراگنده بر هر سوئی خسته²¹ بود همی این بدان آن بدین گفت جنگ همانا نه مردم بدند²⁴ آن سپاه بچهره همه دیو بودند و د ز زوپین وز²⁸ نیزه و گرز و تیغ همه چهره اژدها داشتند
- 1795 همی گرز را¹ ترجمان داری بشد روشنایی ز خورشید و ماه پیر از آب³ رو⁴ کودک و مرد و زن کرا بر دهد⁵ گردش هور و ماه بروی اندر آورده بودند روی ز خون خاک و سنگ⁸ ارغوان گشته بود تو گفستی همی¹⁰ سنگ¹¹ بارد ز میخ پیر از خاک¹² شد چشم پیران¹³ عقاب سیه شد جهان چون شب¹⁴ لاورد¹⁵ شکستی که بستنش تا¹⁶ سالپیان بدل در همی¹⁹ نام یزدان بخواند²⁰ همه مرز پیر کشته²² و بسته بود ندیدیم هرگز چنین²³ پادرنک نشایست کردن بدیشان²⁶ نگاه بدل دور ز²⁷ اندیشه نیک و بد تو گفستی ندانند²⁹ راه گریخ همه نیزه بر ابر³⁰ بگذاشتند
- 1800

¹ K— رخ—IV, VI ² L—доб. و ³ K— یکی گرد بود از دو رویه سپاه—K ⁴ K— IV, VI— رزمجوی—IV ⁵ K— IV, VI— ز بس تیر پیران ز پیر—K ⁶ L— چشم—L ⁷ K— چشم پیران—L, K ⁸ K— IV— پولا—IV ⁹ K— هوا—K ¹⁰ L— تیغ—VI ¹¹ L— چشم—L ¹² K— VI— بسته نهد—VI ¹³ K— IV— با—K ¹⁴ L— چشمها—L, K ¹⁵ L— همی—L ¹⁶ K— هر آنکس که زنده از ایشان—IV ¹⁷ K— IV— (в тексте конъектура) بدیدند—K ¹⁸ K— VI— ب. оп. ¹⁹ K— IV— کشته—IV ²⁰ L, K— IV— خسته—K ²¹ K— بدین—K ²² VI— بدید—VI ²³ L— نداشتند—K ²⁴ K— IV, VI— از—K ²⁵ K, IV, VI— از—K ²⁶ K— IV, VI— از—K ²⁷ K— IV, VI— از—K ²⁸ K— IV, VI— از—K ²⁹ K— IV, VI— از—K ³⁰ K— IV, VI— از—K

1801—1805 дает так: содержание Б— نیزه [تیغ—IV] بر کوه—K, IV— بختند و بر برف کأنهم لیسوا من الإنس بل کأنهم مرده الشیاطین و کأن وجوههم وجوه الثعالبین تشرق سهامهم من الجبال و لایملون أبدا من القتال و لایرفعون سروجهم عن ظهور الخیل و یرسلونها فی الثلج طول فتجزئی بماتری فی البریه من الحسک و الشوک فلاتاقة لناهم

نشد سپهر دلشان تو گویی³ ز جنگ⁴
 بخفتند و بر برف⁶ بگذاشتند⁷
 سواری بخفتی دو⁹ پیدار بود¹⁰
 گذر کرد باید بایران زمین
 بیند بفرمان کسری کمر
 فراموش کند گرز و کوپالرا
 گزینیم جنگاوری سرفراز¹³
 بدو دولت پییر گردد جوان
 جهانی¹⁶ برو برکنند آفرین
 همی راستی را خرد پرورد
 ندارند با او کسی زور¹⁸ و تاو
 برین¹⁹ یک سخن برشدند انجمن
 جهانجوی پردانش و بخش و داد²⁰
 که با گنج و با لشکر خویش بود
 بشاهی برو خواندند آفرین²⁴

همه جنگهاشان¹ بسان² پلنگ
 یکی زین⁵ اسبان نبرد داشتند
 خورش بارگی را⁸ همه خار بود
 1805 نداریم ما تاب خاقان چین
 گر ایدونک فرمان برد¹¹ غاتفر
 سپارد بدو شهر¹² هیتال را
 وگر نه خود از تخمه خوشنواز
 که او شاد باشد بنوشین روان
 1810 بگوید بدو کار¹⁴ خاقان¹⁵ چین
 که با فر و برزست و بخش¹⁷ و خرد
 نهادست برقمصران باز و ساو
 ز هیتال پیمان کودک و مرد و زن
 چغانی گوی بود فرخ نژاد
 1815 خردمند و²¹ نامش فغانیش²² بود
 بزرگان هیتال و خاقان²³ چین

1 L- 2 IV-оп. 3 IV, VI- 4 K-6. op. 5 IV-оп. 6 L-
 7 K-6. op. 8 IV- 9 IV- 10 K, IV, VI-доб.:
 همه شب جز از کشتن و تاختن * تن خویش را با آتش انداختن
 نبود و ندانست کسی خواب و خورد * مگر دیو جوید از ایشان نبرد
 VI-далее доб.:

همی گفت هر کس که ایدر نبرد * برآمد ز هیتال پیمان جمله گرد
 حال- 14 K, IV- 15 شاه- 16 L, IV- 17 دهد- 18 VI- 19 ایدون کز ایدر- 20 K-
 توش- 21 IV, VI- 22 مغز- 23 IV- 24 K- 25 چغانی- 26 VI- 27 بجز هند و هیتال و ایران و- 28 VI-
 جوان و جهانجوی- 29 IV- جوانی جهانجوی با بخت و داد- 30 K- 31 بران- 32 VI- بدین- 33 IV-
 IV- 34 B- چغانیش- 35 B- چغانیش- 36 L- 37 оп. و- 38 K, IV- 39 оп. 1814-1816 VI- 40 با بخش و داد
 آگاهی یافتن- 41 IV- خبر یافتن کسری از کار خاقان چین- 42 L- Доб. заголовки: 43 Доб. 24 مردان
 نوشین روان از کار خاقان و هیتال و رای زدن

پس آگاهی آمدند پشاه بزرگ
 ز هیبتال و گردان آن انجمن
 ز شاه چغانی که با بغت نو²
 پیر اندیشه بنشست شاه جهان
 1820 بایوان³ بیاراست جای نشست
 ابدا موبد موبدان اردشیر
 همان⁴ بخردان⁵ نماینده راه
 چنین گفت کسری که ای بخردان⁶
 یکی آگاهی یافتیم ناپسند
 1825 ز هیبتال وز¹² ترک و¹³ خاقان چین
 بی اندازه لشکر شدند¹⁵ انجمن
 یکی¹⁶ هفته هیبتال با ترک و چین
 بفرجام¹⁸ هیبتال برگشته شد¹⁹
 1830 بدان نامداری که هیبتال بود
 شگفتست کامد پریشان شکست
 اگر غافغر داشتی نام²⁶ و رای
 چو شد مرز هیبتال پان پر ز شور
 نو²⁷ آیین یکی شاه بنشانند
 1835 نشستست خاقان بدان²⁹ روی چاق
 ز خویشان³¹ ارجاسب و افراسیاب

1 IV-بد 2 K-نو 3 VI-ایوان 4 IV, VI-همه 5 K-موبدان 6 K, IV, VI-
 7 K, IV, VI-جهان دیده 8 IV, VI-کار کرده 9 K-سران 10 K, VI-و. оп. 11 IV-
 66. 1825-1827 оп. 12 K-واز 13 VI-و. оп. 14 VI-ایران 15 K, VI-شدست 16 K, IV, VI-
 17 K, VI-نیرداشتستند 18 سرانجام-IV 19 اند-K 20 IV-فزون 21 ازان-
 22 K-اند 23 K, IV-تیغ 24 MI-مبادا سپاه 25 MI-راه 26 VI-
 27 K, VI-پر 28 K, IV, VI-سراسر 29 K-بدین 30 MI-با سرش 31 MI, VI-
 بخویشان
 и обратный порядок мисра.

ز پیروزی لشکر غاتفر
سزد گر نباشیم همداستان
که تا آن² زمین پادشاهی مراست
همه زبردستان ازایشان⁵ برنج
1840 چه بینید یکسر کنون اندرین⁸
بزرگان داننده برخاستند
گرفتند یکسر برو آفرین
همه مرز هیتال آهرمنند
1845 بریشان¹² سزد هرچ آید زبد
ازیشان اگر نیستی کین و درد
یکشتند پیروز را ناگهان
میادا که باشند یک روز شاد
چنینست بادافره دادگر
1850 ز خاقان اگر شاه راند سخن
سزد گر ز خویشان افراسیاب
دگر آنک²⁰ پیروز شد دل گرفت
ز هیتال وز²³ لشکر غاتفر
ز خویشان ارجاسب و افراسیاب

همی بر فرازد بخورشید¹ سر
که خاقان نخواند چنین داستان
که دارند ازو³ چینیان⁴ پشت راست
سپرده⁶ بدیشان زن و مرد⁷ و گنج
چه سازیم با ترک و خاقان چین⁹
همه پیاسخش را بیماراستند
که ای شاه نیک اختر و پاکدین¹⁰
دو رویند و این¹¹ مرز را دشمنند
هم از شاه گفتار نیکو سزد
جز از¹⁸ خون آن شاه آزاد مرد
چنان شهریاری چراغ جهان
که هرگز نخیزد ز بیداد¹⁴ داد
همان¹⁵ بدکنش را بدآید بسر¹⁶
که دارد بدل کین و درد¹⁷ کهن
بدآموز¹⁸ دارد دو¹⁹ دیده پرآب
اگر زو²¹ بترسی نباشد شگفت²²
مکن یاد و تیمار ایشان مخور²⁴
ز خاقان که بنشست ازان²⁵ روی آب

جنگیان - VI - 4 زو - K - 3 کروشان (؟) - IV, VI - کورنسان (؟) - K - 2 ز خورشید - K - 1
کنون - IV - 9 بدین اندرون - IV - 8 تن و مرز - IV, VI - 7 سپردن - L - 6 منم - B - ایران - L - 5
فقاموا ودعوا للملك و اذنوا : ب - содержание этих бб.: 1843; B - 1842 и первое мисра б. 1843; L - оп. мисра, б.
K - 11 با دانشی پیش بین - VI - نیک اختر پیش بین - K, IV - 10 علیه ثم قالوا ايها الملك
IV, VI - 6. оп. همه - K - 15 و L - 14. доб. بجز - VI - 13 بدیشان - K - 12 آن - IV - 11 وین
و دیگر که - K, IV - 20 بدان مرز دارند - K - 19 بدان پیش - VI - 18 درد و کین - K, IV, VI - 17
VI - 24. доб.: K - 24. б. переставлен со след. б.; K, IV, VI - 23 واز - K, IV, VI - 23 VI - 6. оп. 22 K - 22 گز از وی - K - 21
که جمله مرین ملک را دشمنند * همه سر پسر از جنگ آهرمنند
25 L - 25 که بگذشت آن - K - بدان

- 1855 بیروشن روان کار ایـشـسان بساز
 فروغ از تو گوگرد روان و² خرد
 تو داناتری از بزرگ انجمن
 ترا زیبد اندر جهان تاج و تخت
 اگر شاه سوی خراسان شود⁶
 هر آن گه که بینند بی شاه⁷ بوم
 از ایرانیان باز خواهند کین
 نه کس پای بر خاک ایران نهاد
 اگر شاه را رای کینست و جنگ
 چو بشنید ز¹¹ ایرانیان شهریار
 کسری را نهد گورد رزم آرزوی
 بداندست شاه¹³ جهان کدخدای
 چنمین داد پاسخ که یزدان سپاس¹⁴
 که ایشان نجستند جز¹⁶ خواب و خورد
 شما را بر¹⁸ آسایشی و بزمگاه
 تن آسان شود هرک رنج آورد
 بنیروی یزدان سر ماه را
 بسوی خراسان کشم لشکری
- 1860
 1865
 1870
- تویی در جهان شاه گردن فراز¹
 انوشه کسی کو روان پرورد
 نپایدت فرزانه و رای زن⁸
 که با فتر و برزی و با⁴رای و بغت⁵
 ازین پادشاهی هراسان شود⁶
 زمان تا زمان لشکر آید ز روم
 نماند بروبوم ایران زمین⁸
 نه زین⁹ پادشاهی ببد¹⁰ کرد یاد
 ازو رام گردد بدریا نهنگ
 ز بزم و ز پرخاشی وز¹² کارزار
 بزم و بنماز اندرون کرده خوی
 که اندر دل بخردان چیست رای
 کزو دارم اندر دو گیتی هراس¹⁵
 فراموش¹⁷ کردند گورد نبرد
 گران شد چنمینتان¹⁹ سر از رزمگاه
 ز رنج تنش باز²⁰ گنج آورد
 بسیمچیم یکسر همه²¹ راه را
 بخوادم²² سپاهی ز هر کشوری²³

که با فتر و⁴ K, VI — I — здесь кончается лакуна. ⁵ VI — оп. و ⁶ VI — شدی ⁷ K —
 که با فتر و اورنگی ای نیکبخت — I, IV ⁸ K — اورنگی [اورندی — K] و
 بدین — II ⁹ و چین — K ¹⁰ I, IV — همانگه چو بی شاه بینند
 ز رای بزرگان و از — K ¹¹ از — K, IV, VI — B — оп. подробности. کسی
 فغضب آنوشروان و قال — B — پیرسپید زیشان — II ¹² ز صلح و ز پرخاشی وز — VI — پیکار وز
 که ایران ز آسایشی و — I, IV, VI — که شیران از آسایشی و — K ¹³ سپاس — I ¹⁴ شناس — I, IV ¹⁵
 از — I, IV, VI — گر — K ¹⁶ فرامشت — I ¹⁷ وقال إن أسود ایران تعودوا العیشی والطرب — B
 مگر — II ¹⁸ K, I — بخوانم — I ¹⁹ K, I — بار — VI ²⁰ ازینسان — VI ²¹ I, IV, VI — برینسان — I, IV, VI —
 I, IV, VI — доб. б.:

همین نامداران و گردان که هست * ببنندیم کوس از برپیل مست
 نه هیتال خواهم [مانم — K] نه خاقان چین * که بر بوم ایران کنند آفرین

- جهمان از بدان پاک پیغو کنم
همه نامداران فرو ماندند
1875 که ای شاه پیروز با فرو داد
همه نامداران ترا بنده ایم
هر آنگه که فرمان دهد کارزار³
ازان⁵ پس چو بنشستت با رای زن
همی بود ازین⁷ گونه تا ماه نو
1880 تو گفتی که جامی⁹ ز یاقوت زرد
دیدند بر چهره شاه ماه¹¹
چو برزد سر از کوه رخشان چراغ
خروشی آمد و ناله گاووم
دمادم بلشکرگه آمد سپاه
1885 بدرگه شد یزدگرد دبیر
نیشتنند¹⁴ نامه بهر کشوری
که شد شاه بالشکر از بهر¹⁵ رزم
[بفرمود نامه بخاقان چین
یکی لشکری از مداین¹⁹ براند
1890 زمین کوه تا کوه یکسر سپاه
یکی لشکری سوی گرگان²² کشید
پیاستود²³ چندی ز بهر²⁴ شکار

ببیند ز ما کوشش - K⁴ شهریار - K³ 1876-1877 op. VI-66. 2 بفرمان - K, IV, VI¹
VI- زمانی شد اندر سخن - I, IV, زمانی شدند از جهان - K⁶ وزان - I, IV, VI⁵ کارزار
VI- لاجورد - K, VI¹¹ تاجی - K⁹ پیامد - VI⁸ رفت زمین - JI⁷ زمانی شدند سر
IV- رفتن کسری بچنگ خاقان - I Доб. заголовки: بر اجر سپاه - VI¹² بنشسته برگاه شاه
و رای - VI¹⁵ نوشتند - IV, VI¹⁴ و - I, IV-دوب. داستان کسری انوشیروان با خاقان چین
تمامای همچنین - VI¹⁸ نکرد - I ستودش فراوان و کرد - K¹⁷ کمتری را - IV کمترانرا - I¹⁶
نیاستود - VI²³ گردان - K²² در - K, VI²¹ زمین را - K²⁰ لشکر از نامداران - JI¹⁹
همی بود - I, IV غمی گشت - K²⁵ ز بزم - VI²⁴

- بِسغَد اندرون بود خاقان که شاه
 ز خویشان ارجاسب و افراسیاب
 1895 همی گفت خاقان سپاه مرا
 از ایدر سپه سوی ایران کشیم⁴
 همه خاک ایران بچین آوریم⁶
 نمانم که کس تاج¹⁰ دارد نه تخت¹¹
 همی بود یک چند یا گفت و گوی
 1900 چنین تا پیامد ز شاه¹⁶ آگهی
 وزان بخت¹⁸ پیروزی و¹⁹ دستگاه
 بپیچید خاقان چو آگاه شد
 باندیشه²² بنشست با رای زن
 سپهدار خاقان بدستور گفت
 1905 شنیدم که کسری بگرگان رسید
 ندارد همانا ز ما آگهی
 ز چین²⁵ تا بجیحون سپاه منست
 مرا پیش او رفت²⁷ باید بچنگ
 گماند²⁹ کزو بگذری³⁰ راه نیست
 1910 بیگاهد اکنون چو من جنگجوی³²

وز آنجا بشهر—⁵ I, IV, کشم—⁴ I, IV, نه‌گاه—³ I, IV, VI, بشد—² J, از ایران—¹ VI
 —⁹ I, VI, تاجداری—^{IV} تاجداران—⁸ I, همه—⁷ K, I, IV, VI, آورم—⁶ I, IV, VI, دلیران کشم
 و—¹² K, بخت—^{IV} دارند و تخت—¹¹ K, گاه—¹⁰ VI, (нет рифмы). بچین آورم—^{IV} آورم
 تخت—¹³ IV, نه آیین شاهی نه پیروز—^{VI} نه آیین شاهان نه گاه و نه—^{I, IV} بر چرخ
 پیام فرستادن خاقان چین—^J Доб. заголовки: لشکر و آبروی—^{I, IV, VI, K} و¹⁵ J—¹⁴ Доб.
 —¹⁸ VI, ابا—¹⁷ K, بشاه—¹⁶ J, آگاهی یافتن خاقان ز آمدن کسری بچنگ—^{VI} بکسری
 —²² K, I, رای—^{I, IV} ز رزم اندرش رای—²¹ K, کشیدن—²⁰ K, پیروز و آن—^{I, IV} تخت و
 پز—²⁶ K, زمین—^J وگر نه دل—²⁴ K, (нет рифмы). شمرد—²³ I, پزاندیشه—^{IV, VI}
 —³² K, چو—³¹ K, بگذرد—^{VI} گمانم—²⁹ VI, درنگ—^{I, IV} مگر—²⁸ K, رفته—²⁷ IV,
 نه نیک آید اکنون که من—^{VI} از من که من جنگجوی—^{I, IV} بگفتم شماره همه زمجوی
 جنگجوی

چنین گفت کای شهریار زمین^۳
 مده پادشاهی و لشکر بباد
 مگر تیره^۴ باشد دل و رای اوی
 بندیدار او در فلک ماه^۵ نیست
 ز^۷ جایی که گنجست^۸ و^۹ آباد بوم
 جهاندار و^{۱۱} بیدار و^{۱۲} پیروز بخت
 یکی رای شایسته افگند بن
 که این را چه بیند خردمند روی
 که خامش نشاید بدن^{۱۵} خیره خیر
 به از بر^{۱۷} پراگندن گنج نیست
 نه گستردنی روز ننگ و نبرد^{۱۹}
 همان پوشش^{۲۱} و نغز^{۲۲} گستردنی
 درم خوار گیرد تن آسان شود^{۲۳}
 که دانند گفتار دانا شنید^{۲۵}
 سخندان چینی چو ارتنگ^{۲۷} چین
 نهان^{۲۹} پر سخن تا در شهریار
 بیاراست ایوان^{۳۰} شاهنشاهی

خردمند مردی^۱ بخاقان چین
 تو با شاه ایران مکن رزم یاد
 ز شاهان نجوید^۳ کسی جای اوی
 که با فرّ او تخت را شاه^۵ نیست
 1915 همی باز خواهد ز هند و ز روم
 خداوند تاجست^{۱۰} و زیبای تخت
 چو بشنید خاقان ز موبد سخن
 چنین گفت با کاردان^{۱۳} راه جوی
 دو کارست پیش اندرون^{۱۴} ناگزیر
 1920 که آنرا بیایان جز از^{۱۶} رنج نیست
 ز^{۱۸} دینار پوشش نیاید نه خورد
 بدو ایمنی یاید و^{۲۰} خوردنی
 هر آن کس که از بد هراسان شود^{۲۳}
 ز لشکر سخنگوی ده^{۲۴} برگزید
 1925 یکی نامه بنیشت با^{۲۶} آفرین
 برفت آن^{۲۸} خرد یافته ده سوار
 بکسری چو برداشتند آگهی

۱ K, I, ماه- I, IV, VI ۲ دیده- VI ۳ ندارد- VI ۴ مهتر پاکدین- VI ۵ موبد- K ۶ K, I, IV, VI ۷ بر فلک راه- IV, VI ۸ تختست- VI ۹ و- IV ۱۰ بختست- VI ۱۱ K, I, IV, VI ۱۲ و- IV ۱۳ با ردان (метр нарушен)- IV ۱۴ آمده- K, I, IV, VI ۱۵ K- که از رزم [تخم- VI] او- I, IV, VI ۱۶ نیاید شدن- VI ۱۷ K, VI ۱۸ نه به از- K, VI ۱۹ K- ز دینار گنجی نیاید نخست * پس آنکه بگویم ترا من درست
 ۲۰ K- IV ۲۱ کوشش- I, IV ۲۲ کوشش نغز و- VI ۲۳ بود- K ۲۴ کوشش نغز و- I, IV ۲۵ K- VI ۲۶ که گوید و گفتار داند شنید- I, IV ۲۷ K- VI ۲۸ که گویند و دانند گفت و شنید
 I, IV ۲۹ آن تخت- VI ۳۰ این- K, I, IV ۳۱ ده از ترک و- I, IV

بفرمود تا پزده برداشتند
 برفتند هر ده بر شهریار
 جهاندار چون دید بنواختشان
 نهادند سر پیش او² بر زمین³
 بچینی یکی نامه ای بر⁵ حریر
 دبیر آن زمان نامه خواندن⁷ گرفت
 سر نامه بود از نخست آفرین
 دگر سرفرازی و گنج و سپاه
 سه دیگر سخن آنک¹⁴ فغفور چین
 مرا داد بی آرزو¹⁵ دخترش
 وزان هدیه کنز¹⁷ پیش نزدیک شاه
 بران کینه¹⁹ رفتم من از شهر چاق
 بدان²¹ گونه رفتم ز گلزریون²²
 چو آگهی آمد بما چین و چین²⁴
 ز پیروزی شاه²⁶ و مردانگی
 همه دوستی بودی اندر²⁷ نهان
 چو آن²⁹ نامه بشنید و گفتار او³⁰
 فرستاده را جایگه ساختند
 1930
 1935
 1940
 1945

چون خویش او— I, IV⁴ بر زمین پیش او— I, IV³ یکسره— VI² خوار— K¹
 چو— K⁷ فرستاد و— VI⁶ بد— I, IV⁵ نامه خاقان چین بنوشین روان
 مانده— I, IV⁹ ازو— I, IV⁸ کزو— K⁸ همان یزدگرد آن بخواندن— I, IV آن نزد گردان بخواندن
 بد که— VI¹⁴ بر راه— I, IV¹³ و— I, IV¹² بر شاه ایران— K¹¹ VI¹⁰—б. оп.
 بالشکرش— K کشورش— I, IV¹⁶ فرستاد بی آرزو بود بر آرزو— IV بر آرزو— I بی آرزوی
 کو— K در— I, IV¹⁷ نجوید بجز ما کسی لشکرش— IV نجوید بجز شاهی و لشکرش— I
 بران— I, IV, VI²¹ K, I, IV, VI²¹ تخت— K²⁰ بدان کینه— K برین گونه— I, IV¹⁹ بر راه— I, IV, VI
 I—²⁶ بر خواندم— K, I, IV²⁵ بر ما بچین— K, I, IV²⁴ بد— K²³ بگلزریون— I, IV²²
 جویم— VI باشد ابا— I, IV²⁸ داشتم در— VI جستم اندر— I, IV خواستم در— K²⁷ و راه
 VI—б. оп. او— I, IV³¹ او— I, IV³⁰ چو از— I, IV²⁹ که از— K²⁹ ابا

فرستاده را خواستی² شهریار
 بایوان³ بزم و بنخچه پیرگاه
 ز گرد سواران هوا تیره گشت
 بلوچی و گیلی بزین⁵ سپر
 پرستنده نزدیک شاه آمدند
 ببردند و⁷ شمشیر زرین نیم
 تو گویی¹¹ که زر اندر¹² آهن سرشت
 بدو¹³ تخت پیروزه هم رنگ نیل
 همی کر شد¹⁵ مردم تیزگوش
 ز هر شهریاری¹⁷ آباد بوم¹⁸
 برفتند یکسر سوی¹⁹ شهریار
 ز خورشید تا پشت²¹ ماهی کراست²²
 زمین پر شد از آلت کارزار
 سواران جنگی همی تاختند
 بگشتند گردنکشان یک زمان
 بیکسو پیاده بیکسو سوار
 ز هر نامداری و هر مهتری
 همان²⁸ چهره و نام²⁹ و آواز³⁰ اوی
 بگفتند کین شاه گردن فراز

چو خوان و¹ می آراستی میگسار
 ببودند یک ماه نزدیک شاه
 یکی بارگه ساخت روزی بدشت
 همه مرزبانان زرین⁴ کمر
 سراسر بدان بارگاه آمدند
 چو سیمصد ز پیلان⁶ زرین ستام
 درخشیدن⁸ تیغ⁹ و زوپین¹⁰ و خشت
 بدیبا بیاراسته پشت پیل
 زمین پر خروش و هوا پر ز جوش¹⁴
 فرستاده بردع¹⁶ و هند و روم
 ز دشت سواران نیزه گزار
 بچینی نمود آنک شاهی کراست²⁰
 هوا پر شد از جوش گرد²³ سوار
 بدشت اندر آوردگه ساختند
 بکوپال و تیغ و بتیر و کمان
 همه دشت زوپین زن²⁴ و نیزه دار²⁵
 فرستاده گانرا ز هر کشوری
 شگفت آمد از²⁸ لشکر و ساز اوی²⁷
 فرستادگان یک بدیگر فراز³¹

1950.

1955

1960

¹ K, I, IV—оп. ² I, IV—خواندی ³ K—بمیدان و ⁴ Л, I, IV—بزرین ⁵ K, I, IV—ز بالای ⁶ K—چو دیدند پیلان ⁷ Л, K, I, VI—زرین ⁸ I—گفتی ⁹ I, IV, VI—تیر ¹⁰ K, I, IV, VI—روپین ¹¹ I—گفتی ¹² I—گفتی ¹³ K, I, IV, VI—برو ¹⁴ K, I, IV, VI—زر اندر بر ¹⁵ K—کر شود ¹⁶ K—پربر ¹⁷ I, IV—6. оп. ¹⁸ K, I, IV, VI—مراسم ¹⁹ K, I, IV, VI—بر ²⁰ I, IV—مراسم ²¹ I, IV—برج ²² I, IV—مراسم ²³ K—گرد و جوش ²⁴ K, I, VI—و ²⁵ I, IV—ساز ²⁶ I, IV, VI—هم از ²⁷ Л, VI—او ²⁸ I, IV, VI—هم از ²⁹ I, IV—ساز ³⁰ Л, VI—او ³¹ I, IV—فراز (нет рифмы).

- 1965 هنر جوید و هیچ پیچد¹ عنان
 هنر گر نمودی بـ³ شهریار
 چو هر یک⁵ برفتنی بر شاه خویشی
 بگفتی که چون شاه نوشین روان
 سخن هرچ گفتند اندر نهان⁸
- 1970 بگنجور فرمود پس شهریار
 بیاورد خفتان و خود وزره
 گشاده برون¹¹ کرد زور آزمای
 همان خود و خفتان و کوپال اوی¹²
 کمانکش¹⁸ نمودی بلشکر چنوی¹⁴
- 1975 بآوردگه رفت چون پیل مست
 بزیر اندرون باره گامزن
 خروشی آمد و ناله کزنای
 تمیره زنان پیش بردند سنج¹⁸
 شهنشاه با خود و گبر²¹ و سنان²²
- 1980 فرستادگان خواندند آفرین
 بایوان شد از دشت شاه جهان
 بفرمود تا پیش او شد دبیر²³

جوید و هم بپیچد—I, IV, K هنر پیچد و هیچ پیچد—¹ L
 هنرها که بنمودمان—I, IV, ³ بگردان لشکر—K, I, IV, VI ² جوید و هم نیپیچد—VI
 و VI—دوب. یاد—I, IV, K—⁶ یاد و—K ⁵ کس—I, IV, K—⁵ ازو داشت باید بدل—I, IV, K—⁴
 I—б. оп. ⁹ حدیث فرستادگان در نهان—K, IV, VI ⁸ ندیدست—I, IV, I, ندید و نیبند—⁷ K
 ز لشکر—I—¹⁴ کمانشی—K ¹³ او—L, VI, ¹² بیری—VI, یکی—I, IV, برو—K ¹¹ آری—IV, ¹⁰
 K, ¹⁶ هنر نمودن کسری بپزرگان اطراف: доб. заголовок: VI—¹⁵ کمانور نمودی چو اوی
 I—²⁰ نعل—K, IV, VI, ¹⁹ صف—I—¹⁸ ز جرنگ و—K, VI, بانگ—L ¹⁷ گشت—I, IV, VI
 Доб. ²³ با خود و برگستوان—I, IV, ²² با گرز و خود—K ²¹ زمین همچو دریا برآمد بکف
 IV—جواب نامه خاقان چین از شاه کسری—K نامه کسری بخاقان چین—L
 پاسخ نامه خاقان چین از نوشین روان

- نویسنده بنوشته بر پهلوی
سر نامه کرد آفرین از نخست
بلندی و تندی³ و مهر⁴ آفرید
خرد بر توانایی او گواست
پی مور بی او زمین سپرد
رساند ز ما⁷ سوی خاقان چین
کزان گونه بستند بدرا میان
بدم نهاده خود⁸ آویختند⁹
نمایند که باشد¹⁰ بیزدان دلیر
تو پیروز گشتی¹² بر ایشان جنگ
ز نیروی فغفور و تخت و کلاه¹⁴
نمابند خردمند همداستان
شگفت آمدت¹⁶ لشکر و¹⁷ مرز¹⁸ چاج
نمیند نه لشکر نه رزم²⁰ و نه رنج
کسان کم ندیدند²¹ بشنیده اند²²
شود کوه²⁴ از آرام من در²⁵ شتاب
کجا آب و خاکست رنج منست
بپیوند ما دل بیاراستی
نه خرد کسی رزم هرگز بیزم
نچوید خردمند هرگز نبرد
گه²⁷ رزم جستن نچوید درنگ
- بقرطاس بر نامه خسروی
قلم چون دو رخ را بعنبر بشست
بران¹ دادگر کو سپهر² آفرید
همه بنده گانیم و او پادشاست
نفس جز بفرمان او نشمرد⁵
ازو⁶ خواستم تا مگر آفرین
نخست آنک گفستی ز هیتالیان
بمیداد بر خیره خون ریختند
اگر بدکنش زور دارد چو شیر
چو ایشان گرفتند راه¹¹ پلنگ
و دیگر که گفستی¹³ ز گنج و سپاه
کسی کز¹⁵ بزرگی زندداستان
تو تخت بزرگی ندیدی نه تاج
چنین با کسی گفست باید¹⁹ که گنج
بزرگان گیتی مرا دیده اند
که دریای چین را ندارم²³ بآب
سراسر زمین زیر گنج منست
سه دیگر کجا دوستی خواستی
همی بزم جویی²⁶ مرا نیست رزم
و دیگر که با نامردار مرد
بویژه که خو کرده باشد جنگ

1 K, I, IV, 2 برینسان زمان و مکان - VI 3 ژرفی - I, IV 4 جهان - VI 5 بدان - I
1990-66 I 9 نهاده بر [در - VI] - IV, VI 6 بلا اندر - K 7 مرا - ل 8 وزو - ل 9 نگذرد - VI
از تاج و گاه - K 14 گیتی - K 13 باشی - I 12 رسم - VI 11 گردد - IV, VI 10 1991 on.
گفت باید کسی را - VI 19 مرد - VI 18 و - I 17 آیدت - K, I, IV, VI 16 کو - VI 15
بر آرم - ل 23 بمردی و دانش پسندیده اند - VI 22 کسی کو ندیدست - ل 21 مرز - I, IV 20
IV - که از رزم جسته - I 27 جویم - I 26 از رزم من در - ل 25 گرد - VI 24 اندر آرم - K
جسته

نخ-واهد³ گه رزم⁴ آموزگار
 چنان رام دارد⁵ که با تاج و تخت
 بماناد روشن کلاه و نگین
 بیاراست آن خسروی تاج و گاه
 فرستاده را پیش او⁷ خواستند
 بگفتار بر نامه بفرزد نیز
 ستایش کنان برگرفتند راه
 سراسر زبانها پر از آفرین
 پیامد بر تخت او رهنمای
 ز کسری فراوان سخنها براند
 ز گفتار و دیدار و بالای اوی¹¹
 ازیشان¹² که دارد نگین و کلاه
 هم از لشکر و گنج وز¹³ افسرش¹⁴
 همه دیدهها پیش او کرد یاد
 تو او را بدین زبردستی مدار
 بمودیم شادان دل و تازه روی¹⁸
 ندیدیم هرگز چنو²⁰ شهریار²¹
 بمخشننگی²² همچو دریای نیل
 باوردگه هم²³ نهنگ بلاست
 از²⁴ آواز او رام گردد هژر
 همی دل ستانند بگفتار گرم

بسی دیده باشدد گه¹ کارزار²
 2005 دل خویشی باید که در جنگ سخت
 ترا یار⁶ بادا جهان آفرین
 نهادند برنامه بر مهر شاه
 برسم کمان خلعت آراستند
 ز پیغام هرچش بدل بود نیز
 2010 بخوبی برفتند ز⁸ ایوان شاه
 رسیدند پس پیش خاقان چین
 جهاندیده خاقان بپردخت⁹ جای
 فرستاده گانرا همه پیش خواند
 نخست¹⁰ از هشی و دانش و رای اوی¹¹
 2015 دگر گفت چندست با او سپاه
 ز داد و ز بیداد وز¹⁸ کشورش
 فرستاده گویا زبان برگشاد
 بخاقان چین گفت کای¹⁵ شهریار
 بدین¹⁶ روزگاری که ما نزد اوی¹⁷
 2020 باایوان رزم و بدشت¹⁹ شکار
 بالای سروسست و همزور پیل
 چو برگاه باشد سپهر و فاست
 اگر تیز گردد بخرد چو ابر
 وگر می گسارد باواز²⁵ نرم

باشد- 5 JI, K- جنگش- 4 VI- نباید- 3 K, VI- چنین روزگار- 2 VI- در- 1 K, I, IV-
 - 9 K, I, IV, VI- از- 8 K, I, IV, VI- فرستادگان پیش خود- 7 K- یاد- 6 K- بپاید- VI-
 VI-б. оп. 14 واز- 13 K, I, IV- وزیشان- 12 K, I, IV- او- 11 JI, K, VI- سخن- 10 IV- بپرداخت
 K- 18 او- VI- روزگاران کم آید چنوی- I, IV- که آمد بدوی- 17 K- بدان- 16 VI- ای- 15 I-
 پایوان و بزم- 19 I, IV, VI- رو- VI- بدیدار او شاد دل تازه روی- I, IV- شادان و دل تازه روی
 بمخشنش کفش- I, IV- بمخشنش همی- 22 K- یک سوار- 21 I, IV- چو او- 20 VI- و بزم و
 باوای- 25 K, I, VI- وز- 24 I, IV- در آوردگه چون- I, IV- بر- 23 K, VI-

- 2025 خجسته سروشست بر گاه و تخت
همه شهسر ایران سپاه ویند
چو سازد بندشست اندرون بارگاه
همه گرزداران با زیب و فر³
ز پیل و ز بالا و از⁵ تخت عاج
کس آیین اورا نداند شومار
اگر دشمنش کوه آهن شود⁹
هر آنکس که سیر آید از روزگار
چو خاقان چین آن¹² سخنها شنید
دلش زان سخنها بدو نیم شد¹⁴
2030 پر اندیشه¹⁶ بنشست بارای زن
که ای بخردان روی¹⁷ این¹⁸ کار چیست
نباید که پیروز گشته بجنگ
ز هر گونه موبدان خواستند²²
چنین گفت خاقان که اینست راه
2040 باندیشه در²⁷ کار پیشی کنیم
- یکی بارور شاخ زینما درخت¹
پرستندگان² کلاه ویند
نگنجد همی در جهان آن سپاه
همه پیشکاران بزین کمر⁴
ز اورنگ وز⁶ یاره و طوق⁷ و تاج
بگیتنی جز از⁸ دادگر شهریار
بر چشم او چشم سوزن شود⁹
شود تیز و¹⁰ با او کنند کارزار¹¹
بپژمرد و شد چون گل شنبلید¹³
وزاندیشه مغزش پر از بیم شد¹⁵
چنین گفت با نامدار انجمن
پراندیشه¹⁹ خسته ز آزار کیست²⁰
همه نامهها²¹ باز گردد ببنگ
چپ و راست گفتند و آراستند²³
که مردم²⁴ فرستیم نزدیک²⁵ شاه²⁶
بسازیم با شاه²⁸ خویشی کنیم²⁹

¹ K, VI – (нет рифмы); ² K, VI – (нет рифмы); ³ K, VI – I, IV, VI – گرزدارانش زین کمر – ⁴ K, I, IV – فر و فر – ⁵ J – (метр нарушен); ⁶ VI – VI – جنجویانش با زور و فر – ⁷ I, IV – تخت – ⁸ VI – VI – از پایه – ⁹ K, I, IV – ¹⁰ J – ¹¹ I, IV – ¹² I, IV, VI – این – ¹³ K – 66. 2033–2034 op. ¹⁴ I, IV – ¹⁵ I, IV – بدو نیم گشت – ¹⁶ K, I, IV, VI – پر از درد – ¹⁷ I, IV – ¹⁸ VI – نام ما – ¹⁹ K – ²⁰ VI – فرستیم – ²¹ K, VI – ز نادیده این رنج و تیمار چیست – ²² VI – ²³ K, VI – ساختند – ²⁴ K, I, IV, VI – گردی – ²⁵ K, VI – فرستیم – ²⁶ K – ²⁷ K – ²⁸ K – ²⁹ K – ³⁰ K –

چو آمد شدش باشد و گفت و گوی * نگردهد همی آب تییره بجوی
(метр нарушен). ²⁷ I – ²⁸ K, I, IV – ²⁹ K – ³⁰ K –

ز کار وی اندیشه کوته کنیم * خردرا بر جنگ همره کنیم

پس پردهٔ ما بسی دخترست¹ یکی را بنام شهینشه کنیم
 چو پیوند سازیم با او بخون بندو⁶ ننازش و سرفرازی بود
 زدانرا پسند آمد این⁸ رای شاه 2045
 ز لشکر سه پرمایه¹⁰ برگزید در گنج دینار بگشاد و گفت
 اگر¹³ نام را بایند¹⁴ و ننگ را یکی هدیه‌ای ساخت کاندز جهان
 دبیر جهان دیده را پیش خواند 2050
 نخست آفرین کرد بر کردگار خداوند کیوان و خورشید و ماه
 ز بنده نخواهد جز از¹⁸ راستی ازو باد بر شاه ایران درود
 خداوند دانایی و تاج و تخت 2055
 بداند جهاندار خسرو نژاد خردمند با سنگ و فرهنگ²⁰ و زاد²¹

که بر تازی بانوان² افسرست³ ز کار وی اندیشه کوتاه کنیم
 نباشد کس اورا⁴ بید رهنمون⁵ وزو بگذری جنگ و بازی بود⁷
 باواز گفتند کاین است⁹ راه که گویند و دانند پاسخ¹¹ شنید
 که گوهر چرا باید اندر¹² نهفت وگر بخشش و رزم¹⁵ و آهنک را
 کسی آن ندید از کهان و مهان سخن هرچ بودش بدل در براند¹⁶
 توانا و دانا و پروردگار خداوند پیروزی و دستگاه¹⁷
 نجوید بداد اندرون کاستی خداوند شمشیر و کویال و خود
 ز پیروز گر یافتنه کام و بخت¹⁹ خردمند با سنگ و فرهنگ²⁰ و زاد²¹

— 2043. 66. JI-⁵ کسی را K-⁴ افسرند K, VI-³ نیکوان VI-² دخترند K, VI-¹
 2044 op.; B—содержание этих бб. дает так: *فإنه إذا التحمت بيميننا أواصر المواصله و انتظمت بيميننا شجنة البقرابة أمانا أن يقصد بلادنا و ديارنا بل نعتضد مع ذلك بقرايته و نستظهر*
از— I, IV, آن K, VI-⁸ تری و تازی بود— VI جنگ سازی بود— K⁷ کزو— K⁶ بمودته
داشت— K¹² گفت و— VI گفتار داند— I, IV-¹¹ گرانمایه ای— K¹⁰ اینست— K, I, IV, VI-⁹
VI-¹⁶ بزم— I, IV, VI-¹⁵ (метр нарушен) مانند— IV-¹⁴ همه— VI مگر— I, IV-¹³ باید
نامه کسری— I پاسخ نامه کسری از خاقان چین— JI— Доб. заголовки: نامه کسری با او براند
نامه خاقان— VI نامه خاقان چین بنزد نوشین روان و پوشش نمودن— IV بخاقان چین (!)
VI-¹⁹ обратный— VI-¹⁹ بجز— I, VI-¹⁸ خداوندی اوراست بر ما گناه— VI-¹⁷ پیش کسری
*— I-²¹ доб. б.: فرهنگ و پیروز— VI با فر او با رای— K فرهنگ و داد— JI-²⁰ خنداوند دانا که داند درست * که کس تخت را جاودانی نجست*

اگر چند باشد بزرگ و بلند
 که بودند نزدیک² پیوند من
 رسیدند و⁴ گفتند چندی ز شاه
 ز تاج و سرافرازی⁶ و تخت اوی⁷
 بهاشیم¹⁰ در سایه پرتو¹¹
 هنرمند¹³ فرزند پادل یکیست
 فزون تر¹⁴ بدیدار¹⁵ و شایسته تر¹⁶
 همانا که این¹⁸ سودمند آیدش
 فزاید ز ما در جهان آفرین
 بگردند با مهر پیش وزیر²¹
 گزین کرد خاقان ز خویشان اوی
 بایران بنزدیک شاه ارجمند²⁶
 نشست از بر خسروی تخت عاج²⁷
 رسیدند نزدیک تخت بلند
 بگردند و³² کردند پیشش نثار
 درفشانتر³³ از آسمان بر³⁴ زمین
 بچینی زبان آفرین ساختند³⁶
 همانکه بیاراست دستور شاه
 چو برزد سر از کوه تابنده مهر

که مردم بمردم بودند¹ ارجمند
 فرستادگان خردمند من
 ازان بارگه چون³ بدین بارگاه
 ز داد و خردمندی و بخت⁵ اوی
 چنان آرزو⁸ خاست کز فرتو⁹
 گرامی تر از خون دل چیز¹² نیست
 یکی پای دامن که آهسته تر
 بخواهد ز من¹⁷ گر پسند آیدش
 نباشد جدا مرز ایران ز چین¹⁹
 پس اندر نوشتند²⁰ چینی حریر
 سه مرد گرانه مایه و²² چرب گوی²³
 برفتند زان²⁴ بارگاه بلند²⁵
 چو بشنید کسری بیاراست تاج
 سه مرد گرانه مایه و²⁸ هوشمند
 سه²⁹ بدره ز دینار³⁰ چون³¹ سی هزار
 ز زرین و سیمین و دیمای چین
 فرستادگانرا چو بنشاختند³⁵
 سزاوار ایشان یکی جایگاه
 بگشت اندرین نیز یک شب³⁷ سپهر

سر و افسر—⁶ J. تخت—⁵ I. VI—و⁴ VI. 3—تا J. و I, IV, VI—دوب.² شوند—¹ J.
 که—¹⁰ K, I, IV. از فرتو—⁹ K, I, IV. آرزوی—⁸ J. VI—66. 2060—2061. بخت اوی—⁷ I.
 خردمند—¹⁴ K, I, IV. خردمند و—¹³ J. هیچ—¹² VI. او—¹¹ K, I, IV. باشیم
 جز از مرز—¹⁹ J. آن—¹⁸ K, I, IV. همی—¹⁷ K. بایسته تر—¹⁶ K. بخوبی—¹⁵ VI. نکوتر
 گرانه مایه—²³ VI. دیبر—²¹ K, VI. اندر نوشتند—²⁰ J, K, IV, VI. ایران و چین
 بلند—²⁷ I—6. op. ²⁸ K. ارجمند—²⁶ K, I, IV, VI. ازان—²⁴ K, I, IV, VI. نیمخوی
 بد—³² I, IV. چین—³¹ K. دستار—³⁰ I, IV, VI. چو—²⁹ I. گرانه مایه—²⁵ K, I, IV, VI.
 بنشاختند—³⁶ K, I, IV. بنشاندند—³⁵ K, I, IV. و—³⁴ I, IV. شد—³³ I, IV. درخشانتر—³³ I, IV.
 چندی—³⁷ J, VI. خواندند

ز یاقوت بنهاد بر سر کلاه²
 برفتند با نامدار انجمن⁴
 بیارند و بنهند⁶ پیش دبیر
 خرامان⁸ بر شاه شد یزدگرد
 همه⁹ انجمن در شگفتی بماند
 که پیدا بد¹¹ از گفت خاقان چین
 ستایش گرفتند بر شهریار
 که نشست یک شاه بر¹³ پیشگاه
 بخوبی و نرمی¹⁵ و پیوند شاه¹⁶
 و گبر کهری را سرافکنده اند¹⁸
 ز خاقان که با گنج و با²⁰ تاج بود²¹
 همی راه جوید بنزدیک²² شاه²³
 تن آسانی و راستی پرورد
 ندارد بپیوند او جست راه
 که کسی را²⁶ ز²⁷ پیوند او نیست ننگ
 همه مهتران نیکخواه²⁸ ویند
 بزرگان و بیدار دل موبدان

نشست از بر تخت پیروز¹ شاه
 بفرمود تا موبد و رای زن³
 چنین گفت کن⁵ نامه بر حریر
 همه نامداران نشستند⁷ گرد
 2080 چو آن نامه بر شاه ایران بخواند
 ز بس خوبی و¹⁰ پوشش و آفرین
 همه سرفرازان پرهیزکار
 که یزدان سپاس و بدویم¹² پناه
 بپیروزی و فرّ و اورند شاه¹⁴
 2085 همه دشمنان پیش تو بنده اند¹⁷
 همه بیم زان¹⁹ لشکر چاق بود
 بفرّ شهرنشاه شد نیکخواه
 هر آنکس که دارد ز گردان خرد
 چو دانست خاقان که او تاو²⁴ شاه
 2090 نماید بدین²⁵ کار کردن درنگ
 ز چین تا بخارا سپاه ویند
 چو بشنید گفتار آن بخردان

¹ I— پیروزه-
² VI—б. переставлен со след. б.
³ K, I, IV, VI— موبدان و ردان
⁴ K, I,
⁵ I, IV— کین
⁶ K, I, IV, VI— بنهند
⁷ VI—
⁸ K,
⁹ I, IV, VI— یکی
¹⁰ VI—وز-
¹¹ K, I, IV, VI— شد
¹² K,
¹³ K—
¹⁴ I, IV— اورنگ شاه-
¹⁵ K—
¹⁶ I, IV, VI—доб.:
 برزم اندرون زنده پیوست مست * بزم اندرون گرد مهمان پرست
¹⁷ K, I, IV—
¹⁸ K, I, IV, VI—
¹⁹ K, I, IV—
²⁰ K—
²¹ I—
²² K—
²³ VI— б. оп.
²⁴ I, IV, VI—
²⁵ I, IV, VI—
²⁶ VI—
²⁷ I, VI—
²⁸ K, I, IV, VI—

- 2095 ز بیگانه ایوان بپرداختند
 شهنشاه بسیار بنواختنشان
 پیام جهاندار³ بگناردند
 چو بشنید شاه آن سخنه‌های گرم
 چنین داد پاسخ که خاقان چین
 بفرزند پیوند جوید همی
 هر آنکس که دارد روانش خرد
 بسازیم و این رای⁸ فرخ نهیم⁹ 2100
 چنان باید اکنون که خاقان چین
 کسی را فرستیم که دارد خرد
 یکی برگزینند¹² که نامی ترست
 ببیند که تا چون بود¹³ مادرش
 چو این کرده باشد که کردیم یار 2105
 فرستادگان خواندند آفرین
- فرستاده را پیش بنشاختند¹
 بنزدیکی تخت بنشاختنشان²
 براسب سخن پای بفشاردند⁴
 ز گردان چینی با آواز⁵ نرم
 بزرگست و⁶ با دانش و آفرین
 رخ دوستی را⁷ بشوید همی
 بچشم خرد کارها بنگرد
 سخن هرچ گفتست پاسخ دهیم⁹
 دل ما کند شاد بر¹⁰ به گزین¹¹
 شمیستان او سربسر بنگرد
 بخاقان چین برگرامی ترست
 بود¹⁴ از نژاد کیان گوهرش
 سخن را¹⁵ بپوستگی داد داد
 که از شاه شادست خاقان چین¹⁶

б.: доб. K² پیشی او تاختند I¹

سپهدار با لشکر و گنج و تاج * ندیدند گردان چینی ز چاج
 بلبل [گل - I, IV] داستانرا بپازردند - I, IV, VI, K⁴ شهنشاه - I, IV, K³ جهانجوی - VI, K³
 оп. IV - کنیم - VI⁹ کار - L⁸ آشتی را - VI⁷ و - L⁶ باوای - K⁵ [نیاززدند - I, VI]
 б. 2099, бб. 2100-2101 и первое мисра б. 2102. I¹⁰ شاه در - VI اندرین - I¹⁰
 оп. 2101-2102. L, VI¹³ چون پدر - VI¹³ L¹³ ز دخت آن گزیند - VI¹² оп.
 б. 2101-2102. K, I, IV¹⁴ به بینید تا - L¹⁴ سخنها - L¹⁵ بدست - VI¹⁵
 б.: доб. K, I, IV¹⁶ K¹⁶ K-еще доб.:

یکی را ز فرزندان برگزین * که آید بنزدیک خاقان چین
 چنان باید اکنون که خاقان چین * دل ما کند اندرین به گزین
 کسی را فرستیم که دارد خرد * شمیستان او سربسر بنگرد
 فرستاده گفت ای شه آفرین * یکی را ز فرزندان برگزین

که در پرده پوشیده رویان اوی¹ ز دیدار آن کس نپوشند² روی³
 شهنشاه بشنمید ز⁴ ایشان سخن برو تازه شد روزگار⁵ کهن⁶
 نویسنده نامه را پیش خواند ز خاقان فراوان سخنها براند
 بفرمود تا نامه پاسخ نداشت⁷ گزیده سخنهای فرخ نداشت⁷
 نخست آفرین کرد بر کردگار جهاندار⁸ پیروز و⁹ پروردگار
 بفرمان او یست گیتی پپای همویست¹⁰ بر نیک و بد رهنمای¹¹
 کسی را که خواهد کند ارجمند ز پستی برآرد بچرخ بلند
 دگر مانده اندر بد¹² روزگار چو نیکی نخواهد¹³ بدو کردگار¹⁴
 بهر نیکی از وی¹⁵ شناسم سپاس¹⁶ وگر¹⁷ بد کنم¹⁸ زو دل اندر هراس
 نباید¹⁹ که جان باشد اندر تنم²⁰ اگر بیم²¹ و امید ازو برکنم²²
 رسید این²³ فرستاده²³ بآفرین ابا گرم²⁴ گفتار خاقان چین
 شنیدم ز پیوستگی هرچ گفت ز پانک که او دارد اندر نهفت
 مرا شاد شد²⁵ دل ز پیوند تو²⁶ بویژه ز پوشیده فرزند تو²⁶
 فرستادم اینک یکی هوشمند که دارد خرد جان او را بپند²⁷
 بیاید بگوید همه راز من ز فرجام²⁸ پیوند و²⁹ آغاز من
 همیشه تن و جانست پر³⁰ شرم باد دلست شاد و پشتت بما گرم باد
 نویسنده چون خامه³¹ بیکار گشت بیماراست قرطاس و اندر نوشت
 همان³² چون سرشک قلم کرد خشک نهادند مهری بروبر ز مشک

1 Доб. зарол-اندهان VI-5 از K, I, IV, VI-4 رو VI-3 بپوشند IV-2 او VI-1
 2 IV-پیوستگی ساختن کسری با خاقان I- رفتن مهران ستاد پیش خاقان چین L-
 3 L, 7 جواب نامه کسری بخاقان VI- پاسخ دادن انوشیروان نامه خاقانرا و خواستن دختر
 4 L, VI-6. переставлен که او یست I, IV-10 و I, IV-9 و K, VI-8 نوشت IV, VI-
 5 I, IV, VI-13 در بد I, IV-12 زو نماید بید- K زو از بد- L 12
 6 IV- (метр нарушен) ازو IV- نیکی زو- I, VI- نیکی در- K 15 (нет рифмы) روزگار IV-14
 7 K, I, IV, VI-19 کند (в тексте по T). VI-18 کنی L, K, I, IV-17 اگر- K شناس
 8 K, I, IV, VI-23 بگسلم K, I, IV, VI-22 و L-21 اندر دل- K, I, IV, VI-20
 9 L-28 پسند K-27 او VI-16 اوی K, I, IV-26 شادتی K, I, IV-25 چرب I, IV- خوب
 10 K, VI-32 هوا K, VI-31 نامه چو- K 31 ترا جان پر از- K, I, IV, VI-30 و K-29 و
 11

- 2125 بر ایشان یکی خلعت افگند شاه
گزین کرد کسری² خردمند و³ راد⁴
ز⁵ ایرانیان نامور صد سوار
چنین گفت کسری بمهران ستاد
زبان و گمان⁶ بایدت چرب گوی
شهبستان اورا⁷ نگه کن نخست
2130 بارایش چه ره و فرّ و زیب
پس پرده او بسی⁸ دخترست
پرستارزاده نیاید بکار
نگر تا کدامست با شرم و داد
2135 نمیره جهاندار¹⁵ فغفور چین
اگر گوهر تن¹⁷ بود با نژاد
چو بشنید مهران ستاد¹⁹ این²⁰ ز شاه
برفت از بر گاه²² گیتی فروز
بخاقان چین آگاهی شد که شاه²⁴
2140 چو آمد بنزدیک خاقان چین
جهانجوی چون دید بنواختش

“

زاد-IV-⁴ و оп. -K, I, IV-³ پیری-I, IV, VI-گردی-K² که مانند ازان در-K¹
K-⁹ گپرد ترا در نشیب-K⁸ خاقان-I, IV, VI-⁷ روان-VI-⁶ از-VI-وز-K, I, IV-⁵
K-доб.:¹¹ که با برز بالا-K, I, IV, VI-¹⁰ یکی
نژاد پدر گرچه باشد بزرگ * ز مادر سخن نیز گوید سترگ
پدر کرده خاقان-K, VI-¹⁶ سپهدار و-K, VI-¹⁵ بمارد-VI-¹⁴ ز مادر-VI-¹³ оп. VI-¹²
IV-¹⁹ здесь и всюду بود-VI-¹⁸ گوهرش خود-K¹⁷ оп. 2135-2136-I, IV-66. با آفرین
برسولی رفتن مهران: заголовок: IV-доб. 2137-2138-VI-66. آن-I, IV-²⁰ مهران شاد
هنگام و خرداد-K, I, IV-²³ در شاه-I, IV-شاه-K²² شاد بنزد خاقان چین و دختر آوردن
I,²⁶ پذیره فرستاد چندی سپاه-I, IV, VI-²⁵ K, I, IV, VI-²⁵ چو آگاهی آمد ز راه-K, I, IV, VI-²⁴
IV, VI-مایهه-²⁷ پایگه-VI-²⁷

ازان کار خاقان پیراندیشه گشت
 سخنهای نوشین روان بر گشاد
 بدو گفت کین شاه نوشین روان
 یکی دختری داد باید⁴ بدوی⁵ 2145
 ترا⁸ در پس پرده یک دخترست
 مرا آرزویست¹² از مهر اوی
 چهارست نیز از پرستندگان
 از ایشان یکی را سپارم بدوی
 بدو گفت خاتون که با رای تو
 برین گونه¹⁸ یک شب بپیمود خواب
 پیامد بدرگاه مهران ستاد
 چو آن نامه برخواند خاقان چین
 کلید شمسستان بدو داد و گفت
 پرستار با او²⁰ پیامد²¹ چهار 2155
 چو مهران ستاد آن سخنها شنید
 در حجره بگشاد و اندر شدند
 که آنرا که اکنون تو بینی بداد
 شمسستان بهشتی شد²⁵ آراسته

بسوی شمسستان خاتون گذشت¹
 ز گنج و ز لشکر بسی² کرد یاد
 جوانست و بیدار و دولت³ جوان
 که ما را فزاید بدو⁶ آبروی⁷
 کجا⁹ بر سر بانوان¹⁰ افسرست¹¹
 که دیده نبردارم¹³ از چهر اوی¹⁴
 پرستار و بیدار دل بندگان
 بر آسایم از جنگ وز¹⁵ گفت و گوی¹⁶
 نگیرد کس اندر جهان جای تو¹⁷
 چنین تا برآمد ز کوه آفتاب
 بر تخت او رفت و نامه بداد
 ز پیمان بخندید وز¹⁹ به گزین
 برو تا کرا بینی اندر نهفت
 که خاقان بدیشان بدی²² استوار
 بیاورد با استواران کلید²³
 پرستندگان داستانهها زدند
 ستاره ندیدست و خورشید و²⁴ باد
 پر از ماه و خورشید و پر خواسته

ثم قام و دخل علی زوجته الأصلية النسبية... Л—б. оп.; Б—содержание б. дает так:

VI—خواهم⁴ K, I, IV, VI—بختی³ K, I, IV, VI—همی I, IV, VI—یکایک بزن بر همی² K—
 که او—VI⁹ مرا—K, VI⁸ آبرو—VI⁷ ازو—K, VI⁶ بدو—VI⁵ که من دختری داد خواهم
 10 K—دوب.: K, VI—11 I, IV—66. 2146—2147 оп.; K, VI—11 که او بر سر نامدار—K¹⁰

بیدار او نپسست اندر جهان * فراوان ز من خواستندش مهران
 از رنج و از—K¹⁵ VI—б. оп. که بیننده بردارم—Л¹³ مرا روز و شب هست—K¹²
 K—¹⁹ بدین گفته—I, IV, VI¹⁸ K—б. оп. که ما را فزاید بدو آبروی—IV¹⁶ و از—VI
 برایشان بکرد—Л²² پیامد پرستنده با وی—K²¹ پرستنده با وی—I, IV, VI²⁰ و از
 رفتن مهران ستاد بچین و آوردن دختر خاقان: K—доб. заголовок: VI—66. 2156—2158 оп.; K—
 بد—K, I, IV—²⁵ نی گرد—Л²⁴ چین بهر شاه کسری

- 2160 پری چهره¹ بر گاه بنشست پنج مگر دخت خاتون که افسر نداشت یکی جامه² کهنه بد بر³ برش ز گرده برخ بر نگارش نبود یکی سرو بد بر سرش ماه نو
- 2165 چو مهران ستاد اندرو⁴ بنگرید بدانست⁵ بیینادل رای راد⁶ بدستار و دستان همی چشم او⁸ پرستنده را گفت نزدیک شاه من اینرا که بی تاج و آرایشست
- 2170 برنچ از پی به گزین آمدم بدو گفت خاتون¹⁴ که ای مردپیپر تو آنرا که بافر¹⁵ و زیبست¹⁵ و رای بمالای سرو و¹⁶ برخ چون بهار همی کودکی نا رسیده بجای
- 2175 چنین پاسخ آورد مهران ستاد بداند که شاه جهان کنخدای من اینرا پسندم که بی²¹ تخت عاج²² اگر مهتران این نمینند رای
- همه بر سران تاج و در زیر گنج همان یاره و طوق و گوهر نداشت کلاهی ز مشک ایزدی³ بر سرش جز آرایش کردگارش نبود فروزان ز دیدار او گاه نو یکی را بدیدار چون او ندید که دورند خاقان و خاتون ز داد⁷ بیوشید وزان⁹ تازه شد خشم او¹⁰ فراوان بود یاره و تاج و گاه¹¹ گزیدم که این اندر¹² افزایشست نه از بهر دیبای¹³ چنین آمدم نگوویی همی یک سخن دلپذیر دلفروز گشته رسیده بجای بداند¹⁷ پرستیدن شهریار برو برگزینی نه ای¹⁸ پاکرای¹⁹ که خاقان اگر سر بپیچد زداد²⁰ بخواند مرا نیز ناپاک رای ندارد ز بن²³ یاره و طوق و تاج چو²⁴ فرمان بود²⁵ باز گردم بجای

جامه برداشته در—VI داشته [راسته—IV] جامه بد بر—K, I, IV—² پرستنده—K—¹
 مرد زاد—VI از راه داد—K داد و راد—VI, I, IV—⁶ یکی دید—I—⁵ آمد و—I, IV—⁴ سپه—K—³
 (в тексте конъектура). او—K, VI—⁹ که فرزند خاتون و خاقان نژاد—K, I, IV, VI—⁷
 وقال إن الظن يصدق ويمين وتوسم النجاية—B—¹¹ او—K, VI—¹⁰ ازان—IV, VI—
 VI—¹⁴ دینار—VI—¹³ که بی رد(!)—VI—¹² وألصالة في ناصية العاطلة عن التاج و الطوق...
 :. VI—¹⁹ دو. ب. توای—I, IV—¹⁸ بد آید—IV—¹⁷ و—VI—¹⁶ پرزست—IV—¹⁵ خاقان
 چو بشنید مهران ستاد این سخن * بدو گفت کای شاه تندی مکن
 بر تخت ساج—I, IV—²² بر—VI بدو گفت این را که بر—K—²¹ VI—66. 2175—2176
 دهی—VI دهد—VI—²⁵ که—K, I, IV—²⁴ تن و—I, IV—²³

- 2180 ننگه کرد خاقان¹ بگفتار اوی² بدانست کان پیر پاکیزه مغز خردمند بنشست با رای زن⁴ چو پردخته⁸ شد جایگاه نشست ستاره شناسان و کند آوران بفرمود تا هر کرا بود مهر 2185 همی کرد موید باختر ننگه چنمین گفت فرجام کای شهریار که این کار جز بر بهی نگذرد چنمینست راز سپهر بلند کزین¹² دخت خاقان وز¹³ پشت شاه 2190 برو شهریاران کنند¹⁵ آفرین چو بشنید خاقان دلش گشت¹⁷ خوش چو از چاره دلها بپرداختند بگفتند چیزی که بایست گفت بپذرفت مهران ستاد از پندر 2195 میانجی بپذرفت خاقان²¹ بداد پرستندگان باذنثار آمدند
- شگفت آمدش رای و کردار اوی³ بزرگست و شایسته کار نغز بپالود⁵ ز⁶ ایوان شاه انجمن⁷ برفتند با زیج رومی بدست هر آنکس که بودند ز⁹ ایشان سران¹⁰ بچستند یکسر شمار سپهر ز کردار خاقان و پیوند شاه دلت را ببد هیچ رنجه مدار ببد رای دشمن جهان نسپرد¹¹ همان گردش اختر سودمند بیاید یکی شاه زیبای گاه¹⁴ همان پرهنر سرفرازان چین¹⁶ بخندید خاتون¹⁸ خورشیدفش فرستاده را پیش بنشاختند ز فرزند خاتون که بددر¹⁹ نهفت²⁰ بنام شهنشاه پیروزگر همان را²² که دارد ز خاتون²³ نژاد بشادی بر شهریار آمدند

بپردخت - VI⁵ با انجمن - I⁴ رای بیدار او - VI³ او - VI² خاتون - I, IV¹
 K -¹⁰ از - I, IV⁹ پردخت - K, IV⁸ همی رای زد پیشی آن رایزن - I⁷ از - K, IV⁶
 زمان نشمرد - I, IV, VI¹¹ نشمرد - K همی نشمرد - JI¹¹ 2183-2184 оп. VI-66 داناسران
 (в тексте по T). VI¹⁴ و از - K, I, IV¹³ که از - K, I, IV¹²
 که از شاه کسری وزین خوب چهر * بیاید یکی پور مانند مهر
 VI¹⁶ شهر ایران کند - K, I, IV¹⁵
 که بر هفت کشور شود پادشا * جهاندار و پیروز و فرمان روا
 بد اندر - K¹⁹ فضحکت الخاتون و استمشر الخاقان - B خاقان - JI¹⁸ زان گونه گفتار - JI¹⁷
 خاتون - JI²¹ فرستادن خاقان دختر خود بکسری: доб. заголовок: VI²⁰
 JI, I, IV, VI²² خاقان - JI, IV²³ یکی را

وزان¹ پس یکی گنج آراسته
 ز دینار وز³ گوهر و طوق و تاج⁴
 یکی دیگر از عود هندی⁷ بزر
 2200 ابا هر یکی افسری شاهوار
 شتر بار کرده ز¹⁰ دیبای چین
 چهل را ز¹¹ دیبای زربفت گون¹²
 صد اشتر ز گستردهای بار کرد
 همی بود¹³ تا هر کسی¹⁴ برنشست
 2205 بفرمود خاقان پیروز بخت
 برو بافته شوشه¹⁶ سیم و زر
 درفشی درفشان¹⁸ بدیبای چین
 بصد مردش از²⁰ جای برداشتند²¹
 ز²³ دیبا بیاراست مهدی بزر²⁴
 2210 چو سیصد پرستار²⁶ با ماهروی
 فرستاد فرزندان را نزد شاه
 پرستنده پنجاه و²⁸ خادم چهل
 چو پردخته³⁰ شد زان بیامد دبیر

1 I, IV, VI— تخت عاج—IV⁴ و از—K³ بدو داد هر—VI بدادند هر—L² ازان—K¹
 6. переставлен с предыдущим б. VI—⁸ چینی—VI⁷ طوق و تاج—IV⁶ الأُسورة—B مهد
 دون (!)—L¹² جهاندار—I, IV, جهانی—K¹¹ کردند و—K¹⁰ 2200—2207 оп. VI—66. نثار—IV⁹
 همی دید—K, I, IV¹³ فأوقر أربعين حملا من الثياب المنسوجة بالذهب و الزبرجد—B
 IV— بافته شفشه—I بافته شمشه—K برو بامه شوشه و—L¹⁶ بنهید—I¹⁵ یکی—I, IV¹⁴
 بشفشه درون ناپسوده—I, IV نشانده بهر شوشه در گهر—K¹⁷ (в тексте по T). بافته شفشه
 L—¹⁹ درفشان درفشی—K¹⁸ إلى غير ذلك من الغيبل و الفييلة بآلات الذهب—B گهر
 برافراشتی—I, IV, VI²² برداشتی—I, IV, VI²¹ بشد مرد ازان—K²⁰ ز دیبای چین
 پرستنده—K²⁶ بزر—VI²⁵ مهد دگر—VI²⁵ بیاراسته مهد زر—I, IV²⁴ به—I, IV²³
 صد پیشی و—VI فرستاده بیست و—I, IV, VI²⁸ پرستار سیصد ز—K²⁸ 2200. VI—دوب. ب. 2200.
 31 K, VI—³¹ دبیر—K, I, IV³⁰ پردخت—K, I, IV³⁰ شاداب دل—K, I, IV, VI²⁹

یکی نامه بنوشست ارتنگ وار¹ 2215
 نخستین ستود آفریننده را
 که هر چیز کو سازد اندر پوش
 شهنشاه ایران مرا افسرست
 که تا من شنیدستم از بخردان⁶
 ز فر⁹ بزرگی و اورند شاه
 که اندر جهان سربر دادگر 2220
 بهردی و پیروزی و دستگاه
 برادی و دانش¹⁶ برای¹⁷ و خرد
 فرستادم اینک جهانمپین خویش
 بفرموده ام²¹ تا بود بنده وار
 خرد گیرد از فر و فرهنگ اوی²³ 2225
 که بخت و خرد رهنمون تو باد
 نهادند مهر از بر مشک چین
 یکی خلعت از بهر مهران ستاد
 که دادی کسی از مهران²⁶ جهان
 همان نیز یارانش را هدیه داد 2230
 همی رفت بادختر و خواسته
 چنین³⁰ تا لب رود چپ چون کشید

پر آرایش و بوی و رنگ و نگار
 جهاندار و² بیدار و³ بیننده را
 بران⁴ سو بود بندگانرا روش⁵
 نه پیوند او از پی دخترست
 بزرگان و بیدار⁷ دل موبدان⁸
 بجستم همی رای و¹⁰ پیوند¹¹ شاه
 جهاندار¹² چون او¹³ بنندد کمر
 بفر و بنیرو¹⁴ و تخت¹⁵ و کلاه
 ورا دین¹⁸ یزدان همی پرورد¹⁹
 سوی شاه²⁰ کسری بآپین خویش
 چو شاید پس²² پرده شهریار
 پیاموزد آیین و آهنگ²⁴ اوی²⁵
 بزرگی و دانش ستون تو باد
 فرستاده را داد و کرد آفرین
 پیاراست کن کس ندارد پیامد
 فرستاده را آشکار و نهان²⁷
 ز دینار وز مشکشان کرد شاد²⁸
 سواران و پیلان²⁹ آراسته
 بمرگان همی از دلش³¹ خون کشید³²

زوش—VI⁵ بدان—K, I, IV, VI⁴ оп. و—IV, VI³ оп. و—I, IV, VI² آژنگ وار—Л¹
 موبدان—VI⁶ نامه خاقان نزد نوشین روان و فرستادن دختر IV—доб. заголовков:
 L¹² (нет рифмы). فرمان—I¹¹ راه—VI¹⁰ و I, K, IV, VI—доб.⁹ بخردان—VI⁸ هشیار
 K—¹⁶ نژاد و بتخت—VI¹⁶ ببرز و بتخت—I, IV¹⁵ بپیروز—Л¹⁴ تو—I, IV¹³ جهانجوی
 بنزدیک—VI²⁰ оп. ب—VI¹⁹ پای—K, I, IV¹⁸ بدین—K, I, IV¹⁷ به رای و به دانش
 او—VI²⁵ اورنگ—Л²⁴ او—VI²³ یابد سرا—I, IV²² آید پس—K, VI²² بفرمودمش—VI²¹
 و—VI³⁰ L—доб.²⁹ оп. ب—VI²⁸ بهره داد—K²⁸ оп. 2229—2230 I, IV—66.²⁷ مپان—K²⁶
 چکید—IV³² ازان رنج ره—VI³¹ همی

همی بود تا رود بگذاشتند
 ز جیعون دلی پر زخون بازگشت
 چو آگاهی آمد ز⁴ مهران ستاد
 یکایک همی خواندند آفرین
 دلی شاد با هدیه و با نثار
 بیستند آذین⁹ بشهر و پراه
 به آموی و راه بیابان¹⁰ مرو
 چنین¹¹ تا بیسطام و گرگان رسید
 ز آیین که بستند¹² بر شهر و دشت¹³
 وز ایران¹⁴ همه کودک و مرد و زن
 ز بالا پر¹⁷ ایشان گهر ریختند
 بر آمیخته طشتهای²¹ خلوق²²
 همه یال اسبان پر از مشک و می
 ز بس ناله نای و چنگ و رباب
 چو آمد بیت اندر شمیستان شاه
 یکی سرو دید از برش گرد ماه
 کلاهی²⁶ بکردار مشکین زره
 گره بسته از تار و برتافته²⁹
 چو از غالیه بر گل انگشتی

ز خشکی بران¹ روی برداشتند²
 ز فرزند با درد انباز³ گشت
 همی هر کس آن⁵ مزده را هدیه⁶ داد
 ابر شاه ایران و سالار چین
 همه مهربان⁷ و همه دوستار⁸
 درم ریختند از بر تخت شاه
 زمین بود یکسر چو پتر تیز
 تو گفستی زمین آسمانرا ندید
 براهی که لشکر همی برگذشت
 پراه¹⁵ بت چین شدند انجمین¹⁶
 بپی¹⁸ زعفران و درم¹⁹ بیختند²⁰
 جهان پر شد از ناله کوس و بوق²³
 شکر با درم ریخته زیر پی
 نهد بر زمین جای آرام و خواب
 بمهد اندرون کرد کسری نگاه
 نهاده همه²⁵ بر ز عنبر کلاه
 ز گوهر کشیده²⁷ گره بر²⁸ گره
 بافسون یک اندر دگر بافته
 همه³⁰ زیر انگشتی مشتتری

هدیه I, IV-6 K, VI-5 کسی K, VI-5 به I-4 همباز I-3
 باز (нет рифмы); Л-доб. заголовков: VI-8 مرزبان VI-6 میزبان I, IV-7 و مزده
 12 I, چنان K-11 و 10 K, I, IV-доб. آیین K, I, IV, VI-9 گردیدن کسری از گرگان
 ز ایوان-14 Л, I, IV-که بندد بشهر و بدشت-13 Л از آذین و گنبد-VI و گنبد-IV
 20 K, بستند زعفران VI-19 جسی K-18 ز بالای-K-17 I-میسرا оп. 16 I-بسان-IV-15
 I, IV-22 پشتهای IV-طشتهای I-دستهء-Л-21 I-میسرا оп. (нет рифмы); ریختند VI-
 چو-27 K, VI-قیایی VI-26 بسر-25 K, VI-چنگ و بانگ VI-24 I-6. оп. 23 VI-خلوق
 گره زلف را بسته VI-ناز بر تافته-29 I, IV-در I-28 طبایع کشیده-IV, I زنجیر گشته
 هم از-30 K و تافته

درو¹ شاه نوشین روان خیره ماند
سزاوار او جای بگزیدد شاه
چو آگاهی آمد بخاقان چین
وزان شادمانی بفرزند اوی⁶
بپردخت سغد و سمرقند و چاج
ازین¹⁰ شهرها چون برفت آن¹¹ سپاه
جهان شد پر از داد نوشین روان
یکایک همی¹⁵ خواندند آفرین
همه دست برداشته باآسمان
تو این داد برشاه کسری بدار
که از فرّ و اورند¹⁸ او در جهان
بنخچیر چون او²⁰ بگرگان رسید
بشد خواب و خورد از²¹ سواران چین
پراگنده شد ترک سیصد هزار
کمانی نیایست²⁴ کردن بزه
بدین سان بود فرّ و برز کیمان
که نام وی و²⁶ اختر شاه بود
و زان²⁸ پس بزرگان شدند انجمن
بگفتند کاین شهرهای فراخ

درو¹ شاه نوشین روان خیره ماند
سزاوار او جای بگزیدد شاه
چو آگاهی آمد بخاقان چین
وزان شادمانی بفرزند اوی⁶
بپردخت سغد و سمرقند و چاج
ازین¹⁰ شهرها چون برفت آن¹¹ سپاه
جهان شد پر از داد نوشین روان
یکایک همی¹⁵ خواندند آفرین
همه دست برداشته باآسمان
تو این داد برشاه کسری بدار
که از فرّ و اورند¹⁸ او در جهان
بنخچیر چون او²⁰ بگرگان رسید
بشد خواب و خورد از²¹ سواران چین
پراگنده شد ترک سیصد هزار
کمانی نیایست²⁴ کردن بزه
بدین سان بود فرّ و برز کیمان
که نام وی و²⁶ اختر شاه بود
و زان²⁸ پس بزرگان شدند انجمن
بگفتند کاین شهرهای فراخ

از-⁴ K, IV, VI گاه ماه-⁵ I, IV برش بارگاه-³ Л بیماراسته-² VI بدو-¹ Л, I, IV
IV-⁴ بفقجار باشی-¹ I بفقجاق باشی-⁸ K, VI شده-⁷ Л او-⁶ VI و وز-⁶ VI واز-⁵ K, IV
¹² K, I این-¹ I (метр нарушен); آن-¹¹ K, IV ازان-¹⁰ IV, VI باج-⁹ K بفقجار تاشی
IV-⁴ بفقجار باشی-¹ I بفقجاق باشی-⁸ K, VI شده-⁷ Л او-⁶ VI و وز-⁶ VI واز-⁵ K, IV
¹⁷ I, IV, VI بد-¹⁶ I, IV, VI پرو-¹⁵ VI پشت-¹⁴ I, IV, VI در-¹³ K همه-¹² K, I
оп. از-²¹ K, I, IV بنخچیر که چون-²⁰ VI آشکارا-¹⁹ K اورنگ-¹⁸ VI شاه ایران
²⁵ K, کمانرا نمی بود-²⁴ Л و I, IV-²³ K, VI نیایست کردن-²³ K, VI که بود از در-²² VI
[که-^{VI}] ز نام و پی و-¹ I, IV, VI که نام و پی-²⁶ K نه که مانند اندر [ایدر-¹] I, IV, VI
و چاج-³⁰ K ز-²⁹ K, I, VI ازان-²⁸ K کجا تخت با-²⁸ K, VI او-²⁷ K, VI وز شهر ختن

بسی بود ویران و آرام جغد³
 شده روز بر هر کسی تار و تلخ
 بسی یاد داریم⁶ با درد و غم
 کسی را نبرد جای آرام و خواب
 جهانی برآسود¹⁰ از گفت و گوی¹¹
 شد این مرزها پر ز درد و گزند
 ندیدد هیچ ارجاسب جای¹⁴ درنگ
 که هرگز مبادا فلک یار اوی¹⁵
 همه شهرها¹⁸ پر ز تیمار شد¹⁹
 ندانست نرسی²¹ سرش را ز پای
 ز بد بسته شد دست آهرمندی
 بید تیز²³ دستی برآورد گرد
 ازو گشت خاقان پر از درد و شور
 پراکنده شد کار ناخوب و²⁴ زشت
 جهان کرد پر درد²⁵ و گرم و گداز
 مه خویشان مه تخت و مه اورند اوی²⁷
 پیونرفت و پرمایه شد²⁸ ارز ما
 جهان سردسر چون تن و چون³⁰ سر اوی³¹

ز چاچ و برک تا¹ سمرقند² و سغد
 چغانی و سومان⁴ و ختلان⁵ و بلخ
 بخارا و خوارزم و آموی و زم
 ز بیسداد وز⁷ رنج افراسیاب
 2275 چو کیخسرو آمد پرستیم⁸ از اوی⁹
 ازان¹² پس چو ارجاسب شد زورمند
 از¹³ ایران چو گشتاسب آمد بچنگ
 برآسود گیتی ز کردار اوی¹⁵
 ازان¹⁶ پس چو نرسی سپهدار شد¹⁷
 2280 چو شاپور ارمزد²⁰ بگرفت جای
 جهان سوی داد آمد و ایمنی
 چو خاقان جهان²² بستد از یزدگرد
 بیامد جهاندار بهرام گور
 شد از داد او شهرها چون بهشت
 2285 بهنگام پیروز چون خوشنواز
 مبادا فغانیش فرزند اوی²⁶
 جهاندار²⁸ کسری کنون مرز ما
 مماناد تا جاودان این بر اوی²⁹

و سمرقند تا— I, IV, 2 (в тексте конъектура). و ز چین و— VI وز ترک و— K بزرگ و— J, 1
 چغانی سواران— J, 4 گشت ویران و باوای جغد— VI آباد ویران ز جغد— K, J, 3 ترک
 برستند— I, IV, 8 واز— K, 7 داری— VI, 6 جیلان— IV, 5 بامی— VI سرمان— IV سامان— I
 وزان— K, I, IV, VI, 12 گو— VI, 11 بیاسود— I, IV, 1 شد آسوده— K, VI, 10 از او— VI, 9
 گشت— K, I, IV, VI, 17 وزان— I, IV, VI, 16 او— J, VI, 15 روی— VI, 14 وز— VI, 13 ز— I, IV, 13
 شاپور— VI, 21 هرمزد— K, I, IV, VI, 20 گشت— K, I, IV, VI, 19 مرزها— K, I, IV, VI, 18
 VI— 26 جور— VI, 28 خون— K, I, IV, 25 و— I, 24 بترتیز— VI بتدبیر— K, 23 چین— VI, 22
 I— 29 شهنشاه— VI, 28 نه خویشان بیداد و پیوند اوی [او— VI]— K, I, IV, VI, 27 او
 جهان یکسره باد ماوای اوی— I, IV, 31 تنست و— K, 30 برو— VI جای اوی— IV رای اوی
 VI— 31 تنست و سر او— VI

- 2290 که از وی زمین¹ داد بیند کنون² ازان⁴ پس ز⁵ هیتال و ترک و ختن بهر سو که بد موبدی کاردان ز پیران هر آن کس که بد رای زن چنان رای¹⁰ دیدند یکسر سپاه چو نزدیک¹¹ نوشین روان آمدند چنان گشت ز¹² انبوه درگاه شاه همه بر نهادند سر بر زمین بگفتند کای شاه ما بنده ایم همه¹⁵ سرفرازیم با ساز جنگ شهنشاه پذیرفت ز¹⁷ ایشان نثار از ایشان فغانیش بد پیشرو ز گردان²⁰ چو خشنود شد شهریار²¹ بپرسید بسپار و بنواختشان²³ وزان²⁵ پس شهنشاه یزدان پرست ستایشش همی کرد بر کردگار تو دادی مرا فرّ و فرهنگ و رای هر آن²⁷ کس که یابد ز من²⁸ آگهی
- نمینیم رنج و نه ریزیم خون³ بگلزیزون بر شدند انجمن⁸ ردی پاک و⁶ هشیار و⁷ بسپاردان⁸ بروبر ز ترکان شدند انجمن⁹ که آیند با هدیه نزدیک شاه همه یک دل و یک زبان آمدند که بستند بر مور و برپشه¹³ راه همه شاهرا خواندند آفرین بفرمان تو در جهان زنده ایم¹⁴ بهامون بدیزیم¹⁶ چرم¹⁶ پلنگ برستند¹⁸ پاک از بد روزگار¹⁹ سپاهی پیش جنگ سازان نو بیامد²² بدرگاه سالار بار بهر برزنی جایگه ساختشان²⁴ بخاک آمد از جایگاه نشست که ای برتر از گردش روزگار تو باشی بهر نیکی²⁶ رهنمای ازین²⁹ پس نجوید کلاه مہی

ازوی — I, IV —² کروشان زمین — VI — کزین سان زمین — I, IV — دگرسان ز چین — K¹
 و — Л, IV —⁶ چو — VI⁵ وزان — I, IV, VI —⁴ نریزند خون چون دیدند روی — I, IV —³
 روی — I, IV, VI —¹¹ K, I, IV, VI —¹⁰ б. оп. — K, I, IV —⁹ оп. — VI —⁸ 66. 2291—2292 оп. — IV —⁷ оп.
 — Л¹⁴ — بر مور و بر پشه بسته — VI — برپشه و مور — I, IV, VI —¹³ از — K, I, IV, VI —¹² بنزدیک
 — Л¹⁸ — از — K, IV, VI —¹⁷ نداریم جنگی — Л¹⁶ که ما — Л¹⁵ б. переставлен со след. б.
 برفتند پیش و نبد روز بار — I, IV, VI — برفتند سر پیشی پس بنده وار — K¹⁹ پرستنده (?)
 и обратный порядок ازیشان بید شادمان شهریار — VI —²¹ گرگان — Л²⁰ [بید روز تار — IV]
 نیک و بد — Л²⁶ ازان — K —²⁵ ساختش — Л²⁴ بنواختش — Л²³ سپاهی — Л²² мисра.
 ازان — K, I, IV —²⁹ که آید بهر کس ز من — I, IV — ما — VI —²⁸ که هر — K, VI —²⁷

ندارد کسسی² زهره³ کارزار
 چو من خفته باشم نجویند خواب
 مهران⁴ جهان کهتیران منند
 جهانرا جز از⁵ تو جهاندار نیست
 نخسید⁶ ز من مور خسته روان⁷
 نگر تا چنین در جهان شاه کیست
 ز گرگان برفتین گرفتند ساز⁸
 ز درگاه⁹ آواز روییننه خم
 ز یزدان نیکی دهش کرد یاد
 ز گنج درم هم ز در¹¹ و گهر
 دگر مهد پیروزه و تخت عاج
 بت آرای و هر گونه‌ای¹⁵ بندگان
 شبستان¹⁶ چینی بپیش اندرون¹⁷
 برفتند گرد اندرش خادمان
 بشد با شبستان²⁰ خاقان نژاد
 سپاهی نماند²¹ از یلان یک تنه²²
 بیامد سوی آذرآبادگان
 ز گیلان وز²⁴ دیلمان لشکری
 گرازان برفتند گردان²⁶ کوچ²⁷
 بپیشش سراپرده شهریار

همه کهتیری را بسازند¹ کار
 بکوه اندرون مرغ و ماهی بر³ آب
 همه دام و دد پاسبان منند
 کرا برگزینی تو او خوار نیست
 تو نیرو دهی تا مگر در جهان
 چنین پیش یزدان فراوان گریست
 بتخت آمد از جایگاه نماز
 برآمد خروشیدن گاو دم
 سپه برنشست و¹⁰ بنه بر نهاد
 ز دینار و دیبا و تاج و کمر
 ز¹² اسبان و¹³ پوشیده رویان و تاج
 نشستند¹⁴ بر زمین پرستندگان
 فرستاد یکسر سوی طیسفون
 بفرخنده فال و¹⁸ بروز آسمان
 سر¹⁹ موبدان بود مهرانستاد
 سوی طیسفون رفت گنج و بنه
 همه ویژه گردان²³ آزادگان
 سپاهی بیامد ز هر کشوری
 ز کوه بلوچ و ز دشت سروج²⁵
 همه پاک با هدیه و با نثار

سنگ و ماهی در—VI-⁸ ندارند کس—VI-² مهترانرا بسازند—IV بسازید—¹ L
 باز آمدن—IV-⁸ Dob. заголовок: 8 جهان—K, I, IV-⁷ نگردد—VI-⁶ بجز—VI-⁵ جهان—VI-⁴
 گنج—K, I, IV, VI-¹¹ و—VI-¹⁰ و Dob. VI-⁹ کسری نوشین روان بایران زمین
 بتستان—L-¹⁶ برفتند گرد اندرش—VI-¹⁵ بیستند—VI-¹⁴ و—VI-¹³ از—K-¹²
 بت چین—VI-²⁰ پس—L-¹⁹ فالی—K-¹⁸ 2319—2320 op. VI-66-¹⁷ بت آرای—K
 و از—K, IV, VI-²⁴ و Dob. K, I, IV-²³ 2322—2323 op. VI-66-²² بماند—L, IV-²¹ برفت
 IV-²⁷ برفتند خنجرگذاران—VI-²⁶ قنوج

که از میشی کوته کند چنگ³ گرگ⁴
 دگر گونه‌تر شد بکین و بمهر⁵
 نیازارد زان⁶ کشتمندی برآه
 بره‌بر⁸ بیاراستی⁹ جای خواب¹⁰
 نگه کرد¹² هر جای هامون و دشت¹³
 در و دشت پر گاو و پر گوسفند
 بروبر ندیدند کشت و درود
 بهر خانه‌ای چند فرزند یافت
 بفر جهاندار بیدار بخت¹⁶
 فرستاده قیصر آمد برآه¹⁷
 ز دیبای رومی و چینی¹⁹ کمر
 چنان باز هرگز نیامد ز روم²⁰
 سه ساله فرستاده شد²¹ باز و ساو
 نبشته²³ سوی²⁴ نامور شهریار
 نگه کرد و نامه برو²⁵ خواندند
 ز چیزی که پیشش فرستاده بود

بدان شهر¹ شد شهریار² بزرگ
 بفر جهاندار کسری سپهر
 بشهری کجا برگزشتی سپاه
 نجستی کسی⁷ از کسی نان و آب
 2330 برینسان¹¹ همی گرد گیتی بگشت
 جهان دید یکسر پر از کشتمند
 زمینی که آباد هرگز نبود
 نگه کرد کسری برومند یافت
 خمیده¹⁴ سر از بار شاخ¹⁵ درخت
 2335 بمنزل رسیدند نزدیک شاه
 ابا هدیه و جامه و سیم و زر¹⁸
 نثاری که پوشیده شد روی بروم
 ز دینار پر کرده ده چرم گاو
 ز قیصر یکی نامه‌ای با نثار²²
 2340 فرستاده را پیش بنشاندند
 بنسی²⁶ نرم پیغامها داده بود

کوته شد [دست-K] چنگ-³ K, I, IV, VI- نامدار-² K, I, IV- شاد-¹ K, I, IV, VI-

⁴ K, I, IV-доб.:

جهان تا جهان بلوچی نبود * مگر شهر از ایشان پر از داغ و دود
 VI- доб.:

جهان در جهان ظلم و جوری بود * مگر شهر ایران بکشت و درود

برویر-⁸ J- همی-⁷ I, IV- نیازاردی آن-⁶ I, IV- نیازاردی-⁶ K- بآیین و مهر-⁵ K, I, IV, VI-

VI- б. переставлен¹³ همه کرد-¹² K- بدینسان-¹¹ I, IV- VI- б. оп.¹⁰ نیازاستی-⁹ K-

со след. б.¹⁴ K, I- خمیدی-¹⁴ K, I- بار شاخ-¹⁵ J- با تاج و تخت-¹⁶ VI- سران-¹⁷ I, IV, VI-

بروم-²⁰ J- چندی-²⁰ VI- رومی-¹⁹ I, IV- زرین-¹⁹ K- و هم تخت زر-¹⁸ I, IV- ز راه

نوشته-²³ J, IV, VI- پرنگار-²² VI- پرنثار-²² K- فرستاد سه ساله با-²¹ VI- بد-²¹ K, I, IV-

همی-²⁶ K- کرد تا نامه پر-²⁵ K, I, IV, VI- پر-²⁴ K-

- کزین پس فزون‌تر¹ فرستیم چیز
 بپندرفت شاه آنک او دید رنج
 2345 وزان تخت شاه اندر آمد باسب⁴
 چو از دور جای پرستش بدید
 فرود آمد از اسب برسیم بدست
 همان⁷ پیشش آتش⁸ ستایش⁹ گرفت
 همه زر و گوهر فزونی که برد
 2350 پراگند بر موبدان سپیم¹² زر
 همه موبدان زو توانگر شدند
 بزمزم همی خواندند آفرین
 وزانجا پیامد سوی طیسفون
 ز بس خواسته کان¹⁴ پراگنده شد
 2355 وزان شهر سوی مداین کشید
 گلدستان چین با چهل اوستاد
 چو کسری پیامد بر تخت خویش
 جهان چون بهشتی شد آراسته

چنان چون بود در خور—K³ باج بر باج—IV باژ بد تاج—I² فزون زین—K¹
 تا سوی آن فر و—I, IV⁵ بتخت—I, IV⁴ که باباژ و باساو تا بست نیز—VI تاج نیز
 I, IV, VI, K⁹ یزدان—K⁸ وزان—IV نوان—I, VI روان—K⁷ همی رفت—K⁶ بخت
 سپاهی—I, IV¹³ و—IV¹² او بر شمرد—VI¹¹ ستایش—K, I, IV, VI¹⁰ نیایش
 K, I, IV—دوب.: پس پشت و پیش اندرون

بهر شهر کاند در شدی دادگر * بدرویش دادی بسی سپیم و زر
 K—دوب.:¹⁶ ز گنج—K, I, IV, VI¹⁵ کشی—K, I, IV, VI¹⁴

دو هفته نبودند در طیسفون * سپاهی پس پشت و پیش اندرون
 I, IV—دوب.:

دو هفته نبود اندرین طیسفون * ز لشکر زمین چون که بیستون
 و وز خاسته—VI²⁰ هشپار—VI همباز—I¹⁹ از—K, I¹⁸ 2355—66. IV¹⁷ оп.

- نشستند¹ شاهان ز² آویختن
 2360 جهان پسر⁵ شد از فتره ایزدی
 ندانست کس غارت و تاختن
 جهانی بفرمان شاه آمدند
 کسی کو بره بر⁸ درم ریختی
 ز دیبا و دینار بر¹⁰ خشک و آب
 2365 پیوست نامه بهر¹² کشوری
 ز بازارگانان ترک و ز چین¹³
 ز بس نافه¹⁵ مشک و چینی پرند
 شد ایران بکردار خرم بهشت
 جهانی بایران نهادند روی
 2370 گلابست گویی هوارا سرشک
 بیمارید برگل بهنگام نم
 جهان گشت پر سبزه و چارپای
 همه رودهها همچو دریا شده
 بایران زبانها بیاموختند
 2375 ز بازارگانان هر مرز و بوم
- بهر جای بیداد³ خون ریختن⁴
 بیستند گفتی دو دست از⁶ بدی
 دگر دست سوی بدی آختن
 ز کژی و⁷ تباری برآه آمدند
 ازان خواسته دزد⁹ بگریختی
 برخشند روز و بهنگام خواب¹¹
 بهر¹² نامداری و هر مهتری
 ز سقلاب و هر کشوری همچونین¹⁴
 از¹⁶ آرایش روم وز بوی¹⁷ هندی
 همه خاک عنبر شد و¹⁸ زر خشت
 برآسوده از رنج وز¹⁹ گفت و گوی²⁰
 برآسوده از رنج مرد و پزشک²¹
 نبرد کشتورزی ز باران دژ
 در و دشت گل بود و بام و سرای
 پپالیز گلین²² ثریا شده
 روانها بدانش برافروختند²³
 ز ترک و ز چین و ز سقلاب و روم²⁴

¹ K, I, IV—برآسوده—² K—از—³ I, IV—و—⁴ VI—66. 2359—2363 op. ⁵ K, I, IV—
 زود—⁶ K—⁷ L—وز (метр нарушен). ⁸ K—بید بر—⁹ K—¹⁰ K—
 ز دیبا و دینار و دیبا بر—¹¹ K, I, IV—доб.:
 ز بیبیم و ز داد جهاندار شاه * نکرده بداندیشی زان سو نگاه
 جهان چون بهشتی بد آراسته * در و دشت یکسر پر از خواسته
 VI—¹² L—¹³ K, I, IV—¹⁴ L—نامه و—¹⁵ K—انجمن—¹⁶ K—¹⁷ K—¹⁸ K, I, IV, VI—¹⁹ K, I, IV, VI—²⁰ VI—6. op. ²¹ L—
 رنج—²² K, I, IV, VI—²³ K, I, IV, VI—²⁴ I, IV—²⁵ K, I—
 ز هند و ز روم—²⁶ K, I—²⁷ K, I, IV, VI—²⁸ K, I, IV, VI—²⁹ K, I, IV, VI—³⁰ K, I, IV, VI—
 گل چون

- ستایش گرفتند بر¹ رهنمای² هر آن کس که از دانش آگاه بود
 رد و موبد و بخردان⁶ ارجمند
 چو خورشید گیتی بیماراستی
 که ای زبردستان شاه جهان
 هر آن کس که از کار دیده ست⁸ رنج
 بگویند¹⁰ یکسر بسالار بار
 وگر فامخواهی¹² بیاید ز راه¹³
 نباید که یابد تهنیدست رنج
 کسی کو¹⁷ کند در¹⁸ زن کس نگاه
 نمیند مگر چاه و²⁰ دار بلند
 وگر اسب یابند جایی²¹ یله
 بریزند خونش بران کشتمند
 پیاده بماند سوارش²⁴ ز اسب
 عرض بسترد نام²⁶ دیوان اوی²⁷
 گناهی نباشد کم و³⁰ پیش ازین
- فزایش گرفت از گیاه³ چارپای⁴
 ز گویندگان⁵ بر در شاه بود
 بداندیشی ترسان ز بیم گزند
 خروشی ز درگاه برخاستی
 مدارید یک تن بد اندر⁷ نهان
 نیاید⁹ با اندازه رنج گنج
 کز آن کس کند مزد او¹¹ خواستار
 درم خواهد از¹⁴ مرد بی دستگاه¹⁵
 که گنجور فامش بتوزد ز گنج¹⁶
 چو خصمشی بیاید¹⁹ بدرگاه شاه
 که با دار تیرست و با چاه بند
 که دهقان بدر بر کند زان گله²²
 برد گوشت²³ آن کس که یابد گزند
 بپوشی رود²⁵ نزد آزرگشسب
 بپای²⁸ اندر آرند ایوان اوی²⁹
 ز پستر بود آنک بد³¹ پیش ازین³²

Л, K, I, IV, VI—обратный порядок мисра (в тексте конъектура); K—доб.:
 1 گرفته برو—Л¹ 2 رهنما—Л² 3 در جهان—VI³ 4 چارپا—Л⁴

بپایوست آمد شد مردمان * بهر جایگه ساخته خان ومان
 او دید بسیار—VI⁸ بدی در—VI⁷ بخرد و موبدان—K⁶ داندگان—VI⁵
 کزان پس کند مردرا—K, IV, VI¹¹ بگویند—I¹⁰ (в тексте конъектура).
 ار—Л¹⁴ نباید بره—IV براد—K, I¹³ نامخواهی—VI و امخواهی—K, I, IV¹² [ممررا—VI]
 بیاید ز شاه و ز—IV گزارید وام وی از پیش گنج—I بدادی ز گنج—Л¹⁶ بادستگاه—VI¹⁵
 K—جای—Л²⁰ بیارد—VI بیاید—Л, I, IV¹⁹ بر—K¹⁸ گر—I, IV¹⁷ اگنده گنج
 گوش—Л²³ شکایت کند زان گله—VI کند زو بدر بر گله—I, IV آن غله—Л²² یابد بجایی
 دشمرد—VI و—I, IV—доб. عرض—Л, K, I²⁶ شود—K, VI²⁵ سوارش بماند—I, IV, VI²⁴
 که باشد—VI که باشد کم و—I که باشد برو—K³⁰ او—VI²⁹ بپا—Л²⁸ او—VI²⁷ نام و
 IV—б. оп.³² پستر کند وان بود—I³¹ ز کم

نمیشد بران¹ شاه همداستان
هر آن کسی که نپسندد این⁴ راه ما
بدر بر² نخواهد جز از³ راستان
مبادا که باشد بدرگاه ما⁵

* *
*

جهاندار یک روز بنشست شاد
سرخ گفت خندان و بگشاد چهر
2395
یکی آفرین کرد بر کردگار⁸
چنین گفت کای داور تازه روی¹⁰
خجسته شهنشاه پیروزگر¹³
نهمتم¹⁵ سخن چند بر پهلوی
2400
سپردم¹⁷ بگنجور تا روزگار
بدیدم که این گنبد دیرساز
اگر مرد برخیزد از تخت بزم
زمین را بپردازد¹⁹ از دشمنان
شود پادشا بر جهان سربر
2405
شود دستگاهش چو خواهد²¹ فراخ
نهد گنج و²³ فرزند گرد آورد
فراز آورد لشکر و خواسته

بزرگان داننده را بار داد⁶
بر تخت بنشست⁷ بوزرجمهر
خداوند پیروز و پروردگار⁹
که بر¹¹ تو نیابد سخن زشتگوی¹²
جهاندار با دانش و باگهر¹⁴
ابر¹⁶ دفتر و کاغذ خسروی
برآید بخواند مگر شهریار
نخواهد همی لب گشادن¹⁸ براز
نهد بر کف خویش جانرا برزم
شود ایمن از رنج آهرمنان²⁰
بیابد سخنها همه در بدر
کند گلشن و باغ و میدان²² و کاخ
بسی روز بر آرزو²⁴ بشمرد²⁵
شود کاخ و ایوانش آراسته

VI-⁴ نخواند بجز VI- بجز K-³ برین بر VI- بدرگاه K-² همی I, IV, VI-¹ K,
حدیث K- سخن گفتن بوزرجمهر پیش کسری I-⁵ Доб. заголовки: Л, I او نپسندد او
سوال VI- گفتار اندر پندنامه برزیجمهر شاه نوشین روانرا IV- بوزرجمهر با شاه کسری
K,⁹ شهریار I, IV, K,⁸ بنشاند VI-⁷ کرد یاد VI-⁶ و جواب برزیجمهر و کسری
I, IV, K,¹² از K,¹¹ راستگوی VI, K,¹⁰ VI-⁶ ب. оп. که شد دل بکردار خرم بهار I, IV,
جهاندار بادانش و I, IV, K,¹⁴ پیروز بخت I, IV, K,¹³ جست و جوی I, IV, K,¹⁵ عیبجوی
گشادن VI-¹⁸ سپرده L-¹⁷ برین I-¹⁶ نوشتن L, IV, VI-¹⁵ پرهنر VI-¹⁴ تاج و تخت
دست بر [در-] K-²¹ کار گردن I, IV, K,²⁰ اهریمنان K-²⁰ دمرزاد (!) L, K, I-¹⁹ همی لب
نشمرد I, K,²⁵ با آرزوی L-²⁴ همه گنج K-²³ ایوان VI-²² کارگر دست یابد VI-

- گر ایدونک درویش باشد برنچ
 ز روی ریا هرچ³ گگرد آورد
 2410 شود خاک و بی بر شود رنج اوی⁴
 نه فرزند ماند نه تخت و کلاه
 چو بنشینند آن جستن و باد اوی⁹
 بدین¹² کار چون بگذرد روزگار
 ز گیتی دو چیزست جاوید¹⁵ بس
 2415 سخن گفتن نغز و کردار نیک
 بدین²⁰ سان بود گردش روزگار
 مکن شهریارا گنه تا توان
 بی آزاری و سودمندی گزین
 ز من یادگارست چندی²⁴ سخن
 2420 چو بگشاد روشن دل شهریار
 بدو گفت فرخ کدامست مرد
 چنین گفت کانکو بود بیگناه²⁷
 پسر سیدش²⁸ از کژی و راه دیو

ز روی ز ناروی-I ز روی و ز بازوی-K³ نام گنج-IV تاج و گنج-K² آورد-IV, VI,¹
 رسد-VI همان-I, IV,⁵ او-K, VI,⁴ چو از زور بازو به-VI ز روی و ز یاروی-IV
 IV- رای اوی-Л⁹ б. переставлен с пред. VI-⁸ آوای-K⁷ او-K, VI,⁶ بیگمان
 VI- جای اوی-Л¹¹ بگیزد بگیتی-Л¹⁰ جستن باد او-VI جنبش و باد اوی
 K-¹⁵ چنان مرد با شرم پرهیزکار-VI¹⁴ نیکو-I, IV,¹³ برین-K, I, IV, VI,¹² او
 وریک-K¹⁹ چنان-IV¹⁸ بماند-I, IV,¹⁷ بماند-Л¹⁷ 2414-2416 оп. VI-¹⁶ 66. و
 K, I, IV-¹⁶ доб.:

ز خورشید وز باد وز آب و خاک * نگردد تمه نام و گفتار پای
 I, IV- آیین و فرهنگ دین-K²³ گناهی-K, I, IV,²² و I, IV-²¹ оп. چو زین-K²⁰
 به-K با-Л, I, IV,²⁸ ازو-K, I, IV, VI,²⁵ چندین-I, IV, VI,²⁴ آیین و فرجام دین
 بترسد-IV پسر سید-I²⁸ هر آن کسی که او چیره شد برگناه-Л²⁷ (метр нарушен).
 راز-Л²⁹ پس

بدو گفت فرمان یزدان بهیست¹ در برتری³ راه آهرمنست⁴ 2425
 خنک در جهان مرد پیمان⁵ منشی چو جاننش⁷ تنشی را نگهبان بود
 بماند بدو⁸ رادی و راستی هران چیمز کان¹⁰ بهر⁹ تن بود
 ازین هر دو چیمزی ندارد دریغ کسی کو بود بر خرد پادشا
 سخن نشنو از¹⁴ مرد افزون منشی چو خستو بیاید¹⁶ بدیگر سرای
 کزین بگذری سغله آنرا شناسی دریغ آیدش بهر¹⁸ تن ز تن¹⁸ 2435
 همان²⁰ بهر²¹ جاننش که دانش بود پیرسید کسری که از کهتران²²
 چنین گفت کان کس که داناترست کدامست²⁵ دانا بدو شاه گفت
 چنین گفت کان کو بفرمان دیو دهاند اهرمن هم بنیروی³⁰ شیر 2440

بدتری - IV تیزی - K³ بدو - K, I, IV, VI² کسی کو سزاوار شاهنشاهیست - J¹
 خاقان - J⁸ خاقان - J⁷ پیراهنش - K, I, VI⁶ برتر - VI⁵ اهریمنست - K, IV⁴
 نراند - K¹² یا - K, I, IV, VI¹¹ کز - VI¹⁰ بگوید - IV⁹ کنون
 مسکنش - J¹⁵ نشنود - VI¹⁵ مشنو از - J, IV¹⁵ نشنو از (!) - K
 هم از - I, IV²⁰ ز - I-оп.¹⁹ بتن - J¹⁸ بدان - VI¹⁷ ترا - J¹⁷ نباشد - VI
 اندازه بهتران - I, IV²³ اندازه کهتران - K²³ موبدان - VI²² مهتران - K, I, IV²² بهره بر - K
 برد - IV²⁷ رایش - K²⁶ - неразборчиво. J²⁵ آرزوی - J²⁴ اندازه بر بخردان - VI
 نبرد دل - I, IV, VI²⁹ K, VI-доб.:²⁹

کسی را همی خیره فرمان برد * که خصم روانست و آن خرد
 ده اهریمنند این بنیروی چو - K³⁰

بدو گفت کسری که ده¹ دیو چیست²
 چنمین داد پاسخ که آز و نیماز
 دگر خشم و رشکست و ننگست و کین
 2445 ده⁷ آنک از⁸ کس ندارد سپاسی
 بدو گفت ازین¹⁰ شوم ده باگزنند¹¹
 چنمین داد پاسخ بکسری که آز
 که اورا نبینند خشنود ایچ¹²
 نیماز آنک اورا ز¹⁴ اندوه و درد
 2450 کزین¹⁷ بگذری خسروا¹⁸ دیو رشک
 اگر در زمانه کسی بی گزند¹⁹
 دگر ننگ دیوی بود با ستیز²¹
 دگر دیو کینست پرخشم و جوش²²
 نه بخشایش آرد پرویر²⁴ نه مهر
 2455 دگر دیو نمام²⁶ کو جز دروغ
 بماند²⁹ سخن چین و دو روی دیو
 میان دو تن کین و جنگ³¹ آورد³²
 دگر دیو بی دانش و³⁵ ناسپاسی

رمام—IV⁵ بدگوهر کینه ساز—VI⁴ و—I, IV³ کیست—VI² کسری ره—K¹
 K—¹¹ کین—L, IV¹⁰ همون کیست—L⁹ زو—IV⁸ دگر—K دوم—L⁷ و روزی—K⁶
 هیچ—K¹³ هیچ—I, IV, VI¹² شومتر ده گزند—IV پرگزند—I, VI ازین دیوها پرگزند
 چو زین—VI¹⁷ ب. оп. VI¹⁶ همه—K, I, IV¹⁵ از—K¹⁴ (нет рифмы, метр нарушен).
 K, I, IV, VI—²¹ بپیند—I, IV, VI²⁰ کسی را گزند—VI پرگزند—K¹⁹ باشد آن—L¹⁸
 بر آرد—I, IV—²³ چشم—K جوش و خشم—VI خشمست پر جوش و خشم—K²² پرستیز
 بکین بر—K, I, IV—²⁴ نه بخشایش آرد بکس بر نه خشم—VI بناکه خروش
 نگوید—VI²⁷ آنست—VI رمام—IV دو روی—L²⁶ ب. оп. VI—²⁵ دیوست ارزنگ چهر—K
 ببرد دل از ترس—VI ترس—K, I, IV—³⁰ نماند—K, I, IV, VI—²⁹ پر—L, IV, VI—²⁸ جز—L
 کوشندگی—IV بشکند—K, I, VI—³⁴ بکوشید و—I, IV—³³ افگند—K, I, IV, VI—³² خشم—VI—³¹
 و—K, IV—³⁵ بشکند

- بنزدیک او رای و شرم¹ اندکیست
 2460 ز دانا بپرسید پس شه‌ریار
 ببنده چه دادست³ کیهان خدیو
 چنین داد پاسخ که دست خرد
 خرد باد جان ترا رهنمون
 ز شمشیر دیوان⁷ خرد جوشنست
 2465 گذشته سخن یباد دارد¹⁰ خرد
 وگر خود بود¹² آنک خوانیم خیم¹³
 جهان خوش بود بر دل نیک خوی
 سخنهای باپنده¹⁸ گویم¹⁹ کنون
 همیشه خردمند و²¹ امیدوار²²
 2470 نیندیشد از کار بد یک زمان
 دگر هرکه²⁵ خشنود باشد بگنج
 کسسی کو بگنج و²⁶ درم ننگرد
 دگر دین یزدان پرستست و²⁷ بس
 ز فرمان یزدان نگرده²⁸ سرش
 2475 برین همنشانست پرهیز نیز

K-⁴ ببنده چرا دست-K³ بچشمش-Л² شرم و رای-VI بزم و رزم-K¹
 VI- بدانشی روانرا همی پرورد-I, IV اهریمنان نگذرد-K⁵ بنده

چنین پاسخش داد پس مرد دین * که ای شاه با دانشی و با آفرین

I, IV-66 در تنست-K⁹ دانا بدو-K⁸ دیو از-K⁷ 6 K, VI-6. стоит после 6. 2465.

هران-I, IV-13 خویرا-K¹² خرد-VI, K¹¹ راز دارد-VI باز یابد-K¹⁰ 2464-2465 оп.

VI-6. оп. 17 از-Л, K¹⁶ نتابد-K¹⁵ ابا-I, IV-14 کو خرد باشد او را ندیم

پرهیزکار-VI-22 و-оп. I, IV-21 که جانرا-VI-20 بینم-VI-19 امید-K¹⁸, I, IV, VI

تیر گیرد براو-VI تیر گیرد نگیرد-I, IV تیر گیرد نجوید-K²⁴ بجز-I, IV, VI-23

پرستیشی-VI و-оп. VI-27 برنج و-оп. K²⁶ هیچ-VI هرچ-Л, K, I-25

بغروشد-IV-30 سرشتش برینست و-I, IV, VI, K²⁹ اگر در-K²⁸

بدو گفت زین¹ ده² کدامست شاه
 چنین داد پاسخ که راه خرد
 همان خوی نیکو⁴ که مردم بدوی
 وزین گوهران گوهر⁵ استوار
 2480 وزیشان امیدست آهسته‌تر
 وزین گوهران آز دیدم برنچ
 بدو گفت شاه از هنرها چه به
 [چنین داد پاسخ که هر کو ز راه
 بیابد ز گیتی همه کام و نام¹⁰
 2485 [پرسید ازو ناممردار گو
 [چنین داد پاسخ باواز¹⁵ نرم
 [فزون¹⁷ نچوید برین بر خرد
 [وزان پس ز دانا پرسید مه
 چنین داد پاسخ که دانش¹⁹ بهست
 2490 که دانا بلندی نیازد بگنج²¹
 ز نیروی خصم²² پرسید شاه
 چنین داد پاسخ که کردار بد
 ز دانا پرسید پس دادگر
 چنین داد پاسخ بدو رهنمون

گوهری — K, I, IV-⁵ نیکو — VI-⁴ ازین ره — I, IV-³ ب. оп. ازین — K, I, IV-¹
 نیابی ز گنج — IV-⁸ نماید بگنج — VI-⁷ ل. بایسته‌تر — VI-⁷ کسی را ندیدم من — K-⁶
 نام — K-¹⁰ بگردد بود بر تن او [با تن پر — VI] گناه — K, VI-⁹ 2483-2488. оп.; I, IV-⁹
 کنم پیشرو — T-¹⁴ K-¹⁴ ب. оп.; ره — T-¹³ جام — VI-¹² نام — K-¹² و — K, VI-¹¹ доб. و کام
 مردان — K-¹⁸ فروتن — K-¹⁷ دانا — K, VI-¹⁶ که آواز — VI-¹⁶ گفت او را که آواز — K-¹⁵
 نیازد بلندی — I-²¹ نیازد بتندی و گنج — K-²¹ مهان — K, I, IV-²⁰ دانا — L-¹⁹ دانا — VI-¹⁹
 — K, I, IV, VI-²³ بردان (?) — L-²² بپارد بلندی بگنج — VI-²² نیارد بلندی بگنج — IV-²²
 — K, I, IV-²⁸ доб.: دانش — VI-²⁷ ب. оп. یا — K, I, IV-²⁶ و — L-²⁴ خواهد
 که فرهنگ آرایش جان بود * ز گوهر سخن گفتن آسان بود

- 2495 گهر¹ بی هنر زار و خوارست و سست
بدو گفت جانرا زدودن بچمیست
بگویم کنون گفتهها⁴ سر بسر
خرد مرد را⁷ خلعت ایزدیست
هنرمند کنز⁹ خویشتن در شگفت
همان خوش منش مردم خویشدار¹⁰ 2500
اگر بغشش و دانش و رسم و داد
بزرگی و افزونی و راستی
ازان¹⁸ پس بپرسید کسری ازوی
بزرگی بکوشش بود گر¹⁴ بخت
چنین داد پاسخ که بخت و هنر 2505
چنان چون تن و جان¹⁷ که یارند و جفت
همان کالبد مرد را پوششست¹⁹
بکوشش نیاید²¹ بزرگی بجای
و دیگر که گیتی فسانهست و باد²²
2510 چو بیدار گردد نییند²⁴ بچشم
دگر پرسشی برگشاد از نهفت
چنین داد پاسخ که شاهی که تخت
اگر دادگر باشد و نیک نام
- بفرهنگ باشد روان تن درست²
هنرهای تن را³ ستودن بچمیست
اگر یاد گیری⁵ همه⁶ در بدر
ز اندیشه دورست و دور از بدیست⁸
بماند هنر زو نیاید گرفت
نیاشد بچشم خردمند خوار
خردمند گردد آورد¹¹ با نژاد
همی گیرد از خوی بد کاستی¹²
که ای نامور مرد فرهنگ جوی
که¹⁵ یابد جهاندار ازو تاج و تخت
چنانند چون¹⁶ جفت با یکدگر
تنومند پیدا و جان در¹⁸ نهفت
اگر بخت بیدار در کوششست²⁰
مگر بخت نیکش بود رهنمای
چو خوابی که بیننده دارد بپاد²³
اگر نیکویی دید اگر²⁵ درد و خشم
بداناستوده²⁶ کدامست گفت²⁷
بیاراید و زور یابد ز بخت
بباید ز گفتار و کردار²⁸ کام²⁹

گفت من—⁴ K, I, IV, VI اورا—³ K—² K—доб. 66. 2518—2523 текста. که هر—¹ I—
⁸ IV—доб. خود یکی—⁷ K—⁶ K, I, IV, VI ز من—⁵ K, I, IV, VI گیرد—⁴ IV—
заголовок: سوال کردن نوشین روان از بوزرجمهر ⁹ K—از ¹⁰ K—¹¹ I, IV, VI—
که کین آورد کژی و کاستی—¹² I, IV, VI و با دانش و—¹¹ K—¹⁰ K—⁹ K—
و بیدار—¹⁸ L—¹⁷ K—¹⁶ VI—¹⁵ L—¹⁴ K, VI—¹³ I, IV, VI—
پوششست—²⁰ K, I, IV, VI—¹⁹ K, I, IV, VI—¹⁸ K, I, IV, VI—
چو خواهی—¹⁷ I, IV, VI—¹⁶ I, IV, VI—¹⁵ L—¹⁴ L—¹³ L—¹² L—¹¹ L—¹⁰ L—⁹ L—⁸ L—⁷ L—⁶ L—⁵ L—⁴ L—³ L—² L—¹ L—
ستودن—²⁶ L—²⁵ I, IV, VI—²⁴ L—²³ L—²² L—²¹ L—²⁰ L—¹⁹ L—¹⁸ L—¹⁷ L—¹⁶ L—¹⁵ L—¹⁴ L—¹³ L—¹² L—¹¹ L—¹⁰ L—⁹ L—⁸ L—⁷ L—⁶ L—⁵ L—⁴ L—³ L—² L—¹ L—
(нет рифмы). نام—²⁹ K—²⁸ L—²⁷ L—²⁶ L—²⁵ L—²⁴ L—²³ L—²² L—²¹ L—²⁰ L—¹⁹ L—¹⁸ L—¹⁷ L—¹⁶ L—¹⁵ L—¹⁴ L—¹³ L—¹² L—¹¹ L—¹⁰ L—⁹ L—⁸ L—⁷ L—⁶ L—⁵ L—⁴ L—³ L—² L—¹ L—

- بدو گفت کاذر جهان مستمند¹ 2515
 چنمین داد پاسخ که درویش زشت
 پپرسید و³ گفتا که بدبخت کیست
 چنمین داد پاسخ که داننده مرد
 پپرسید ازو گفت خرسند کیست
 چنمین داد پاسخ که آن کس که مهر
 بدو گفت ما را چه شایسته‌تر 2520
 پپرسید ازو گفت آهسته کیست
 چنمین داد پاسخ که از عیب‌جوی¹¹
 بنزدیک او شرم و آهستگی¹⁴
 پپرسید ازو نامور شه‌ریار
 چنمین گفت کان کس که کوشا ترست¹⁸ 2525
 پپرسید ازو شه‌ریار جهان
 چنمین داد پاسخ که از آگهی
 مگر آنک گفتند خاکست²² جای
 بدو گفت کسری که آباد شه‌ر
 چنمین داد پاسخ که آباد جای 2530
 پپرسید کسری که بیدارتر²⁵
 بیگیتی²⁷ کدامست با مین بگوی
- کدامست بد روز و ناسودمند
 که نه کام² یابد نه خرم بهشت
 که هم‌واره⁴ از درد یابد گریست⁵
 که دارد ز کردار بد روی زرد
 بمیشی ز چیز آرزومند کیست⁶
 ندارد برین⁷ گرد گردان⁸ سپهر
 چنمین گفت کان کس که آهسته‌تر⁹
 که بر تیز مردم بماید گریست¹⁰
 نگر تا که¹² پیچد سر از گفتگوی¹³
 هنرمندی¹⁵ و رای و شایستگی¹⁶
 که از مردمان¹⁷ کیست امیدوار
 دو گوشش¹⁹ بدانش نیوشا ترست²⁰
 از²¹ آگاهی نیک و بد در جهان
 فراوان بود کژ و مغزش تھی
 ندانم چه گویم²³ دیگر سرای
 کدامست و مازو چه داریم به‌ر
 ز داد جهاندار باشد بپای²⁴
 پسندیده‌تر مرد و هشیارتر²⁶
 که بفزاید از دانشی²⁸ آبروی

1 I, IV— оп. و— K, I, IV, 2 نام— K, 3 (размер нарушен и нет рифмы) ناسودمند— VI— 1

VI— هم زارش— 2518—2519 оп. K, VI— 6 بمیشی ز چیز آرزومند چیست— K— 5 هم زارش— VI هموارش

(метр нарушен); IV— گردان (метр нарушен); L— 8 برو— K بدو— L— 7

VI— оп. 6. и вместо него 10 آنکس که بایسته‌تر— I, IV— 2496; K— 66. 2520—2523 стоят перед б.

VI— (в тексте по T). نه— VI— چه— L, K, I, IV— 12 زشت گوی— L— 11 هم از— L— 13

است. 16 K, I, IV, VI— доб. خردمندی— I, IV, VI— 15 است. 14 K, I, IV, VI— доб. عیب جوی

— I, K, I— 21 نیوشان ترست— L— 20 ز کوشش— L— 19 کوشان ترست— L— 18 مردگان— VI— 17

VI— 66. 2530—2531 оп. 24 ندانم چگونست— K, I, IV, VI— 23 خاکبست— L— 22

بغزایدش— K— 28 ز گیتی— VI— 27 2531—2533 оп. IV— 66. 2531—2533 оп. 26 کیست— L— 26 کیست

چنین داد پاسخ که دانای پیر
 بدو گفت کسری که رامش¹ کراست
 2535 چنین⁵ داد پاسخ که هر⁶ کو ز بیم⁷
 بدو گفت مارا ستایش بچپست
 چنین داد پاسخ که او را⁸ نیاز⁹
 همان رشک و کینش نباشد¹² نهان
 ز مرد شکیمبا پیرسید شاه
 2540 چنین گفت کان کس که نومید گشت
 دگر آنک روزش بماید¹⁶ شمرد
 بدو گفت غم در¹⁹ دل کپست پیش
 چنین داد پاسخ که آنکو ز تخت²²
 پیرسید ازو شهریار بلند
 2545 چنین²⁵ گفت کان²⁶ کو خردمند نیست
 پیرسید شاه از دل مستمند²⁸
 بدو گفت با دانشی³¹ پارسا
 پیرسید³⁴ نومیدتر کس کدام
 که با آزمایش بود یادگیر
 که دارد بشادی همی² پشت³ راست⁴
 بود ایمن و باشدش ز⁷ و سیم
 بنزدیک هر کس پسندیده کپست
 پیوشد همی¹⁰ رشک با ننگ و آز¹¹
 پسندیده او باشد اندر جهان
 که از صبر¹³ دارد بسر بر کلاه
 دل تیره رایش چو¹⁴ خورشید¹⁵ گشت
 بکار¹⁷ بزرگ اندرون دست برد¹⁸
 کز اندوه²⁰ سیر آید از جان²¹ خویش
 پیفتاد و نومید گردد ز بخت²³
 که از ما که²⁴ دارد دلی دردمند
 توانگر کشی از بخت²⁷ فرزند نیست
 نشسته بگرم²⁹ اندرون بی گزند³⁰
 که گردد برو³² ابلهی³³ پادشا
 که دارد توانایی و نیک³⁵ نام

2533—VI—66. 4 گفت—I 3 همان—K بشاهی همی—J, IV 2 دانش—K, I, IV 1
 2534 оп. 5 بدو—K 6 K, I, IV—آن VI او—K 7 بیم—K 8 آنکو—K, I, IV, VI 9 نیاز—K, IV
 10 K, I, IV, VI—همان 11 K—доб.:

بدو گفت کاندر جهان سر بسر * کدامست مرد پسندیده تر
 ز تخت و ز—I ز بخت او و جانش—K 14 کبر—I, IV 13 همانند—I, VI همانند—K, IV 12
 [روشن—J, I—] 16 بخت و بجان همچو جمشید—VI 15 ز بخت و ز جانش—IV خانش
 18 VI—66. 17 بکاری—K (в тексте конъектура). نماید—IV بدورشی نماید(!)—K نماید(!)
 2541—2543 оп. 19 K—در—I, IV 20 اندازه—J 21 کار—J 22 بخت—I, IV 23
 دردمند—VI 28 کسی را که—K, I, IV, VI 27 آن—VI 26 بدو—VI 25 تا از که—J 24 تخت
 34 K, I, 33 بدو آنگهی—K 32 بدو—I, IV 31 دانش—VI 30 جاگزند—I, IV, VI 29 بدو
 ننگ و—K 35 بدو [دگر—K] گفت—IV

- چنین گفت کان کوز کار¹ بزرگ
 2550 بپرسید از شاه نوشین روان
 که دانی که بی نام و آرایشست
 بدو گفت مرد فراوان گناه
 بپرسید و گفتش که برگوی راست
 چنین داد پاسخ که آن⁷ تیره ترگ
 2555 پیشیمان شود دل کند⁸ پرهراس
 و دیگر که کردار دارد بسی⁹
 بپرسید و¹² گفت ای¹³ خرد یافته
 چه دانی کزو تن¹⁵ بود سودمند
 چنین داد پاسخ که ناتندرست¹⁷
 2560 چو از درد روزی بسستی بود²⁰
 بپرسید و گفتش که از آرزوی²³
 بدو گفت چون سرفرازی بود
 چو از²⁷ بینبازی بود تندرست
 ازان پس چنین²⁹ گفت با³⁰ رهنمون
 2565 چنین داد پاسخ که اینرا سه روی³²
- بپیفتد بماند نژند و سترگ²
 که ای مرد دانا و روشن روان³
 که او از در مهر⁴ و بخشایشست
 گنهکار⁵ درویش و بی دستگاه⁶
 که تا از گذشته پیشیمان کراست
 که بر سر نهد پادشا روز مرگ
 که جانش بیزدان بود نامسپاس
 بنزدیک آن نامسپاسان¹⁰ کسی¹¹
 هنرها یک اندر دگر یافته¹⁴
 همان بر دل¹⁶ هر کسی ارجمند
 که دلرا جز از¹⁸ شادمانی نجست¹⁹
 همه²¹ آرزو²² تندرستی بود
 چه بیشست پیدا کن ای نیکخوی²⁴
 همه آرزو بی نیازی²⁵ بود²⁶
 نباید جز از کام دل چیز جست²⁸
 که بر³¹ دل چه اندیشه آید فزون
 بسازد خردمند با راه جوی

1 I, IV-گاه 2 K-

بگفتا کسی کو بود دین درست * نیابد جز کام دل هر چه جست
 4 L- بخت بینا و بخت جوان- I, IV بینا و بختیت جوان- L³ VI- 66. 2549-2550 op.
 I, IV- 9 با دلی- I, IV- 8 ای- VI- 7 با دستگاه- VI- 6 و L- 5 اورا ز دل مهر
 بد اندر دگر یافته- K- 14 آن- VI- 13 و L- 12 بی- I, IV- 11 پارسایان- L- 10 کسی
 چون تندرست- K, I, IV- 17 تن- VI- 16 که روشن- I, IV- که تن زو- K- کز از تن(!)- L- 15
 بیابد جز از کام دل هر- K- 19 بگیتی بجز- VI- بود دل خوش از- I, IV- 18 تا تندرست- VI-
 آرزو- IV, VI- 23 آرزوی- L- 22 همان- I, IV- 21 روزیش پستی بود- VI- 20 چه جست
 L- 26 ب. переставлен همه از پی بینبازی- K- (нет рифмы) سرفرازی- L- 25 نیکخو- IV, VI- 24
 این هر- L- 32 در- VI- 31 ای- K- 30 بدو- K- 29 ب. VI- 28 با- K- 27 со след. б.
 سه سوی

مگر بیگانه بر تنش² بد رسد
 که با مغز جان خواهد و خون و پوست
 که بیگار بستناند از مرد کار⁴
 خرد یافته مهر⁶ آموزگار
 ز گردون نیابی⁸ فزون زین⁹ هنر
 کزو دور باشد بد و¹¹ کاستی
 کزو ننگسلسد یاد کرد¹² خدای
 بترسی از جهانمان و¹⁴ کیهان خدیو¹⁵
 وزیشان نباشد کسی با خروش¹⁶
 که فرمانروانست بر پارسا
 که باشد بگیتی سزاوار تخت
 خرد دارد و رای و شرم و هنر
 که باشند همکوشه¹⁹ و یک سخن²⁰
 جوانمردی و داد دادن نکوست
 بسختی بود یار و فریادزی
 که با او یکی بود از مغز و²² پوست
 جدایی نخواهد جز²³ از دل گسل²⁴
 نکوتر بکردار و²⁵ سازنده²⁶ تر
 که باشد بدو بر بداندیش²⁷ تر

یکی آنک اندیشه¹ از روز بد
 بترسد ز کار فریبنده دوست
 سه دیگر ز بیدادگر شهریار³
 چه نیکو⁵ بود گردش روزگار
 جهان روشن و⁷ پادشا دادگر
 بترسی بدش از دین و¹⁰ راستی
 بدو گفت شاهها بدینی گرای
 هممان دوری¹³ از کژی و راه دیو
 بفرمان یزدان نهاده دو گوش
 ازان پس بترسی بدش از¹⁷ پادشا
 کز ایشان کدامست پیروز بخت
 چنین گفت کان کو بود دادگر
 بترسی بدش از دوستان¹⁸ کهن
 چنین داد پاسخ که از مرد دوست
 نخواهد بتو بد²¹ آزم کس
 بدو گفت کسری کرا پیش دوست
 چنین داد پاسخ که از نیکدل
 دگر آنکسی کو نوازنده²⁴ تر
 بترسی دشمن کرا بیشتر

2570

2575

2580

که بیگار نشناسد—⁴ Л, I, IV, VI پادشا—³ Л, I, IV, VI سرش—² VI اندیشه—¹ I, IV
 فزون زین—⁹ VI ندانی—⁸ K نیابد—⁷ L راه—⁶ I, IV یار—⁵ K گونه—⁴ L از پارسا
 دور—¹³ K, I, IV یادگار—¹² L بدکژی و—¹¹ K و op.; VI بترسی بدش از دین و—¹⁰ L نیابی
 VI—¹⁵ op. 24 бб. и вместо них даёт 134 бб. بترسند یکسر ز—¹⁴ I, IV بترسد ز کسری و—¹³ K
 بترسی زو—¹⁷ L کسی را نبد دین فروش—¹⁶ I دین فروش—¹⁶ K, IV. (с 3962 и далее).
 نخواهند—²¹ K هم سخن—²⁰ I, IV باشد همه کو شه—¹⁹ L بترسی از روزگار—¹⁸ L
 (в тексте конъектура). کزیشان باشد ورا خون—¹⁸ I, IV با خون و—²² L و op. بود
 L—²⁷ L تازنده²⁶ تر—²⁶ L و op. I—²⁵ I. (нет рифмы). خود—²⁴ I, IV L, K
 کرا پیش دشمن بدو گفت شاه * بترسی دشمنی در ورا چیست راه

- 2585 چنمین داد پاسخ که برترمنش¹ همان نیز کآواز دارد درشت³ بپرسید⁵ تا جاودان دوست کبست چنمین داد پاسخ که کردار نیک چه ماند بدو گفت جاوید چیز⁷ چنمین داد پاسخ که انباز⁸ مرد بدو گفت کسری چه¹¹ روشنترست¹² چنمین گفت کین جان دانا بود بدو گفت شاه ای خداوند مهر چنمین گفت کان¹⁶ شاه بخشنده دست بپرسید و گفتا چه¹⁷ با زیبتر چنمین داد پاسخ که ای پادشا چو کردار با¹⁹ ناسپاسان کنی بدو گفت اندر²⁰ چه چیزست رنج بدو داد پاسخ که ای شهریار پرستنده²³ شاه بدخو ز رنج بپرسید و گفتش²⁵ چه دیدی²⁶ شکفت چنمین گفت با شاه بوزرجه مهر یکی مرد بینیم²⁸ با دستگاه
- که باشد فراوان بدو² سرزنش پر آژنگ رخساره و بسته مشت⁴ ز درد جدایی که خواهد گریست⁶ نخواهد جدا بودن از یار نیک که آن چیز کمی نگیرد بنیز نه کاهد نه سوزد⁹ نه ترسند¹⁰ ز درد که بر تارک هر کسی¹³ افسرست که بر¹⁴ آرزوها توانا بود¹⁵ چه باشد بپهنا فزون از سپهر و دیگر دل مرد یزدان پرست کزان بر فرازد خردمند¹⁸ سر مده گنج هرگز بناپارسا همی خشت خشک اندر آب افگنی کزو کم شود مرد را آز گنج²¹ همیشه دلت باد چون نو بهار²² نخواهد تن و زندگانی و گنج²⁴ کزان برتر اندازه نتوان گرفت که یکسر شکفتست کار²⁷ سپهر کلاهی رسیده با بر سپه

رخسار و بسته درشت—K⁴ کار دارد درست—K³ برو—K² ای بر منش—K¹ (нет рифмы); I, IV— بدو گفت—K⁵, I— 2587—2589 оп. IV—66. ⁶ که—I, IV—¹¹ بکاهد ز سود و بترسد—IV¹⁰ ز سود و—I⁹ آباد—K⁸ نیز—K⁷ L—обратный порядок мира. ¹⁵ که با—I, IV—¹⁴ ابر—K¹⁴ سری—IV¹³ نوشین ترست—K¹² به [ز—K] خورشید—K, I, IV—¹⁸ بپرسید گفتش چه—I, IV—¹⁷ که—K¹⁷ بگفتش یکی—I, IV—¹⁶ نخواهد کزو کم—I, IV—²¹ روز گنج—K—²⁰ کاذر—I, VI—²¹ L—²¹ misra оп.; K—¹⁹ بی—L¹⁹ بتن زندگانی و رنج—L²⁴ پر جور و رنج—K—²³ L—²³ misra оп.; K—²² L—²² б. оп. شود آز گنج (нет рифмы). ²⁵ I, IV—²⁵ بپرسید گفتا—²⁸ K, I, IV, VI—²⁸ گردان—K, I, VI—²⁷ جدایی—K²⁶ بپرسید

2605 که او دست چپ را نداند ز¹ راست
 یکی گردش آسمان بلند
 فلک² رهنمونش بسختی بود
 گرانتر چه دانی بدو گفت شاه
 پپرسید کز برتری⁴ کارها
 کدامست با ننگ⁵ و با سرزنش
 2610 چنین داد پاسخ که زفتی ز شاه
 توانگر که تنگی⁹ کند در خورش
 زنانی¹¹ که ایشان ندارند¹² شرم
 همان نیک مردان که تندی کنند
 دروغ آذک بی رنگ و زشتست¹⁵ و خوار
 2615 بگیتی ز نیکی¹⁷ چه چیزست گفت
 کزو¹⁹ مرد داننده جوشن کند
 چنین داد پاسخ که کوشان بندین²⁰
 دگر آنک دارد ز یزدان سپاس
 بدو گفت کسری که کرده²⁵ چه به
 2620 چه بهتر کزو باز داریم چنگ²⁷

ز بخشش فزونی نداند نه کاست
 ستاره بگوید که چونست و چند
 همه بهر او شوربختی بود
 چنین داد پاسخ که سنگ³ گناه
 ز گفته‌ها هم ز کردارها
 که باشد⁶ و را هر کسی⁷ بدکنش
 ستیبه‌پیدن مردم بیگناه⁸
 دریغ آیدش پوشش¹⁰ و پرورش
 بگفتن ندارند¹³ آواز¹⁴ نرم
 و گر تنگ دستان بلندی کنند
 چه بر نابکار¹⁶ چه بر شهریار
 که هم آشکارست و هم در¹⁸ نهفت
 روانرا بدان چیز روشن کند
 بگیتی²¹ نیابد جز از²² آفرین
 بود دانشی مرد نیکی²³ شناسی²⁴
 چه ناکرده از شاه وز²⁶ مرد مه
 گرفته²⁸ چه بهتر²⁹ ز بهر درنگ

بهترین—K⁴ ننگ از—K هنگ—L³ بیک—K² نداند ز بن یک سخن نیز—L¹
 K—برگناه—L, VI⁸ خوانند هر کس ورا—K⁷ خواند—I, IV, VI⁶ سنگ—K⁵ بتری—VI
 K—دوب.: (в тексте конъектура); ستیبه‌نده با مردم نیکخواه—I, IV, VI⁸ مردمان برگناه

پپرسید ازو شهریار جوان * که خواری کرا بیشتر در جهان
 چنین داد پاسخ بوزرجه بهر * که ای شاه با داد و با رای و مهر
 9 L—(!) نیکی—I, IV, VI¹⁰ پوزش—I, IV¹¹ زبانی—IV¹² نداند—VI¹³ I, IV—
 14 IV—آوای—IV¹⁴ نداند
 15 K—شرمست—K¹⁶ چه بر پایکاری—K¹⁷ L—گیتی—K, I, IV,¹⁸
 19 L—ازو—L¹⁹ هم از آشکارا هم اندر—VI,
 20 K, I, IV, VI—برین—VI²⁰ یزدان شناسی—VI²⁴ نیکو—L²³ بجز—VI مگر—IV
 25 VI—کردن—K, IV, VI²⁶ چه بهتر—VI²⁹ گرفتن—I, IV²⁸ چه بهتر ز فرمودن و بوم جنگ(!)—VI²⁷

وگر مرد را خوار بگذاشتن
 که از بی گناهان بخواهند چشم⁴
 نکوشی تو در⁶ کارها تا توان⁷
 بتابد روان زو⁸ بکردار شپید
 پیفگن موزه دور باش از بزه
 که رستم ز بوزرجمهر و ز شاه
 ز شطرنج باید که رانی سخن

چه بهتر¹ ز فرمودن و² داشتن
 بیاسخ نگه داشتن گفت³ خشم
 دگر آنک⁵ بیدار داری روان
 فروهشته کین بر گرفته امید
 ز کار بزه چند یابی موزه
 سپاس از خداوند خورشید و ماه
 چو این کار دلگیرت⁹ آمد بمن

2625

[داستان در نهادن شطرنج]¹⁰

بدیهای رومی بیاراست گاه¹¹
 همه جای عاج و همه جای تاج¹²
 ز بلخ و ز بامین و ز کرزبان¹³
 ز گفتار بیدار کارآگهان¹⁴
 ابا پیل و چتر¹⁵ و سواران سند
 همی راه جوید بر شهریار
 پذیره فرستاد چندی سپاه

چنین گفت موید که یک روز شاه
 پیاوخت تاج از بر تخت عاج
 همه کاخ پر موید و مرزبان¹³
 چنین آگهی یافت شاه جهان
 که آمد فرستاده شاه هند
 شتروار پارسست با او¹⁶ هزار
 همانکه چو بشنید بیدار شاه

2630

1 нет рифмы); 2 I—оп. 3 وقت—Л. 4 K—چشم را گاه خشم—K. 5 K—گفت
 I, IV—ب. переставлен с предыдущим б. 6 K—چشم—I, IV—ب. 7 K—چو دانی که با تو بخواهند چشم
 K—در—L—رو—L. 8 K—توان—VI—ب. 9 L—در—L—رو—L. 10 I—ب. 11 L—доб.:
 آمدن رسول شاه هند—IV داستان شطرنج آوردن—I 10 که این نامور گفته—K دلگیرم
 آوردن هندوان شطرنج پیش کسری—VI بنزد نوشین روان
 چنمین آگهی یافت از شاه هند * که با پیل و چتر سواران سند
 K, I, IV, VI—доб.: 12 L, VI—доб.:
 همه برج ماه و همه گاه شاه * همه بارگاهش سراسر سپاه
 VI—ب. 14 L—бб. 2631—2632
 K—کرزبان(!)—L. 13
 فجاج بعضی الحجاب و أعلمه بوصول رسول من صاحب الهند
 VI—وی—VI 16
 VI—چتر پیل—VI 15

- 2635 چو آمد بر شهریار بزرگ
برسم بزرگان نیایش گرفت
گهر کرد³ بسپار پیشش نثار
بیماراسته چتر هندی بزر
سر بار بگشاد در⁶ بارگاه
- 2640 فراوان بیمار اندرون سپیم و زر
ز یاقوت و الماس وز تیغ هند
ز چیزی که خمیزد¹⁰ قنوج و رای¹¹
ببردند¹³ یکسر¹⁴ همه پیش تخت
ز چیزی که برد اندران رای¹⁶ رنج
- 2645 بیاورد پس¹⁷ نامه‌ای بر پرند
یکی تخت²⁰ شطرنج کرده برنج
بیاورد پیغام هندی²¹ ز رای
کسی کو بدانش برد رنج پیش
نهند و ز هر گونه رای آورند
- 2650 بدانند هر مهره‌ای را بنام
پیاده بدانند و پیل و سپاه
گر این نغز بازی بجای²⁷ آورند
همان²⁹ باز و ساوی که فرمود شاه
وگر³¹ نام‌داران ایران گـروه
- فرستاده نامدار و¹ سترگ
جهان آفرین را ستایش گرفت²
یکی چتر و ده پیل⁴ با گوشوار
بدو⁵ بافته چند گونه گهر
بیاورد یکسر همه نزد⁷ شاه⁸
چه از مشک و عنبر چه از عود تر⁹
همه تیغ هندی سراسر پرند
زده دست و پای¹² آوریده بجای
نگه کرد سالار خورشید¹⁵ بخت
فرستاد کسری سراسر بگنج
نمشته¹⁸ بنوشین روان رای¹⁹ هند
تهی کرده از رنج شطرنج گنج
که تا چرخ²² باشد تو بادی²³ بجای
بفرمای تا²⁴ تخت شطرنج پیش
که این نغز بازی بجای آورند
که گویند پس²⁵ خانه او کدام²⁶
رخ و اسب و رفتار فرزین و شاه
درین کار پاکیزه رای²⁸ آورند
بخوبی فرستم بران³⁰ بارگاه
ازین دانش آیند یکسر³² ستوه

1 K, I, IV—و. 2 VI—6. 3 VI—بیاورد. 4 K, I, IV—و. 5 K, I, IV, VI—برو. 6 K—بر. 7 K—پیش. 8 I—6. 9 VI—66. 2640—2641 10 K—به. 11 I, IV—مای. 12 JI—پا. 13 I, IV—نهادند. 14 VI—بندزدیک یکیک. 15 K—پیروز. 16 I, IV—و. 17 JI—دوب. 18 JI, I, IV, VI—نوشته. 19 VI—شاه. 20 JI—دوب. 21 IV—چون راند پس. 22 JI—تاج. 23 JI—مانی. 24 K—مافرم. 25 IV—چون راند بایدش و خانه کدام. 26 VI—66. 2650—2652 27 I, IV, VI—برون. 28 I, IV, VI—اگر. 29 K—همه. 30 I, IV—بیاورد. 31 K—بدین. 32 K—آرند یکسر. VI—یکیک. K—32

نخواهند زین¹ بوم و بر باز و ساو
 که دانش به از نامبردار³ چپیز
 سخنها پرو کرد گوینده یاد
 به مهره درون⁴ کرد چندی نگاه
 پر از⁶ رنگ پیکر دگر⁷ ساج بود
 ازان⁸ پیکر و مهره و⁹ مشک و تخت¹⁰
 همه رسم و راه از در¹¹ کارزار
 رخ و پیل¹⁴ و آرایش¹⁵ رزمگاه
 به ازیم¹⁷ هشتم بروشن روان
 فرستاده را پایگه¹⁸ ساختند¹⁹
 بر رفتند یکسر به نزدیک شاه
 نگه کرد هر یک ز²¹ اندازه پیش
 ز هر دست یکبارش انداختند²³
 نیاورد کس راه²⁴ بازی پدید
 بیامد بر شاه بوزرجه هر
 با آغاز آن رنج²⁶ فرجام دید
 جهاندار و²⁸ بیدار و²⁸ فرمانروا
 خرد را بدین²⁹ رهنمای آورم
 که روشن روان بادی و تندرست
 ندارد یکی مرد جوینده راه

2655 چو با دانش ما ندارند تاو
 همان باز باید پذیرفت² نیز
 دل و گوش کسری بگوینده داد
 نهادند شطرنج نزدیک شاه
 ز تختش یکی⁵ مهره از عاج بود
 2660 پرسید از شاه پیروز بخت
 چنین داد پاسخ که ای شه‌ریار
 ببینی¹² چو¹³ یابی به بازی راه
 بدو گفت یک هفته مارا¹⁸ زمان
 یکی خرم ایوان به پرداختند
 2665 رد و موبدان نامایند راه
 نهادند پس²⁰ تخت شطرنج پیش
 بچستند و هرگونه‌ای ساختند²²
 یکی گفت و پرسید و دیگر شنید
 بر رفتند یکسر پر آژنگ چهر
 2670 ورا زان سخن نیک ناکام²⁵ دید
 بکسری چنین گفت کای²⁷ پادشا
 من این نغز بازی بجای آورم
 بدو گفت شاه این سخن کار تست
 کنون رای قنوج گوید³⁰ که شاه

مغواهید ازین I, IV - ازین K, VI¹
 پذیرفت K² نامداران VI³ ازین I, IV - پر آژنگ و دیگر همه I, IV⁷ پرو J⁶ همه پیکر J⁵ اندرون
 راه تو در I, IV - رای و تو در K رای تو در VI¹¹ شکل تخت VI¹⁰ مهره I, IV -
 رایت و I, IV¹⁵ رخ آرای VI - رای I, IV, IV¹⁴ که K¹³ بدانی VI¹² (в тексте по T).
 ز هر دست با K¹⁹ جایگه I, IV, VI¹⁸ به ازیم J, I, IV¹⁷ باید VI¹⁶ رامش و
 K²³ باختند VI گونه انداختند K²² از K, I, IV, VI²¹ سر K²⁰ یکدگر ساختند
 J²⁴ با یکدگر ساختند VI یک با دگر ساختند I, IV - مرا آنرا همی چاره نشناختند
 و I, IV²⁸ ای I, IV²⁷ آرم و J²⁶ نند ناکام VI ننگ و بدنام K²⁵ رای
 گفتی IV, VI³⁰ برین K, I, IV, VI²⁹

- 2675 شکست بزرگست¹ بر موبدان
 بی‌آورد شطرنج بوزرجمهر
 همی جست بازی چپ و دست راست
 بیک روز و یک شب چو بازی یافت⁶
 بدو گفت کای⁸ شاه پیروز بخت
 بخوبی همه بازی آمد بجای
 فرستاده شاهرا پیش خواه
 شهنشاه باید که بیند نخست
 ز گفتار او شاد شد شهریار
 بفرمود تا موبدان و ران¹⁴
 فرستاده رای را پیش خواند
 بدو گفت گوینده بوزرجمهر
 ازین مهرها رای¹⁷ با تو چه گفت
 چنین داد پاسخ که فرخنده رای
 مرا گفت کین مهره ساج و عاج
 بگویش که با¹⁸ موبد و²⁰ رای زن
 2680 گر این نغز بازی بجای آورند
 همین²⁴ بدره و برده و باژ و ساو
 وگر شاه و فرزندان این بجای
- 2685
 2690
- بدرگاه و² برگاه³ و بر بخردان
 پر اندیشه بنشست و بگشاد چهر
 همی راند⁴ تا جای هر یک⁵ کجاست
 از ایوان سوی شاه ایران⁷ شتافت
 نگه کردم این مهره و مشک و⁹ تخت
 بخت بلند جهان کدخدای¹⁰
 کسری را که دارند مارا¹¹ نگاه¹²
 یکی رزمگاهست گویی درست¹³
 ورا نیک پی خواند و به روزگار
 برفتند با نامور بخردان
 بران¹⁵ نامور پیشگاهش¹⁶ نشاند
 که ای موبد رای خورشید چهر
 که همواره با تو خرد باد جفت
 چو از پیش او من برفتم ز جای
 بپر¹⁸ پیش تخت خداوند تاج
 بنه پیش²¹ و بنشان یکی انجمن²²
 پسندیده و دلربای²³ آورند
 فرستیم²⁵ چندانک داریم تاو
 نیارند روشن ندارند رای²⁶

همی دید- VI-⁴ بر شاه- K, VI-³ و- I, IV, VI-² شکستی بدی زشت- IV, VI-¹
 شکل- K, VI-⁹ ای- K-⁸ گاه کسری- K-⁷ بازی بیافت- K, I, IV, VI-⁶ یک-یک- I, IV-⁵
 I, IV-⁶ I, IV-¹³ ب. op. I, IV-¹² او را- VI-¹¹ جهاندار کشور خدای- K-¹⁰ و- I, IV-¹⁰ op.
 زرگاهش- L-¹⁶ برین- I, IV-¹⁵ تا نیکپی موبدان- VI-¹⁴ ب. переставлен с предыдущим.
 و- I, IV-²⁰ op. بگوید که تا- K-¹⁹ بنه- VI-¹⁸ شاه- L, I, IV, VI-¹⁷ بارگاهش- K, I, IV-¹⁷
 همه- K-²⁴ دلگشای- VI- رهنمای- I, IV- دل ز رای- K-²³ ب. op. VI-²² این- K-²¹
 و- I, IV-²⁶ доб. K-²⁶ после этого б., а VI после след. доб.: و- I, IV-²⁵ доб.

بدانش بود شهریار ارجمند * نه از گنج و مردان و تخت بلند
 I, IV-⁶⁶. 2693-2694 op.

دریغ آیدش جان دانا به¹ رنج
 فزونتر فرستد بنزدیک² ما
 بیاورد و بنهاد شطرنج و تخت
 که ای نامور پاکدل⁴ بخردان
 هم آن⁸ رای هشیار سالار اوی⁷
 بقلب اندرون ساخته جای شاه⁸
 پیاده پیشش اندرون نیزه دار¹⁰
 برزم اندرونش نماینده راه
 بدست چپش پیل¹² پرخاشجوی
 بدان تا که¹³ آید بالای رای¹⁴
 همه انجمن در شگفتی بماند
 بماند اندر آن کار هشیار بخت¹⁵
 دلش را باندیشه اندر نشاند
 نه از کار دانا هندی¹⁶ شنید
 بگیتی¹⁷ نگیرد کسی جای این
 که گفتی بدو بخت بنمود چهر
 که کردند پر گوهر شاهوار¹⁹
 بدو داد و کردش بسی آفرین¹⁹

نمایند که خواهد ز ما باز و گنج
 2695 چو بپند دل و رای باریک ما
 بر تخت³ آن شاه بیدار بخت
 چنین گفت با موبدان و ردان
 همه گوش دارید گفتار اوی⁵
 بیاراست دانا یکی رزمگاه
 2700 چپ و راست صف برکشیده سوار⁹
 هشیوار دستور در پیش¹¹ شاه
 مبارز که اسب افگند بر دو روی
 وز و برتر اسبان جنگی بپای
 چو بوزرجمهر آن سپه را براند
 2705 غمی شد فرستاده هند سخت
 شگفت اندرو مرد جادو بماند
 که این تخت شطرنج هرگز ندید
 چگونه فراز آمدش رای این
 چنان گشت کسری ز بوزرجمهر
 2710 یکی جام فرمود پس شهریار¹⁸
 یکی بدره دینار و اسبی بزین²⁰

— K, I, IV-⁴ چو بر تخت—VI-³ فزون زمین فرستید نزدیک—VI-² جای دانا ز—I-¹
 :доб. VI- و بیدار او—VI و بازار اوی—K-⁷ همین—I, IV- همه—K-⁶ او—VI-⁵ پاکدل نامور
 یکی رزمگاهست گفت این درست * بپاید نگه کردن اورا نخست
 چپ و—I, IV-¹² بر دست—I, IV-¹¹ رزمخواه—I, IV-¹⁰ سپاه—I, IV-⁹ K, VI-⁸ 6. оп.
 :доб. VI-¹⁴ کی—I, IV-¹³ راست
 بیاراسته پیل جنگی دو سوی * بجنگ اندرون همگنان کرد روی
 I, IV-¹⁵ 66. 2705—2706 оп. и вместо них даёт: VI-¹⁶ 66. 2705—2706 оп. и вместо них даёт:
 یکایک برو آفرین خواندند * ورا موبد پاکدین خواندند
 که آرد آنکه بنزد—VI-¹⁹ زرین بفرمود شاه—VI-¹⁸ ز گیتی—I, IV, VI-¹⁷ هندو—I, IV-¹⁶
 گزین—VI-²⁰ سپاه

- 2715 بشند مرد دانا با آرام¹ خویش
 بشطرنج و اندیشه هندوان
 خورد با دل روشن انباز کرد
 دو⁵ مهره بفرمود کردن ز عاج
 یکی رزمگه ساخت⁷ شطرنجوار
 دو لشکر ببخشید بر⁹ هشت بهر
 زمینوار¹⁰ لشکرگهی چارسوی¹¹
 کم و پیش دارند¹⁴ هر دو بهم
 2720 بفرموان ایشان سپاه از دو روی
 یکی را چو تنها¹⁸ بگيرد دو تن
 بهر جای پیش و پس اندر²⁰ سپاه
 همی این بران آن برین²² برگذشت
 برین گونه تا بر که بودی شکن
 2725 بدین²⁵ سان که گفتم بیماراست نرد
 وزان²⁸ رفتن شاه برترمنشی
- یکی تخت و پرگار² بنهاد پیش³
 ننگه کرد و بفزود رنج روان
 باندیشه بنهاد بر تخت نرد⁴
 همه پیکر عاج همرنگ⁶ ساج
 دو رویه بر آراسته⁸ کارزار
 همه رزمجویان گیرنده شهر
 دو شاه¹² گرانمایه و نیکخوی¹³
 یکی از دگر برنگیرد ستم¹⁵
 بتندی¹⁶ بیماراسته جنگجوی¹⁷
 ز لشکر برین¹⁹ یک تن آید شکن
 گرازان دو شاه اندران رزمگاه²¹
 گهی رزم کوه و²³ گهی رزم دشت
 شدندی دو شاه و سپاه²⁴ انجمن
 بر شاه شد یک پیک²⁶ یاد کرد²⁷
 همانشی²⁹ ستایش همان سرزنش

نهادن — Доб. заголовки: K, I, IV — VI — 1
 الفرجار — Б تخت برگاه — Л — 2
 بایوان — VI — 1

ساختن بزرجمهر نرد را و فرستادن بهندوستان — VI [ساختن — I, IV] بزرجمهر نرد را
 K, I, IV, بفسون و اندیشه بنهاد نرد — VI مر نرد را ساز کرد — I, IV خود تخت نرد — K
 VI — Доб. б.:

نگه کرد جایی که تاریکتر * وزو گورد اندیشه باریکتر
 بیماراسته — K, VI — 8 رزمگاهست — I, IV — 7 همان مهره عاج و پیکر ز — VI — 6 سه — VI — 5
 K, VI — 12 چارسو — I, IV — 11 ازو ساخت — VI زمی باز و — I, IV بگسترد — K — 10 در — I, IV — 9
 بلندى — Л — 16 که دارند رفتار — I دادند — Л — 14 نیکخو — I, IV — 13 لشکر
 کردش — I گردش نشسته — K — 20 بران — I, IV, VI — 19 یکی حوی تنها(?) — Л — 18 VI — 6. Оп. — 17
 این بدان آن بدین — I — 22 حربگاه — K — 21 گردافش کرده — VI کردش ز لشکر — IV ز گرد
 سپاه — I, IV سپاه و دو شاه — K — 24 رزم گوی و — VI نرم گوی و — I, IV رزم گویی — K — 23
 I, IV, 28 سر پر از یاد و گرد — I, IV — 27 سربسر — K, VI — 26 برین — K, I, IV — 25 دو شاه
 همان بد — I, IV — 29 ازان — VI

بگسترد و بنمود یک‌یک بشاه
 خرد را با ندیدیشه اندر نشاند
 جوان بادی و روزگارت جوان
 بیبارد شتر تا در⁶ شهریار
 ز هیتال و مکران و⁷ ایران زمین⁸
 بشد کاروان از در شهریار
 دل شاه زان¹⁰ کار پرداخته
 ز دانش فراوان سخنها براند
 پر از دانش و رامش و رنگ و بوی¹²
 بیزدان پناهش ز دیو¹³ سترگ¹⁴
 ز دریای قنوج تا پیشی سندی
 ابا چتر و پیلان بدین¹⁷ انجمن¹⁸
 شنیدیم و پیغامش²¹ آمد²² بجای
 بدانش روانرا بیماراستیم²³
 پژوهید و²⁵ آورد بازی²⁶ بجای
 بقنوج نزدیک رای²⁷ بلند
 پسندیده بار از در شهریار²⁸
 کنون تا بازی که آرد نبرد

ز نیروی و فرمان¹ و جنگ سپاه
 دل شاه ایران² از³ خیره ماند
 همی گفت کای⁴ مرد روشن روان
 بفرمود تا ساروان⁵ دو هزار
 ز باری که خیزد ز روم و ز چین
 ز گنج شاهنشاه کردند بار
 چو شد بارهای⁹ شتر ساخته
 فرستاده رای را پیشی خواند
 یکی نامه بنوشت نزدیک اوی¹¹
 سر نامه کرد آفرین بزورگ
 دگر گفت کای¹⁵ نامور شاه هند
 رسیده این¹⁶ فرستاده رای زن
 همان تخت¹⁹ شترنج و پیغام²⁰ رای
 ز دانای هندی زمان خواستیم
 بسی رای زد²⁴ موبد پاک رای
 کنون آمد این موبد هوشمند
 شتروار بارگران دو هزار
 نهادیم بر جای شترنج نرد

ز بیرون فرمان - VI نیرو و فرمان - IV نیروی فرمان - I ایشان - K¹
 بیمارند اشتر بر - I, IV⁶ ساربان - K, VI⁵ ای - K, I⁴ ازان - IV, VI³ کسری - J²
 K, I, I¹² رای - K, I, IV, VI¹¹ ازان - K, I, IV, VI¹⁰ بار آن - VI⁹ VI - б оп.⁸ VI - б оп.⁷
 نامه - IV نامه کسری به رای هند - J Доб. заголовки: J¹⁴ دین - I¹³ هوش و رای - IV, VI¹²
 K, I, IV¹⁷ آن - K, I, IV¹⁶ ای - I¹⁵ نوشین روان نزد رای هند و رفتن بوزرجمهر
 فرمانش - I²¹ و VI - доб. فرمان - IV²⁰ هم از کار - VI باز و - I, IV¹⁹ VI - б. оп.¹⁸ بدان
 استمهلنا الرسول فتجرد: б. содержание - B - J²³ که این دانش ما بیمار - VI²²
 I, K, J²⁴ زن - J²⁴ VI - бб. 2740-2745 оп. VI - бб. الموبد الطاهر القلب للتفکر فی استخراج اللعاب
 بار از در یادگار - K, I, IV²⁸ شاه - I, IV²⁷ که این باز آمد بدانش - K²⁸ پژوهیده - IV

- 2745 برهمن فرعون بود پاکرای
 ز چیزی که دید این فرستاده رنج
 و^۳ ایدون کجا رای با رهنمای
 شتروار^۵ باید که هم زین شمار
 کند بار همراه با بار ما
 2750 چو خورشید رخشنده شد بر سپهر
 چو آمد ز^۹ ایران بنزدیک رای
 ابا بار^{۱۲} با نامه و تخت نرد
 چو آمد^{۱۸} بنزدیکت تخت اوی
 فراوانش بستود بر پهلوی
 2755 ز ششترنج وز راه وز رنج رای^{۱۷}
 پیام شهنشاه با او بگفت
 بگفت آن کجا دید پاینده^{۱۹} مرد
 ز بازی و از^{۲۲} مهره و رای شاه
 بنامه درون آنچه^{۲۴} کردست یاد
 2760 ز گفتار او شد رخ شاه^{۲۶} زرد
 پیامد یکی نامور کدخدای
- که این بازی آرد بدانش بجای^۱
 فرستد همه رای هندی بگنج^۲
 بکوشند بازی نیاید^۴ بجای
 بپیمان کنند رای قنوج بار
 چنینست^۶ پیمان و بازار^۷ ما
 برفت از در^۸ شاه بوزرجه هر
 برهمن بشادی ورا^{۱۰} رهنمای^{۱۱}
 دلش پر ز بازار ننگ و نبرد
 بدید آن سر و افسر و^{۱۴} بخت اوی^{۱۵}
 بدو داد پس نامه^{۱۶} خسروی^{۱۶}
 بگفت آنچه آمد یکایک بجای^{۱۸}
 رخ رای هندی چو گل بر شگفت
 چنان هم سراسر^{۲۰} بیاورد نرد^{۲۱}
 وزان موبدان نمایند راه^{۲۳}
 بخواند بداند نپیچد ز داد^{۲۵}
 چو بشنید گفتار شترنج و نرد
 فرستاده را داد^{۲۷} شایسته^{۲۸} جای^{۲۹}

1 I, IV — بکوشند بازی بیابد بجای — I, IV —
 I, IV — فإن فطنتم للعب به فلکم هذه الأحمال و إن عجزتم عن ذلك فأضيفوا اليها مثلها...
 6. переставлен со след. б. 3 K — از — 4 VI — نیابد — 5 LI — شتربار — 6 K, I, IV, VI —
 برینست — 7 IV — آزار — 8 I, IV — بر — 9 K, I, IV, VI — از — 10 VI — بد ورا — 11 K, I, IV, VI — б. перес-
 тавлен со след. б. 12 LI — بازار — 13 I, IV, VI — پیامد — 14 LI — و — 15 K — 66. 2753—2756 оп.
 16 VI — обратный порядок мисра; IV — доб. заголовок: رای هند — 17 I, IV — [او] — 18 I, IV, VI — و از بار و از رنج او — VI — وز بار وز رنج اوی —
 آن — VI — وز — 22 LI — 21 K, VI — б. переставлен со след. б. 20 I, IV, VI — برابر — 23 I, IV — 66. 2758—2760 оп. 24 LI — گنج — 25 VI — پیچیدراد —
 رای — VI — 26 VI — 2758, 2760, 2759, 2762, 2761, 2764, 2763 и т. д. — 27 VI — ساخت — 28 K — برگزیدند — 29 VI — б. переставлен со след. б.

یکی خرم ایوان بیاراستنند
 زمان خواست پس¹ نامور هفت روز
 بکشور ز پیران شایسته مرد
 2765 بیک هفته آن³ کس که بد تیزویر
 همی باز جستند بازی نرد
 بهشتم چنین گفت موبد برای
 مگر با روان یار⁵ گردد خرد
 بیامد نهم روز بوزرجمهر
 2770 که کسری⁸ نفرمود ما را⁹ درنگ
 بشد¹⁰ موبدانرا ازان دل¹¹ دژم
 بزرگان دانا بیکسو شدند
 چو آن دید¹³ بنشست بوزرجمهر
 بگسترد پیش اندرون تخت نرد
 2775 سپهدار¹⁴ بنمود و جنگ¹⁵ سپاه
 ازو خیره شد رای با رای زن
 همه مهتران¹⁹ آفرین خواندند
 ز هر²⁰ دانشی زو بپرسید رای²¹
 خروشی برآمد ز دانندگان

منی و رود و رامشگران خواستند
 برفت آنک بودند دانش² فروز
 یکی انجمن کرد و بنهاد نرد
 ازان نامداران برنا و پیر⁴
 برشک و برای و بننگ و نبرد
 که این را نداند کسی سر ز پای
 کزین مهره بازی بیرون آورد
 پیر از آرزو دل پر آژنگ⁶ چهر⁷
 نباید که گردد دل شاه تنگ
 روان پیر ز غم ابروان پیر ز خم¹²
 بنادانی خویش خستو شدند
 همه موبدان بر گشادند چهر
 همه گردش مهرها یاد کرد
 هم آرایش رزم و فرمان شاه¹⁶
 ز کشور بسی¹⁷ نامدار¹⁸ انجمن
 ورا موبد پاک دین خواندند
 همه پاسخ آمد یکایک²² بجای²³
 ز دانش پژوهان و خوانندگان

باز - Л - 5 б. оп. 4 VI - 6. оп. هر - I, IV - 3 گیتی - VI - رامش - Л - 2 زو - K, I, IV, VI - 1

6 K - 7 K - доб. бб. 2753-2756; I, IV, VI - порядок бб.: 2768, 2771, 2769, 2770, 2772. از زنگ - K - 6

8 K, I, IV - 9 VI - که آید بفرموده ما را - VI - 9 که ایدر - K, I, IV - 8 دل رای ازان - I, IV, VI - 11 بید - K - 10

12 I, IV, VI - 13 K, I, IV, VI - K - б. помещён после б. 2768. شد برو پیر ز خم - I, IV, VI - 12 موبدان شد

16 K - доб.: جنگی - I, IV - 15 بنهدار - K, I, IV - 14 چو بشنید

که این نرد شد ساخته چون بمهر * همین مهرها زوست چون ماه و مهر

چو سی روز و سی شب سیاه و سپید * بگردد همی مهره سی پیر امید

چو نیک و بد سعد و نحس فلک * بگردد همی در بیروج و درک

یکی نامور - K - 18 یکی - I, IV, VI - 17 VI - б. оп. и вместо него даёт второй б. разночтения по K. شاه - I - 21 هم از - K - 20 موبدان - VI - 19

بجاه - I - 23 آورد یکیک - K - 22

- 2780 که اینست¹ سخنگوی داننده مرد
 بی‌آورد زان پس⁴ شتر دو هزار
 ز عود و ز عنبر ز کافور⁶ و زر
 ابا باز یکساله از پیشگاه
 یکی افسری خواست از گنج رای
 بدو داد و چند آفرین کرد نیز
 2785 شتر دو هزار آنک از پیش برد
 یکی کاروان بد¹³ که کس پیش ازان¹⁴
 بیامد ز قنوج بوزرجمهر
 دلی شاد با نامه شاه هند
 2790 که رای و بزرگان¹⁸ گواهی دهند
 که چون شاه نوشین روان کس ندید
 نه²³ کس دانشی تر ز دستور اوی²³
 فرستاده شد باز یک ساله پیش
 ز بازی که²⁸ پیمان نهادیم نیز
 2795 چو آگاهی آمد ز دانا بشاه
- نه² از بهر شطرنج و بازی³ نرد
 همه⁵ گنج قنوج کردند بار
 همه جامه و جام پیکر⁷ گهر
 فرستاد یکسر بدرگاه شاه⁸
 همان جامه زر⁹ ز سر تا پهای¹⁰
 بیمارانش بخشید بسیار چیز
 ابا باز و هدیه مر¹¹ اورا سپرد¹²
 نراند¹⁵ و نبد خواسته پیش ازان¹⁶
 برافراخته سر بگردان سپهر
 نبشته¹⁷ بهندی خطی بر پرنده
 نه از بیم کز نیک¹⁹ رای دهند²⁰
 نه از موبد سال خورده²¹ شنید
 ز²⁴ دانش سپهرست گنجور اوی²⁵
 اگر²⁶ پیش باید فرستیم²⁷ پیش
 فرستاده شد هرچ بایست چیز²⁹
 که با کام و با خوبی³⁰ آمد ز راه

1 I, IV— بازی و شطرنج و—IV شطرنج بازی و—K, I, VI— که—K—2 اینست—IV—1
 جامهها پر ز زر و—K—7 (метр нарушен). وز کافور—JI—یا قنوت—K—6 همان—K, VI—5 آنکه
 I, IV—8 همان جامه و چند گونه—VI—هم از جامه و هم ز زر و—I, IV—
 فأوفر عند ذلك ملك الهند ألقى حمل من نفائس بلاده مع خراج سنة و نفذ الكل الى
 دو با او دو با هدیه—K—11 VI—66. 2784—2785 op. جامه او—K, I, IV—9 خزانه أنوشروان
 I, IV—12 K, I, IV, VI—6. помещён после б. 2788. و آن باز و آن هدیه—VI—ابا باز و با هدیه—I, IV—
 I, IV, VI—17 JI, IV, VI—16 I—6. op. ازین—VI—ازین—I—14 شد—K, I, IV—13
 I—6. op.; B—20 JI—6. op.; B—واز سست—VI—یا سست—IV—نہست—I—19 گوان می—K—18 نوشته
 فعاد الى حضرة أنوشروان و معه كتاب ملك الهند بشهادة جميع علماء بلاده :
 نہ—K, I, IV, VI—24 او—JI, K, VI—23 کہ—K—22 موبدان نیز هرگز—K, I, IV, VI—21 بانه لیس...
 Z—K بازی کہ—JI—28 خواهد فرستمش—VI—27 دگر—I—وگر—K, IV, VI—26 او—JI, K, VI—25
 29 VI—6. op. 30 I, IV—VI—رای

ازان¹ آگهی شاد شد شهریار
 ز شهر و ز لشکر خمیره² شدند
 بشهر اندر آمد چنان ارجمند
 بایوان⁴ چو آمد بنزدیک تخت
 2800 بمر در گرفتش جهاندار شاه
 بگفت آنکجا رفت⁷ بوزرجمهر
 پس آن نامه رای⁹ پیروز بخت
 بفرمود تا یزدگرد دبیر
 چو آن نامه رای¹⁰ هندی بخواند
 2805 هم از دانشی و¹¹ رای بوزرجمهر
 چنین گفت کسری که یزدان سپاس
 مهان تاج و تخت مرا بنده اند
 شگفتی تر از کار بوزرجمهر
 سپاس از خداوند خورشید و ماه
 2810 برین داستان بر¹⁶ سخن ساختم¹⁷

بفرمود تا هرک بد نامدار
 همه نامداران پذیره³ شدند
 بپیروز شهریار بلند
 برو⁵ شهریار آفرین کرد سخت
 بپرسیدش از رای وز⁶ رنج راه
 ازان بخت بیدار⁸ و مهر سپهر
 بیاورد و بنهاد در پیش تخت
 بیامد بر شاه دانش پذیر
 یکی انجمن در شگفتی بماند
 ازان بخت سالار خورشید چهر¹²
 که هستم خردمند و نیکی¹³ شناس¹⁴
 دل و جان بومهر من آگنده اند
 که دانش بدو داد چندین سپهر¹⁵
 کزویست پیروزی و دستگاہ
 بطلخند و شطرنج پرداختم¹⁸

1 I, IV— بدان 2 I, IV, VI— پذیره 3 I, IV, VI— کوسی و تمیره 4 I, IV—
 نامه را 5 VI— پیروز 6 I, IV— دید 7 I, IV— واز 8 K— بر آن 9 LI, K— در ایوان VI— ز ایوان
 یزدان 10 K, I, IV— بخت بیدار و مهر سپهر 11 LI— 12 K— شاه 13 K— شاه 14 VI—
 15 I, IV— ب. op.; K— доб.:

بشکر چنین گفت نوشینروان * که هستم ز دستور روشن روان
 که چیزی که هرگز ندید و شنید * بدانشی بیاورد آنرا پدید
 بدو گفت خسرو که یزدان سپاس * که چون تو نبودست دانش شناس
 پرداختیم 18 K— ساختیم 17 K— چون 16 VI—

[داستان طلخند و گو]¹

که ای پیر دانای و بسپار دل²
 ز شاهوی پیر این سخن یاد گیر
 که با لشکر و خیل و با ساز³ بود
 بمردی بهر جای گسترده گام⁴
 خردمند و بیدار⁵ و روشن روان
 برو خواندندی بداد⁶ آفرین
 ورا سندلی بود جای⁷ نشست⁸
 همیدون⁹ نگین و همیدون¹⁰ کلاه
 سرافراز با دانش و آبروی
 چه شهری¹¹ چه از در¹² پرستان اوی
 هنرمند و¹³ با دانش و بی‌گزند
 که پیدا نبود از پدر اندکی
 هم اندر زمان¹⁴ نام کردند گو
 که بیمار شد ناگهان¹⁵ شهریار

[چنین گفت شاهوی بیدار دل
 ایامرد فرزانه و تیزوی¹⁶
 که در هندی مردی¹⁷ سرافراز بود
 خنیده¹⁸ بهر جای جمهور نام
 چنان پادشا گشته برهندوان
 2815 ورا بود¹⁹ کشمیر تا مرز چین
 بمردی جهانی گرفته بدست²⁰
 همیدون²¹ بدش تاج و گنج و سپاه
 هنرمند²² جمهور²³ فرهنگجوی
 2820 بدو شادمان زیر دستان اوی
 زنی بود²⁴ هم گوهرش²⁵ هوشمند²⁶
 پسر زاد زان²⁷ شاه نیکو²⁸ یکی
 پدر چون بدید آن²⁹ جهاندار نو
 برین برنیامد بسی روزگار

گفتار اندر سبب نهادن شطرنج بهندوستان - IV حکایت گو با برادرش طلخند - K¹

K - доб.: در سبب تصنیف شطرنج - VI

کز آغاز شطرنج چون ساختند * بدان رزم افتاده پرداختند

K, I, IV, VI - 6. оп. ² K, I, IV, VI - چنین گفت فرزانه شاهوی پیر - ³ K, I, IV, VI -

ستوده - VI - ⁶ و با لشکر و گنج و با ساز - I که با گنج و با لشکر و ساز - IV, VI -

بینا - K - ⁸ فزون کرده از فر و کام - IV فزون کرده بد نام و کام - I فزون کرده از قور نام

جای بود و - VI و. ¹² Л - доб. ¹¹ I, IV - بمشت ¹⁰ K - بدان ⁹ I, IV - دانا - VI

Л - ¹⁶ و. ¹⁵ Л - доб. هم آنجا - VI هم ایدر - ¹⁴ K, I, IV - بود و هم جای پشت - ¹³ I, IV -

بودش اندر خرد - I, IV - کورهرش (?) - ¹⁹ Л - داشت - ¹⁸ VI - لشکر - ¹⁷ K - آذر - ¹⁷ Л - شهر و

زادش از زن - K - ²³ ازان - ²² I, IV, VI - خردمند و - ²¹ K, VI - و. ²⁰ VI - سودمند -

بمردی - VI - بهر دو ورا - I, IV - بهندی ورا - ²⁵ K - بدیدش - ²⁴ K - در شب - I, IV, VI - همیدون

نامور - VI - ²⁶ ورا

- 2825 بکدیانو اندرز کرد و بمرد
 ز خردی نشایست گو بخت را²
 سرانرا⁴ همه سر پر از گرد بود
 ز بگشایدن و خوردن و داد اوی⁶
 سپاهی و شهری همه⁷ انجمن
 2830 که این خرد کودک نداند سپاه
 همه پادشاهی شود پرگزند
 به دنبر برادر بد آن شاه را⁹
 کجا نام آن نامور مای بود
 جهاندیدگان یک بیک¹² شاه جوی
 2835 بزرگان کشمیر تا مرز چین
 ز دنبر پیامد سرافراز مای
 همان تاج جمهور بر سر نهاد
 چو با ساز¹⁷ شد مام گورا بخواست
 پری چهره آبستن آمد ز مای¹⁸
 2840 ورا پادشاه نام طلغند کرد
 دو ساله شد این²¹ خرد و²² گو هفت سال
 پس از²³ چند گه مای بیمار شد
 دو هفته برآمد بزاری بمرد
 همه²⁵ سندی زار و گریان شدند

1 I, IV, VI- 2 I, IV- 3 I, IV- 4 سراسر- 5 I, IV, VI-
 6 I, K, VI- او- 7 K, I, IV, VI- شدند- 8 K, VI- نه بگشش نه- 9 K, I,
 پذیر- 10 I, IV- 11 I, IV- خرگاهرا- VI مر گاهرا- 12 I, IV- [یکی بد- K] برادر مر این- IV-
 IV- نهادند زی مای روی- I, IV- 66. 2834-2836 op.; 13 K- سراسر- VI- 12 نشسته بت آرای
 14 I, IV, VI- پرو- 15 I- کسان- 16 I, IV, VI- نشستن مای برجای برادرش جمهور پادشاهی
 17 K, I, IV- رای- 18 I, IV, VI- شاه- 19 VI- ازان- 20 I, IV, VI- سر اندر نهاد- IV سر اندر گشاد- I-
 21 I, IV- آن- 22 K- و op. 23 K, I, IV, VI- بدان- 24 K- ز- 25 I, IV, VI- پیشگاه- VI, I-
 26 I, IV, VI- جفت او پر ز- VI- شاه پر درد و- IV

- 2845 نشستند یک ماه با سوگ شاه همه² نامداران و گگردان شهر سخن رفت هر گونه بر انجمن که این زن که از تخم⁵ جمهور بود همه راستی خواستی نزد⁶ شوی
- 2850 نژادپرست این⁷ ساخته دادرا همان به که این زن¹⁰ بود شهریار¹³ گفتار او رام گشت انجمن که تخت دو فرزند را خود¹⁶ بگیر چو فرزند گردد سزاوار¹⁷ گاه ازان¹⁸ پس هم آموزگارش تو باش
- 2855 بگفتار ایشان زن نیکبخت فزونی و خوبی و فرهنگ و داد²² دو موبد²⁴ گزین کرد²⁵ پاکیزه‌رای بدیشان²⁷ سپرد آن دو فرزند را نبودند ز³⁰ ایشان جدا³¹ یک زمان چو نیرو گرفتند و³⁴ دانا شدند زمان تا زمان یک ز دیگر جدا
- 2860
- سر ماه یکسر بیامد¹ سپاه هر آن کس که او را خرد بود³ بهر چنین گفت فرزانه‌ای⁴ رای زن همیشه ز کردار بد دور بود نبود هیچ تا بود جز دادجوی همه⁸ راستی را و بنیامدار⁹ که او¹¹ مانند زین¹² مهتران پادگار فرستاده شد نزد آن پاک تن¹⁴ فزاینده کاریست این¹⁶ ناگزیر بدو ده بزرگی و گنج و سپاه دلارام و دستور و رایشی¹⁹ تو باش بیفروخت²⁰ تاج و بیاراست تخت²¹ همه پادشاهی بدو گشت شاد²³ هنرمند و گیتی سپرده بپای²⁶ دو مهتر نژاد²⁸ خردمند را²⁹ بدیدار ایشان شده³² شادمان³³ بهر دانشی بر توانا شدند شدیدی بر مادر پارسا³⁵

فرزانه با—K, I, IV, VI⁴ که او از خرد داشت—I, IV, VI³ همان—K² برآمد—VI¹
همان—K, I, IV, VI⁸ نژادپرست و بر—K آن—Л⁷ زین دو—K, I, IV, VI⁶ در حکم—Л⁵
—I, IV¹⁴ په—I, IV¹³ از—I, IV, VI¹² این—I, IV¹¹ به بود کین—I, IV¹⁰ VI—б. оп.⁹
—K, VI¹⁷ آن—Л¹⁶ فرزند خود را—K, I, IV, VI¹⁵ چنین گفت فرزانه با رای زن
برافروخت تاج—VI²¹ بیفروخت—K, I, IV²⁰ یارش—I, IV¹⁹ وزان—K, VI¹⁸ سرافراز
هنرمند—I, IV²³ رای—I, IV²² فزون کرد پرهیز و خوبی و داد—K, VI²² و بیفزود تخت
که باشند مر هند را کدخدای—I, IV²⁶ و—Л—доб.²⁵ مرد—Л²⁴ و گیتی سپرده بپای
نبودی—K³¹ نبودی از—I, IV³⁰ برومند را—VI²⁹ و—Л, K, VI—доб.²⁸ بایشان—K²⁷
پادشا—K³⁵ و—K³⁴ VI—б. оп.³³ بدی—K, I, IV³² جدا زو یکی

- 2865 که از ما کدامست شایسته تر
 چنین گفت مادر بهردو پسر
 خردمندی³ و رای و پرهیز و دین
 چو دارید هر دو ز⁵ شاهى نژاد
 چو تنها شدی سوی⁶ مادر یکی
 که از ما دو فرزند کشور کراست
 بدو⁷ مام گفستی که تخت آن تست
 بدیگر پسر هم ازینسان¹⁰ سخن
 2870 دل هر دوان¹² شاد کردی بتخت
 رسیدند هر دو بمردی بجای
 ز¹⁵ رشک اوفتادند هر دو برنج
 همه شهر ز ایشان بدو¹⁷ نیم گشت
 2875 ز گفت بدآموز جوشان شدند
 بگفتند کنز ما که زیباترست¹⁸
 چنین پاسبان آورد فرزانه²⁰ زن
 شمارا بماید نشستن²⁴ نخست
 ازان²⁷ پس خنیده²⁸ بزرگان²⁹ شهر
 2880 یکایک بگویم با³¹ رهنمون

جوینده¹ I, IV - گوینده⁴ K - هنرمندی³ K, I, IV, VI - از² K - مر ترا نیز¹ VI -
 5 K, I, IV - به⁶ K - نزد⁷ VI - بدین⁸ I, IV - تخت⁹ J, B - 6. op. ¹⁰ K,
 دل هر یکی¹¹ J, I, IV - همی راند تا آن¹² I, IV - چنین هم برینسان¹³ I, IV - برینسان¹⁴ K -
 بر آشوفتد¹⁵ J - به¹⁶ I, IV - یک آموز¹⁷ K - بنام¹⁸ VI - و نژاد¹⁹ VI - همیشه یکی²⁰ K -
 بر بد²¹ VI - پر²² IV - دیباترست²³ K - لشکر و گنج دو²⁴ VI - و لشکر بدو²⁵ K, I, IV -
 بیرون²⁶ IV - доб. заголовок: ²⁷ I, IV - آمدن تلخند و گو بر یکدگر و دو گروهی شدن
 28 J, ²⁹ I, IV - بماید نشستن شما را³⁰ I, IV - ستوده³¹ VI - وزان³² I, IV - و ³³ IV - доб. فرجام پاک³⁴ K - و ³⁵ K -
 بزرگان آن مرز و³⁶ K - ³⁷ I, IV - پیرسید با [از³⁸ VI -] I, IV, VI - پیرسید ازان³⁹ K - راه⁴⁰ J -
 که چونست گرمی⁴¹ I, IV - ⁴² K - доб.: ⁴³ K - که گرمی نباید⁴⁴ VI -
 سخن گفت بماید بهر انجمن * بنزدیک مادر جوشان شدند

خرد بایید و رای و گنج و سپاه
جهان پر ز گرم³ و تباہی کند
کزین پرسش⁵ اندر زمانه مرو
بکژی مکن هیچ⁷ رای دروغ
من او را یکی کهترم⁹ نیکخواه
هم از پشتت جمهور کنداورم
نگیرد بپیدانشی¹² کار سخت
براندیشه¹³ باید که رانی سخن¹⁴
میان بسته باید¹⁵ گشاده دو دست
بدانش سپردن ره بخردی¹⁶
نگه داشتین بهره نام و ننگ
بپرسد¹⁹ خداوند خورشید و ماه²⁰
روانش بدوزخ بماند دژم
دلی باید از موی باریکتر
بداند که کژی نیارد بپها
جهانی ازان²³ داد باشند²⁴ شاد
وگر سوخته گردد²⁵ اندر مغاک
که رایش ز کردار بد دور بود
جهانرا بکهتر²⁷ برادر سپرد
جوان بود و بینادل و پاکرای²⁸

کسی کو بجوید همی تاج¹ و گاه
چو² بیدادگر پادشاهی کند
بمادر چنین گفت پرمایه⁴ گو
اگر کشور از من نگیرد⁶ فروغ
بطلخند بسپار گنج و سپاه⁸
وگر¹⁰ من پسال و خرد مهترم
بدو گوی تا¹¹ از پی تاج و تخت
بدو گفت مادر که تندی مکن
هر آن کس که بر تخت شاهی نشست
نگه داشتین جان پاک از بدی
هم از دشمن¹⁷ آزیز بودن بچنگ
ز داد و ز بیداد¹⁸ شهر و سپاه
اگر پیشه²¹ از شاه یابد ستم
جهان از شب تیره تاریکتر
که از بد کند جان و تن را²² رها
چو بر سر نهد تاج بر تخت داد
سرانجام بستر ز خشتست و خاک
ازین دودمان شاه جمهور بود
نه هنگام بد مردن او را²⁶ بمرد
ز دنیار پیامد سرافراز مای

1 J, 6 پوشش - J 5 فرزانه - I, IV 4 رنج - VI 3 که - K, I, IV 2 تخت - J 1
بگوی و مزن هیچ - VI مگوی و مکن هیچ - IV بگوی و مکن هیچ - K, I 7 بگردد (!) - K
I, IV 8 که طلخند خود - K 11 اگر - K, I, IV 10 کمترم - K 9 تخت و کلاه - K, I, IV, VI 8
باندازه پا نه بلندی مکن - I, IV 14 باندازه - K, VI 13 همی دانشی - IV 12 بگویی که تا
VI - 20 بترسی از - I, IV 19 و J - 18 دانش - J 17 رو ایزدی - IV, VI 16 دارد - K 15
جهان یکسر - VI 24 جهان یکسر از - K, I, IV 23 دلیرا - I, IV 22 بسته - J 21 ب. op.
بمهر - VI 27 مردن بدش چون - VI 26 کرده - I, IV 25 آباد باشند و
28 I, IV رهنمای -

پیر از خون دل و² شاه جو³ آمدند
 میان تنگ بسته گشاده دو⁴ دست
 بدان تا نماید⁵ سخن در نهفت
 بهوش⁸ و خرد نیز برتر توپی⁹
 ز بهر سرافرازی و تاج و گنج
 دل دیگری گردد از من بکین¹¹
 که بر کس نماید سرای سپنج¹⁴
 نیامدش گفتار او سودمند
 همی از پی گو کنی داوری
 نه هر کس که او مهتر او¹⁶ بهترست
 که همسال او باسمنان کرکسست
 نه تخت و نه افسر نه گنج و کلاه
 نه تخت¹⁸ بزرگی کسی را سپرد
 برآنی که او را کنی پیشرو
 مبادا که نام پدر گم کنم
 که بیزارم از گنبد لاژورد²²
 ز یزدان²⁴ و بر دل بیاراستم

همه سندی پیش او¹ آمدند
 بیامد بتخت مہی برنشست
 مرا خواست ایباز گشتیم و جفت⁵
 اگر زانک⁷ مهتر برادر توپی
 همان کن که جانرا نداری برنج
 یکی از شما گر کنم من¹⁰ گزین
 مریزید خون از پی¹² تاج و گنج¹³
 ز مادر چو بشنید طلغند پند
 بمادر چنین گفت کز¹⁵ مهتری
 بسال ار برادر ز من مهترست
 بدین لشکر من¹⁷ فراوان کسست
 که هرگز نجویند گاه و سپاه
 پدر گر بروز جوانی بمرد
 دلت جفت¹⁹ بینم همی²⁰ سوی گو
 من از گل برین گونه مردم کنم
 یکی مادرش سخت²¹ سوگند خورد
 اگر هرگز²³ این آرزو خواستم

2905

2910

2915

میان VI-⁴ (I, IV-рифма нарушена). شاهجوی K, I, IV-³ و K-² اوی K-¹

نماید I, IV- بماند مگر این LI-⁶ گشتمش جفت K-⁵ بسته در داد و بگشاده

بهتر توپی VI-⁹ بسال K, I, IV, VI-⁸ پس اکنون که [ز- K, چو VI-⁷ K, I, IV, VI-]

K- перед б. доб.:

چو کار ولایت بدو راست گشت * جهان زود منششور او در نوشت

دگر گردد از من برادر I, IV- دگر گردد از من پر از درد و کین K, VI-¹¹ پس K-¹⁰

K- که شاهی نماید بکین بر نه تخت I, IV-¹⁴ تاج و تخت I, IV-¹³ بر VI-¹² بکین

доб.:

فراوان سخن پیش مادر بگفت * که چندین چه داری سخن در نهفت

ار IV- اندر I- بدین شهر لشکر K-¹⁷ مهتر بود VI- مهترست K-¹⁶ اگر I, IV-¹⁵

VI-²¹ همه VI-²⁰ خفته IV-¹⁹ و I, IV-¹⁸ بدین شهر ما در VI- (метр нарушен);

بیزدان IV-²⁴ که هرگز گر VI- که هرگز K-²³ لاچورد K, I, VI-²² تا که

میشو تیز¹ با گردش آسمان
 نگر جز بیزدان بکس نگروی²
 اگر نیست پند من³ سودمند
 وزین پند من قوشه جان کنید⁴
 همه⁵ پندها پیش ایشان براند⁶
 که بودند با دانشی و پارسا
 بنپیش جهاندیدگان و مهان⁷
 همه کام آن هر دو⁸ فرزند خواست
 که ای نیکدل نامور یار⁹ نو
 سرافرازتر بد بسال¹⁰ و برای
 نکرد ایچ ازان¹¹ پیش تخت آرزوی¹²
 نجست ایچ بر مهتران مهتری¹³
 که من پیش کهنتر ببندم کمر
 ترادل چرا شد¹⁴ ز بیداد شاد¹⁵
 خردمند و برگشته گرد جهان
 برای و بگفتارشان¹⁶ بگرویم
 برفتند و دلشان پر از جستجوی¹⁷
 کزان پس ز گردان وز¹⁸ پهلوان
 مبر زین سخن جز بنیکی گمان
 که آنرا که خواهد دهد نیکوی
 من انداختم هرچ آمد ز پند
 نگر تا چه بهتر ز کار آن کنید
 وزان¹⁹ پس همه بخردانرا بخواند
 کلید در گنج دو پادشاه
 بیآورد و کرد آشکارا²⁰ نهان
 سراسر بر²¹ ایشان ببخشید راست
 چنین گفت زان²² پس بطلخند²³ گو
 شنیدم²⁴ که جمهور چندی²⁵ ز مای
 پدرت آن گرانمایه نیکخوی²⁶
 نه ننگ آمدش هرگز از کهنتری
 نگر تا پسندد چنین دادگر
 نگفتست²⁷ مادر سخن جز بداد
 ز لشکر بخوانیم چندی مهان
 ز فرزندان چون سخن بشنویم
 ز²⁸ ایوان مادر بدین²⁹ گفت و گوی³⁰
 برین³¹ برنده اند هر دو جوان

که از پند—VI نیستت پند من—K³ 1 I, IV—تو—ب. 2 3 I, IV, VI—هم این—VI—6. 4 I, IV—ازان—6. 5 I, IV, VI—دوب. 6 I, IV, VI—جهان دیدگان جهان—7 I, IV, VI—آشکار و—8 I, IV, VI—زندان موبدان در کار طلخند و گو
 تیز—K, I, IV—14 و 13 I, IV, VI—ازان—12 I, IV, VI—کام و رای دو—K, I, IV, VI—11 پند—VI
 چندر—VI (метр нарушен); چند—K¹⁶ شنودی—I شنیدی—K, IV, VI¹⁵ نامبردار—VI بازار
 17 I, IV—چرا—23 I, IV—بدو گفت—VI²² از بهر مهتران مهتری—VI بر مهترش بهتری—K²¹
 بفرمانشان—IV بتدبیرشان—I²⁵ نگوید(!) کسی را که باشد نژاد—VI²⁴ شد دل تو
 I جست و جو—VI جستجوی—VI²⁹ گفت و گو—VI²⁸ پر از—K²⁷ از—K, VI²⁶
 و از—K³¹ بران—VI³⁰ 2934—2935 66. IV—

ز دانا و پاکان¹ سخن بشنویم²
 کز ایشان همی دانش آموختیم⁴
 پیامد دو فرزانه⁶ رهنمای⁷
 همی خواست⁸ فرزانه⁹ گو که گو
 هم آن کس که استاد طلخند بود 2940
 همی این بران برزد و آن¹⁴ برین
 نهاده بدند¹⁶ اندر ایوان¹⁷ دو تخت
 دلاور دو فرزانه¹⁹ بر دست راست
 گرانمایگانرا همه²¹ خواندند
 زبان برگشادند فرزندگان 2945
 ازین نامداران فرخ نژاد
 که خواهید برخویشتن پادشا
 فرو ماندند²⁶ اندران موبدان
 نشسته همی دو²⁸ جوان بر دو تخت
 بدانت شهری و هم لشکری 2950
 همه پادشاهی شود³¹ بر³² دونیم
 یکی ز انجمن سر برآورد راست

بران سان که باشد بدان بگرویم³
 بفرهنگ دلها برافروختیم⁵
 میانشان همی رفت هرگونه رای
 بود شاه¹⁰ در سندی¹¹ پیشرو
 بفرزانی هم خردمند¹² بود¹³
 چنین تا دو مهتر گرفتند کین¹⁵
 نشسته بتخت آن دو پیروز بخت¹⁸
 همی هر یکی²⁰ از جهان بهر خواست
 بایوان²² چپ و راست بنشانند
 که ای سرفرازان و مردانگان
 که دارید²³ رسم پدرشان پیاد
 که دانید زین²⁴ دو جوان²⁵ پارسا
 بزرگان و بیداردل²⁷ بخردان
 بگفت دو فرزانه²⁹ نیکبخت
 کزان کار جنگ آید و³⁰ داوری
 خردمند مانند برنج و بپیم
 باو³³ سخن گفت و بر پای خاست

آموختند—Л⁴ بگروند—I, IV بگروید—Л³ بشنوند—I, IV بشنوید—Л² نادان—K¹
 K⁸ نیکرای—I, IV⁷ و Л—доб.⁶ بفرهنگیان دل برافروختیم—VI برافروختند—Л⁵
 در سند و هم—K¹¹ و VI—доб.¹⁰ فرزانه موبد—VI فرزانه آن—I, IV⁹ همی گفت
 I, IV¹⁵ همانرا—K¹⁴ همی این بران آن برین برفزود—I, IV¹³ ناخردمند—K, VI¹²
 چنین تا دو مهتر گرفتند کین * پر از جنگ و پرخاش گشت آن زمین
 نشسته—VI¹⁸ نهاده بد اندر دو ایوان—VI نهادند ازان پس ایوان—K¹⁷ شدند—Л¹⁶
 و بجنب کل واحد منهما وزیره و من هو—B فرزند—I, VI¹⁹ برو این دو بیدار بخت
 I, IV²³ در ایوان—VI²² همه موبدانرا چو بر—VI همی—Л²¹ کسی—Л²⁰ مدبره...
 برآمد ندا—VI²⁶ هر دوان—VI²⁵ دانند ازین—VI ازین—K, I²⁴ داریم—K دارند
 کزیشان برآید—Л³⁰ شوربخت—K, I, IV, VI²⁹ دو شاه—K, I, IV, VI²⁸ و از سندی—VI²⁷
 همانکه—I, IV³³ به—Л, I, VI³² بود—K³¹ همی

که ما از¹ دو دستور² دو شهر-ریار
 بسازیم فردا یکی⁴ انجمن
 2955 وزان پس فرستیم یک یک پیام
 برفتند ز⁸ ایوان ژکان و⁹ دژم
 بگفتند کین کار با رنج گشت
 برادر¹² ندیدیم هرگز دوشاه
 ببودند یک شب پر آژنگ چهر
 2960 برفتند یکسر بزرگان شهر
 پر آواز شد سندی چارسوی¹⁴
 یکی را ز گردان بگو¹⁶ بود رای
 زبانها ز گفتارشان¹⁷ شد ستوه
 پراگنده گشت آن بزرگ انجمن
 2965 یکی سوی طلخنند پیغام کرد
 دگر سوی گو رفت با گرز و تیغ
 پر آشوب شد کشور سندی
 خردمند گوید که در یک سرای
 پس آگاهی آمد بطلخنند و²² گو
 2970 همه²⁴ شهر ویران کنند²⁵ از هوا
 ببودند زان²⁶ آگهی پره-راس
 چنان بد که روزی دو شاه جوان

1 K, I, IV, VI—ما که از ما² VI—доб. و³ K—چه گوئیم کان خود نیاید⁴ K—
 از—⁸ K, I, IV, VI—بباشند رام—⁷ VI—یابند—⁶ J—یک با دگر—⁵ I, IV, VI—بیماریم فرزاندگی
 برادر—¹² K, I, IV—2957—2959 оп. VI—66.¹¹ سری—^{VI} دهان—¹⁰ I, IV—بزرگان—⁹ J, VI—
 I—آرزو—¹⁵ K—چارسو—¹⁴ K, I, IV—کزان شهرشان بود—^{VI} ازان کار—^I که بود افران کار—¹³ K—
 17 K, I, IV, نکو—¹⁶ IV—گفت هر یک بآرزوی—^{VI} بر آرزو—^{IV} گونه بآرزو
 یکرای هم با—^{VI} یا همگروه—^I همراه با همگروه—¹⁹ J—بگشتند—¹⁸ J, K—گفتارها—^{VI}
 برزنی را یکی—^{I, IV, VI}—²³ I, IV, VI—²² VI—²¹ VI—دهدلی—²⁰ K, I, IV, VI—من جان—²⁰ K, I, IV, VI—گروه
 پی—²⁸ I—یاس—²⁷ VI—ازان—²⁶ K, I, IV, VI—کند—²⁵ I, IV—همی—²⁴ I—

زبان برگشادند یک با دگر¹
 بطلخند گفت ای برادر مکن
 بتا روی بر³ خیره چیزی⁴ مجوی
 شنیدی⁶ که جمهور تا زنده بود
 بمرد او و من ماندم خوار⁸ و خرد
 جهان پر ز خوبی¹⁰ بد از رای اوی¹¹
 برادر ورا همچو جان بود و تن
 اگر بودمی من سزاوار گناه
 برآیین شاهان گیتی¹⁵ رویم
 من از تو بسال و خرد مهترم¹⁷
 مکن¹⁹ ناسزا تخت شاهی مجوی
 چنین پاسخ آورد طلخند²⁰ پس
 من این تاج و تخت از پدر یافتم
 همه پادشاهی و گنج و سپاه
 ز جمهور وز مای چندین مگوی
 سرانشان پر از²⁵ جنگ باز آمدند
 سپاهی و شهری همه²⁶ جنگجوی
 گروهی بطلخند کردند رای
 2975
 2980
 2985
 2990

IV- بماروی بر (!) K- بتاری و بر- J³ کز اندیشه- VI² با یکدگر- K¹
 I, IV, 7 شنیدم- J⁶ این- VI⁵ بناز و مناز و بلندی- VI⁴ خیره- K⁴ بمازوی بر
 تخت- VI⁹ تاج- K⁹ مانده زو زار- VI⁶ و بماندم ازو خوار- I, IV⁸ ورا مای همچون- VI⁶
 J¹⁴ J¹⁴ 2979-2980 оп. IV-66. 13 خواستند- I, VI¹² او- K, I, VI¹¹ زبونی- I, IV¹⁰
 J¹⁸ پدر مهترم- I, IV, VI¹⁷ نشنویم- J, VI¹⁶ پیشین- K, I, IV, VI¹⁵
 داد طلخند پاسخ که- K, I, IV, VI²⁰ یکی- J¹⁹ مهتر و مهترم- I, IV, VI¹⁸ کهنتر و مهترم
 K-²³ ز تخم بدان پشت برتافتیم- K, I, IV, VI²² فسون بزرگی سخاوست و بس- J²¹
 پر از- J²⁶ باندیشه- VI²⁵ راه- VI²⁴ با منی تخت جا- I, IV, VI²³ یافتی پخت را
 مصافی گو با طلخند از بهر- VI²⁷ آرایش جنگ میان گو و طلخند- K²⁷ Доб. заголовки:
 نکو- IV²⁹ یکی را- I, IV²⁸ پادشاهی

یکی را نمود اندر آن شهر راه²
 نبودش بچنگ دلپیران⁵ درنگ
 سپه را همه ترگ و جوشن بداد
 دل مرد بخرد بدو نیم شد¹⁰
 کرا بر کشد زین دو مهتر زمان
 دمامد بیامد ز هر سو¹² سپاه
 بخون ریختن چنگها را بشست
 همی داد جان پدر را درود¹⁵
 همی¹⁷ پشت پیلان بیماراستند¹⁸
 تو گفستی همی راه جوید¹⁹ زمین
 همه گوش پر ناله کترنای
 همه بهر²³ پیشی²⁴ نهاده روان
 زگرد سپه چشمها تیره شد
 ز دو رویه²⁶ آواز رویینه خم
 تو گفستی²⁸ زمین کوه شد یکسره
 دو شاه سرافراز بر²⁹ پشت پیل
 یکی پیکرش³¹ بپر و دیگر همای
 سپهدار³² و شایسته کارزار

برآمد خروش از در هر دو شاه¹
 نخستین³ بیماراست⁴ طلخند جنگ
 سر⁶ گنجهای پدر⁷ برگشاد
 همه شهر یکسر⁸ پر از بیم شد⁹
 که تا چون بود گردش آسمان
 همه کشور آگاه شد زین¹¹ دو شاه
 بیوشید طلخند جوشن نخست
 بیاورد گو نیز¹³ خفتان و خود¹⁴
 بدان تندی¹⁶ از جای برخاستند
 نهادند برکوهه¹⁴ پیل زین
 همه دشت²⁰ پر زنگ و²¹ هندی²² درای
 بلشکرگه آمد دو شاه جوان
 سپهر اندران²⁵ رزمگه خیره شد
 برآمد خروشیدن گاودم
 بیماراست با میمنه²⁷ میسره
 دو لشکر کشیدند صف بر دو میل
 درفش³⁰ درفشان بسر بر پهای
 پیاده پپیش اندرون نپزه دار

2995

3000

3005

VI- از دلپیران - K⁵ بر آراست - VI⁴ چنان هم - K³ بار - L² شهریار - L¹
 I, IV, ¹⁰ بدو نیم گشت - I, IV, VI⁹ لشکر - VI⁸ درم - K⁷ در - I, IV⁶ از دلپیری
 بیوشید لشکرش - K¹³ دو - VI¹³ ز کشور - I, IV, VI¹² زان - VI¹¹ پر از بیم گشت - VI
 همی شست روح پدر را بنگ - VI¹⁵ خفتان جنگ - VI¹⁴ خفتان خود - L¹⁴ نیزه - VI
 گفتار - IV¹⁸ رزم گو با طلخند - L¹⁸ Доб. заголовки: L¹⁸ همه - K, I, IV¹⁷ تیزی - K, I, IV, VI¹⁶
 چشم - K²⁰ جنگ جوید - I, IV¹⁹ در نورد - K, VI¹⁹ اندر مناظره طلخند و گو با یکدیگر
 L²⁵ لشکر - K²⁴ پیش - K, I, IV, VI²³ زین - I, IV²² و - K²¹ شهر - I, IV, VI
 بیماراسته - I, I²⁷ بیماراستند میمنه - K²⁷ و - IV²⁶ روی - K, VI²⁶ بشهر اندرون
 درفش - K, IV, VI³⁰ از - I²⁹ گوی - K²⁸ بیماراسته قلب با - VI²⁸ [بیماراستند - IV] میمنه و
 سپهدار - K³² پیکری - I, IV³¹ پیکری - K

هوا دید چون پشت جنگی پلنگ
 بگرد اندرون نیزه بد^۸ رهنمون
 ز خشم او^۵ دو چشم خرد را^۶ بدوخت
 کزان مهتران او بدی^۷ پیشرو
 که بیداد^۸ جنگ برادر مجوی
 تو باشی بدان گیتی^{۱۰} آویخته
 بگفتار بدگوی غرّه مشو
 نکوهشش بود در جهان یادگار^{۱۳}
 کنام پلنگان و شیران شود
 بمیداد بر خیره خون ریختن^{۱۶}
 ز فام^{۱۷} خرد گردن آزاد کن
 ترا باد چندانک خواهی^{۱۹} زمین
 ترا^{۲۱} بر سر خویش افسر کنیم
 که این^{۲۲} تخت و افسر نیززد برنج
 پیراگندن گرد کرده رمه
 همیمن را^{۲۵} بدان سر پژوهش بود
 که بیداد را نیست با داک پای^{۲۷}
 بپایغام^{۲۹} شاه^{۳۰} از در^{۳۱} پند شد
 که در جنگ چندین بهانه مجوی

نگه کرد گو اندران^۱ دشت جنگ
 همه کام خای^۲ و همه دشت خون
 به^۴ تلخند هر چند جانش بسوخت
 گزین کرد مردی سخنگوی گو
 که رو پیشی تلخند و اورا بگوی
 که هر خون که باشد برین^۹ ریخته
 یکی گوش بگشای^{۱۱} بر پند گو
 نماید که از ما^{۱۲} بدین کارزار
 که این^{۱۴} کشور هند ویران شود
 بپرهیز ازین جنگ و^{۱۵} آویختن
 دل من بدین آشتی شاد کن
 ازین مرز تا پیش دریای^{۱۸} چین
 همه^{۲۰} مهر با جان برابر کنیم
 بمخشیم شاهی بکردار گنج
 وگر چند^{۲۳} بیداد جویی^{۲۴} همه
 بدین گیتی اندر نکوهش بود
 مکن ای برادر به^{۲۶} بیداد رای
 فرستاده چون^{۲۸} پیش تلخند شد
 چنین داد پاسخ که اورا^{۳۲} بگوی

VI-1 اندرون 2 K-خشک 3 IV-نیزه 4 J, I, IV, VI-ز 5 K-آن 6 I, IV, VI-بهر خون کزین کین شود 7 K-بود 8 J-بود 9 VI-بیهوده 10 K-آید بکین I, IV, VI-3016-66 VI-13 من I, IV-12 و 11 VI-دوب. 10 I, VI-یکسر 14 J-ازین K-کزین 15 I, IV-خیره K-16 K, VI-دوب.: رزم و 16 K, VI-دوب.: 3018 op.

بترس از خداوند خورشید و ماه * که گم کرده‌ای بیگمان تیره راه
 باید J-19 بپیمای این [ازین I, IV, VI-] مرز تا پیش J, I, IV, VI-18 وام K, I, IV, VI-17
 همانرا K-25 جوید VI-24 جنگ و I, IV, VI-23 آن IV-22 خرد VI-21 همی K-20
 گو VI-30 ز پایغام K-29 پیاده چو در K, VI-28 رای VI-27 ز J-26
 گورا K, I-32 زبان و روانش پر از

برادر نخواستم ترا من نه دوست
 همه پادشاهی تو ویران کنی
 همه بدسگالان بنزد تو اند
 3030 گنهکار هم پیش یزدان تویی
 ز خونی که ریزند زمین پس⁴ بکین
 و دیگر که گفستی بمخشم تاج
 هر آنکه که تو شهریاری کنی
 3035 نخواهم که جان باشد اندر تنم
 کنون جنگ را بر کشیدم⁹ رده
 ز تیر و ز¹⁰ ژوپین و نوک سنان
 بر آوردگه بر سرافشان کنم
 بران¹³ سان سپاه اندر آرم بجنگ
 3040 بیارند¹⁵ گورا کنون بسته دست
 که از¹⁷ بندگان نیز با¹⁸ شهریار
 چو پاسخ شنید آن خردمند¹⁹ مرد
 غمی شد دل گو چو پاسخ شنید
 پر اندیشه فرزانه را²² پیش خواند
 3045 بدو گفت کای²³ مرد فرهنگ جوی

¹ I, IV— تو— VI— من— VI— مغزی تو— I, IV—
 K— этот и след. бб. помещены после б. 3030.

بنفرین— VI, I—⁵ هران خون که ریزند دیگر— VI— هران خون که ریزی ازین پس— I, IV—⁴
 همان— VI— همین آرزو بود و این— I, IV— مرز با ارز با— K—⁶ وبا آفرین— K— بی آفرین
 I, IV, VI—¹⁰ که من برکشیدم سپه را— I, IV—⁹ و گاه— VI—⁸ زژ— I, IV—⁷ پادشاهی و هم
 شیر آید— VI—¹⁴ بدان— I, IV—¹³ لشکر گو— I, IV—¹² نداند هم اکنون— K—¹¹ ز بس تیر و
 سپاهش— VI— گرد شکست— I, IV— گردن شکست— I—¹⁸ بیاریم— I, IV—¹⁵ از جای و جنگ
 K— доб.: همانجای کنم پاک پست

ز تیغم سرانشان چو بیجان شوند * همه خستگان زار و پیچان شوند
 هیچ دانش— K, VI—²⁰ 3043—3044 оп. I, IV—²¹ سغنگوی— VI—¹⁹ تا— I—¹⁸ دگر— VI—¹⁷
 کار ما باز— VI— ما— K—²⁴ ای— I, IV—²³ موبدش را— K—²²

روانرا گذر بر جهان داورست¹
 بـمـا بـاز مـانـد² بـد روزگار
 نـمـایـد تـرا پـنـد آموزگار
 بـجـنگ بـرادر درشتـی مـکن
 سـرـاـفـراز⁴ بـا دانش و نـرم گوی⁵
 بـگـردد مـگر او ازین⁷ جنگ رام
 تو جان برادر گزین کن ز گنج
 بـدینـار بـا او مـکن داوری
 بـدینـ زودی او را⁸ سرآید زمان
 یـکی را نـدیدم بـدو⁹ رای و¹⁰ مـهر
 نـماید گـرفتن خود این¹² کار تنگ¹³
 بـدان تـات بـدل نـخواند¹⁵ سپاه
 بـده تا نـمـاشـد روانش¹⁷ بـرنج
 بـکار سـپـهـری تـوانـتری¹⁸
 دگـر بـاره رای¹⁹ نو افگند بن
 گزین کرد نیک اختر ی چربگوی²⁰
 بـگـویـش که پـر درد و رنجست گو
 هـمی خـوـاهد از داو²⁴ کردگار

همه دشت خونست و بی تن سرست
 نـمـایـد کـزین جـنگ فـرجام کار
 بـدو گـفت فرزانـه کای شـهـریار
 گـر از مـن هـمی بـاز جـویی سـخن
 فـرستاده‌ای تـیـز نـزدیک اوی³ 3050
 بـمـایـند⁶ فرستاد و دادن پیام
 بـدو ده هـمه گـنج نا بـرده رنج
 چـو باشـد تـرا تـاج و انگـشتری
 نـگـه کـردم از گـردش آسمان
 ز گـردنـده هـفت اختر اندر سپهر 3055
 تـمـه گـردد او هـم بـدین¹¹ دشت جنگ
 مـگر مـهر شاهـی و تـخت و¹⁴ کلاه
 دگـر هـرچ خواهـد¹⁶ ز اسب و ز گنج
 تو گـر شـهـریاری و نـیک اختر ی
 ز فرزانـه بـشنـمید شـباه این سـخن 3060
 ز درد بـرادر پـر از آب روی
 بـدو گـفت گو پـیش²¹ تلخند شو²²
 ازین گـردش رزم²³ و این کارزار

¹ K, VI - روان گرامی بیند اندرست - I, IV, سپاه از دو رویه بـجنگ اندرست - K, VI, ² K, I, ³ K, VI - [چربگوی - VI] - ⁴ I, IV, VI - доб. و هم اکنون فرستاده نزد او ⁵ K, VI - [چربگوی - VI] - ⁶ K - خوب روی - ⁷ K, I, IV, VI - پیامد - ⁸ VI - اندرین [خود ازین - K] - ⁹ K, I, IV, VI - مر او را بزودی - ¹⁰ I, VI - оп. و - ¹¹ K, I, VI - نداند گرفتن ترا - ¹² K - برو - ¹³ K, I, IV - برین - ¹⁴ K, I, IV - ننگ - ¹⁵ K - доб.:

بـدو ده مـگر باز گـردد بـرت * ز کـین دور گـردد بـود کـه بـرت
 ز جانـش نـمـاشی - ¹⁴ K, I, IV, VI - باید - ¹⁵ VI - بدان تاب بر دل نجوید - ¹⁶ L - ¹⁷ K, I, IV, VI - ¹⁸ I, IV, VI - پیغام فرستادن گو نزد برادرش تلخند - ¹⁹ I, IV, VI - ²⁰ I, IV, VI - ²¹ K, I, IV - خوب گوی - ²² K, VI - رو - ²³ I, IV, VI - چرخ - ²⁴ K, I, ²⁵ K, I, IV, VI - دادگر - ²⁶ K, I, IV, VI -

3065 که گرداند اندر دلت هوش و مهر¹ بفرزانه‌ای کو³ بنزدیک تستت
بتابی² ز جنگ برادر تو چهر
بترس⁵ از⁶ شمار ده و دو و هفت
فروزنده⁴ جان⁴ تاریک تستت
اگر چند تندی⁸ و کنداوری⁹
که چون خواهد این کار بیداد رفت⁷
همه گرد بر گرد ما دشمنست
همان شاه¹² کشمیر و فغفور چین
3070 نکوهمیده باشیم ازین¹³ هر دو روی
که¹⁵ گویند کز¹⁶ بهر تخت و کلاه
چرا ساخت تلخند و گو رزمگاه
همان از گهر¹⁷ پاکزاده نیند¹⁸
ز لشکرگر آیی بنزدیک من
دینار و دیما و از اسب و گنج
هم از دست من کشور و مهر²¹ و تاج
3075 ز مهر²² برادر ترا ننگ نیست
اگر پند من سر بسر²⁴ نشنوی²⁵
فرستاده آمد چو باد دمان²⁷
بیابانی پیر از مردم¹¹ ریمنست
که تنگست از ایشان بما بر زمین
هم از¹⁴ نامداران پرخاشجوی
چرا ساخت تلخند و گو رزمگاه
همان از گهر¹⁷ پاکزاده نیند¹⁸
درفشان کنی¹⁹ جان تاریک من
ببخشم نمانم که مانی²⁰ پرنج
بیابانی همان یاره و تخت عاج
مگر آرزویت جز از²³ جنگ نیست
بفرجام زین بد²⁶ پیشیمان شوی
بنزدیک تلخند تیره روان²⁸

1 K, VI — 3 K, VI — 2 I, IV — 4 K, I, IV, VI — [K — رای] 5 IV — 6 VI — 7 K — 8 L — 9 I, IV, VI — 10 I, IV — 11 L — 12 L — 13 K, VI — 14 I, IV — 15 I, IV, VI — 16 K — 17 K, I, IV, VI — 18 K, I, IV, VI — 19 VI — 20 K, I, IV, VI — 21 VI — 22 I, IV, VI — 23 K — 24 K, I, IV, VI — 25 K, VI — 26 K — 27 K, I, IV, VI — 28 K —

تستت — 3 K, VI — 2 I, IV — 4 K, I, IV, VI — [K — رای] 5 IV — 6 VI — 7 K — 8 L — 9 I, IV, VI — 10 I, IV — 11 L — 12 L — 13 K, VI — 14 I, IV — 15 I, IV, VI — 16 K — 17 K, I, IV, VI — 18 K, I, IV, VI — 19 VI — 20 K, I, IV, VI — 21 VI — 22 I, IV, VI — 23 K — 24 K, I, IV, VI — 25 K, VI — 26 K — 27 K, I, IV, VI — 28 K —

بگفتار ناپاک دل رهنمون * همی دست یازند ایشان بخون
B — совпадает с Л. 19 VI — شود 20 K, I, IV, VI — نخواهم که باشی 21 VI — تخت 22 I, IV, VI —
ترا آرزو خود جز از — VI مرا آرزو جستن — I, IV مرا با تو خود آرزو — K 23 مهتر
24 K, I, IV, VI — یک بیک 25 K, VI — بشنوی 26 K — ازین بد — I, IV ازین بد — K 27 K, I, IV, VI — آب روان — 28 K —

پیام برادر بدو داد زود * که پند برادر ورا بود سود

- 3080 بگفت آنچ بشنید¹ و بفرزود نیز
 چو بشنید طایغند گفتار اوی⁴
 ازان کاسمانرا دگر بود راز
 چنین داد پاسخ که گورا⁶ بگوی
 بریده زوانت⁸ بشمشیر بد
 شنیدم همه خام گفتار تو
 3085 چگونه دهی گنج و شاهمی بومن
 توانایی و گنج و شاهمی مراست
 همانا زمانت فراز¹⁵ آمدست
 سپاه ایستاده چنین بر دو میل
 بیارای لشکر فراز آر¹⁸ جنگ
 3090 چنان بینی اکنون ز من²¹ دستبرد
 ندانی جز افسون و بند و فریب²³
 از اندیشه‌ای دور وز²⁵ تاج و تخت
 فرستاده آمد سوری پر ز باد
 چنین تا شب تیره بنمود روی
 3095 فرود آمدند اندران رزمگاه
 طلایه همی گشت بر گرد دشت

کندآوری—Л⁴ (нет рифмы).³ و وز—VI و از—K, I, IV² گو گفت—VI¹
 زبانت—K, I, IV⁸ بجز—I, IV, VI مگر—Л⁷ که اورا—I, IV⁶ VI—б. оп. پندآوری—Л⁵
 3085—3086 оп. VI—бб. شمار—I, IV¹² ندیدم بجز—VI¹¹ VI—б. оп. بآتش—K⁹
 که چندین بصلحت نیاز—VI سر بخت تان زیر گاز—K¹⁶ نزار—VI¹⁵ پشت ماهی—K, I, IV¹⁴
 I, IV, VI—گرازان تو لشکر بیارای—K¹⁸ ز آوردگاه و ز—I, IV بآورد میدان و—K, VI¹⁷
 I, IV, VI—بینی ز من جنگ و کین پلنگ—K²⁰ اندرون—VI¹⁹ فراز آر لشکر بیارای
 جز از بند و—I, IV رای—Л²³ روز—Л²² از من کنون—K, I, IV, VI²¹ چندین درنگ
 I—²⁶ اندیشه دوری وز [و از—I, IV, VI—] I, IV, VI²⁵ دانی—I, IV, VI²⁴ افسون ندانی
 تا شب همی—K²⁹ برین—K, IV, VI²⁸ گرد—K²⁷ نزد اوی—IV می آمدی نزد اوی
 تا آن شب اندر—I, IV, VI²⁹ بر

3100 چو برزد سر از برج شپیر آفتاب
 یکی چادر آورد خورشید زرد
 برآمد خروشیدن کژنای
 درفش دو شاه نو آمد به دید
 دو شاه سرافراز در⁴ قلبگاه
 بفرزانه خویش فرمود⁶ گو
 که برپای دارید⁸ یکسر درفش
 یکی از یلان پیش منهد⁹ پای
 3105 که هر کس که تندی¹¹ کند روز جنگ
 بمینم که¹³ تلخند با این سپاه
 نباشد جز از رای¹⁴ یزدان پاک
 ز پند آزمودیم وز مهر چند¹⁶
 گر ایدونک پیروز¹⁸ گردد سپاه
 3110 مریزید خون از پی خواسته
 وگر نامداری بود زین سپاه
 چو²¹ تلخندرا یابد²² اندر نبرد
 نیایش کنان پیش پیل زبان
 خروشی برآمد که فرمان کنیم
 3115 وزان²⁵ روی تلخند پیش سپاه
 گر ایدونک باشیم پیروزگر

بر دست-K⁵ بر-K⁴ 3100-3101 оп. I, IV-66. 3100-3101
 لاجورد-K, I, VI-2 گنبد-VI-1
 ذنهند-IV مهتر-ز-⁹ ل-دارند-⁸ ل-کای-⁷ ل-خود بفرمود-VI-6 بر پیش-VI-
 K-¹³ با-IV (!)-¹² ل, K-تیزی-¹¹ I, IV, VI-پیماده نباید که جنبد-¹⁰ K, I, IV, VI-
 :¹⁵ K, I, IV, VI-¹⁴ VI-¹⁴ بجز حکم-¹⁵ K, I, IV, VI-¹⁴ بزمینیم
 چنانستم امید از روزگار * که مان روشنایی دهد کردگار
 بگفتیم و تلخند ذنمود-¹⁷ K, I, IV, VI-چندی سپهر-VI و چندی ز مهر-¹⁶ K, I, IV, VI-
 K-²¹ در-²⁰ K, VI-گنج خود-VI که خود بر دهد گنج-¹⁹ IV-منصور-¹⁸ VI-چهر
 اختر گردش-²⁶ ل-ازان-K²⁵ گفتارت-²⁴ VI-²³ I, IV-²² IV-²² که

بمیزدان پناهیم² و دم در کشیم³
 نه با او⁵ سخن نیز گفتن درشت⁶
 بپیشی من آرید بسته دو دست⁷
 برآمد ز دهلیز پرده سرای⁸
 تو گفستی سپهر روان باز گشت
 ندانست کسی پای گیتی ز سر
 همی دامن اندر کشید آفتاب
 در و دشت¹² بند زیر خون اندرون¹³
 براندند هر دو ز قلب سپاه¹⁶
 که از باد ژوپین من دور شو
 نگه دار ز آواز من¹⁸ جای خویش
 چو دریای خون شد²¹ سراسر زمین
 بگشتند²² پیرامن کارزار
 همی خون و مغز اندر آمد بجوی²⁴
 وز²⁶ اندازه آویزش²⁷ اندر گذشت
 که ای جنگ سازان و گردان نو
 مدارید ازو کینه در²⁹ کارزار

همه تیغها کینه را برکشیم¹
 چو یابید⁴ گورا نبایدش کشت
 بگیردش از پشت آن پیل مست
 همانگه خروشیدن کرنای 3120
 همه کوه و دریا پر آواز گشت
 ز بس نعره و چاک چاک⁹ تمبر
 ز رخشنده¹⁰ پیکان و پر عقاب
 زمین شد بگردار دریای خون¹¹
 دو پیل زبان شاهزاده¹⁵ دو شاه 3125
 برآمد خروشی¹⁷ ز طلخند و گو
 بجنگ برادر مکن دست پیشی
 همی این بدان¹⁹ گفت و آن²⁰ هم بدین
 یلانی که بودند خنجر گزار
 ز زخم دو شاه آن دو²³ پر خاشجوی 3130
 برین گونه تا خور ز گنبد²⁵ بگشت
 خروش آمد از دشت و آواز²⁸ گو
 هر آن کسی که خواهد ز ما زینهار

— K³ پناهید— K, I, IV, VI² شما تیغهارا همه برکشید— I, IV¹ برکشید— K, VI¹
 3118—3119 оп. VI—⁶ وی— I, IV⁵ گیرید— I, IV⁴ دشمن کشید— I, IV, VI¹ در کشید
 :— K, I, IV⁸ لشکر آراستن طلخند و گو و رزم ایشان با یکدیگر :— IV⁷ доб. заголовок
 از آواز اسبمان و گرد سمران * گراییدن گرزهای گران
 — K, I, IV, VI¹² چین— I, IV¹¹ درخشیدن— IV¹⁰ درخشنده— I¹⁰ چاک جای— I, K, VI⁹
 — I, IV, VI¹⁴ ز— K¹⁴ در زیر گرد اندرون— VI¹⁴ در زیر خاک عجبین— I, IV¹³ سر و دست
 خروشی برآمد— K, I, IV, VI¹⁷ برآمد خروشیدن از قلبگاه— VI¹⁶ ایستاده— VI¹⁵ چو
 I, ²² جوشان— K²¹ او— VI²⁰ بدو— VI¹⁹ ز بدها نگه دار تو— VI¹⁸ ز آزار من— I, IV¹⁸
 چنین هم که تا خور ز— K²⁵ شاهان— I, IV²⁴ شاه دو— I, IV²³ نگشتند— IV
 کینه و— IV²⁹ کینه— K, I, VI²⁹ آوای— K, I, IV²⁸ پیکار— VI²⁷ ز— I, IV²⁶ گردون

- 3135 بدن تا برادر بترسد ز جنگ
 بسی خواستند از یلان زینهار²
 چو تلخند بر⁴ پیل تنها بماند
 که رو⁵ ای برادر با یوان خویش
 نیایی همانا بسی زنده⁸ تن
 همه خوب کاری ز یزدان شناس
 که زنده برفتی¹¹ تو از پیش¹² جنگ
 چو بشنید تلخند آواز اوی¹³
 بمرغ¹⁷ آمد از دشت¹⁸ آوردگاه
 در گنج بگشاد و روزی بداد
 سزاوار خلعت هر آنکس که دید
 بدینار چون لشکر آباد گشت
 پیامی فرستاد نزدیک گو
 بر آئی²⁵ که از من شدی²⁶ بی گزند
 با آتش شوی²⁸ ناگهان سوخته²⁹
- 3140 چو تنها بماند نسازد درنگ¹
 بسی کشته شد در دم کارزار³
 گو او را با آواز چندی بخواند
 نگه کن⁶ با یوان و دیوان⁷ خویش
 ازان تیغزن⁹ نامدار انجمن
 وزو¹⁰ دار تا زنده یاشی سپاس
 نه هنگام رایست و روز درنگ
 شد از فنگ¹⁴ پیچان و¹⁵ پر آب روی¹⁶
 فراز آمدندش ز هر سو¹⁹ سپاه
 سپاهش²⁰ شد آباد و²¹ با کام و²² شاد
 بیماراست او را چنان چون سزید²³
 دل جنگجوی از غم آزاد گشت
 که ای تخت را چون پپالیز خو²⁴
 دلت را بزمار افسون میند²⁷
 روان آزده چشمها دوخته³⁰

¹ K, I, VI—

پراگنده گشتند لشکر همه * رمه بی شیمان شد شیمان بی رمه
 I, IV—б. оп. ³ I, IV—б. оп. ز تلخند هر آنکس که بد نامدار—² K—
 IV—доб. этот б. после б. 3135. ⁴ I, IV—با ⁵ I, IV—آی ⁶ IV—نگهبان ⁷ K, I—کیوان ⁸ VI—نگهدار پیمان ⁹ K—آن و ¹⁰ K—ازو ¹¹ VI—برستی ¹² K, I, IV,
 بشهر—¹⁷ K—بر روی خو—¹⁶ VI—و ¹⁵ K—و ¹⁴ VI—جنگ ¹³ VI—گو ¹⁸ VI—دشت ¹⁹ K—پیش ²⁰ I, IV, VI—оп. ²¹ I, IV, VI—و ²² K—کام
 آزاد از کام—²³ VI—б. оп. ²⁴ I, IV—خو و ²⁵ K—پیام فرستادن تلخند بگو ²⁶ VI—چون پپالیز بر خار [خاک—I] و ²⁷ I, IV,
 I, IV—оп. ²⁸ K, I, IV—تنت ²⁹ I, IV, VI—بر آتش بدی ³⁰ VI—ب. переставлен со след. б. ³⁰ I, IV—چشمها دوختی—
 VI—б. ³⁰ I, IV—چشم آزره بردوختی—
 VI—وزان ازدها چشمها دوختی—
 K—доб.:

دلیر کن و جنگ شیران بسپیچ * نباید که گیری ازین تاب هیچ

- 3148a دلش را ز مهر برادر بشست¹ چو بشنید گو آن پیام درشت
- 3148b دلش زان سخن گشت اندوه‌گین بدو گفت فرزانه کای شهریار
- 3150 ز دانش پرثوهان تو داناتری مرا این درستست و^{1a} گفتم پشاه
- که این³ نامور تا نگرده⁴ هلاک بهپاسخ تو با او⁸ درشتی مگویی⁹
- 3155 اگر جنگ سازد بسازیم¹² جنگ سپهبد فرستاده را پیش خواند
- بدو گفت رو با برادر بگوی درشتی نه زیباست با¹⁷ شهریار
- مرا این درستست کز پند من ولیکن مرا ز آنک هست آرزوی¹⁹
- 3160 بگویم همه آنچه اندر دلست بگویم همه آنچه اندر دلست

VI—доб.:

بیمامد فرستاده نزدیک گو * بدو داد پیام آن شاه نو
¹ Л, I, IV — этот и след. б. оп. ^{1a} K — چنین گفت موبد که — VI — оп. ² K, I, VI —
 چو — K ⁶ نگرده — I, IV, VI ⁵ بگرده — VI ⁴ آن — K, I, IV ³ وز رنخش (?) — IV ⁷ وز بخش
 ما را از آن K, VI — доб.:

نباشد سخن سود گفتن بدوی * که او را دل از سنگ خاراست و روی
 [خاراست روی — VI]

نخواهد بدن [نباید شدن — VI] دلت خورسنددار * دو گوشت بهپند خردمند دار
 گفتار — Л, K ¹¹ — оп. و — Л, I, IV, VI ¹⁰ زمانه سر آید کنون هم بروی — K ⁹ اورا — VI ⁸
 K, I, IV, VI — доб.: [و آزار — K] اورا مجوی

همه کوشش او بکار بدیست * چه سازی که آن بخشش ایزدیست
 K, I, IV ¹⁷ بچربی — I, IV ¹⁶ اگر — K ¹⁵ شبانست — IV ¹⁴ اگر — K ¹³ نسازیم — K ¹²
 I, ²¹ نیکخوا — K, I, IV, VI ²⁰ آرزو — K, I, IV, VI ¹⁹ تو دوری و دوری — K, I, IV, VI ¹⁸ از
 IV — بدان — K — б. оп.; VI — ²²

نگویم همی زانکه اندر گذشت * سخنها همه گشت چون باد دشت

ز آسـانـی² و رای و راه³ خـرد
 که گیتی سراسر فسوئست و باد⁵
 ز گنج و ز مردان خسرو پرست⁷
 بمیند⁹ روان بد اندیش تو
 مباد آنک از¹² جان تو شاد نیست
 اگر بشنود مهتر¹⁴ خویش کام
 بخوبی و پیوندت آهنگ نیست
 که باید سپاه مرا کشوری¹⁶
 سپهرا همه پیش دریا بریم
 برین جنگجویان بمندیم راه
 سراسر سر اندر¹⁸ شتاب افکنیم
 ز کنده نباشد²⁰ ورا راه جست
 بریزیم²¹ خون اندرین²² جای تنگ
 مبادا که شمشیر و تیر آوریم
 بروبر سخنه‌های گو²⁴ کرد یاد²⁵
 ز لشکر هر آن کس که بد پیشرو
 سزاوار هر جای بنشانند
 همه رازها برگشاد از نهفت

ترا سر بپیچید¹ دستور بد
 مگوی⁴ ای برادر سخن جز بداد
 سوی راستی یاز تا هرچ⁶ هست
 فرستم همه سربر⁸ پیش تو
 که¹⁰ اندر دل من جز از¹¹ داد نیست
 برینست¹³ رایم که دادم پیام
 ورا ایدونک رایت جز از جنگ نیست
 بسازم کنون جنگ را¹⁵ لشکری
 ازین مرز آباد ما بگذریم
 یکی کنده سازیم گرد¹⁷ سپاه
 ز دریا بکنده در آب افکنیم
 بدان تا هر آن کس که بپند¹⁹ شکست
 ز ما هرک پیروز گردد بچنگ
 سپه را همه دستگیر آوریم
 فرستاده برگشت²³ و آمد چو باد
 چو طلخند بشنید گفتار²⁶ گو
 بفرمود تا پیش او خواندند
 همه پاسخ گو بدیشان بگفت

IV—K, 3 تن آسانی—Л 2 بپیچد—VI نه پیچید—IV سحید(!)—I نیچد—Л 1
 و—I, IV 7 هر که—K 6 که از داد گردد روان تو شاد—VI 5 مگو—Л 4 راه و رای
 VI—K, I, IV, VI 9 یکایک همه—K, I, IV, VI 8 نیروی دست
 VI—VI 11 گر—VI 10 بیندم—VI 9 برانست—VI 14 مبادا کنین—I, IV 12 بجز
 I, IV, VI 16 سر آنها بر—I, IV, VI 18 سر سرکشان در—K 18 پیش—Л, K, IV 17 (нет рифмы).
 VI—K 22 نریزیم—I, IV 21 نباید—I نباید—Л 20 یابد—VI 19 [در—VI]
 —Л 24 او—Л 25 —K 25 доб.:
 K, I, IV 23 خوش درین

همه داستانها بدو باز راند * بسی آفرین بر بزرگان بخواند
 همه مرزبانان ازو خیره ماند * بگو بر همی نام یزدان بخواند
 پیغام—K, I, IV 26

- 3180 بلشکر چنین گفت کین جنگ نو¹ چه بینید و³ اینرا چه رای آوریم⁴ اگر بود خواهید⁵ با من⁶ یکی اگر جنگ جویم چه⁹ دریا چه کوه اگر یار یاشید با من بـجـنگ هر آن کس که جویند¹³ نام بزرگ¹⁴ 3185 جهانجوی¹⁷ اگر کشته گردد¹⁸ بنام هر آن²¹ کس که در جنگ تندی²² کند بیاید²⁴ چندان ز من خواسته ز کشمیر تا پیش دریای چین بـبـخـشم همه شهرها برسپاه 3190 بپاسخ همه مهتران پیش اوی²⁸ که ما نام جویم و تو شهریار ز درگاه طلغند برشد خروش سپهرا همه سوی دریا کشید
- بدریا که اندیشه کردست گو² که اندیشه او بـجـای آوریم⁴ نیچید سررا⁷ ز داد⁸ اندکی چو در جنگ لشکر بود همگروه از¹⁰ آواز روبه¹¹ بترسد پلنگ¹² ز گیتی بیایند¹⁵ کام بزرگ¹⁶ به از زنده دشمن بدو¹⁹ شادکام²⁰ همی از پی سودمندی²³ کند پرستنده و اسب آراسته بهر شهر بر ما²⁵ کنند آفرین²⁶ چو فرمان مرا گردد²⁷ و تاج و گاه یکایک نهادند بر خاک روی²⁹ بـمـیـنی کنون³⁰ گردش روزگار³¹ ز لشکر همه کشور³² آمد بچوش وزان³³ پس سپاه گو آمد پدید³⁴

تباه شدن طلغند بر پشت پیل در میان: доб. заголовок: IV—نو—VI² گو—VI¹ K, I, 7 ما—K⁶ خواهند—IV (خواهد!)—I⁵ آورید—L⁴ و—L³ لشکر خود جویی—IV, VI جوید چه—I جویم—L⁹ جنگ—I, IV, VI⁸ نیچید کسی سر—IV, VI جوید—VI جوید(!)—I, IV¹³ نهنگ—K¹² شیران—K, I, IV, VI¹¹ به—IV¹⁰ چه K, VI—بـ. переставлен со след. б. 14 K, VI—بلند¹⁵ I, VI—بپایید—IV نیابند¹⁶ K, VI—بلند¹⁴ 17 L—جهانجو—L¹⁷ K, I, IV—آید¹⁸ K, VI—برو—K, VI¹⁹ 20 K, I, IV, VI—доб.:

فـرـاز آمد آن روزگار بـبـزرگ * بهامون پدید آید از پیش گـرگ مارا—I, IV, VI²⁵ بپایند—K, I, IV²⁴ خود پرستی—VI²³ سستی—VI²² که هر—VI²¹ 26 VI—ب. переставлен со след. б. 27 VI—باشد²⁷ او—VI²⁸ رو—VI²⁹ K—بیمینیم تا—K³⁰ 31 K—доб.:

کـرا بر کشد اندرین رزمگاه * کرا بر دهد بخشش هور و ماه سو سپهرا بپهنا کشید—I, IV, VI³⁴ ازان—L³⁸ ز کشور همه لشکر—I, IV³²

- 3195 برابر فرود آمدند آن دو شاه¹ بگرد اندرون کندهای ساختند دو لشکر برابر کشیدند صف پیاراست با⁴ میسره⁵ میمنه دو شاه گرانمایه پر درد و کین⁷ بقلب اندرون ساخته جای خویش⁸ زمین قاره⁹ شد آسمان شد بنفش هوا شد ز گرد سپاه آبنوس تو گفתי که دریا بجوشد همی ز زخم تبرزین و گوپال و تیغ چو بر چرخ¹⁵ خورشید دامن کشید تو گفתי هوا تیغ بارد همی ز¹⁸ افکنده گیتی بران گونه گشت گروهی بکنده درون²⁰ پر ز خون ز دریا همی خاست از باد موج همه دشت مغز و جگر بود و دل نکه کرد تلخند از²² پشت پیل همه²⁴ باد بر سوی تلخند گشت ز باد و ز خورشید و شمشیر تیز بران زین²⁷ ز زمین بخفت و بمرد
- 3200 که بودند با یکدگر² کینه خواه چو شد ژرفی آب اندر انداختند³ سواران همه بر لب آورده کف کشیدند نزدیک⁶ دریا بنه نهادند بر پشت پیلان دو زین شده هر یکی لشکر آرای خویش⁸ ز بس نیزه و پرنیانی درفش¹⁰ ز نالیدن بوق و آوای¹¹ کوس ز نینگ اندرو¹² خون خروشد همی ز دریا برآمد یکی¹³ تیره¹⁴ میخ چنان شد که کسی نیز کس را¹⁶ ندید بخاک اندرون لاله کارد همی¹⁷ که کرکس نیارست بر سر¹⁹ گذشت دگر سر بریده فگنده نگون سپاه اندر آمد همی فوج فوج همه نعل اسبان ز خون پر ز گل²¹ زمین دید پرسان²³ دریای نیل بره و به آب²⁵ آرزومند گشت نه آرام دید و نه راه²⁶ گریز همه کشور هند گورا سپرد
- 3205 ز¹⁸ افکنده گیتی بران گونه گشت گروهی بکنده درون²⁰ پر ز خون ز دریا همی خاست از باد موج همه دشت مغز و جگر بود و دل نکه کرد تلخند از²² پشت پیل همه²⁴ باد بر سوی تلخند گشت ز باد و ز خورشید و شمشیر تیز بران زین²⁷ ز زمین بخفت و بمرد
- 3210 نکه کرد تلخند از²² پشت پیل همه²⁴ باد بر سوی تلخند گشت ز باد و ز خورشید و شمشیر تیز بران زین²⁷ ز زمین بخفت و بمرد

و حفر کل واحد منهما حوالی—B 3 JI—6. on.; 1 سپاه—JI 2 K, I, IV, VI—یک با دگر 3 K, I, IV, VI—بیماراسته 4 K, I, IV, VI—بیماراسته 5 VI—قلب با 6 VI—قاره 7 VI—کین 8 I, IV—کین 9 VI—پشت کین 10 JI—6. on. 11 K—کوس 12 I, IV, VI—سرخ 13 I, IV, VI—همی 14 I, IV, VI—آواز 15 I, IV, VI—آواز 16 K—پیشی و پس را—VI روی هامون—K 17 VI—6. on. 18 VI—از 19 JI—مانند—VI 20 K—ازان 21 K—فگنده در او—JI 22 I, IV—تخت—I, IV—اسب—K 23 K, VI—جای 24 JI, I, IV—بنان و آب 25 JI, I, IV—همان

- 3215 بی‌پیشی نهادست مردم دو چشم
 نه آن مانند ای مرد² دانا نه این
 اگر چند بفزاید از رنج گنج
 ز قلب سپه چون نگه کرد گو
 سواری⁴ فرستاد تا⁵ پشت پیل
 بپیند که آن⁸ لعل رخشان درفش
 3220 کجا شد که بنشست جوش⁹ نبرد
 سوار آمد و سر بسر بنگرید
 همه قلبگه دید¹³ پر گفت و گوی
 فرستاده برگشت و آمد چو باد¹⁶
 سپهبد فرود آمد از پشت پیل
 بیامد چو¹⁹ تلخند را مرده دید
 سراپای²¹ او سر بسر²² بنگرید
 خروشان همه گوشت بازو²⁴ بکند
- ز کوی بود دل پر از درد و خشم¹
 ز گیتی همه شادمانی گزین
 همان گنج³ گیتی نیرزد برنج
 ندید آن درفش سپهدار نو
 بگرد⁶ بجوید همه میل میل⁷
 کزو بود روی سواران بنفش
 مگر چشم من تیره گون¹⁰ شد ز گرد¹¹
 درفش سر نامداران ندید¹²
 سواران کشور¹⁴ همه شاهجوی¹⁵
 سخنها همه پیش او کرد یاد¹⁷
 پیاده همی رفت گریان دو میل¹⁸
 دل لشکر از درد پژمرده دید
 بجایی²³ برو پوست خسته ندید
 نشست از برش سوگوار و نژند

همه چیز - VI همه گنج - K, I, IV - پیر - K, I, IV, VI - چشم خشم (!) - I, IV -
 خیل - K⁷ که گردد - VI که تا او - I, IV⁶ بر - VI از - I, IV⁵ فارسا - B سپاهی - J⁴
 او نیست - VI کجا رفت و چون بود گرد - I⁹ نپیندگان (!) - VI⁸ پیل و میل - I خیل
 K¹² - IV - б. оп. که برخاست ناگاه از رزم گرد - I¹¹ تیره تر - VI¹⁰ جویا
 بیامد از آن روشنایی پدید * سوار آمد و سر بسر بنگرید
 آگاه شدن گو از تپاه - IV خیر یافتن مادر تلخند از مردن تلخند - K Доб. заголовки:
 گیتی پر از جست - K¹⁵ لشکر - I, IV, VI¹⁴ قلب کردند - J¹³ شدن برادرش تلخند
 :и доб. رخ همچو پیل - K¹⁸ VI - б. оп. یاد کرد - J, I, IV¹⁷ گرد - J, I, IV¹⁶ و جوی
 بیامد بر پیل تلخند زود * برانسان کز آتش بود تیره دود
 سر و پای - J, K²¹ رخ - I, IV, VI²⁰ برادر چو - I, IV, VI¹⁹ VI - доб. вариант этого б.
 شاهای - I موی خود را - K بازوی - J²⁴ که جای - I, IV, VI²³ یک پیک - K, I, IV, VI²²
 کتف شاهای - VI

همی گفت زار ای نبرده جوان
 ترا گردش اختر³ بد بکشت
 3230 بپیچید ز⁵ آموزگاران سرت
 بخوبی⁸ بسی راندم با تو پند
 چو فرزانه⁹ گو بدآنجا رسید
 برادرش گریان و پر درد گشت¹⁰
 خروشان بغلتید در پیش گو
 3235 ازان¹³ پس بیماراست فرزانه پند¹⁴
 ازین زاری و سوگواری¹⁶ چه سود
 سپاسی از جهان آفرینت¹⁷ یکیست
 همه بودنی¹⁸ گفته بودم بشاه
 که چندان¹⁹ بپیچد برزم²⁰ این جوان
 3240 کنون کار تلخند چون باد گشت
 سپاهست چندان²³ پر از درد و خشم
 بیارام²⁴ و²⁵ آرم ده
 که چون²⁷ پادشا را بیمند²⁸ سپاه
 بکاهدش نزد سپاه آبروی³²

برفتی پر از درد و¹ خسته² روان
 وگرنه نزد بر تو بادی⁴ درشت
 تو رفتی و مسکین⁶ دل مادرت⁷
 نیامد ترا پند من سودمند
 جهانجوی⁹ تلخند را مرده دید
 خروش سواران بران پهن دشت¹¹
 همی گفت زار ای جهاندار¹² نو
 بگو¹⁵ گفت کای شهریار بلند
 چنین رفت و این بودنی کار بود
 که تلخند بر دست تو کشته نیست
 ز کیوان و بهرام و خورشید و ماه
 که بر خویشتن بر سر آرد زمان
 بنادانی و تیزی²¹ انبر گذشت²²
 سراسر همه بر تو دارند چشم
 خرد را بی آرام²⁶ دل کمام ده
 پر از درد²⁹ و³⁰ گریان پیاده³¹ برآه
 فرومایه گستاخ گردد بروی³³

VI- 6 از I, IV, VI- 5 باد VI- 4 اختر گردش I, IV- 3 تیره VI- 2 و I- 1
 K, VI- 7 دوب.: تیره

بماند از پی تو پر از درد و غم * ز مرگت شب و روز به باشد دژم
 11 I, بران پهن دشت I, IV- پر از کنده گشت K- 10 جهاندار VI- 9 بچربی I, IV, VI- 8
 14 K- وزن K, I, IV- 13 سپهدار K- 12 3233-3234 VI- 66. از فلک بر گذشت IV-
 15 I, IV, VI- بدو 16 JI- رای وین سوگ- 17 K, I, IV, VI- بگشاد لب را ز بند
 21 K- بچنگ VI- 20 چندین I, IV- 19 گفتنی JI- 18 جهان آفرینمان K- 17 و زاری
 26 VI- دل I, IV, VI- 25 و VI- 24 چندین I, IV- 23 تیری VI- 22 تیری
 که آید VI- 31 و I, IV, VI- 30 گرد- K, I- 29 نیبندند IV- 28 کنون K- 27 از آرام
 برو VI- 33 بدوی K- 32 آبرو VI-

- 3245 یک‌کردار جام¹ گلابست شاه
 ز دانا خردمند بشنید³ پند
 که ای نامداران و گردان شاه
 که آن لشکر اکنون جدا نیست زین⁵
 همه پاک در زینهار منید
 3250 ازان پس چو دانندگانرا⁸ بخواند
 ز پند آنچه طلخند را داده بود
 یکی تخت تاپوت کردش ز عاج
 بپوشید رویش بچینی¹⁸ پرند
 بدیق¹⁶ و بقیمر و بکافور¹⁷ مشک
 3255 وزان¹⁹ جایگه تیز لشکر براند
 چو شاهان گزیدند²⁰ جای نبرد
 همیشه بره دیدبان²¹ داشتی
 چو از راه برخاست گرد سپاه
 همی دیده‌بان بنگرید از دو میل
 3260 ز بالا درفش گاو آمد پدید
 نیامد پدید از²⁵ میان سپاه
 که لشکر گذر کرد زین²⁷ روی²⁸ کوه

برین—K⁴ نشنید—K³ گرد و از باد—I, IV, VI یک باد—K² جامی—K, I, VI¹
 همه مهترانرا—I, IV⁸ وزان—K, I, IV⁷ ساختن پاید و آفرین—Л, I, IV, VI⁶ ازین—IV⁵
 K—¹⁴ رومی—VI¹³ وز—I¹² K, I, IV, VI—¹¹ b. op. همی—K, I, IV, VI¹⁰ ز مژگان—VI⁹
 بکافور خوش—VI¹⁷ بدیق—I, IV¹⁶ K—¹⁵ обратный порядок мисра. I, IV, VI¹⁵ تاجور
 (метр нарушен) دیدبانی—I²¹ بدیدند—K²⁰ ازان—K¹⁹ تاپوترا کرد—VI¹⁸ بوی و
 K, I, IV, VI—²⁴ b. переставлен со след. б.; VI—²³ б. переставлен со след. б.; VI—²² б. перес-
 28 K, 28 K, I, IV, VI—²⁷ Л, VI ازین گذارد ازین—K, I, VI²⁶ ندیدند اورا—VI²⁵ K—²² б. перес-
 I, IV, VI—²⁹ سوی K—²⁹ Л—²⁹ б. стоит перед б. 3261.; K—²⁹ доб.:

که آمد درفش سپه‌همد پدید * ز طلخند چشم نشانی ندید

نه تلخند پیدا نه پیل و درفش
 ز مژگان فرو ریخت خون مادرش
 3265 ازان پس چو آمد بمام³ آگهی
 جهاندار تلخند بر زمین بمرد
 همی جامه زد چاک⁵ و رخ را بکنند
 بایوان او شد دمان مادرش⁷
 همه کاخ و تاج¹⁰ بزرگی بسوخت
 3270 که سوزد تن خویش¹² بآیین¹³ هند
 چو از مادر آگاهی¹⁴ آمد بگو
 پیامد ورا تنگ دربر گرفت
 بدو گفت کای¹⁵ مهربان گوشدار
 نه من کشتیم او را نه یاران من
 3275 که خود پیش او دم توان زد¹⁸ درشت
 بدو¹⁹ گفت مادر که ای²⁰ بدکنش
 برادرکشی ازپی تاج و تخت²¹
 چنین²³ داد پاسخ که ای مهربان

نه آن نامداران زرینه کفش¹
 فراوان بیدیوار بر زد سرش²
 که تیره شد آن فر شاهنشاهی
 سرگناه شاهی بگو در سپرد⁴
 بگنججور گنج آتش اندر فگند⁶
 بخون اندرون غرقه گشته⁸ سرش⁹
 ازان¹¹ پس بلند آتشی بر فروخت
 ازان سوگ پیدا کند دین هند
 برانگیخت آن باره تیزرو
 پیر از خون مژه خواهش اندر گرفت
 که ما بیگناهیم زین¹⁶ کارزار
 نه گردی گمان برد زین¹⁷ انجمن
 ورا گردش اختر بد بکشت
 ز چرخ بلند آیدت سرزندش
 نخواند ترا نیک دل نیکبخت²²
 نشاید²⁴ که برمن شوی²⁵ بدگمان

¹ Л, I, IV, VI—б. переставлен со след. б. (в тексте конъектура); K—доб.:

پیامد بر مادرش دیدبان * ز تلخند جایبی ندادش نشان
 درفش گنو شاه آمد پدید * بران دشت تلخند شد ناپدید
 K—б. оп. ³ K—
 VI—доб. варианты этих бб. ² I, IV, VI—
 L—б. переставлен с пред. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ⁵ I, IV, VI—
 L—б. переставлен с пред. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ⁴ K—
 L—б. переставлен с пред. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ⁵ I, IV, VI—
 L—б. переставлен с пред. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ⁶ K—б. оп.; I, IV, VI—б. переставлен со след. б. ⁷ I, IV, VI—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ⁸ K—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ⁹ I, IV, VI—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁰ K—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹¹ K, I, IV, VI—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹² K—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹³ I, IV, VI—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁴ Л, K—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁵ K, I, IV, VI—
 L—б. переставлен со след. б.; I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁶ K, VI—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁷ K—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁸ K—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ¹⁹ K—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ²⁰ K—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ²¹ VI—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ²² K—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ²³ Л—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ²⁴ VI—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп. ²⁵ VI—
 I, IV, VI—бб. 3265—3266 оп.

- 3280 بی‌یارام تا گ‌رشد¹ رزمگاه² که یارست شد پیش او رزمجوی⁵ بدادار کو داد⁷ و مهر آفرید کزین پس نبیند مرا مهر⁸ و گاه مگر کین سخن¹⁰ آشکارا کنم که او را بدست کسی بد¹¹ زمان که یابد بگیتی¹³ رهایی ز مرگ چنان¹⁶ شمع رخشان فرو¹⁷ پژمرد وگر¹⁹ چون نمایم نگردی تو رام که پیشت باآتش بر²² خویش را چو بشنید مادر سخنهای گو بدو²⁶ گفت مادر که بنمای راه مگر بر من این آشکارا شود پر از درد شد گو بایوان²⁸ خویش بگفت آنچ²⁹ با مادرش رفته³⁰ بود نشستند هر دو بههم رای زن
- 3285 نمایم ترا³ کار شاه و سپاه⁴ کرا بود در سر خود این گفت و گوی⁶ شب و روز⁸ و گردان سپهر آفرید نه اسب و نه گرز و نه تخت و کلاه ز تندی دلت پر مدارا کنم که مردم رهایی نیابد ازان¹² وگر¹⁴ جان بپوشد بپولاد ترگ¹⁵ بگیتی کسی یک نفس¹⁸ نشمرد بدادار²⁰ دارنده کوراست²¹ کام بسوزم ز بهر²³ بدانندیش را دریغ آمدش برز و²⁴ بالای گو²⁵ که چون مرد بر پیل طلخند شاه پر آتشی²⁷ دلم پر مدارا شود جهاندیده فرزانه را خواند پیش ز مادر که بر آتشی آشفته بود گو و مرد فرزانه بی انجمن³¹

آن روزگار—K⁴ همه—I, IV³ کارزار—K² منت از—VI تا من ترا—I, IV¹
 و—IV, VI⁸ op. و—VI, IV⁸ ماه—I, IV, VI⁷ گفت و گو—VI⁶ رزمجو—VI⁶ جنگجوی—I⁵
 بر—VI کسی را بدست کسی بر—I, IV¹¹ حدیث—K, I, IV, VI¹⁰ تاج
 اگر جامه باشد—VI¹⁵ اگر—K, I, IV¹⁴ ز گیتی—VI¹³ بیاید ببیند بروشن روان—VI
 I, IV, بمردی نفس یک زمان—K¹⁸ روشن بسی—VI¹⁷ چو آن—K¹⁶ ز پولاد و ترگ
 دارنده راست—I, IV²¹ بدارای—I, IV, VI²⁰ اگر—K, I, IV, VI¹⁹ بمردی کسی یکنفس—VI
 و—VI, K, I, IV²⁴ op.; و—K, I, VI²⁴ بسوزیم کام—VI ز بیم—K²³ وگر نه باآتش تن—K, I, IV, VI²²
 25 K, I, IV—доб.:

کز آتشی بسوزد دلیری جوان * هـنـر ناپسوده تنـش را روان
 30 LI آنکـ I, IV, VI²⁹ گو راد شد سوی ایوان—K²⁸ ز دانش—K²⁷ چنین—K²⁶
 با انجمن—VI (I, IV—нет рифмы); رای زن—IV و چار زن—I³¹ گفته—VI

- 3295 بدو گفت فرزانه کای نیکخوی¹
 ز هر سو بخوانیم³ برنا و پیر
 ز کشمیر وز⁵ دمبر و مرغ و مای
 ز دریا و از⁸ کنده و رزمگاه
 سواران بهر سو پراگند⁹ گو
 3300 سراسر بدرگاه شاه آمدند
 جهاندار بنشست با موبدان¹⁰
 صفت کرد فرزانه آن¹² رزمگاه
 ز دریا و از¹⁴ کنده و¹⁵ آبگیر
 نخواستند ز¹⁷ ایشان یکی تیره شب
 3305 ز میدان¹⁹ چو برخاست آواز²⁰ کوسی
 یکی تخت کردند از²² چار سوی²³
 همانند آن²⁶ کنده و²⁷ رزمگاه
 بران تخت صد²⁸ خانه کرده نگار
 پس آنگه دو لشکر ز ساج و ز عاج
 3310 پیاده بدید اندرو³² با سوار
- نگردد بما راست این آرزوی²
 کجا نامداری بود تیزویر⁴
 وزان تیزویران⁶ جوینده⁷ رای
 بگویم با مرد جوینده راه
 بجایی که بد موبدی پیشرو
 بنان نامور بارگاه آمدند
 بزرگان دانادل و بخردان¹¹
 که چون رفت پیشکار جنگ¹³ و سپاه
 یکایک بگفتند با تیزویر¹⁶
 نه بر یکدیگر برگشادند لب¹⁸
 جهاندیدگان خواستند²¹ آبنوس
 دو مرد گرانبایه و²⁴ نیکخوی²⁵
 بروی اندر آورده روی سپاه
 صفی کرد او لشکر کارزار²⁹
 دو شاه سرافراز با پیل³⁰ و تاج³¹
 همه کرده آرایش³³ کارزار

تیزویر K—здесь и далее⁴ بخوانید—Л³ آرزو—K, IV² ای نیکخو—K, IV¹
 (метр) وز—IV, VI—دریای وز—Л⁸ پاکیزه—VI⁷ تیزرایان—VI—تیزویر—K, IV⁶ و از—K⁵
 11 K, I, IV, VI—هندوان—K, I, IV, VI¹⁰ ز هر سو پراگند—K, I, IV, VI⁹ (нарушен).
 شاه—I, IV, VI¹³ از—VI—چنین گفت فرزانه آن—K—فرزانه را—Л¹² دانا و روشن روان
 برفتند برنا—VI—تیزویر—K¹⁶ ز دو رویه کنده وزان—VI¹⁵ ز دو روی و از—I, IV¹⁴
 ساختند—Л²¹ آوای—K, I, IV²⁰ پیلان—VI¹⁹ VI—б. оп.¹⁸ از—K, I, IV¹⁷ و پیر
 25 K, IV, VI—оп. و—I, IV²⁴ چارسو—K, IV, VI²³ زو—I, IV²² جهان گشت مانده—VI
 صورتوا فيه مائة—B—شد—K, I, IV²⁸ و آن—I²⁷ بمانند آن—VI—بکردار آن—K²⁶ نیکخو
 31 VI—فر—VI³⁰ خرامیدن لشکر و شهریار—K, I, IV, VI²⁹ بیت
 ثم عملوا من الساج و العاج صورة شاهین متعصمین بالتاج مع :—B—содержание этих бб.
 آویزش—VI—صفت کرده آویزش—I, IV³³ بدو اندرون—VI³² جنودهما و خپولهما و فیولهما

مبارز که اسب افگند بر³ سپاه
 یکی تیز و جنبان⁶ یکی⁷ با درنگ
 ز یک دست فرزانه⁸ نیکخواه
 ز پیلان شده گرد¹¹ همرنگ نیل
 نشانده بر ایشان دو پاکیزه رای
 که پرخاش جویند روز نبرد
 ز خون جگر بر لب آورده کف
 کجا بود در جنگ فریادرس
 نشستی چو¹⁴ فرزانه بر دست شاه
 نرفتی نمودی ازین¹⁶ شاه پیش¹⁷
 بدیدی همه رزمگه از دو میل
 بر آوردگه بر دمان و دنان
 همی تاختی او²⁰ همه رزمگاه
 برفتن نکردی کسی²³ کم و پیش
 باواز گفستی که شاهها بگرد²⁵
 رخ و اسب و فرزین و پیل و سپاه
 سپه دید افگنده چین در پروی²⁹
 چپ و راست و پیش و پس اندر سپاه

ز¹ اسبان و پیلان و² دستور شاه
 همه کرده پیکر⁴ بآیین⁵ جنگ
 بیماراسته شاه قلب⁸ سپاه
 ابر⁹ دست شاه از دو رویه دو پیل¹⁰
 3315 دو اشتر¹² بر پیل کرده پهای
 بزیر شتر¹³ در دو اسب و دو مرد
 مبارز دو رخ بر دو روی دو صف
 پیاده برفتی ز پیش و ز پس
 چو بگذاشتی تا سر آوردگاه
 3320 همان نیز¹⁵ فرزانه یک خانه پیش
 سه خانه برفتی سرافراز پیل
 سه خانه برفتی شتر¹⁸ همچنان
 نرفتی کسی پیش¹⁹ رخ کینهخواه
 همی راند²¹ هر یک بمیدان²² خویش
 3325 چو دیدی کسی²⁴ شاهرا در نبرد
 ازان²⁶ پس بستمند بر شاه راه
 نگه کرد شاه اندران²⁷ چارسوی²⁸
 ز اسب³⁰ و ز کنده³¹ پرو بسته راه

برسان-K⁵ همه گرد کرده-Л⁴ با-I, IV³ VI-² و VI² از-K, I, IV, VI¹
 VI- و قلب-K⁸ دگر-I, VI⁷ تیز جنبان-I, IV⁶ کرده جنبان-K, VI⁶ بر آیین-VI-
 K, VI¹² ریگ-VI¹¹ میل-Л¹⁰ ز هر-VI⁹ ازین-I, IV⁹ بیماراست در قلب شاه و
 K- برفتی نمودی ازین(!)-Л¹⁶ مرد-I, IV, VI¹⁵ دو-VI¹⁴ ستر-K¹³ اسب از
 I, IV¹⁹ ستر-K¹⁸ خویش-I, IV¹⁷ نرفتی بچنگ ازبر-I, IV¹⁷ برفتی نمودی ازو
 برفتی بکردی-K²³ کس بفرمان-VI²² همی رفت-I²¹ در-K, VI²⁰ برفتی ز هر سو
 وزان-I, IV, VI²⁶ ای شپیر مرد-VI²⁵ ای شاه برد-K, I, IV²⁵ یکی-IV²⁴ کم²⁴ همه
 VI-66. پرو-K²⁹ بر چین بروی-Л²⁹ چارسو-K²⁸ گرد اندرش-I, IV²⁷ تیز اندران-K²⁷
 3327-3328. AB³⁰ I, IV³¹ آسب افگنده-K³¹

شد از رنج وز¹ تشنگی شاه مات
 3330 ز شطرنج طلخند بد آرزوی²
 همی کرد مادر بمازی نگاه
 نشست شب و روز پر درد و⁶ چشم
 همه کام و رایش بشطرنج بود
 همیشه همی ریخت خونین سرشک
 3335 بدین گونه بد تا چمان و چران⁸
 سرآمد کنون⁹ بر من این داستان
 چنمین یافت از چرخ گردان برات
 گو آن شاه آزاده³ نیکبختی⁴
 پر از خون دل از بهر⁵ طلخند شاه
 بمازی شطرنج داده دو چشم
 ز طلخند جانش پر از رنج بود
 بران⁷ درد شطرنج بودش پزشک
 چنمین تا سر آمد بروبر زمان
 چنان هم که بشنیدم از¹⁰ باستان¹¹

[داستان کلیله و دمنه]¹²

نگه کن که شادان¹³ برزین چه گفت
 بدرگه¹⁴ شهنشاه¹⁵ نوشین روان
 ز هر دانشی موبدی¹⁷ خواستی¹⁸
 پزشک سخنگوی²⁰ و کنداوران²¹
 بدانگه که بگشاد راز از نهفت
 که نامش بماناد تا جاودان¹⁶
 که درگه بدیشان بیماراستی¹⁹
 بزرگان و کار آزموده²² سران²³

فرزانه VI-آزاده- K, I, IV-³ ز طلخند شطرنج کرد اندروی VI-آرزو- K² و از- K¹
 ناچران- K, I, IV-⁸ دران VI-بدان- I⁷ دلی پر ز- K⁶ درد- K, I, IV-⁵ نیکبختی- K⁴
 : K-¹¹ доб. که بشنیدم از گفته- I, IV, VI-¹⁰ همان- K⁹ ناچران جهان VI- و چمان
 کنون باز گردم بشاه جهان * شهنشاه کسری نوشین روان
 هم از حال برزوی وز موبدان * وزان دفتر او بر هندوان
 آوردن برزو طبیب کلیله و دمنه از هندوستان- K, I, VI- گفتار اندر داستان کلیله- I¹²
 I, IV, VI-¹⁴ شاداب- K, I, IV, VI-¹³ رفتن برزویه طبیب بطلب مهرگیا بهندوستان- IV
 K, I,¹⁷ بماند [بماندست- VI] دایم جوان- K, I, IV, VI-¹⁶ ز گفتار و کردار- K¹⁵ بگاه
 بدان خرمی روز- I, IV- ازیشان بیماراستی- K¹⁹ داشتی- I, IV-¹⁸ موبدان- IV, VI
 : доб. و بگذاشتی

ز هر کشوری موبدی خواستی * که درگاه ازیشان بیماراستی
 I, IV-²³ گزارنده و آزموده- K²² بفرمان او بود یکسر جهان- I, IV-²¹ оп. و- I²⁰
 : доб. I, IV- 3340-3341 оп.; VI-66. مهان

پزشک سخنگوی پیر از گمان * گزارنده و آزموده سران

کجا هر سری را بدی² افسری
 بنیرو³ رسیده سخنگوی بود⁴
 بهر⁵ بهره ای در جهان شهره ای
 پیامد بر نامور شهریار
 پژوهنده و یافت⁷ یادگیر
 همی بنگریدم بروشن روان
 گیاهپست¹⁰ چینی چو رومی پرنند
 پیامیزد و دانش آرد بجای
 سخنگوی گردد هم اندر زمان¹⁴
 بنیروایم این راه دشوار¹⁵ خوار
 مگر کین شگفتی بجای آورم
 که نوشین روان بر¹⁶ جهان پادشاست
 مگر آزمون را¹⁷ بماید شدن
 نگر تا که باشد بت آرای²⁰ هند
 همه²¹ یاری از بخت بیدار خواه
 که این²⁴ گفته رمزی بود²⁵ در نهان
 کزو بایدت بیگمان رهنمای
 ز چیزی که بد در خور خسروان²⁶
 ز مهر و ز افسر ز²⁷ مشک و عبیر²⁸

ابر هر دری¹ نامور مهتری
 پزشکی سراینده برزوی بود
 ز هر دانشی داشتی بهره ای
 چنان بد که روزی بهنگام بار
 چنین⁶ گفت کای شاه دانش پذیر
 من امروز در دفتر هندوان
 چنین بد نبشته⁸ که بر⁹ کوه هند
 که¹¹ آنرا چو گرد آورد رهنمای
 چو بر مرده بپراگند¹² بی گمان¹³
 کنون من بدستوری شهریار
 بسی دانشی رهنمای آورم
 تن مرده گر زنده گردد رواست
 بدو گفت شاه این نشاید بدن
 بمر نامه من¹⁸ بر رای¹⁹ هند
 بدین کار با خویشتن یار خواه
 اگر نو²² شگفتی شود²³ در جهان
 بمر هرچ باید بنزدیک رای
 در گنج بگشاد نوشین روان
 ز دینار و دیبا و خز و حریر

3345

3350

3355

1 K-б. оп. 2 I, IV, VI-دهی I, IV-رهی K-1
 3 I, IV, VI-نوشته 4 K-б. оп. 5 VI-
 6 VI-در 7 IV-فاقد و 8 VI, IV, VI-با دانش و 9 VI-همی 10 K-
 11 K-در زمان 12 VI-پیدا کنی 13 I, IV-پیراکنی VI-
 14 VI-همی 15 I, IV-دشوار 16 I, IV-بیگمان
 17 K-کازمودن 18 VI-ما 19 K-شاه
 20 I, IV, VI-دلازای I-обратный порядок мисра. 21 VI-همی 22 I, IV-
 23 VI-شوی بیگمان 24 I, IV, VI-کزین 25 K-از مردمی
 26 I, IV, VI-پهلوان 27 I, IV-افسون و 28 I, IV-доб.:
 هم از یاره و گوهر شاهوار * هم از طوق و از افسر و گوشوار

- 3360 شترووار¹ سیصد² بیماراست شاه
 بیامد بر رای و نامه بداد
 چو برخواند آن نامه شاه⁸ رای
 ز کسری مرا گنج بخشیده نیست
 ز داد و ز فرّ و ز اورنگ¹⁰ شاه
 3365 نباشد شگفت از جهاندار پای
 برهمین بکوه اندرون هرک هست
 بت آرای و¹⁴ فرخنده دستور من
 بد و نیک هندوستان پیش تست
 بیماراستندش بنزدیک رای
 3370 خورشگر فرستاد¹⁷ هم¹⁸ خوردنی
 برفت آن شب و رای زد با ران²¹
 چو برزد سر از کوه رخسند روز
 پزشکان²⁴ فرزانه را²⁵ خواند رای²⁶

از بارگاه—J, I, IV—⁴ راه جست—VI—برخاست—I, IV—³ سی بد—VI—² شتربار—J—¹
 پیر—J—⁸ چنین—I, IV—⁷ بیماراستندش بنزدیک—K—نامه بر شاه—J—⁶ بدره ها—J—⁵
 تن و—VI—تن و لشکر و گنج شاهی—I, IV—تن و پادشاهی و لشکر—K—⁹ ای مرد—VI—
 VI—¹² بزم—K—تخت—J, I, IV—¹¹ اورنگ—VI—ز اورنگ و از فرّ—I, IV—¹⁰ کشور پادشاهی
 کوه [رای—VI—] با تو بدست—I, IV, VI—بگرداند این راز با تو درست—K—¹³ اگر
 و. J—دوب.¹⁷ فرستاده را—VI—¹⁶ 3367—3368 оп. VI—¹⁵ بیمارایی—I, IV—оп. و—K—¹⁴
 همه شب بزد رای با—I, IV, VI—²¹ I, IV—б. оп. و—K—¹⁹ فرستاده ز افگندن و—VI—¹⁸
 :доб. I, IV—²³ و هم—I, IV, VI—²² موبدان
 شهنشاه چون دید از اندیشه رنج * بفرمود تا جامه دستی ز گنج
 بیاورد گنجور و اسبی گزین * نشست شهنشاه کردند زین
 فرستاد از افگندن و خوردنی * همان پوشش نغز و گستردنی
 K—ز برزوی یک یک سخن راندند—J—²⁷ خواندند—J—²⁶ داند را—VI—²⁵ بزرگان—K—²⁴
 :доб. K, VI—б. оп.; I, IV—²⁰ یکی نامور چون بپایست جای
 بفرمود تا نزد دانا شوند * ز برزوی یک یک سخن بشنوند
 برفتند هر کسی که دانا بدند * ز کار پزشکانی توانا بدند

- 3375 چو برزوی بنهاد سر سوی کوه
پیاده همه کوهساران بپای
گیاهها ز خشک و ز تر برگزید¹
ز هر گونه دارو ز² خشک و ز تر⁴
یکی مرده زنده نگشت از گیا
همه کوه بسپرد یک یک⁷ بپای⁸
- 3380 بدانست کان کار آن پادشاه است
دلش گشت سوزان¹² ز تشویر شاه
وزان¹⁴ خواسته نیز کآورده بود
ز کار نبشته بید¹⁵ تنگدل
چرا خیره بر باد چیزی نبشت¹⁷
- 3385 چنین گفت زان¹⁹ پس بران²⁰ بخردان
که دانید دانا تر از خویشتن
بپاسخ شدند انجمن همسخن²²
بسال و خرد او ز ما مهترست²⁴
چنین گفت برزوی²⁶ با هندوان²⁷
- 3390 برین رنجها بر فزونی کنید
مرای او رهنمونی کنید

IV- ز تن مرد و هرچه مرده-K بر آن کوه بر هرچ رخشنده-II² بنگرید-K¹
ز هر گونه-I, IV-⁴ ز هر سوی سودش ز-VI داروی ز-II³ تن مرده و هر چه رخشنده
که سپردند-I, IV- بردند یک یک-II⁷ این-K⁶ اسب(!)-IV⁵ سود ازان خشک و تر
هم از رمزشان-I بسی رنج برد و پیامد-K⁹ بجای-VI⁸ یکسر-VI یکسر [یک یک-IV]
VI-¹¹ بپای-VI¹⁰ سر آرزوشان نیاید-VI هم از رنجشان هم نیامد-IV هم نیامد
نوشته بید-II¹⁵ ازان-K, VI¹⁴ و وز-VI وز-II, I, IV-¹³ جوشان-I, IV, VI¹² 6. оп.
VI-¹⁶ K, I, IV-¹⁶ نوشته شد او-VI کار نوشته بشد-IV بشد-I گذشته شد او-K
که-I, IV- که برناید از رنج تخمی که کشت-K¹⁸ نوشت-II, I, IV, VI¹⁷ مرده دانش
ازان-K, I, IV, VI-¹⁹ که بار آرد آن رنج و گفتار زشت-VI برناید از رنج گفتار زشت
I, ²⁴ اندر-VI²³ زان سخن-VI²² برافزاد از-VI²¹ I, IV-²¹ بدان-K, I, IV, VI-²⁰
I-²⁷ برزویه VI-²⁶ здесь и везде²⁶ مهترست-I²⁵ ز هر دانشی برترست-K²⁵ برترست-IV
موبدان

- 3395 بدین کار باشد مرا دستگیر¹ مگر کان سخنگوی دانای پیر
 پر اندیشه دل سر پر از² گفت و گوی بیبردند برزوی را نزد اوی
 همه رنجها³ پیش او یاد کرد چو نزدیک او شد سخنگوی مرد
 سخنها که از کاردانان شنید ز کار نبشته⁴ که آمد پدید
 ز هر دانشی پیش او کرد یاد بدو⁵ پیر⁶ دانا زبان⁷ برگشاد
 بدان¹² آرزو تیز¹³ بشتافتم¹⁴ که من⁸ در⁹ نبشته¹⁰ چنین¹¹ یافتم
 بیاست ناچار دیگر شنید¹⁵ چو زان رنجها بر نیامد پدید
 که همواره باشد مر اورا شکوه¹⁶ گیا چون سخن دان و دانش چو کوه
 که دانا¹⁷ بهر جای با رامشست¹⁸ تن مرده چون مرد بیدانشست
 چو دانش نباشد بگردش مگرد¹⁹ بدانش بود بیگمان زنده مرد
 گیا چو کلپلهست²¹ و دانش چو کوه چو مردم ز دانایی آید²⁰ ستوه
 بیابای چو جویی تو²³ از گنج شاه کتابی²² بدانش نماینده راه
 همه رنج بر چشم او یاد شد²⁵ چو بشنید برزوی زو²⁴ شاد شد
 بگردار آتش پیمود راه برو آفرین کرد و شد نزد شاه
 که تا جای باشد تو بادی²⁶ بجای پیامد نیایش کنان پیشی رای 3405

نوشته—JI, IV—⁴ گفتهها—VI—³ و دل پر از—VI—گشت ازان—IV—² I, IV—¹ op.
 ما—I, IV, VI—⁸ سخن—K, I, IV, VI—⁷ نیز—IV—⁶ برو—K, I, IV, VI—⁵ گذشته—K, VI—
 آرزوی—JI—¹³ بدین—I, IV, VI—¹² همین—I, IV, VI—¹¹ نوشته—JI, IV, VI—¹⁰ از—I, IV—⁹
 K, I, IV, VI—¹⁶ مرا زو شکوه—JI—¹⁵ بسیار زحمت کشید—VI—¹⁴ K—⁶ op. نیز—IV—تیز
 (в тексте конъектура). که باشد همه ساله دور از گروه [دارو ز کوه (!)—K، اورا شکوه—VI—]
 خنک رنج بردار—K, I, IV—¹⁹ بی رامشست—I, IV, VI—¹⁸ گیا زان—IV—فادان—I, VI—¹⁷
 K—доб.: ندارد بگردش مرد(?)—VI—پاینده مرد
 یکی دفتری هست در گنج شاه * که خواند کلپله ورا نیکخواه
 B—گیایی—I, IV—که باشد—K—²² کلیدست—VI—همچو کانست—I, IV—²¹ آمد—K, I, IV—²⁰
 گشت—K, I, IV, VI—²⁵ ازان—I, IV—²⁴ هم اکنون تو—VI—نیایی بدانشتر—I, IV—²³ کتاب
 هست گیتی تو باشی—VI—هند باشد تو باشی—I, IV—²⁶

که آنرا به‌هندی کلپله‌ست نام
 برای و بدان‌ش نماینده راه
 سپارد بمن گر ندارد⁴ برنج
 بپیمچید بر خویش‌تن چند گاه⁶
 نه اکنون نه از⁷ روزگار نخست
 اگر تن بخواهد ز ما یا⁸ روان
 اگر سرفرازست اگر زیردست
 بدان تا روان بداندیشی ما
 بخوان و بدان و بمین پیش و پس
 ندارم¹¹ فزون ز آنچه¹² گویی مدار
 همی بود اورا¹⁴ نماینده راه¹⁵
 همه روز بر دل همی رانندی
 زبرخواندی¹⁷ نیز تا بامداد¹⁸
 بدانش همی جان روشن بشست¹⁹
 دری از کلپله نمیشتی²⁰ نهان
 فرستاد نزدیک نوشین روان²¹
 که دریای²³ دانش بر ما رسید
 بدستوری بازگشتن بجای²⁵

کتاپ‌پیست ای شاه¹ گسترده کام
 بمهرست با² درج³ در گنج شاه
 بگنجور فرمان دهد تا ز گنج
 دژم گشت زان⁵ آرزو جان شاه
 3410 به‌رزوی گفت این کس از ما نجست
 و لیکن جهاندار نوشین روان
 نداریم ازو باز چیزی که هست
 و لیکن بخوانی مگر پیش ما
 نگوید⁹ بدل کن نبشست¹⁰ کسی
 3415 بدو گفت به‌رزوی کای شهریار
 کلپله بیاورد گنجور شاه¹³
 هران در که از¹⁶ نامه برخواندی
 ز نامه فزون زآنک بودیشی پاد
 همی بود شادان دل و تن درست
 3420 چو زو نامه رفتی بشاه جهان
 بدین چاره تا نامه هندوان
 بدین²² گونه تا پاسخ نامه دید
 24 ایوان پیامد بنزدیک رای

(в тексте) شنیدم گپایپیست I, IV, K گپایپیست ای شاه—K شنیدم یکی نام—VI, I¹ (конъектура).
 ازان—K, I, IV, VI⁵ نباشد—VI⁴ و با ارج—I, IV, VI³ که آن هست—K².
 VI—L, IV, VI¹⁰ بگوید—IV⁹ با—VI, L⁸ در—VI⁷ بر ز راه—I, IV⁶ بر ز گاه—K⁶
 K, VI—L¹⁴ دستور اوی—I, IV¹³ ز آنکه—K, I, IV, VI¹² بگویم—K¹¹ نوشتست
 I, IV—L, K, I, IV¹⁷ کزان—I, IV, VI¹⁶ آن—L¹⁵ همی آنک بستند ز گنجور اوی—I, IV¹⁵
 I, IV—L¹⁸ نیز تا بامداد—L¹⁸ (в тексте конъектура).
 بدو در نوشتی—I, IV, VI²⁰ نوشتی—L²⁰ K, I, IV—б. помещен после б. 3421.
 K, VI—K²² پیامد بنزدیک [بر شاه—I, IV] نوشین روان—I, IV, VI²¹ روشن روان—L²¹ کلپله
 باز آمدن—IV—доб. заголовок: I, IV, VI—K, I, IV, VI²⁴ از—K, I, IV, VI²⁴ ده باب—I, IV²³ بدان—I, IV²³ برین
 به‌رزویه طمیب از هندوستان و کلپله و دمنه آوردن

- یکی خلعت هندویی ساختنش
 یکی طوق پر گوهر شاهوار
 همه روی آهن سراسر³ پرند
 بسی دانش نو⁵ گرفته بیاد
 نیایش کنان رفت نزدیک شاه
 بجای گیاه دانشش آمد پدید
 کلبله روان مرا زنده⁶ کرد
 ز چیزی که باید⁷ بیاید گزید
 بگنجور بسیار نمود⁸ رنج
 جز از جامه شاه چیزی نخواست
 بر گاه¹¹ کسری¹² خرامید¹³ تفت¹⁴
 برو آفرین کرد و بردش نماز
 که بی بدره و گوهر شاهوار
 کسی را سزد¹⁶ گنج کو دید¹⁷ رنج
 که ای تاج تو برتر از چرخ¹⁹ ماه
 بمخت و بتخت مہی راه یافت
 بمینند²¹ مرا مرد ناسازگار²²
 بماند رخ دوست با آب و رنگ
 که ماند ز من در جهان یادگار²³
 گشاید برین رنج²⁴ برزوی چهر
- چو بگشاد دل رای بنواختنش
 دو یاره بها گیر و¹ دو گوشوار
 هم از شاره هندی و² تیغ هند
 پیامد ز قنوج برزوی⁴ شاد
 ز ره چون رسید اندر آن بارگاه
 بگفت آنچه از رای دید و شنید
 بدو گفت شاه ای پسندیده مرد
 تو اکنون ز گنجور بستان کلید
 پیامد خرد یافته سوی گنج
 درم بود و گوهر چپ و دست راست⁹
 گرانمایه دستی بپوشید و رفت¹⁰
 چو آمد بنزدیک تختش فراز
 بدو گفت پس نامور¹⁵ شهریار
 چرا رفتی ای رنج دیده ز گنج
 چنین پاسخ آورد برزو¹⁸ بشاه
 هر آنکس که او پوشش²⁰ شاه یافت
 دگر آنک با جامه شهریار
 دل بدسگالان شود تار و تنگ
 یکی آرزو خواهم از شهریار
 چو بنویسد این نامه بوزرچهر

گرفته K-³ همان شماره و محمل I, IV- هند و آن K-² یکی تاج پاکیزه K-¹
 K-⁷ تازه VI-⁶ دانشی بر- I, IV, VI- دانشی نو- K-⁵ براه اندر آمد دل آباد و- K-⁴
 VI- بدرگاه- I, IV-¹¹ تفت- K-¹⁰ بچپ و براست- I, IV, VI-⁹ بنمود- I, IV-⁸ شاید
 چنین گفت برزویرا- I, IV, VI, K-¹⁵ رفت- K-¹⁴ و J, K-¹³ خسرو- K-¹² بنزدیک
 چنین گفت برزوی- VI- چنین داد برزوی پاسخ- K, I, IV-¹⁸ برد- VI-¹⁷ رسد- I, IV-¹⁶
 که ماند ز من در- IV-²² نه دسد (!)- J-²¹ پوشش- K-²⁰ و K, I, IV, VI-¹⁹ داند
 برین- K-²⁴ 3445. 6. 3445. K-²³ 3440-3442. I-²³ 3440-3441. VI-²³ جهان یادگار
 برین بند- VI- گشاده کند رنج- I- گونه

- نخستین در¹ از من کند یادگار
 3445 بدان تا پس از مرگ من در جهان
 بدو گفت شاه این بزرگ آرزوست
 ولیکن⁵ برنج تو اندر خورست
 بیوزرجمهر آن زمان شاه گفت
 نویسنده از کلک چون خامه کرد
 3450 نیشت او بران نامه¹² خسروی
 همی بود با ارج¹⁴ در گنج شاه
 چنین تا بتازی سخن راندند
 چو مامون¹⁶ روشن روان¹⁷ تازه کرد
 دل موبدان داشت و رای کیمان
 3455 کلبله²² بتازی شد از پهلوی
 بتازی همی بود تا گاه نصر
 گرانمایه بوالفضل دستور اوی²⁶
 بفرمود تا پارسای و²⁷ دری
 وزان³⁰ پس چو پیوسته³¹ رای آمدش
- بفرمان پیروزگر شهریار
 ز داننده² رنجم نگردد نهان
 براندازه³ مرد آزاده خوست⁴
 سخن گرچه⁶ از پایگه⁷ برترست⁸
 که این آرزو⁹ نشاید¹⁰ نهفت
 ز برزوی یک در سر¹¹ نامه کرد
 نبود آن زمان خط جز پهلوی¹⁸
 بدو ناسزا کسی نکردی نگاه
 ورا¹⁵ پهلوانی همی خواندند
 خور روز¹⁸ بر دیگر اندازه کرد
 بیسته¹⁹ بهر دانشی بر²⁰ میان²¹
 بدین²³ سان که اکنون همی بشنوی
 بدانگه که شد در²⁴ جهان شاه نصر²⁵
 که اندر سخن بود گنجور اوی²⁶
 نیشتند²⁸ و²⁹ کوتاه شد داوری
 بدانش خرد³² رهنمای آمدش

سالار خوست [جوست-IV] I, IV-⁴ نه اندازه- I, IV, VI-³ بدانند- IV, VI-² که- K-¹
 VI-دوب: ⁸ بارگه- Л, ⁷ هرچه- K-⁶ بگیتی- K-⁵

نویسنده نامه خسروی * چو بنوشت آن خط بر پهلوی
 I- نیشته ابر کاغذ- K-¹² سخن- I, IV-¹¹ نباید- K, I, IV-¹⁰ آرزو زو- K- آرزویرا- Л-⁹
 I, ¹⁴ VI-б. оп. نبد آن حکایت بجز پهلوی- K-¹³ نوشتند بر نامه- IV- نیشتند با نامه
 و بقى كذلك الى زمان ب- هارون- VI-¹⁶ ازان- I, IV, VI-¹⁵ همیدون نگه داشت- IV, VI-
 I, IV- چنین نامه- Л-¹⁸ جهان- I, IV- خرد- K-¹⁷ امیر المؤمنین المنصور ثانی
 VI-здесь и везде ²² عیمان- I, IV-²¹ در- K-²⁰ نیشته- I, IV- بیستی- K-¹⁹ خور و ماه
 او- Л, VI-²⁶ عصر- IV-²⁵ زمین- VI- بد بر- I, IV-²⁴ بدان- VI- برین- I, IV-²³ کلبله
 VI- بنشست- I, IV-³¹ ازین- K-³⁰ و- VI-²⁹ оп. بگفتند- Л, I, IV, VI-²⁸ تا- K, VI-²⁷
 بروبر خرد- I, IV, VI- سخن- K-³² بشنید

3460 همی خواست تا¹ آشکار و نهان گزارنده را پیشی³ بنشانند
 بپیوست گویا پراگنده را
 بدان⁶ کو سخن راند⁷ آرایشست
 حدیث پراگنده بپراگند
 3465 جهاندار تا جاودان زنده باد
 از اندیشه دلرا مدار ایچ تنگ⁹
 گهی بر فراز و¹¹ گهی بر¹² نشیب
 ازین دو یکی نیز¹⁵ جاوید نیست
 نگه کن کنون کار¹⁷ بوزرجههر
 3470 فراز¹⁸ آوریدش بخاک نژند

[داستان کسری با بوزرجههر]²¹

چنان بد²² که کسری بدان روزگار
 همی تاخت با²³ غم و آهو بدشت
 ز هامون بر²⁵ مرغزاری رسید
 برفت از مداین ز بهر شکار
 پراگنده شد غم و او مانده²⁴ گشت
 درخت و گیاه دید و هم سایه دید²⁶

IV- زوزنی- K⁵ همی- L⁴ گزارنده زود- VI³ کزو- I, IV, VI² از- I, IV, VI¹
 دان- VI- داند- I, IV⁷ هران- I, IV- بران- K, VI⁶ نامه را پیش- VI- نامه رودکی
⁸ K-доб.:

من از شاه محمود خرم شدی * اگر راییش از حالیم آگه بدی
 بگیتی درون تا که آید فراز * گهی در نشیب و گهی در فراز
 K-¹² بر فرازی- I, IV¹¹ دورنگ- T- گزند- L¹⁰ بازپیشه دلرا مکن هیچ بند- L⁹
 رای- L¹⁶ بند- I, IV, VI¹⁵ باخرامی و گه- K¹⁴ نامدار- I, IV, VI¹³ بافرازی و گه با
 VI-доб. و L¹⁷ رای- K, I, IV, VI¹⁸ فرود- K, I, IV, VI¹⁹ برابر- VI²⁰ обратный
 آزار کسری از بوزرجههر- I- بند کردن شاه بوزرجههر را و سبب آن- K²¹ порядок мисра.
 سبب رنجیدن- VI- گفتار اندر داستان آزار رساندن کسری بوزرجههر حکیم را- IV-
 IV-²⁶ چو- K-доб. ²⁵ سست- VI²⁴ بر- I, IV, VI²³ دان- K²² کسری از بوزرجههر
 доб. заголовок: آغاز داستان

- 3475 همی راند با شاه بوزرجمهر
 فنرود آمد از بارگی شاه نرم
 ندید از پرستندگان هیچ² کس
 بغلتید چندی⁵ بران⁶ مرغزار
 همیشسه بپازوی آن شاه بر⁸
 برهنه شد از جامه¹¹ بازوی او
 3480 فرود آمد از ابر مرغ¹³ سیاه
 بپازو نگه کرد و گوهر¹⁵ بدید
 همه لشکرش گرد آن مرغزار
 همان شاه تنها بخواب اندرون
 چو مرغ سپه بند بازوی بدید
 3485 چو بدرید گوهر یکایک بخورد
 بخورد و ز بالین او¹⁸ برپرید
 دژم گشت زان¹⁹ کار²⁰ بوزرجمهر
 بدانست کآمد بتنگی نشیب
 چو بیدار شد شاه و اورا بدید
 3490 گمانی چنان برد کورا بخواب
 بدو گفت کای²⁷ سگ ترا این²⁸ که گفت

چندان⁵ K, I, IV- و VI-دوب. ⁴ بود VI- ³ ایچ I, IV- ² بیاساید از راه K-¹
 :دوب. I, IV-¹⁰ از VI-⁹ آن نامور VI- داننده بر-⁸ K, I, IV- گرفته K-⁷ دران VI-⁶
 بپازو نگه کرد و گوهر ندید * یکی آشنارا ز لشکر ندید
 از اسب و مرغی IV- مرغی¹³ K, I- ¹² I, IV-6. ¹¹ خواب K, VI-
 K, I, IV, VI-¹⁶ نگه کرد و آن بند بازو-¹⁵ K, I, IV, VI- بپرید تا زیر [پیش K-] بالین
 I, IV, VI-¹⁸ 3482-3484 ¹⁷ K, I, IV, VI-66. [سر عقد K-] سر بند آن گوهران بدرید
 ازان K-²¹ مرغ VI-²⁰ ازان K, I, IV, VI-¹⁹ بخورد آن همه پاک پس
 VI-²⁵ گونه I-²⁴ کزین K-²³ نگیرد ز هر کس فریب VI- نشیب از فریب
 خوردی کرد بوزرجمهر از T- خوردی پرورش کرد بروی I-²⁶ گشت چون شنبلید
 ای-²⁷ K, I, IV, VI- ²⁸ مرد دانا VI-

ز خاک-سست وز باد² و آتش تنم
 ندید ایچ پاسخ جز از³ باد سرد
 ز شاه و ز کردار⁴ گردان سپهر
 خردمند⁷ خامش بماند از نهیب
 سپه بود و⁸ اندر میان شهر-ریار⁹
 ز ره تا در کاخ نگشاد چششم
 فرود آمد از باره¹² چندی ژکید¹³
 بدانده بر کاخ زندان کنند
 ازو برگسسته جهاندار مهر¹⁷
 پرستنده شاه نوشین روان
 بگفتار با شاه گستاخ بود
 ز پرورده شاه¹⁹ خورشید چهر
 بیاموز تا کوشش افزون کنی
 چنان دان²¹ که امروز شاه ران²²
 زمین ز آبدستان مگر یافت نم²⁴
 که گفتیم²⁶ سرآمد مرا خواب و خورد²⁷
 مرا سست شد آبدستان بمشت
 چنان چون²⁹ که بر دست شاه آب ریز

نه من اورمزد و گر¹ به-منم
 جهاندار چندی زبان رنجه کرد
 بیژمرد بر جای بوزرجه-هر
 که بس زود دید آن⁵ نشان نشیب⁶
 همه گرد بر گرد آن مرغزار
 شست از بر اسب کسری بخشم
 همه ره زدانا همی¹⁰ لب گزید¹¹
 بفرمود تا روی¹⁴ سندان¹⁵ کنند
 دران¹⁶ کاخ بنشست بوزرجه-هر
 یکی خویش بودش دلیر و جوان
 به-هر جای با شاه¹⁸ در کاخ بود
 بی-پرستید یک روز بوزرجه-هر
 که اورا²⁰ پرستش همی چون کنی
 پرستنده گفت ای سر موبدان
 چو از خوان برفت آب بگساردم²³
 نگه سوی من بنده زان²⁵ گونه کرد
 جهاندار چون گشت با من درشت
 بدو دانشی گفت آب آر خیز²⁸

3495

3500

3505

1- J, 2- VI, 3- VI, 4- K, 5- K, 6- I, 7- J, 8- J, 9- K, 10- VI, 11- I, IV, VI, 12- I, IV, VI, 13- K, 14- J, K, 15- I, IV, VI, 16- K, I, IV, VI, 17- K, 18- K, I, IV, 19- K, 20- K, 21- VI, 22- I, IV, VI, 23- K, 24- K, I, IV, 25- I, 26- VI, 27- J, I, IV, VI, 28- K, 29- K, I, IV, VI

بیازو نگه کرد و گوهر ندید * یکی آشنار از لشکر ندید
 از اسب و فرمان گزید- K¹³ اسب- I, IV, VI¹² مکید- I, IV, VI¹¹ همه- VI¹⁰
 ز پرورده شاه خورشید چهر- K¹⁷ بدان- K, I, IV, VI¹⁶ زود درمان- VI¹⁵ و J, I, IV, VI-دوب.
 شب و روز با شاه [با خویشی- K] K, I, IV-¹⁸ بدید آن پر آژنگ روی سپهر- I, IV, VI
 بسپاردم- K²³ نوشین روان- I, IV, VI²² بُد- VI²¹ شهر- K²⁰ ازان مرد با فر- K¹⁹
 همی ز آب دستان بیازاردم- VI زمین داستا نرا نیازاردم [بیازاردم- K] K, I, IV²⁴
 گشتی- VI²⁶ سوی من بید روی ازان- I, IV, VI²⁷ J, I, IV, VI-ب. переставлен с пред. б.
 هم- K, I, IV, VI²⁹ تو آب تیز- K²⁸

- 3510 بی‌آورد مرد جوان آب گرم
بدو گفت کین بار² بر دستشوی³
چو لبر را بی‌آلاید⁷ از بوی خوش
چو روز دگر شاه نوشین روان
پرستنده را دل پر اندیشه گشت
چنان هم چو دانش فرموده بود
3515 بگفتار دانا فرو ریخت آب
بدو گفت شاه ای فزاینده مهر
مرا اندرین دانش او داد راه
بدو گفت رو پیش دانا بگوی
چرا جستی از برتری کمتری¹⁸
3520 پرستنده بشنید و²¹ آمد دوان
ز شاه آنچه بشنید با او²⁵ بگفت
که حال²⁶ من از حال²⁶ شاه جهان
پرستنده برگشت و²⁷ پاسخ ببرد
3525 فراوان²⁹ ز پاسخ برآشفست شاه

با—IV—K⁴ کن—I³ ازین بار—VI—اینا(?)—K² VI—6. оп. داننده نرم—IV—K, I¹ оп. (метр нарушен).
بی‌آلایی—I¹ چو اینرا بیمار آید—K⁷ مکن—I⁶ ایچ ننگی—K⁵ و حین یمسح شفتیه بالطیب فلا تقطع الماء بل استمر—B; نکش—I, IV, VI—K, J⁸ و لَمَّا قدم الطست فی یوم—B; K, I, IV, VI—6. оп.; علی إفراغه رهوا رهوا کما کنت تفرغه
چه گفتت—K, J¹³ بر خویشتن—VI—J¹² K, I, IV, VI—6. оп. بران—I¹⁰ النذانی
پرستنده گفت ای—VI—K, J¹⁴ جز که—VI—جزین نیز
VI—²⁰ J¹⁹ و—¹⁹ K¹⁸ چاه—IV—جای—VI—K¹⁷ ازان—J¹⁶
بگو گر ترا آرزو در سرست * وگر در دلست آرزو دیگرست
تنگ بسته میان—I, IV, VI—²⁴ I, IV, VI—²¹ K²³ نیک—²⁴ K²³ بران کاخ—VI—بید حال—J²² VI—²¹ و—²¹ K²³
فراوان بره—I, IV—²⁵ I, IV—²⁵ وی—²⁵ K²⁸ و—VI—²⁷ K²⁸ او—²⁸ K²⁸ فرایان ابر خال او—²⁸ K²⁸ فرایان ابر خال او—²⁸ K²⁸
زمانی—K²⁹ بر شاه شد حال او—VI—خال را

که چون دارد² آن کم خرد روزگار
 بگفت آن سخنها بموزرجمهر
 که روز من آسانتر از روز شاه
 همه پاسخش کرد بر شاه یاد
 ز⁴ آهن تنوری یفرمود تنگ
 هم از بند آهن نهفته⁷ سرش
 دل از مهر دانا بیکسو کشید⁸
 تنشش پر ز سختی دلش پر شتاب
 ابا پیشکارش سخن در نهان¹⁰
 بمر زود پیغام و پاسخ بیمار¹¹
 که از میخ تیزست پیراهنت¹²
 که بشنید زان¹³ مهتر خویش¹⁴ کام
 که روزم به از روز نوشین روان
 ز گفتار شد شاهرا روی زرد
 که گفتار دانا بداند شنید
 که دژخیم بود اندران انجمن
 که گر پاسخت را بود رنگ و بوی
 نماید ترا گردش رستخیز
 تنوری پر از میخ بیا¹⁹ بند و چاه²⁰

دگر باره پرسید زان¹ پیشکار
 پرستنده آمد پر از آب چهر
 چنین داد پاسخ بدو³ نیکخواه
 فرستاده برگشت و آمد چو باد
 ز پاسخ برآشفت و شد چون پلنگ
 ز پیمان⁵ وز میخ گگرد اندرش⁶
 بدو اندرون جای دانا گزید
 نمد روزش آرام و شب جای خواب
 چهارم چنین گفت شاه جهان⁹
 که یک بار نزدیک دانا گذار
 بگویش که چون بینی اکنون تمت
 پرستنده آمد بداد آن پیام
 چنین داد پاسخ بمرد جوان
 چو برگشت و پاسخ بیاورد مرد
 ز¹⁵ ایوان یکی راستگویی گزید
 ابا او یکی مرد¹⁶ شمشیر زن
 که رو تو بدین بدنهارا¹⁷ بگوی
 وگر نه که¹⁸ دژخیم با تیغ تیز
 که گفتمی که زندان به از تخت شاه

بدان - I, IV, VI - K- بدین - I, IV, VI - دارم - VI - I, IV - راند - VI - ازان - VI - ازین - I, K, IV -
 4 VI - از - 5 K - زده - IV, VI - و از - 6 VI - کرد از برش - 7 VI - گرفته - 8 I, IV - 6. op.
 9 K, I, IV - با پیشکار - 10 K, I, IV - بیمار و پاسخ بگزار و 11 K, I, IV - 6. op.
 12 I, IV - 6. op. 13 K, I, IV, VI - ازان 14 VI - شاد 15 K, VI - از 16 K, I, IV - فرستاده -
 VI - I, IV - به - 18 K - بدین بخت بدرا [شوم رو را (!) K -] 17 K, I, IV, VI - ابا او فرستاد -
 VI - هم - 20 I - повторяет первое мисра
 VI - هم از میخ صندوق و هم - IV - واز - K - 19 نیست
 и доб.:

هم از میخ و صندوق وز بند و چاه * که گفتمی که زندان به از تخت شاه

3545 بیامد بگفت آنچ بشنید مرد
بدان پاکدل گفت بوزرجمهر
چه با گنج و⁴ تختی⁵ چه با رنج سخت
نه این پای دارد بگیتی⁷ نه آن
ز⁹ سختی گذر کردن آسان بود
3550 خردمند و دژخیم باز آمدند
شنیده بگفتند با شهریار
بایوانش بردند زان¹² تنگ جای
برین نیز بگذشت چندی سپهر
دلش تنگتر گشت¹⁴ و باریک شد
3555 چو با گنج رنجش برابر نبود¹⁶
چنان بد که قیصر بدان چندگاه
ابا نامه و هدیه و با نثار
که با شاه²⁰ کننداوران و ردان
بدین²² قفل و این درج²³ نابرده دست

شد از درد دانا دلش پر ز درد¹
که نمود هرگز بما² بخت چهر³
ببندیم هر دو بناکم رخت⁶
سر آید همی نیک و بد بی گمان⁸
دل تا اجداران هراسان بود
بر شاه گردن فراز آمدند
دلش گشت زان¹⁰ پاسخ او فگار¹¹
بدست توری پاکدل رهنمای
پر آژنگ شد¹³ روی بوزرجمهر
دو چشمش ز¹⁵ اذیسه تاریک شد
بفرسود ازان درد و در غم بسود¹⁷
رسولی فرستاد نزدیک شاه
یکی درج و¹⁸ قفلی برو¹⁹ استوار
فراوان بود²¹ پاکدل موبدان
نهفته بگویند چیزی که هست²⁴

¹ I, IV—б. оп. ² K—مرا ³ VI—مهر ⁴ Л—و. оп. ⁵ I, IV, VI—تخت و ⁶ I, IV, VI—

переставлен со след. б. и K—доб.:

همی کاهد از رنج من روزگار * چو آسانی و کام از شهریار
3 K, I, IV, VI— بگردش ⁸ L— در گمان ⁹ IV—
IV— (метр нарушен) مرا بد بدیها بی گمان VI—
آرام دار VI— بترسید شاه از بد روزگار—¹¹ K, I, IV— ازان—¹⁰ VI— به
یزدان دل نابسود—¹⁷ K— نمود—¹⁶ L, VI— از—¹⁵ VI— تنگ برگشت—¹⁴ I— بد—¹³ VI— ازان
I, IV—دوب.:

برین نیز چندی زمانه بگشت * چه بر تخت کسری چه بر تیره دشت
Доб. заголовки: L— کسری— I— آمدن رسول قیصر پیش کسری—
آوردن رسول قیصر درجی پیش VI— آمدن رسول قیصر بنزد کسری و سوال کردن—
IV— K— ترا—²¹ K, I, IV, VI— ای شاه—²⁰ K, I, IV, VI— بران—¹⁹ K— و—¹⁸ L— оп. کسری
I—с этого б. начинается большая лакуна (вырваны
3 K, IV, VI— قفل و این درج و این قفل—²⁴ I—
23 K, IV, VI—
листы), которая поглощает 1400 с лишним бб.

- 3560 فرستیم باژ ار بگویند راست
 گر ایدونک زین¹ دانش ناگزیر
 نباید که خواهد ز ما باژ شاه³
 برین گونه دارم⁶ ز قیصر پیام
 فرستاده را گفت شاه جهان
 من از فرّ او این⁹ بجای¹⁰ آورم
 یکی¹² هفته ایدر ز می¹³ شاد باش
 ازان¹⁵ پس بران¹⁶ داستان خیره ماند
 نگه کرد¹⁸ هر یک¹⁹ ز هر²⁰ باره ای
 بدان²² درج و قفلی چنان بی کلید²³
 3570 ز دانش سراسر بیکسو شدند
 چو گشتند یک²⁶ انجمن ناتوان
 همی گفت کین راز²⁷ گردان سپهر
 شد از درد دانا دلش پر ز درد
 شهنشاه چون دید ز³⁰ اندیشه رنج
 3575 بیاورد گنجور و³² اسبی گزین
 بنزدیک دانا فرستاد و گفت
 چنین راند³⁴ بر سر سپهر بلند

چو با ما—VI شتاو—IV⁵ برین—IV⁴ باژ و ساو—IV, VI³ مردم—K² ازین—VI¹
 VI—بیزدان—Л⁸ بایدت کام—IV آید ز کام—Л⁷ آمد—IV, VI⁶ بدانش ندارند تاو
 —Л¹¹ بجا—Л¹⁰ فر بیزدان—VI فر و آیین—IV از فره اینرا—Л⁹ نماید بما بر
 VI—وزان—IV¹⁵ با داد—Л, VI¹⁴ جمی—IV, VI¹³ کویک—IV¹² موبد پاکرا
 بهر—Л, K, VI²⁰ کس—VI¹⁹ بیاورد—K¹⁸ دانندگانرا—VI¹⁷ بدان—K, IV¹⁶ وزین
 —IV²⁵ оп. و—VI²⁴ و رومی کلید—VI²³ بران—K, IV²² که بسازد آن—VI²¹
 بیاورد از اندیشه—VI²⁸ این راز—IV, VI²⁷ کردار—K²⁷ ازان—IV, VI²⁶ (нет рифмы).
 بیاورد—IV, VI³³ (!)—Л³³ оп. و—VI³² لختی—Л³¹ از—K, IV³⁰ —б. оп. K, IV, VI²⁹
 چندین—K, VI³⁶ آمد—IV³⁵ رفت—K³⁴

همی با تن خویش کردی ستیز
 کزان بسته² آمد³ دل تیزویر⁴
 نهاده برو⁶ قفل و⁷ مهری ز مشک
 یکی موبدی نامبردار بوم
 که این راز پیدا کنیید از نهفت
 بگویند فرزنانگان جهان⁹
 ببیند¹¹ مگر جان¹² بوزرجمهر
 دلش پر¹³ شد از¹⁴ رنج و درد کهن¹⁵
 بپیش جهانداور آمد¹⁶ نخست
 جهاندار پر خشم و او بیگناه¹⁸
 بدان²⁰ سان که پیغام خسرو شنود²¹
 بپوشید روی شب تیره باز²²
 چو خورشید رخشنده بد²⁴ بر سپهر²⁵
 ز داندگان استواری بجست
 چو چشم ازین²⁶ رنجهها تیره گشت
 ز حالش پیرس ایچ نامش²⁸ مغواه²⁹
 همی رفت پویان³⁰ زنی خوب³¹ چهر
 سخن هرچ بر³³ چشم او بد نهفت

زبان تو مغز مرا کرد تیز
 یکی کار پیش آمد¹ ناگزیر
 یکی درج زرین⁵ سرش بسته خشک
 فرستاد قیصر بر⁸ ما ز روم
 فرستاده گوید که سالار گفت
 که این درج را چیست اندر نهان
 بدل گفتم این¹⁰ راز پوشیده چهر
 چو بشنید بوزرجمهر این سخن
 ز زندان بیامد سر و تن بشست
 همی بود ترسان ز¹⁷ آزار شاه
 شب تیره و روز پیدا نبود¹⁹
 چو خورشید بنمود تاج از فراز
 باخت²³ نکه کرد بوزرجمهر
 آب خرد چشم دلرا بشست
 بدو گفت بازار من خیره گشت
 نکه کن که پیشت که آید²⁷ براه
 براه آمد از خانه بوزرجمهر
 خردمند بینا بدانا³² بگفت

زر بر-⁵ Л-⁵ مرد پیر-⁴ K, IV, VI-⁴ گردد-³ VI-³ تیر-^{IV} تنگ-² K-² آمدت-¹ K-¹
 گفت کین-¹⁰ Л-¹⁰ و کبان-⁹ IV, VI-⁹ سوی-⁸ IV, VI-⁸ و-⁷ Л-⁷ بران-⁶ Л-⁶
 б. переставлен с преды-¹⁵ Л-¹⁵ دژم شد ازان-¹⁴ IV-¹⁴ نو-¹³ K, VI-¹³ رای-¹² VI-¹² نبیند-^{VI}
 3590. ¹⁹ K, ¹⁸ K-^{б.} помещен перед б. ¹⁷ K, IV, VI-¹⁷ از-¹⁷ K, IV, VI-¹⁷ جهان آفرین شد-¹⁶ VI-¹⁶
 б. переставлен со ²¹ K, IV, VI-²¹ بود-²¹ K, IV, VI-²¹ سالار بود-²¹ K, IV, VI-²¹ بیدار بود-²⁰ K, IV, VI-²⁰
 след. б. ²⁵ K, IV-²⁵ обратный ²⁴ K, IV-²⁴ شد-²⁴ K, IV-²⁴ در اخت-²³ K-²³ در پیرباز-^{VI} دیرباز-^{IV} ²² IV-²²
 порядок мисра; ²⁷ IV, VI-²⁷ کاید ²⁶ K-²⁶ بدین ²⁶ K-²⁶ اندرین-^{IV} ²⁶ K-²⁶ آن [این-^{IV} کیست کاید ²⁷ IV, VI-²⁷
 VI-^{VI} نگوی و مپرس ایچ و نامش-^{K, IV} ²⁸ K, IV-²⁸ مگوی و مپرس ایچ از من-^{Л-²⁸}
 آشکار کردن بوزرجمهر سوال قیصر روم را: ²⁹ IV, VI-²⁹ بغواه ²⁹ IV, VI-²⁹ доб. заголовок: ²⁹ IV, VI-²⁹
³⁰ Л, K, VI-³⁰ گویا ³¹ VI-³¹ پر ز مهر ³² IV-³² دانا ببینا-³³ Л-³³ در-³³ Л-³³

که بیژوه² تا دارد این ماه شوی
 که شوپیست⁴ و هم کودک اندر نهفت
 بخندید⁵ بر باره⁶ گامزن
 بپرسید چون ترجمانشی بدید⁸
 وگر یک تنی⁹ باد داری بدست
 چو پاسخ شنیدی بر من مه ایست
 بیامد بر او بگفت و شنید¹¹
 برین¹³ کش¹⁴ خرامیدن و ناز تو
 نخواهم که پیدا کنم نیز روی¹⁶
 نگر تا چه اندیشه افکند بن
 چو بردند جوینده را¹⁷ نزد شاه
 دل شاه کسری غمی گشت سخت
 بسی باد سرد از جگر برکشید
 کزو داشت²⁰ آزار بر بیگناه
 همی کرد زان²² قفل و زان²³ درج یاد
 که تابان بدی تا بتابد²⁴ سپهر
 فرستاده²⁶ قیصر و موبدان
 بپیشی بزرگان جوینده راه²⁷
 روان مرا راستی²⁸ پیشه داد

چنین گفت پرسنده را¹ راهجوی
 زن پاکدامن پرسنده گفت³
 چو بشنید داننده گفتار زن
 همانگه زنی⁷ دیگر آمد پدید
 که ای زن ترا بچه و شوی هست
 بدو گفت شوپیست اگر بچه نیست
 همانگه سدیگر زن آمد پدید¹⁰
 که ای خوبرخ کیست انباز¹² تو
 مرا¹⁵ گفت هرگز نبودست شوی
 چو بشنید بوزرجمهر این سخن
 بیامد دژم روی تازان براه
 بفرمود تا رفت نزدیک تخت
 که داننده را چشم بینا¹⁸ ندید
 همی کرد پوشش ازان¹⁹ کار شاه
 پس از روم²¹ و قیصر زبان برگشاد
 بشاه جهان گفت بوزرجمهر
 یکی انجمن باید²⁵ از بخردان
 نهاده همی درج در پیش شاه
 بنیروی یزدان که اندیشه داد

3600

3605

3610

оп. و K-⁴ زن پاکرا خود بپرسید و گفت J-³ واپرس VI-² با J, K-¹
 خود J-⁹ زو ترجمان چون شنید J-⁸ زن IV-⁷ جرمة IV-⁶ بچنید VI-⁵ K,
 [بزودی VI-] K, IV, VI-¹¹ ثم ظهیرت له امرأة أخرى ب- براه K, IV, VI-¹⁰ همی
 IV, VI-¹⁶ بدو J-¹⁵ خوش VI-¹⁴ بدین K, IV, VI-¹³ همباز IV-¹² همان نیکخواه
 بران IV-¹⁷ بدان K, VI-¹⁹ پیدا IV-¹⁸ گوینده را VI- داننده را K-¹⁷ بیند مرا شوی روی
 بزوی تا VI-²⁴ از VI-²³ زان گونه از K-²³ از VI-²² ازان IV-²² درج VI-²¹ گشت J-²⁰
 روشنی J-²⁸ ب. оп. J-²⁷ درج و هم VI- فرستاده و چیز و هم IV-²⁶ باشد J-²⁵ بماند

- 3615 بگویم بدرج اندرون هرچ هست
اگر تیره⁴ شد چشم⁵ دل روشنست
ز گفتار او شاد شد شهریار
از اندیشه شد شاهرا پشت راست
همه موبدان و ردانرا بخواند
ازان¹⁰ پس فرستاده را گفت شاه
3620 چو بشنید رومی زبان برگشاد
که گفت از¹² جهاندار پیروز¹³ جنگ
ترا فرّ و برز¹⁵ جهاندار هست
همان بخرد و¹⁶ موبد¹⁷ راهجوی
3625 همه پاک در بارگاه تواند
همین درج با قفل و مهر و نشان
بگویند روشن که زیر نهفت²¹
فرستیم زین²³ پس بتو²⁴ باژ و ساو
وگر باژ مانند²⁶ ازین مایه چیز

1 بسایم K 2 مهر—IV, VI 3 IV—доб.:

هم از موبدان و بخردان راهجوی * گوان و دلیران و هم ماه روی
همه پاک در بارگاه تواند * وگر در جهان نیکخواه تواند
چو بپادشاهان—IV⁸ فرستاده—VI⁷ همان—IV, VI⁶ تیره—VI⁵ چشم—VI دیده—L⁴
L—доб.: بپیدایشی پیش موبد نشاند—VI ایشان براند—L⁹

نهادند پس درج نزدیک شاه * چه پیش بزرگان داننده راه
VI¹⁴ بیرون ز—VI¹³ ز کار—VI کار—L¹² همی—K, IV, VI¹¹ وزان—IV, VI¹⁰
راه گوی—IV¹⁹ گوی—K, IV¹⁸ و K—доб.¹⁷ پر خرد—IV, VI¹⁶ زور—VI¹⁵ کوششی
آنها که—VI²¹ بیدار سرکشان—VI بخردان—IV²⁰ گوان دلیران و هم راست گوی—VI
IV²⁴ زان—K²³ گشت—VI تاجان کنید آن به—IV با جان پاکیزه—L²² اندر نهفت
مانند—IV, VI مانند (!)—K²⁶ که با دانشت ما نداریم تاو—VI²⁵ هم زین نشان—VI
مرز ما—IV, VI²⁸ میخواهید—IV, VI²⁷

- 3630 چو دانا ز گوینده¹ پاسخ² شنید
 که همواره شاه جهان شاد باد
 سپاس از خداوند خورشید و ماه
 نداند جز او⁵ آشکارا و راز
 سه درست رخشان بدرج اندرون
 یکی سفته و دیگری نیم سفت
 3635 چو بشنید داناى رومی کلید
 نهفته یکی حقه بد در میان
 سه گوهر بدان حقه¹² اندر نهفت
 نخستین ز گوهر یکی سفته بود
 همه موبدان آفرین خواندند
 3640 شهنشاه رخساره بی تاب¹⁵ کرد
 ز کار گذشته دلیش تنگ شد
 که با او چرا کرد چندان جفا
 چو دانا رخ شاه پژمرده یافت¹⁷
 3645 برآورد گوینده راز از نهفت
 ازان بند بازوی¹⁸ و مرغ سیاه
 بدو گفت کین بودنی کار بود
 چو آرد²² بد و نیک رای سپهر
 ز تخمی که یزدان باخت بکش²⁴
- زبان برگشاد آفرین گسترید
 سخن دان³ و با بخت و با داد⁴ باد
 روانرا بدانش نماینده راه
 بدانش مرا آز و او بیمنیاز⁶
 غلافش⁷ بود زآنچ⁸ گفتم برون⁹
 دگر¹⁰ آنک آهن ندیدست جفت
 بیاورد و نوشین روان بنگرید
 بحقه درون پرده¹¹ پرنیان
 چنان هم که داناى ایران بگفت¹³
 دوم نیم سفت و سیم¹⁴ نابود
 بدان دانشی گوهر افشانند
 دهانش پر از در خوشاب کرد
 بپیچید و رویش پر آژنگ شد
 ازان پس کزو دید مهر¹⁶ و وفا
 روانش بدرد اندر آزرده یافت¹⁷
 گذشته همه پیش کسری بگفت
 از¹⁹ اندیشه گوهر و خواب²⁰ شاه²¹
 ندارد پیشیمانی و درد سود
 چه شاه و چه موبد²³ چه بوزر چه مهر
 بیایدش بر تارک ما نیست²⁵

سختگوی-IV بخت آزاد-K⁴ سختگوی-VI³ چونان-VI² داناى گوینده-IV¹
 غلیفش-VI خلافتش-JI⁷ همان مردم سرفراز-K⁶ بداند همه-IV, VI⁵ با بخت همزاد
 بحقه بد-K¹² باره-VI¹¹ یکی-K, IV¹⁰ فزون-K, IV, VI⁹ ز آنکه-K, IV, VI⁸
 نیم-VI نیم سفته سیوم-IV سوم-K¹⁴ 3640. б. помещен после б. K-¹³ پرده-IV, VI
 بند بازو-K, IV¹⁸ دید-IV, VI¹⁷ مهر دید-IV¹⁶ پرتاب-K, VI¹⁵ سفته دگر
 K-²³ آید-IV, VI²² б. оп. VI-²¹ کهنتر و خواب-IV کهنتر و حال-K²⁰ ز-IV¹⁹
 نوشت-JI, IV, VI²⁵ ترا خیره گشت-VI بر اختر بکشت-IV²⁴ کهنتر

3650 دل شاه نوشین روان شاد باد
 اگر چند باشد¹ سرافراز شاه
 شکارست² کار شهنشاه و رزم³
 بداند که شاهان چه کردند پیش
 ز آگندن⁹ گنج و رنج سپاه
 3655 دل و جان دستور باشد برنج
 همیشہ ز درد و غم آزاد باد
 بدستور گورد دلارای گاه
 می و⁴ شادی و بخششی و داد و بزم⁵
 بوزد بدان⁶ هم نشان رای⁷ خویش⁸
 ز آرم¹⁰ گفترار وز داد خواه¹¹
 ز اندیشہ کدخدایی و گنج¹²
 * *
 *

چنین بود نا گاه نوشین روان
 همو بود جنگی و موید همو¹³
 بهر جای کارآگهان داشتی
 ز بسپار و اندک ز کار جهان
 3660 ز کارآگهان مویدی¹⁶ نیکخواه
 که گاهی گنه¹⁸ بگذرانی همی
 هم اینرا²⁰ دگر باره آویزشست²¹
 بیاسخ چنین بود توقیع²³ شاه
 همو بود شاه و همو پهلوان
 سپهبد همو بود و بخرد همو¹⁴
 جهانرا بدستور نگذاشتی
 بد و نیک زو¹⁵ کس نکردی نهان
 چنان بد که برخاست بر پیشگاه¹⁷
 ببد نام آن کس بخوانی¹⁹ همی
 گنه کار اگر چند با پوششت²²
 که آن کس که خستو شود²⁴ بر گناه²⁵

رای و بزم—K رزم—L⁵ ابا—VI دگر—IV⁴ بزم—L³ سه کارست—VI² باشی—L¹
 8 Доб. заголовки: Л, IV—
 9 VI—
 10 IV—
 11 K—66. 3654—3655 оп. и вместо них доб. 66. 3814—
 3821, след. б.:

بگویم کنون داستان ردان * ز توقیع پیروز نوشین روان
 از اندیشه کردن فزونی بگنج [گرانی گنج—VI]—IV, VI¹² در توقیعات شاه کسری—
 13 K—
 14 K—
 15 K, IV, VI—
 16 IV, VI—
 17 K, IV, VI—
 18 K, VI—
 19 VI—
 20 K—
 21 K, VI—
 22 K—
 23 L—
 24 L—
 25 VI—66. 3663—3665 оп.

ز دارو گریزان و ریزان سرشک
 زوان از پزشکی نخواهیم شست²
 بداد و دهش نیز تو شه⁴ بدی
 بمیششه در آمد⁶ زمانی بخفت
 همی باز گورد ز بهر بنه
 که هستیم ازان لشکری بینیم⁸
 ز بد خویشتن را ندارد نگاه
 نشست و خور و خواب با موبدان
 که گنجش ز گنج تو افزونترست¹²
 که از فر¹³ پادشاهی ماست¹⁴
 انوشه بدی وز بدی¹⁶ بی گزند
 بسی شیرخواره درو برده اند¹⁷
 ز دست اسپران نباید¹⁹ شمرد
 بدل شاد وز²¹ خواسته بینیم
 همی باز خرنند²⁴ خویشان بزر
 بهر مایه داری یکی مایه کاس²⁵

3665 چو بیمار زارست و ما چون پزشک
 پیک دارو ار او¹ نگردد درست
 دگر موبدی گفت انوشه³ بدی
 سپهدار گرگان⁵ برفت از نهفت
 بنه برد ار گیل⁷ و او برهنه
 بتوقیع پاسخ چنین داد باز
 کجا پاسپانی کند بر سپاه
 3670 دگر گفت انوشه بدی⁹ جاودان
 یکی نامور مایه دار¹⁰ ایدرست¹¹
 چنین داد پاسخ که آری رواست
 دگر¹⁵ گفت کای شهریار بلند
 اسپران رومی که آورده اند
 3675 بتوقیع گفت آنچه¹⁸ هستند خرد
 سوی مادرانشان فرستید²⁰ باز
 نبشتند²² کز روم صد²³ مایه ور
 اگر باز خرنند گفت از هراس

روان از—K روان از پزشکی نخواهیم شست—Л² او گر—IV یکی گر پدارو—K¹
 VI—³ (в тексте конъектура). روان از بزرگی نخواهیم شست—IV پزشکی نخواهیم شست (!)
 Л—⁵ ز هر بد بهر سو [راه—VI] بگوشه—IV, VI خردرا بگفتار توشه—K⁴ نو شه
 K—⁷ اندر آمد—K⁶ صاحب جبهش چرجان—B ز گرگان—K, IV, VI سپهدار گردان
 که از لشکر ما که شد بینیم—Л⁸ بر دگر گیل—VI بر دگر کیک—IV سپه بود از کیل
 نوشه بزی—VI شاهها بمان—K انوشه بود شاه تا—Л⁹ VI—доб. опущенные выше бб. 3664 и 3665.
 که دختش (!) ز گنج—Л¹² آمدست—Л¹¹ مایه ور مالدار—VI مایه ور نامدار—IV نامدار—K¹⁰
 Л—¹⁶ یکی—K¹⁵ خداست—Л¹⁴ و IV—доб. آن افسر—K, Л¹³ تو خوار آمدست
 شیرخوارند و زو برده اند—K خوارند و پرورده اند—Л¹⁷ IV, همیشه بدی و بدی—K از بدی
 Л, VI—²² و از—K²¹ فرستیم—IV²⁰ نماید (!)—VI, Л¹⁹ گفت آنکه—VI گفتا چو—Л¹⁸
 ماست کاسی—VI ماده کاسی—IV یکی را سپاسی—K²⁵ جویند—VI²⁴ سه—IV, VI²³ نوشتند
 B—66. 3674—3686 оп.

- 3680 فروشید¹ و افزون مجوید² نیز
 بشمشیر خواهیم ز⁴ ایشان گهر⁵
 بگفتند کز مایه داران شهر
 یکی را نیاید سر اندر بخواب
 چنبن داد پاسخ کزین⁸ نیست رنج
 همه همچنان شاد و خرم زیند¹⁰ 3685
 نوشتند خطی کالوشه¹³ بدی
 بایوان چنبن گفت شاه یمن
 همه مردگان را¹⁵ کند پیش یاد
 چنبن داد پاسخ که از مرده یاد¹⁸
 هر آنکس که از مردگان دل بشست 3690
 یکی²⁰ گفت کای²¹ شاه کهتر پسر
 بریزد همی بر زمین بر²² درم
 چنبن داد پاسخ که این نارواست²⁵
 دگر گفت کای شاه برتر منش
 دلی داشتی پیشی ازین²⁷ پر ز شرم 3695
 چنبن داد پاسخ که دندان نبود
 چو دندان برآمد بمالید³¹ پشت³²

¹ K, IV, مجویند K—ایدون مجوید—Jl, IV² فروشیم—VI فروشند K—فرستید—Jl³
 بازارگانست—K, VI⁴ نه شمشیر جویمشان نه گهر—IV, VI—هنر—Jl⁵ از—K⁴ از—VI
 بی آزار باشد—K, IV, VI¹¹ زبید—IV, VI¹⁰ از—VI—کز—Jl⁹ که گر—K, IV⁸ ز—K, IV⁷
 مردمان را—Jl¹⁵ 3686—3687 op. VI—66.¹⁴ روزی که که نوشه—K, IV¹³ زبید—IV, VI¹²
 کنون—Jl¹⁹ VI—میسرا op.¹⁸ VI—میسرا op.¹⁷ بنده را—Jl¹⁶ یکنر ذکر الأموات—B
 لم یستقم حاله—B همی مهر اورا درست—VI همان دوستی او درست—IV دوستی قندرست
 VI—66.²⁴ فروشنده پر—K²³ بر زمی—IV²² ای—IV²¹ چنبن—K²⁰ فی آیام الحیة
 3695—3697 VI—66.²⁸ پیشتر—K, IV²⁷ بها و—K, IV²⁶ بارواست—K²⁵ 3692—3693 op.
 K—Jl, K³² نیارم—K—بماید—Jl³¹ درمان—Jl, IV³⁰ مزیدن—Jl²⁹ 3695—3702 op. B—66. op.;
 گوش جوید ز گیتی درست—K—نگشتم درست—Jl³³ نشست

یکی گفت گیرم کنون¹ مهتری
 چرا برگذشتی ز شاهنشهران
 چنمین داد پاسخ که مارا خرد
 3700 هشی و⁵ دانش و رای دستور ماست
 دگر گفت باز تو ای شه‌ریار
 چنمین گفت کورا بکو بید⁶ پشت
 بی‌اوینز پاییش⁷ ز دار بل‌ند
 3705 که⁸ از که‌تران نی‌ز در کارزار
 دگر نام‌مداری ز کارآگ‌ه‌هان
 بش‌گیر¹² بر زین بش‌د با سپاه
 چنمین گفت کای¹⁵ مرد گردن‌فراز
 چو برکاشت¹⁸ او پشت¹⁹ بر شه‌ریار²⁰
 3710 بتوقیع گفت آنک گردان سپهر
 برزین سالار و گنج و سپاه
 دگر موبدی گفت کز²³ شه‌ریار
 که مردی گزینند فرخ نژاد
 رسانند بدین بارگاه آگ‌هی
 3715 گشسب سرافراز مردیست²⁷ پیر
 چنمین داد پاسخ که او را ز آز³⁰

برای² و بدانش ز ما بهتری
 دو³ دیده برای⁴ تو دارد جهان
 ز دیدار ایشان همی بگنرد
 زمین گنج و اندیشه گنجور ماست
 عقابی گرفتست روز شکار
 که با مهتر خود چرا شد درشت
 بدان تا بدو باز گردد گزند
 فزونی نجویند با⁹ شه‌ریار¹⁰
 چنمین گفت کای شه‌ریار¹¹ جهان
 ستاره شناسی پیامد¹³ ز راه¹⁴
 چنمین لشکری¹⁶ گشن و زین¹⁷ گونه‌ساز
 نمیند کس او را بدین روزگار²¹
 گشادست بارای او چهر و مهر²²
 نگردد تباه اختر هور و ماه
 چنمین بود پیمان بیک روزگار²⁴
 که در پادشاهی بگردد بداد²⁵
 ز بسیار و اندک بدی گر²⁶ بهی
 سزد گر بود دادرا²⁸ دستگیر²⁹
 کمر بر میانست دور از نیاز³¹

همان K-⁵ بروی VI-⁴ که VI-³ بداد VI-² که تو- VI, IV, کرما که بر (!) K-¹
 بر- K, VI-⁹ کس- IV, VI-⁸ بر آویز اورا- VI اورا- IV بی‌اوینزندی K-⁷ بکو بند- L-⁶
 VI-¹⁴ بر آمد- IV-¹³ که شبگیر- L-¹² چنان داد پاسخ بشاه- L-¹¹ در روزگار- IV-¹⁰
 VI-²⁰ پشت از- K-¹⁹ بر کرد- L-¹⁸ ازین- K-¹⁷ لشکر- L-¹⁶ کین- L-¹⁵ بره
 کای VI-²¹ گر- K-²³ 3710-3711 op. 3710-66 VI-²² کردگار- VI, L-²¹ بپیکار در بست با شه‌ریار
 دیبران VI-²⁷ ز کار- VI یا- IV و- K-²⁶ VI-²⁵ ب. op. تویی داد فرمای و به روزگار- VI-²⁴
 کمر بر- L-³¹ آری رواست- L-³⁰ شاهرا- VI-²⁸ سرافراز
 میان بست زان سو که خواست

بپرهیزد و باشدش³ گنج خویش
 که او رای⁵ درویش سازد نخست⁶
 همی نالد از شاه وز مهتران
 سپارد همه⁸ کاسه بر چار سوی
 بلرزد دل¹⁰ مرد خسرو پرست
 مگر آرزو باز گردد¹¹ بدرد
 شهنشاه را چون پژوهش کند¹⁴
 دل دوستداران¹⁵ پر از خون شود
 بیاید بچاره بنالد بدوی¹⁸
 تن پادشاه را همی پرورد
 ورا پاسبان راستی¹⁹ بس بود
 بمیدان خراسان²⁰ سالار گفت
 چه گفت اندرین کار²² او شهریار²³
 نورزید و بنهفت²⁴ پیمان ما
 گشاید در گنج سود و زیان
 بپوشد همه فر²⁹ شهریار³⁰

کسی را گزینید¹ کز رنج خویش
 جهان دیده مردی درشت و⁴ درست
 یکی گفت سالار خوالیگران
 که آن چیز کو خود⁷ کند آرزوی
 3720 نبودد نیازد بدو نیز⁹ دست
 چنین داد پاسخ که از پیش خورد
 دگر گفت هر کس¹² نکوهش کند¹³
 که بی لشکر گشن بیرون شود
 3725 مگر¹⁶ دشمنی بد سگالد بدوی¹⁷
 چنین داد پاسخ که داد و خرد
 اگر دادگر چند بی کس بود
 دگر گفت کای با خرد گشته جفت
 که گرزاسم را باز کرد او ز کار²¹
 3730 چنین داد پاسخ که فرمان ما
 بفرمودمش تا به²⁵ ارزانیان
 کسی کو دهش کاست²⁶ باشد²⁷ بکار²⁸

IV- 4 آگند VI- تا باشدش IV- 3 که از- J, K, IV- 2 گزینند- K, VI- بینند- J- 1
 K-доб. 22 бб. (бб. 3895- 6 که او کار- VI- همان رای- IV- همه راه- J- 5 برای- VI- درشتی
 چندانکه او خود- IV, VI- 7. (سخن پرسیدن موبد از نوشین روان) из последующего эпизода (3917)
 مکن آرزو تا نگردد- IV- 11 تن- IV- 10 بسازیم هر گونه- VI- 9 همی- IV- 8 [خون- VI]
 دل و- IV- 15 نکوهش کند- VI- بود- J- 14 پژوهش کند- VI- بود- J- 13 کش- J, IV, VI- 12
 K- بچاره بیارد بدو آرزوی- J- 18 بدو- VI- بروی- K- 17 اگر- K- وگر- J- 16 دست دانا
 در راستی پاسبان- IV- 19 بدو- VI- بچاره بنالد بپاید بدوی- IV- بچاره بماند بماند بروی (!)
 که گر اسب ما باز گردد ز بار- IV- که با هر کسی دادگر شهریار- K- 21 جراساز (!)- K- 20
 بزرگست و بخشنده و- K- 23 چه بیند دران کار [درین رای- VI-] IV, VI- 22 ز راه- VI-
 K- 26 بفرمود تا پس به- K- ز- J- 25 بفروخت- VI- نهفت- IV- 24 نیز شاه- VI- سازگار
 K- 30 کرده- IV- 29 ورا- VI- 28 داد (!)- K- 27 کار- IV, VI- راست

- دگر گفت با هر کسی پادشاه¹ 3735
 پرستار دیرینه مهرک چه کرد
 چنمین داد پاسخ که او شد درشت
 بیامد⁴ بدرگاه⁵ و بنشست مست⁶
 ز کار آگهان موبدی گفت شاه
 نخواهد جز ایرانیانرا بچنگ
 چنمین داد پاسخ که آن دشمنی
 دگر باره پرسید موبد¹⁸ که¹⁴ شاه 3740
 کدامست و¹⁷ چون¹⁸ بایدت مرد جنگ
 چنمین داد پاسخ که جنگی سوار
 همان بزمش آید همان رزمگاه
 نگردد بهنگام نیروش کم
 دگر گفت کای شاه نوشین روان 3745
 بدربر یکی مرد بد از نسا²²
 درم مانند بر وی چو سیصد هزار
 بنالد همی²⁵ کین²⁶ درم خورده شد
 چو آگاه شد ز آن سخن شه‌ریار
 چنمین گفت کز خورده²⁸ منمای رنج 3750

¹ VI—мисра оп. ² VI—доб.:

دگر موبدش گفت کای تاجور * ز هر حال کن بخردانرا خیر
 که⁹ K—⁸ IV—6. оп. ⁷ VI—بجز ⁶ VI—پست ⁵ K—بپیگاه ⁴ VI—نیامد ³ VI—بدان
¹⁸ IV—¹⁸ پیکار—VI و ¹² K—¹¹ IV, VI—طبیعیست و ¹⁰ K—سران
 بروز سپید و شبان سپاه—¹⁶ K—خواهند—¹⁵ Л, VI—¹⁴ K—ز ¹³ K—مردی—VI برداشت مردی
 ز شیران—VI اسب افکن [و—¹⁷ K, IV—[K—доб. و ¹⁹ Л—доб. ¹⁸ IV—گر ¹⁷ K, IV, VI—оп. و
²³ VI—²³ بسا—VI ²² K—بختت جوان—²¹ IV, VI—بدی—²⁰ Л—بوی ²⁰ Л—اسب افکن
 آن—²⁶ Л, K—²⁶ نباید همی—VI نماید همی—²⁵ IV—²⁵ ل—بناپیدی—VI ²⁴ K—وی—VI ²⁴ K—نسا
 دیگر مرورا—²⁹ K—²⁸ K—ناخورده ²⁸ K—رد و موبد و کهد—²⁷ K—²⁷ K—²⁷ K—ازان درد—²⁷ K—
 بمخشای اورا درم هم—VI چندی هم اورا—²⁷ K—²⁷ K—²⁷ K—

بدان¹ نخستگی دیر ماند و برست²
 بمرد او وزو³ کودکان⁴ ماند خرد
 ز کار چنان خرد کودک نوان⁵
 ز گنج درم داد بایدد هزار
 کزو⁸ خرد کودک بود یادگار
 برد پیشش کودک درم⁹ ناگزیر
 مبادا که باشد ازین کار خوار¹¹
 بمرو اندرون پهلوان سپاه
 پراگنده گشتند زآن¹² مرز مرد
 که از شهر مردم کند کاسته
 که او شاد باشد تن و¹⁴ جان برنج
 ازان¹⁵ پس بمرو¹⁶ اندر آواز ده
 بمیداری¹⁷ کشور و لشکرش¹⁸
 دو پایش ز بر سر¹⁹ نگوئسار کن
 نیپیچد دل و جان ز پیمان ما²⁰
 بدر بر بسی²¹ مردم زیردست
 جهان آفرین را نیایش کنند²³
 که از ما کسی²⁶ نیست اندر هراس
 اگر باگناهانند و گر²⁸ بیگناه

دگر گفت جنگی سواری بغست
 پیشش صف رومیان حمله برد
 چه فرمان دهد شهریار جهان
 بفرمود کان کودکان⁶ را چهار
 هر آنکس که شد کشته⁷ در کارزار
 چو نامش ز دفتر بخواند دیر
 چنین هم بسال اندرون چار¹⁰ بار
 دگر گفت انوشه بدی سال و ماه
 فراوان درم گردد کرد و بخورد
 چنین داد پاسخ که آن خواسته
 چرا بایدد از خون¹³ درویش گنج
 ازان کس که بستد بدو باز ده
 بفرمای داری زدن بر درش
 ستمکاره را زنده بر دار کن
 بدان تا کس از پهلوانان ما²⁰
 دگر گفت کای شاه بزدان پرست
 همی داد²² اورا ستایش کنند²³
 چنین داد پاسخ که بزدان²⁴ سپاسی²⁵
 فزون کرد بایدد بدیشان²⁷ نگاه

3755

3760

3765

VI-⁵ کودکی VI-⁴ و ازو IV-³ ازو JI-³ نخست (!) VI-² بران K, IV, VI-¹
 وزو IV, VI-⁴ ازو K-⁸ جز او هرک کشتند JI, K-⁷ کودکشرا VI-⁶ K, IV-⁶ ب. on. کودک ناتوان
 ز گنجش درم داد بایدد IV-¹¹ بسالی درون چار VI-¹⁰ چند JI-¹⁰ درم نزد کودک برد VI-⁹
 VI-¹⁴ درون K-¹⁴ خورد VI-¹³ ازان K, IV, VI-¹² ز گنج درم رو برو بر شمار VI-¹¹ هزار
 بمی نامی K-¹⁷ پیمان آن JI-¹⁷ بمرز VI-¹⁶ وزان K, IV, VI-¹⁵ که تو شاد باشی تن او
 من JI-²⁰ دو پازیر سر بر JI-¹⁹ لشکر و کشورش IV, VI-¹⁸ بمینایی VI-¹⁷ و آن
 K-²⁷ یکی JI-²⁶ شناسی IV-²⁵ از ما VI-²⁴ کند K-²³ راز JI-²² بدرویشی VI-²¹
 اگر K, IV, VI-²⁸ بایشان

جهان شد پر آواز خنیا و نوش¹
 شب آید شود پر ز آوای³ مست
 بما⁴ شاد بادا کهان و مهان
 همی زشتگویت⁵ کند سرزنش
 ز گرد آوریدن⁸ ندیدست رنج
 کزو گنج ما باشد آراسته
 همه سود فرجام گردد¹¹ زیان
 که هرگز مبادا بچانت گزند
 دو رویند و با کیش آهرمنند¹⁴
 ابی¹⁶ زینهارى نباشد بزرگ¹⁷
 ز¹⁸ گنج تو افزون ز سیصد هزار
 بسی پروریده²⁰ تن خویش را
 بارزانیان چیز بخشى²² رواست
 ز بخشش فراوان²³ تهی ماند گنج
 همی مردرا نو کند پال و²⁴ شاخ
 نیازد ببد در جهان نیز دست²⁵
 مرا آز و زفتى نبد²⁷ آرزوی²⁸
 فراخان سالار²⁹ سیصد هزار

دگر گفت کای شاه با فرّ و هوش 3770
 توانگر و گـر² مردم زیردست
 چنین داد پاسخ که اندر جهان
 دگر گفت کای شاه برترمنش
 که چندین⁶ گزافه ببخشید⁷ گنج
 چنین داد پاسخ که آن⁹ خواسته 3775
 اگر باز گیریم ز¹⁰ ارزانیان
 دگر¹² گفت کای شهریار بلند
 جهودان و ترسا¹³ ترا دشمنند
 چنین داد پاسخ که شاه سترگ¹⁵
 دگر گفت کای نامور شهریار 3780
 درم داده ای مرد¹⁹ درویش را
 چنین گفت کاین²¹ هم بفرمان ماست
 دگر گفت کای شاه نادیده رنج
 چنین داد پاسخ که دست فراخ
 جهاندار چون گشت یزدان پرست 3785
 جهان تنگ دیدیم بر تنگخوی²⁶
 چنین گفت موبد که ای شهریار

3 Л, 4 K- اگر² شادی و نوش- VI- پر از شادی و ناز و نوش- IV- خنیا فروش- Л¹
 7 K, IV, 6 VI- چندان- 5 K, VI- عیب جوید- IV- عیب جویت- 4 VI- آواز- VI-
 12 VI- گیرد- Л, VI- 11 از- IV- گیرم از- K, VI- 10 از- VI- 9 آورنده- Л⁸ ببخشد- VI-
 17 K, VI- 17 ز بی- Л¹⁶ بزرگ- K¹⁵ اهریمنند- K, IV¹⁴ جهودان کشور- K¹³ یکی
 20 IV, VI- داد مزدور و- IV- مزدوی- K- مرگ- Л¹⁹ که- Л¹⁸ (VI-рифмы нет) سترگ
 بشکنند مردرا- Л²⁴ که کردی- VI²³ چند بخشد- K²² کان- K, IV, VI²¹ مزد و ویژه
 کهن شاخرا نو کند برگ و- VI- بر دو زانو کند برگ و- IV- مردرا بگند بر دو- K- پال و
 ببندد جهان او هر چه دست بست- IV, VI- گشاده دل و روی و نیروی دست- K²⁵
 بیدار- IV²⁹ آرزو- IV²⁸ درشتی نکرد- VI- نکرد- IV- هیچ زفتی نکرد- K²⁷ تنگجو- IV²⁶

3790 درم بستند از بلاغ بامی برنچ
 چنمین داد پاسخ که مارا درم
 [که رنج آید از بیبشی گنج ما
 از⁴ آنکس که بستند بدو هم⁵ دهید⁶
 که درد⁹ دل مردم زیردست
 پی¹⁰ کاخ آباد را برکنید¹¹
 شود کاخ ویران تر از هرچ بود¹⁴
 3795 ز دیوان ما¹⁶ نام او بستریند¹⁷
 دگر گفت کای شاه فرخ نژاد
 بدان گفت تا از پس²² مرگ من
 دگر گفت کز²³ بهمن سرفراز
 چنمین داد پاسخ که اورا خرد
 یکی گفت کای شاه کهتر نواز
 3800 چنمین داد پاسخ که با²⁹ بخردان
 چو آواز آهرمن آید³² بگوش
 بپرسید موبد ز³⁵ شاه زمین

دادن پادشاه—Л³ گ—رد—IV, VI, K² سپرد و نهادیم—IV, VI سپردیم و نهاد—K¹
 (в тексте конъектура); K, IV—б. оп. VI—б. стоит после б. 3793. ⁴ Л—هر ⁵ K—بدان هم—IV
 K—اندر—Л, IV¹⁰ ⁹ Л, IV—نهند—K, VI⁸ ⁷ IV—بر سر—K, VI⁶ ⁶ K, VI—دهند—VI—هم اورا
 ورا—IV⁴ ¹¹ Л, VI—کنی—Л, VI¹³ ¹² IV—بگنار—Л, VI¹¹ ¹¹ Л, VI—بر کنی—K—چه چون
 رنج—IV⁴ ¹⁵ K—بمادش از مرگ—Л¹⁵ ¹⁵ K—چو آرد ارنج درویش چه سود(?)—VI رنج سود
 نشمرند—IV, VI¹⁹ ¹⁹ K—چو اورا—IV¹⁸ ¹⁸ K—بسترنند—IV, VI¹⁷ ¹⁷ K—دیوانها—K¹⁶
²⁰ L—دارم—IV—доб.:²¹

بپاسخ چنمین گفت نوشین روان * که بادا همیشہ روانش جوان
 بپوشد—IV²⁴ ²⁴ K—کای—Л²³ ²³ K—چنین گفت تا چون پس از—VI²² ²² K—گویم این تا پس—IV²²
 همانانیم—Л³⁰ ³⁰ K—از—K²⁹ ²⁹ K—دیوساز—IV²⁸ ²⁸ K—3799—3800 оп. VI—66. ²⁷ VI—روان—IV²⁶ ²⁶ K—از—K²⁵
 رای—VI³⁴ ³⁴ K—رحم—Л, VI³³ ³³ K—اهریمن آمد—IV³² ³² K—گوی—VI³¹ ³¹ K—همان و همین—IV, VI
 از بهر شاهی—VI⁸⁷ ⁸⁷ K—داند—K³⁶ ³⁶ K—که—K, VI³⁵ ³⁵ K—و در مغز هوش

- 3805 که بی دین جهان به که بی پادشاه¹
 چنمین داد پاسخ که گفتم همین
 جهاندار بی دین جهانرا ندید
 یکی بت پرست و یکی پاکدین
 ز گفتار ویران نگرود جهان
 هر آنکه که شد تخت بی پادشاه
 3810 یکی گفت کای شاه خرم نهان
 یکی آنکه¹¹ گفتی زمانه¹² منم
 کسی کو کند آفرین بر¹³ جهان
 چنمین¹⁵ داد پاسخ که آری رواست
 جهانرا چنمین شهریاران سرند¹⁷
 3815 گذشتم ز توقیع نوشین روان
 مرا طبع نشگفت²² اگر تیز گشت
 ز منبر چو محمود گوید خطیب
 همی گفتم این نامه را²⁶ چند گاه
- خردمند باشد برین بر گوا²
 شنید این سخن³ مردم پاکدین⁴
 مگر⁵ هر کسی دین دیگر گزید
 یکی گفت⁶ نفرین به از آفرین
 بگو آنچه رایت بود در نهان⁷
 خردمندی و دین⁸ نیپارد بهها⁹
 سخن راندی¹⁰ چند پیش مهان
 بد و نیک اورا بهانه منم
 بما باز گردد درودش¹⁴ نهان
 که تاج زمانه سر پادشاست¹⁶
 ازیرا چنمین بر سران¹⁸ افسرند¹⁹
 جهان پیر و اندیشه من²⁰ جوان²¹
 بپیری²⁸ چنمین آتش آمیز گشت²⁴
 بدین محمد گراید صلیب²⁵
 نهان بد ز خورشید و کیوان و ماه

K-б. помещен⁴ з мн IV-аз мн این K-³ IV-б. оп.² جهانست بی پادشاه K-¹
 после б. 3809; VI-бб. 3805-3806 оп.⁵ K, IV-اگر⁶ گفته⁷ VI-چند⁷ L-⁶ سخن راندی چنند VI-
 K-доб. б. 3805 и 25 бб. (бб. 3935-3959) из последующего эпизода (...); VI-доб.:
 (سخن پرسیدن موبد از نوشین روان...)
 چو بی دین بود پادشاه همچنمین * بیابد (!) ز گیتی بسی آفرین
 بود دین و شاهی چو تن با روان * بدین هر دوان رای دارد جوان
 K, IV, VI-¹⁴ در¹³ L-¹³ چنمین داد پاسخ نشانه K-¹² گفت¹¹ L-¹¹ راندهای VI-¹⁰
 جهان چون تن و شهریاران T-برند VI-¹⁷ K-доб. приложение III.¹⁶ سخن VI-¹⁵ ز دوده
 K-¹⁹ از ایران چنمین بر سران VI-سر¹⁸ L-¹⁸ سرند
 سپاس از خداوند خورشید و ماه * که رستم ز توقیع شاه و سپاه
 IV, VI-²² سر آمد برین نامه خسروان K-²¹ او VI-ما IV-²⁰ VI-доб. приложение III.
 VI-²³ بشگفت²³ بندی VI-²⁴ K-бб. 3816-3821 оп. здесь и помещены после б. 3653; Б-бб.
 3802-3821 оп.²⁵ VI-б. оп.²⁵ نامه VI-²⁶

3820 چو تاج سخن نام محمود گشت
 زمانه بنام وی آباد باد
 جهان بستند از بت پرستان هند
 ستایش باآفاق¹ موجود گشت
 سپهر از سر تاج او² شاد باد³
 بتیغی که دارد چو رومی⁴ پرند

[نامه کسری بهرمزد]⁵

3825 شنیدم کجا کسری شه‌ریار
 ز شاه جهاندار⁷ خورشید دهر⁸
 جهاندار بیدار¹⁰ و¹¹ نیکو کنش
 فزاینده نام و¹² تخت قباد
 که با فرّ و پرزست و فرهنگ و نام
 سوی پاک هرمزد¹⁵ فرزند ما
 ز یزدان بدی¹⁷ شاد¹⁸ و پیروز بخت
 بماه خجسته بخورداد¹⁹ روز
 نهادیم بر سر ترا تاج زر
 همان آفرین نیز کردیم یاد
 تو بیدار باش و جهاندار باش
 بدانش فزای و بیزدان گرای
 3830

هرمز—⁵ Л-وشی—⁴ IV, VI. 6. переставлен со след. б. وی—² VI-آفاق—¹ VI-
 گفتار—^{VI} نامه نوشین روان بنزد هرمزد شاه—^{IV} نامه شاه کسری بنزد پسرش هرمزد—^K
 —^{IV, VI} б. оп.; K-⁶ در ستایش سلطان محمود
 یکی نامه فرمود پس شه‌ریار * نیش‌تین بر هرمز نامدار
 —^{VI} جمشید دهر—^{IV} با رای و مهر—^Л شهر—⁹ IV-⁸ سرافراز—^{K, IV, VI} ⁷
 —^{K, IV,} گزارنده—¹⁴ IV-¹³ оп. و—¹² VI-¹¹ K, VI-¹⁰ با داد—^{IV, VI} بهرام شهر
 بود—^{VI} شدی—¹⁷ IV-¹⁶ همه—^{K, IV, VI} هرمز پاک—^{VI} هرمز آن پاک—¹⁵ IV-¹⁵ оп. و—^{VI}
 خردمند—^K ²¹ آغاز داستان: ²⁰ IV-²⁰ доб. заголовок: ¹⁹ K-¹⁸ شاه—¹⁸ بخورداد—^{VI} ¹⁹ K-¹⁹ شاه—¹⁸
 او یاد—²² K, VI-²² باش

- 3835 کسی کو بسال و خرد بد کهن
 کرا نزد او¹ راه بارپیکتر
 چو خواهی ز پروردگار² آفرین
 بدانش بسنده کند⁴ جان پاک
 که داننده بادی و پیروز بخت⁵
 که خاکست پیمان شکن را کفن
 بگفتار بدگوی مسپار گوش⁷
 که از داد باشد روان تو شاد
 چو خواهی که بخت تو گیرد فروغ
 تو اورا ازان گنج بی رنج دار⁹
 بدان گنج شو شاد کز رنج تست¹⁰
 همان شهریارش بود سایه دار
 اگر زیر دستت¹² اگر درپرست¹³
 ابا دشمن دوست پرخاش کن
 ز درد¹⁵ تن اندیش و درد¹⁶ گزند
 بدواندر ایمن نشاید نشست
 چو خواهی که یابی ز بخت آفرین¹⁹
 سپر کرده جان بر²² بداندیش تو²³
 چو خواهی که از بد نیابی گزند²⁵
- بپرسیدم از مرد نیکو سخن
 که از ما بیزدان که نزدیکتر
 چنین داد پاسخ که دانش گزین
 که نادان³ فزونی ندارد ز خاک
 بدانش بود شاه زیمای تخت
 میادا که گردی⁶ تو پیمان شکن
 3840 بمادافره بیگناهان مکوش
 بهر کار فرمان مکن جز بداد
 زبانا را مگردان بگرد دروغ
 وگر زیر دستی بود⁸ گنج دار
 که چیز کسان دشمن گنج تست
 وگر زیر دستی شود مایه دار¹¹
 3845 همی در پناه تو باید نشست
 چو نیکو¹⁴ کند با تو پاداش کن
 وگر گردی اندر جهان ارجمند
 سرای سپنجست¹⁷ هر چون¹⁸ که هست
 3850 هنر جوی با دین و دانش گزین
 گرامی کن اورا²⁰ که در پیش تو²¹
 بدانش دو دست ستیزه بزند²⁴

IV, 4 دانای IV—باد از—K³ که بر ما کنند—IV² کرا ایزد—VI گذارنده از—L¹
 K, 8 هوش—IV⁷ باشی—K, IV, VI⁶ VI—обратный порядок мисра.⁵ پسندیده کن—VI
 بود—K¹¹ K, IV—б. оп.¹⁰ IV—میسرا оп.⁹ K—б. переставлен с б. 3845; IV—میسرا оп.¹⁰
 K, IV, VI¹³ شهریارست—VI پاکرایست—IV پهلوانست—K¹² IV—میسرا оп.¹² مایه دار
 VI¹⁷ دور از—IV و K—доб.¹⁶ رنج—K, IV¹⁵ که نیکی—IV, VI نیکی—K¹⁴ زیر دست
 آنرا—IV, VI گوا کن آنرا—K²⁰ L—б. стоит после б. 3844.¹⁹ همچون—K¹⁸ سه پننجست
 L—²⁴ K, VI—б. переставлен со след. б.²³ L, K, VI—بر—L²² درویش تست—L²¹
 IV—б. оп.²⁵ بنیزه بلند—VI درست و بنیرو بلند

ره برتری¹ باز جوی از بهی
 3855 ورا چون روان و تن خویش دار²
 همی داد باید که یابند بهر
 مکن زو بنیز از⁵ کم و پیش یاد
 که چون باز جویی⁷ نیاید بچنگ
 دو کار آیدت پیش دشوار و خوار⁹
 همان بر تو روزی بکار آورد
 ز بد دور باش و بترس از گزند
 3860 مکن رادی و داد هرگز بروی
 ز مرد جهان دیده بشنو سخن¹¹
 که از دین بود مرد را رشک و خشم
 دل از بهشتی گنج¹⁸ بی رنج کن
 3865 نیاید که باشی مگر¹⁵ دادگر
 تو جز داد میسند و نفرین خواه
 کجا آن بزرگان و¹⁷ فرخ مهان
 سرای سپنجی نماید بکس
 وگر جنگ را لشکر انگیختن¹⁸
 3870 دل اندر سرای سپنجی میند
 بدانش دلست را بیماراستم²¹
 ز بن²² دور کن دیورا دستگاه
 چو بر سر نهی تاج شاهنشاهی
 همیشه یکی دانشی پیش دار²
 بزرگان و بازرگانان شهر³
 کسی کو ندارد هنر⁴ یا نژاد
 مده مرد بی نام⁶ ساز جنگ
 بدشمن دهد مر⁸ ترا دوستدار
 سلیح تو در کارزار آورد
 3860 بیخشیای بر مردم مستمند
 همیشه نهان دل خویش جوی
 همان نیز نیکی باندازه کن¹⁰
 بدنیی گرای¹² و بدین دار چشم
 هزیننه باندازه گنج کن
 3865 بکردار شاهان پیشین¹⁴ نگر
 که نفرین بود بهر پیداد شاه
 کجا آن سر و¹⁶ تاج شاهنشهان
 از ایشان سخن یادگارست و بس
 گزافه مفرمای خون ریختن
 3870 نگه کن بدین نامه پندمند
 بدین من¹⁹ ترا نیکویی خواستم²⁰
 برآه خداوند خورشید و ماه

نیز—VI⁵ خرد—K⁴ دهر—Л³ گیر—Л² بهترین—VI بدتری—IV بدتری—K¹
 K⁹ سپارد—IV سپردن—K, VI⁸ خواهی—Л⁷ بی آرز—VI بی آرز—IV, Л⁶ از و از
 دردی باندازه کن—VI بفرهنگ کن—Л¹⁰ دشخوار خوار—IV, VI بمشادت فریادرس روز کار
 ز نادان گیتی—K¹¹ همان نیکویی باندازه کن و درم را فدای تن رنج کن: 2. доб. Л—
 K, IV, VI¹⁵ بمیشی—Л¹⁴ همه تکیه بر مرد—IV¹⁸ بدنیما گرا—Л¹² بپوشان سخن
 K, IV, VI²⁰ ما—K, IV, VI¹⁹ آویختن—Л, IV¹⁸ VI¹⁷ و—Л¹⁶ جز از
 بدو—IV پرو—K, VI²² بیماراستیم—K, IV, VI²¹ خواستیم

3875 پروز و شب این نامه را پیش دار
اگر یادگاری کنی در جهان
خداوند گیتی پناه تو باد
بکام تو گردنده چرخ بلند
شهنشاه کو داد دارد⁶ خرد
دلپیری برزم اندرون⁸ زوردست
بگیتی نگر کین هنرها کراست
3880 مجوی¹¹ آنک¹² چون مشتری روشنست
جهان بستند از مردم بت پرست
کنون لاجرم جود موجود گشت
اگر بزم جوید همی گر¹⁹ نبرد²⁰
ابو القاسم آن شاه پیروز و داد²²

خبر در بدل داور¹ خویش دار
که نام² بزرگی نگردد نهان³
زمان و زمین نیکخواه تو باد
ز کردار بد⁴ دور و دور از گزند⁵
بکوشد که با شرم گرد آورد⁷
بود پاکدینی⁹ و یزدان پرست
چو دیدی ستایش مر اورا¹⁰ سزاست
جهانجوی و¹³ با تیغ و با جوشنست¹⁴
ز دیبای دین¹⁵ بر دل آیین بست¹⁶
چو شاه جهان شاه¹⁷ محمود گشت¹⁸
جهان بخش را²¹ این بود کار کرد
زمانه بدیدار²³ او شهاد باد

نماید نهان-IV³ ز نامت-IV, VI, z نام-II² جاور-VI-دازوی-K بربر-II¹
VI-دوب.:

که چون شاه گم گردد از روزگار * بود نام نیکو ازو یادگار
شناسد ترا هر که یاد آورد * برو نام تو آفرین گسترده
K, IV-دوب. z تیمار من دور دار از گزند-VI⁵ z تیمار بد-IV پیمان منش-II⁴
زمانه ترا جاودان بنده باد * سر بدسگالان ز بن کننده باد
بچرخ نهم اختر و بخت تو * که جاوید بادا سر و بخت تو
VI-دوب.:

جهان چون ترا کام بادا چنان * ز تو دور بادا بد بدگمان
زمانه ترا جاودان بنده باد * همه بدسگالت سرافگنده باد
بچرخ نهم اختر و بخت تو * مه و مشتری پایة بخت تو
z تاج تو رخشنده گشته جهان * بخدمتگری پیشگاهت مهان
گراید بشاهی همی، برخورد-K⁷ کز رای داد و-VI با رای و-IV راه و-K⁶
بجوی-VI مجوی-II¹¹ فراوان-K¹⁰ پاکدستی-K⁹ اندر و-IV⁸ ب. стоит после б. 3874.
دنیا و دین-IV¹⁵ جهانجوی را تیغ با دشمنست-IV¹⁴ оп. و-K, VI¹³ این که-K¹²
نامه نوشین) مجوی-ب. оп.; B-оп. весь эпизод¹⁸ جهانگیر-IV¹⁷ آذین بست-IV, VI¹⁶
فیروز داد-VI²² جهانجوی را-IV, VI²¹ K, نام سرد(?)²⁰ یا-IV, VI¹⁹ (روان...)
بگردار-IV²³

[سخن پرسیدن موبد از کسری]¹

- 3885 یکی پیر بد پهلوانی² سخن
چنین گوید از³ دفتر پهلوان
که آن⁴ چیست کز کردگار جهان
بدان آرزو⁵ نیز پاسخ دهد
یکی دست برداشته باسمان
3890 نیاید⁶ بخواهی همه آرزو
بموبد چنین گفت پیروز شاه
کز آن آرزو⁷ دل پیر از خون شود
بپرسید⁸ نیکی⁹ کرا در خورست
چنین داد پاسخ که هر کس که¹⁰ گنج
3895 نبخشد نباشد¹¹ سزوار تخت
ز هستی و بخشش¹² بود مرد مه
بگفتش¹³ خرد را که بنیاد چیست

گفتار اندر سوالها—IV, VI سوالهایی که از شاه کسری کردند و جواب گفت—K¹
 4 J— گفت کز—J³ پهلوان—IV, J² [سخنانی که—VI] که از نوشین روان پرسیدند
 بدین آرزوی—J⁸ نخواهد—VI نخواهد(!)—J⁷ این—IV⁶ оп. —VI⁵ پرسید
 نخواهد—K¹² زمان—IV, K¹¹ خواند—VI¹⁰ پاسخ ورا بخت—VI رای—J⁹
 IV— نیابد(!)—J²⁰ ز—IV¹⁹ جنگی—K¹⁸ پرسد—VI, K¹⁷ обратный порядок мисра.
 IV, VI— بخشد نباشد—K بخشد نباشد(!)—J²² بیاگند یابد پنابرده—VI²¹ نیابد
 کند تیره گردش ورا تیر بخت—K²⁴ نیز—IV²³ (в тексте коньектура). بخشش نباشد
 گر—K, IV, VI²⁶ هستی و بخشش—VI هستی و مردی—IV هستی و بخشش—K²⁵
 K—доб. четыре و منه—VI بده—IV بده—K²⁸ بخشش—VI بخشش—IV بخشش(!)—K, J²⁷
 و نبرد—VI بشاخ برومند—K³⁰ پرسد—IV, VI, K²⁹ (66. текста (66. 4076, 4078—4080).
 بشاخ خرد نامبردار—IV³¹ خرد

- چنین داد پاسخ که داناست شاد
 3900 بپرسید دانش کرا سودمند
 چنین داد پاسخ که هر کو خرد
 ز پیشی خرد را بود⁴ سودمند
 بگفتش که⁶ دانش به از فرّ شاه⁷
 چنین داد پاسخ که دانا¹¹ بفر
 خرد باید¹³ و نام و فرّ و نژاد
 3905 چنین گفت زان پس که¹⁵ زیبای تخت
 چنین داد پاسخ که یاری¹⁷ نخست
 دگر¹⁹ بخشش و دانش و رسم²⁰ گاه
 ششم نیز کافر²¹ دهد مهتری
 بهفتم²³ که از نیک و بد در²⁴ جهان
 3910 چو فرّ و خرد دارد و دین و بخت
 بهشتم که دشمن بداند²⁵ ز دوست
 نمازند²⁷ پس از مرگ او نام زشت
 بپرسیدش از داد و خردک منش²⁹
 دگر آنک شرمش بود با نژاد¹
 کدامست بی دانش و بی گزند²
 بپرورد جانرا همی پرورد³
 همان بی خرد باشد اندر گزند⁵
 که فرّ و⁸ بزرگیست⁹ زیبای گاه¹⁰
 بگیرد جهان سر بر سر زیر¹²
 بدین چار¹⁴ گیرد سپهر از تو یاد
 کدامست وز¹⁶ کیست ناشاد بخت
 باید¹⁸ ز شاه جهاندار جست
 دلش بر ز بخشایش داد خواه
 که باشد سزاوار بر بهتری²²
 سخنها بروبر نماید نهان
 سزاوار تاجست و زیبای تخت
 بی آزاری از شهریاران نکوست²⁶
 بیابد²⁸ بفرجام خرم بهشت
 ز نیکت³⁰ وز مردم بدکنش

¹ K—оп. 64 66. (66. 3898—3961). Частично, в искаженном виде они помещены в предыдущих эпизодах (22 бб. помещены после б. 3718, 25 бб. после б. 3809, а остальные помещены после б. 4053). ² IV, VI—پرگزند ³ IV—66. 3900—3901 оп. ⁴ VI—با خرد جان ⁵ VI—کینش ⁶ IV, VI—بپرسید ⁷ Л—از شهریار ⁸ Л, VI—و оп. ⁹ Л—доб. و ¹⁰ Л—کار ¹¹ Л—نادان ¹² VI—سر ¹³ VI—ماند ¹⁴ VI—خوار ¹⁵ IV—چنین ¹⁶ VI—از ¹⁷ Л—(!) داری ¹⁸ VI—بپاید ¹⁹ IV—مهتری (нет рифмы) ²⁰ IV—доб. ²¹ IV—دوم آنکسی را ²² VI—آنکه اورا ²³ IV—چهارم ²⁴ IV—دشمن نداند ²⁵ IV—که نیک و بد اندر ²⁶ IV, VI—سیموم ²⁷ Л, IV—بماند ²⁸ Л—(!) بیابد ²⁹ Л—در منش ³⁰ IV, VI—و از ³⁰ IV, VI—بپرسید از راد خردک منش
 VI—б. переставлен с предыдущим б.; IV—доб.:

وگر زین هنرها نیابد دو روی * همانا که باشدت بی آبروی
 VI—بگفتش برای و خرد در منش²⁹ ²⁷ Л, IV—بماند ²⁸ Л—(!) بیابد ²⁹ Л—در منش ³⁰ IV, VI—و از ³⁰ IV, VI—بپرسید از راد خردک منش

- 3915 چنین داد پاسخ که آز و نیماز هر آنکس² که پیشی کند³ آرزوی⁴ و گبر سفلیگی بر گزید او ز⁸ رنج چو بیچاره دیوی بود دیرساز¹⁰ بپرسید و گفتا که چندست و چیست¹¹ دگر¹³ بهره ازو گنج و تاجست و¹⁴ نام
- 3920 چنین داد پاسخ که دانا سخن نخستین¹⁶ سخن گفتن سودمند دگر آنک پیمان سخن خواستن¹⁷ که چندان سراپید که آید بکار سه دیگر سخنگوی هنگامجوی²⁰
- 3925 چهارم که دانا دلرای خواند که پیوسته گوید²¹ سراسر سخن بپنجم²³ که باشد سخنگوی گرم سخن چون یک اندر دگر بافتی²⁵ بپرسید چندی که²⁶ آموختی
- 3930 چنین گفت کز هرک آموختیم²⁸ همی پرسم از ناسزایان سخن
- دو دیوند بدگوهر و دیرساز¹ بدو⁵ دیو او⁶ باز گردد بغوی⁷ گزینند برین⁹ خاک آگنده گنج که هر دو بیک خو گرایند باز که بهری برو هم¹² بپاید گریست ازان مستمنندیم و زین¹⁵ شادام بپخشید و اندیشه افگند بن خوشاواز خواند ورا بی گزند سخنگوی و پینا دل آراستن¹⁸ وژو ماند¹⁹ اندر جهان یادگار بماند همه ساله با آبروی سراپنده را مرد با رای خواند اگر نو بود داستان گر کهن²² بشیرین سخن²⁴ هم باواز نرم ازو بیگمان کام دل یافستی²⁷ روانرا بدانش بیفروختی²⁷ همه فام²⁹ جان و خرد توختیم³⁰ چه گویی که دانش کی آید بمن³¹

VI-6 6 بدان IV, VI-5 آرزو IV-4 کنی VI-3 آنکه VI-2 بدگوهر دیوساز IV-1
شود پر نیاز VI-10 پر نیاز IV-10 بران IV, VI-9 بر گزینی و VI-8, L-8 بغو IV-7 بد
وگر VI-13 همی زو VI-11 شهری ازو می IV-12 بپرسید چندست گفتار چیست IV-11
ز بخشش L-16 ازین VI-15 مستندی ازین IV-15 بهره تاجست و گنجست IV-14 و L-14
بیدار دل دانیش [خوانیش VI-18] IV, VI-18 آسان سخن دانیش VI-16 خوانیش IV-17
L-21 فرجامجوی VI-19 چو باشد سخنگوی و آرمجوی L-20 متر нарушен). VI-19
IV, 24 به پیچد VI-23 چه گویی که دانش کی آید بمن L-22 گردد IV پوشیده باشد
بدو گفت چندین VI-26 چندانکه IV-26 یافتی (нет рифмы). IV-25 یافتی (!) L-25 زبان VI-
توختیم IV-30 ازو وام IV-29 از هر که آموختیم IV-28 برافروختی IV-27 گر
VI-66. 3930-3931 оп. IV-6. оп. (в тексте по T). اگر نو بود داستان گر کهن L-31

که دانش گرامیتر از تاج و گاه
ستایشش ندیدم و² افروختن
نگویم⁵ کسی کو⁶ بجایی رسید⁷
که آید⁸ مگر خاکش آرد بزیر
همان نزد دانا گرامی ترست
تو با گنج دانش برابر مدار
گر آموزشی¹¹ باشد و یادگیر¹²
ز دانش جوانی بود ناگزیر
که بی گور او¹⁴ خاک او¹⁵ بی نواست
بکردی¹⁸ همه شهریار جهان¹⁹
بیاد²¹ از جاگر سرد باد آوریم²²
که آن رسم را خود نباید ستود²⁸
چنین رفتن و خوار بگذاشتن
سخن راندی نامور پیش ازین
نه از نو نه از روزگار کهن²⁹
بکردار جویم همه³⁰ دسترس
نبودی چنین پیش ایشان³¹ دراز
خروش و³² نیایش فزونست ازان

بدانش نگر دور باش از گناه
بپرسید کس را از¹ آموختن
که نیزش³ ز دانا نباید⁴ شنید
چنین داد پاسخ که از گنج سپر⁸
3935 در دانش از گنج نامی ترست
سخن مانند از ما همی یادگار
بپرسید¹⁰ دانا شود مرد پیر
چنین داد پاسخ که دانای پیر
3940 بر ابله جوانی گزینی¹³ رواست
بپرسید کز تخت¹⁶ شاهنشهران¹⁷
کنون نامشان پیش یاد آوریم²⁰
چنین داد پاسخ که در دل نبود
بشمشیر و²⁴ داد این جهان داشتن²⁵
3945 بپرسید با²⁶ هر کسی پیش ازین
سبک دارد²⁷ اکنون نگوید²⁸ سخن
چنین داد پاسخ که گفتار پس
بپرسید هنگام شاهان نماز
شمارا ستایشش فزونست ازان

VI-⁴ پیرش-IV³ و VI-از-IV² بدو گفت کسرا از-IV¹ کسری کز-¹ L
از جنگ-L⁸ IV, VI-⁷ обратный порядок мисра. کسیرا-VI⁶ نگوید-IV, VI⁵ نباید
VI-¹² که آموزشش-L¹¹ (метр нарушен). که VI-دوب-¹⁰ آمد-VI⁹ شپیر
بگوید جوانی نگیرد-L¹³ L, IV, VI-¹⁴ след. б. оп. (тежст по T). گر آموزش او بود یادگیر
IV-¹⁷ بخت-IV¹⁶ L, VI-¹⁵ بی کورا(!)-L¹⁴ بر ابله جوابی بگوید-VI
همی پادشاهی تهی-IV¹⁹ (в тексте конъектура). نکردی-IV¹⁸ نکردی(!)-L¹⁸ شاهنشهی
چون نیارم ستود-IV²³ آوری-IV²² همی-IV²¹ آوری-IV²⁰ VI-66. 3941-3944 оп.
بپرسد-VI²⁶ بدو گفت تا-IV²⁵ بپرسد کجا-L²⁶ (нет рифмы). داشتند-L²⁵ و-L²⁴ оп.
-IV, VI³¹ همی-IV³⁰ VI-6. оп. داری-IV²⁷ داری(!)-IV²⁸ نگوید-IV²⁹ VI-6. оп. که با
VI-³² L-³² оп. آتش

- 3950 چنمین داد پاسخ که یزدان پایک
فلک را گزارنده² او² کند
گر این⁴ بنده آنرا نداند بها
بپرسید تا تو شدی شهریار
کزان مر ترا دانش⁵ افزون شدست
3955 چنمین داد پاسخ که از کردگار
کسی پیش من بر⁹ فزونی نجست
زبون بود بدخواه در جنگ من
بپرسید¹⁴ در جنگ خاور بدی
چو با باختر ساختی ساز¹⁵ جنگ
3960 چنمین داد پاسخ که مرد جوان
هر آنکه که سال اندر آید¹⁸ بشست
سپاس از جهاندار پروردگار
که روز جوانی²¹ هنر داشتیم²²
کنون روز پیری بدانندگی
3965 جهان زیر آیین و فرهنگ²⁵ ماست
بدو گفت²⁷ شاهان پیشین دراز
شمارا سخن کمتر و داد²⁹ پیش
چنمین داد پاسخ که هر شهریار

IV-⁵ آن IV-⁴ خود VI-³ گراینده³ او [خود-VI] IV, VI-² سر VI-¹ کی J-¹
بر روزگار VI-⁸ و J-⁷ بدسگالت IV, VI-⁶ رامش VI-⁶ کزان برتری رامش
آهنگ IV, VI-¹⁸ و J-¹² نشست VI-¹¹ ز IV, VI-¹⁰ پیش بر من VI-⁹
چو با لشکری ساختی IV-⁴ چرا باختر ساختی کار J-¹⁵ بپرسید که VI-⁶ بدو گفت IV-¹⁴
IV-¹⁹ آمد IV, VI-¹⁸ رنج تن با روان VI-¹⁷ و راستی IV-⁴ از راستی J-¹⁶ ساز
بگذاشتیم IV-²³ داشتیم IV-²² که آنروز زور و VI-²¹ نباید IV-⁴ نشاید J-²⁰ پیشش
خویش K-²⁶ فرهنگ و آیین IV-²⁵ بمخشدگی VI-⁶ بخواندگی J-²⁴ بگذاشتیم VI-⁶
IV-³⁰ گفتن و راز IV-²⁹ داشتند K-²⁸ پرسد که VI, J-²⁷ دین IV-⁴ و در چنگ
پراندیشه بینم برین روزگار K-³³ دین IV-⁴ و J-³² ترا J-³¹ فزونست

- 3970 نـدارد تن خـویش با¹ رنج و درد
بـپـرسـید⁴ شادان دل شـهـریار
چـنـین داد پاسـخ که بـیـم⁶ گـزـند
بدو گفت⁷ شاهان پـیـشـین⁸ ز بزم⁹
چـنـین داد پاسـخ که ایشـان ز جام¹²
مـرا نام¹⁴ بـر جام چـیـره شـدست
3975 بـپـرسـید هر¹⁶ کس که¹⁷ شاهان بدند
بـدارو و¹⁹ درـمان و کار پـزـشـک
چـنـین داد پاسـخ که تن²³ بی زمان²⁴
بـجـایست²⁶ دارو نـیـایـد بـکار
چـو هـنـگـامـه رفتـن آمـد²⁸ فـراز
3980 بـپـرسـید چـندان²⁹ ستایش کنند³⁰
ز مـانی نـباشـد³¹ بـدان³² شادمان
چـنـین داد پاسـخ که اندیشـه نیست
بـتـرسـم که³⁵ هر کـو ستایش کند
ستایش نـشـاید³⁷ فزون ز آنک هست
3985 بدو گفت³⁹ شادی ز فرزند چیست

بدو گفت - IV-⁴ 3970-3969. K-66.³ همان کس - VI- همان بس - IV-² در - IV-¹
ببزم - VI-⁹ پیشی - J-⁸ بپرسد که - VI-⁷ J, VI-⁷ گردد - IV-⁶ 3970-3971. VI-66.⁵
دام - K-¹³ بجام - K-¹² از اندوه رزم - IV, VI-¹¹ زدودند - VI-¹¹ ببردند (!) - K-¹⁰ J-¹⁰
بپرسد کزین پیشی - VI-¹⁷ کان - K, IV-¹⁶ زبانرا - IV, VI-¹⁵ دام - J, K-¹⁴ J-6. op.
بدن را - VI-²¹ بدن را - IV-²⁰ بداروی - J-¹⁹ خویش را نیکو خواهان - IV-¹⁸
IV-²⁴ تو - J-²³ ناید - VI-²² (в тексте конъектура). بپالود - IV-²² بپالود (!)
بدن را - J-²⁸ نگهدارش از - IV-²⁷ بجانست - IV-²⁶ این - IV-²⁵ که بی سر زمان - VI-²⁵ بی زبان
بدو گفت چندین - IV-³⁰ بپرسد که چندین - K, VI-²⁹ آید - IV-²⁹ неразборчиво;
ز تن - J-³² نباشی - VI-³¹ نباشی - IV-³¹ (в тексте конъектура). کنی - VI-³¹ کنم - IV-³¹ کنند (!)
بترسم ز - IV-³⁵ بپرسید - J-³⁵ 3983-3981. K-66.³⁴ پراندیشه داری - IV, VI-³³ بدل - VI-³³
بپرسد ز - K-³⁹ بپرسد که - J-³⁹ آزاری - J-³⁸ نماید - K, IV, VI-³⁷ نیز - IV-³⁶
به - IV-⁴⁰ بپرسید

بفرزند ماند نگرده¹ نهان²
 ز بهر مزه دور گردد مزه
 که فرزند بیند رخ زرد اوی⁵
 ز کردار نیکو⁷ پشیمان چراست
 بگیری⁸ عنان زمانه⁹ بدست
 چو پیشی سگالد¹¹ هراسان شود
 نهادن¹² دل و جان ببازار¹³ نیک
 که نیکی سگالید¹⁵ ناسپاس
 ز دیوان جهان نام او را سترد
 زمانه نفس را همی بشمرد
 چو²¹ مرگ آمد و نیک و بد را درود²²
 بیابد²³ بهر جای بازار نیک²⁴
 بیاسود²⁶ جانرا بیزدان سپرد²⁷
 از²⁸ آغاز بد بود و فرجام بد
 وزو³² در زمانه بد آواز ماند
 اگر باشد این را³⁴ چه سازیم برگ
 اگر بگذری یافتی جان³⁵ پاک

چنین داد پاسخ که هر کو جهان
 چو فرزند باشد بیابد مزه
 وگر بگذرد کم³ بود درد اوی⁴
 بپرسد که⁶ گیتی تن آسان چراست
 3990 چنین داد پاسخ که یزدان پرست
 فزونی نجوید¹⁰ تن آسان شود
 دگر آنک گفستی ز کردار نیک
 ز گیتی¹⁴ زبونتر مر آنرا شناس
 بپرسید کان¹⁶ کس که بد کرد و مرد
 3995 هران¹⁷ کس که نیکی کند بگذرد
 چه باید¹⁸ همی¹⁹ نیکوپی را²⁰ ستود
 چنین داد پاسخ که کردار نیک
 نه مرد آنک او نیک کردار²⁵ مرد
 وزان کس که ماند همی نام بد
 4000 نیاسود²⁹ هر³⁰ کس کزو³¹ باز ماند
 بپرسد چه کارست برتر ز³³ مرگ
 چنین داد پاسخ کزین تیره خاک

بدان IV—او VI—K⁵ داوری IV—او VI—K⁴ کی—K³ K—ب. op.² نگرده(!)—J¹
 J—¹⁰ زمانرا—IV⁹ نگیرد—IV⁸ نیکی—K, IV, VI⁷ بدو گفت—IV⁶ دلبری
 سگالد—K, IV¹⁵ بگیتی—IV¹⁴ ما کار—IV¹³ نهان—IV, VI¹² سگالی—VI¹¹ نجوید(!)
 نیکوپیها—IV²⁰ همه—K¹⁹ ماند—VI¹⁸ همان—K¹⁷ بداند که آن—K¹⁶ ابا
 K—دوب.: J—رود²² که—J²¹

پراندیشه داری همیشه روان * زمانی نباشی بدل شادمان
 27 J—دوب.: و—IV²⁶ چنین داد پاسخ که چون زاد—VI²⁵ K—ب. op.²⁴ بیابد(!)—J²³
 چنین داد پاسخ که نیکی گمان * همیشه بود شاد اندر گمان
 K—³³ ازو—K³² که او—IV³¹ آن—IV³⁰ بیاسود—J, K, VI²⁹ مر—VI²⁸ به—K, IV²⁸
 آنرا—IV, VI³⁴ بپرسید کو نیست بد نزد—VI³⁴ بدو گفت بد نیست بدتر ز—IV³⁴ نزدیک
 35 VI—جای

<p>هر آنکس که در بیم و اندوه زیست بپرسد کزین دو گرانتتر³ کدام چنین⁵ داد پاسخ که هم سنگ کوه⁶ چه¹⁰ بیمست اگر بیم اندوه نیست بپرسید کز ما¹⁴ که با گنجتر بپرسید کآهو¹⁷ کدامست زشت چنین داد پاسخ که زترا¹⁹ که شرم ز مردان بتتر آنک نادان²¹ بود بگرود²⁴ بیزدان و تن پرگناه²⁵ بپرسید²⁸ مردم کدامست راست²⁹ چنین گفت کانکو بسود و زیان بپرسید کز خو چه³¹ نیکوترست چنین داد پاسخ که چون بردبار</p>	<p>بران زندگی زار باید¹ گریست² کزو بیم پیر⁴ درد و ناشاد کام جز⁷ اندوه⁸ مشمر که گردد ستوه⁹ بگیتی¹¹ جز اندوه نستوه¹² نیست¹³ چنین گفت کان¹⁵ کس که بی رنجتر¹⁶ که از ارج¹⁸ دورست و دور از بهشت نیاشد بگیتی نه آواز²⁰ نرم همه زندگانی بزدان²² بود²³ بدی²⁶ بر دل خویش کرده سپاه²⁷ که جان و خرد بر دل او گواست نگوید نیندد³⁰ بدی را میان که آن بر سر مردمان افسرست بود مرد ناپدش افسون³² بکار</p>	<p>4065</p> <p>4010</p> <p>4015</p>
---	--	-------------------------------------

¹ K, IV, VI—باید زندگانی ² VI—доб:

اگر شاه باشی و گر کهتری * ز بیم و ز درد جهان بگذری
کزان همگروه—IV⁶ بدو—VI⁵ کز بیم پیر از—IV⁴ بدو گفت ازین هر دو بدتر—IV³
—K¹¹ چو—VI¹⁰ چو کوه—IV⁹ اندیشه—K⁸ چو—IV⁷ که بر دل چو کوه—VI
—K¹³ بستوه—IV, VI¹² ز گیتی

بپرسید از اینها گذشته بچپست * که بر کار گیتی نیاید گریست
چنین داد پاسخ که دانش بود * که داننده دایم برامش بود
رنج—II¹⁸ بپرسید که آهو—II¹⁷ بارنجتر—IV¹⁶ آن—VI¹⁵ بپرسد که از ما—II, K¹⁴
و پیران که—IV²¹ نشسته باواز—VI نشستن نه آوای—IV آوای—K²⁰ کزین را—VI¹⁹
—II, IV, VI—доб:²³ زندگانیشی کانا—IV²² دانا

بپرسید مردم که نستوه تر * چنین گفت کانکو بی اندوه تر
—IV گردد سپاه—II²⁷ بدین—IV²⁶ نگردد بیزان (!) تن بی گناه—II²⁵ بگردد—VI, K²⁴
IV, بگوید ببندد—K³⁰ دگر گفت کانکو نبد خود سزاست—K²⁹ بدو گفت—IV²⁸ قپاه
افسر—K³² مردم که—VI کر دور(!)—IV کز ما چه—K³¹ بکوشد نبندد [نبیند—VI—VI]
مردم افسون نیاید—VI مردم افسر ناید—IV نیاید

- نه آن کز پی¹ سودمندی کند² وگر نیز³ رای بلندی کند²
 چو رادی که پاداش رادی نجست⁴ بمغشید و تاریکی⁵ از دل بشست
 سه دیگر چو کوشایی⁶ ایزدی که از جان پاک آید⁷ و بخردی⁸
 بپرسید در دل هراس از چه بیش بدو گفت کز رنج⁹ کردار خویش
 بپرسید¹⁰ بخشش کدامست به که بخشنده گردد سرافراز و¹¹ مه
 چنین داد پاسخ کز ارزانیان¹² مدارید باز ایچ سود و زیان¹³
 بپرسید موبد ز کار جهان سخن برگشاد¹⁴ آشکار و نهان¹⁵
 که آیین کز بینم و¹⁶ ناپسند¹⁷ دگر¹⁸ گردش کار ناسودمند
 چنین داد پاسخ که زین¹⁹ چرخ پیر اگر هست با دانش و یادگیر²⁰
 بزرگست و داننده و²¹ برترست که بر داوران جهان داورست
 بدآیین²² مشو دور باش از پسند مبین ایچ ازو سود و نا²³ سودمند
 بد و نیک از او²⁴ دان کش²⁵ انباز نیست بکاریش فرجام²⁶ و آغاز نیست
 چو گوید بمباش²⁷ آنچ گوید²⁸ بدست همو بود تا بود و تا هست²⁹ هست
 بپرسید کز درد بر کیست رنج که تن چون سراپست و جان را³⁰ سپنج
 چنین داد پاسخ که این پوده پوست³¹ بود رنجه³² چندانک مغز اندروست³³

چو رازی که K-نجست (!) L- سره (!) L- بود-IV نه از کژی او K- L-¹
 K- بادی بچست-VI چو داری کفن بود دادن نجست (!) IV- پاداش رازی نجست (!)
 K-66. 4018-4021 помещены после б. 4024. آمد-VI کوشان بود-VI بپرسید و بارکم
 آنچه سود از-VI کز ایرانیمان K, IV- و-VI بدو گفت-IV و-IV
 که این گر بمینم-K IV, VI- وگر-L ازو یاپسند-VI یاپسند-IV که آیدین گزینیم ازو-IV ازو
 L, K, VI- زو-VI و-IV-66. 4024-4026 این (в тексте конъектура). L, K, VI- این-IV
 ازان K, IV- آنچه از سود نا-VI اندرین K- نا (!) L- بدآیین
 K- خواهد-K, IV, VI- بمباش-IV نماش (!) L- انجام-K کس-VI زو-VI
 VI- جان چون-L همه بود و نابود تا هست-VI همه بود و نابود و ناهست و
 K- رنجه-K- مغز-L گرد پوست-VI بوده زوست (!) L- زرپست و جانرا
 با مغز دوست (!)

که بر خاک باشد چو جان² بگذرد
 که از و نیاز از که باید⁴ نهفت
 سزد گر ندارد خردمند باز⁶
 که همواره سیری نیابی⁸ ز گنج
 بهوش و بآیین و با رای و کیش⁹
 که باشد پرستنده¹⁰ و پارسا
 نباشد کسی از رنج او در¹² هراس
 دل بدکنش را پر از بیم و درد
 سوی بدسگال افگند رنج خویش
 بد و نیک دارد ز دشمن¹⁵ نهان
 بنمیکت یزدان گراینده¹⁸ کیست
 روان اندر آرد بیماریک²⁰ سوی
 ترا زین نشان رهنمای²¹ اندکیست²²
 بدو باشد ایمن وزو در هراس
 وزو²⁵ ایمنی چون بود²⁶ سودمند
 بود نزد هر کسی ترا آبروی
 بدوزخ فرستاده باشی³⁰ بنه
 که او راز³¹ خویش از تو دارد³² نهان

چو پالود زو¹ جان ندارد خرد
 بپرسید موبد ز پرهیز³ و گفت
 چنین داد پاسخ که از⁵ و نیاز
 تو از آرز⁷ باشی همیشه برنج
 بپرسید کز شهریاران که پیش
 چنین داد پاسخ که آن پادشا
 ز دادار¹¹ دارنده دارد سپاس
 پر امید دارد دل نیک¹³ مرد
 سپه را بیماراید از گنج خویش
 سخن¹⁴ پرسد از بخردان جهان
 بپرسید¹⁶ کار¹⁷ پرستش بچیمست
 چنین داد پاسخ که تاریک خوی¹⁹
 نخست آنک داند که هست و یکیست
 ازو²³ دارد از کار نیکی سپاس
 هراس تو آنکه که جویی²⁴ گزند
 وگر²⁷ نیک دل²⁸ باشی و راهجوی
 وگر بدکنش باشی و بدتنه²⁹
 مباحث ایچ گستاخ با این جهان

4035

4040

4045

که جان—VI که جان زو بتابست اگر—IV که جای نداشت اگر(!)—K² ازو—IV—K¹
 شرم—IV, VI⁵ بتوان—IV, VI از چه شاید—K⁴ و—VI, VI—JI³ زو بیایست اگر
 VI—доб.: برای و بدین و بکیش—IV⁹ نیابد—K⁸ نیاز آنکه—VI⁷ راز—IV⁶
 که بد پیش و پیش از همه خسروان * که چون او نبودند هم پهلووان
 مردم—IV¹⁵ همی—K¹⁴ تنگ—VI¹³ بی—JI¹² دارای—VI داد وز—K¹¹ پرستنده—K¹⁰
 بتاریک—K²⁰ تاریک خوی(!)—K¹⁹ نگارنده—JI¹⁸ کاری—VI¹⁷ بدو گفت—IV¹⁶
 ازو—K²⁶ ازو—K²⁵ ز خونین—K²⁴ وزو—K, IV, VI²³ و—VI, VI—оп. 22 رهنما—JI²¹
 نیک دین—IV²⁸ اگر—K, IV, VI²⁷ بوی—K, IV³⁰ (нет рифмы). بد بنه—IV, VI²⁹
 که او را خرد دارد اندر—IV³² رای—K³¹ فرستد روانت—VI فرستاد باید

4050 گراینده باشی بکردار دین¹
 خرد را کنی با⁵ دل آموزگار
 همان نیز یار⁷ گنهنکار مرد
 غم آن جهان از پی این جهان
 نشستنت¹¹ همواره با بخردان
 گراینده بادی¹⁴ بفرهنگ و رای
 4055 از¹⁵ اندازه برنگذرانی¹⁶ سخن
 نگرداندت¹⁷ رامش و رود¹⁸ مست
 بیچی دل از هر چ نابود نیست
 نداری دریغ آنچه داری¹⁹ ز دوست
 اگر دوست با دوست گیرد شمار
 4060 چو با مرد بدخواه باشد نشست
 چو جوید²⁶ کسی راه بایستگی²⁷
 نماید²⁹ زبان از هنر چیره تر³⁰
 نداند³¹ کسی را بزرگی بچیز

برین - K, IV, VI-³ ندارد - IV- نداری (!) - J-² بکردار نیکو - گراید بدین - IV-¹
 کار - K- نار (!) - J-⁷ و بفریبی از - IV-⁶ بر - K, IV, VI-⁵ روزگاری - K, IV-⁴
 نشستنت - VI- نشستنت - J, K, IV-¹¹ بر - VI-¹⁰ دارد - J-⁹ نباشد بازار - IV- بازار
 (в тексте конъектура).¹² K- بر - K, IV, VI-¹³ گراینده بر - K-¹²

که این رامش اندر جهان بگذرد * مهندس مر اورا [هنر را برامش - K] همی
 بشمرد

K-далее доб. часть опущенных выше бб. (бб. 3898, 3899, 3902, 3906-3918, 3920, 3923-3929, всего

24 бб.).¹⁴ VI- باشی - K, IV-¹⁵ ز - J- (!) -¹⁶ برنگذرانی (!) - J-¹⁷ بر بگذرد این - IV-

بچیزی جدایی - K, VI-¹⁹ دانش روز - VI- رامش روز - IV- و روز - K- оп. - J-¹⁸ بگرداندت

دگشاید (!) - J-²⁵ دان - J, K-²⁴ آید - K, VI-²³ J-²² б. оп. - K, VI-²¹ و گر - K, VI-²¹ و گر - K-²⁰

رای پیوستگی - IV- کسی را بآهستگی - J, K-²⁷ گوید - K-²⁶ بگشاید - K, IV-²⁸

نماید هنر از زبان خیره تر - IV- چیز تر - J-³⁰ نماید (!) - J-²⁹ آهستگی - IV- بایستگی

VI- بخواری نیا (!) چیز دارد - IV- بخواری (!) نه با چیز ماند - K-³² ندارد - K, IV, VI-³¹

نه نیز - IV-³³ بخواری بناچیز داری

تو تندی¹ مکن هیچ² با بدگمان
 وز اندازه گفتار او بنگذرد
 سخنه‌های چرب آور و تازه گوی⁵
 پشیمانی آید⁸ بفرجام پیش
 نه کارست بیکاری ار⁹ با هشی¹⁰
 اگر چند با بوی و با رنگ نیست¹²
 همیشه بدانش نیوشا بود¹⁴
 پشیمانی و تندی آرد بروی
 نیارد دلش¹⁷ سوی درد و گزند
 نباشد بچشم جهاندار¹⁹ خوار
 باندازه یابد ز هر کار بر²²
 بلندی²⁴ و کژی²⁵ بیفزایدش
 وگر چند گردد پراگنده گنج²⁶
 بپیچد ز بی‌راهی و کاستی
 هنرمند²⁸ دینی و یزدان²⁹ پرست

اگر بدگمانی گشاید زبان
 4065 ازان³ پس چو سستی گمانی برد⁴
 تو پاسخ مر اورا باندازه گوی⁵
 بآزم اگر بگنی⁶ سوی⁷ خویش
 چو بیکار باشی مشو رامشی
 ز هر کار کردن ترا ننگ¹¹ نیست
 4070 بنیکی بهر کار کوشا¹⁸ بود
 بکاری نیازد¹⁵ که فرجام اوی
 ببخشاید¹⁶ از درد بر مستمند
 خردمند کو دل کند¹⁸ بردبار
 بداند که²⁰ چندست با او²¹ هنر
 4075 گر افزون ازان دوست بستایدش²³
 همان مرد ایزد ندارد برنج
 پرستش کند پیشه و راستی
 برین برگ و این شاخها آخت²⁷ دست

1 K, IV, VI- تیزی 2 K- ایچ 3 IV, VI- وزان 4 K- بود 5 J- گو 6 J, K-
 10 K, VI- 6. on. نه کار بست پیکار اگر- IV 9 آرد- VI 8 کام- K 7 افگنی- VI دگنی (!)
 11 VI- نیک 12 VI- نیست 13 J- کوشان 14 J-
 IV- نیوشان بود

بهر کار کوشا بپاید شدن * بدانش نیوشا بپاید شدن
 کودی- IV کودی کند- K 18 میاور دلت- IV 17 ببخشای- IV 16 نیارد- VI مبادی- IV 15
 یازد بهر کار سر- K, IV 22 دا دو(!)- K 21 بدان گه که- VI 20 خردمند- J 19 که بد
 که افزونی از دوست- VI که افزونی از دوست بفزایدش- IV 23 باید بهر کار سر- VI
 برین برد- K 27 VI- доб. приложение IV. 26 کشی- IV 25 بتندی- K 24 بگزایدش
 بدین فر و این شاخها یار- VI برین روی بر شاخها تاخت- IV و بر شاخها تاخت
 28 VI- доб. و 29 IV- ایزد

همانست¹ رای و همیمنت راه
 4080 اگر دادگر باشدی⁴ شهریار
 بیزدان گرای² و بیزدان پناه³
 ازو مانند اندر⁵ جهان یادگار⁶
 چنان هم که⁷ از داد⁸ نوشین روان

[وفات یافتن قیصر روم و رزم کسری]¹²

چنین گوید از نامه¹³ باستان
 که آگاهی آمد باآباد روم
 که تو زنده بادی که قیصر بمرد
 4085 پر اندیشه شد جان کسری ز مرگ
 گزین کرد ز¹⁹ ایران فرستاده ای
 فرستاد نزدیک فرزندان او²¹
 سخن گفت با او بچربی²⁴ بسی
 یکی نامه بنوشت با سوگ و درد
 4090 که یزدان ترا زندگانی دهداد

ز گفتار آن دانشی¹⁴ راستان¹⁵
 بنزد جهاندار کسری ز روم
 زمان و¹⁶ زمین دیگری را سپرد¹⁷
 شد آن لعل رخساره¹⁸ چون زرد برگ
 جهانان دیده و راد²⁰ و آزاده ای
 بر شاخ سبز²² برومند او²³
 کزین بد²⁵ رهایی نیابد کسی
 پر از آب دیده دو رخساره زرد²⁶
 همت خوبی و کامرانی²⁷ دهداد

¹ IV, VI—همینست ² Л—گرای ³ VI—доб. 169 бб., опущенных выше «пять меджлисов Нушинравана с Бузуржмихром», первый заголовок и первый б. которых следующие: که سخنانی

بوزرجمهر گفت در مجلس اول

چنین گفت یکروز نوشین روان * بفرمود کین موبدانرا بخوان
 شاه—⁸ IV ⁹ K—چنین دان که—⁷ K ⁶ K—б. оп. ⁵ IV, VI—ماندی ⁴ VI—پاشی ای—⁴ VI

داستان—¹² K ¹¹ K, VI—доб. приложение V. ¹⁰ IV—دارد—¹⁰ IV ⁹ K, IV, VI—که او—⁹ K

آگاهی شدن نوشین روان از تباهی قیصر و نامه نوشتن—^{IV} شاه کسری با قیصر روم
 داستان—¹⁵ K ¹⁴ VI—وز دانشی—¹⁴ K ¹³ K—گفته—¹³ K آگاهی یافتن کسری از مرگ قیصر—^{VI} VI

از—¹⁹ K, IV, VI ¹⁸ IV—رخشانش—¹⁸ K ¹⁷ K—обратный порядок мисра. ¹⁶ K, VI—زمانه—¹⁶ K

بران سبز—^{IV} IV ²² K—بدان سر شاخ—²² K ²¹ Л—او—²¹ L ²⁰ K, VI—جهانان دیده مردی—^{IV, VI} IV, VI ²³ L—شاخ
 :доб. ²⁶ K—پس—²⁵ VI ²⁴ VI—بخوبی—²⁴ VI ²³ L—و—²³ L ²² K—رخسار و لب پر ز گرد—²⁶ K

ز نوشین روان گشاینده شهر * جهاندار کسری گپرنده دهداد
 پس از مرگ او بی زیانی [مهربانی—^{IV} IV, VI—کامرانی—^{VI} VI]—²⁷ K, IV, VI

سرای سپنجست و ما برگزدر
 رهایی نیابیم³ از چنگ⁴ مرگ
 بخاک اندر آید⁵ سرش بی گمان⁷
 مسیحنا روان ترا⁸ یار باد
 نشستی بیماراستی¹¹ بخت اوی¹²
 ز اسب و سلیج و ز گنج¹⁴ و سپاه
 بنزدیک قیصر خرامید¹⁵ تفت
 فرستاده آمد بر تخت و گاه¹⁸
 ز پیشی کسری دلش²⁰ بردمید
 فرستاده را نیز نرسود²³ دست
 نگه کردنی²⁵ سست و کژ دیدنی²⁶
 بدان نامه پادشا ننگرید
 بنزدیک قیصر شدند انجمن
 ز فرمان شاه جهان نگذریم
 نه³⁰ بر کام³¹ بایست بدکامه³² بود
 بگوهر بدین³⁴ مرزها پیشرو³⁵

نزیاید جز از مرگ¹ را جانور
 اگر تاج ساییم و گر خود² و ترک
 چه قیصر چه خاقان چو آید⁵ زمان
 ز قیصر ترا مزد⁸ بسیار باد
 شنیدم که بر نامور تخت اوی¹⁰
 ز ما هرچ باید¹³ نیرو بخواه
 فرستاده از پیش کسری برفت
 چو آمد بدرگه گشادند¹⁸ راه¹⁷
 چو قیصر نگه کرد و¹⁹ عنوان بدید
 جوان نیز²¹ بد مهتر²² نوشست
 بپرسید ناکام پرسیدنی²⁴
 یکی جای دورش فرود آورید
 یکی²⁷ هفته هر کسی که بد رای زن
 سرانجام گفتند ما که تریم
 سزاخود²⁸ ز کسری چنین²⁹ نامه بود
 که امروز³³ قیصر جوانست و نو

4095

4100

4105

K-³ یابیم یا خود-VI خود داریم اگر تاج-K² مگر مرگرا-VI خاکرا-IV¹
 چه آمد-VI هم ایدر-IV که آمد-K⁵ که یابد ز چنگال-VI⁴ نباشد هم-IV نیابد هم
 VI¹¹ او-VI¹⁰ مرا-IV ورا-K, VI⁹ مرد-IV⁸ آرد سر بدگمان-K⁷ آرد-IV, VI⁶
 بار-IV¹⁷ گشاینده-K¹⁶ و LI-دوب¹⁵ تیغ-VI¹⁴ به-K¹³ او-VI¹² و آراستی
 VI-²⁰ و-IV, VI¹⁹ فرستاده شاه شد پیشکار-IV فرستاده شاه شد پیشگاه-K, VI¹⁸
 K-²² (в тексте конъектура) تیر-VI خیره-IV چو خیره(!)-K بیز(!)-LI²¹ همنی
 نظر بر وی افکند که دیدنی-VI²⁴ نمود-IV, K, نامز نمود(!)-LI²³ کهتر-VI و مهتر
 ز شاه این-K²⁹ سراخود-LI, VI²⁸ بیک-IV, VI²⁷ گر دیدنی-LI, IV²⁶ کردن-IV²⁵
 بدی ز-K, IV³³ خودکامه-K³² بدکام-IV³¹ که-VI³⁰ ازو همچین-IV, VI²⁸ چنین
 K, VI³⁵ -دوب.: K³⁵ برین-K³⁴ چو دانی که-VI آنکه

چنین گفت قیصر ابا رای زن * که پاسخ نویس از در انجمن
 چنان چون تو دانی که باید نوشت * نویس و پدیدار کن خوب و زشت

- یک امسال با مرد برنا مگو
 بهر پایمردی³ و خودکامه‌ای
 بعنون ز قیصر سرافراز روم
 فرستاده شاه ایران رسید
 4110 از اندوه و⁸ شادی سخن هرچ گفت
 بشد قیصر و¹⁰ تازه شد¹¹ قیصری
 ندارد ز شاهان کسی را بکس
 چو قرطاس رومی¹⁶ پیارااستند
 4115 چو بشنید دانا که شد رای راست
 ورا ناسزا خلعتی ساختند
 بدو گفت قیصر نه من چاکرم
 ز مهتر سبک داشتن ناسزاست¹⁸
 بزرگ آنک¹⁹ اورا بسی دشمنست
 4120 چه داری بزرگی²⁰ تو از من دریغ²¹
 نه از تابش او همی²⁴ کم شود
-
- همان اسقف و موبد و رای زن * سکویا شدند از در انجمن
 نبشتند پس پاسخ نامه زود * چنان هم که قیصر بفرموده بود
 سوی شاه کسری خداوند تاج * فروزنده تاج با تخت عاج
 پاسخ: IV-доб. заголовок: ² هم از بهر پیشی هم از VI-واز IV-پیشین و با-K¹
 Порядок бб.: K-4106, доб. 5 бб., 4109, 4108, 4107,
 نامداری VI-پیرمایه مردی-K³ 4110, 4111, 4112, 4106-4109, 4113.
 خداوند-K⁶ نوشتیم بر VI-فرستیم بر IV-نیمشتم برش K-با-⁵ نوشتند-⁴ Л
 VI-جهان پیش او همچو یک مهره موم VI-در روی بوم IV-مرز و خداوند بوم
 قیصری-¹⁰ Л نماید IV-نماید-⁹ Л و-⁸ K بگفتش بشاه آنچه از وی شنید
 :K, VI-доб.¹⁵ و K-доб.¹⁴ چه از-¹³ IV چو-K¹² دارة (!)-K¹¹
 نبشته ز هر گونه در وی سخن * ازین گونه تا نامه آمد بمن
 بزرگی که-¹⁹ Л بروم اندرون پادشاهی مرست-K¹⁸ گر-K, IV, VI-¹⁷ چینی-¹⁶ IV
 K-²⁴ اندر آرم-K²³ اگر-VI²² مرا گنج دینار و گوپال و تیغ-K²¹ مردی-²⁰ IV
 پر از غم VI-²⁶ چکانم-²⁵ Л نه از آزمایش همی-²⁷ IV-б. оп.

- 4125 چو کار آیدم¹ شه‌ریارم توویی
 سخن هرچ² دیدی بخوبی بگوی
 قنشر را بخلعت بیاراستنند
 فرستاده برگشت و آمد دمان⁴
- 4130 پیامد بنزدیک کسری رسید
 ز گفتار او تنگدل گشت شاه
 شنیدم که هر کو هوا پرورد
 گر از⁷ دوست⁸ دشمن نداند⁹ همی
 گماند¹⁰ که مارا همو دوست نیست
 کنون¹² نیز یک¹³ تن ز رومی نژاد
 همی¹⁶ سر فرازد که من قیصرم
 کنم¹⁸ زین سپس روم را نام شوم
 بیزدان پاک و بخورشید و ماه
 که کز²⁰ هرچ در پادشاهی اوست
 نساید²¹ سر تیغ مارا²² پیام
 بفرمود تا بر درش کترنای
 همه²⁵ کوس بر کوهه ژنده²⁶ پیل
 سپاهی گذشت از مداین بدشت
 ز نالیدن بوق و رنگ²⁸ درفش
- 4135 همان از پدر یبادگارم توویی
 وزین پاسخ نامه زشتی مجوی
 ز³ در باره مرزبان خواستند
 بمنزل زمانی نجستی زمان
 بگفت آن کجا رفت و دید⁵ و شنید
 بدو گفت بر خوردی از رنج راه
 بفرجام کردار⁶ کیفر برود
 چنین راز دل بر تو خواند همی
 اگر چند اورا پی و¹¹ پوست نیست
 زمانم¹⁴ که باشد ازان¹⁵ تخت شاد
 گر از نامداران یکی مهترم¹⁷
 برانگیزم آتش ز آباد بوم¹⁹
 بازرگش سب و بتخت و کلاه
 ز گنج کهن پر کند گاو پوست
 حلال جهان باد بر من حرام²³
 دمیدند با سنج و²⁴ هندی درای
 بمستند و شد روی²⁷ گیتی چو نیل
 که دریای سبز اندرو خیره گشت
 ز جوش سواران زرینه کفش

VI- دید و گفت-Л-⁵ دوان-Л-⁴ به-IV-³ آنچه-VI-² وگر خواهمت-K-¹
 گرو-K, IV-⁷ کجا-Л-⁷ ناندیشد [بداندیشد-K] از کار و-K, IV, VI-⁶ گفت و دید
 وگر-IV-⁸ وگر همچو خونم پی و-K-¹¹ که ماند-Л-¹⁰ بداند-IV-⁹ و-Л, K, IV-⁸ доб.
 IV-¹⁴ من یکی-VI-¹³ اگر-K, IV-¹² وگر خون اورا پی و-VI-¹¹ خون و پی رای او
 پهلوانان-Л-¹⁷ کنون-VI-¹⁶ همان-IV-¹⁶ بران-VI-¹⁶ باشند ازان-K-¹⁵ باشد زان-Л-¹⁵ بمانم
 نشاید-IV-²¹ زمانم-K-²¹ که گر-IV, VI-²⁰ اگر-K-²⁰ VI-¹⁹ б. оп. کنون-Л-¹⁸ همی برترم
 مگر دل ز رومی رسیده بکام-IV-²³ پاک بروی حرام-K-²³ من در-K, VI-²² نیاید-VI-²²
 کوهه بر-Л-²⁶ همان-IV, VI-²⁵ و-IV-²⁴ صنج و-Л, VI-²⁴ جمله بر من حرام-VI-²⁴
 کوس و زنگ و-VI-²⁸ بمست و شد از گرد-IV-²⁷ پشت

ستاره تو گفتمی بآب اندرست¹ سواران رومی چو سیصد هزار
 چو آگاهی آمد بقیصر ز⁴ شاه سپاه¹⁰ اندر آمد ز هر سو بچنگ
 بیامد ز عموریه تا⁶ حلب بیماراست بر هر دری¹² منجنیق
 سواران رومی چو سیصد هزار حصار سقیلان بپرداختند
 سپاه¹⁰ اندر آمد ز هر سو بچنگ حلب¹⁵ شد بکردار دریای خون
 بیماراست بر هر دری¹² منجنیق بدو هفته از رومیان سی¹⁷ هزار
 حصار سقیلان بپرداختند بی اندازه کشتند ز¹⁸ ایشان بتیر
 کز آنک بد جاثللیق¹³ پیش سپه کنده ای ساختند¹⁹
 کزان¹⁴ سو همی تاختن ساختند بکنده بهستند بر شاه راه
 بزندهار شد لشکر باطرون¹⁶ برآمد بر شهریار
 برزم اندرون چند شد دستگیر برآمده برریین روزگاری دراز
 بشیگیب آب اندر انداختند سپهدار روزیدهانرا بخواند
 فرو ماند از جنگ شاه و سپاه که این کار با رنج بسیار²¹ گشت
 بسسیم و زر آمد سپهرا نیماز²⁰ سپهرا²³ درم بآید و دستگاه
 وزان جنگ چندی سخنها براند سوی گنج رفتند روزیدهان
 بآب²² و بکنده نشاید گذشت از²⁷ اندازه لشکر شهریار
 همان اسب²⁴ و خفتان و²⁵ رومی کلاه کم آمد درم تنگ سیصد هزار
 دبیران و گنجور شاه²⁶ جهان

دوب. заголовки: доб. заголовки: 1 K-ستارهست گویی باب اندرون- 2 K-شده IV- 3 K-رونده IV- 4 K-پیر از خشم از VI- 5 K, IV-از VI- 6 K, IV-از VI- 7 K, IV, VI-شده پیر از جنگ و شور و 8 K-شده پیر از جنگ و شور و 9 K, IV, VI-شده پیر از جنگ و شور و 10 K, VI-سوار 11 K-جنگیانرا- 12 IV-سوی 13 IV-(!) جاثللیق 14 VI-ثلاثین ألف- 15 B-دو- 16 Л, K-باطرون- 17 Л, K-باطرون (нет рифмы). 18 K, VI-از IV-оп. 19 K-کنده برساختند- 20 Л, IV, VI-б. оп.; B-المدة- 21 K, VI-دشوار- 22 K, VI-از IV-оп. 23 K-بسی را- 24 VI-تیغ- 25 VI-و- 26 K, IV-ز- 27 K, IV-ز-

- 4160 بیامد بر شاه موبد چو گرد
 نژم کرد شاه اندران کار چهر
 بدو گفت گر³ گنج شاهی⁴ تهی
 برو هم کنون ساروان را بخواه
 صد از گنج مازندران بار کن
 بشاه جهان گفت بوزرجمهر
 4165 سوی گنج ایران درازست راه
 بدین شهرها گرد ما هر کسست¹⁰
 ز بازارگان و ز¹² دهقانان¹⁸ درم
 بدین¹⁶ کار شد شاه همداستان
 فرستاده ای جست بوزرجمهر
 4170 بدو گفت ز¹⁸ ایندر سه¹⁹ اسبه برو
 ز بازارگان و ز²¹ دهقان شهر
 ز بهر سپه این درم فام²³ خواه
 بیامد فرستاده²⁴ خوش منش
 پیهمبر باندیشه²⁶ باریک بود
 4175 درم خواست فام²⁷ از پی²⁸ شهریار
 یکی کفشگر بود و²⁹ موزه فروش

بدره شاید-IV شاید-K⁴ اگر-K, IV, VI³ آنچه کم بود-IV² بگفت-VI¹
 با داد و-VI, IV با رای و با داد-K⁷ 4162-4163 on. VI-66⁶ نام-VI⁵ بدره ماند-VI
 گرد ما در-VI شهرها در درم هرچه هست-K¹⁰ ماند-JI, IV⁹ و-VI⁸ با رای
 VI-15 نباشی-K¹⁴ دهر-VI¹³ ز بازارگانان و-K, IV, VI¹² بهست-VI¹¹ کهست
 از-K, IV¹⁸ 4168-4171 on. VI-66¹⁷ بدان-K, IV¹⁶ کسی را کجا باشد از نام بهر
 K, 23 باید-K, IV²² ز بازارگانان و-K, IV²¹ بعضی الکفأة-ب (لوا!)²⁰ ل-20 دو-IV¹⁹
 K-26 که نو بد بسال و بدانش کهن-K, IV, VI²⁵ خوش سخن-K, IV, VI²⁴ وام-IV
 از شهرها-K²⁸ قرض-VI²⁷ وام-IV²⁷ چو در رای و اندیشه-IV نکو بین و اندیشه
 (в тексте конъектура).³¹ Доб. заголовки: پن-IV, VI³⁰ ل-30 و-IV, VI²⁹
 داستان افوشیروان و بوزرجمهر با مرد موزه دوز-IV داستان موزه فروش با کسری-JI

دلاور شاهنادر درم ییاد کرد
 چهل من درم هر منی¹ صد هزار
 سپاسی ز گنجور بر سر³ نهیم⁴
 نبد هیچ دفتر بکار و قلم
 فرستاده زان⁶ کار پردخته شد
 برنجی بگووی بیوزرجمهر
 که بازار او بر دلم خوار نیست
 مرا شاد گرداند اندر نهان
 که دارد سر¹⁰ مایه و هنگ¹¹ آن
 که کوتاه کردی مرا راه گنج¹²
 وزان¹⁴ کفشگر نیز¹⁵ بگشاد لب
 بران¹⁷ خواسته شاه بگشاد چهر
 مبادم مگر پاک و¹⁹ یزدان شناس
 برین²¹ گونه شادست و گیتی فروز
 مبادا که بیداد بخراشدش²⁴

درم چند باید بدو گفت مرد
 چنین گفت کای پر خرد مایه دار
 بدو کفشگر گفت من این² دهم
 4180 بیاورد قپان و⁵ سنگ و درم
 چو بازارگانرا درم سخفته شد
 بدو کفشگر گفت کای⁷ خوب چهر
 که اندر زمانه مرا کودکیست
 بگووی⁸ مگر شهریار جهان
 4185 که اورا سپارد⁹ بفرهنگیمان
 فرستاده گفت این ندارم برنج
 بیامد بر مرد دانا¹³ بشب
 بر شاه شد شاد¹⁶ بیوزرجمهر
 چنین گفت زان¹⁸ پس که یزدان سپاس
 4190 که در پادشاهی²⁰ یکی موزه دوز
 که چندین درم ساخته²² باشدش²³

IV, K³ کپن من IV² مژه هر مره VI¹ مژ و هر مژ ازو IV¹ مر درم هر مری K¹
 خود VI⁴ 66. 4179-4181 оп. и вместо них дает:

چو این دستگیری کند شاه را * بیاید بدرگاه او راهرا
 همان روزش از گنج تاوان دهد * وزین هم سپاسی برسر نه
 مرا IV¹⁰ سپارم K, IV, VI⁹ بگوید K⁸ ای K, IV⁷ از IV⁶ را K⁶ و L⁵ оп.
 VI¹² -доб.: نمگ (!) VI¹¹ سنگ IV¹¹ و آهنگ K¹¹
 چو ما جسته باشیم بپیوند تو * بمکتب رود پاک فرزند تو
 تو چون قرض دادی بدین آرزو * بگویم بدستتور آزاده خو
 بیامد بر VI¹⁶ زود VI¹⁵ ازان K¹⁴ الی خدمت بزرجمهر B شاه ایران VI, K, L¹³
 که بود همه ساله VI¹⁶ که هستم چنین پاک و K¹⁹ ازان K, IV, VI¹⁸ بدان VI¹⁷ شاه
 K²⁴ داد او K²³ فراوان درم VI²² گشاده درم K, IV²² بدین IV²¹ کشور ما IV²⁰
 از ما ستم باشدش IV, VI²⁴ بگیتی چنین رنج بنیاد او

- نگر تا چه دارد کنون آرزوی¹ 4195
 چو فامش⁵ بتوزی⁶ درم⁷ صد هزار
 بدان¹⁰ زیردستان دلاور شدند
 مبادا که بیدادگر شهریار
 بشاه جهان گفت بوزرجمهر
 یکی آرزو¹⁵ کرد موزه فروش
 فرستاده گوید که این مرد گفت
 یکی پنور دارم رسیده بجای¹⁷
 اگر شاه باشد بدین¹⁹ دستگیر 4200
 ز یزدان بخواهم²⁰ همی جان شاه
 بدو گفت شاه ای خردمند مرد
 برو همچنان²⁵ باز گردان شتر²⁶
 چو بازارگان²⁹ بچه گردد دبیر
 چو فرزندی ما بر نشیند بتخت 4205
 هنر نباید از مرد موزه فروش
 بدست خردمند و مرد نژاد
 شود پیش او خوار مردم شناس
 بما بر پس از مرگ نفرین بود
 نخواهیم روزی جز از گنج³³ داد 4210

¹ K, IV—آرزو-² IV—بماند بما بر-³ داد-⁴ K, IV, VI—خو-⁵ K, IV, VI—
 بدو-⁶ L—دهم-⁷ L—وإذا أوفيته القرض فزده مائة ألف درهم-⁸ L—وامش
 درفشان کند رای و [¹² L, K—[و-¹¹ و VI—دوب.¹⁰ IV, VI—همه-⁹ K—بداند بر-
 بگفتار-¹⁶ K, IV—آرزوی-¹⁵ L—4196—4200 op. VI—66.¹⁴ و L—دوب.¹³ L—پرهیزگار
 ب-²² IV—6. op. VI—21 K, VI—بادا-²⁰ L, VI—بخواهد-¹⁹ IV—برین-¹⁸ L—رهنما-¹⁷ L—بجا-
 VI—بار کن بر شتر-²⁶ IV—همچنین-²⁵ K—بربود از تو خرد-²⁴ VI—خیره-²³ K, IV—
 K, IV, VI—³⁰ بازاریان-²⁹ K—زر-²⁷ K—زر-²⁸ IV—خواهیم زر-²⁷ K—خاسته (!) برشمر
 IV, VI—[IV—³³ درد یابد-³² IV—نیابد-³¹ K—جز از-³¹ K—سپارد بدو چشم بینا و گوش
 و لانی لست أصلب الأموال إلا من حاصل الغزاة-³⁴ L—6. op. B—برین جنگ [بدین
 المنخورة من العدل

درم خواه وز^۲ موزه دوزان منخواه
 دل کفشگر گشیت پر درد و غم^۳
 خروش جرسی خاست از بارگاه^۴
 همه شب همی کرد لشکر بگشت
 برافگند خلعت زمین را ز عاج
 بیامد بر شاه گردن فراز^۵
 پر از درد و پوزش کنان از گناه^۶
 نیایش کنان پیش نوشین روان
 یکی باد سرد از جگر برکشید
 بشاهی و مردی و چندین سپاه
 ز بان^{۱۴} برگشادند^{۱۵} پر باد دل
 ز تار آوریده بر^{۱۷} شهریار^{۱۸}
 برفتند لرزان^{۲۱} و پیچان چو مار
 بآیین یکی جایگه^{۲۲} ساختشان
 که ای^{۲۴} شاه قیصر جوانست و نو
 نداند^{۲۵} همی آشکار و نهان
 پرسستار و^{۲۷} در زینهار توایم
 جدایی چرا باید این مرز و بوم

هم اکنون شتر باز گردان بر^۱
 فرستاده برگشت و شد بنا درم
 شب آمد غمی شد ز گفتار شاه
 طلایه پراگنده برگرد دشت
 4215 ز ماهی چو بنمود خورشید تاج
 طلایه چو گشت از لب^۵ کنده باز
 که پیغامبر^۷ قیصر آمد بشاه
 فرستاده آمد همانگه^۹ دوان
 چو رومی سر^{۱۰} و تاج کسری بدید
 4220 بدل گفت کینت^{۱۱} سزاوار گاه^{۱۲}
 وزان^{۱۳} فیلسوفان رومی چه
 ز دینار با هر کسی^{۱۶} سی هزار
 چو دیدند رنگ رخ^{۱۹} شهریار^{۲۰}
 شهنشاه چون دید بنواختشان
 4225 چنین^{۲۳} گفت گوینده پیشرو
 پدر مرده و ناسپرده جهان
 همه سر بر سر بازدار^{۲۶} توایم
 ترا روم ایران و ایران چو روم

Л-^۴ زان درم پر ز غم [شد دژم-IV] K, IV, VI-^۳ از- VI و از- K^۲ ز راه- IV^۱
 с этого б. начинается большая лакуна (лист вырван), которая поглощает 166 бб. K-^۵ پس
 (метр K-^۷ پیغامبر) پوزش نمودن رسولان قیصر نزد نوشین روان: IV-^۶ доб. заголовок: нарушен).
 IV-^{۱۱} وجهه B-^{۱۰} همانگه فرستاده آمد- VI^۹ B-^۸ پر گناه- VI^۸ ازان- K^{۱۳} إن هذا هو المستحق للملك القمن- B- شاه- IV, VI-^{۱۲} کابینست- VI اینت
 B-^{۱۸} آوریدند زی- IV^{۱۷} یکی- IV^{۱۶} پر ز گفتار و- IV, VI-^{۱۵} روان- VI^{۱۴} فلما دنوا- B-
 B-^{۲۱} ببودند گریان- VI گریان- IV^{۲۱} بر تخت بر تاجدار- VI^{۲۰} تازه رخ- IV^{۱۹} این- IV, VI-^{۲۴} سخن- IV^{۲۳} پایگه- IV^{۲۲} من الملك خدمو باکین و خشعوا و ضرعوا
 K-^{۲۷} و- VI^{۲۶} تاجدار- VI^{۲۵} ندانی- VI^{۲۵}

- خرد در زمانه¹ شهت شاه راست
 چه خاقان چینی چه² در³ هند شاه 4230
 اگر⁵ کودکی نارسیده بجای
 ندارد شهت شاه ازو کین و درد
 همان باز زوم آنچه بود از نخست
 بخندید نوشین روان زان سخن
 بدو گفت اگر نامور کودکست 4235
 چه قیصر چه آن بی خرد زهنمون¹²
 همه هوشمندان اسکندری
 کسری کو بگردد ز پیومان ما¹⁵
 از آباد¹⁸ بومش برآریم خاک
 فرستادگان خاک دادند بومی 4240
 که ای²⁰ شاه پیروز برتر منش
 همه سر بسر خاک رنج توایم
 چو²¹ خشنود گردد ز ما شهریار
 ز رنجی که ایدر شهت شاه برد
 ز دینار پر کرده ده چرم گاو 4245
 بکمی و²⁵ بیشیش²⁶ فرمان رواست

همی از تو—K⁴ بر—K³ چه—VI² و انت أعقل ملوک—B همه بوم مر—K¹
 ز تو—IV⁷ VI—б. оп.⁶ همین—K⁵ بدویند زیبای تخت و کلاه—VI دارند تخت و کلاه
 فلیکتب لنا عهد نرکن الیه—B پیاریم عهدی نماید—VI نماید—K⁹ لاجورد—K⁸, VI
 K—¹¹ که گشت این چنین کارهای کهن—VI¹⁰
 چنین گفت نوشین روان قباد * که او نو جوانست و سر پر ز باد
 رای خندان—IV¹⁶ من—K¹⁵ بهتری—K¹⁴ رواشش—IV¹³ باطرون—VI ناظرون—IV¹²
 که—K²¹ توپی—K²⁰ помещен после этого б. 4243 K—б.¹⁹ آزاد—IV¹⁸ من—K¹⁷
 بیشیت—K²⁶ و—IV²⁵ оп.²⁶ چونگ—K²³ پیاریم با کام—K²²
 این—K²⁷ بیشیش—VI

4250 چنین داد پاسخ که از کار گنج
 همه رومیان پیش موبد شدند
 فراوان ز هر در سخن راندند
 ز دینار گفتند وز گاو³ پوست
 چنین گفت موبد اگر⁴ زر دهید⁵
 بهنگام برگشتن شهریار
 که خلعت بود شاه را هر زمان
 برین برنهادند و گشتند باز
 4255 بید شاه چندی بران⁹ رزمگاه
 ز لشکر یکی مرد بگزید گرد¹⁰
 سپاهی بدو داد¹³ تا باژ روم
 وز آنجا پیامد سوی طیسفون
 همه یکسر آباد از¹⁵ سپم و زر
 4260 ز بس پرنیانی درفش سران¹⁸
 در و دشت گفتی که زرین شدست²⁰
 چو نزدیک شهر اندر آمد ز راه²²
 همه پیش کسری پیاده شدند
 هر آنکس که پیمود با شاه راه
 4265 همه²⁵ مهتران خواندند آفرین²⁶

سزاوار دستور¹ باشد برنج
 خروشان و² با اختر بد شدند
 همه راز قیصر برو راندند
 ز کاری که آرام روم اندروست
 ز دیبا چه مایه بران سر نهید⁶
 ز دیبای زر بفت باید هزار
 چه با کهتران و چه⁷ با مهتران
 همه پای بردند پیشش نماز⁸
 چو آسوده شد شهریار و سپاه
 که داند شمار نشت¹¹ و سترد¹²
 ستاند¹⁴ سپنارد باآباد بروم
 سپاهی پس پشت و پیش اندرون
 بزین¹⁶ ستام و بزین¹⁷ کمر
 تو گفتی هوا شد همه¹⁹ پرنیان
 کمرها ز گوهر چو پروین شدست²¹
 پذیره شدندش فراوان سپاه²⁸
 کمر بسته و دل گشاده شدند
 پیاده بشد تا در بارگاه²⁴
 بران شاه بیدار با داد و دین²⁷

K-⁵ که گر- K, VI-⁴ ز گفتار گفتند و از کار- K-³ خردمند- VI-² دشوار- IV-¹
 K-⁸ б. оп. и доб. 34 бб. приложения VI.
 دبیر سخندان چنان چون سزید- VI-¹² نوشت- IV-¹¹ موبدی برگزید- VI-¹⁰ بدان- IV-⁹
 IV-¹⁷ بسپمین- IV-¹⁶ با- VI- یکسر پیشی با- K-¹⁵ بخواهد- K, VI-¹⁴ فرستاد- K-¹³
 K-¹⁹ بسش پرنیان بد درفش از میان- VI- از میان- K-¹⁸ (метр нарушен).
 ز راه- K-²³ سپاه- K-²² کمرهای زرین چو پروین زدست- K-²¹ آیین ز دست- K-²⁰
 همه زر و گوهر- VI-²⁷ آفرین خواندند- VI-²⁶ چو آن- VI-²⁵ تا بسلازگاه- K-²⁴
 K-доб.: برافشانند

هر آنکس که از مهتران نامدار * برو کرد یاقوت و گوهر نثار

چو تنگ اندر آمد بجای¹ نشست
 سرآمد سخن گفتن موزه دوز
 جهانجوی دهقان آموزگار³
 که روزی فرازست و روزی نشیب
 سرانجام بستر بود تیره خاک 4270
 نشانی نداشتیم ازان⁵ رفته گان
 بدان⁷ گیتی ار⁸ چندشان برگ نیست
 اگر صد بود¹⁰ سال اگر بیست¹¹ و پنج
 چه¹³ آنکس که گوید خرامست و ناز¹⁴
 کسری را ندیدم بممرگ آرزوی¹⁶ 4275
 چه دینی²⁰ چه اهریمن²¹ بت پرست
 چو سالت شد ای پیر بر نشست و یک
 بنند دل اندر سپنجی سرای
 بگاہ بسپنجیدن مرگ می²²
 فسرده تن اندر میان گناه 4280
 ز یاران بسی ماند و چندی گذشت

1 K-جای 2 VI-б. оп.; B- وهذا آخر القصة المنسوبة الى الخفای
 IV- سوالهای بوزرجمهر و موبدان از هرمزد و جواب او و اختیار کردن شاه اورا-K
 رای زدن کسری با برزجمهر-VI اندر سوال کردن نوشین روان و موبدان از هرمزد شاه
 K- ازان-VI 7 K- و оп. 6 ازین-IV 5 فرازی-IV 4 بآموزگار-VI 3 در پادشاهی
 باد-K 12 سی-VI نشست-K 11 باشد-VI 10 آوازش-IV 9 از(!)-IV ندادند کس ار
 در رنج و آز و نیاز-VI 15 خرامم بناز-VI حرامست ناز-K 14 هر-K 13 اندرآمد برنج
 K, IV, VI- 19 وز-VI ونز-IV 18 ز-K, VI 17 (в тексте конъектура). آرزو-K, IV, VI 16
 دوان-IV 23 دی(!)-K 22 آهرمن-K, VI 21 دنیا-K 20 (в тексте конъектура). ز-IV 25 (в тексте конъектура). همواره-VI و هم خام-K 24
 25 K-доб.:

ز بد کردن آمد بحاصل زیان * روان از گنه کردن تن توان
 باآغاز اگر کار خود بنگری * اسی شک بفرجام کیفر بری
 مشو شادمان گر بدی کرده ای * که آزرده گردی گزر آزرده ای

که چندی¹ بمانند دلم شادمان
گذشته برو سال و² گشته³ کهن
ز لفظ من آمد پراگنده گرد
سخنهای شاهنشهران⁵ نو کنم
اگر بگذرم زین سرای سپنج⁷

زمان خواهم از کردگار زمان
که این داستانها و چندین سخن
ز همتگام کسی شاه تا یزدگرد
بپیوندم و باغ⁴ بی خو کنم
همانا که⁶ دلرا ندارم برنج

4285

* *

*

ز رای جهانباندار نوشین روان
پر اندیشه مرگ شد شهریار
که پیراهن داد پوشد⁹ نخست
بود راد و¹⁰ بی رنج روشن روان¹¹
همه راد و بینادل و شاهفش
جوانان با دانش و دلگشای¹⁴
گرانمایه هر مزد بد بی همال
برآزادگان بر بگسترد¹⁶ مهر
که جویند راز وی اندر نهان
اگر¹⁷ داستانرا گشادی بو لب
رسیدی بشاه جهان آگهی
که رازی¹⁸ همی داشتیم در نهفت

چه گوید کنون مرد روشن روان
چو سال اندر آمد⁸ بهفتاد و چار
جهانرا همی کدخدایی بجست
دگر کو بدرویش بر مهربان
پسر بد مر¹² اورا گرانمایه شش
بمردی و فرهنگ و پرهیز¹³ و رای
از ایشان خردمند¹⁵ و مهتر بسال
سرافراز و با دانش و خوب چهر
بفرمود کسری بکار آگهان
نگه داشتندی بروز و بشب
ز کاری که کردی بدی یا بهی
بموزرجه مهر آن زمان شاه گفت

4290

4295

بآخر ترا رفت باید ز جای * چه گویی چه بینی چه آیدت رای
ببغزای نیکی تو تا ایدری * که گردی ازو شاد چون بگذری
که گفتار و کردار این روزگار * ز ما ماند اندر جهان یادگار
شاهنشهی - K⁵ باز - IV⁴ سالیان - VI³ و - IV, VI² چندان - K, VI¹
جوید - K⁹ سالش درآمد - VI⁸ آغاز داستان: доб. заголовок: K, VI⁷ پس آنگاه - VI⁶
K¹² IV¹⁰ و - K¹¹ б. оп.; порядок бб.: 4291, 4295, 4296, 4292, 4293, 4294, 4297.
فزاینده - K¹⁶ هنرمند - VI¹⁵ با دانش رهنمای - VI¹⁴ پرهیز و فرهنگ - K, VI¹³ بود
امرأ - B¹⁸ K, VI¹⁸ وگر - IV¹⁷

4300 ز هفتاد چون¹ سالیمان درگذشت
 چو من بگذرم زین سپنجی سرای
 که بخشایشش آرد بدرویش بر
 ببخشد بپرهیزد³ از مهر⁴ گنج
 سپاسم ز یزدان که فرزند هست
 وز ایشان بهرمزد یازان ترم⁸
 4305 ز بخشایش¹⁰ و بخشش و راستی
 کنون موبدان و ردانرا بخواه¹¹
 بخوانیدش و¹⁴ آزمایش کنید
 شدند اندران موبدان انجمن
 جهانجوی هر مرد را خواندند
 4310 نخستین سخن گفت بوزرجمهر
 چه دانی کزو جان پای¹⁶ و خرد
 چنین داد پاسخ که دانش بهاست
 بدانش بود مرد را ایمنی
 دگر بردباری²⁰ و بخشایشست

سر و موی مشکین چو کافور گشت²
 جهانرا بیاید یکی کدخدای
 بییگانه و مردم خویش بر
 نیندد دل اندر سرای سپنج⁵
 خردمند و⁶ دانا و ایزد⁷ پرست
 برای و بهوشش فرازان ترم⁹
 نینم همی در دلش کاستی
 کسی کو کند سوی¹² دانش نگاه¹⁸
 هنر بر هنر بر فزایش کنید
 ز هر در پژوهنده¹⁵ و رایزن
 بر نامدارانش بنشانند
 که ای شاه نیک اختر خوب چهر
 شود روشن و کالبند بر خورد¹⁷
 که داننده بر مهتران بر ماست¹⁸
 بیند ز بد دست¹⁹ اهریمنی
 که تن را بدو²¹ نام و²² آرایشست²³

2 K-доб. б.: 1 K-з گفتار چون-VI 2 K-дوب. б.: 3 K-з هشتاد چون-IV که هفتاد از-K¹

دلی کو بدرویش بر مهتران * بود داد و بی رنج و سود و زیان
 5 K-доб.: 4 IV-مرد VI-مرد IV⁴ نپرهیزد-K³
 همپیشه بنیکی بود رای او * ابهر گناه شاهان سزد جای او
 9 K-قواناتم⁹ نازان ترم(!)-IV داناتم-K⁸ یزدان-K, VI⁷ و-оп. K⁶
 13 VI-نزد-K¹² بخوان-VI¹¹ از آرایش-VI بخشایش-K¹⁰ بمردی گرازان ترم
 15 K, IV-بدانیدش و-IV بدانش ورا-K¹⁴ کسی را که باشد ز دانش نشان
 19 VI-مرد VI¹⁹ گراینده بر مهتران مهترست-K¹⁸ پرورد-VI¹⁷ پاک جان-K¹⁶
 23 K-доб. б.: 22 K-(!) بدان نام(!)-VI²¹ ازو²¹ دل مرد با داد-K²⁰
 فروتن سه دیگر کس و دادگر * شکویا(!) و جویای دین و هنر

- 4315 بپرسید کز نی کوی سودمند¹
 چنین داد پاسخ که آنک³ از نخست
 بکوشید تا بر دل هر کسی
 چنین داد پاسخ که هر کس که داد
 نگه کرد پرسنده بوزرجمهر
 بدو گفت کز⁶ گفتنی هرچ⁷ هست
 سراسر همه پرسش⁹ یاد گیر
 سخن را مگردان پس و پیش¹² هیچ
 اگر یاد گیری چنین¹⁴ بیگمان
 که چندین¹⁶ بگفتار بشتافت¹⁷
 4325 جهانداندار آموزگار تو باد
 کنون هرچ دانم²⁰ بپرسم ز داد²¹
 ز فرزند کو بر پدر ارجمند
 بیخشایشی دل سزاوار کیست
 ز کردار نیکی پیشیمان کراست
 4330 سزا کیست کورا نکوهش کنیم
 ز گیتی کجا بهتر آید گریز

کدامست و مرد از چه - K, VI-² گرچه بود سودمند - VI ازو گفت مرد ارجمند - IV¹
 دل خویش او - VI⁵ 4316-4317 оп. VI-⁶⁶ نخست - IV⁴ که آن - IV³ گردد بلند
 VI¹⁰ گویمت - VI پرسمت - K⁹ نویسم سراسر - K⁸ هرچه - K, IV, VI⁷ از - IV⁶
 IV-⁴ بس و پیش - K, VI¹² چنان چون بود مرد دانا پذیر - K¹¹ همه پاسخ از داد
 شوی برتر - K¹⁵ سخن - K¹⁴ داد - IV¹⁸ (метр нарушен). (в тексте конъектура). بس پیش
 یافند - VI¹⁸ بشتافتند - VI¹⁷ چو چونین - VI¹⁶ باب السماء مفتوح لك - B از اختر
 آنچه - IV, VI²² بداد - K, VI²¹ هرچه دانم - IV, VI هرچه از تو - K²⁰ روشن - IV, VI¹⁹
²³ K, VI-^{доб.}:

بپاسخ خردمند پیدا شود * بهر آرزو بر توانا شود
 K - еще доб.:

سخن همچو قفلست و پاسخ کلید * بپاسخ بد از نیک آید پدید
 ز - VI²⁶ بر دل - VI²⁵ 24 VI-⁶ оп.

بیدین¹ روزگار از² چه باشییم شاد
 زمانه که اورا ببااید ستود⁴
 گرانمایه تر کیست از دوستان
 کرا⁶ بیشتر دوست اندر جهان
 4335 همان نیز دشمن⁸ کرا پیشتر
 سزاوار آرام¹⁰ بودن کجاست
 ز گیتی زیانکارتر¹¹ کار چیست
 ز چیزی که مردم همی پرورد
 4340 ستمکاره کش نزد¹⁴ او شرم نیست
 قیامی بگیتی ز گفتار¹⁵ کیست
 چه چیزست کان ننگ¹⁷ پیش آورد
 بیروز تا شب برآمد ز کوه
 چو هنگام شمع آمد¹⁹ از²⁰ تیرگی
 4345 ز گفتار ایشان²¹ غمی گشت شاه
 گرانمایه هر مزد بر پای خاست
 که از شاه گیتی میداد تهنی
 میداد که بی تو بپیم تاج
 بیپوش جهان²³ پیش تو خاک باد
 4350 سخن هرچ²⁶ او گفت پاسخ دهم²⁷

کدامست و- K⁵ شنود (!)- K⁴ داریم- K³ ار- IV روزگاران- K² وزین- IV¹
 دانش- K⁸ شاید بدو- VI که شادند ازو- K⁷ اگر- IV⁶ برچه- IV; (метр нарушен); برما
 وما- 4338-4341 оп. B- VI-66. 12 (метр нарушен). زیانکار- K¹¹ و VI-دوب. 10 و VI-6. 9
 ستمگر که نزدیک- K¹⁴ زود بر- K¹³ أضر الأشياء في هذه الدار التي هي عرضة للفتاء
 VI- 18 نیک- IV سه چیزست آنرا که- K¹⁷ دوستان پرز- K¹⁶ ز گیتی بگفتار- K¹⁵
 پیرش- VI²³ شاهان و هم- IV²² او چون- IV, VI²¹ و- K²⁰ آید- VI¹⁹ نیاید
 K- 25 خای- VI²⁴ جوان

همه روز فیروز تخت تو باد * همه چشم روشن بتخت تو باد
 K³⁰ روز- K²⁹ بدان- K²⁸ گفتند پاسخ دهم- VI دهم- K²⁷ آنچه- VI, K²⁶
 دهم- VI

- ز فرزند پرسید دانا سخن
 بفرزند¹ باشد پدر شاد دل
 اگر مهربان باشد او بر پدر
 دگر آنک⁴ بر جای بخشایشست
 4355 بزرگی که بختش پراگنده گشت
 ز کار وی از خون خروشی رواست
 دگر هرک⁸ با مردم ناسپاسی
 هر آن کس که نیکی فرامش کند
 دگر گفست از آرام¹⁰ راه گریز
 4360 بشهری که بیداد شد پادشا
 ز بیدادگر شاه باید گریز
 چه گوید که دانی که شادی¹² بدوست
 دگر آنک پرسد ز کار زمان¹⁴
 روا باشد¹⁷ از چند بستایدش¹⁸
 4365 دگر آنک پرسید²⁰ از مرد دوست
 توانگر بود چادر او پیش
 کسی که فروتن²⁴ تر و رادتر
 دگر آنک پرسد که دشمن کراست
 چو گستاخ باشد زبانش بید
- وزو باییدم پاسخ افگند بن
 ز غمها بندو دارد² آزاد دل
 بنیکی³ گراینده و دادگر
 برو چشم را⁵ جای پالایشست
 بپیش یکی ناسزا بنده⁶ گشت
 که ناپارسایی برو پادشاست⁷
 کند نیکویی مانند اندر هر اس⁹
 خردرا بکوشد که بپهش کند
 گرفتن کجا خوبتر از ستیز¹¹
 ندارد خردمند بودن روا
 کزو خیزد اندر جهان رستخیز
 برادر بود یا دلارام دوست¹³
 زمانی کزو گم¹⁵ شود بدگمان¹⁶
 هم اندر ستایش بیفزایدش¹⁹
 ز هر دوستی²¹ یارمندی²² نکوست
 چو درویش باشد تو با او بکوش²³
 دل دوستانش²⁵ بندو شادتر²⁶
 کزو دل همیشه بدرد و بلاست
 ز گفتار او دشمن آید سزد

بدو VI-مرده را-IV⁵ آنکه-IV, VI⁴ بگیتی-IV³ گردد-VI² ز فرزند-VI¹
 هر که-K, IV⁸ که بر پادشاهی پدر پادشاست-VI; б. оп.; IV⁷ ناسزاپنده-VI⁶ مرده را
 (в тексте по T). خود نیززد پیشیز-K, IV¹¹ کارام و-K¹⁰ 4357-4362. VI-66⁹
 وأمّا الذی یفرح به فهو إما-¹³ (в тексте по T). که دانا که شادی-IV راه گشادن-K¹²
 IV,¹⁷ نیم سود و زیان(!)-VI¹⁶ بد-K¹⁵ نهان-K¹⁴ سقیق صالح او سقیق ناصح
 دشمنی-K²¹ پرسیدی-IV, VI²⁰ بیفزایدش-IV¹⁹ بستایدش-IV¹⁸ دارد-VI
 فزونتر بد-VI²⁴ (в тексте по T). مکوش-IV نپوش-K²³ نازمندی-IV²²
 دوستداران-K²⁵ б. оп.; IV²⁶

- 4370 دگر آنک پرسید¹ دشوار چیست
چو بد بود و بدساز با وی⁴ نشست
دگر آنک گوید گوا کیست راست
به از آزمایش ندیدم⁶ گوا
زیانکارتر کار گفتمی که چیست
چو چیره شود بر دلت بر هوا
پشیمانانی آرد بفرجام سود⁹
دگر آنک گوید که گردان ترست
چنین دوستی مرد نادان بود
دگر آنک گوید ستمکاره¹³ کیست
چو کزی کند مرد بیچاره خوان
هر آن کس که او پیشه گیرد دروغ
تباهی که گفتمی ز گفتار کیست
سخن چین و دو روی و بیکار¹⁶ مرد
پرسید دانا که عیب از چه پیش
- 4375
4380
- بی آزار را دل² پیر آزار کیست³
یکی زندگانی بود چون کیست
که جان و خرد بر گوا بر گواست⁵
گوا ای سخنگوی و⁷ فرمان روا
که فرجام ازان بد بماید گریست⁸
هوا بگذرد همچو باد هوا
گل آرزورا نشاید بسود¹⁰
که چون پای جویی بدستت¹¹ سرست
سرشتش بد و رای گردان¹² بود
بریده دل از شرم و بیچاره¹⁴ کیست
چو بی شرمی آرد ستمکاره خوان
ستمکاره ای خوانمش بی فروغ
پیر آزارتر درد آزار کیست¹⁵
دل هوشیاران کند پر ز درد
که باشد پشیمان ز گفتار خویش

1 K, VI — پرسد که 2 K — با دل 3 K — چیست Л — здесь кончается лакуна; IV, VI —

К — доб.: بر آزار کیست (!)

پیر آزار دل باشد و خوارتر * چنان دان که هر کس پیر آزارتر
Л, VI — оп. бб. بجای و خرد بر گوا کراست — K⁵ ز بدخواه و بدساز با او — IV⁴
وَأَمَّا أَضْرُ الْأَشْيَاءِ فَهِيَ سَوْءُ خَلْقِ الْمَلُوكِ : 11-ти бб. : 4372—4382; Б — содержание этих опущенных
فاذا صحبتهم ملوك وإذا لم تصحبهم أدلوك وأما الذی يعجل الزمان إنفاده فهو الشهوة
التي تملك من المرء فؤاده فيملقى في تحصيلها إلى يد الهوى قياده وأما الظالم الذی لا
حياء في عينه فهو الذی زاغ عن منهج السداد و عرف بالوقاحة في كسب الفساد و من
اتخذ الكذب حرفته والتزید دیدنه و عادته. وأما الذی ینیر كلامه للفساد فهو النمام
оп. و — IV⁸ 7 IV — بروبر — K⁶ والمنافق و ذو البطالة النائة في الظلم الجهالة
IV — (в тексте) بسور — IV⁹ آید بفرجام سور — IV⁹ 4374—4375 оп.
IV¹⁴ — بیچاره — IV¹³ ستمکار — IV¹² سرشت بدآرای کیهان — IV¹¹ جویم بدستم — IV¹⁰ по T).
بی آزار — VI¹⁶ بی آزاری و درد بازار کیست — K¹⁵

- 4385 هر آن کس که راند سخن بر گزاف
 بگامی¹ که تنها² بود در نهفت
 هم اندر زمان چون گشاید سخن
 خردمند و گهر⁵ مردم بی هنر
 چنین بود تا بود دوران دهر⁷
- 4390 همه پرسش این⁹ بود¹⁰ و پاسخ همین
 زبانها بفرمانش¹¹ گوینده باد
 شهنشاه کسری ازو¹⁵ خیره ماند
 ز گفتار او¹⁶ انجمن شاد شد¹⁷
 نیشتنند¹⁸ عهدی بفرمان شاه
 4395 چو قرطاس رومی²⁰ شد از باد خشک²¹
 بموید سپردند پیش²² ران²³
 جهانرا نمایش چو کردار نیست
 اگر تاج داری اگر گرم²⁸ و رنج
 بپیوستم این³⁰ عهد نوشین روان
 4400 یکی نامه³¹ شهریاران بخوان

¹ L —VI بکاهد ² پنهنان —VI ³ بود —K ⁴ L, IV, VI —ردان ⁵ K, IV, VI —
 آن —K ⁶ IV —نگیرد ⁷ L —دور زمان ⁸ L —ازو بیگمان —IV, VI —б. оп. ⁹ K —
 دلارای و شادان —K ¹⁰ IV, VI —رای و ¹¹ K —همیشه جهانجوی —VI —اینست ¹² K, IV, VI —
 چو منشور او گشت —K ¹³ K —چینی —IV, VI ¹⁴ K —بزرگان آن —K ¹⁵ K —درو —IV ¹⁶ K —
 عهدنامه¹⁷ شاه کسری بهرمزد —K منشور نوشتن کسری برای هرمز —L, IV, VI —گشت ¹⁸ L, IV, VI —
 عهدنامه نوشتن کسری —VI اندر عهدنامه¹⁹ نوشین روان در باره²⁰ پسرش —IV پیش از وفات
 بنام هرمز ²¹ K —همی —L, K ²² K —درد —IV ²³ K —بجز —VI ²⁴ K —پر —K ²⁵ K —موبدان —K ²⁶ K —سرافراز —VI ²⁷ K —
 عهدنامه²⁸ شاه کسری بهرمزد —K منشور نوشتن کسری برای هرمز —L, IV, VI —ب. помещён после б. 4397, перед
 которым доб. заголовки: L —هرمز —K ²⁹ K —نویسم پس ³⁰ K —همی —L, K ³¹ L —جهان —K, IV, VI —ب. помещён после б. 4397, перед
 которым доб. заголовки: L —هرمز —K ³² K —نویسم پس

چو روزش سرآمد نبودش درنگ
 خرد گیر وز³ بزم و شادی بگرد⁴
 روانرا ز توپه تو⁵ برتافتی⁶
 چو⁷ اندرز⁸ نوشین روان یاد کرد
 یکی نو پی افگند⁹ موبد سخن
 نیشستند¹¹ پس نامه‌ای بر حریر
 به¹⁴ هر مزد ناسال خورده جوان
 دگر گفت کین¹⁵ پند پور قیاماد
 پر از¹⁶ رنج و تیمار و درد و بلاست
 ز رنج زمانه دل¹⁷ آزادتر
 بماید شدن زمین سپنجی سرای
 برخشونده روز و شب دیرباز²⁰
 که بر هر سری باشد او افسری²²
 دلفروز و بخشنده²³ و دادگر
 خردمند و زیمیای افسر بدی
 که در پادشاهی مرا کرد یاد

برای و بداد و¹ ببزم و بچنگ
 تو ای پیر فرتوت بی توپه² مرد
 جهان تازه شد چون قدح یافتی
 چه گفت آن سراینده سالخورد
 سخنهای هر مزد چون شد بمن
 هم آواز شد¹⁰ رایزن با دبیر
 دلارای عهدی¹² ز¹² نوشین روان¹³
 سر نامه از دادگر کرد یاد
 بدان ای پسر کین جهان بی وفاست
 هر آنکه که باشی بدو شادتر
 همه شادمانی بمانی¹⁸ بجای
 چو اندیشه رفتن آمد¹⁹ فراز
 بجستیم²¹ تاج کی را سری
 خردمند ششی بود مارا پسر
 ترا برگزیدم که مهتر بدی
 بهشتاد بر بود پای²⁴ قیاماد

4405

4410

4415

دگرد(!)-Л 4 و از-K, VI 3 توشه-VI 2 چنین شهریارم-VI بداد و برای-K, IV 1
 Б-б. оп.; K-доб.: چرا تافتی-IV 6 از بر توپه-VI روان از در توپه-K 5 مگرد-VI
 اگر بخردی سوی توپه گرای * که باشد خردمند پاکیزه رای
 پس از پیریت روزگاران نماند * تموز و خریف و بهاران نماند
 ازان پس که تن جای گیرد بخاک * نگر تا کجا باشد آن جان پاک
 دگر نو درافگند-VI بن افگند-IV پی در افگند-K 9 هم ایدر ز-IV 8 که-VI 7
 از-VI 13 با عهد-IV 12 نوشتند-Л, IV, VI 11 هم او و شه-VI هم آوای شد-K, IV 10
 نماند-VI 18 به-IV تن-K 17 ترا-VI 16 این-VI 15 ز-Л 14 عهد نوشیروان
 K-доб.: دیرباز-IV 20 آید-K 19

جهان جهان داشتیم چند سال * بگیتی کسری را ندیدم همال
 نگردد بچاره چو آیدت مرگ * شود خشک ار چند پارسست و برگ
 لما آذای علی ثمانین-Б سال-K, VI 24 رخشنده-IV 23 VI-б. оп. 22 نجستیم-K 21

کنون من رسیدم بهفتاد و چار
 جز آرام¹ و خوبی نجستم برین
 امیدم چنانست کز کردگار
 گر ایمن⁴ کنی مردمانرا بداد
 4420 پاداش نیکی بیابی بهشت
 نگر تا نباشی بجز⁶ بردبار
 جهاندار و⁸ بیدار و⁸ فرهنگجوی
 بگرد دروغ ایچ گونه مگرد
 4425 دل و مغزرا دور دار از شتاب
 بنیکی¹³ گرای و بنیکی بکوش
 نباید که گردد بگرد تو بد
 همه پاک پوش و همه پاک خور
 ز یزدان گشادی و بپزدان گرای
 4430 جهانرا چو آباد داری بداد
 چو نیکی نمایند پاداش کن
 خردمندرا²⁰ شاد و نزدیک دار
 بهر کار با²¹ مرد دانا سگال
 چو یابد خردمند نزد تو راه
 4435 هر آن کس که باشد ترا زبردست

بجز شاد—VI شاه—K³ که یابم پس از مرگ—VI پس از مرگ من—IV² از نرم—I¹
 K, IV, VI—⁷ جز از—K, IV⁶ خنک آنکه—VI آنکه—IV⁵ که ایمن—VI گرامی—K, J⁴
 K, ¹² خرد با—K, IV, VI¹¹ بود مر ترا—VI¹⁰ گویی—IV⁹ و—IV, VI⁸ تیزی
 تو از—K¹⁷ 6. op. VI—¹⁶ بتو—K¹⁵ که از—IV, VI¹⁴ بنیکان—IV¹³ آید—IV, VI
 خود ایمن—VI بود گنجت آباد و بخت از تو شاد—IV بخت آباد و بخت از تو شاد
 ومن أحسن اليك فبادر إلی مجازاته و لا تؤخرها حتی—B همی—II¹⁸ بخسبی وز داد شاد
 IV—²² همه کار بر—VI²¹ هنرمندرا—K, IV²⁰ 6. op. VI—¹⁹ لا تخلق جدّة حسنة
 سختی و منمای دست—K²⁴ پادشاهی—VI²³ گنج و سپاه—VI تخت و گنج و کلاه

بزرگان و آزادگانرا بشهر¹ ز داد² تو باید که³ یابند بهر
 بییدادگر مرد مگذار⁴ کار همه⁵ گوش و⁶ دل سوی درویش دار
 و ایدونک دشمن شود دوستدار 4440
 چو از خویشتن نامور داد داد بر¹¹ ارزانیان گنج بسته مدار
 که گر پند مارا¹³ شوی کار بند که نیکی دهش نیک خواه تو باد
 مبادت فراموش گفتار من 4445
 سرت سبز باد و دلت شادمان همیشه خرد پاسیمان تو باد
 چو من بگذرم زمین جهان فراخ بجایی کزو دور باشد گذر
 دری دور بر چرخ ایوان²² بلند نیشسته²³ برو بارگاه مرا 4450
 فراوان ز هر گونه افگندنی بکافور تن را توانگر کنید
 ز آورد باید یکی خوب²¹ کاخ نپژد بدو کرکس تیز پر
 بهالا برآورده چون ده کمند بزرگی و گنج و سپاه²⁴ مرا
 هم از²⁵ رنگ و بوی و²⁶ پراگندنی ز مشک از بر ترگم²⁷ افسر کنید

1 Л- ز نیک و بد تو که- VI³ نیک- IV² بازارگانان شهر- K ز دهر- Л¹
 2 IV-66. 4438-4441 оп. 3 K, VI- غم 4 K, VI-66. 4438-4441 оп. 5 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 6 VI-66. 4438-4441 оп. 7 K, VI-66. 4438-4441 оп. 8 K, VI-66. 4438-4441 оп. 9 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 10 K, VI-66. 4438-4441 оп. 11 K-66. 4438-4441 оп. 12 VI-66. 4438-4441 оп. 13 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 14 K, VI-66. 4438-4441 оп. 15 K, VI-66. 4438-4441 оп. 16 K, VI-66. 4438-4441 оп. 17 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 18 K, VI-66. 4438-4441 оп. 19 K, VI-66. 4438-4441 оп. 20 K, VI-66. 4438-4441 оп. 21 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 22 K, VI-66. 4438-4441 оп. 23 K, VI-66. 4438-4441 оп. 24 K, VI-66. 4438-4441 оп. 25 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 26 K, VI-66. 4438-4441 оп. 27 K, VI-66. 4438-4441 оп.

ور ایدونکه دشمن بود دوستدار * بشوره زمین تخم نیکی مکار
 14 IV-66. 4438-4441 оп. 15 K, VI-66. 4438-4441 оп. 16 K, VI-66. 4438-4441 оп. 17 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 18 K, VI-66. 4438-4441 оп. 19 K, VI-66. 4438-4441 оп. 20 K, VI-66. 4438-4441 оп. 21 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 22 K, VI-66. 4438-4441 оп. 23 K, VI-66. 4438-4441 оп. 24 K, VI-66. 4438-4441 оп. 25 K, VI-66. 4438-4441 оп.
 26 K, VI-66. 4438-4441 оп. 27 K, VI-66. 4438-4441 оп.

- 4455 ز دیبای زربفت پرمایه¹ پنچ
 بپوشید بر ما برسم کیان
 بسازید هم زمین نشان تخت عاج⁴
 همان هرچه ز زمین به پیش اندرست⁶
 گلاب و می و زعفران جام بیست⁸
 نهاده ز¹⁰ دست چپ و دست راست
 ز خون کرد باید تهیگاه خشک
 4460 ازان¹³ پس برآید¹⁴ در گاه‌ها
 چو زمین گونه بد¹⁵ کار آن بارگاه
 ز فرزندان وز دود¹⁸ ارجمندی
 بیاساید از²¹ بزم و شادی دو ماه
 سزد گر²² هر آنکو بود پارسا
 4465 ز فرمان هر مزد بر مگذرید
 فراوان بران نامه²⁵ هر کس گریست
 برفت و بماند²⁷ این سخن²⁸ یادگار
 کنون زمین سپس تاج³⁰ هر مزد شاه

ز پایین تا سر ز-³ K-³ داکار دیده(!)-² J-² ز هر جامه پاک زربفت-¹ K, IV, VI
 بر دو-⁴ J-⁴ بر آیین پکان ما نامیان(!)-^{VI} میندید هرگز بدی را میان-^{IV} سر تا میان
 بپاویزی اندر-^{IV} بپاویخته تاج بر نیک بخت-^{J-5} ازین همنشان تخت عاج-^{K, IV} تخت
 هشت-^{J-8} محمر است-^{K, IV, VI-7} همه هرچ زمین بیشتر ایدرست-^{J-6} بر عاج تاج
 وزان-^{K, VI-13} VI-⁶ б. оп.¹² بدوی اندرون کرده-^{IV-11} به-^{IV, VI-10} دو پشت-^{J-9}
 IV-¹⁸ VI-⁶ б. оп.¹⁷ کسی نزد ما-^{K, IV-16} دگر گون بود-^{K, IV-15} در آید-^{J, K, VI-14}
 K-²⁰ доб.:¹⁹ آمد-^{K-19} دوده و

روان‌شان ز اندیدیشه آزاد کن * بخوبی روان مرا پاد کن
 برین نامه پادشا-^{IV-24} بدین-^{J-23} ار-^{K-22} بپاید پس از-^{VI} برآساید از-^{IV-21}
 جهان-^{J, VI-28} برفت او و ماند-^{IV-27} کسری-^{K, IV, VI-26} عهد-^{VI-25} VI-⁶ б. оп.
 K, IV, VI-²⁹ доб.:

چو با او جفا کرد گردان سپهر * نباید که جوئی ازو داد و مهر
 از گفته نیکخواه-^{K-31} تاج و اورنگ-^{IV, VI-30}

[پادشاهی هرمزد¹ دوازده سال بود]

همی کرد با³ بار و برگش⁴ عتاب⁵
بمستی همی داشتی در کنار⁶
همی یاد یار آمد⁹ از چنگ اوی⁸
کجا یافتی تیز بازار آن¹⁰
ز بار گران شاخ تو هم بغم¹¹
بدان¹² رنگ رخا پیاراستی
همی مشک بوید ز پیراهنت
بلولو¹³ بر¹³ از خون نسط¹⁴ برزدی
سرت برتر از کاویانی درفش¹⁶
مرا کردی از برگ¹⁸ گل ناماید

بخندید تـوز بر² سرخ سیب
که آن دستۀ گل بوقت بهار
همی باد شرم آمد⁷ از رنگ اوی⁸
چه کردی که بودت خریدار آن
عقیق و زبرجد که دادت بهم
همانا که گل را بها خواستی
همی رنگ شرم آید از گردنت
مگر جامه از مشتری بستدی
زبرجدت برگست و چرم¹⁵ بنفش
بپیرایه¹⁷ زرد و سرخ و سپید

5

10

نجوید—VI-³ ازبر—VI- بخنده نمود اندرو—IV- نارنج با—K-² نوشین روان IV-دوب.¹
بر—VI- رایشان داد کار—K-⁶ 66. оп. Б-عتیب—K-⁵ نار و نرگس—VI, K, LI-⁴ ابر
چو بد یافتی—K-¹⁰ ناز آمد—VI- باز آمد—IV- یار آید—LI-⁹ او—VI-⁸ آید—LI-⁷ کنار
IV- ز بازارگان بار گوهر بغم—LI-¹¹ چرا تافتی سر ز بازار آن—VI- خود هم از کار آن
پر—IV-¹³ همان—VI-¹² ز بارگران نار و نرگس بغم—VI- ز بار کز از بار گوهر بغم
زبرجد رخت—VI- ومویت—IV- نارت—K- زبرجد بزرگست و چرم¹⁵—LI-¹⁵ رقم—K-¹⁴
سرخ و سبز و—VI- سبز و شاخ سپید—K-¹⁷ 4. б. помещен после б. K-¹⁶ گشت خطت
مرگ—K-¹⁸ سپید

که آرایش باغ بنهفته‌ای
بجام می اندر کنم² یاد تو
چو دیهیم هرمنز پیارایمت
نبینی⁴ پس از مرگ آزار⁵ من

نگارا بهارا کجا رفته‌ای
همی مهرگان¹ بوید از باد تو
چو رنگت شود سبز بسته‌ایمت
که امروز تیزست³ بازار من

[آغاز داستان]

پسندیده و دیده از هر دری
سخن‌دان و با فرّ و با پال⁸ و شاخ⁹
ز هرمنز که بنشست بر تخت داد
چو بنشست بر نامور پیشگاه
توانا و داننده¹² روزگار
گرانمایگانرا گرامی کنیم¹⁴
چنان چون پدر داشت با داد¹⁵ و فر¹⁶
ستم دیدگانرا تن‌آسان کنیم
همان بخشش و داد و شایستگی¹⁸
بد و نیک هرگز نماند²⁰ زنهان²¹
که از دادشان آفرین بود بهر
بزرگی و گردی و شایستگی
بدانندیشرا داشتند درگداز

یکی پیر بد مرزبان⁶ هری
جهان‌دیده‌ای⁷ نام او بود ماخ
بپرسیدمش تا چه داری¹⁰ بیاد
چنین گفت پیر خراسان¹¹ که شاه
نخست آفرین کرد بر کردگار
دگر گفت ما¹³ تخت نامی کنیم¹⁴
جهانرا بداریم در زیر پر
گنه کردگانرا¹⁷ هراسان کنیم
ستون بزرگیست آهستگی
بدانید¹⁹ کز کردگار جهان
نیساگان ما تاجداران دهر
نجستند جز داد و بایستگی²²
ز که‌تر پرستش ز²³ مهتر نواز

15

20

25

IV-⁴ مرگست VI-³ بیک جام می نو کنم IV-² نو خورم II-¹ بوی جان VI-¹
با برگ و با برد K-⁸ جهان‌دیده و VI-⁷ و K-⁶ آزار K-⁵ بگیتی VI-⁶ بیبندی
VI-¹² آن پور ماخان VI-¹¹ دارد K, IV-¹⁰ ب. оп. IV-⁹ با برگ و با بیخ VI-
K-¹⁶ با زیب VI-¹⁵ پدر بد بآیین IV-¹⁵ کنم II-¹⁴ دا (!) II-¹³ دارنده
کسی بد کند بردباری کنیم * چو رنج آیدش بیش یاری کنیم
VI-¹⁸ بزرگی و گردی و شایستگی IV-¹⁸ گنه‌گارگانرا K-¹⁷ IV-²² ب. оп. IV-²¹ بایستگی
VI-²² IV-²¹ 24, 25 и первое мисра б. 26 оп. K-²⁰ ندادید K-¹⁹ بایستگی
II-²³ پرست وز II-²³ آهستگی

توانایی و داد³ و پیمان⁴ مراسم⁵
 بنمازد بدو⁶ مردم پارسا
 زمانه ز بخشش باسایشست⁸
 پیرمایه⁹ بر پاسبانی کنیم
 بر ما چنان کرد بازار¹⁰ خویش
 مدارید راز از¹³ دل نیکخوی¹⁴
 مرا داد آن دادن¹⁶ آسان بود
 همه شاد باشید زین¹⁷ تاج و تخت
 چو بخشایش¹⁹ و داد و بخشش²⁰ مراسم
 ز دل کینه و آز بیرون کنید
 نمایند دو چشمش بد روزگار
 بکوشید یکسر کهن و مهران
 سوی ناسپاسی دلش ننگرد²³
 بود مزد آن²⁵ سوی تو²⁶ نارسان²⁷
 که او را²⁸ نباشد سخن جز بروی
 تو بر وی بستستی گمانی³⁰ مبر
 سخنهاى شاهان بخواند³² همی

بهر کشوری دست و¹ فرمان مراسم²
 کسی را که یزدان کند پادشا
 که سرمایۀ⁷ شاه بخشایشست
 بدرویشی بر مهربانی کنیم
 هر آن کس که ایمن شد از کار خویش
 شمارا بمن هرچ¹¹ هست آرزوی¹²
 ز چیزی که دستان¹⁵ هراسان بود
 هر آن کس که هست از شما نیکبخت
 میان بزرگان¹⁸ درخشش مراسم
 شما مهربانی بافزون کنید
 هر آن کس که پرهیز کرد از کار
 بخشنودی کردگار²¹ جهان
 دگر آنک²² مغزش بود پر خرد
 چو نیکی فزایی²⁴ بروی کسان
 میامیز با مردم کز گوی
 وگر شه ریارت²⁹ بود دادگر
 گر ایدونک گویی نداند³¹ همی

30

35

40

IV-⁵ برهان-IV, VI⁴ رای-K, IV, VI³ تراست-VI² بخوبی همه دست-K¹
 доб. выше оп. б. 24. L-⁶ پرو-⁶ سرمایۀ-IV⁷ سرمایۀ-VI⁸ K-⁸

همه کار ما داد و بخشایشست * ز فرهنگ گیتی پر آرایشست
 ز من-VI⁶ بما هرچه-K, IV¹¹ جوان کرد آثار [بازار-VI]-L, IV, VI¹⁰ سرمایہ-IV⁹
 مدارید راز از [از-VI]-K, VI [از-VI]-L¹³ بازار از-L¹³ آرزو-K, IV, VI¹² هر چه
 IV, K-¹⁷ داد ازان دادن-K, VI دادن داد-L¹⁶ دل مردم بد-K¹⁵ دل نیکخو-VI¹⁴
 شهریار-IV²¹ پوشش-K²⁰ همان کوشش-VI¹⁹ بتخت اندرون خود-K¹⁸ ازین-VI¹⁸
 K-²⁷ او-L, K²⁶ من-L²⁵ فزاید-L²⁴ VI-⁶⁶ 40-41 оп. VI-²³ آنکه-IV²² доб.:

سرمایۀ شاه بخشایشست * زمانه ز بخشش پر آرایشست
 چه خوانی-L³² بدانی(!)-L³¹ گمانی بستنی-L³⁰ شهریاری-K²⁹ آذرا-IV²⁸

45 چو بـغـشـایـش از دل کند شهـریـار
 هر آن کسی که او پند ما داشت² خوار
 چو شاه از تو خـشـنـود شد راستیست
 درشتی⁶ نـرمـیست⁷ در پند تو
 ز نیکی مپـرهـیز هرگز بـرنـج
 چو اندر جهان کام دل یافـتی
 50 چو دیهیم هفتاد بر سر نهی
 بـهـر کار درویشی دارد دلـم
 همتی خواهم از پای پروردگار
 که درویشـرا شاد¹⁷ دارم¹⁸ بگنج
 55 هر آن کس که شد در جهان شاهـفی
 سرشـرا بپـیـچـم ز کنـداوری
 چـنـین است²² انـجـام و آغاز ما
 درود جهان آفرین بر شـماست²⁵
 چو بنشینید گفتار او انـجـمن
 60 سر گنجـدازان²⁹ پر از بیم گشت
 خردمند و³⁰ درویشی زان هرک³¹ بود

نجوید- VI- خون- IV-³ تهدید ما داشت- IV, VI- تهدید ما کرد- L² روی- VI-¹
 بزمست- L, K-⁷ درشتی و- K-⁶ نه از غایت کژی و- VI-⁵ ازو- K-⁴ دلش خوبی
 همی- L-¹² شاد دلرا- VI-¹⁰ (нет рифмы). رنج- VI-¹¹ نرم- L-⁸ VI-⁶. op.⁹
 K-¹⁶ доб.:¹⁶ چندی- IV-¹⁴ VI-¹³ VI-¹⁵ ایام- VI-¹⁵ چندی- IV-¹⁴
 که درویشـرا پای روزی دهیم * همه شـادی و دلـفـروزی دهیم
 K, IV, VI-²² داوری- VI-²¹ نخواهم- K, IV, VI-²⁰ ندارم- K-¹⁹ دارد- VI-¹⁸ یاد- K-¹⁷
 IV, VI-²³ چینی باد تا باد دین شما- K-²⁵ آواز- IV-²⁴ هوش- K-²³ همینست
 K-²⁹ ازو- VI-²⁹ ازان- IV-²⁸ زو- K-²⁸ بر شما- VI-²⁷ شما- K, IV-²⁷ یاد- IV, VI-²⁶
 درویشـرا ز- VI-³¹ از این که- IV-³¹ روشن روان هر که- K-³¹ و VI-³⁰ بخردان زو
 L-³² آنگه³² روشنایی- L-³²

هر آن چیز در پادشاهی² که خواست
 بیخسوسو شد از راه³ آپین و کیش
 بدی شاد و⁵ ایمن ز بیم گزند
 بدین⁶ گونه بد⁷ رای⁸ و آپین شاه
 یکی پیر و⁹ دانا¹⁰ و دیگر جوان
 دبیر¹³ خردمند با فر و چهر
 خردمند و روشن دل و شاد کام
 چو دستور بودند و همچون¹⁶ وزیر
 یکایک برآرد¹⁸ بناگاه گرد
 که روزی شوند اندرو ناسپاس
 بیمهوده پر²² بند و زندانش ساخت
 رخانش ز اندیشه بی رنگ²³ شد
 بمردی²⁵ ورا²⁶ نام بد زردهشت
 چنان شد که دل²⁸ خسته گردد بتیر
 نه خورد و نه پوشش نه انده گسار³⁰
 بموید که ای³² بنده را³³ مغز و پوست³⁴
 کسی را بنزدیک من نیست راه

چنین بود تا شد¹ بزرگیش راست
 برآشفت و خوی بد آورد پیش
 هر آن کس که نزد پدرش⁴ ارجمند
 یکایک تبه کردشان بیگناه
 سه مرد از دبیران نوشین راون
 چو ایزدگشسب¹¹ و دگر برزمهر¹²
 سه دیگر که¹⁴ ماه آذرش بود نام
 بر تخت نوشین راون این¹⁵ سه پیر
 همی خواست هرمز کزین هر¹⁷ سه مرد
 همی بود ز¹⁹ ایشان دلش پهراس
 با ایزدگشسب²⁰ آن زمان²¹ دست آخت
 دل موبد موبدان تنگ شد
 که موبد بد و پای²⁴ بودش سرشت
 ازان بند ایزدگشسب²⁷ دبیر
 چو روزی برآمد²⁹ نبودش زوار
 ز زندان پیامی³¹ فرستاد دوست
 منم بی زواری³⁵ بزندان شاه

65

70

75

K-⁴ و VI-³dob. بران چیز بر پادشا شد [بد-VI] K, IV, VI-² و باشد-IV¹
 و-IV⁹ on. رسم-VI⁸ شد-K, VI⁷ برین-K, IV, VI⁶ و-K⁵ on. بر پدرش-VI پدر
 L-¹⁴ ز پیر-IV¹³ پر ز مهر-IV¹² آزرگشسب-L¹¹ پیرسر بود-VI برنا-K¹⁰
 پنهان(!)-IV¹⁴ همی ساخت هرمزد ازین هر-L¹⁷ و همچو-K¹⁶ آن-L¹⁵ دگر آنک
 L-²⁰ از-K, IV, VI¹⁹ برآرم-VI¹⁸ همی گفت با خود که من زین-VI¹⁶ که تا زین
 IV-²⁴ بپیچید و رویش پر آژنگ-IV²³ بیمهودگی-L²² گهی-VI²¹ بازرگشسب
 آزرگشسب-L²⁷ مر آن پیررا-IV²⁶ بخردی-K, VI²⁵ که از گوهر پاک-VI²⁴ زبد پاک
 بندرا-L³³ این-K³² پیامش-IV³¹ ب. on. VI³⁰ برآمد-L²⁹ کجا-L, VI²⁸
 VI-³⁴dob. ب.: مغزرا-VI

چو روزی برآمد نبودش قرار * نه خورد و نه آرام و نه میگسار
 که من بیگناهم-VI³⁵

شکم گرسنه رنج بفرزایدم	همی خوردنی آرزوی ¹ آیدم	
دوایی بدین درد ریشم ³ فرست	یکی خوردنی پاک پیشم ² فرست	80
غمی گشمت زان جای ⁵ و آرام اوی ⁶	دل موبد از درد پیغام اوی ⁴	
منال ار نیاید بچانت گزند ⁸	چنان ⁷ داد پاسخ که از کار بند	
پر اندیشه شد مغزش از خویشتن	ز پیغام او شد ⁹ دلش پر شکن	
بلرزید زان کار دل در برش ¹¹	بزدان فرستاد لختی خورش ¹⁰	
بدین ¹⁴ ناجوانمرد ¹⁵ بیفرهی ¹⁶	همی ¹² گفت کانون شود ¹³ آگهی	85
نیرزد تن ما برش ¹⁷ یک پیشیز	که موبد بزدان فرستاد چیز	
کند بر من از خشم رخساره ¹⁹ زرد	گزند آیدم زین ¹⁸ جهاندار مرد	
دلش بود پیچان و رخ چون زریز	هم از بهر ²⁰ ایزدگشسب ²¹ دبیر	
بزدان کشد ²² خوردنیها برش	بفرمود تا پاک خوالیگرش	
بیامد بنزدیک ایزدگشسب ²⁴	ازان ²³ پس نشست از بر تازی اسب	90
پر از درد و مژگان ²⁵ چو ابر بهار ²⁶	گرفتندمر یک دگررا کنار	
همی رفت تا شد سخنها ²⁸ کهن	ز خوی بد ²⁷ شاه چندی سخن	

بر من VI- بر من یکی پاک چینی IV- همین بر من LI-² آرزو K, IV, VI-¹ جا-⁵ LI-⁵ او-⁴ LI, VI-⁴ چو مردم کفن دوز و بالین-³ LI, IV, VI- یکی چرب و/ شپیرین K, VI-⁶ از جام-⁶ LI, VI-⁶ ازان جای-⁶ K, VI-⁶ :доб.

ز کردار هرمنز بنالید مرد * ز اندیشه رنگ رخش گشت زرد
 ز دردش بهمانده-¹¹ VI- طعام-¹⁰ VI- بد-⁹ VI- 82-84 оп. K-⁸ بدو-⁸ VI- چنین-⁷ IV-⁷
 تاجور مرد-¹⁵ K, IV- بدان-¹⁴ VI- رسد-¹³ IV- چنین-¹² IV- 6. оп. IV- بی آرام و کام
 زان-¹⁶ VI- بد آید مرا از-¹⁸ K- بر ما تنش-¹⁷ K- همان جان ما-¹⁷ K- بافرهی-¹⁶ IV-
 IV-²² آذرگشسب-²¹ LI- مهر-²⁰ IV- چو از مهر-²⁰ K- رخسار-¹⁹ IV- و کپن روی-¹⁹ K, VI-
 آب-²⁵ VI- بزدان آذرگشسب-²⁴ VI- آذرگشسب-²⁴ LI- وزان-²³ IV, VI- بود-²³ VI- برد
 K, IV-²⁶ перед б. доб.:²⁶ مژگان

نگه‌همان زندان چو اورا بدید * شد از بیم رنگ رخش ناپدید
 نیارست گفتن بزدان مرو * که این شهریار نیست جوشان و نو
 فرود آمد آن پیر گریان ز اسب * همی رفت تا پیش ایزدگشسب
 سخنشان-²⁸ IV- ز بپدادی-²⁷ K

- 95 نهادند خون پیش ایزدگشسب¹ پس ایزدگشسب³ آنچ اندرز⁴ بود ز دینار وز⁵ گنج وز خواسته⁶ بموید چنین گفت کای نامجوی که گر سر نپیچی⁹ ز گفتار من که از شهریاران تو خوردهام¹² بدان¹⁴ رنج پاداش بند آمدست دلی بیگنه پر غم ای¹⁶ شهریار 100 چو موید سوی خانه شد در زمان شنیده یکایک بهرمزد گفت¹⁹ ز²⁰ ایزدگشسب²¹ آنکهی²² شد درشت سخنه‌های موید فراوان شنید هم‌راند اندیشه بر²⁴ خوب و زشت 105 بفرمود تا زهر خوالیگرش چو موید پیامد بهنگام بار²⁶ بدو گفت کامروز ز²⁸ ایدر مرو چو بنشست موید نهادند خون بدانست کان خون زمان ویست 110

K-⁴ آذرگشسب-³ J-³ باز-^{VI} بار-^{IV} K,² ایزدپرست-^{IV} آذرگشسب-^J 1
 IV, بپیراسته-^K 7 گنج آراسته-^{K, IV, VI} 6 و از-^{J, K} 5 آنکه اندرز-^{VI} از در بند
 براندیش-^K 10 بپیچی-^K 9 بهرمز بگوی-^{IV, VI} 8 و از [هم از-^{VI}] خواسته-^{VI}
 ازان-^{VI} 14 بر-^{K, IV, VI} 13 که پیش پدرت اندرون بردهام-^K 12 درد و پیکار-^{VI} 11
 شمارم-^{VI} نماید-^J 17 در غم-^{VI} ای-^{IV} پرگنه از غم-^K 16 بند-^{K, IV, VI} 15
 از-^{VI} بر-^{K, IV} 20 بهرمز بگفت-^{K, IV, VI} 19 بکار آگهان گفت مرد دوان-^K 18
 21-^J آنزمنان-^{K, IV} 22 آذرگشسب-^J 23 ^{VI}-^{VI} это мисра, б. 104 и первое мисра б. 105 оп.
 K-²⁷ کار-^{VI} 26 پیامیخت اندر-^{VI} پیش او در-^{IV} دز یک-^J (?) 25 اندیشه-^K 24
 اندر کشتن ^{IV}-^{IV} 29 امروز از-^{K, IV, VI} 28 بپرسیدن-^{IV, VI} بپرسید از
 هرمزد شاه وزیران پدر خود بکتر

همی خورد شاه از کران تا کران
 نگه کرد موید بدان² بنگرید
 که زهرست بر خوان⁷ تریاک اوی⁸
 بران¹⁰ کاسه زهر یازید دست
 بران¹² بندگان نیز نازش¹³ کنند
 بیازید دست گرامی بخوان
 ترا کردم¹⁴ این لقمه پاک و¹⁵ نغز
 کزین¹⁷ پس چنین باشدت¹⁸ پرورش
 که جاوید بادا سر و افسرت
 بسپیری²⁰ رسیدم²¹ نیفزاییم²²
 بسپاکی روان جهاندار²³ شاه
 برین آرزو²⁵ نشکنی پشت من
 بیامد نماید مرا رای²⁶ و راه
 همی راند²⁸ تا خانه خویش تفت
 یکی جامه افگند و³⁰ فالان بغفت
 ازان گنجها گر ز شهر³¹ آورند
 ز هرمرز بیزدان بنالید زار
 بدان تا کند کار موید نگاه

خورشها بمردند¹ خوالیگران
 چو آن کاسه زهر پیش آورید
 بران³ بدگمان⁴ شد⁵ دل پاک اوی⁶
 چو هرمرز نگه کرد⁹ لبها بست
 بران¹¹ سان که شاهان نوازش کنند
 ازان کاسه برداشت مغز استخوان
 بموید چنین گفت کای پاک مغز
 دهن¹⁶ باز کن تا خوری زین خورشی
 بدو گفت موید بجان و سرت
 کزین نوشه¹⁹ خوردن نفرماییم
 بدو گفت هرمرز بخورشید و ماه
 که بستانی این نوشه²⁴ ز انگشت من
 بدو گفت موید که فرمان شاه
 بخورد و ز خوان زار و²⁷ پیچان برفت
 ازان²⁹ خوردن زهر با کسی نگفت
 بفرمود تا پای زهر آورند
 فروخورد تریاک و³² نامد بکار
 یکی استواری فرستاد شاه

115

120

125

оп. شد-Л⁵ برگوا-К⁴ ازان-VI بدن-К³ بدو-IV² چو بردند-IV¹
 بدن-IV, VI, K¹⁰ و Л-доб.⁹ و او-VI, K⁸ و Л-доб.⁷ او-VI, K⁶ (метр нарушен).
 IV-оп.; VI, K¹⁵ و او-IV, K¹⁴ تارش(!)-К¹³ اجر-VI بدن-IV¹² بدن-IV, K¹¹
 جز این باشدت-VI پایدت-IV, K¹⁸ وزان-VI وزین-IV ازین-К¹⁷ دهن-К¹⁶ کار
 خردمند-Л²³ بیغشاییم-VI, K²² رسیدن-К²¹ بسپیری-VI²⁰ نوشه-IV, K¹⁹
 بیاید بماند-К نماید مرا روی-Л²⁶ بدین آرزو-IV, VI, K²⁵ لقمه-К²⁴
 (метр нарушен) و زان خانه-Л²⁷ بیاید نماید بما رای-VI بیاید نماید مرا رای-IV بما رای
 همان نیز تریاک زهر-К³¹ و-К³⁰ وزان-VI²⁹ همی رفت-VI²⁸ و Л-доб.²⁸
 بران زهر تریاک-IV, K³² بتازند و تریاک بهر-VI

- 130 که آن زهر شد بر تنش کارگر
 فرستاده را چشم موبد بدید³
 بدو گفت رو پیشی هرمزد گوی⁴
 بدین داوری نزد داور شویم⁷
 ازین پس تو ایمن منسو⁹ از بدی
 تو پدرود باشی ای بداندیش مرد¹⁰
- 135 چو بشنید گریان بشد¹² استوار
 سپهبد پیشیمان شد از کار اوی¹³
 مر آن درد را¹⁵ چاره ندید
 بمرد آن زمان موبد موبدان
 چنینست کیهان همه²⁰ درد و رنج
 که این روزگار خوشی بگذرد
- 140 چو شد کار دانا²⁴ بزاری²⁵ بسر
 جهاندار خونریز و²⁶ ناسازگار
 میان تنگ خون ریختن را بیست
 چو شب تیره تر شد مر اورا²⁹ بخواند
- گر¹ اندیشه ما نیامد بپر²
 سرشکشی ز مژگان برخ بچکبید
 که بختت بپرگشتن⁵ آورد روی⁶
 بجایی که هر دو برابر شویم⁸
 که پاداش پیشی آیدت ایزدی
 بدآید برویت ز بد کار کرد¹¹
 بیاورد پاسخ بر شهریار
 بپیچید ازان راست گفتار اوی¹⁴
 بسی¹⁶ باد سرد از جگر برکشید¹⁷
 برو زار و¹⁸ گریان شده¹⁹ بخردان
 چه یازی²¹ بتاج²² و چه نازی بگنج
 زمانه نفسرا²³ همی بشمرد
 همه کشور از درد زیر و زبر
 نکرد ایج یاد از بد روزگار
 بهرام²⁷ آذر مهان آخت²⁸ دست
 بپیشی خود اندر³⁰ بزانو نشاند

چو دید-³ K نتابید سر- VI نیاید بپر- IV چه آمد بسر-² K کز-¹ K, IV, VI
 سرانجام از اندیشه نابکار * شوی زین جهان کور و بیچاره زار
 ز تو یافتنه دشمنان کام دل * روانت ازین بد بماند خجل
 پیشت-¹¹ K خود-¹⁰ VI مخسب-⁹ IV, VI بجای گهر زو برابر شوم-⁸ K شوم-⁷ K
 برآشفت ازان کار کرد-¹³ VI برفت-¹² K, IV, VI بروی بد از کار بد-¹⁴ IV ز کردار بد
 L-¹⁷ Dob. یکی-¹⁶ IV و Dob. IV-¹⁵ Dob. هیچ-¹⁶ K, VI مرد-¹⁴ VI
 بدو گفت رو پیشی موبد بگوی * کزین پس ندارد سپهرت بروی
 K-²³ بنام-²² IV نازی-²¹ JI پر-²⁰ K, IV, VI همه-¹⁹ K, IV, VI و on. IV, VI-¹⁸
 و on. IV, VI-²⁶ تمامی-²⁵ K موبد-²⁴ K, IV, VI دم ما-^{VI} نفس مرد دانا-^{IV} دمادم
 گشتش مهانرا-^K تیره شد مهترانرا-²⁹ L تاخت-^{IV} یافت-²⁸ K ز بهرام-²⁷ K
 بنزدیک گاهش-³⁰ IV

- 145 بدو گفت خواهی¹ که ایمن² شوی
 چو خورشید بر برج⁴ روشن شود
 تو با نامداران ایران بیای⁶
 ز سیمای برزینت پرسم⁸ سخن
 پرسم که این¹⁰ دوستار تو کیست¹¹
 تو پاسخ چنین ده که این¹³ بدتنست
 وزان¹⁶ پس ز من هرچ خواهی¹⁷ بخواه
 بدو گفت بهرام کایدون¹⁹ کنم
 بسیمای برزین که بود از مهران²¹
 همی ساخت²⁴ تا چاره‌ای چون کند
 چو پیدا شد آن چادر عاج گون²⁵
 150 جهاندار بنشست بر تخت عاج
 بزرگان ایران بران²⁹ بارگاه
 ز در پرده برداشت سالار بار
 چو بهرام آذر مهران پیشرو
 نشستند هر یک³¹ بآیین³² خویش
 155 بهرام آذر مهران گفت شاه
 160

4 K, IV— زشتی—³ K, IV, VI— آزر—² K—¹ بخواهم—¹ K—
 سیمای—⁸ K— نوان—⁷ K— پیا—⁷ L— و ایرانیان—⁶ K— پیا—⁶ L— دشت—⁵ K— تخت—⁵ VI— چرخ
 اورا—⁶ VI— چیمست—¹¹ K, IV— آن—¹⁰ IV— تو دل بد مکن—⁹ K, IV, VI— برزین پرسم
 اهریمنست—¹⁵ K, IV— و از—¹⁴ K— آن—¹³ K, VI— پسندیده—¹² K, IV— سرشتش ز چیمست
 بدین—²⁰ IV— ایدون—¹⁹ IV, VI— گنج و تخت—¹⁸ VI— آنچه باید—¹⁷ VI— ازان—¹⁶ K—
 66—²³ VI— گزیده پدر آن—²¹ IV— پدر و آن—²² L— بسیمای یکی از نژاد کیان—²¹ IV—
 153—154 оп.; K— б. переставлен со след. б. ²⁴ K— همی خواست—²⁵ K— سیم گون—²⁶ VI—
 27 K— доб.: چو نعل از

جهان بستند از لشکر هند و روم * بیفگند فرشی بهر مرز و بوم
 28 K, IV, VI— کس—³² VI— سیمه—³¹ IV— بدان—³⁰ K, IV, VI— نهادش بسر بر دلفروز—²⁸ K—
 34 K— بران—³³ VI— ستاندند—³³ VI— ابر جای

که بدخواه زیما نباشد بگنج
 که آن² پرسش شهریار جهان
 کزان بیخ³ اورا⁴ بنیاید⁵ گریست
 نیاید⁸ ازین⁹ مهتر انجمن¹⁰
 ز سیمای برزین مکن ایچ یاد¹²
 که مه¹⁴ مغز بادش بتن بر¹⁵ مه پوست
 بر آن بدتری بر¹⁷ کند داوری¹⁸
 بدو گفت کای نیک یار کهن
 چنین دیورا آشنایی مده²⁰
 ز کردار و گفتار آهرمنی²³
 که تخمی پراگندهای در²⁴ جهان
 از²⁶ آتشی نیابی²⁷ مگر تیره دود
 بر تخت شاهنشاهی برنشاند²⁹
 چو ایزدگشسب³² آن مه³³ خوب چهر
 کرازیبد و کیست با فرهی
 که باشد بشاهی سزاوار تر
 زبان پاسخشرا بیاراستیم³⁶

سزاوار گنجست اگر¹ مرد رنج
 بدانست بهرام آذر-مهران
 چگونست و آنرا پی و بیخ³ چیست
 سرانجام جز⁶ دخمه⁷ بی کفن⁷
 چنین داد پاسخ که ای شاه راد¹¹
 که ویرانی شهر ایران ازوست¹³
 نگوید سخن جز همه بدتری¹⁶
 چو سیمای برزین شنید این سخن
 بید بر تن من گواپی مده¹⁹
 چه²¹ دیدی ز من تا تو یار²² منی
 بدو گفت بدست بهرام آذر-مهران
 کزان بر نخستین تو خواهی درود
 چو²⁸ کسری مرا و ترا پیش خواند
 ابا موبد موبدان³⁰ برزمهر³¹
 بپرسید کین تخت شاهنشاهی
 بدکتر دهم گر³⁴ بهتر پسر
 همه یکسر از جای برخاستیم³⁵

165

170

175

آن-IV و آن از پی بیخ-K³ این-K, IV² یا-VI (метр нарушен); اگر-оп. I¹
 ازان-K⁶ نیاید-K⁵ مارا-IV کار مارا-K⁴ آن شاخ و آن بیخ-VI رای و آن بیخ
 نیابیم جز دخمه⁷ بیکفن-IV¹⁰ ازان-VI⁹ نیابیم-K⁸ ازین مهتر انجمن-IV⁷
 VI-هیچ یاد-K, IV¹² گفت بهرام کای شهریار-VI گفت بهرام کای شاهزاد-K, IV¹¹
 بدتری-IV برتری-II¹⁶ در-VI بگیتی-K¹⁵ نه-II¹⁴ بدوست-K¹³ تو شمار
 IV-¹⁹ VI-ب. оп.¹⁸ بدان بدتری بر-IV بدان تیزی بر سر-K پس از برتری بر-II¹⁷
 K, IV, VI²⁴ اهرمنی-K²³ جفت-K²² چو-VI²¹ VI-ب. оп.²⁰ دهی-IV²⁰ دهی
 که-IV²⁸ نیابی(!)-II²⁷ وز-K, IV, VI²⁶ که این-IV که آن-K²⁵ پراکندی اندر
 II-³² موبد پیر برزیمهر-VI³¹ موبدان موبد-K³⁰ شاهی بزانو نشاند-K, IV, VI²⁹
 بیماراستید-K³⁶ برخاستید-K³⁵ یا-K, IV, VI³⁴ همه-K³³ آذرگشسب

که این¹ ترکزاده سزاوار نیست
 که خاقان نژادست و بدگوهرست 180
 تو گفתי که هر مز پشاهی⁴ سزاست
 گواهی⁷ من از بهر این دادمت
 ز تشویر⁸ هر مز فرو پژمیرید
 بزندان فرستادشان تیره شب
 سیم¹³ شب چو برزد سر از کوه ماه 185
 بزندان دزدان مر اورا بکشت
 چو بهرام آذر مهان آن¹⁸ شنید
 پیامی فرستاد نزدیک شاه
 تو دانی که من²¹ چند کوشیده ام²²
 بپیش پدرت آن سزاوار شاه²⁴ 190
 یکی پند گویم چو خوانی مرا
 ترا سودمندست از²⁵ پند من
 باایران ترا²⁷ سودمندی بود
 پیامش چو نزدیک هر مز رسید
 که بهرام را پیش³⁰ شاه آورد³¹ 195
 شب تیره بهرام را پیش خواند
 بدو گفت برگوی کان³⁴ پند چیست

بخریدار—K³ کسی اورا پشاهی—K, IV, VI² این (метр нарушен). IV—оп. از—JI¹
 (метр нарушен). VI—گواهی—K⁷ سپس—IV⁶ آن VI—زان—K⁵ شاهی مر اورا—IV⁴
 K, VI—¹² ایشان VI—مردان—JI¹¹ کجا—VI¹⁰ که—K, IV⁹ تشویش—VI⁸ گرامی
 K, IV, VI—¹⁵ سیمه IV—здесь и в некоторых других местах—IV¹⁴ سیموم—IV—سوم—K¹³ بتدبیر
 و—K, IV—доб.²⁰ شاه نو—JI¹⁹ را—K¹⁸ VI—б. оп.¹⁷ از درد—K¹⁶ بپرداخت
 ممان—JI²⁶ زمین—K²⁵ گاه—K²⁴ همه—K²³ چنده نوشیده ام (!)—VI²² هر—K²¹
 ل—²⁹ JI—²⁸ IV—б. оп.²⁷ ازان—VI²⁷
 چو پیغام بهرام بشنود شاه * بسالار بهرام فرمود شاه
 کین—K, IV, VI³⁴ فراوان سخنها—VI³³ بخوبی—K, VI³² آورد—JI³¹ نزد—K, IV, VI³⁰

یکی ساده صندوق دیدم سیاه
 200 نهماده بصندوق در حقه‌های
 نبشتست² بر پرنیان³ سپید
 بخت پندرت آن جهاندار شاه
 چو هرمز شنید آن⁵ فرستاد⁶ کسی
 که در گنج‌های پدر⁸ باز جوی
 بران مهر بر¹⁰ نام نوشین روان
 205 هم اکنون شب تیره پیش من آر
 شتابید گنجور و صندوق جست
 جهاندار صندوق را¹³ برگشاد¹⁴
 بصندوق در حقه با مهر¹⁶ دید
 نگه کرد پس¹⁸ خط نوشین روان
 210 که هرمز بده سال و²² بر سر دو سال
 ازان²⁴ پس پر آشوب گردد جهان
 پدید آید از هر سوی²⁶ دشمنی
 پراکنده گردد ز²⁸ هر سو سپاه
 دو چشمش کند کور خویش ز³¹
 215 بخت پدر هرمز آن³³ رقع³⁴ دید
 دو چشمش پر از خون شد و روی زرد

نوشتست بران پرنیان - VI - پرنیان - VI -¹
 نوشتست - LI, IV -² نشتست - VI -³ پرنیانی - LI -⁴ دستور - IV -⁵ کهن - K, IV, VI -⁶ این - K -⁷ بدانست - VI -⁸
 صندوق سر - K -⁹ مهری - K -¹⁰ نهداده بران رقع پرنیان - VI -¹¹ بدان مهر بد - K -¹²
 ازو - K -¹³ بر حقه و مهر - VI -¹⁴ مهر را حقه - LI -¹⁵ برگشاد - IV -¹⁶ درگشاد - IV -¹⁷
 که جاوید پادا روانش جوان - VI -¹⁸ حقه - LI -¹⁹ نوشته - LI, IV -²⁰ در - VI -²¹ و از - IV -²²
 - K -²³ ب. переставлен со след. б. - K -²⁴ وزان - IV, VI -²⁵ شود - IV, VI -²⁶ و - K -²⁷
 بی - VI -²⁸ بگاہ - VI -²⁹ فرود آورد - K -³⁰ چه - K -³¹ چو اهریمنی - K, IV, VI -³² سوی
 بردید - K, IV, VI -³³ بزرمهر آن نامه - K -³⁴ این - VI -³⁵ وزان - K, IV, VI -³⁶ سرزنش

- 220 چه جستنی ازین¹ رقععه اندر همی
 بدو گفت بهرام کای ترکزاد
 تو⁴ خاقان نژادی نه از کیتمیاد
 بدانست هممز⁵ که او دست خون
 شنید⁸ آن سخنیهای بی کامرا⁹
 دگر شب چو برزد سر از کوه ماه
 نماند آن زمان بر درش بخردی¹¹
 ز خوی بد آید همه بدتری¹⁴
 225 وزان¹⁵ پس نمد زندگانیش خوش
 بسالی¹⁷ باصطخر بودی دو ماه
 که شهری خنک بود و روشن هوا
 چو پنهان شدی چادر¹⁸ لاژورد
 منادی گری برکشیدی خروش
 230 اگر کشتمندی شود کوفته
 وگر اسب در کشتزاری رود²¹
 دم و گوش اسبش²⁴ بماید برید
 بدو ماه گردان²⁶ بدی²⁷ در جهان
 بهر کشوری داد³⁰ کردی چنین
 235 پسر بد مر اورا³¹ گرامی یکی
- بخواهی ربودن ز من سر² همی
 بخون ریختن تا نباشی تو³ شاد
 که کسری ترا تاج بر سر نهاد
 بیازد⁶ همی زنده بی رهنمون⁷
 بزندان فرستاد بهرام را
 بزندان دژ¹⁰ آگاه کردش تپاه
 همان رهنمائی و هم¹² موبدی¹³
 نگر تا سوی خوی بد ننگری
 ز تیمار زد بر دل خویش تش¹⁶
 که کوتاه بودی شبان سپاه
 از آنجا گذشتن نبودی روا
 پدید آمدی کوه¹⁹ یاقوت زرد
 که ای نامداران با فتر و هوش
 وزان رنج کارنده آشوفته²⁰
 کسی نیز²² بر میوه داری رود²³
 سر دزد بر دار²⁵ باید کشید
 بد و نیکویی زو²⁸ نبود²⁹ نهان
 ز دهقان همی یافتی آفرین
 که از ماه پیدا نمود اندکی

کسری - K⁵ ز - J⁴ نباشید - J³ سر از من - K² برین - VI - بدین - K, IV¹
 ناکامرا - IV, VI⁹ ستند - IV⁸ با رهنمون - IV⁷ نیابد - VI - ندارد (!) - K - نامند (?) - J⁶
 چه از رهنمایان چه از بخردان - K¹³ و همان - IV - مگر - J¹² موبدان - K¹¹ در - K - دژ - J¹⁰
 K¹⁸ ز سالی - K, IV, VI¹⁷ پش (!) - IV, VI¹⁶ ازان - K¹⁵ بتری - K - مهتری - J¹⁴
 کشته زاری شود - IV, VI - شود - K²¹ شود مرد دهقان بر آشوفته - VI²⁰ جام - VI¹⁹ پرده
 تنش را - K²⁵ دم اسب و گوشش - K, IV, VI²⁴ شود - K, IV, VI²³ شب تیره - K²²
 VI²⁹ نیک از وی - K²⁸ چنان شد بدو ماه ازو - VI²⁷ کرد آن - K, IV²⁶ ابردار
 بود اورا - IV³¹ رای - K³⁰ که نیک و بد از وی نماندی

گهش خواندی خسرو شاد¹ کام
 پدر نیز نشگیفستی از پسر
 که بد شاه پرویز را برنشست³
 نگهبان اسب⁴ اندر آمد⁵ دوان
 بپیش موکل بنالید زار
 که بر دم و گوش⁷ بماید گریست
 ندارد⁸ همی که ترانرا⁹ نگاه
 بگفت آنچ¹⁰ بشنید از¹¹ کشتزار¹²
 بمر اسبرا در زمان¹⁴ دم و گوش
 شمارش بماید شمردن¹⁶ که چند
 اگر صد زیانست اگر پانصد¹⁷
 بریزند¹⁹ پیش خداوند کار
 برانگیخت از هر سوی²¹ مهتران
 نبرد دم و گوش اسب²² سیاه
 بتندی بزد بانگ بر پیشکار²⁴
 بدان کشت²⁶ نزدیک اسب²⁷ جوان

مر اورا پدر کرده پرویز نام
 نبود جدا یک زمان از پدر
 چنان بد که اسبی ز² آخر بچست
 سوی کشتمند آمد اسب جوان
 بمآمد خداوند آن کشتزار⁶
 موکل بدو گفت کین اسب کیست
 خداوند گفت اسب پرویز شاه
 بمآمد موکل بر شهریار
 بدو گفت هرمز برفتن بکوش¹³
 زیانی که آمد بران¹⁵ کشتمند
 ز خسرو زیان باز باید ستد
 درمهای گنجی بران کشتزار¹⁸
 چو بشنید پرویز پوزش کنان²⁰
 بنزد پدر تا ببخشد گناه
 برآشفست ازان پس برو²³ شهریار
 موکل شد از بیم هرمز²⁵ دوان

240

245

250

1 K - خویش 2 K - از 3 K - доб. б.:

یکی گوهری نیک تک باد پای * که پرویز را او بدی دلگشای
 گفتار اندر داستان خسرو پرویز پادشیمان - IV داد کردن هرمزد شاه - I
 از پس ایدر - IV از پس او - K⁵ کشت - VI⁴ خشم گرفتن هرمزد بر خسرو - VI
 کهتری را - K⁹ که دارد - VI⁸ گوش و دمنش - IV یال و دمش - K⁷ کشتزار - IV, VI⁶
 K¹⁴ مکوش - VI, K¹⁸ کشتزار - IV, VI¹² ازان - K, IV, VI¹¹ آنچه - IV, VI¹⁰
 شد زیانش دو صد - IV¹⁷ گرفتن - K, IV, VI¹⁶ بدان - K¹⁵ در زمان اسبرا - IV, VI
 بگردند - VI¹⁹ [بدان - VI] کشتزار - IV, VI¹⁸ صد زیانست صد بار صد - VI بار صد
 مگر دم و گوش - IV²² سوی - IV²¹ بودش کران - VI از کهتران - IV پور از کران - K²⁰
 جهاندیدگانرا همه کرد خوار - K, IV, JI²⁴ زان [ازان - IV, VI] اسب او - VI, IV, JI²³
 اسبش - IV²⁷ کشته - VI برفتند - K²⁶ از پیش خسرو - VI اسبش - IV²⁵

بیران کشتن زاری² که آزر³ سم
 رسانید خسرو بفرمان شاه⁵
 بیاورد هر کس فراوان شکار
 سپهبد نژادی بلند اختری⁷
 بفرمود تا که بهتر¹⁰ اندر دوید¹¹
 بایوان و¹² خوالیگرش را¹³ سپرد
 بدان¹⁵ مرد گفت ای بد بدگمان
 نه دینار دادی بهارا نه¹⁶ گنج
 بنالم کنون از تو در پیش شاه
 بنزودی کمر باز کرد از میان
 بهر مهره ای در نشانده گهر
 که کردار بد چند باید²¹ نهفت
 خریده نداری بهایی مکن
 بپیچی اگر بشنود²⁴ دادگر
 بپیروزی اندر شده نامدار
 که از²⁶ رزم هرگز ندیدی²⁷ شکن
 کلاه کییی بر نهاده²⁹ پیمانه
 دلاور سری³⁰ بود با نام و ننگ

بغنج جدا کرد زو¹ گوش و دم
 همان نیز تاوان بدان دادخواه⁴
 وزان پس بنخچیر شد شهریار
 سواری ردی مبرد کنداوری⁶
 بره بر یکی⁸ رز پر از غوره دید⁹
 ازان خوشه چند بمرید و برد
 بیامد خداوندش اندر¹⁴ زمان
 نگهبان این رز نبودی برنج
 چرا¹⁷ رنج ناپرده¹⁸ کردی تپناه
 سوار دلاور ز بیبیم زیان¹⁹
 بدو داد پرمایه ز زین کمر
 خداوند رز چون کمر دید²⁰ گفت
 تو با²² شهریار آشنایی مکن
 سپاسی نهیم بر تو بر²³ زین کمر
 یکی مرد بد هرمنز شهریار²⁵
 بمردی ستوده بهر انجمن
 که هم داده²⁸ بود و هم دادخواه
 نکردی بشهر مداین درنگ

255

260

265

⁴ K, که بنهاد—VI آورد—IV او برد—³ K بدن کشتن زاری—VI² ازو—K, IV, VI¹
 رزی دید کنداوری—K⁶ بدن دادخواه—IV, VI بفریادخواه—K⁵ بفرمان شاه—IV, VI
 K—دوب. و کنداوری—IV دلاور سوی—K⁷ رزی دید باز آوری—IV, VI

درو شد ز بهر خورش آن جوان * بدو در هم می آب سرد روان
 کهتر آنرا درود—VI آمد چو دود—IV¹¹ اسب—K¹⁰ بود—IV, VI⁹ سراسر—K, IV, VI⁸
 K, بدین—K, IV¹⁵ خداوند رز در—K, IV, VI¹⁴ خوالیگرانش—K¹³ و—VI¹²
 ماند—K²¹ و—IV-دوب.²⁰ زبان—K, IV¹⁹ ناخورده—K¹⁸ کنون—IV¹⁷ بهایش ز—VI
 تو بیجانی [بیجایی—IV] ار بشنود—IV, VI تو این را مبر خود بر—K²⁴ من—K²³ بر—IV²²
 برکشیده—K, IV, VI²⁹ دادگر—VI²⁸ ندیدم—K²⁷ گه—K, IV, VI²⁶ قاجدار—VI²⁵
 شهری—IV, VI³⁰

- 270 بهار و تموز و زمستان و تیسر
 همی گشت گرد جهان سربس
 چو ده سال⁴ شد پادشاهی اش راست
 پیامد ز⁶ راه هری ساوه شاه
 گر از لشکر ساوه گیری شمار
 275 ز پیلان جنگی هزار و نویست
 ز دشت هری تا در¹² مرورود
 وزین روی تا مرو لشکر کشید
 بهرمز یکی نامه بنوشته¹⁵ شاه
 برو¹⁶ راه این لشکر آباد کن
 280 برین¹⁸ پادشاهی بخوام¹⁹ گذشت
 چو برخواند آن نامها شهریار
 وزان روی قیصر پیامد ز روم
 سپه بود رومی عدد صد²⁶ هزار
 ز شهری که بگرفت نوشین روان
 285 پیامد ز هر کشوری لشکری
 سپاهی بیامد ز راه خزر

نیاسودی آن هرمز شیرگیر - VI نه آسودی از هرمز شهرگیر - IV² هرگز - K¹
 کوسی و پیلان - IV⁷ به - K⁶ آوای - IV⁵ ساله - K⁴ با - IV, VI³ همی بست با - K³
 Доб. заголовки: I - گنج و پیلان و بی مر سپاه - VI گنج و پیلان و چندی سپاه - K⁸
 VI - تاختن ساوه شاه بایران زمین و خبر فرستادن - IV خبر یافتن هرمزد از ساوه شاه
 آگاهی یافتن هرمزد از آمدن ساوه شاه بچنگ - Л - 66. 274-275 оп.; Б - содержание этих
 VI - جای - VI شاه - K¹¹ که - VI¹⁰ فی مائه ألف فارسی و ألف و مائتی فیل: 66.
 IV, VI¹⁶ فرمود - K¹⁵ (метр нарушен). گردش - VI¹⁴ بد پراگنده - Л¹³ لب
 VI²⁰ نخواهم - VI¹⁹ کزین - VI¹⁸ براندیشی وز رنج بنیاد کن - Л¹⁷ پل و
 ز لشکر - K, IV²⁴ ازان - K, IV, VI²³ و - IV²² و - VI²¹ بیابان سپاهست - K²¹ ز دریا
 K²⁹ - VI²⁸ 66. 283-284 оп. و - IV²⁷ سی - IV²⁶ بیآورد لشکر ز آباد بوم - VI²⁵
 بد - VI³⁰ مایهور

جهان‌نیده بدال¹ در پیش بود² که با³ گنج و با لشکر خویش بود⁴
 ز⁵ ازمینیه تا در اردبیل⁶ پراکنده شد لشکرش⁷ خیل خیل⁸
 زدشت سواران نیزه‌گزار چو عباسی و چون حمزه‌شان⁹ پیشرو
 290 ز تاراج ویران شد آن بوم و رست پیامد سپه تا باآب¹² فرات
 چو تاریک شد روزگار بهی چو بشنید گفتار کارآگهان
 فرستاد و ایرانیانرا بخواند 295 برآورد رازی که بود از نهفت
 که چندین سپه روی¹⁶ باایران نهاد همه نامداران¹⁸ فرو ماندند
 بگفتند کای شاه با رای و هوش خردمند شاهی و ما که تریم
 300 براندیش²³ تا چاره کار چیست بر و بوم مارا نگه‌دار کیست

نامداران نو—K⁴ ابا—K, VI³ اندالشان پیشرو—K² جهان‌نیده‌ای را که—IV, VI¹
 5 IV, VI⁵ از—از—IV⁶ اردویل—IV⁷ لشکرش—VI⁷ لشکرش—IV⁷ بد—K⁸ 288—290 op.; B—
 op. подробности. 9 VI—عمرشان—VI⁹ 10 IV—ایران—IV¹⁰ 11 IV—доб. заголовок: رای زدن هرمزد با
 12 IV, VI—برود—IV, VI¹² 13 K—ثبتات—B—حتى—B—ثبتات—K¹³ 14 IV—بهرمزد رسید—IV¹⁴ 15 VI—б. op.; K—доб.:
 پوشیمان شد از کشتن موبدان * که درگاه او کم شد از بخردان
 نبودش همی مردم رایزن * بپیشچید هرمزد برخویشتن
 16 K, IV, VI—سر—IV, VI¹⁷ 18 K, IV—б. переставлен со след. б. 19 K, IV, VI—
 وأنت أيها الملك ذوالعقل و صاحب الرأى و :б. содержание б.: K, IV—б. op.; 20 K, IV—
 21 IV—موبدی—IV²¹ 22 K, IV—خویشرا مهتری—VI²² خویشرا موبدی—IV²¹ مالك زمام الأمر و النهى
 K—доб.:

همه موبدان و دبیران خویش * بکشتی و گشتی ز آیین و کیش
 23 Л—پراندیشه—L²³

که ای. شاه دانا و¹ دانش‌پنذیر
 نیابند جنگی² زمانی درنگ
 ز بن پایه³ تازیان برکنیم
 که از دیدشان دیده دارد زیان⁴
 ندارند جنگی گه کارزار
 وزو⁵ کار ما نیز تاریکتر⁶
 که ویران کند⁷ لشکر و گنج ما
 نماید¹⁰ برین کار کردن¹¹ درنگ
 که اکنون چه سازیم با ساوه شاه¹³
 که خسرو بلشکر بود سرفراز
 که چندست مردم که آید بکار
 بیامد بیاورد بی‌مر سپاه¹⁵
 پیاده بسی در میان سوار
 سزد گر نشبوریم با این سپاه¹⁷
 بدور¹⁸ افگنی کژی و کاستی
 چنان کز ره پادشاهان²⁰ سزد
 که ارجاسب آن نامدار²² سترگ²³
 چه بد کرد با آن²⁴ سواران چین
 که شد زندگانی بران بوم²⁵ تلخ
 همی بود²⁶ هر گونهُ کارزار²⁷

چنین گفت موبد که بودی وزیر
 سپاه خزر گر بیاید بجنگ
 ابا رومیان داستانها زنییم
 ندارم بدل بییم از تازیان
 که هم مار خوارند و هم سوسمار
 ترا ساوه شاهست نزدیکتر
 ز راه خراسان بود رنج ما
 چو ترک⁸ اندر آید⁹ ز جیحون بجنگ
 بموبد چنین گفت جوینده¹² راه
 بدو گفت موبد که¹⁴ لشکر بساز
 عرضا بخوان تا بیارد شمار
 عرض با جریده بنزدیک شاه
 شمار سپاه آمدش صد هزار
 بدو گفت موبد که با ساوه شاه¹⁶
 مگر مردمی جوپی و راستی
 رهایی سر کهترانرا ز بد¹⁹
 شنیدستی²¹ آن داستان بزرگ
 بگشتاسب و لهراسب از بهر دین
 چه آمد ز تیمار بر شهر بلخ
 چنین تا گشاده شد اسفندیار

305

310

315

320

1 IV, VI — دانای 2 K — از ایبر 3 IV — بیخ این 4 K, IV, VI — 66. 305—306 op.; Б —
 содержание этих бб.: 5 K — ازو 6 IV — باریکتر 7 K — نشانی بدین کار گردد 8 K — شود 9 K, IV — آمد 10 VI — نشاید 11 K — نشانی بدین کار گردد 12 VI — 6. op. 13 VI — 6. op. 14 K — گوینده 15 VI — 6. op. 16 K,
 یکی نامه بنویس 17 K, IV, VI — برون 18 IV, VI — برون 19 K — برون 20 IV — پادشاهی 21 IV — شه‌ریاران 22 K — مرزبان 23 K — مرزبان 24 K,
 خود 25 VI — قوم 26 IV — همی کرد 27 IV — خواستار

3 ازو من² بانديشه بر برگذرم³
 که قيصر نچويد ز ما کارزار
 سپارم بدو⁵ باز گردد ز⁶ راه
 خردمند و گویا و دانش پذير⁸
 نخواستم دگر باز آن مرز و بوم¹¹
 چو خواهی که مه¹² باشی و روز به
 بگفت آنچه¹³ از شاه ایران شنيد¹⁴
 نياورد جنگ اندران مرز و¹⁵ بوم¹⁶
 که از گردشان روز شد ناپديد
 بپای²⁰ اندر آرند مرز خزر
 که با فرّ و اورنگ و با داد²² بود
 سپاه خزر برگرفتند راه
 گرفتند زان مرز²⁴ بسيار چيز
 که خرد پيروز شد با²⁵ سپاه
 خردرا بانديشه اندر نشاند²⁷

ز مهتر بسال ار چه من كهترم¹
 بموبد چنين گفت پس شهريار
 همان شهرا را⁴ كه بگرفت شاه
 فرستاده ای جست⁷ گرد و پذير
 بقيصر چنين گوی⁹ كز شهر روم¹⁰
 تو هم پای در مرز ايران مننه
 فرستاده چون پيش قيصر رسيد
 ز ره باز گشت آن زمان شاه روم
 سپاهی از¹⁷ ايرانيان برگزيد
 فرستادشان تا بران¹⁸ بوم و بر¹⁹
 سپهدارشان پيش خرد²¹ بود
 چو آمد بarmينيه در سپاه
 وز²³ ايشان فراوان بگشتند نيز
 چو آگاهی آمد بنزد يك شاه
 بجز كينه ساوه²⁶ شاهش نماند

1 K— مهترم—K 2 هم—K 3 نگذرم—K IV—66. 322—323 op.; VI—66. 322—324 op. 4 K—
 IV— و دانای پير—K 5 رفت—K 6 به—K 7 سپاريم و خود—IV 8 کنون شهرهایی
 روم شهر—VI—K 9 گفت—K, IV, VI 10 و با دانشی و يادگير—VI و دانا و هم يادگير
 ترا باز آن بوم و بر—IV (нет рифмы); IV— 11 بوم و بر—K 12 و بوم سر—IV
 VI— 13 IV—66. 328—329 op.; آنچه—VI— 14 و در باد ازان بوم بهر—VI
 K, 15 оп.; VI— 16 و—L 17 K, 18 оп. 19 و باز زد خاک اندران مرز و—VI
 شهره خرد—K خرد—L 20 و پير—L 21 و پير—L 22 و پير—L 23 و پير—L
 داد—VI با بخشش و داد—K 24 و پير—L 25 و پير—L 26 و پير—L 27 و پير—L
 شاه(1)—K, IV— 28 و پير—K, IV, VI 29 و پير—K, IV, VI 30 و پير—K, IV, VI
 (нет рифмы). 31 از—K 32 رزم—K VI— 33 و پير—K, IV, VI 34 و پير—K, IV, VI
 27 K—доб. б.:

عرض چون شنيدند بسته شدند * برفتند ازان جا يگاه كآمدند

* *

*

یکی بنده بد شاهرا شادکام
 بشاه جهان گفت انوشه³ بدی
 پیرسید باید⁵ ز مهران ستاد⁶
 بکنجی نشست⁹ با زند و است 340
 بدین¹² روزگاران بر او شدم
 همی گفتم او را من از ساوهشاه
 چنین داد پاسخ چو¹⁶ آمد سخن
 پیرسیدم از پیر مهران ستاد
 چنین داد پاسخ که شاه جهان 345
 شهنشاه فرمود تا²² در زمان
 تن پیر ازان کاخ برداشتند²³
 چو آمد بر شاه مرد کهن
 پیرسید هرمز²⁶ ز مهران ستاد
 چنین داد پاسخ بدو مرد پیر 350
 بدانگه کجا²⁹ مادرت را ز چنین
 بخواهندگی من بدم³¹ پیشرو

همیشه ز—K, IV, VI—⁴ نوشه—VI—نوشه—IV—³ خشنو بنام—IV—² بیدار—K, IV, VI—¹
 مهراين شاد—IV—⁶ پدرم آن خردمند—K, IV, VI—⁵ تو دور چشم [دست—K]
 پیمیری بسی—K, VI—⁷ قال لانی ذکرت المبارحة عند الشيخ الکبیر والدی مهراين ستاد—B
 —K—¹¹ از—K, IV—¹⁰ نشسته بکنجست—VI—⁹ که چون او ندارد زمانه—IV—⁸ چیز
 —L, IV, ¹⁶ و از گنج—K—¹⁵ به—IV—¹⁴ فراوان همی در—K—¹⁸ برین—K, VI—¹² سیر
 —VI—²¹ ب. оп. دارد—IV—²⁰ کار ما تو—VI—¹⁹ کزان—K, IV—¹⁸ گفته و—L—¹⁷ که—VI—
 —K, IV—²⁵ فی مهد—B—بهند—L—²⁴ مر آن پیررا زود برداشتند—VI—²³ بشنید هم—VI—²²
 —VI—²⁹ گوینده—IV, VI—²⁸ که از کار ما تو—IV, VI—²⁷ ریمن—K—²⁶ مهتر—K, IV—²⁵ پیر
 —IV—³¹ آمدن مهراين شاد نزد هرمزد و داستان زدن از بهرام—IV—³⁰ که مر
 برفتم ز پیش جهاندار—K—³³ بیست—VI—³² شدم

355 پدرت آن چهاندار دانا و¹ راست مرا گفت جز دخت خاتون مغواه
 بررفتم⁴ بنزدیک خاقان چین 360
 365 ورا دختری پنج بد⁶ چون بهار⁷ مرا در شبستان فرستاد شاه
 رخ دخترانرا بیاراستنند مگر مادرت بر سر افسر نداشت
 از ایشان جز او دخت خاتون نبود 370
 که خاتون¹⁵ چینی ز فغفور بود همی¹⁷ مادرشرا جگر زان¹⁸ بغست
 دژم بود زان²⁰ دختر پارسا من اورا گزین کردم از دختران
 375 مرا گفت خاتون²³ که دیگر گزین مرا پاسخ این بد که این²⁴ بایدم
 فرستاد و کنداورانرا بخواند بپرسش گرفت دخترش²⁶
 ستاره شمر گفت جز نیکویی ازین دخت و از²⁹ شاه ایرانیمان
 370 بیالا بلند و بمازوی³⁰ ستمیر

ز خاقان پرستارزاده نخواست² نزیبید پرستار در پیشگاه³
 بشاهی برو خواندم⁵ آفرین سراسر پر از بوی و⁸ رنگ و نگار⁹
 بررفتم¹⁰ بران¹¹ نامور پیشگاه سر زلف بر گل بپیراستنند
 همان یاره و¹² طوق و گوهر نداشت بپیرایه و¹⁸ رنگ و افسون نبود¹⁴
 بگوهر ز کردار بد¹⁶ دور بود که فرزند جایبی شود دور دست¹⁹
 گسیی کردن از خانه²¹ پادشا نگه داشتیم چشم زان²² دیگران
 که هر پنج خوبند و با آفرین چو دیگر گزینم²⁵ گزند آیدم
 بر تخت شاهی بزانو نشاند که تا چون بود گردش²⁷ دخترش²⁸
 نیمی و جز راستی نشکنوی یکی کودکی آید چو شیر زبان
 بمردی چو شیر و بمخشش چو ابر

353-354 оп. 355-366 IV-خواست VI-همی مادرترا بخواست-K² دارای VI-دارنده-JL¹

IV, VI-⁷ پنج دختر همه-K⁶ خواندیم-IV, VI⁵ بررفتم-IV, VI⁴ پیش شاه-K³

نشستم-K, IV¹⁰ رنگ مهان-VI⁹ оп. و-JL, IV⁸ پنج دختر بد اندر بهار [نهان-VI]

آگاه کردن موبدان: VI-доб. заголовок¹⁴ بپیرایه-IV¹³ оп. و-IV¹² شدم اندران-VI¹¹

همان-K, VI¹⁷ ز بد گوهری-IV¹⁶ خاقان-JL, K, VI¹⁵ هرمرزا از بهرام چو پینه

K-²¹ ازان VI-شد ازان-IV²⁰ б. переставлен со след. б. K-¹⁹ ازان دل-VI-زو-IV¹⁸

(метр) مرا پاسخ که این-JL²⁴ خاقان-IV, VI²³ ازان-VI-از-K, IV²² کرد از آنجا بر

از سر و افسرش-VI²⁶ گزیند-IV²⁵ این بود کین-IV آن بد که این-K (нарушен);

ببازو-K, IV, VI³⁰ وز-JL²⁹ دخترش و دخترش-VI²⁸ دخترش-IV²⁷

پدر بگنزد او بود شهریار¹
 بسی³ روزگاران بید نشمرد⁴
 ز ترکان بیارد سپاهی بزرگ
 سراسر بگمرد بران⁸ انجمن⁹
 بترسد¹⁰ ز پیروز بخت¹¹ بلند
 سواری سرافراز¹² مهتر پرست
 بگرد سرش جعد موئی¹³ چو مشک
 سیه چرده و تندگوی¹⁵ و سترگ
 هم از پهلوانانش باشد نسب
 ز جایی بیاید بدرگاه شاه
 همه لشکرشرا بهم برزنند¹⁹
 ندیدم ز خاقان کسی شادتر
 که از دختران او بدی افسرش
 چو آن کرده بد بازگشتم براه²⁰
 که ما یافتیم از کشیدندش رنج²²
 جهانمین خودرا بکشستی نشانند²⁴
 ز فرزندان با درد انماز گشت
 بپیش جهاندار شاه²⁸ رمه

سیه چشم و پرخشم و نابردبار
 فراوان ز گنج پدر بر خورد²
 وزان⁵ پس یکی شاه خیزد⁶ سترگ
 بسازد⁷ که ایران و شهر یمن
 ازو شاه ایران شود دردمند
 یکی کهتری باشدش دور دست
 ببالا دراز و باندام خشک
 سخن آوری¹⁴ جلد و بینی بزرگ
 جهانجوی چوبینه دارد لقب
 چو این¹⁸ مرد چاکر¹⁷ بانک سپاه
 مرین¹⁸ ترکرا ناگهان بشکنند
 چو بشنید گفت ستاره شمر
 بنوشین روان داد پس دخترش
 پذیرفتم او را من از بهر شاه
 بیاورد چندی²¹ گهرها ز گنج
 همان²³ تا لب رود جیحون براند
 ز جیحون دلی²⁵ پر زغم²⁶ باز گشت
 کنون آنچ²⁷ دیدم بگفتم همه

375

380

385

VI-6. op. ¹ ازان-K ⁵ نسپرد-IV ⁴ پی-IV, VI ³ بدو-Л ³ بود-IV ² VI-6. op. ¹
 نترسد-K نترسد(!)-Л ¹⁰ 375-376 op. VI-66. ⁹ بدان-K, IV ⁸ بیاید-IV ⁷ آید
 و. IV, VI-доб. ¹² نخت-IV و نخت(!)-Л ¹¹ ویشی علی نفسه من انقلاب الدهر-B
 سیه چرده گرد و-IV ¹⁵ زبان آور و-IV, K ¹⁴ موی و جعدی-IV جعد و مویش-K ¹³
 مر آن-K-доб.: ¹⁹ VI-17 ¹⁷ آن-چنین-K ¹⁶ دلیر
 سرانجام هم سر بپیچد ز شاه * همین بود چون کرد دشمن تپاه
 VI-6. op. ²¹ K, VI ²⁰ چو این کرده شد باز گشتم ز راه-IV بیاوردم آن ماه رخا براه-K
 دل-VI ²⁵ 385. VI-доб. ²⁴ VI-همی-VI ²³ 386-388 op. IV-66. ²² چندان
 تو ای شهریار-K, IV, VI ²⁸ آنچه-IV, VI ²⁷ پرزدم

390 ازین کشور¹ این مرد را بازجوی
 که پیروزی شاه بر دست اوست
 بگفت این و جاننش برآمد ز تن
 شهنشاه زو⁵ در شگفتی بماند
 بایرانیان گفت مهراستناد
 395 چو با من⁷ یکایک بگفت و⁸ بمرد
 سپاسم ز یزدان کزین مرد پیر
 نشان جست باید ز هر مهتری¹²
 بجویند¹⁴ تا این¹⁵ بجای¹⁶ آورید¹⁷
 یکی مهتری²¹ نامبردار بود
 400 کجا راد²² فرخ بدی نام اوی²³
 بیامد بر شاه گفت این نشان
 ز بهرام بهرام²⁵ پور گشسب
 ز اندیشه من بخواهد²⁸ گذشت
 که دادی بدو بردع و اردبیل⁸¹

بنپوینده شاید که گوئی بیپوی²
 بدشمن موبان این سخن گر³ بدوست
 برو زار⁴ بگیرمان شدند انجمن
 همژگان همی خون دل برفشاند
 همی داشت این راستیها⁶ بیاد
 پسندیده جاننش بیزدان سپرد⁹
 برآمد چنین گفتن¹⁰ ناگزییر¹¹
 اگر مهتری باشد ار کهتری¹³
 همه رنجهارا¹⁸ بیپای¹⁹ آورید²⁰
 که بر آخر اسب سالار بود
 همه شادی شاه بد کام اوی²³
 که داد این ستوده بگردنکشان²⁴
 سواری سرافراز و²⁶ پیچنده²⁷ اسب
 ندیدم چنو مرزبان²⁹ بدشت³⁰
 یکی نامور³² گشت با کوس و خیل³³

1 IV, VI, op. و- 4 یا- IV هم- K³ بیپویند باید که پوی بیپوی- VI² مرز- VI¹
 5 K- ازو- VI⁶ ازان- VI⁹ او- K⁸ ما- VI⁷ داستانها- IV داستانرا- VI⁶ K⁶ ازان- VI⁵ ازو- K⁵
 397 op. که این باشد از کهتری- K¹³ کشوری- VI¹² K¹² یادگیر- VI¹¹ گفتنی- K¹⁰ 10
 17 J, K- 16 J- اورا- VI¹⁵ بجویند(!)- J, K¹⁴ کهتری باشد ار مهتری- VI
 20 J, K- (метр нарушен). کزین رنجهها برو پای- VI¹⁹ ل- پیا- VI¹⁸ رنجهها زو- K¹⁸ آورد(!)
 او- VI²³ B- op. B- زاد- IV, VI²² داد- K²² کهتری- IV شهری- K²¹ آورد(!)
 24 J- IV پیچیده- IV بگشسب- L²⁷ و op. و- IV, VI²⁶ و K²⁵ دوست- K²⁴ سستود گردنکشان(?)- L²⁴
 نشان چون بیایم نخواهم- VI باندیشه من بخواهم- IV باندیشه بر من بخواهم- K²⁸
 آمدن- IV Доб. заголовки: 30 وگر بگذرد [بگذرم- VI] باد ماند [گذرد- K] K, IV, VI²⁹
 آمدن بهرام چوبینه پیش هر مز- VI بهرام چوبینه بایران بنزدیک هر مزد شاه
 31 K, IV- K, IV- доб.: K³³ پیل- VI³³ مرزبان- K, IV, VI³² اردویل
 هیونی تکاور برافگند شاه * به بهرام تا سر بخارد ز راه
 سوی بارگاه آید از اردویل * بتنها تن خویش بی کوس و پیل

- 405 فرستاد¹ و بهرام را منورده داد² جهانجوی پویان ز بگردع برفت⁴ چو بهرام تنبگ⁶ اندرآمد ز راه جهاندید⁷ روی شهنشاه دید نگه کرد شاه اندرو یک زمان
- 410 نشانهای مهراستاد اندروی⁹ ازان پس¹¹ بپرسید و بتواختش شب تیره چون چادر مشکبوی بدرگاه شد مرزبان نزد شاه جهاندار بهرام را پیشش خواند
- 415 بپرسید زان¹⁶ پس که با ساوه شاه چنین داد پاسخ بدو جنگجوی گر او جنگ را خواهد آراستن و دیگر که بدخواه گردد دلیر گه رزم چون بزم²¹ پیشش آوری بدو گفت هرمز که پس چيسترای
- 420 چنین داد پاسخ که گر بدسگال چه گفت آن گرانمایه²⁷ نیکرای²⁸ تو با دشمن بدکنش رزمجوی
- سخنهای مهراستاد³ برو کرد یاد⁵ ز گردنکشان لشکری برد تفت⁵ بفرمود تا بار دادند شاه بران شامدار آفرین گسترید نمودش بدو⁸ جز بنیکی گمان بدید و بخندید و شد تازه روی¹⁰ یکی نامور¹² جایگه ساختش بیفگند و خورشید بنمود روی گرانمایگان برگشادند¹³ راه بتخت از بر نامداران¹⁴ نشانند¹⁵ کنم آشتی گر¹⁷ فرستم سپاه که با ساوه شاه آشتی نیست روی هزیمت¹⁸ بود آشتی خواستن چو بینند¹⁹ که کام تو آمد²⁰ بزیر بفرمانبری²² ماند این²³ داوری درنگ آورم گر²⁴ بچنیم²⁵ ز جای بپیچد سر از داد بهتر²⁶ بفال که بیداد را نیست با داد جای²⁹ که با آتش آب اندر آری³⁰ بجوی

ز گردان—K, IV-⁵ براند—K, IV-⁴ بروبر شمرد—VI-³ برد—VI-² فرستاده—K, IV-¹
 جهانجوی—K-⁷ نیک—IV-⁶ خرامان بدرگه خرامید تفت—VI-⁵ لشکر کسی را بخواند
 VI-¹² همانگه—IV-¹¹ تازه رو—VI-¹⁰ اندرو—VI-⁹ برو—K, IV-⁸ جهانجو چو—VI-
 :::: K-¹⁵ 15 K-¹⁵ بر تخت نزدیک خویشتن—VI-¹⁴ برگرفتند—K-¹³ 13 K-¹³ مایه ور
 سخنهای ایران برو کرد یاد * همان نیز گفتار مهراستاد
 آید—IV-²⁰ آرد—K-²⁰ بجوید—IV-¹⁹ نه نیکو—VI-¹⁸ یا—K, IV, VI-¹⁷ ازان—K, IV, VI-¹⁶
 بچنیم (!)—K-²⁵ یا—VI-²⁴ آن—IV-²³ بدیوانگی—VI-²² نرم—IV-²¹ بتخت درآمد—VI-
 پای—IV-²⁹ نیکجوی—VI-²⁸ فرستاده—IV-²⁷ نپیچد سرافراز بهتر—VI-²⁶ مهتر—VI-²⁶ ل-²⁶
 آمد—IV-³⁰ روی—VI-

وگر خود دگر گونه باشد سخن
 425 چو نیرو ببازوی³ خویش آوریم
 نه از پاک یزدان نکوهش بود
 چو ناکشته ز ایرانیان ده هزار⁶
 چه گوید ترا⁷ دشمن عیبجوی
 چو بر دشمنان تیرباران کنیم⁹
 430 همان تیغ و گوپال چون صد هزار
 چو پیروزی مانمایید¹⁸ پدید
 وزان¹⁵ پس بفرمان دشمن شویم
 بکوشیم با¹⁸ گردش آسمان
 چو گفتار بهرام بشنید شاه
 435 ز پیش جهاندار بیرون شدند
 بهرام گفتند کاند²⁰ سخن
 سپاهست چندان ابا²¹ ساوه شاه
 چنان چون تو گویی همی²³ پیش شاه²⁴
 چنین گفت بهرام با مهتران
 440 چو فرمان دهد²⁷ نامبردار شاه
 برفتند بیدار کار آگهان
 سخنهاى بهرام چندانک²⁹ بود

که نیروی بازوی VI-³ I- здесь кончается лагуна. سپهید I, IV, VI-² سپه VI-¹
 بدین K-⁷ بنیروی یزدان پروردگار VI-⁶ نا VI-⁵ آنچه VI- هرچه K, I, IV-⁴
 I, IV, VI- گسسته K-¹² کنم L-¹¹ کمانها K-¹⁰ کنم L-⁹ چو K, I, IV, VI-⁸
 ازان K, IV, VI-¹⁵ (в тексте конъектура). بپاید (в тексте конъектура) L, K, I, IV, VI-¹⁴ نامد (!) K-¹³ کشیده
 L-¹⁸ (в тексте конъектура) K, I, IV, VI-¹⁷ بی ترس VI- بی توش K, IV-¹⁶
 چه پیش آوردمان ز سود و زیان VI- میان سر بیابد زیان I, IV-²⁰ K, I,
 تقریر کردی VI-²⁴ همه I- گفتی که من L-²³ بستست VI-²² بر L-²¹ اندر IV-
 بنزدیک شاه VI-²⁸ فرمایدم K-²⁷ IV-²⁶ ب. оп. خواهد بدن VI-²⁵ L-²⁵ بشاه
 فزاینده L-³¹ оп. یک L-³⁰ چونان که VI-³¹ I, IV-²⁹ چونانک K-²⁹

شهنشاه ایران ازان شاد شد¹ ز تیمار² آن لشکر آزاد شد³
 445 ورا کرد سالار بر لشکرش
 هر آن کس که جست از یلان نامرا
 سپهبد پیامد برشهریار
 که دستور باشد مرا شه‌ریار
 بمینم ز لشکر که جنگی که اند
 بدو گفت سالار لشکر توئی
 450 سپهبد بشد⁹ تا عرض‌گاه شاه
 گزین کرد ز¹⁰ ایرانپان لشکری
 نیش‌تند¹³ نام ده و دو هزار
 چهل سالگانرا نیش‌تند¹⁵ نام
 سپهبد چو¹⁹ بهرام بهرام بود
 455 یکی را²¹ کجا نام یل²² سینه بود
 سر نامداران جنگ‌گیش کرد²⁵
 بگرداند اسب و بگوید نژاد²⁷
 دگر آنک بد نام²⁸ ایزدگشسب²⁹

¹ K, I, IV, VI—گشت ² VI—وز اندوه ³ K, I, IV, VI—گشت ⁴ K—66. 444—446 оп.
 که مهتر—⁸ IV—همه—⁷ K—هم از—⁶ IV—غرض ⁵ IV—оп. ۱ (метр нарушен); VI—здесь и далее
 فرستادن: ¹² IV—доб. заголовков: بد—¹¹ IV—از—¹⁰ K, I, IV, VI—بشد در زمان—⁹ VI—توئی
¹⁵ J, ¹⁴ IV, VI—نوشتند—¹³ J, IV, VI—هرمزد شاه بهرام را بچنگ ساوه‌شاه
 دگر زین—¹⁸ VI—این—¹⁷ J, K—(метр нарушен). ¹⁶ K—پیش—¹⁶ K—نوشتند—¹⁶ IV, VI
 (метр нарушен) ۱ (метр нарушен) ²¹ J—оп. ۱ کام—²⁰ VI—سپهبدش—¹⁹ K, IV, VI—سپه‌دار—¹⁹ K, IV, VI—کم و بیشتر شد خرام (!)
²⁴ VI—سینه—²³ K, I, IV—او—²³ K, I, IV—یلان—²² K—یکی را که نامش یلان—²² K—یل را—²² K—(метр нарушен); VI—
 براد (!)—²⁷ K—اندر—²⁶ K, VI—سر نامدارانش جنگی بکرد—²⁵ I—در سینه—²⁵ I—او بسی کینه
 بهشت سپه بود همدان—²⁹ K—آزرگشسب—²⁹ J—آنکه بد نامش—²⁹ VI—یکی را که بدنام—²⁸ I, IV—
 کجا دم اسبان گرفتنی بر—³⁰ VI—نبرداشتی در تگ—³⁰ I, IV—ایزدکشسب—³⁰ B—ایزدکشسب

- بفرمود تا گشوی دارد بنه¹ 460
 پیشت سپه بنود همدمان گشسب³
 بلشکر چنین گفت پس پهلوان
 کم آزار باشید و هم کم زیان
 چو خواهید کایزد بود یارتان⁷
 شب تیره چون ناله کزنای
 بران گونه رانید یکسر¹³ ستور 465
 ز نیروی و¹⁵ آسودگی اسب و مرد
 چو آگاهی آمد بر شهریار
 ز گفتار و کردار او گشت شاد
 همه¹⁸ گنجهای سلیح نبرد
 ز اسبان جنگ آنچه²⁰ بودش²¹ یله 470
 بفرمود تا پهلوان سپاه
 چنین گفت بهرام را شهریار
 شنیدی²³ که با نامور²⁴ ساوشاه

1 K— کوسدار و بنه
 2 K— میمنه میسره
 3 K— پیدا گشسب— I یکی مرد بد نامش ایزدگشسب
 4 K— بدست (нет рифмы).
 5 K— خیره روشن جهانداران
 6 K— آن VI—
 7 L— میسرا
 8 L— میسرا
 9 K— یک تن I, IV, VI—
 10 K— برآید VI—
 11 K— بیاید VI—
 12 K— I, VI—
 13 K, VI—
 14 K, I, VI— شور IV— 465—466
 15 L, I—
 16 L, K—
 17 IV—
 18 K, VI— همان
 19 I, IV— او
 20 K, I— آنک
 21 IV— چندانکه بودی
 22 IV— یکسر
 23 L— شنیدم
 24 K— نانا مور
 25 VI— سپاه I— 472—473
 B— содержание этих 66: جعل علی الثقل رجلا آخر یسمى ایزدگشسب و جعل علی الساقه رجلا آخر یسمى بنداکشسب و كان من الشجعان الذین یصیدون السباع بالأذئاب وسط الغاب (нет рифмы).
 L— میسرا
 K— آن
 K— یک تن
 K— برآید
 K— بیاید
 K, VI—
 K, I, VI— شور
 L, I—
 L, K—
 IV—
 K, VI— همان
 I, IV— او
 K, I— آنک
 IV— چندانکه بودی
 IV— یکسر
 L— شنیدم
 K— نانا مور
 VI— سپاه I— 472—473

- 475 هم از جنگ ترکان⁴ و روز کین³ گزیدنی⁵ ز لشکر ده و⁶ دوهزار
 بدین مایه مردم بیروز نمبرد
 بجای جوانان شمشیرزن
 سپهبد چین داد پاسخ بدوی
 شنیدستی آن¹² داستان¹³ مهان
 480 که چون بخت پیروز یاور بود
 برین¹⁵ داستان نیز دارم گوا
 که کاوسی کی را به امیوران
 گزین کرد رستم ده و دو هزار
 بی آورد کاوسی کی را ز بند
 485 همان نیز گودرز کشوادگان
 بکین سپه او ده و دو هزار
 همان نیز پر مایه اسفندیار
 بار جاسب بر²² چاره کرد آنچه²³ کرد
 از این مایه²⁶ گر لشکر افزون بود

بدین رزمگه بر بلرزد پلنگ-K⁴ جنگ-K³ چین-VI بدین-K² همان-IV¹
 LI-DOB. 6: بدرد باوردگه بر زمین-VI
 بدو گفت بهرام کای شهریار * ز تو دور بیاداد بد روزگار
 باشد آن-I, IV از-K⁸ برگستوان و [وز-IV]-K⁷ و IV⁶ و گزیدم-LI⁵
 شنیدستم این-LI¹² خوبروی-IV, VI چربگوی-I¹¹ و LI, IV, VI, K¹⁰ و LI⁹
 لشکر-IV, VI¹⁶ بدین-I, IV¹⁵ کزین پیش بودند اندر جهان-VI¹⁴ از LI-DOB.¹³
 LI-DOB.: K-DOB. که کارزار-VI خنجر گزار-K¹⁸ و LI-DOB.¹⁷
 از ایشان بر آورد یک سر دمار * وزان نامداران جنگی سوار
 VI²¹-LI برگستوان و-K, IV²⁰ و LI, IV, VI-DOB.¹⁹
 بنزدیک پییران بدان کارزار * نبردش فزون از ده و دو هزار
 وز-LI²⁷ ازان پایه-LI²⁶ و LI-DOB. VI²⁵ وزان-I, IV²⁴ آنچه-IV²³ در-K, I, IV²²
 ز پیشینگان راه بیرون بود-VI²⁸

- 490 سپهبد که لشکر فزون از سه چار
دگر آنک¹ گفتی چهل² ساله مرد
چهل ساله با آزمایش بود
بیاد آیدش مهر نان و نمک
ز گفتار بدگوی وز نام و ننگ
ز بیـــــــــــــــــهـــــــــــــــــر زن و⁵ زاده و دودها⁶
- 495 جوان چیز⁸ بیند پذیرد فریب⁹
ندارد زن و کودکی¹¹ و کشت¹² و ورز
چو بی آزمایش نیاید¹⁴ خرد
گیر ایدونک پیروز گردد¹⁶ بچنگ
وگر هیچ پیروز¹⁸ شد بر تنش¹⁹
- 500 چو بشنید گفتار او شه‌ریار
بدو گفت رو²¹ جوشن کارزار
سپهبد پیامد ز نزدیک²³ شاه
برافگند برگستوان بر سمند
جهانجوی با گوی و چوگان و تیر²⁵
- 505 سپهبد پیامد بمیدان شاه
چو دیدش جهاندار²⁸ کرد آفرین
- بچنگ آورد پیچد از کارزار
ز برنا فزونتر نچوید نبرد
بمردانگی در فزایش بود
برو گشته باشد فراوان فلک³
هراسان بود⁴ سر نیچد ز جنگ
بپیچد روان مرد فرسوده⁷
بگاه درنگش نباشد شکیب¹⁰
بچیزی ندارد¹³ ز نا ارز ارز
سر مایه¹⁵ کارها ننگرد¹⁵
شود شاد و¹⁷ خندان و سازد درنگ
نمیند جز از²⁰ پشت او دشمنش
چنان تازه شد چون گل اندر بهار
بپوش و ز ایوان بمیدان گذار²²
کمر خواست و خفتان و درع و کلاه²⁴
بفتراک بر بست پیچان کمند
بمیدان خرامید خود با وزیر²⁶
بغلتید در خاک پیش سپاه²⁷
سپهبد بموسید²⁹ روی زمین

بیاد — Л⁴. 3 IV — обратный порядок мисра. 2 K, I, IV — چل — گفتی که چل — 1 IV, VI — آنکه — 1
 5 Л, VI — оп. 6 I — زاده و زاده — 7 I — آزادها — 8 VI — چیره — 9 Л — неразборчиво.
 11 K — وأما الشهاب فهم بالعجلة ینخدعون وفي مقام صیر لا یصیرون — Б نشیب — Л¹⁰
 14 Л — نیاید — 13 I, IV — نداند — 12 Л, VI — оп. 15 I, IV, VI — زاده — بدن دون و آن زاده
 16 Л — ب — 6. оп. 17 Л — فیروز باشد — VI — گرم — 18 Л — طاروا فرحا و سرورا
 19 Л — هان — 21 VI — بجز — 20 VI — پر منش — 22 Л — گزار — VI — بهامون گذار — K و بمیدان ایوان گذار
 23 Л, K, VI — ب نزدیک — 24 K, I, IV, VI — رومی کلاه — 25 Л — تیر — 26 Л — با گرز و با تیغ و تیر — شد علیه...
 27 K, I, IV — کلاه — 28 Л — ادا جوشن و گرز و رومی کلاه — 29 K — چون نره شیر

که بد پیکرش ازدهافش² بنفش
 سبک شاه ایران گرفت آن بچنگ
 فراوان برو آفرین کرد یاد
 همی خواندندش سر انچمن⁵
 جهانگیر و پیروز⁷ و روشن روان
 که پیروز بادی و خسروپرست¹⁰
 بمردی و گردی و فرمانبری
 که پیروزگر باش¹² و روشن روان¹³
 سپهبد درفش قهمتن بدست¹⁴
 همان شادمان پهلوان سپاه
 پدیدآمد آن زرد¹⁷ رخشان سپهر
 بکشی کرده دست اندر آن بارگاه¹⁸
 بفرّ تو قاج²⁰ زمانه شدم
 که با من فرستد یکی استوار²¹
 سر دشمنی²² زیر گرد آورد
 رونده شود در جهان کام اوی²⁵
 جوانست و²⁶ گوینده و یادگیر

بیاورد پس شهریار آن¹ درفش
 که در پیش رستم بدی روز جنگ
 چو بوسود³ خندان بهرام داد
 بهرام گفت آنک جدان⁴ من
 کجا⁶ نام او رستم پهلوان
 درفش ویست اینک⁸ داری بدست⁹
 گمانم که تو رستم¹¹ دیگری
 برو آفرین کرد پس پهلوان
 ز میدان پیامد بجای نشست
 پراگنده گشتند¹⁵ گردان شاه
 سپیده چو برزد سر از کوه بر¹⁶
 سپهبد پیامد بایوان شاه
 بدو¹⁹ گفت من بی بهانه شدم
 یکی آرزو خواهم از شهریار
 که تاهر کسی کو نبرد آورد
 نویسد بنامه درون²³ نام اوی²⁴
 چنین گفت هرمز که مهران دبیر

510

515

520

که بد—VI کجا پیکرش ازدها بد—I, IV که پیکرش بود ازدهای—K² شهریاری—I, IV¹
 VI—доб.⁵ آنکه اجداد—IV آن نیاگان—K⁴ بنمود—VI بستود—K, I, IV³ پیکر ازدهای
 VI—L, IV⁸ بیدار—VI⁷ که بد—K, I, IV⁶ رفتن بهرام چو بینه بدشت ساوه شاه: заголовок:
 رستمی—IV, VI¹¹ VI—б. оп. باشی بهر کار جنگ—K¹⁰ بچنگ—K⁹ آنک—K این که
 رفتن بهرام چو بینه برزم: заголовок: L—доб.¹⁴ K—бб. 515—516 оп.¹³ پیروز بادی—VI¹²
 I, IV, VI—سر¹⁷ I, IV, VI—چو از کوه برزدش سر—K¹⁶ (метр нарушен). کشته—VI¹⁵ ساوه شاه
 بغلتید بر خاک—I, IV بغلتید بر خاک در پیش گاه—L¹⁸ ار چرخ—VI از دور—IV
 فرستی—K²¹ نام—I, IV²⁰ همی—K¹⁹ ولما أصبح ركب الى خدمة الملك—B پیش سپاه
 Доб. заголовки: او—K, VI²⁵ او—K, VI²⁴ بنام یکی—IV²³ دشمنان—L²² یکی نامدار
 لشکر کشیدن بهرام چو بینه بجنگ ساوه شاه—IV رفتن بهرام چو بینه بجنگ ساوه شاه—K
 جوانیست—VI بزرگست و—K²⁶

سپه‌بند^۱ سنوی جنگ تازید^۲ تفت
 سپه‌دار^۳ بهرام پیش اندرون^۴
 سپه‌دار بیدار چون زره شیر
 دلیرست و^۵ شادان بدشت^۶ زبرد
 همه داستانها بماید زدن
 که خود جاودان زندگی را سزی
 بدین قیز گفتر روشن روان^{۱۲}
 وزو دشمن شاه زیر و زبر^{۱۴}
 بپیچد سر از شاه^{۱۵} پروردگار^{۱۶}
 بگفتار با شاه شیری نمود
 میالای زهر ای^{۱۹} بداندیش دهر^{۲۰}
 سزد گر سپارم بدو تاج^{۲۲} و گاه
 که او شه‌ریاری شود با آفرین^{۲۴}
 بپژمرد و لبر بادندان گزید
 چنین^{۲۷} تا برآمد برین^{۲۸} روزگار

چفرمود^۱ قبا بشا سپه‌بند بزفت
 بشد لشکر از کشور طیسفون
 سپاهی خردمند و^۵ گرد و دلیر
 بموبد چنین گفتر هرگز که مرد
 ازان^۸ پس چه گویی چه شاید بدی
 بدو گفتر موبد که^۹ جاوید زی
 بدین برز و^{۱۰} بالای این^{۱۱} پهلوان
 نماند مگر شاد و^{۱۳} پیروزگر
 بترسم که او هم بفرجام کار
 همی در^{۱۷} سخن بس دلیری نمود
 بدو گفتر هرگز که در پای زهر^{۱۸}
 چون او^{۲۱} گشت پیروز بر ساوه‌شاه
 چنین باد و هرگز مبادا جز این^{۲۳}
 چو موبد ز شاه این^{۲۵} سخنها شنید
 همی داشت اندر دل این^{۲۶} شه‌ریار

525

530

535

سپه‌بند چو—^۱ I, IV, VI و K—دوب. یازید—^۲ JI, I, IV, VI از ایوان—^۳ K, I, IV

^۴ K—دوب. ب.:

چنو رفت شاه جهان باز گشت * ابا موبد خویش همراز گشت

—^۸ K, I, IV, VI بروز شود شاد و خندان بروز—^۷ I, IV دلی بود—^۶ K و—^۵ K

—^{۱۲} VI بالا و این—^{۱۱} I و—^{۱۰} K, I و—^۹ I ازین

بدین برز و بالا و روشن روان * بدین کتف و یال و بر پهلوان

Б—б. оп. جهانی [جوانی—I] که شد بی بر [آید—I] آرد بمر—^{۱۴} K, I, IV, VI ساوه—^{۱۳} JI

دریای زهر—^{۱۸} K دریای زهر (!)—^{۱۸} JI که اندر—^{۱۷} VI نامور شه‌ریار—^{۱۶} VI و—^{۱۵} IV—دوب.

چنو—^{۲۱} JI, K, I زهر—^{۲۰} IV چو آلوده گشت از—^{۱۹} JI با پای زهر—^{۱۹} VI دریای دهر—^{۱۹} IV

بر زمین—^{۲۴} I کند داد و راد—^{۲۴} K بجز این مباد—^{۲۳} K تخت—^{۲۲} K چو او—^{۲۲} IV, VI

فلما سمع الموبد بذلك سکت و—^{۲۵} B از—^{۲۵} VI در دل ازان—^{۲۵} I, IV و—^{۲۶} JI آن—^{۲۵} K

بران—^{۲۸} K چنان—^{۲۷} JI عض علی شفته و آخفی...

که تا این³ سخن باز جوید نرسنت⁴
 برو تا چه بینی بمن بر بخوان⁶
 نمود آگه از کار¹⁰ او هیچ کسی
 سرانجام هر کار گفستی بدوی
 همی رانید با نیزه¹² پیش اندرون
 ازو¹⁴ دور بد¹⁵ پهلوان سپاه
 برو بر فراوان سر شسته داشت¹⁷
 بنوک سنان زان سری برگرفت¹⁹
 بینداخت آنرا بران²¹ سو که خواست
 کزین سان بیروم سر²⁴ سناوه شاه
 همه لشکرش را بهم برزنم
 پی افگند²⁵ فالی چنان چون سزید
 بیابد بفرجام زین رنج تخت²⁸
 بپیچد سر از²⁹ شاه و گردد درشت
 جهاندار با درد و غم گشت جفت

ز درگه یکی¹ رازداری بچسبت²
 بنویگفت تیز از پیش⁵ پهلوان
 بیامد سخنگوی⁷ پیویان⁸ ز پس
 که هم راهمیر بود و هم فالگوی¹¹
 چو بهرام بیرون شد از طیسفون
 بنپیش آمدش¹³ سرفروشی بر راه
 یکی خوانچه بر سر به پیوسته داشت¹⁶
 سپید برانگیخت اسب از¹⁸ شگفت
 همی رانید تا نیزه برداشت²⁰ راست
 یکی اختیری کرد زان²² سر²³ بر راه
 بپیش سپاهش بر راه افگنم
 فرستاده شاه چون آن بدید
 چنین²⁶ گفت کین²⁷ مرد پیروز بخت
 ازان پس چو کام دل آرد بمشست
 بیامد بر شاه و این را³⁰ بگفت

540

545

550

وأنفذ—B بگفت—VI, 2 ز درگاه با—VI ز درگاه یک—I, IV, 1 ز در با یکی—I
 دار از نهفت—I, 4 تا آن—VI که با او—K رو این—I, 3 هرمزد و راهه فی سر صاحب خیر
 K, I, 9 جویا—K, 8 سخنجوی—I, IV, VI, 7 بروشن روان—VI, 6 در—I, 5 داند نهفت—VI
 K—13 لشکر به—I, IV, 12 راهجوی—K, 11 راز—VI رای—I, IV, رنج—K, 10 نید—IV, VI
 (метр нарушен). بود—IV, 15 وزو—I, IV, VI, 14 پدید آمدش—I, IV, VI, پذیره بدش
 پاک سفتی سر—VI پاک خوانی پیوسته داست(!)—K; (метр нарушен) به سو داشت(!)—I, 16
 برو نیزه بهرام و یکسر بکاشت(!)—VI بسر بر فراوان سر پخته داشت—K, 17 شسته داشت
 K, I, 18 رأی فی الصحراء رجلا علی رأسه زنبیل فیه عدة من رؤس الغنم—B, 6. IV
 (метр нарушен); آن ازان—K, 21 نیزه را کرد—K, I, IV, 20 47—548. VI—66. 19 ای—IV
 بیفگند—K, 25 که این سر سر—VI, 24 پس—K, 23 ازان—I, IV, VI, 22 آن سر ازان—I, IV
 IV—سرانجام از رنج تخت—I سرانجام ازین کار تخت—K, 28 این—I, IV, 27 همی—VI, 26
 فرستاده—K, 30 ازو—K, 29 ازین رنج یابد سرانجام تخت—VI سرانجام ازین رنج سخت
 شهریار این—VI این هم—I, IV, آمد بشاه آن

- 555 ورا آن¹ سخن بستَر آمد ز مرگ
فرستاده‌ای خواست از در³ جوان
بدو گفت رو با سپهبد بگوی
بشبگیر برگرد و پیش من آی
بگویم بتو⁶ هرچ⁷ آید⁸ ز پند
560 فرستاده آمد بر¹⁰ پهلوان
چنین داد پاسخ که لشکر ز راه
ز ره باز گشتن بد آید بفال
چو پیروز گردم بیایم برت
فرستاده آمد بنزدیک شاه
565 ز¹⁶ گفتار او شاه خشنود گشت¹⁷
سپهدار¹⁹ شبگیر لشکر براند
همی رفت تا کشور²⁰ خوزیان
زنی با جوالی میان²¹ پر ز کاه²²
سواری بیامد خرید²⁴ آن جوال
570 خروشان بیامد²⁶ بهرام گفت
به‌های جوالی همی داشتتم
کنون بستد از من سواری بر²⁷

فرو ماند و پژمرد چون I, IV— چون تیره شد روی [سبز—K, J, 2] زن آن J—¹
زان پس بر J—⁴ که شبگیر پیش من آی ای K—³ بپژمرد شد تیره آن سبز—VI سبز
ستود(!)—J—⁶ خواهی K—⁵ (в тексте по T). تازان بر—I, IV, VI— چنین هم برو تا بر—K
سوی—I, IV, VI—¹⁰ آیدم—VI—⁹ دانم—VI—⁸ هرچه—K, I, IV, VI—⁷ ترا—IV— (метр нарушен);
قل للملك إن الناس يتطیرون من انصراف فی المسافر—B—¹² آنچه—IV, VI— نه بیرون—J—¹¹
شود—K, I, IV—¹⁸ من طریقہ و يجعلون ذلك فألا للعدو فی تصدیق أمله و تحقیقہ
همه رنج—J—¹⁸ شاد شد شهریار—J—¹⁷ به—K—¹⁶ ازان—K, I, IV, VI—¹⁵ آنچه—IV, VI—¹⁴
K—²¹ با لشکر—I, IV— تا لشکر—J—²⁰ سپهبد به—I, IV, VI—¹⁹ دیرینه‌اش گشت خوار
بدادش—K—²⁵ گرفت—VI—²⁴ همی بود—I, IV— همی برد—K—²³ در آن قلبگاه—VI—²² همی
سپاه—K—²⁷ زن آمد—K, I, IV, VI—²⁶ جوال و

کشیدند نزد ² سپهبد دمان ³	بجستند آن مرد را ¹ در زمان	
گناهی که کردی سرترا ببرد ⁴	ستاننده را گفت بهرام گرد	575
سر و دست و پایش شکستند خرد ⁵	دوانش بپیش سرآورده برد	
بدو مرد بیدار را بیم ⁶ کرد	میانش بخنجر بدو نیم کرد	
که ای نامداران پاکیزه‌رای	خروشی برآمد ز پرده سرای	
ستانند ⁸ نباشدش فریادرس	هر آن کس که او برگ ⁷ کاهی ز کس	
بخزید چیزی که باید ¹⁰ بسیم	میانش بخنجر کنم به دو نیم	
ازان ¹³ لشکر ساوه و پیل و گنج	همی بود ز ¹¹ اندیشه هرمز برنج ¹²	580
ز بهرام پر درد و تیمار گشت	بدل بر چو ¹⁴ اندیشه بسیار گشت	
همی داشتی زان ¹⁷ بدل ترس و بیم ¹⁸	روانش پر از غم دلش به ¹⁵ دو نیم ¹⁸	
بخزاد برزین چنین گفت شاه ²⁰	شب تیره برزد سر از برج ¹⁹ ماه	
بکوشتی وز ²² تاختن نغنونوی	که برساز تا سوی دشمن شوی ²¹	
سپهبد کدامند ²³ و گردان ²⁴ کینند	سپاهش نگه کن که چند و چینند	585
نہشتند ²⁵ نزدیک آن پرگزند ²⁶	بفرمود تا نامه پندمند	

¹ VI — مرزرا ² I, IV, VI — پیش ³ K — бб. 573—575 оп. и вместо них даёт:

بجوشید ازو په‌لوان سپاه * بپید از داد فریادخواه
 ستاننده را جست بهرام گرد * دوانش بپیش سرآورده برد
 بدو گفت بهرام کای شیرمرد * برآوردی از خود بی‌کیار گرد
⁴ I, IV, VI — خرد [چونین—I] شمردی تو خرد—⁵ I — обратный порядок
 мисра. ⁶ Л — (!) بیم (нет рифмы); VI — بیم همه لشکرش را
⁷ VI — برد ⁸ K — وزو لشکرش را همه بیم
 سپهبد همی بود با درد و رنج—¹² K — از—¹¹ I, IV, VI — باشد—¹⁰ VI — بردو—⁹ IV, VI — ستندو
 K, I, IV — обратный порядок мисра. ¹³ I, IV — وزان ¹⁴ K — بدل خود بر—
 همی داشت زو—¹⁷ IV (нет рифмы). ¹⁶ IV — پر ز بیم—¹⁵ K — بُد و دل—
 VI — بدل در چو—¹⁸ K — ل— که هم جای شادی بد و جای بیم—¹⁸ K —
 وزان لشکر ساوه و پیل و کوس * همی بود ز اندیشه‌ها پر فسوس
 پیغام فرستادن هرمزد شاه نزد ساوه شاه بکر—²⁰ IV — доб. заголовок: چرخ—¹⁹ K — б. оп.
²¹ K — روی ²⁴ I — کدام ²³ IV, VI — کدامست—²² L — وز—²⁵ L — نویشتند—
 آن ازچمند—²⁶ L — آن مردان—²⁵ L, IV, VI — بزرگان

که آنرا نشاید گرفتن شمار
 همی زو⁴ چو پیدای شود⁵ لشکری⁶
 مپندار کان لشکری⁸ دیگرست
 سخن هرچ¹⁰ بشنیدی آنرا¹¹ بگوی
 بگسترد خواهی یکی خوب¹³ دام
 گز او¹⁴ بشنود نام و آواز تو
 سخنها ای چرب و دراز¹⁵ آورم¹⁶
 پیامد بران سو¹⁷ که فرمود شاه
 سخنها کجا داشت¹⁹ اندر نهفت
 بجایی که بد گنج و پیل²⁰ و سپاه
 شنیده همی گفت با او براز
 بدان تا شود لشکر اندر²³ هری
 سراپرده زد بر لب جویدار²⁵
 دیدند بهر ارا با سپاه²⁶
 پیامد دوان تا بر²⁸ ساوه شاه
 یکی لشکر آمد بدشت هری
 پر اندیشه شد مرد جوینده راه

یکی¹ نامه بنا هدیة شاهوار²
 فرستاد آنرا- گفت سنوی³ هری
 چنان دان که بهرام کنداورست⁷
 ازان راه نزدیک⁹ بهرام پیوی
 بگویی که من با نوید و¹² خرام
 نشاید که پیدا شود راز تو
 من اورا بدامت فرار آورم
 بر آراست خرد برزین بره
 چو بهرام را دید با او¹⁸ بگفت
 وزان جایگه شد سوی ساوه شاه
 ورا دید بستود²¹ و بردش²² نماز
 بیفزود پیغامش از هر دری
 چو آمد²⁴ بدشت هری نامدار
 طلایه پیامد ز لشکر بره
 600 طلایه بدید²⁷ آن دلاور سپاه
 بگفت آنک²⁹ با نامور مهتری
 سخنها چو بشنید زو³⁰ ساوه شاه

590

595

600

که آید بنزدش ز سوی I, IV - بر K³ شهریار - K, I, IV, VI² همان VI¹
 بود - Л⁵ همی شو - VI⁴ همی بین - I, IV⁴ обратный порядок мисра. I, IV⁶ K, I, IV,
 آنچه - VI⁷ هرچه - K, I, IV¹⁰ ره بنزدیک - VI⁹ لشکر - VI⁸ جنگ آورست - VI⁶
 اگر - I, IV¹¹ وگر - K, VI¹⁴ تازه - I, IV¹³ با تو بر بد - Л¹² از من - K, I, IV, VI¹¹
 خوب و دراز - VI¹⁶ بگفتار چربت نیاز - Л¹⁵ K - доб. б.:
 نگر تا کسی این چنین چاره ساخت * که دشمن بچربی همی سر فراخت
 که میداشت - VI¹⁹ با وی - VI¹⁸ ازان سو - VI¹⁷ برین [بران - IV] سان - I, IV¹⁷
 I -²³ چو دیدش بستود و ببردش - VI²² چو دیدش ستودش - I²¹ چنگ پیل - VI²⁰
 چو دید - K, VI²⁷ K - б. оп. I, IV - 66. 599-602 оп.²⁵ پیامد - VI²⁴ لشکرش در
 ازو - K, I, IV, VI³⁰ آنکه - VI²⁹ در - K²⁸

ز خیمه فرستاده را باز¹ بخواند
 بدو گفت کای ریمن پسر فریب 605
 بر رفتی ز درگاه آن خوار شاه
 بچنگ آوری پارسی لشکری
 چنین گفت خرداد بر زمین پشاه⁸
 گر⁹ آید بزشتی گمانی میر
 وگر¹⁰ زمین هاری یکی نامجوی 610
 ورا ایـدونک بازارگانی سپاه
 که باشد که آرد بروی تو روی
 ز گفتار او شاد شد ساوه شاه
 چو خرداد بر زمین سوی خانه رفت
 بسیجید و¹⁶ برساخت¹⁷ راه گریز 615
 بدان که¹⁹ که شب تیره تر گشت²⁰ شاه
 ز پیش پدر تا در²² پهلوان
 چو آمد بنزدیک ایران سپاه
 که پرسد که این²⁵ جنگجویان کینند
 ز ترکان سواری بیامد²⁸ چو گرد 620
 سپهبد کدامست و²⁹ سالار کیست
 که فغفور چشم³⁰ و دل ساوه شاه

دیدی (!) — JI — ⁴ سخنها فراوان — K, I, IV — ³ بخوبی — VI — ² فرستاده ای پیش — VI — ¹
 اگر — K, I, IV — ¹⁰ که — IV — کی — I — ⁹ براه (!) — VI — ⁸ بر — K, I, IV — ⁷ رام — IV — ⁶ بران — K — ⁵
 K — ¹⁶ کاینست آیین و راه — K — ¹⁵ ماند — I — ¹⁴ جنگجوی — VI — ¹³ اگر — K, I, IV — ¹²

فرستم یکی کینه ور نزد اوی * ببیند که تا کیست این نامجوی
 تیره — IV, VI — ²⁰ از آنجا — VI — ¹⁹ نیامد برو — VI — ¹⁸ برداشت — I — ¹⁷ بسیجیده
 و امر ساوه لبته المسمی بغبور بأن یتلقى العسکر — B با سپاه — K, I, IV, VI — ²¹ برگشت
 وزان — VI — ^{VI} وزین — K, I, IV — ²⁶ آن — VI — ²⁵ نزدیک — K, VI — ²⁴ خرامید — K — ²³ بر — K — ²²
 VI — ³¹ جان — K — ³⁰ و — VI — ²⁹ از آنجا بیامد سواری — VI — ²⁸ ساختن — J, I, IV, VI — ²⁷
 با — J, I, IV, VI — ³² همی

بمهرام گفت آنچه² بشنید³ زوی⁴
 درفش⁵ درفشان بسرب⁶ر پای
 سمنند جهانرا⁷ بخوی⁸ درنشاخت
 کنون ایستاده چرا⁹ ماندهای
 که آزرده گشتی و خون ریختی
 که با شاه ایران کنم کینه¹⁰ یاد
 ز بغداد رفتیم بفرمان شاه
 پیامد بدان بارگاه مهی
 بگرز و سنان و بشمشیر¹¹ و تیر
 بپیش پدر شد بگفت آنچه¹² بود
 فرستاده را جست¹³ هم در زمان
 همی ز آمدن خون ز¹⁴ مژگان بریخت
 که این¹⁵ بدگمان مرد چون یافت¹⁶ راه
 طلایه چرا شد چنین سست و خوار¹⁷
 بنزدیک بهرام چیره سخن¹⁸
 که ایدر بخیره مریز¹⁹ آبروی²⁰
 کزین²¹ پادشاه²² تو مرگ تو جست²³
 که همتا ندارد بگیتی بسی
 شنیدی تو گفتار نادل پذیر

ز لشکر پیامد یکی رزمجوی¹
 سپهدار آمد ز² پرده سرای
 چو فغفور چینی³ بدیدش بتاخت
 بپرسید و⁴ گفت از کجا راندهای
 شنیدم که از پارس بگریختی
 چنین گفت بهرام کین خود مباد
 من ایدون⁵ برزم آمدم با سپاه
 چو از لشکر ساوه شاه آگهی
 مرا گفت رو راه ایشان بگیر
 چو بشنید فغفور برگشت زود
 شنید آن سخن شاه شد بدگمان
 یکی⁶ گفت خرد برزین گریخت
 چنین گفت پس با پسر ساوه شاه
 شب تیره و لشکری⁷ بی شمار
 وزان⁸ پس فرستاد مرد کهن
 بدو گفت رو پاریسی را بگوی
 همانا که این مایه دانی درست
 بچنگت فرستاد نزد کسی
 ترا گفت رو بر من بگیر

625

630

635

640

به - Л - 5 ازوی - K, I, IV, VI - 4 اشنید (!) - K - 3 آنچه - IV, VI - 2 نامجوی - Л - 1
 چمنده - VI - چمانش - I, IV - 9 چین را - VI - چندی - K - 8 پس او - VI - 7 درفش - K, IV, VI - 6
 VI - 15 ایدر - K, I, IV, VI - 14 رزم - K - 13 کجا - VI - 12 و - K - 11 جهانجوی را - K - 10
 خواست - VI - گفت - K - 17 آنچه - VI - باز گفت آنچه [آنچه] - I, IV - 16 بگوپال
 لشکر - VI, K, VI - 22 رفت - IV - 21 آن - K - 20 ز - Л, I, IV, VI - 19 کسی - I, IV - 18
 خیره - IV - 25 ازان - K - 24 چنین شد چرا خوار خوار - VI - خوار کار - I, IV - کار خوار - K - 23
 پیغام ساوه شاه - IV - پیغام فرستادن ساوه شاه بر بهرام چوبین - Л - Доб. заголовки: سخن
 که چندین چرا بایدت گفت - VI - 27 میر - Л - 26 بمهرام شاه و پاسخ دادن بهرام ساوه را
 پادشای - K, IV - 29 که آن - K, I, IV - 28 و گوی

بپای² اندرآرم بپیل و سپاه
 بختیدید زان³ تیز⁴ بازار اوی
 اگر مرگ من جوید اندر نهان
 اگر⁵ خاک بالا بپیماید⁶
 بگفت آنج بختید زان⁷ رزمخواه
 که چندین چرا بپدیت گفت و گوی⁸
 ز ما آرزو هرچ¹¹ باید¹² بخواه
 که رازی که داری برآر از¹⁸ نهفت¹⁴
 بجوید همی چون تو¹⁵ فرمانبری
 که گر رزمجویی¹⁸ بهانه مجوی
 همی آشتی جویی اندر نهان
 بچیزی که گویی تو¹⁹ فرمان²⁰ کنم
 کرا در خور آید کلاه و کمر
 بدان تا برآه²² آیدت نیمراه
 اگر دوستی شاه بنوازدت²³
 بدریا بچنگ نهنگ آمدی
 که بر تو بگریزند هر مهتری²⁵
 پست²⁶ باد و بارانت همراه باد²⁷

اگر کوه نزد¹ من آید برآه
 چو بختید بهرام گفتار اوی
 چنین داد پاسخ که شاه جهان
 چو خشنود باشد ز من شایدم
 فرستاده آمد بر ساوه شاه
 بدو گفت رو پارس را بنگوی
 چرا آمدستی⁹ بدین بارگاه¹⁰
 فرستاده آمد بهرام گفت
 که این شهریار است نیک اختری
 بدو گفت بهرام کورا بنگوی
 گر¹⁷ ایدونک با¹⁸ شهریار جهان
 ترا اندرین مرز مهمان کنم
 ببخشیم سپاه ترا سیم و زر
 سواری فرستیم نزدیک²¹ شاه
 بسان همالان علف سازدت
 و ایدونک ایدر بچنگ آمدی
 چنان باز گردی ز دشت²⁴ هری
 بمرگشتنت پیشی در چاه باد

645

650

655

1- I و گر 2- J 3- K, I, IV- ازان 4- J, K- تیره 5- J 6- I-
 7- K, I, IV- ازان 8- K- باید این جستجوی 9- VI- کنون کامدستی 10- K, I, IV-
 11- K, IV, VI- هرچه 12- I, IV, VI- خواهی 13- VI- تو اندر 14- VI- доб. б.:
 بمرآز خوردا بپاید گشاد * که معلوم گردد ز بیداد داد
 15- K, VI- اگر داد خواهی- K 16- I, IV, VI- نجوید همی از تو- I, IV- نجوید همی جز به-
 17- K- که 18- VI- ایدونکه از- 19- K, VI- خواهی تو-
 20- K- گوئیت- I, IV- پیمان- 21- K, I, IV, VI- فرستیم بنزدیک-
 22- I, IV- پیش- 23- IV- کهرتری- 24- K- بدشت- 25- I, IV- ز شهر- VI-
 26- IV- 27- VI- б. оп. بشب

همی خواست تا بر سرت بد رسد
 پیام جهانجوی یک یک بداد
 بر آشفست زان نامور رزمخواه²
 رخانش ز³ اندیشه بی رنگ شد
 پیامی بر بر نزد آن دیومرد
 نه از⁶ کشتنت نیز یابیم کام
 ترا کمترین چاکران⁸ مهترند⁹
 سرت برگذارم¹⁰ ازین انجمن
 شود لشکرت یکسر آراسته
 نجوید¹⁴ جهانجوی مردانگی¹⁵
 پیامد بنزدیک بهرام باز¹⁶
 همانا که²⁰ بد زان سخن کام اوی²¹
 که پاسخ ز مهتر نباید²³ نهفت²⁴
 نه²⁵ ننگ آید از کهتری²⁶ بر سرم
 بتندی نجوید همی²⁸ جنگ تو

نیاوردت ای در مگر بخت بد
 فرستاده برگشت و آمد چو باد¹
 چو بشنید پیغام او ساوه شاه
 ازان سرد گفتن دلش تنگ شد
 فرستاده را گفت رو⁴ باز گرد
 بگویش که در جنگ تو نیست⁵ نام
 چو شاه تو در مرا کهترند⁷
 گر ایدونک ز نهار خواهی ز من
 فراوان بیابای ز من خواسته
 بگفتار¹¹ بی سود¹² و دیوانگی¹³
 فرستاده¹⁴ مرد گردن فرار
 بگفت¹⁷ آن گزاینده¹⁸ پیغام اوی¹⁹
 چو بشنید با مرد گوینده²² گفت
 بگویش که گر من چنین کهترم
 شهنشاه و²⁷ آن لشکر از ننگ تو

660

665

670

ازان تنگدل - I ازان نامور نیکخواه - K نیکدل رزمخواه - L². K - I (нет рифмы).
 ازان تنگدل (метр нарушен) رو - I - оп. شو - K⁴ از - K, I, VI³ بپیچید ازان سنگدل رزمخواه - VI رزمخواه
 چاکرم - K⁸ کهترست - I, IV⁷ بر - L⁶ ترا نیست در جنگ - I, IV⁵ چاکری
 ز کهتر ترا چاکری بهترست - IV کهتر چاکرم مهترست - I⁹ چاکری
 بگوید - IV¹⁴ مردانگی - IV¹³ بگفت از پی سود - L¹² ز گفتار - VI¹¹
 پیغام ساوه و جواب بهرام چوبینه: VI - доб. заголовок: VI¹⁶ دیوانگی
 I, IV, K¹⁸ بداد - VI¹⁷ او - K, IV, VI²¹ همان آنچ - K²⁰ او - K, IV, VI¹⁹ گزاینده - IV
 I, IV, K²² گوینده - K²⁷ آن لشکر از ننگ تو - K²⁸ بتندی نجوید همی - VI²³ نشاید - VI²⁴ K - доб.:
 چنمین پاسخ آورد پس نامجوی * که برگرد و با شاه ترکان بگوی
 فرستاد مازا - K کسی - L²⁸ با - I, IV, VI²⁷ کهتران - IV²⁶ چه - VI²⁵ که - K, I, IV²⁵
 بتیزی نجوید همی - VI سوی

- 675 من از خردگی راندهام¹ با سپاه
 بیبرم سورترا⁵ برم نزد شاه
 چو من زمینهای بود ننگ⁶ تو
 نپینی مرا جز بروز نبرد
 که دیدار آن ازدها مرگ تست
 چو بشنید گفتارهای درشت
 پیامد بگفت آنچ¹³ دید و شنید
 بفرمود تا کوس بیرون برند
 سیه شد همه کشور¹⁶ از گرد سم
 چو بشنید بهرام کامد¹⁷ سپاه
 سپهرا بفرمود تا برنشست
 680 پس پشت بدشارستان هری
 پیاراست با میمنه میسره
 تو گفתי جهان یکسر از آهنست²³
 نگه کرد زان²⁴ رزمگه ساوهشاه
 هری از پس پشت بهرام بود²⁶
 685 چنین گفت پس با سواران خویش
 که آمد فریبندهای نزد³⁰ من
- که ویران² کنم لشکر³ ساوهشاه⁴
 نیرزد که بر نیزه سازم بره
 بدین خردگی کردم⁷ آهننگ تو⁸
 درفشی پس پشت من لاژورد⁹
 پیام¹⁰ سنانم سر و¹¹ ترگ تست
 فرستاده ساوه¹² بنمود پشت
 سر شاه ترکان ز کین بردمید¹⁴
 سرافراز¹⁵ پیلان بهامون برند
 برآمد خروشیدن گاودم
 در و دشت شد¹⁸ سرخ و زرد¹⁹ و سپاه
 پیامد زره دار و²⁰ گری بدست²¹
 پیشش اندرون تیغزن لشکری
 سپاهی همه کینه کش یکسره²²
 ستاره ز نوک سنان روشنست
 بآرایش و ساز آن رزمگاه²⁵
 همه جای خود²⁷ ننگ و ناکام²⁸ بود²⁹
 جهان دیده و غمگساران خویش
 ازان پارسی مهتر انجمن

1 K - доб.: 2 K - پیدا 3 I, IV - دوده 4 K - 5 I, IV - 6 K - 7 K - 8 I, IV - 9 K, VI - 10 K - 11 I, IV - 12 K, I, IV, VI - 13 I, IV - 14 VI - 15 I, IV, VI - 16 K - 17 I, IV, VI - 18 K, I, VI - 19 K, I, IV, VI - 20 K - 21 I, IV, VI - 22 K, I, IV, VI - 23 K, I, IV, VI - 24 I, IV, VI - 25 I, IV, VI - 26 I, IV, VI - 27 I, IV, VI - 28 I, IV, VI - 29 I, IV, VI - 30 K -

همی بود تا¹ آن سپه شارسستان
بدان جای تنگی⁴ صغی برکشید
سپه بود بر میمنه چل هزار
همان چل هزار از دلیران مرد
ز لشکر بسی نیز بی‌کار بود
چو دیوار پیلان بپیمیش سپاه
پس اندر غمی شد دل ساوه‌شاه
تو گفتی بگرید¹⁰ همی بخت او¹¹
دگر باره گوردی¹⁴ زبان آوری
فرستاد نزدیک بهرام و گفت
همی بشنوی¹⁶ چند پند و سخن

گرفتند و شد جای² من خارستان³
هوا نیلگون شد زمین ناپدید
که تنگ آمدش جای⁵ خنجرگزار⁶
پس پشت لشکرش بر⁷ پای کرد⁸
بدان تنگی اندر گرفتار بود⁹
فراز آوری‌دند و بستند راه
که تنگ آمدش جایگاه سپاه
که بی‌کار خواهد بدن¹² تخت او¹³
فریبنده مردی ز دشت‌هری¹⁵
که بخت سپهری ترا نیست جفت
خرد یار کن چشم دل¹⁷ باز کن

695

700

آرایش حرب میان بهرام چوپینه و : K—доб. заголовок: 3 پای— I 2 با— K 1
سواران— I, IV 6 چه نیزه‌گذار و چه— VI همه نیزه‌داران— K 5 تنگش— K 4 ساوه‌شاه
K—доб.: ژوپینور کینه‌دار

ابر می‌سره چل هزار دگر * همه ناوک انداز و پرخاش‌خز
بقلب اندرون نامور صد هزار * سواران ژوپینور زن و نیزه‌دار
I, IV—доб.:

ابر می‌سره چل هزار دگر * همه ناوک‌انداز و شیران⁸ زر
بقلب اندرون نامور چل هزار * چه نیزه‌گذار و چه خنجرگزار
لشکر ابر— I, IV 7 وعلى المیسرة أربعین ألفا آخرین و رقب فی القلب مثل ذلك :—доб. B
8 VI—доб.:

بقلب اندرون نامور چل هزار * سواران ژوپینور وزن نیزه‌دار
K—او VI 13 شدن— K, I, IV, VI 12 او— VI 11 بگوید— I, VI 10 K—66. 697—699 оп.
9 перед б. доб.:

تو گفتی بدو گفت پس تیره بخت * که بر تو بگرید همی تاج و تخت
پیغام ساوه‌شاه— IV پاسخ ساوه‌شاه از بهرام چوپین— L—доб. заголовки: 15 مردی— K 14
(в тексте نشنوی— K, I, IV, VI دشنوی (!)— L 16 ببهرام شاه و پاسخ دادن بهرام ساوه‌را
خرد آور و— IV خرد آر و چشم دلت— I یاد کن چشم دل— K و دل— L 17 конъектура).
چشم دل

705 دو تن¹ یافتستنی که² اندر جهان
 710 چو خورشید بر⁴ آسمان روشنند⁵
 یکی من که شاهم جهانرا⁷ بداد
 سپاهم⁹ فزونتر ز برگ درخت
 گر¹¹ از پیل و لشکر بگیرم¹² شمار
 سلیحست¹⁶ و خرگاه و پرده سرای
 715 ز اسبان و مردان بیابان و کوه
 همه شهریاران²² مرا کهترند
 اگر گـرددی²³ آب دریا روان²⁴
 نـمـردارد²⁶ از جای گنج مرا
 جز²⁸ از پارسی مهترت²⁹ در جهان
 715 ترا هم زمانه³¹ بدست منست
 اگر من ز جای اندر آرم سپاه
 همان پیل³⁴ برگستوانور³⁵ هزار
 با پیران زمین هرک³⁷ پیش آیدم
 از⁴¹ ایدر مرا تا در طیسفون

1 I, IV- روشنست 2 K- تو 3 VI- جهان و 4 JI- در 5 I, IV- روشنست 6 I, IV-
 VI- دگر پژمده پور- I, IV- چو پژمده فرزند- JI- 8 شاه جهانم- I, IV, VI- 7 جوشنست
 9 سپاهی- JI- 10 بشنود- I- 11 چو- JI- 12 VI- و- VI- 13 بگیرم- VI- 14 JI- 15 K-
 16 سپاهست- JI- 17 JI, IV, VI- 18 K- 19 I, IV, VI- 20 K- 21 I, IV- 22 VI- 23 K-
 24 I, IV- 25 I- 26 VI- 27 K- 28 IV- 29 JI, K- 30 JI- 31 I, IV- 32 K- 33 I, IV-
 34 VI- 35 K- 36 I, IV, VI- 37 K, VI- 38 K, I, IV, VI- 39 K- 40 K- 41 VI- 42 K-
 و دیگر بیاید- VI-

720 ترا ای¹ بداختر که² بفریفتست³ وگر هست مهر⁵ ترا چهر نیست گزافی از خرد یافته کی سزد⁸ نمازم که مانی¹¹ زمانى بیپای همان ارجمندی و اختر دهم شوی بینیماز از بد کهنتری 725 ترا آید آن¹⁸ تاج و تختش¹⁴ بچنگ ترا مانم¹⁷ این¹⁸ لشکر و گنج و بوم¹⁹ بدین کارها فرمند²⁰ آمدی سپه تاختن²¹ دانی و کیویما 730 ز ما این نه²³ گفتار آرایشست بدین روز²⁴ با خوارمایه سپاه نیابی جز این نیز پیغام من فرستاده گفت و سپهبد شنید چنین داد پاسخ که ای بد نشان جهاندار بی سود و²⁸ بسپارگوی 735 به پیشین²⁹ سخن و آنچه³⁰ گفتی ز پس کسی را که آید زمانه³¹ بسر شنیدم سخنهاى ناسودمند

K—⁵ خویش بر—⁴ I, IV که فریفتست—³ VI بدان پیش—² K, I, IV, VI آن—¹ I
 VI—⁶ 6. оп. تو—⁷ K, I, IV نشناسدش—⁸ I گر اشناختی—⁹ K
 این—¹⁰ K این—¹¹ I, IV, VI باشی—¹² I, IV, VI ما—¹³ K و—¹⁴ K, I, IV, VI ازین—¹⁵ K, I, IV, VI
 این—¹⁶ I, IV, VI (в тексте по T). جا شوم من—¹⁷ J, I, IV ازان—¹⁸ J, K, I, IV
 ساختن—¹⁹ K, I, IV فرمند—²⁰ I, IV VI—²¹ 66. 727—729 оп. آن—²² I, IV, VI مانم
 IV—²³ K, I, IV, VI بی—²⁴ VI روی—²⁵ K, I, IV, VI ساخته—²⁶ I, IV, VI بی—²⁷ K, I, IV, VI
 ز پیشی—²⁸ J, I, IV, VI و—²⁹ I, IV, VI پاسخ دادن بهرام چو بینه پیغام ساوه شاه را
 ز مردی—³⁰ K, I, IV, VI زمانش—³¹ K, I, IV, VI آنچه—³² IV, VI ز پیشی—³³ I, IV, VI
 دلم گشت—³⁴ I, IV, VI

سپه‌پارم بتو لشکر² و گاه‌ها را
 که درویش‌را چون برانی⁴ ز ده⁵
 همه بنده بودند و من مه⁸ بدم
 که بفروزد¹¹ از چرخ گیتی فروز
 فرستم بر شاه گردنکشان¹³
 هم از گنج¹⁶ و ز¹⁷ لشکر و کشور¹⁸
 ترا خواندمی شاه نیکی شناس¹⁹
 که از تخت ایران نبردی²² گمان²³
 بنزدیک من دختر و خواسته
 نه رزم²⁶ آمدی با دلیران ترا
 سرترا بخنجر بخواهم²⁷ برید
 همان دختر و برده رنجت²⁹ تراست³⁰
 مرا تاج و تختست³² و پیل و سوار
 که پیچان³⁵ شد اندر³⁶ صف کارزار
 که از کام³⁷ او³⁸ دورتر باشد³⁹ آب
 که نزدیک شاه آمدی رزمخواه⁴⁰

یکی آنک¹ گفتمی کشم شاه‌ها را
 یکی داستان زد برین مرد مه³
 نگویند که جز⁶ مهتر ده⁷ بدم
 بدین⁹ کار ما بر نیاید¹⁰ دو روز
 که بر نیزه‌ها بر سرت خون‌فشان¹²
 دگر آنک¹⁴ گفتمی تو¹⁵ از دخترت
 مرا از تو آنگاه بودی سپاس
 که دختر بمن²⁰ دادی آن²¹ زمان
 فرستادی²⁴ گنج²⁵ آراسته
 چو من دوست بودی بایران ترا
 کنون نیزه² من بگوشت رسید
 چو رفتی ستر و تاج و گنجت²⁸ تراست
 دگر آنک³¹ گفتمی فزون از شمار
 برین³³ داستان زد یکی³⁴ نامدار
 که چندان کند سگ بتیزی شتاب
 ببردند دیوان دل‌ترا ز راه

740

745

750

IV- بتازی I- بتابی K- 4 به J- 3 کشور I, IV, VI- دختر K- 2 آنکه IV, VI- 1
 VI- 8 بهر جای گویند که بهتر VI- 7 بگویند که من K- 6 نیاری بده VI- 5 بیماری
 روز ما بر نیاید I, IV- نیامد K- کار بر ما نیاید J- 10 برین K, I, IV- 9 بودند مهتر
 نیزه بر سرترا [هم VI-] زین I, IV, VI- نیزه بر سرت ای بدنهان K- 12 بفزود K- 11
 آنکه IV, VI- 14 بنزدیک شه سرکشان VI- بنزدیک شاه جهان K, I, IV- 13 نشان
 گفتمی مردم K- 19 افسرت VI- 18 و از K- 17 جنگ J- 16 آن کجا گفتمی K- 15
 K, VI- 22 داد این IV- 21 مرا I, IV, VI, K- 20 گفتمی شاه مردم شناس I, VI- 1 حق شناسی
 (в тексте) نبرد I, IV, VI, K, J- 26 تخت I, IV- 25 فرستادن J- 24 زیان VI- 23 نبود
 دختر و دیده رنجت VI- افسر و فر و بختت J- 29 تختت J- 28 بخواهد I, J- 27
 همین K, I, IV, VI- 33 و VI- 32 آنکه IV, VI- 31 دختر و برده و دخت راست (!) I- 30
 جامی می K- 38 جای VI- جام I, IV- 37 او از VI- 36 بیجان J, K- 35 پیل I- 34
 کینه‌خواه VI- 40 ماند I, IV, VI- 39

هم از کرده و کارهای² بدی
بزرگان که با طوق⁴ و با افسرند
زمانه برین بر که گفتم گواست
چه کهنتر بدان مرز پوید چه⁵ شاه
بشاهی نیایدی⁶ مگر خارستان
ز مردی مرا دوری آراستی⁹
همان زیردستی نفرماییم¹⁰
همان زنده پیلان و گاه ترا
نه اندیشم از لشکرت یک پیشین¹⁴
بگویی¹⁵ نگیری بگیتی¹⁶ فروغ
که¹⁸ پیدا شود فر¹⁹ گیتی¹⁹ فروز
ببینند بر نیمه در پیش²¹ شاه
شده بارور²³ بخت برنش پیر
چو بشنید شد روی²⁵ مهتر سپاه²⁶
بران²⁸ مایه²⁹ لشکر بپاید³⁰ گریست

بپوچی¹ ز باد افره ایزدی
دگر آنک³ گفتمی مرا کهنترند
همه شارستانهای گیتی مراست
سوی شارستانها گشادست راه
اگر تو بگویی در شارستان
دگر آنک⁷ بخشیدنی خواستی⁸
چو بینی سنانم ببخشاییم
سپاه ترا¹¹ کام¹² و راه ترا
چو صف برکشیدم¹³ ندارم بچیز
اگر شهر یاری تو چندین دروغ
زمان دادهام شاهرا تا سه روز¹⁷
بریده سرترا بدان بارگاه²⁰
فرستاده آمد دو رخ²² چون زریز
همی داد²⁴ پیغام با ساوه شاه
بدو گفت فغفور کین لابه²⁷ چیست

755

760

765

1 K, I, 4 آنکه IV, VI 3 کرده کارهای I, IV همان کرده کردارهای K-2 برنجی VI-1
بدین راه جوید مه VI- برین راه پوید چه I, IV بران راه جوید مه K-5 تاج IV, VI-
بخشودنی خوانده I, IV, VI بخشودی و خواندی K-8 آنکه IV, VI-7 دما (!) L-6
زر گیتی نفرماییم K- نفرماییم (!) L, I-10 دور بنشاندی I, IV, VI- زود بنشاندی K-9
K-دوب:

مپراد بنجشک گرد جهان * نه از باز بر دست شاهنشهران
11 L, VI-دوب. و 12 رسم VI-12 13 برکشیدی VI-13 14 K-دوب:

دگر گفته بودی پسندیدمت * با سپه پیدی نیز بگزیدمت
پسندیدم ناپسند آمدم * جهاندار خود را پسند آمدم
بایران I, IV, VI-20 تیغ VI-19 چو K-18 بروز K-17 بدانش K-16 نگویی IV-15
برخ IV, VI- I-22 بنیزه ببینند در پیش VI- برندت بنیزه بنزدیک L-21 سپاه
VI-27 سپاه VI-26 سوی VI-25 همی گفت K, I, IV, VI-24 روز با I, IV- پاور K-23
دما (!) L, K, I-30 شاه VI-29 برین IV- بدین I-28 گفته

بفرمود تا سنج¹ و هندی درای
کنند² آسمانرا برنگ آبنوس
پر⁴ اندیشه شد شاه گردن فراز
مکن جنگ تا بامداد⁵ پگاه⁶
طلایه بپامد ز پرده سرای
جهان شد ز لشکر پر از گفت گوی⁷
فرستاد و ایرانیمانرا بخواند
برین⁹ گونه تا گشت گیتی سیاه
جهان شد جهانجوی را رایگان¹¹
همه شب دلش¹⁸ بود با جنگ جفت
که ترکان شدند بجنگش دلیر
برو راه بی راه و¹⁵ بسته شدی¹⁶
پیماده بماندی¹⁷ نبودیش یار
سر پرهنر پر ز تیمار¹⁸ شد
پپوشید²⁰ آن خواب و²¹ با کس نگفت
بپامد که بگریخت از ساوه شاه
ازان لشکر گشن و آن رستخیز²³
نپیند که هستد با ساوه شاه
نگه کن بدین دام آهرمنی

بپامد بدهلیز پرده سرای
بپارند با زنده پیلان و کوسی
چو این³ نامور جنگرا کرد ساز
بفرزند گفت ای گزین سپاه
شدند از دو رویه سپه باز جای
برافروختند آتش از هر دو روی
چو بهرام در خیمه تنها⁸ بماند
همی رای زد جنگرا با سپاه
بگفتند ترکان و پرمايگان¹⁰
چو بهرام جنگی بخیمه¹² بگفت
چنان دید در خواب بهرام شپیر
سپاهش سراسر شکسته شدی¹⁴
همی خواستی از یلان زینهار
غمی شد چو از خواب بیدار شد
شب تیره با درد و غم بود¹⁹ جفت
همانگاه خرد برزین ز راه²²
همی گفت ازان چاره اندرگریز
که کس در جهان زان فزونتر سپاه
ببهرام گفت از چه سخت ایمنی

770

775

780

785

۱ J, I, IV—صنج ۲ VI—کند ۳ IV, VI—آن ۴ K—بد ۵ I, IV—نامداران

۶ IV—доб. заголовок: گفت و گوی—K ۷ گفتار اندر خواب دیدن بهرام چوبینه و ترسیدن

۸ K—گشت از ایشان پر از گفت و گوی—VI از آواز پر گفت و گوی—I, IV

۹ I—در خانه تنها—VI ۱۰ K, I, IV, VI—آزادگان ۱۱ K—جهانجوی

۱۲ K—همی ۱۳ K—بدی—VI ۱۴ K—در خیمه تنها—K ۱۵ K—و آزادگان

۱۶ VI—شدی و—VI ۱۷ K—بدهنر پر ز پیکار—K ۱۸ I, IV—گشت

۱۹ K, I, IV—доб. و ۲۰ K, I, IV—оп. ۲۱ K, I, IV—براه—VI ۲۲ K—66. 786—787 находятся после б. 790;

۲۳ K, I, IV, VI—66. 786—787 оп.

- 790 مده جان ایرانیانرا بهداد
 ز مردی بهخشای بر جان خویش
 بدو گفت بههرام کز⁵ شهر تو
 که ماهی فروشند⁸ یکسر⁹ همه
 ترا پیشه دامست بر¹² آبگیر
 چو خور برزند سر¹⁵ ز کوه سیاه
 چو برزد سر از چشمه شیر شید¹⁷
- 795 بزد نای رویین و برشد خروش
 سپهرا بیاراست و¹⁹ خود برنشست
 شمرند بر میمنه سه هزار
 فرستاد بر میسره همچنین
 بیک دست بر بود آزرگشسب²¹
 بدست چپش بود پیدگشسب²³
 پس پشت ایشان یلان سینه بود
 بپیش اندرون بود همدان گشسب²⁷
- 800 نکه کن بدین¹ نامداران بهداد²
 که هرگز نیامد³ چنین کار پیش⁴
 ز گیتی نیامد⁶ جزین بهر تو⁷
 بتهموز¹⁰ تا¹¹ روزگار دمه
 نه مردی بگوپال و¹⁸ شمشیر و تیر¹⁴
 نمایم ترا جنگ با ساوهشاه¹⁶
 جهان گشت چون روی رومی سپید
 زمین آمد از نعل¹⁸ اسبان بجوش
 یکی گرز پرخاش دیده بدست
 زره دار و²⁰ کار آزموده سوار
 سواران جنگی و مردان کین
 پرستند²² فرخ ایندگشسب²²
 که بگذاشتی آب دریا بر اسب²⁴
 که با جوشن و گرز²⁵ دیرینه بود²⁶
 که درنی زدی آتش از سم اسب²⁸

1 درین—VI¹ 2 داد—K, I, IV, VI² 3 هرگزت نامد—I, IV³ 4 VI—доб.:

که چندان سپاهست با ساوهشاه * که اندر میان بادرا نیست راه
 فروشید—VI⁸ VI—б. оп. 7 ز مردی نیاید—K, I, IV⁶ 6 چنین داد پاسخ که از—K⁵
 و¹³ оп. [IV—شمانی] و گوپال و تیر—I, IV, VI¹⁴ نه مردم شناسی و گوپال و تیر—K¹⁴
 کشتن بههرام—Л доб. заголовки: Л—جنگ شاه و سپاه—K, I, IV¹⁶ 16 سر بر آرد—I, IV¹⁵
 جنگ ترکان و ایرانیان و کشته شدن ساوهشاه بدست بههرام چو دینه—K چو دین ساوهشاه را
 با—VI²⁰ VI—оп. و¹⁹ VI—سم—VI¹⁸ 18 ترا پیشه آدست با دام شید—VI شید شید—Л¹⁷
 I, IV—б. оп.; که درنی زدی آتش از نعل اسب—K²² 22 ایندگشسب—K²¹ 21 (метр нарушен).
 K—بیاراست بر قلب ایندگشسب—I, IV²⁴ 24 همدان گشسب—K²³ 23 VI—бб. 800—804 оп.
 همدان گشسب—Л²⁷ 27 K—бб. 802—803 оп. 28 سپاهی که در جنگ—I, IV²⁵ 25 باسب
 از نعل اسب—I, IV²⁸

سواران جنگی و جنگ آوران¹
 که ای گرزداران زیرین کلاه
 اگر شیر پیش آیدش گرز² پلنگ
 با آتش³ بسوزم تن و پیکرش⁴
 که بگریختن⁷ راه کوتاه بود
 همی بود خود در میان سپاه
 پیامد بر پهلوان سپاه⁸
 گزاف زبان ترا¹² تازه نیست
 چو¹⁵ موی سپیدیم و گاو سپاه¹⁶
 بر و بوم ما پاک ویران شود
 ز بس تیغداران توران گروه
 ورا گفت کای بددل¹⁸ شوربخت
 ز لشکر که گفتت که مردم شهر
 که بهرام را نیست جز دیو²⁰ جفت
 بدان تا نمیند کسی²¹ رستخیز
 تلی²³ برگزیدند²⁴ هر دو دبیر²⁵

ابا هر یکی سه هزار از یلان
 خروشی برآمد ز پیش سپاه
 ز لشکر کسی کو گریزد ز جنگ
 بنیزدان که از تن بمرم سرش
 ز دو⁵ سوی لشکرش دو⁶ راه بود
 بر آورد ده⁸ رش بگل هر دو راه
 دبیر بزرگ جهاندار شاه
 بدو¹⁰ گفت کاینرا¹¹ خود اندازه نیست
 ز لشکر نگه¹³ کن برین¹⁴ رزمگاه
 بدین جنگ تنگی بایران¹⁷ شود
 نه خاکست پیدا نه دریا نه کوه
 یکی بر خروشید بهرام سخت
 ترا از دواست و قرطاسی بر¹⁹
 پیامد بختراد برزین بگفت
 دبیران بجستند راه گریز
 ز بیم شهنشاه و بهرام شیر²²

805

810

815

تن بی درش—K, I, IV—⁴ بر آتش—VI—³ یا—K, I, IV, VI—² سنگی دلان—K, I, IV—¹
 K—⁹ بر آورده شد—VI—⁸ بگریختی—K—⁷ لشکر یکی—I, IV—⁶ برو—VI—⁵ بدین—I, IV—
 и доб.: گزین بزرگان ایران سپاه

بهرام و ایزدگشسب دبیر * چنین گفت کای مرد دانش پذیر
 مگر بخت—VI— جهان خود چنین—I, IV— زمانه برو—K—¹² اینرا—I, IV—¹¹ چنین—K—¹⁰
 سپیدیم—I, IV—¹⁶ که—K, I, IV—¹⁵ بدین—I, IV—¹⁴ گزین—Л—¹³ ایرانیان
 812—813 оп. VI— ما نحن بینهم إلا لشعرة بیضاء فی متن بقرة سوداء—B— میان سپاه
 دگر—K—¹⁹ باواز گفت ای بد—I, IV— بی دل—K—¹⁸ ایران چو پیران [نیران—I—]¹⁷ K, I, IV—
 ز آوای—K—²² نمینند آن—VI—²¹ از خرد نیست—Л—²⁰ گفت کای بد بن خیره سر
 VI—²⁵ همی راه جستند—I, IV—²⁴ همی—K—²³ باران تیر—I, IV— اسبان و باران تیر
 б. оп.; K—доб. б.:

بیک سو فرستند هر دو فراز * که بینند آیین و پیکار ساز

- 820 یکی تنند بالا بد از رزم دور¹ برفتند هر دو² بران برز راه نهادند بر ترگ بهرام چشم چو بهرام جنگی سپه راست کرد بغلتید در پیش یزدان بخاک⁶
- 825 گرین جنگ بیداد بینی¹⁰ همی دلشرا¹¹ بر رزم اندر¹² آرام ده اگر¹⁴ من ز بهر تو کوشم همی مرا و سپه راه مرا شهاد کن خروشان ازان جایگه برنشست چنین گفت پس با سپه¹⁷ ساوه شاه بدان تا دل و چشم²⁰ ایرانیان همه جادوان جادوی²² ساختند برآمد یکی باد و ابری²⁴ سپاه خروشید بهرام کای مهتران بدین جادویها مدارید²⁷ چشم که آن سر بسر تنبل و²⁹ جادویست
- 830 بدیدند دور¹ بران مرز دور¹ که شایست کردن بلشکر³ نگاه که تا چون کند جنگ هنگام خشم خروشان پیامد⁴ ز جای⁵ نبرد همی گفت کای⁷ داور داد و⁸ پای⁹ ز من ساوه را برگزینی همی بایرانیان بر ورا¹³ کام ده برزم اندرون سر فروشم همی¹⁵ وزین جنگ ما¹⁶ گیتی آباد کن یکی گرز¹⁷ گاو پیکر بدست که از جادوی¹⁸ اندر آید¹⁹ راه بپیچد نیاید شمار²¹ زیان همی در²⁸ هوا آتش انداختند همی تیر²⁵ بارید ازو بر سپاه²⁶ بزرگان ایران و کننداوران بجنگ اندر آید یکسر²⁸ چشم ز چاره بر ایشان³⁰ بیاید گریست
- 835 برآمد⁴ I, IV بهر سو³ VI سه (!)² VI ای⁷ I یزدان پای⁶ VI ز دشت⁵ VI جمالید رخرا بران گرم⁹ VI و⁸ IV оп.

برآمد⁴ I, IV بهر سو³ VI سه (!)² VI ای⁷ I یزدان پای⁶ VI ز دشت⁵ VI جمالید رخرا بران گرم⁹ VI و⁸ IV оп. بدیدند دور¹ بران مرز دور¹ که شایست کردن بلشکر³ نگاه که تا چون کند جنگ هنگام خشم خروشان پیامد⁴ ز جای⁵ نبرد همی گفت کای⁷ داور داد و⁸ پای⁹ ز من ساوه را برگزینی همی بایرانیان بر ورا¹³ کام ده برزم اندرون سر فروشم همی¹⁵ وزین جنگ ما¹⁶ گیتی آباد کن یکی گرز¹⁷ گاو پیکر بدست که از جادوی¹⁸ اندر آید¹⁹ راه بپیچد نیاید شمار²¹ زیان همی در²⁸ هوا آتش انداختند همی تیر²⁵ بارید ازو بر سپاه²⁶ بزرگان ایران و کننداوران بجنگ اندر آید یکسر²⁸ چشم ز چاره بر ایشان³⁰ بیاید گریست

همی گفت کای داور راستی * ز من دور کن کژی و کاستی
I, IV, VI مر مرا¹³ K خود¹² VI دلشرا¹¹ VI کزین جنگ پیران نه بینی¹⁰ K
I, IV, VI ازین جنگها¹⁶ K-б. оп. وگر¹⁴ I, IV, VI مر [دل-I] ایرانیا را برو
نیاشد بما بر²¹ K جان²⁰ K آرد (!)¹⁹ JI, I-جادویی¹⁸ I, IV, VI با لشکرش
VI-доб. نیز (!)²⁵ JI ابر و گردی²⁴ I, IV, VI بر²³ VI جادویی²² I, IV, VI
ازین^{VI} جادویها بخوابید²⁷ K, I, IV جنگ بهرام چوبینه با ساوه شاه: заголовок:
VI- که این باد و آتش همه²⁹ VI آید لشکر²⁸ K, I, IV جادویها مغوابید
بر ایشان³⁰ چاره

ببستند خون ریختن را میان¹
 که آن جادویی را ندادند³ راه
 چو گرگ اندر آمد پیش⁴ بره
 سوی قلب بهرام یازید دست
 گریزان سپه دید پیش سپاه
 نگونسار کرد و بزد بر⁶ زمین
 همین بود رسم و همین بود کار⁹
 نه از نامداران¹¹ فرخ مهان¹²
 چو شیر ژیان کو شود¹⁴ گرسنه¹⁵
 درفش سپهدار شد ناپدید
 بران¹⁷ سو که سالار بد¹⁸ با سپاه¹⁹
 گر²¹ ایدونک این رزم گردد کهن
 نگه کن کنون تا کدامست راه
 کزان راه شایست بالا نمود
 که دیوار ما آهنینست پیش

خروشی برآمد ز ایران میان
 نگه کرد زان² رزمگه ساوه شاه
 پیآورد لشکر سوی میسره
 چو یک روی لشکر بهم بر شکست
 نگه کرد بهرام زان⁵ قلبگاه
 پیامد بنیزه سه تن را ز زمین
 همی گفت زین⁷ سان بود کارزار⁸
 ندادند¹⁰ شرم از خدای جهان
 وزان پس¹³ پیامد سوی میمنه
 چنان لشکری را بهم¹⁶ بردرید
 وزان جایگه شد سوی قلبگاه
 بدو گفت برگشت²⁰ باد این سخن
 پراکنده گردد بچنگ²² این²³ سپاه
 برفتند و جستند²⁴ راهی نبود
 چنین گفت با لشکر آرای خویش

840

845

850

¹ K — доб.:

چو رستم که در جنگ کاموس بود * برآورد از چین و سقلاب دود
 بد او رستم آن زمانه بچنگ * بمیدان درون ازدهایی بچنگ
 — I, IV — از⁵ K, VI — میان — VI — پیش⁴ K, I, IV — بدانند³ K — ازان² K, I, IV, VI
 :доб. заголовк: IV — ⁹ روزگار — VI⁸ ازین — K, I, IV, VI⁷ برزد بروی — K, I, IV⁶ ازان
 :доб. — K¹² و — I, IV, VI — ¹¹ ندارند — L¹⁰ گفتار رزم بهرام چوپینه با ساوه شاه
 همی ساخت برسان آزرگشاسب * یکی نیزه چون مار پیچان بدست
 همی دید کامدش بدخواه پیش * دل لشکر از بیم بدخواه ریش
 :доб. — K¹⁵ و دمان — I, IV — بود — K, VI¹⁴ وز آنجا — VI¹³
 سپهرا پراکنده بر دشت و کوه * ز پیش یکی مرد گشته ستوه
 بدان سان که بد نامدار سپاه — K¹⁹ شد — IV¹⁸ بدان — I, IV, VI¹⁷ ز هم — I, IV, VI¹⁶
 و — L, IV — ²⁴ آن — IV²³ ز جنگ — I²² که — L²¹ برگشته — IV, VI²⁰

ز دیوار بیرون تواند شدند
 بنزدیک شاه دلیران برسد¹
 سپر بر سر آرید و خنجر دهید²
 و گر⁴ قیره بپینند روز⁵ سپید
 که پیلان بیارید⁶ پیش سپاه
 بدیشان جهان تار و تنگ آورید⁷
 غمی گشت و تیغ از میان بر کشید
 که ای نامداران و¹⁰ جنگ آوران¹¹
 همه یکسره ترک بر سر نهید
 گزین بزرگان و تاج مهان
 کمانرا بزه برنهد ناگزیر
 سه چوبه بخراطوم پیل اندرون
 بجنگ اندر آید و دشمن کشید¹⁵
 یکی خود¹⁶ پولاد بر سر نهاد
 کمانرا چو ابر بهاران گرفت
 ستاره شد از پیر¹⁸ پیکان سپاه
 ز خون شد درو دشت چون آبگیر
 بدو²⁰ دشت پیکار بگذاشتند

هر آن کس او رخنه داند زدن
 شود ایمن و جان باایران برد
 همه دل بخون ریختن برنهد
 ز³ یزدان نباشد کسی ناامید
 چنین گفت با مهتران ساوه شاه
 بانبوه لشکر بچنگ آورید
 چو از دور بهرام پیلان⁸ بدید
 ازان⁹ پس چنین گفت با مهتران
 کمانهای چاقی بزه برنهد
 بجان و سر شهریار جهان
 که هر کس که با او¹² کمانست و تیر
 خدنگی که پیکانش یازد بخون
 نشانید¹³ و پس گرزها¹⁴ برکشید
 سپهد کمانرا بزه برنهد
 پیل¹⁷ اندرون تیر باران گرفت
 پس پشت او اندر آمد سپاه
 بخستند خراطوم پیلان بتیر
 ازان¹⁹ خستگی پشت برگاشتند

855

860

865

¹ I—رود ² K, I, IV—доб.:

اگر بخت بیدار ما بردهد * بدین جنگ مان [رنجها—K] تخت و افسر دهد
 شد روی—K⁵ مگر—VI⁴ به—K³ IV—это мисра, бб. 855—859 и первое мисра б. 860 оп.
 K⁸— همه خوی و جنگ نهنگ آورید—I⁷ بیارید پیلان به—K⁶ یابند—VI⁶ روز
 کند آوران—K¹¹ و—оп. و—Л¹⁰ وزان—I, VI⁹ یلی آن—VI⁶ چو بهرام یل پیل و لشکر
 IV—доб. опущенные выше¹⁵ تیغها—VI¹⁴ کشانید—K¹³ که اورا—I, VI¹¹ که او بر—K¹²
 бб. 860, доб. б.:

اگر بخت بیدار یاور بود * مر اینرا بها تخت و افسر بود
 K¹⁸—زخم—K¹⁸ بپیش—K, I, IV, VI¹⁷ ترک—VI¹⁶ و бб. 855—859.
 K²⁰, I, IV, بران—Л¹⁹ درو—VI

<p>همه لشکر خودیشرا بسپرید² همان³ بخت بد کامکاری ببرد⁴ زمین شد بکردار دریای نیل⁵ پس پشت آن رنج دیده سپاه نشسته برو ساوه رزمجوی⁸ همه سر پر از گرد¹⁰ و تیره روان همی کوفتند آن سپهرا بدست¹² بدان تا چرا شد هزیمت سپاه همی تاخت ترسان ز بیم گزند کمندی بیازو¹⁵ کمانی¹⁶ بدست ز بخت بد آمد برایشان¹⁸ نشان بتازید¹⁹ با تیغهای کهن بکوشید و کار سواران کنید همی بود بر تخت زر با کلاه²³ همی تاخت در²⁴ دشت بر سان ابر²⁵ نهاده برو چار پتر عقاب بچرم گوزن اندر آورد²⁶ شست خروش از خم چرخ چاچی بغاست²⁷</p>	<p>870 چو پیل آن چنان¹ زخم پیکان بدید سپه برهم افتاد و چندی بمرد سپاه اندرآمد پس پشت پیل تلی بود خرم بدان⁶ جاپگاه یکی تخت زرین نهاده بروی⁷ 875 سپه دید چون کوه آهن روان⁹ پس پشت آن¹¹ زنده پیلان مست پر از آب شد دیده ساوه شاه نشست از بر تازی اسبی¹³ سمند بر¹⁴ ساوه بهرام چون پیل مست 880 بلشکر چنین گفت کای¹⁷ سرکشان نه هنگام رازست و روز سخن بر ایشان²⁰ یکی تیر²¹ باران کنید بران تل برآمد²² کجا ساوهشاه ورا دید بر تازی چون هزیر 885 خدنگی گزین کرد پیکان چو آب بمالید چاچی کمانرا بدست چو چپ راست کرد و خم آورد راست</p>
--	---

K-نمرد(!)-L-4 همه-L-3 بشکرید-I بردرید-L, IV-2 این چنین-K-1
یکی-I, IV-یکی-K-6 ب. переставлен с предыдущим б. L, I, IV, VI-5 نبرد-I, IV-شمرد
دوان-K-9 جنگجو-VI جنگجوی-I, IV-8 برو-VI-7 در آن-VI تل بد اندران
K, I, 14 اسب-VI-13 (нет рифмы). بدشت-K-12 پشتشان-K, I, IV, VI-11 درد-VI-10
شمارا-I, IV-18 ای-I, IV-وبا-K-17 و گریزی-K-16 بیازوی-L-15 پس-I, IV, VI-12
بلشکرگه آمد-VI بدان تا بد آید(!)-L-22 تیغ-I-21 بلشکر-VI-20 بیازید-I, IV-19
کشته شدن ساوهشاه بر دست بهرام доб. заголовок: IV, VI-دوب. بخت و زرین کلاه-K-23
VI-25 بر-K, IV-24 چوپینه
چو بهرام شیراوزن [چوپینه-VI] اورا بدید * ز قربان کمان کیی برکشید
K-этот б. доб. K-26 برآورد-K-27 بسان گوزنان برآورد-K-26 887-888 оп.

890 چو آورد یال یالی را بگوش¹ چو بگذشت پیمان از³ انگشت اوی⁴
 سر ساوه آمد بخاک اندرون
 شد آن نامور⁸ شاه و چندان سپاه
 چنیمنست کردار⁹ گردان سپهر
 نگر تا ننازی بتخت بلند
 چو بهرام جنگی¹² رسید اندروی¹³
 895 برید آن سر شاهوارش ز تن¹⁶
 چو ترکان رسیدند نزدیک شاه
 همه برگرفتند یکسر خروش
 پسر گفت²¹ کاین²² ایزدی کار بود
 ز تنگی کجا راه بد بر²³ سپاه
 900 بسی پیل بسپرد مردم بیپای
 چه زیر پی پیل گشته تپاه²⁷
 چو بگذشت زان²⁹ روز بد به³⁰ زمان

بر—³ K, I, IV, VI, ² K, ¹ K, VI—چو آورد سوفا ر نزدیک گوش—¹ K, VI
 او—⁵ K, I, IV, VI—⁴ K, I, IV, VI—او—⁶ K, I, IV, VI—او—⁷ K, I, IV, VI—

قضا گفت گیر و قدر گفت ده * فلک گفت احسننت مه گفت زه
 K—⁸ K—⁹ K—¹⁰ K—¹¹ K—¹² K—¹³ K—¹⁴ K—¹⁵ K—¹⁶ K—¹⁷ K—¹⁸ K—¹⁹ K—²⁰ K—²¹ K—²² K—²³ K—²⁴ K—²⁵ K—²⁶ K—²⁷ K—²⁸ K—²⁹ K—³⁰ K—³¹ K—

برآمد خروشی ز ایرانیمان * سپهر آفرین خواند بر پهلووان
 بنامه ربانیش—¹¹ K, I, IV, ¹⁰ K, I, IV, ⁹ K, I, IV, ⁸ K, I, IV, ⁷ K, I, IV, VI—جای
 و پر خون برو—¹⁵ K, I, IV, ¹⁴ K, I, IV, ¹³ K, I, IV, ¹² K, I, IV, ¹¹ K, I, IV, VI—پیدا است چهر
 نبد خویش و—¹⁴ K, I, IV, ¹³ K, I, IV, ¹² K, I, IV, ¹¹ K, I, IV, VI—شاهوار از تنش—¹⁶ K, I, IV, VI
 پر خون—¹⁸ K—¹⁷ K—¹⁶ K, I, IV, VI—نپامد یکی خویش پیرامنش—¹⁵ K, I, IV, VI—بیگانه پیرامنش
 ز تنگی بچاره—²³ K—²² K—²¹ K—²⁰ K—¹⁹ K—¹⁸ K—¹⁷ K—¹⁶ K, I, IV, VI—که آن جای بد بر—²⁵ K, I, IV, VI—درآمد
 ازان—²⁹ K, I, VI—در آوردگاه—²⁸ K, I—بر آوردگاه—²⁷ K, I, IV, VI—بشد—²⁶ K, I, IV, VI—
³⁰ K, I, IV, VI—²⁹ K, I, VI—²⁸ K, I—²⁷ K, I, IV, VI—²⁶ K, I, IV, VI—²⁵ K, I, IV, VI—²⁴ K, I, IV, VI—²³ K, I, IV, VI—²² K, I, IV, VI—²¹ K, I, IV, VI—²⁰ K, I, IV, VI—¹⁹ K, I, IV, VI—¹⁸ K, I, IV, VI—¹⁷ K, I, IV, VI—¹⁶ K, I, IV, VI—¹⁵ K, I, IV, VI—¹⁴ K, I, IV, VI—¹³ K, I, IV, VI—¹² K, I, IV, VI—¹¹ K, I, IV, VI—¹⁰ K, I, IV, VI—⁹ K, I, IV, VI—⁸ K, I, IV, VI—⁷ K, I, IV, VI—⁶ K, I, IV, VI—⁵ K, I, IV, VI—⁴ K, I, IV, VI—³ K, I, IV, VI—² K, I, IV, VI—¹ K, I, IV, VI—

مگر آنک بودند گشته¹ اسپر
 همه راه برگستوان بود و ترک
 همان تیغ هندی و تیر و کمان
 ز کشته چو دریای خون شد⁸ زمین
 همی گشتت بهرام گرد سپاه
 ازان¹¹ پس بختراد برزین بگفت
 نگه کن کز ایرانیان کشته کیست
 بهر جای ختراد برزین بگشت
 کم آمد ز لشکر یکی نامور
 ز تخم سیاوش گوی مهتری
 همی رفت جوینده چون بیمهشان
 تن خسته و کشته چندی کشید¹⁸
 سپهدار زان¹⁹ کار شد دردمند
 زمانی برآمد²¹ پدید آمد²² اوی²³
 ابا سرخ ترکی بد او²⁴ گریه چشم
 چو بهرام بهرام را دید²⁶ گفت
 ازان پس²⁸ بپرسیدش از ترک زشت
 چه مردی و نام³² نژاد تو چیست
 905
 910
 915
 920

سران - K⁵ همه - VI⁴ 903-905. 66. I³ ز غم - VI⁶ همه - K² بسته - K¹
 K⁹ - بد - K, I, IV⁸ سو پراگنده بر - VI⁷ سو بر - K⁶ زیر ترک اندرون پر ز
 که تا کیست گشته از ایران تباه [کشته از ایران سپاه - K, IV, VI - K, I, IV, VI¹⁰ اسپان
 پرخاشگر - K¹⁴ برزن - I, IV¹³ رنج باشید - I, IV, VI¹² رنجها باش - K¹² وزان - K, I, IV, VI¹¹
 IV¹⁶ - نژادی و ایران [سوار - VI] سری - I, IV, VI¹⁵ سپهدار ایران سواری سری - K¹⁵
 ازان - K, I, IV, VI¹⁹ (нет рифмы). - دید - K¹⁸ Л-б. оп.; VI-66. 913-914 оп.¹⁷ ز جای
 (нет рифмы). - ماندند و دیدند - I²² ماند و - IV²¹ گو [گوی - VI] سودمند - L, I, IV, VI²⁰
 - و - L, K, I, IV²⁶ - که - K²⁵ چشمی بدی - VI²⁴ بدی - K, I, IV²⁴ او - VI²³
 بپرسید - I, IV, VI²⁸ بپرسید کین ترک - K²⁹ (метр нарушен). - پس - L²⁸ - میادا ترا
 زاد - K, I, IV, VI³² و - L³¹ - این - K³⁰ ازان ترک

ز مردی و از² مردمی یک سوام³
 بکار آیمش چون بود⁴ کار تنگ⁵
 که آهستگانرا⁶ کنم پرشتاب⁷
 بدان⁸ گونه تا بر سرت⁹ بد رسد¹⁰
 چو نیرنگهارا¹¹ نکردم درست
 همان¹² رنج با باد انباز گشت
 یکی پرهنر یافتی دستوار¹³
 دلش گشت پر درد و رخساره زرد¹⁴
 بکار آیدم چون شود کار تنگ
 چنه سود آمد از جادویی بر سپاه¹⁵
 کسی را کجا بغت خندان بود
 جدا کرد جان از تن بی برش¹⁶
 چنین گفت کای داور داد و¹⁷ راست
 بلندی و نیروی¹⁸ شاهنشاهی
 انوشه دلیری که راه تو¹⁹ جست
 چنین گفت کای پهلوان²⁰ سترگ
 ندیدد و نه کسری²¹ نوشین روان

چنین داد پاسخ که من جادوام¹
 هر آن کس که سالار باشد بچنگ
 بشب چیزهایی نمایم بخواب
 ترا من نمودم شب آن خواب بد
 مرا چاره زان پیش بایست جست
 بما اختر بد چنین بناز گشت
 اگر یابم از تو بجان زینهار
 چو بشنید بهرام و² اندیشه کرد
 زمانی همی گفت کین روز جنگ
 زمانی همی³ گفت بر ساوه شاه
 همه نیکوینها ز یزدان بود
 بفرمود از تن⁴ بریدن سرش
 چو او⁵ را بکشتند بر پای خاست
 بزرگی و پیروزی⁶ و فرهی
 نژندی وهم شادمانی ز تست
 وزان⁷ پس پیامد دبیر بزرگ
 فریدون یل چون تو یک پهلوان

925

930

935

1 K, IV—جادویم VI—وز-Л 2 K, IV, VI—سوم 3 VI—شود 4 K, I, IV—
 روزگار درنگ 5 VI—آهستگی-IV 6 روزگار درنگ
 ترا آنچنان بد نمودم بخواب * که تا جان تو باشد اندر شتاب
 7 K, I, IV, 8 K—چنین یک هنررا-K 11 VI—6. op. 10 K—سررم-K 9 I—ازان-K 8
 ترسان ز کار نمودم-K 15 K, I, IV, VI—و op. 14 I, IV, VI—همه-13 I, IV, VI—دستیار-1
 زشت راه-VI آمدش اندران کینهخواه-K 17 بدو-Л 16 رخ لاجورد-I, IV, VI—
 بی سرش-VI (нет рифмы); بی سرش-K 19 از آن پس
 24 Л—دیهیم و-VI دیهیم-K, I, IV 23 فیروزی-VI 22 I, IV, VI—و op. 21 I—چنو-20
 I, IV—نه کسری نه-Л 27 نامدار-IV 26 ازان-K 25 راه از تو-VI دلی کو برای تو
 نه بهرام و

940 همت¹ شیرمردی هم اورند² و بند همه شهر ایران⁴ بتو زنده اند بتو گشت بخت بزرگی⁶ بلند سپهبد توئی⁸ هم سپهبد نژاد که فرخ نژادی و فرخ سری⁹ پراگنده گشتند ز آوردگاه¹² شب تیره چون زلفرا تاب داد پدید آمد آن¹⁵ پرده آبنوسی همی گشت گردون¹⁸ شتاب آمدش برآمد یکی زرد کشتی ز²⁰ آب سپهبد پیامد فرستاد کس که تا هر²² شد کشته²³ از مهتران سرانشان بپرید²⁷ یکسر ز تن 950 درفش²⁸ درفشان پس هر²⁹ سری اسپران و سرها همه گرد کرد

که هرگز بجانت میداد گزند³ همه پهلووانان ترا بنده اند⁵ بتو زیردستان شونند ارجمند⁷ خنک مام کو چون تو فرزند زاد ستون همه شهر و بوم و¹⁰ بری¹¹ بزرگان و هم پهلووان سپاه¹³ همان تاب او چشمرا¹⁴ خواب داد برآسود¹⁶ گیتتی ز آواز¹⁷ کوس شب تیره را¹⁹ دیرباب آمدش بیالود²¹ رنج و بیالود خواب بنزدیک یاران فریادرس بزرگان²⁴ ترکان و²⁵ جنگ آوران²⁶ کسی را که بد مهتر انجمن که بودند ازان جنگیان افسری³⁰ بپرندند ز³¹ آوردگاه نبرد

K-³ و اورنگ VI- همت رای-IV, I, که با شیر مردی و اورنگ-² LI-¹ ابا-¹ VI-
 شهریاران-IV, I,⁴ زمانی بنامی [تباهی-IV] زمانی گزند-IV, I, زمانه ز تو سر فرازد بلند
 تنی-⁸ K-⁸ شده بی گزند-IV, I, K,⁷ تخت بلندی-IV, I, LI,⁶ VI-66. 939-940 op.⁵
 بهر باره-IV, I, همی زبیدت تاج و تخت کیی-¹¹ K-¹¹ و-¹⁰ LI-¹⁰ تنی-IV-⁹ K, I-⁹ پپی-
 پهلووانان شاه-I-¹³ ازان جایگاه-IV, VI, I, ازان رزمگاه-K-¹² VI-6. op.¹² تاجورفتی کیی
 از آوای-K-¹⁷ برآسوده-K-¹⁶ از-K-¹⁵ تاب چشم ورا-IV, VI, I, K,¹⁴ و سپاه-IV
 بیالید-IV, VI, I, K,²¹ از-K-²⁰ شب تیره و-¹⁹ LI-¹⁹ و VI-¹⁸ آوای-IV, VI-
 K, VI-²⁶ و-²⁵ LI, VI-²⁵ و VI-²⁴ LI, VI-²⁴ هر که باشد کس-IV, I-²³ هر که-²² K, VI-
 VI-²⁸ بپرندند VI-²⁷ I, IV-²⁷ توران [ایران-I] و جنگی سران-IV, I, جنگی سران
 از-IV, VI, I, K,³¹ مهتری-VI-³¹ K, I, IV, VI-³¹ زان چینیان لشکری-³⁰ LI-³⁰ ز هر سو-²⁹ LI-²⁹ درفش

- دبیر¹ نویسنده را پیش خوانند
 ازان لشکر نامور⁴ بی شمار
 955 ازان⁶ چاره و جنگ و از⁷ هر دری⁸
 وزان¹⁰ کوشش و جنگ ایرانیان
 چو آن¹¹ نامه بنوشست نزدیک شاه
 نخستین سر ساوه بر نیزه کرد
 سوران¹⁵ بزرگان¹⁶ توران زمین
 960 بفرمود تا بر ستور نوند
 اسپران و آن خواسته هرچ²⁰ بود
 بدان تا چه فرمان دهد شهریار
 همان تا بود نیز²³ دستور شاه
 ستور نوند اندرآمد ز جای²⁵
 965 وزان²⁷ روی²⁸ ترکان همه برهنه²⁹

فرستادن بهرام - VI-б. оп.; доб. заголовки: Л-1
 فرستادن - IV فتحنامه بهرام بنزد شاه و فرستادن ساوه شاه - K سر ساوه بدرگاه هرمز
 VI-4 فتحنامه بهرام چوپینه بهرمزد - VI بهرام چوپینه سر ساوه شاه نزد هرمزد شاه
 I, IV, VI-1 جنگ و از چاره از - K⁷ وزان - I, IV, VI⁶ وزان - IV, VI⁵ نامور⁴ لشکر
 K-11 ازان - K¹⁰ رفت با این گران - L⁹ سری - I⁸ جنگ و آن [هم - I] چاره از
 و L-دوب.¹⁵ که او - K, I, IV, VI¹⁴ گوینده مردی براه - K¹³ پویندهای - I, IV¹² این
 960- I, IV-бб.¹⁹ ازان جایگه سوی - K¹⁸ و L-دوب.¹⁷ سواران - VI¹⁶ سر آن - IV
 966 оп. и вместо них дают:

بمزدند نزدیک شاه جهان * درودی هم از پهلوان و مهان
 K-دوب.:

فرستاد نزدیک شاه جهان * فرستاده رفت از در پهلوان
 همی بود تا پیش - K²³ فرستاده با سوران - K²² هرچه - K²⁰
 961-963 оп. VI-бб.²¹ هرچه - K²⁰
 K-دوب. б. رهنما - L²⁶ جا - L²⁵ پژموده - L²⁴:

کشیدند رنج و سپردند راه * بدان تا بزودی ببینند شاه
 گریزان همه - K²⁹ سوی - VI²⁸ وزین - K²⁷

سواران ترک و¹ دلیران² چینی
 بینداخت از سر کلاه مہی
 بران مہتران قلیخ شد روزگار
 کسی را³ نهد خورد و⁴ آرام و خواب
 بمژگان⁵ همی خون دل برفشانند
 کہ در⁶ رزم جستن نکردند کار⁷
 کہ ما داشتیم آن سپہرا زبون
 نہ بیند کس اندر جهان یک سوار
 دلیران نگیرند پیشش درنگ⁸
 نخست از دلیران ما کودکی
 ازین پیش گویم نہاید⁹ شنید¹⁰
 پر اندیشه گشتش دل¹¹ از کار اوی¹²
 ببرد دل آہنگ آورد کرد
 ہمہ نامدار از در کارزار
 بنزدیکی رود چہ خون کشید¹³
 بیامد بر شاه روشن روان¹⁴
 همی گفت کای نامور بخردان¹⁵

رسیدند یکسر بتوزان زمین
 چو آمد بپرموده¹⁶ زان¹⁷ آگہی
 خروشی برآمد ز ترکان ہزار
 ہمہ سر پر از گرد¹⁸ و دیدہ پر آب
 ازان¹⁹ پس گوانرا²⁰ بر خویش خواند
 970
 بپرسید کز²¹ لشکر بی شمار
 چنین داد پاسخ ورا رہنمون
 چو بہرام جنگی بہنگام کار
 ز رستم فزونست ہنگام جنگ
 نہد لشکرش را ز²² ما صد یکی
 975
 جہاندار یزدان ورا برکشید
 چو پرمودہ بشنید گفتار اوی²³
 بجوشید²⁴ و رخسارگان کرد زرد²⁵
 سپہ بودش از²⁶ جنگیان صد ہزار
 980
 ز خرگاہ²⁷ لشکر بہامون کشید
 وزان پس²⁸ کجا²⁹ نامہ پهلوان
 نشسته جہاندار بنا موبدان³⁰

زین - K, VI - 4 پڑمودہ - Л, IV, VI - 3 سواران - K, VI - 2 ترکی - Л - 1
 یکی را - VI - 9 از این - I, IV, VI - 8 نہ خورد و نہ - I, IV, VI - 7 یکی را - K - 6 خای - K - 5
 K - 13 доб. б.: 13 گہ - K, I, IV, VI - 12 کان - K, I, IV, VI - 11 ز مژگان - VI - 10
 ہران شاہ کو خوار دشمن گرفت * ہمان برتن خویش ماتم گرفت
 VI - 17 نہاید - IV - 16 لشکرش زان - I, IV - 15 لشکر او ز - K - 14
 او - Л, K, VI - 20 شد دلش - I, IV - 19 او - Л, K, VI - 18 بتوزان این چنین برگزید
 چو - K - 24 کرد ازان - VI - 23 بود ازان - I, IV - 22 زرد کرد - K, I, IV, VI - 21 شنید این - K - 21
 K - 25 доб. б.: 25 رسید - IV - 25 پڑمودہ
 بدان تا بکین سرفراز شاہ * کند روز بہرام چون شب سپاہ
 K, I, IV - 29 پور نوشیروان - VI - 28 وز آنجایگہ - VI - 27 از آنجا - I, IV - 26 ازان پس - K - 26
 بیچارہ ای سروان - VI - بیچارہ آن کہتران - I, IV - کہتران - K - 30 مہتران - VI -

دو هفته بدین بارگاه مہی
 چه گویند ازین پس¹ چه شاید بدن
 همانکہ کہ⁵ گفت این سخن شہریار 985
 شہنشاہ را زان سخن مژده داد
 کہ بہرام بر ساوہ پیروز گشت
 سبک مرد بہرام را پیش خواند
 فرستادہ گفت ای سرافراز شاہ
 انوشہ بدی⁸ شاد⁹ رامش پذیر 990
 سر ساوہ شاہست و کہتر پسر¹¹
 زده بر سر نیزہ ہا بر درست
 شہنشاہ بشنید بر پای خاست
 ہمی بود بر¹⁵ پیش یزدان پپای¹⁶
 بداندیش ما را تو کردی تپاہ 995
 چنان زار و نومید بودم¹⁹ ز بخت
 سپہبد نکرد این نہ جنگی سپاہ
 بی آورد زان پس صد و سی²¹ ہزار
 سہ یک زان²² نخستین²³ بدرویش داد

نیامد ز بہرام ہیچ آگہی
 بیاید² بدین³ داستانہا زدن⁴
 بیامد ز درگاہ سالار بار⁶
 کہ جاوید بادا⁷ چہاندار شاد
 برزم اندرون گیتی افروز گشت
 وزان نامدارانش برتر نشاند
 بکام تو شد کام آن رزمگاہ
 کہ بخت بداندیش تو گشت پیر¹⁰
 کہ فغفور خواندیش ویرا¹² پدر¹³
 ہمہ شہر نظارہ¹⁴ آن سرست
 بزودی خم آورد بالای راست
 ہمی گفت کای¹⁷ داور رهنمای¹⁸
 توپی آفرینندہ ہور و ماہ
 کہ دشمن نگون اندر آمد ز بخت
 کہ یزدان بُد این جنگرا²⁰ نیکخواہ
 ز گنجی کہ بود از پدر یادگار
 پرستندگانرا درم بپیشی²⁴ داد

نیاید - K² کہ این خود چه بود و - VI چه دانی درین و - I, IV زین پس - K¹

دوب.: K⁴ ہمی - VI ہمہ - I, IV برین - K³

کسی را نبد خورد و آرام و خواب * دل اندر شتاب و روان پر شتاب
 ب.: K⁶ - دوب. K⁵ چو

مژده بر شہریار جہان * بدان تا بگویند ز کار جہان
 K¹¹, VI - برگشت پیر - VI. سر (!) - K, L¹⁰ شاہ - I⁹ بزی - K, VI⁸ باد این - K⁷

میخواند - IV آنکہ - L¹² سر ساوہ و آن کہتر پسر - I, IV سر ساوہ آن بہتر پسرش
 در - K¹⁵ نظارہ بر آن - K¹⁴ خواندی ہم آنکہ [بدآنکہ - VI] پدرش - K, VI¹³ ویرا

بندرا - K²⁰ چو من زار و نومید گشتم - VI¹⁹ رهنما - L¹⁸ ای - K¹⁷ پپا - L¹⁶
 K²³ سبک آن - L²² گنج درم صد - I, IV, VI دینار چون صد - K²¹ بندہ را - I, IV, VI

جامہ خویش - VI²⁴ ہمہ آن درم را - VI سبک زان دو گنجی - IV یکی گنج ازان پس

- 1000 سه یک دیگر از بهر¹ آتشکده فرستاد تا هیربردرا دهند سیم بهره جایبی که ویران بود کند یکسر آباد جوینده مرد⁴ بمخشید پس⁶ چار ساله خراج
- 1005 نمیشتند⁹ پس نامه از شهریار که بهرام پیروز شد بر سپاه¹¹ پرستنده بد شاه در هفت¹⁴ روز فرستاده پهلوانرا بخواند مر آن نامدرا خوب¹⁸ پاسخ نمشت¹⁹
- 1010 یکی تخت سیمین²⁰ فرستاد نیز ز هیتال تا پیش رود برک²² بفرمود کان خواسته بر سپاه مگر گنج ویژه تن ساوهشاه
- همان بهر² نوروز و جشن سده که در پیش آتشکده برنهند³ رباطی که اندر بیابان بود نباشد براه اندرون بیم و درد⁵ بدرویش و⁷ آنرا که بد تخت عاج⁸ بهر کشوری سوی¹⁰ هر نامدار بریدند بی بر¹² سر ساوه شاه¹³ بهشتم چو بفرخت¹⁵ گیتی فروز بهر از¹⁶ بر نامداران نشاند¹⁷ درختی بیباغ بزرگی بکشت دو²¹ نعلین زرین و هر گونه چیز بهرام بخشید و بنوشت چک²³ بمخش آنچ²⁴ آوردی از رزمگاه²⁵ که آورد باید بدین بارگاه²⁶

غنیمت که بد پیش—VI و دیگر شدی پیش—IV, I سبک دگر از بهر—K¹
 1000—1001 впоследствии I—آتش بر آتش نهند—K³ مهر—IV, VI, I هم از بهر—K⁴ кем-то зачеркнуты; B—содержание бб. 999—1001: وأمر بإحضار مائة ألف درهم وأمر بصرف بعض إلى الفقراء والمحتاجين والعباد والصالحين و صرف بعضها إلى بيوت النار و عمارة بشد موبد و هر چه او گفت کرد—VI بیم دزد—IV, I⁵ مزد—IV, I⁴ الربط و المعابر پاسخ نامه: перед б. доб. заголовок: IV—تخت و تاج—K, I, IV, VI⁸ و—VI⁷ بر—VI⁶ نزد—VI و بهر—IV, I¹⁰ نوشتند—VI, IV, I⁹ بهرام و خلعت فرستادن بچنگ پژموده سر تخت ما گیتی افروز گشت—K¹³ بریده بخنجر—VI¹² بر ساوه پیروز گشت—K¹¹ چو برزد سر از چرخ [کوه—K]—IV, I, K¹⁵ دو هفته—IV, I پرستنده شاه دو هفته—K¹⁴ بسی خوبتر داستانشا براند—K¹⁷ بشادی—IV, I¹⁶ وزان پس چو افروخت—VI—IV, I²¹ تختا من الفضة—B زرین—I, IV, VI²⁰ نوشت—VI, I, IV, K¹⁹ زود—VI, I, IV, K¹⁸ من حد بلاد الهباطله إلى الوادی المعروف بوادی برک—B بزرگ—IV, I نمک(?)—I²² چو دیدی [باشد—I]—IV, I, K²⁵ آنچه—VI, IV²⁴ داد آن دلیر سترگ—VI شاه سترگ—I²³ VI—б. оп.²⁶ ز بیراه و راه

وزان¹ پس تو خود² جنگ پرموده ساز
هم ایرانیمانرا فرستاد چیز
1015 فرستاده را خلعیت آراستند
فرستاده چون پیش بهرام شد
غنیمت بمخشید پس بر سپاه
فرستاد تا استواران⁹ خویش
1020 بمردند یکسر بدرگاه شاه
ازو¹¹ چون پرموده شد¹² آگهی
دزی داشت پرموده افراز¹⁴ نام
نهاده آنچه بودش بدز در دم
17 جیحون گذر کرد با سپاه
1025 دولشکر بتنگ¹⁹ اندرآمد بچنگ²⁰
بدو منزل²² بلخ هر دو²³ سپاه
میان دو لشکر دو فرسنگ بود
دگر روز بهرام جنگی بررفت
نگه کرد پرموده اورا بدید

ممان تا شود خصم گردن افراز³
نیشته⁴ بهر شهر منشور نیز
پس اسب جهان⁵ پهلوان⁶ خواستند
سپهدار ازو شاد و پدرام⁷ شد⁸
جز از گنج ناپاک دل ساوه شاه
جهان دیده و نامداران خویش
سپهبد سوی جنگ شد با سپاه¹⁰
که جوید همی تخت شاهنشاهی¹³
کز آن دز بدی ایمن و شادکام
ز دینار وز¹⁵ گوهر و¹⁶ پیش و کم
بیماد گرازان سوی رزمگاه¹⁸
بره بر نکردند جایبی درنگ²¹
گزیدند شایسته دو²⁴ رزمگاه
که پهنای دشت از در²⁵ جنگ بود
بدیدار گردان²⁶ پرموده²⁷ تفت²⁸
ز هامون یکی تفتد بالا گزید²⁹

شاه و - I, IV, VI, کار بر ما دراز - K³ دگر - VI - بران - IV - برو - I² ازان - K¹
بسی گوهر و نیکویی - K⁶ گشن - I, IV⁵ نوشته - L, IV, VI⁴ [I - op. و] گردن افراز
ثم خلع علی الرسول و رده الی صاحبه فلما حصل عند بهرام - B - L - 6. op.;⁸ پاکام - K⁷
K - 10. Dob. با آن سواران - VI با او سواران - I, IV با استواران - L⁹ فرح بجواب کتابه
چو کار سپه سر بر سر راست کرد * همی جنگ پرموده را راست کرد
خبر یافتن پرموده از بهرام - L Dob. زاголовکی: L¹³ رفت - K, I, IV, VI¹² ازان - VI¹¹
جنگ بهرام چوبینه با - VI رفتن بهرام بچنگ پرموده و بهزیمت شدن او - K چوبینه
B - 18. Dob. به - K, I, IV¹⁷ و I - 16. op. و از - K¹⁵ آویزه - I, IV - آوازه - K¹⁴ پرموده
زاголовک: K, I, IV, VI¹⁹ ذکر ما جرى بین بهرام چوبین و بین پرموده ابن ساوه شاه
VI²³ منزلت - K, I, IV²³ زمین آمد از سم اسبان بجم - VI²¹ بهم - VI²⁰ چو تنگ
کرد آن (!) - K, IV²⁶ پهناور و از در - I آن از در - K جنگ از بر - L²⁵ در - VI²⁴ خود با
VI - 66. 1029-1030 op.²⁹ رفت - I²⁸ آن لشکر تری - VI²⁷

چنان شد که در دشت جایسی نماید
 ز² دیدار ایشان همی³ خیره گشت
 بگردون برآورده⁵ جنگی - ر
 که این پیشرو را هزبرست⁸ جفت
 هم این⁹ رزمرا کس خریدار نیست
 همی خون شود زیر او تیره خاک¹¹
 ز دل بیم و¹³ اندیشه بیرون کنیم¹⁴
 همی زد ز هر گونه از جنگ¹⁶ رای¹⁷
 اگرچه سپهشان¹⁹ کنون²⁰ اندکیست
 ز گردنکشان برترین²² پایه‌اند
 که گردد سنان پیش او خار و خو
 گرفته دل و مست گشته بخون²⁴
 بخون پدر خواهم²⁵ از کوه کین
 از ایران سوی ترک بنهاد روی
 که در چارشنیه مزن²⁶ گامرا
 همه کار ناسودمند آیدت
 ازین روی وزان روی بد²⁸ رزمگاه
 بدان باغ کامروز باشیم²⁹ شاد
 می و³⁰ رود³¹ و³² رامشگر و خوردنی

سپهرا سراسر همه برنشاند
 سپه دید پرموده چندانک¹ دشت
 ورا دید در⁴ پیش آن لشکرش
 غمی⁶ گشت و⁷ با لشکر خویش گفت
 شمار سپاهش پدیدار نیست
 سپهدار گردنکش و¹⁰ خشمناک
 چو شب تیره گردد شبیغون کنیم¹²
 چو پرموده آمد¹⁵ بپرده سرای
 همی گفت کین¹⁸ از هنرها یکیست
 سواران و گردان²¹ پرمایه‌اند
 سلیمست²³ و بهرامشان پیشرو
 بپیشروزی ساوه‌شاه اندرون
 اگر یار باشد جهان‌آفرین
 بدانگه که بهرام شد جنگجوی
 ستاره شمر گفت بهرامرا
 اگر زین پیچی²⁷ گزند آیدت
 یکی باغ بد در میان سپاه
 بشد چارشنیه هم از بامداد
 ببردند پرمایه گسترده

1030

1035

1040

1045

¹ IV, VI-چندانکه ² I, IV-به ³ K-همه ⁴ I, IV, VI-کز ⁵ JI-در آورده ⁶ K, I, که با انجمن پیشرو گشت -VI- پیشرو و اهرمن هست -I, IV- ⁷ VI-و ⁸ I, IV-همین ⁹ JI-همان ¹⁰ IV, VI-و ¹¹ K-همان ¹² JI-با خویش ¹³ K-کنم ¹⁴ I, IV, VI-ترس و ¹⁵ JI-کنم ¹⁶ K-آید ¹⁷ K-با خویش ¹⁸ K-کنم ¹⁹ I, IV, VI-این ²⁰ K-در سنان (12)-IV-شهنشه ²¹ I, IV, VI-چنگ و نای ²² JI, VI-کمترین ²³ I, IV-سلاحست ²⁴ I-ز خون ²⁵ K, I, IV-جویم ²⁶ VI-بزن ²⁷ JI-برنجی ²⁸ K-وز روی آن ²⁹ K-و آن روی آن ³⁰ JI-و ³¹ K, I, IV-می آورد ³² IV-و ³³ VI-تا باشد آن روز ³⁴ K-و آن روی آن

- 1050 بیامد بدان باغ و¹ می درکشید²
 طلایه بیامد پیرموده گفت
 سپهدار ازان جنگیان شش⁴ هزار
 فرستاد تا گرد بر گرد باغ
 چو بهرام⁵ آگه شد از کارشان
 یلان سپینها را گفت کای سرفراز
 1055 پس آنگاه بهرام و ایزدگشسب
 ازان⁹ رخنه باغ بیرون شدند
 برآمد ز در ناله کز نای
 سبک رخنه دیگر اندرزند
 همی تاخت بهرام خشتی بدست
 1060 نجستند¹¹ گردان کس¹² از دست اوی¹³
 برآمد چکاچاک و بانگ¹⁶ سران
 ازان باغ تا جای¹⁸ پرموده شاه
 چو آمد بلشکرگه خویش باز
 چو نیمی ز تیره شب اندرگذشت
 1065 سپهبد بران²¹ سوی لشکر کشید
 چو آمد بنزدیکی رزمگاه

بهرام با - I که او با می و باغ و جامست - K³ برکشید - I, IV² و - L¹
 چینیان شش - K ده - L⁴ می جامست - VI بهرام با جام بادهست - IV باغ و جامست
 B - IV - доб.⁸ کردارشان - VI⁷ و - L⁶ سپهبد چو - K, I, IV⁵ ستة آلاfi فارسی - B
 10 K, I, بدان - K⁹ شبیخون کردن پرموده بر بهرام و آگاهی یافتن بهرام
 بچستند چزار رگ (!) - IV جز اندک - I, K¹² نرستند - K¹¹ بچنگ اندرآمد ز جای - IV
 16 K, I, IV, او - L, VI¹⁵ بازان - VI بود یاران - IV بود یازان - I تازان - L¹⁴ او - L, VI¹³
 20 K, I - فرستاد - L, VI¹⁹ (метр нарушен). خیمه - I, IV¹⁸ پولاد بر - VI¹⁷ زخم - VI
 VI - سپهرا بدان - K, I, IV²¹ ز دشت - VI بیامد بدشت - IV (нет рифмы); میاذرا بیست
 22 I, IV - سرعین²² K - б. оп.²³

بجستند ترکان جنگی ز جای²
 که شیر ژیانرا بدرید گوش
 ز دست چپ لشکر و³ دست راست
 شب تیره و⁵ نیزه‌های دراز
 زمین و هوارا⁷ همی سوختند
 ز خون سنگها جز بمرجان⁸ نماند
 دهن خشک و لبها شده لاجورد⁹
 شب تیره گون¹¹ دامن اندرکشید
 خروشی چو شیر ژیان برکشید¹²
 تو گرد دلیران جنگی مگرد
 روا باشد ار شیر مادر مکی¹⁴
 بخون ریختن چند باشی دلیر
 بخشکی پلنگ و بدریا نهنگ¹⁶
 برآم¹⁷ که هستی تو درنده شیر
 برو¹⁹ داشت تا بود گردان سپهر²⁰
 که بخشایش آورد خورشید²² و ماه
 مرا هم چنان دان که کشتی بزار²⁴
 ار²⁵ ایدونک ترکیم ار²⁶ آزاده‌ایم
 نیابی مرا تا نیاید زمان

چو آواز کنوس آمد و کرنای¹
 ز لشکر بران سان برآمد خروشی
 بتاریکی اندر دهاده بخاست
 یکی مر دگرا⁴ ندانست باز
 بخنجر⁶ همی آتش افروختند
 ز ترکان جنگی فراوان نماند
 گریزان همی رفت مهتر چو گرد
 چنین تا سپیده دمان بردمید¹⁰
 سپهدار ایران بتیرکان رسید
 پرموده گفت ای گریزنده مرد
 نه مردی هنوز ای پسر¹³ کودکی
 بدو گفت شاه¹⁵ ای گراپنده شیر
 ز خون سران سپر شد روز جنگ
 نخواهی شد از خون مردم تو سپر
 بریده¹⁸ سر ساوه‌شاه آنک مهر
 سپاهی بران²¹ گونه کردی تپاه
 ازان²³ شاه جنگی منم یادگار
 ز مادر همه مرگرا زاده‌ایم
 گریزانم و تو پس اندر دمان

1070

1075

1080

1085

چو در شب [چو بر در - VI] - I, IV, VI - چو در شب خروشی آمد از دیده‌گاه - K¹
 5 JI, I, یکی مرد خودرا - K⁴ و - IV³ ازان رزمگاه - K² خروشی آمد از کرنای
 IV -⁸ هوا و زمین را - I, IV, VI هوا و زمینش - K⁷ ز چیعون - JI⁶ و - IV, VI
 تو مردی - K¹³ I, VI -¹² ب. op. تیره زو - JI¹¹ برکشید - K¹⁰ I, IV -⁹ ب. op. بمرگان
 15 K, I, 1075. VI -¹⁴ K - (!?) باشدت بدرکی نیابی که تو
 18 K, VI -¹⁷ JI, K - بران نه بدریا نهنگ و بخشکی پلنگ - K, I, IV شاه گفت - IV
 I, IV, VI -²² K - آرد بران هور - K²² ازان - VI²¹ I, IV, VI -²⁰ ب. op. بدو - VI¹⁹ بریدی
 و - I²⁶ گر - K, I, IV²⁵ تو زار - IV, VI²⁴ I, IV -²³ وزان همی هور

اگر¹ باز گردم سلیحی² بچنگ³ مگر⁴ من شوم کشته گر⁵ تلو بچنگ
 مکن تیز مغزی و آتش سری نه زمین سان بود⁶ مهتر⁷ لشکری
 من ایدون⁸ شوم سوی خرگاه خویش یکی⁹ باز جویم سر راه خوبش
 نویسم¹⁰ یکی¹¹ نامه زی¹² شهریار گر ایدونک اندر¹³ پذیرد مرا
 1090 من¹⁶ آن¹⁷ بارگه را یکی بندهام ز سر¹⁸ کینه و جنگ را دور کن
 چو بشنید بهرام زو²⁰ باز گشت چو از جنگ آن لشکر²³ آسوده شد
 1095 همی گشت²⁵ برگرد دشت نبرد چو برهم نهاده بد²⁷ انبوه گشت
 مر آن²⁹ جای را نامداران یل سلیح سواران و³¹ چپیزی که دید
 یکی نامه بنوشت زی³⁴ شهریار بگفت آنک³⁵ مارا چه آمد بروی
 1100

اگر¹ K, I, IV, VI — (нет рифмы). بسیمیم جنگ³ K — سلاح² I, IV — همی⁴ IV —
 اگر⁹ K — اکنون⁸ K, I, IV, VI — و⁷ K — доб. سزد⁶ VI — یا⁵ K, I — IV, VI — با⁵ K, I —
 14 K, I, وی در¹⁴ VI — او در¹³ K, I, IV — زمین¹² VI — نبیسیم یک¹¹ K — نبشتم¹⁰ IV —
 (метр нарушен) و¹⁸ K — доб. این¹⁷ I, IV — مر¹⁶ K — ترا¹⁵ K — تاختن¹⁵ IV, VI —
 VI — بدساز شاه²¹ K — ازو²⁰ K, I, IV, VI — تو یکی¹⁹ K — I, IV — برزم آمدی بی منشی¹⁹ K —
 VI — خویش²⁵ K — شاه²⁴ K — که بدساز شاهی هم آواز²² I, IV — بدساز بد او
 I, IV — بیالای سنگی²⁸ K — نهادند و²⁷ K, I, IV, VI — باز²⁶ K, I, IV — یکی گشت
 بدین [بدان — IV] شهر³⁰ K, I, IV — همان²⁹ K, I, IV — بیالای سنگین
 نامه بهرام³³ Доб. заголовки: IV — یکایک همه³² VI — ز³¹ I, VI — خواندند [خوانند — K]
 نامه بهرام بهرمزد و احوال پرمزده گفتن^{VI} — نزد پرمزده و پاسخ دادن پرمزده اورا
 و از³⁶ I, IV — این³⁶ K — آنکه³⁶ IV, VI — آنچ³⁵ K — زمین³⁴ VI —

کله از بیم تیغ او سوی چاره شد
 وزین¹² روی خاقان در دز³ بنمست
 بگشتند گرد در دز⁵ بسی
 چنین گفت زان⁷ پس که سامان⁸ جنگ
 1105 ایلان سینه را گفت تا¹¹ سه¹² هزار
 چهار از ایلان نیز آزرگشسب¹⁴
 بفرمود تا هر کرا یافتند
 مگر نامدار از دز آید¹⁹ برون
 1110 بید²¹ بدر دز ازین²² سان سه روز
 پیمانای فرستاد پرموده را
 که ای مهتر و شاه ترکان²⁵ چین
 کجا آن جهان جستین ساوه شاه
 کجا آن همه پیل و برگستوان
 کجا آن همه تمبل و جادوی
 1115 همی³⁰ شهر ترکان ترا بس نبود

¹ K, I, IV—

چو کین پدر [کهن کار چون—K] بر دلش * ازان جایگه سوی آوازه شد
 تازه شد

آبانوه اندیشگان [بر—I] درنشست⁴ K, I, IV, VI— پرموده دزرا—³ I, IV— وزان—² K—
 بلشکر چنین—⁸ I, IV— ازان—⁷ K, VI— بسی (нет рифмы)—⁶ K— دز اندر—⁵ K, IV, VI—
 VI—¹² یا—¹¹ نباید بپیکار—¹⁰ I, IV— ز نو نیست کار—⁹ K— چنین—⁹ VI— گفت بر دشت
 چینیان—¹⁵ K— ایزدگشسب—¹⁴ I, IV— رزمگه برگزینند—¹³ K, I, IV, VI— برگزیده—¹³ L— سی
 نامداران از آید—¹⁹ L— زود—¹⁸ I, IV, VI— ز گردن—¹⁷ K— VI—⁶ оп. —¹⁶ K, I, IV—
 دشت چون جوی—²⁰ K, I, IV— نامدار اندر آرد—²¹ VI— نامدار آید از دز—²¹ I, IV— نامدار اندران دز—²¹ K
 و—²³ IV—²³ доб. — بدین—²² I— برین—²² K, IV, VI— نهاد—²¹ VI— در و دشت چون جوی—²¹ VI—
 1115. —²⁷ K—²⁷ после этого б. помещен.б. — کرده—²⁶ VI— و—²⁵ K, I, IV, VI—²⁴ L—²⁴ оп. —
 تو زین سان ابر—²⁹ I, IV— تو ز ایشان تو بر—²⁸ K— ازین سان تو بر—²⁸ L—
³⁰ K, I, IV, VI— همه

پیر از خون دل و دست بر سر زنان²
 بر شاه کشور³ مرا یار⁴ خواه
 بگیتی نخورد⁶ آنک بر پای بست⁷
 که دینار خوارست بر شهریار
 که بر شهر ایران گوانجی¹⁰ منم¹¹
 از¹² اندیشه و رای تو به کنم
 که روشن کند جان¹³ تاریک تو¹⁴
 چو کارت چنین گشت دوری مجوی
 همان گنج و¹⁸ دینار داری بسی
 بود خواسته تنگ²¹ ناپید سپاه
 چو بشنید ز²⁴ مرد جوینده کام
 که راز جهان تا توانی مجوی
 که رنج نخستینت²⁵ آمد ببر²⁶
 اگر تو نوی هست گیتی کهن
 نه هرگز نماید بما نیز²⁸ چهر
 مرا هم سپه بود و هم پیل²⁹ و کوس
 تو دلرا بگستاخی اندر میند

نشستی برین باره¹ چون زنان
 در باره بگشای و زنهار خواه
 ز دز گنج⁵ دینار بیرون فرست
 اگر گنج داری ز کشور بیار⁸
 بدرگاه شاهت میانجی⁹ منم 1120
 ترا بر همه مهتران مه کنم
 و رایدونک رازبست نزدیک تو
 گشاده کن آن راز و¹⁵ با من بگوی
 و گر جنگرا یار¹⁶ داری کسی¹⁷
 بزن کوس¹⁹ و این کینهها²⁰ باز خواه 1125
 چو آمد²² فرستاده داد²³ این پیام
 چنین داد پاسخ که اورا بگویی
 تو گستاخ گشتی بگیتی مگر
 بنپیروزی اندر تو کشتی²⁷ مکن
 نداند کسی راز گردان سپهر 1130
 ز مهتر نه خوبست کردن فسوس
 دروغ آزمایست³⁰ چرخ بلند

¹ K-доб. 66.: کنون در دزی-I, IV, VI- نشینی کنون در دزی-K¹

تو دانی که زنهار دادم ترا * ره جاستنت بر گشادم ترا
 و گر نه بدی بیروان چون پدر * بایران فرستادمی از تو سر
 L, 7 بخورد-K بخورد(!)-L⁶ و K, IV-доб.⁵ گیتی شو و بار-VI⁴ گیتی-K³
 تو-L, I, IV, VI⁸ همه بدرها سوی هامون فرست-VI زد [بر-L] پای بست-I, IV
 نه در شهر-VI¹¹ (нет рифмы). میانجی-K¹⁰ (нет рифмы). گوانجی-I⁹ کشور مدار
 و-K, VI-оп.; I, IV-¹⁵ I, IV-б. оп.¹⁴ رای-K, VI¹³ ز-K, I, IV¹² ایران ترا دشمنم
 کینهها-K²⁰ برین کوش-L¹⁹ و-оп.¹⁸ بسی-L¹⁷ بار-L¹⁶ این رای و
 رنجی که-I, IV²⁵ ازو-K, I, IV, VI²⁴ گفت-K, I, IV, VI²³ پیامد-K²² ننگ-I²¹
 K²⁸ تیزی-K²⁷ که بی رنج گنج آمدستت ببر-K²⁶ رنجی که بردی نو-VI جستیت
 در باغ ما بست-I, IV³⁰ بوق-K²⁹ پای

- پدرم آن دلیر جهان دیده¹ مرد
 زمین سم اسب ورا بنده بود
 بجست آنک اورا³ نبایست⁴ جست 1135
 هنر زیر افسوس پنهان شود⁷
 دگر¹⁰ آنک گفتی شمار¹¹ سپهر
 ستوران¹⁴ و پیلان چو¹⁵ تخم گیما
 بران کو چنین بود برگشت¹⁷ روز
 همی ترس ازین برگراینده¹⁹ دهر 1140
 کسی را که خون ریختن پیشه گشت
 بریزند خونش بران²³ هم نشان
 گر²⁴ از شهر ترکان برآری دمار
 نیایم²⁷ همان پیش تو ناگهان
 یکی بنده ای من یکی شهریار 1145
 بجنگت نیایم همان بی سپاه
 اگر خواهم از شاه تو زمینهار
 وزان پس در گنج و دز مر³² تراست
- که دیدی ورا روزگار نبرد
 برایش فلک نیز پوینده² بود
 بی پیچید ز⁵ اندیشه نادرست⁶
 همان دشمن از دوست⁸ خندان شود⁹
 فزونتر¹² از تابش¹³ هور و مهر
 شد اندر دم پرت¹⁶ آسپا¹⁶
 نمائی تو هم شاد¹⁸ و گیتی فروز
 مگر زهر سازد²⁰ بدین پای زهر²¹
 دل دشمنان پر ز²² اندیشه گشت
 که او ریخت خون سر سرکشان
 همین کین بخواهند²⁵ فرجام کار²⁶
 بتوسم که بر من سرآید²⁸ زمان²⁹
 بر بنده من کی شوم زار و خوار³⁰
 که دیوانه خواند مرا نیکخواه
 چو تنگی بروی³¹ آیدم نیست عار
 بدین³³ نامور بوم³⁴ کامت رواست

فلک بر—VI بر آتش دمش نیز پوینده—I, IV, VI جوینده—J 2 جهاندار بیدار—I, IV, VI
 نجست آنکه اورا بپایست—VI 4 آنچه اورا—IV ویرا—K آنچه اورا—J 3 درش نیز پوینده
 بود—VI 9 دور—K, I, IV, VI 8 بود—VI 7 از اندیشه نادرست—VI 6 از—K, I, IV 5
 فزونتر بد از تابش—I, IV 13 فزونتر بد—K, VI 12 شمارا—I, IV 11 یکی—K, I, IV, VI 10
 برانی که اورا چنین—I, IV 17 شده در دم نره شیر ازدها—K 16 ز—J 15 سواران—J 14
 ازان کین گراینده [گراینده—IV]—K, IV 19 بمانی همان شاد—I, IV دلشاد—J, VI 18 گشت
 زهرش آمد—VI ساپد—K, IV 20 از آنک این گزاینده—VI
 بخواهد ز تو—K 26 برآرند—VI 25 که—J 24 برین—I, IV, VI 23 دشمن از وی پر
 VI—66. سرآری جهان—I, IV 29 سرآری—K 28 بپایم—J, K 27 از شهریار—I روزگار
 K—32 نیکی برو—VI 31 6. оп. 22 K, I, IV, VI—21
 K—6. помещен после б. 1147. 30 J, I, IV—خوار خوار—K 30 1144—1145 оп.
 ازان پس دز و گنج و چیزم [مردم—VI]—I, IV, VI اگر لشکر و گنج و شاهی
 و VI—دوب. 34 J, VI—بران—VI 33

ز پیغام بهرام شد شادکام^۱
 بنزدیک پیروز شاه بلند
 ز جنگ درازم حصار^۳ شدست
 بدین مژده بر سور باید همی
 ازان^۷ برتری سوی خواری شود^۸
 با بر اندر آورد فرخ کلاه
 بر^{۱۰} نامور تخت شاهی^{۱۱} نشاند
 بخواننده بر گوهر افشاندند
 نیایش کنم من بپیشش^{۱۲} سه پاس
 سپهر بلند افسر ما بود
 همی خویشتن شاه گیتی شناخت^{۱۴}
 سپهبد سری گرد و^{۱۵} جوینده ای
 سپهدار سالار^{۱۷} ترکبان چین
 کجا داد بر بهتری^{۱۹} دستگاه^{۲۰}
 چو پیدا شود راستی زمین سخن^{۲۲}
 همه نیکویی در فزایش کنید

فرستاده آمد بگفت این پیام
 1150 نبشتند^۲ پس نامه سودمند
 که خاقان چین زینهارى شدست
 یکی مهر و منشور باید همی
 که^۴ خاقان ز ما^۵ زینهارى شود^۶
 چو نامه بیامد بنزدیک شاه
 1155 فرستاد و ایرانیانرا^۹ بخواند
 بفرمود تا نامه برخوانند
 بآزادگان گفت^{۱۱^a} یزدان سپاسی
 که خاقان چین کهتر ما بود
 همی سر بچرخ^{۱۳} فلک بر فراخت
 کنون پیش برتر منش بنده ای
 1160 چنان شد که بر ما^{۱۶} کند آفرین
 سپاس از^{۱۸} خداوند خورشید و ماه
 بدرویش بخشیم گنج^{۲۱} کهن
 شما هم بیزدان نیایش^{۲۳} کنید

۱ — JI, IV, VI — نامه بهرام چوبینه بنزد هرمزد شاه بپیروزی: доб. заголовок — IV —
 ۲ — JI, I, IV, ۳ — JI — نوشتند
 ۴ — JI, I, IV, ۵ — K, I, IV — ازین برتری سوی خواری — ۳ — نوشتند
 ۶ — VI — شدست ۷ — JI — ازین ۸ — VI — شدست ۹ — K — دستور دانا
 ۱۰ — JI, VI — بران ۱۱ — K — همی گفت دارم [دادم] — ۱۱^a I, IV — بدان نامور جایگاهش — ۱۲ — K —
 ۱۳ — K — از چرخ ۱۴ — VI — شناخت ۱۵ — K — و ۱۶ — VI — از ۱۷ — JI — доб. و ۱۸ — K —
 ۱۹ — K, I, IV — داد ۲۰ — K, I, IV — دستگاه ۲۱ — I, IV, VI — [گنج] — ۲۲ — K —
 ۲۳ — K — доб. б.:

همه جامه شهریار جهان * ز ستر تا پهای آشکار و نهان
 ۲۳ — VI — ستایش

- 1165 فرستادهٔ پهلوان را بخواند¹ یکی از جامهٔ شاهی را بخواند¹ کمر خواست پر گوهر شاهوار
ستامی بران بارگی پر ز زر⁶ ستامی بران بارگی پر ز زر⁶ ستامی بران بارگی پر ز زر⁶
فرستاده را نیز دینار داد فرستاده را نیز دینار داد فرستاده را نیز دینار داد
چو⁸ خلعت بدان⁹ مرد دانا سپرد چو⁸ خلعت بدان⁹ مرد دانا سپرد چو⁸ خلعت بدان⁹ مرد دانا سپرد
1170 بفرمود پس تا بیامد دبیر بفرمود پس تا بیامد دبیر بفرمود پس تا بیامد دبیر
که پرموده خاقان چو¹³ یار منست که پرموده خاقان چو¹³ یار منست که پرموده خاقان چو¹³ یار منست
برین مهر و منشور یزدان گواست برین مهر و منشور یزدان گواست برین مهر و منشور یزدان گواست
جهانجوی را نیز پاسخ نیست¹⁵ جهانجوی را نیز پاسخ نیست¹⁵ جهانجوی را نیز پاسخ نیست¹⁵
بدو گفت پرموده را با سپاه بدو گفت پرموده را با سپاه بدو گفت پرموده را با سپاه
1175 غنیمت که از لشکرش یافتی غنیمت که از لشکرش یافتی غنیمت که از لشکرش یافتی
بدرگه فرست آنچه¹⁷ اندر¹⁸ خورست بدرگه فرست آنچه¹⁷ اندر¹⁸ خورست بدرگه فرست آنچه¹⁷ اندر¹⁸ خورست
نگه کن بجایی که دشمن بود نگاه کن بجایی که دشمن بود نگاه کن بجایی که دشمن بود
بگیر و نگه دار و خانش²⁰ بسوز بگیر و نگه دار و خانش²⁰ بسوز بگیر و نگه دار و خانش²⁰ بسوز
گر ایدونک لشکر فزون بایدت گر ایدونک لشکر فزون بایدت گر ایدونک لشکر فزون بایدت
1180 بدین نامهٔ دیگر از من²³ بخواه بدین نامهٔ دیگر از من²³ بخواه بدین نامهٔ دیگر از من²³ بخواه
وز²⁶ ایرانیان هرک²⁷ نزدیک تست وز²⁶ ایرانیان هرک²⁷ نزدیک تست وز²⁶ ایرانیان هرک²⁷ نزدیک تست

فراوان سخنها—³ K, I, IV, VI بخوبی—² K, I, IV بنده را پیش خواند—¹ J, VI

⁴ K—доб.:

یکی دست از جامهٔ شاهی را بخواند * قبا و کلاه افسس نامدار
برو کرده از—^{VI} بر بزر—⁶ K, I, IV یاره با جامه—^{VI} یاره و جامه—^{IV} جامه و یاره—⁵ K
1180 Доб. заголовки: بران—^{VI} بدین—^I K, I که—^I I در نشانده—⁷ K, I, IV, VI سرخ زر
جواب نامه بهرام از هرمزد و تشریف—^{VI} پاسخ نامه بهرام چو بدین نامه از هرمزد شاه—^{IV}
بهرمز چو—^{IV} چو—¹⁴ K, I—оп. از ان—^{VI} از و—^{I, IV} نوشتند—¹¹ J, IV, VI خاقان
¹⁹ K—ایدر—^{IV} آنچه—^{VI} آنکه—^{IV} آنک—^I K, I نیز—^{VI} نوشت—¹⁵ J, IV, VI
فزون—^{I, IV, VI} K, I, IV, VI—²² K, I, IV, VI—²¹ VI—⁶ ب. оп. دانش—²⁰ K, I, IV دشمنان را—^{I, IV} خود بدی را
از—^{I, IV, VI} K, I, IV, VI—²⁷ K, I, IV از—^K چندانگه—^{IV, VI} فرستمت—^{K, VI} ما—^{I, IV} 23
بدل رای اورا—^{IV} بدل راستی او—^I بدل راستی در—^K 29 بدان—^{VI} 28 هرکه—^{VI}

- بدین نام در نام ایشان بهر
 سپاه ترا مرزبانان² دهم³
 چو نام به نامد پر پهلوان
 از آن⁷ نام اندر شگفتی بماند 1185
 همان خلعت شاه پیش آورد
 سخنها ای ایرانیان هرچ⁹ بود
 ز گردان¹¹ برآمد یکی آفرین
 همان نامور نام¹⁴ زینهار
 بدان دز فرستاد نزدیک اوی¹⁶ 1190
 فرود آمد از باره نامدار
 همه خواسته هرچ¹⁹ بد در حصار²⁰
 فرود آمد از دز سراز مگرد
 همی رفت با لشکر از دز به راه
 چو آن دید²⁴ بهرام ننگ²⁵ آمدش 1195
- ز رنجی که بردند¹ یابند بر
 ترا افسر و⁴ پهلوانی دهم⁵
 دل پهلوان نامور⁶ شد جوان
 فرستاده و ایرانیانرا بخواند
 برو آفرین کرد هر کس که دید⁸
 بران¹⁰ نام اندر بدیشان نمود
 که¹² گفستی بچشمید¹³ روی زمین
 که پرموده را آمد از شهریار¹⁵
 درخشانده شد جان تاریک اوی¹⁷
 بسی آفرین خواند¹⁸ بر شهریار
 نبشتند²¹ چیزی که آید بکار²²
 باسب نبرد اندر آمد²³ چو گرد
 نکرد هیچ بهرام یل را نگاه
 وگر²⁶ چند شاهی بچنگ²⁷ آمدش

دهیم⁵ I, IV — оп. و⁴ I, IV, VI — دهیم³ I, IV — میزبانان² K — جستند¹ VI
 K — کوش بدید⁸ K — بدین⁸ VI — بدان⁷ I — نامور زان خبر⁶ VI — نامور پهلوان⁶ K, I, IV —
 تو¹² K, VI — از ایران¹¹ I, IV — ز ایوان¹¹ K — بدان¹⁰ K, I, IV, VI — هرچه¹⁰ IV, VI — هرکه
 او¹⁶ JI, VI — داده بد شهریار¹⁶ VI — داد آن شهریار¹⁵ I, IV — نام¹⁴ نامور¹⁴ K — بچندید¹³ K
 17 JI, VI — او I, IV — бб. 1190—1191 оп.; IV — вместо этих бб. дает:

چو پژموده آگاه شد زین سخن * دگر گونه اندیشه افگند بن
 20 K, I, IV — доб.: هرچه²⁰ IV, VI — همی خواستند هرچه¹⁹ K — کرد¹⁸ K

بهرام بسپرد و بساخت کار
 چو بهرام بشنید کو کرد ساز * بر رفتن بر شاه گردن سراز
 نگهبان فرستاد تا در حصار

IV — بند کردن بهرام پژموده را²² Доб. заголовки: JI — نویسنده²¹ I, IV — نوشتند²¹ JI, VI —
 رفتن پژموده بایران و داستان او با بهرام چوپینه²³ K — اندر آمد سپهبد²⁴ K, I, IV —
 بچیک²⁷ (P) — VI — بچنگ²⁷ JI, K, I — اگر²⁶ K — نیک²⁵ VI — چو بشنید

فرستاد و او را همان‌گه¹ ز راه چنین³ گفت پرموده او را که من کنون بپیمنش⁴ زین‌هاری شدم بدین روز خود⁷ نیستی خوش مننش⁸ کنون یافتیم¹¹ نامه زین‌هار 1200 مگر بامن او چون برادر شود ترا بامن اکنون¹³ چه کارست نیز برآشفتم بهرام و شد شوخ¹⁵ چشم بتندیش¹⁶ یک تازیانه بزد بیستند هم در زمان پای اوی¹⁹ 1205 چو خردبرزین چنان دید گفت پیامد بزنزد²⁰ دبیر بزرگ بیک پتر پشه²¹ ندارد خرد بمایدش گفتن کزین²³ چاره نیست بزنزدیک بهرام رفت آن²⁵ دو مرد بگفتند کین رنج دادی²⁸ بباد

پیماده بپاورد² پیش سپاه سرافراز بودم بهر انجمن ز ارج⁵ بلنددی⁶ بخواری شدم که پیش آمدم⁹ ای بد بدکنش¹⁰ همی رفت خواهم بر شه‌ریار ازو رنج بر من سبک‌تر شود¹² سپردم ترا تخت شاهی¹⁴ و چیز ز گفته‌ار پرموده آمد بخشم بران¹⁷ سان که از ناسزایان¹⁸ سزد یکی تنگ خرگاه شد جای اوی¹⁹ که این پهلوانرا خرد نیست جفت بدو گفت کین پهلوان سترگ ازپرا²² کسی را بکس نشمرد ورا بتتر از خشم²⁴ پتیاره نیست زبانها پر از پند و رخ²⁶ لاژورد²⁷ سر نامور پر ز آتش مباد

فلما: 1195—1196: Б—содержание бб. بپاورد پویان به—² K, I, IV, VI پیاده—¹ K, I, IV, VI

بیمشی و—⁴ Л همی—³ K سمع ذلك بهرام استشاط غضبا و نغد خلفه و رده راجلا ذلیلا خوبش—⁸ K روی هم—⁶ VI هم—⁷ K, I, IV بزرگی—⁶ VI از ارج—⁵ K, IV, I از اوج—⁵ K, IV: и доб. б.: این پدیدار و کیش—¹⁰ K من آوردی—¹⁰ VI منست—⁹ I, IV پیش

مگر نام کم بوده باز آورم * بدین بخت کم بوده ناز آورم بند: доб. заголовков: VI—б. оп.; K, I, IV—б. K, I, IV, VI—¹¹ VI دارم—¹¹ VI

تخت و آرام—¹⁴ I, IV, VI گاه و آرام—¹⁴ Л بر تن من چه—¹³ K کردن بهرام پرموده را بتیمزش—¹⁶ K, I, VI حتی احمّرت أهداقه و آزبدت اشداقه—¹⁶ B سرخ—¹⁵ K, I, IV, VI

مگر خود—²¹ K بر او—²⁰ VI او—¹⁹ K, VI از گوهر بد—¹⁸ K بدان—¹⁷ K, I, IV, VI ازین پس—²² K, I, IV بیک پشه از بن—²³ I, IV بدل در

وزین—²⁴ K وزین—²³ I—²³ I ازین نیز ازین خشم—²⁵ I, IV این—²⁵ I, IV لب—²⁶ IV 27 K, I, IV, VI—²⁷ K, I, IV, VI—²⁷ K, I, IV, VI داری—²⁸ VI لاچورد

باب اندرافگند و ترگشت¹ خشت
 ز کردار خود دست برسرسر گرفت
 یکی تیغ هندی بزژین نیام
 که روشن کند جان تار یک اوی⁴
 یکی باره تیزتگ⁶ برنشست
 بدید آذک⁸ تازه نهد روی شاه
 که آزار داری ز من در نهفت
 نیاید ترا⁹ نزد او آب روی¹⁰
 ز بختست و کردم بیزدان پله
 سخنها همی راند خواهم بسی
 نیاید نزیهد پرو بر مهی
 نگویم که با من بدی¹⁴ بنده کرد
 بپیچید و خشم از دلیری بخورد
 ز گفتار آن مهتر¹⁶ سرکشان
 چو کاری برت¹⁷ بر دهد روزگار
 سخنها چنین تا توانی مگوی
 ز گیتی ترا نیکویی²⁰ خواستم²¹
 همی زشت²³ تو داشتیم در نهان
 گذشته سخنها همه²⁶ باد گشت
 گه آشتی بر داری بود

بدانست بهرام کان بود زشت
 پیشیمان شد و بند او² برگرفت
 فرستاد³ اسبی بزژین ستام
 هم اندر زمان شد بنزدیک اوی⁴ 1215
 همی بود تا او میانرا⁵ بست
 سپه پید همی راند⁷ با او پراه
 بهنگام پرود کردنش گفت
 گرت هست با شاه ایران مگوی
 بدو گفت خاقان که مارا گله 1220
 نه¹¹ من زان شمارم که از¹² هر کسبی
 اگر شهریار تو زین آگهی
 مرا بنند گردون¹³ گردنده کرد
 ز گفتار¹⁵ او گشت بهرام زرد
 چنین داد پاسخ که آمد نشان 1225
 که تخم بدی تا توانی مکار
 بدو گفت بهرام کای نامجوی
 چرا من بتو¹⁹ دل بیاراستم
 ز تو²² نامه کردم بشاه جهان
 بدو²⁴ گفت خاقان که آن بد²⁵ گشت 1230
 ولیکن چو²⁷ در جنگ²⁸ خواری بود

¹ K, I, IV, VI افکنده بودست - VI افکنده شد خشک - ² K, I, IV, VI ازو
³ K, I, IV, VI تیزرو بارگی - VI تیزتگ باره - ⁴ I, IV, VI با وی میانه - VI او - ⁵ JI, K, VI فرستادش - VI
 نیاید - I, IV ازان مر ترا رنگ و بوی - ⁶ K- ⁷ I, IV, VI در ا (!) - ⁸ K- ⁹ I, IV, VI راز - ¹⁰ VI
 بر - VI ¹¹ VI که - ¹² VI کم آید ترا زان سخن آبروی - VI ترا زان سخن رنگ و بوی
 K, ¹³ K, I, IV نامور - ¹⁴ K, I, IV از آواز - ¹⁵ K, I, IV بد این - ¹⁶ K, I, IV مرا بنده این چرخ - ¹⁷ VI
 K, VI- ¹⁸ K, VI- ¹⁹ K, VI- ²⁰ K, VI- ²¹ K, VI- ²² K, VI- ²³ K, VI- ²⁴ K, VI- ²⁵ K, VI- ²⁶ K, VI- ²⁷ K, VI- ²⁸ K, VI-
 K, I, IV همی - ²⁹ K, I, IV همی - ³⁰ K, I, IV همی - ³¹ K, I, IV همی - ³² K, I, IV همی - ³³ K, I, IV همی - ³⁴ K, I, IV همی -
 K, I, IV که اندر - ³⁵ K, I, IV که در جنگ لیکن به - ³⁶ K, I, IV که

ترا خشم با آشتی گر یکیست
 چو سالار راه خداوند خویش
 همان راه یزدان بیاید سپرد
 سخن گر نیفزایی⁴ اکنون رواست
 ز خاقان چو بشنید بهرام گفت
 کنون زان گنه گر بیاید زیان⁷
 چو آنجا رسی هرچ باید⁹ بگوی
 بدو گفت خاقان که هر¹² شهریار
 باید کردن بنده¹³ خامش بود
 چو از دور بییند ورا¹⁶ بدسگال
 ترا ناسزا خواند و سر سبک
 بچوشید بهرام و شد¹⁹ زردروی
 بترسید زان²¹ تیز²² خونخوار²³ مرد

1235
 1240

خرد بیگمان نزد تو¹ اندکیست
 بگيرد نیفتد² بهر کار پیش⁸
 ز دل تیرگیها بیاید سترد
 که آن بد که شد گشت با باد⁵ راست⁶
 که پنداشتم کین بماند نهفت
 نپوشم⁸ برو چادر پرنیان
 نه زان مر مرا کم¹⁰ شود آبروی¹¹
 که از نیک و بد برنیگرد شمار
 بر من¹⁴ چنان دان که¹⁵ بیهش بود
 وگر نیکخواهی بود گر¹⁷ همال
 ورا شاه ایران و مغزی¹⁸ تنک
 نگه کرد خرد پرنیان²⁰ بروی
 که او را ز باد²⁴ اندرآرد بگرد

نگیرد بدانش نیایدش - K - منشی - L³ نگیرد منفرد (!) - L² نزد شاه جهان - L¹
 ز دانش نداند - VI ز دانش نباشدش پیش - IV نگیرد ز دانش بد آیدش پیش - I منشی (!)
 :K-دوب. ⁶ K - خاک - K, VI⁵ اگر بد نیفزایی - VI بیفزایی - K⁴ (в тексте конъектура). مه پیش
 بیمزدان که با تو مرا کینه نیست * چه این کینه و درد دیرینه نیست
 کجا نیکبیت بود ازین بد فزون * تو بودی بنیکی مرا رهنمون
 موشم - L⁸ گله کم نیاید زیان - I, IV, VI گله کم نباید زیان (!) - K مباد زیان (!) - L⁷
 :K-дуб.: ¹¹ K - کم مر مرا - K, I, IV, VI¹⁰ خواهی - K, I, IV, VI⁹ بپوشم - K, IV, VI
 بجای تو کردم همه نیکوئی * کنون خود ز من جست یک بدخویی
 بگویی آنچه داری بدل پیش شاه * که مردی مرا بس بود پایگاه
 چنان دان که - VI¹⁵ تو او را - I, IV تو بی می (!) - K¹⁴ بند - VI¹³ ای - VI¹² با - K
 چو بشنید - K, I, IV, VI¹⁹ مغز - L¹⁸ یا - K, I, IV, VI¹⁷ ببیند بد - K¹⁶ بی مغز و
 VI²¹ ازان - K²¹ بدوی - VI دروی - K, I, IV²⁰ فتغیر بهرام و أصغر وجهه - B بهرام شد
 پای - K²⁴ از کار خونخواره - I, IV خونخواره - K²³ نیز - VI²² ازو

- 1245 بی‌بهرام گفت ای سزوار گاه¹
 که خاقان همی² راست گوید سخن
 سخن گر نرفتی بدین⁴ گونه سرد⁵
 بدو گفت کین پدرگ بی‌هنر⁷
 بدو¹¹ گفت خاقان که این بد مکن
 1250 بگیتی هر آن کس که او چون تو بود¹³
 همه بد سگالید و با کس نساخت¹⁶
 همی از شه‌ن‌شاه ترسانیم¹⁸
 ز گردنکشان او هم‌مال منست
 ه‌ش‌پ‌وار و آه‌سته و با نژاد
 1255 ب‌جان و سر شاه ایران سپاه
 بپاسخ نیفزایی²³ و بدخوی²⁴
 چو بشنید بهرام زو²⁶ گشت باز
 چو و خ‌ر‌اد‌پ‌زین و آن بخردان
 ن‌ب‌شت‌ند³¹ نامه بشاه جهان
 1260 سپ‌هدار با م‌و‌ب‌د م‌و‌ب‌دان

بدل در - VI بنبوش بارفتگان - K³ چین - J² سپهدار شاه - I, IV, VI - شاه - K¹
 ترا و ورا [مرا - K] - I, IV, VI - K⁶ مرد - VI - برد - K⁵ برین - I, IV, VI - I⁴ تو اندیشه
 بهرام - I, IV, VI - K⁷ ترا زو چنین نیستی دل بدرد - VI - نیستی دل بدرد [روی زرد - K]
 ندیدی - VI - I¹⁰ بگوید همی حال - IV - و - I, J⁹ بگوید - I⁸ کین [کای - VI] بی‌هنر
 سزد بی‌پدر - I, IV, VI - نگردد - K بلندی بزرگی بگرد - J¹² ورا - I, IV - I¹¹ همانا تو حال پدر
 L¹⁶ (VI - нет рифмы) درد - VI, J¹⁵ کین - VI - I¹⁴ مرد - J¹³ گر نگردم [بگردم - IV]
 بی‌سپاس - I, IV - نامردمی سرگرفت - J¹⁷ بدسگالند و ناحق شناس - I, IV, VI - نگفت
 که از تو - VI - همه زو - I, IV - مرا زو - K¹⁹ ترسان نیم - I¹⁸ سرافراخته ناسپاس - VI
 در - VI - بدخویی - I, IV - I²⁴ نیاسایی - K²³ ز راه - I, IV - I²² بندۀ - J²⁰ I²¹ - VI - б. оп.
 شده - VI - سوی - J²⁸ L²⁸ ز لشکرگه - J²⁷ ازو - I, IV, VI - K²⁶ زکوی (!) - K²⁵ بدخویی
 نوشتند - I, IV, VI - J³¹ L³¹ و آن - K³⁰ فآنصرف بهرام الی مخیمه - B جنگساز - I, IV, VI - I²⁹
 ای - I³⁴ آنگهی - VI - I³³ هر چه [آنچه - VI] رفت - I, IV, VI - K³²

بکوشید و با باد² همبر شوید
 چه مایه بود گنج آراسته
 ز شبگیر تا شب گذشته سه پاس⁴
 نیشته⁶ نشد⁷ هم⁸ بفرجام کار
 گذشته بدو¹¹ سال¹² و ناکاسته
 ز دینار و گوهر که خیزد ز¹⁴ آب¹⁵
 کجا رستنش آسمانی بود
 کجا¹⁸ نام او در جهان برده¹⁹ بود
 بهر مهره ای در سه یاره²⁰ گهر
 کسی را نبود از جهان و مهران
 که لهراسب زان پس²³ بگشتاسب داد
 که هنگام آن کس ندارد پیاد²⁵
 ستاره شناسان و²⁷ فرخ مهران
 که بود اندر آن گنج آراسته
 سخن گوی³⁰ و روشن دل³¹ و یادگ پیر

هم اکنون از ایدر بدز در شویند¹
 بدز بر³ بیمنید تا خواسته
 دبیران بر رفتند دل پر هراس
 سپه شد بسی یازگار از شمار⁵
 بدز بر⁹ نهد راه زان¹⁰ خواسته
 ز هنگام ارجاسب و افراسیاب¹³
 همان نیز چیزی که کانی¹⁶ بود
 همه گنجها اندر آورده¹⁷ بود
 ز چیز سپاوش نخستین کمر
 همان گوشوارش²¹ که اندر جهان
 که²² کیخسرو آنرا بلهراسب داد
 که ارجاسب آنرا²⁴ بدز در نهاد
 شمارش²⁶ ندانست کس در جهان
 نیشتنند²⁸ یک یک همه خواسته
 فرستاد بهرام مردی²⁹ دبیر

1265

1270

1275

¹ I, IV, VI در روید- ² K-доб. و ³ K-در VI بدز در- ⁴ I, IV-66. 1263-1265 оп.

شد آخر- ⁵ VI ⁶ ل, VI نوشته- ⁷ ل, VI ⁸ هم نیماد شمار- VI کاغذ از هر شمار- ⁹ K

VI- ¹⁰ ازان- VI از- ¹¹ K, VI او- ¹² ل و оп. ¹³ VI- ¹⁴ در- ¹⁵ VI شاهوار- ¹⁶ I, IV-[آنی-]

چیزهاکان نه کانی [آنی-] ¹⁷ K, ¹⁸ I, IV یکی- ¹⁹ K, ²⁰ I, IV- [گنجها بدز-] پر آوازه- ²¹ VI در- ²² ل, VI اسفندیار

VI- ²³ K, I, IV, VI آنرا- ²⁴ VI بستد- ²⁵ K-б. оп. и ²⁶ VI- ²⁷ K-چو ²⁸ ل, IV, VI نوشتند- ²⁹ VI مرد- ³⁰ VI

سخندان- ³¹ K-داندند

ن ندارد کسی آن روزگار پیاد * ازان پیرمنش ترک خسرودنژاد

که ارجاسب آنرا ز بلخ آورد * بر آزادگان روز تلخ آورد

بست وی افراتناد آن گوشوار * فراوان برآمد برین روزگار

سخندان- ²⁶ VI ²⁷ IV و оп.; ²⁸ ل, IV, VI نوشتند- ²⁹ VI مرد- ³⁰ VI

بهایش- ³¹ K-داندند

که بد در دز و هم¹ بدشت نبرد
 دو موزه درو بود² گوهر نگار
 بگوهر سر شوشه⁴ برتافته
 بسختند⁷ هر یک بمن⁸ بود هفت
 نبرد آگه از جستین⁹ داوری
 دو موزه بنامه¹⁰ نکرد ایچ یاد
 همی¹³ با سواران نشینند براسب
 که با او شود¹⁴ تا در شهریار
 شمرد آن زمان¹⁷ جمله¹⁸ بر ساروان¹⁹
 همی راند با نامداران خویش
 ابا گنج دیرینه و با سپاه²²
 بسربریکی تاج و گریزی بدست
 ز دهلیز²⁴ چون روی خاقان بدید
 فرود آید²⁶ او هم چنان²⁷ با سپاه
 پر اذیشه بد³⁰ زان سخن نامجوی³¹
 ابا موبد خویش پیداکشسب³³

بپامد همه خواسته گرد کرد
 ابا خواسته بود دو گشوار
 همان شوشه زر و برو³ بافته
 دو برد پمادی همه⁶ زر بفت
 سپهبد ز کشتی و کنداوری
 دو برد پمادی بیکسو نهاد
 بفرمود زان¹¹ پس که پیداکشسب¹²
 ز لشکر گزین کرد مردی هزار
 ز خاقان¹⁵ شتر خواست ده¹⁶ کاروان
 سواران پس پشت²⁰ و²¹ خاقان ز پیش
 چو خاقان بپامد بنزدیک شاه
 چو بشنید شاه جهان برنشست
 بپامد چنین تا بدرگه رسید²³
 همی بود تا چووش²⁵ بیند پراه
 بپیندش و²⁸ برگردد از پیش او²⁹
 پس آنگاه خاقان³² چنان هم بر اسب

1280

1285

1290

شفشۀ IV - بدو I شوشه زر و بزر - J³ بدو در - I, IV - پر از - K, VI - چه - VI⁴
 هر یک قنشی - K⁸ بسنجید - IV⁷ همان - K, I, IV⁶ ز - VI⁵ شفشه - IV⁴ زر بدو
 I, IV, پیداکشسب - K¹² ازان - K, I, IV, VI¹¹ موبد - I بپایش - J¹⁰ و - J, VI⁹ -
 I, IV - سی - K¹⁶ ازان پس - K¹⁵ رود - VI¹⁴ که تا - K, I, IV, VI¹³ بایزدکشسب - VI, B
 بیورد - VI¹⁹ شمرده [شمردند - IV] شتر خواه - I, IV¹⁸ شتر - K¹⁷ B - B. op.
 آمدن خاقان بنزدیک - K آمدن فغفور پیش هرمزد - J Dob. заголовки: J پیش اندرون ساربان
 آمدن خاقان پیش هرمزد - VI آمدن پرموده بنزد هرمزد شاه با ایران زمین - IV شاه ایران
 و با بدره و با - VI و با رنج دیده سپاه - I, IV²² و - VI²¹ گرفتند - K, I, IV, VI²⁰
 K²⁶ خویش - K²⁵ هم از دور - K²⁴ همی شد چنین تا بدو در رسید - K²³ سپاه
 او - IV, VI²⁹ و - J, VI²⁸ فرود آمد از اسب او - VI همچنان - I, IV²⁷ فرود آمد
 بپرسد مرا - I, IV³³ گفتش - I, IV³² شد - VI³⁰ K - 66. 1290-1291 op. نامجو - IV, VI³¹ شد - VI³⁰
 بپامد ابا موبد ایزدکشسب - VI (нет рифмы); پیش گیرد بر اسب [بدست - IV]

۱۲۹۵ فرودرآمد از اسب خاقان همان^۱ درنگی ببرد تا^۲ جهاندار^۴ شاه شهنشاه اسب تگاور^۶ براند چو خاقان گرفت از در^۸ شهریار پیاده شد از باره پرموده زود پیاده همان شاه دستش بدست خرامان بیامد بنزدیک تخت پرسید و بنشاختش^{۱۳} پیش خویش سزوار او جایگه ساختند ببردند^{۱۵} چیزی که شایسته بود سپهرا بنزدیک او جای کرد چو آگه شد از کار آن خواسته بمیدان فرستاد تا همچنان چو آسود پرموده^{۱۸} از رنچراه چو خاقان ز پیش^{۲۰} جهاندار شاه بفرمود تا بار آن^{۲۲} اشتران

۱۳۰۰ بیامد بر شاه ایران دمن^۲ نشست از بر تازی اسبی سیاه^۵ بدهلینز با او^۷ زمانی بماند عناننش گرفت آن زمان پرده دار^۹ بران کهنتری جادو پیپها نمود^{۱۰} بی آورد اورا^{۱۱} بجای نشست^{۱۲} مرورا شهنشاه بنواخت سخت بگفتند بسیار ز اندازه پیش^{۱۴} یکی خرم ایوان بپرداختند همان پیش پرموده بایسته بود دپیری بدان^{۱۶} کار بر پای کرد که آورد پرموده آراسته برورد بار پرمایه با^{۱۷} ساروان بهشتم یکی سور فرمود^{۱۹} شاه نشستند بر خوان او پیشگاه^{۲۱} پیشت^{۲۳} اندر آرنند پیش سران

۱ تا در پادشاه-I ۲ نهد با-I ۳ همان اندر آمد پیاده همان-I ۴

۵ بصحرای-K ۶ ایران تگاور-VI ۷ هرمزد از ایوان-K ۸ رسیدی از ایوان تا زان بارگاه-K ۹

۱۰ و سار: 66. 1287-1295 передают так: B-содержание 66. 1287-1295 передают так: B-содержание 66. 1287-1295
۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۱۱ VI-б. оп.; ۱۲ I, IV-6. оп.; ۱۳ I, IV, VI-6. оп.; ۱۴ K, IV, VI-6. оп.; ۱۵ VI-6. оп.; ۱۶ I, IV, VI-6. оп.; ۱۷ K, IV, VI-6. оп.; ۱۸ K, I, IV-6. оп.; ۱۹ K, I, IV-6. оп.; ۲۰ K, I, IV-6. оп.; ۲۱ K, I, IV-6. оп.; ۲۲ K, I, IV-6. оп.; ۲۳ K, I, IV-6. оп.

۲۳ K-بشهر

- کسی برگرفت از کشیدن¹ شمار
 دگر روز هم³ بامداد پگاه
 1310 ز میدان ببردند پنجه هزار
 از آورده صد⁶ گنج شد⁷ ساخته
 یکی تخت جامه¹⁰ بفرمود شاه
 همان بر کمر گوهر شاهوار
 یکی آفرین خاست از¹³ بزمگاه
 1315 بآیین گشسب آن زمان شاه گفت
 که چون بینی این کار چو پینه را
 چنین گفت آیین گشسب دبیر
 بسوری²⁰ که دستانش چو پین بود²¹
 ز گفتار او شاه شد بدگمان
 1320 هیونی پیامد همانگه سترگ
 که شاه جهان جاودان شاد باد
 چنان دان که برد یمانی دو بود

چون-³ K ثلاثة آلاف-سی K-² گرفتند پس آنکه بدور- VI کشنده-¹ K, I, IV
 همان تنگ بر- K ز مردان که آن بد ازان نمک دار(?)-⁵ JI- بزم آراست- VI- و-⁴ IV
 I,⁶ همه [همان- VI]. تنگ بر بسته مردان [گردان- VI] کار- IV, VI پشت مردان کار
 ازان گنج- VI⁹ ازان- K, I, IV⁸ شد گنج صد- K⁷ از آوردگه- VI از آوردن- IV
 -¹⁰ IV- جامه¹¹ K, I, IV, VI- که¹² K, I, IV, VI-

همان پر گوهر و گوشوار * که گفتمی همه زر بود و گهر-
 I, IV-¹³ ثم أمر بان يحضر بين يديه تخت من تلك الثياب المبسوطة بالذهب عنده- B
 پهای- K, I, IV, VI-¹⁷ که با او نمودست اذر- K¹⁶ VI-6. on. بادا- K¹⁴ ساخت بر
 گردنکش و دلپذیر- VI-¹⁹ و- I, IV-¹⁸ کیف تری صنایع چوبین و آثار سیف و سناذه- B
 بسوری کجا خوانش [بانش(!)- IV] چوبین بود- I, IV چوبینه بود- JI²¹ سواری- K²⁰
 K, I, IV,²³ کهن بار دانش نوآیین بود- VI خود آتش آیین بود- K نوآیین بود- JI²²
 [سر و- I, IV] تاج او بنده را یاد باد- JI, I, IV-²⁶ نامه داد- K²⁵ ادا- VI²⁴ شد- VI
 جامه و گوهر- VI²⁷

همان گوشوار سیپاوش¹ رد
 ازین چار دو پهلوان برگرفت
 ز شاهک پپرسید پس نامجوی 1325
 سخن⁵ گفت شاهک برین همنشان
 هم اندر زمان گفت چوپینه راه
 یکی آنک⁷ خاقان چین را بزد
 دگر آنک¹⁰ چون¹¹ گوشوارش بکار
 همه¹³ رنج او سر بسر باد گشت 1330
 بگفت این و¹⁵ پرمودها پیش خواند
 بمودند و خوردند تا شب ز راه
 بخاقان چین گفت کز بهر¹⁹ من
 نشسته بیازید و²¹ دستش گرفت
 بدو گفت سوگند ما تازه کن 1335
 بخوردند سوگندهای گران
 که از شاه خاقان نیپچید بدل²⁶
 بگاه و بتاج و بخورشید و ماه
 بیزدان که او برتر از²⁹ برتر است³⁰

کزو و یادگارست مازا خرد
 چو او² دید رنج³ این نباشد شگفت
 کزین هرچ⁴ دیدی یکایک بگوی
 برآشفت زان⁶ شاه گردنکشان
 همی گم کند سر برآرد بماه
 ازان⁸ سان که از گوهر بد⁹ سزد
 بیامد¹² مگر شد یکی شهریار
 همه داد دادش¹⁴ بیداد گشت
 بران نامور پیشگاهش¹⁶ نشاند
 بیفشاند آن تیره زلف¹⁷ سپاه¹⁸
 بسی رنج دیدی تو از شهر من²⁰
 ازو ماند پرموده اندر شگفت²²
 همان کار²³ بردیگر²⁴ اندازه کن
 بیزدان پاک و بجان²⁵ سران
 ندارد²⁷ بکاری ورا دلگسل
 بازرگش سب و باذر پناه²⁸
 نگارنده زهره و مشت ریست³¹

کزو - VI هرچه - IV⁴ رنج برد - VI³ چنو - I, IV چنان - K² سیپاوش - VI, K¹
 بران - K, I, IV, VI⁸ آنکه - IV, VI⁷ ازان - I, IV, VI⁶ چنمین - VI⁵ هرچه
 داد - K¹⁴ همی - VI¹³ بیاید - VI, J¹² خود - K¹¹ آنکه - IV, VI¹⁰ او - VI
 زلف - I, IV بسته زلف - K¹⁷ جایگاهش - I, IV بارگاهش - K, VI¹⁶ و - VI¹⁵ او پاک
 (в тексте конъектура). گر عهد - I, IV از عهد - K ز مهر - J¹⁹ 1332-1333 оп. VI-66¹⁸ بسته
 إن نقضت - B پذیرى بیابى بدان شهید من - I, IV بیابى گر آیی تو از انجمن - K²⁰
 عهدنامه هرمزد از بهر خاقان: доб. заголовок: VI-22²² و - VI²¹ عهدنا لم تجتن ثمرة عنایتنا
 نرنجد بدل - VI نیپچید دل - J²⁶ بخاک - K²⁵ همه کار برده بر - K²⁴ عهد - VI²³
 او را ازین - I برتر است - K³⁰ از - J²⁹ بیزدان پناه - VI بتخت و کلاه - K²⁸ نداند - K²⁷
 این چنمین گوهر است - K³¹ او را ازان بهتر است - IV برتر است

- 1340 که چون بازگردی نپییچی ز من
 بگفتند وز¹ جای برخاستند
 چو برزد سر از کوه زرد آفتاب
 یکی³ خلعت آراسته بود⁴ شاه
 بنزدیک خاقان فرستاد شاه
 سه دیگگر نپیمود راه دراز
 چو آگاهی آمد سوی پهلوان
 ز خاقان چینی که⁸ از نزد شاه
 پذیره شدش پهلوان سوار¹⁰
 علف ساخت جایی که او برگذشت¹²
 1350 همی ساخت پوزش کنان پیش او¹⁵
 چو پرموده را دید کرد آفرین
 نپذیرفت ازو هرچ آورده بود
 همی راند بهرام با او¹⁷ براه
 بدین گونه بر تا سه منزل¹⁹ براند
 1355 چه هارم فرستاد خاقان کسی

VI—آراست پرمایه—⁴ K, I, IV—بسی—³ I, IV—² VI—б. оп. و از—¹ J, K, IV—

خاصه فرمود⁵ K, I, IV—доб.:

چه زرین کمرهای گوهر نگار * چه از باره و طوق با گوشوار
 هم اسمان قازی بزیرین ستام * چه شمشیر هندی بزیرین نیام
 أعد له خلعة رائعة رائقة تلیق بجلالة :б. содержание б. VI—доб. второй б. этих добавлений; Б—
¹⁰ K, ز راه—⁹ I, IV—کو—⁸ J—جوان—⁷ VI—و شد—⁶ K—شاه—⁶ K—قدره و فغامة امره
¹⁴ K—ز—¹³ J—برنشست—¹² K—¹¹ K, VI—نیکخواه—¹¹ K, VI—سپاه—^{VI}
 ب. —¹⁶ J—او—¹⁵ J, VI—بشهر اندرون هم بمنزل بدشت—^{I, IV} بدیه و بکوه و بدشت
 помещен после б. 1354. ¹⁷ I, IV—وی—¹⁸ K, I, IV, VI—بدودر—¹⁹ J—بدتا بمنزل—²⁰ VI—б. оп.
²¹ VI—б. оп.; K—доб.:

دیگک بار از وی بس آزرده گشت * ره زاد مردی بددل درنوشست
 نپذیرفت پوزش سپهدار چین * بهر جای اگر چند دید آفرین

چو بشنید بهرام برگشت ازوی
 همی بود در بلخ چندی دژم
 جهاندار زو³ هم نه خشنود بود
 از⁵ آزار خاقان چینی نخست⁶
 دگر آنک⁸ چیزی که فرمان نبود
 یکی نامه بنوشته پس شهریار
 ندانی همی خویشتن را تو باز
 هنرها¹³ ز یزدان نیپینی همی
 ز فرمان من سر بیپید چیده ای
 نیاید همی یادت از رنج من
 ره پهلوانان نسازی همی
 کنون خلعت آمد سزاوار تو
 چو بنهاد بر نامه بر مهر شاه
 بیارند¹⁷ با دوی و پنبه دروی
 هم از شعری پیراهن لآورد¹⁸
 فرستاده پرمنش²⁰ برگزید
 بدو گفت کاین پیشش²² بهرام بر

بتندی¹ سوی بلخ بنهاد روی²
 ز کرده پیشیمان و دل پر ز غم
 ز تیزی⁴ روانش پسر از دود بود
 که بهرام آزار او را بجست⁷
 بمرداشتن چون⁹ دلپری نمود¹⁰
 بهرام کای دیو و ناسازگار¹¹
 چنین از بزرگان شدی بینیم¹²
 بچرخ فلک برنشینی همی
 دگر گونه کاری بسپیدی ای
 سپاه من و کوشش و گنج من¹⁴
 سرت با آسمان بر فرازی همی
 پسندیده و در¹⁵ خور کار تو
 بفرمود تا دوکدانی¹⁶ سپاه
 نهاده بسی ناسزا رنگ و بوی
 یکی سرخ مقناع و شلوار زرد¹⁹
 که آن خلعت ناسزارا²¹ سزید
 بگو ای²³ سبک مایه بی هنر²⁴

VI-² بتندی I-¹

چو آن دید بهرام ازو باز گشت * بتندی سوی بلخ با می گذشت
 از آرم- K, I, IV, VI-⁷ که جست- IV-⁶ ز- IV-⁵ به- K-⁵ تیری- K-⁴ ازو- K, I, IV, VI-³
 نامه- Доб. заголовки: Л-¹⁰ خود- I, IV, VI-⁹ آنکه- IV, VI-⁸ [آزار- K] او دل بشست
 نامه هرمزد شاه- IV- نامه شاه بخشم بنزدیک بهرام چوبینه- K هرمزد بهرام چوبینه
 I, IV, VI-¹² оп. б. и вместо него помещают бб. 1365-1366. مهتر نابکار- IV-¹¹ بهرام چوبینه با خلعت ناسزا
 K-¹⁷ دوکدان- Л-¹⁶ اندر- K-¹⁵ هنر گر- K-¹³ 1365-1366. 1365-1366. 13 K-¹³
 I, IV, VI-¹⁹ سرخ ساده دو مقنای زرد- K-¹⁹ پیراهنی لاجورد- K, VI-¹⁸ 18 K, VI-¹⁸ بیارید
 قمیص من الشعر و سراویل احمر و معجر اصغر و وعاء فیه قطن و مغزل- B مقناع زرد
 I, IV, VI-²⁰ K, I, IV, VI-²⁰ б. переставлен со след. б. 20 K, I, IV, VI-²⁰ بی منش-
 I, IV-²⁴ کای- K, VI-²³ این نزد- K, I, IV, VI-²² بی بهار- K, I, IV, VI-²¹ 21 K, I, IV, VI-²¹

- گزند¹ بزرگان پسنندی² همی
 ازین پس³ بکس نیز نشمارمت
 شنیده سخنها همه کرد یاد⁴
 شکیمیایی و خامشی برگزید⁵
 چنین از پی⁷ شاه پرخاش من
 جز از ناسزا گفت بدخواه نیست
 بدان تا ببینند هر آنچه من⁹
 اگر مر مرا خوار گیرد رواست
 بدانندیشگان نیز¹⁰ یابند¹¹ راه
 بگفتار آهرمنان کار کرد¹²
 نیزید بپیش خردمند مرد
 بتندی¹³ برفتم ز درگاه¹⁴ شاه
 غم و رنج و¹⁶ سختی که من برده ام
 گر از بخت ناسازگاری بود
 که از من چنین پاک بگسست مهر
 بپوشید پس جامه سرخ و زرد
 نهاده¹⁹ هر آنچهش فرستاد²⁰ شاه
 ازان نامداران شاه جهان
 پر اندیشه بد جان تاریک اوی²²
- تو خاقان چین را ببندی همی
 ز سختی که هستی فرود آرمت
 فرستاده با خلعت آمد چو باد
 چو بهرام با نامه خلعت بدید
 همی گفت کینست⁶ پاداش من
 چنین بد ز⁸ اندیشه شاه نیست
 [که خلعت ازین سان فرستد بمن
 جهاندار بر بندگان پادشاست
 گمانی نبردم که نزدیک شاه
 ولیکن چو هرگز مرا خوار کرد
 از شاه جهان این چنین کارکرد
 ازان پس کنه با خوارمایه سپاه
 همه دیده اند آنچه¹⁵ من کرده ام
 چو پاداش آن¹⁷ رنج خواری بود
 بیزدان بنالم ز گردان سپهر
 ز دادار نیکی دهش یاد کرد
 بپیش اندرون دوکدان¹⁸ سپاه
 بفرمود تا هرک²¹ بود از مهان
 ز لشکر برفتند نزدیک اوی²²

ابر شهریاران—VI گزینی—IV گزیدی—I نشینی—K² گزین—I بصر—K پسنند—JI¹
 نامه هرمزد بهرام چوبینه با: I—доб. заголовок: ⁴ (метр нарушен). پس—VI—оп.³ بخندی
 خلعت ناسزا K—доб. б.:⁵

هران چینی کافاز بایست کرد * بفرجام کرد و نشایست کرد
 I, IV, VI—اینست⁶ ازین—I, IV, VI⁷ از—K, I, IV, VI⁸ از—K, I, IV, VI—б. оп.⁹ I, IV, VI—¹⁰
 K, I, IV, VI—бб. 1382—1383 оп.¹² K, I, IV, VI—бб. 1382—1383 оп.¹³ K, I, IV, VI—
 K—¹¹ نیز K—¹⁴ بتیزی K—¹⁵ آنچه—IV, VI—¹⁶ و—JI, оп.¹⁷ VI—¹⁸ K, VI—
 او—JI, VI—²² هرکه—I, IV, VI—²¹ فرمود—VI—²⁰ نهاد—JI, VI—¹⁹

بران گونه آن¹ پوشش پهلوان
 دل هر کس اندیشه ای برگرفت
 که خلعت بدین³ سان فرستاد شاه
 دل و جان به هر وی آگنده ایم
 چه گوئیم با شهریار زمین
 که ای نامور پره‌نر پهلوان
 سگازند⁶ بر بارگاهش سپاه⁷
 بهری⁹ چون دلش تنگ شد ز اردشیر¹⁰
 زبان و روان پر ز گفتار سرد
 که اصطخر بد بر زمین فخر پارس
 چو نیک و بد من ندارد نگاه
 که از شاه گیرد سپاه¹² آبروی
 دهنده است و خواهندگان¹³ و بیم
 که ما خود نیندیم زین¹⁵ پس میان
 نه بهرام را پهلوان سپاه
 ز کاخ همایون بهامون شدند
 همی داشت با پند لبر¹⁸ بپند
 سپهید ز ایوان²⁰ پیامد بدشت²¹
 سزاوار می خواره²² نیک بخت
 کزان خوبتر کس نپند نگار

چو رفتند و دیدند پیر و جوان
 بماندند زان² کار یکسر شگفت
 چنین گفت پس پهلوان با سپاه
 جهاندار شاهست و⁴ ما بنده ایم
 چه بینید بیمندگان اندرین
 پپاسخ گشادند یکسر زبان
 چو ارج تو اینست⁵ نزدیک شاه
 نگر تا چه گفت آن خردمند⁸ پیر
 [سری پر ز کینه دلی پر ز درد
 پیامد دمان تا با اصطخر پارس
 که بیزارم از تخت و ز تاج¹¹ شاه
 بدو گفت بهرام کین خود مگوی
 همه سر بر سر بندگان و بیم
 چنین یافت پاسخ ز¹⁴ ایرانیان
 با ایران کس اورا نخواهیم شاه
 بگفتند و ز¹⁶ پیش بیرون شدند
 سپهید سپه را همی¹⁷ داد پند
 چنین تا دو هفته برین¹⁹ برگذشت
 یکی پیشه پیش آمدش پردرخت
 یکی گور دید اندران مرغزار

1 K, I, IV—پر VI—بد 2 K, IV—بماند اندران—ازان—VI, I 3 VI—برین 4 VI—و op.
 5 I, IV—آزمت اینست—VI ازجی ترا نیست 6 I—سگازیم 7 IV—это мисра, бб. 1399—1401
 и первое мисра б. 1402 оп. 8 K—سخنگوی 9 K—برین 10 VI—бб. 1399—1406 оп. 11 K—
 از—I 12 I, IV—سپه 13 K, I, IV—دارندگان 14 I—از 15 K, I, IV—ازین 16 Л, K, IV—و از—17 IV—همه 18 VI—دلرا—19 IV—بدین—20 K—
 رفتن بهرام چوبینه—K رفتن بهرام بر پی گور و دیدن جادورا—Л Доб. заголовки: 21 ز ایران
 می خواره و—Л 22 دیدن بهرام چوبینه بخت خود را بشکارزنی—I, IV بشکار و حالات او

پس اندر همی رانند بهرام نرم
 بدان همیشه در² جای نخچیرگاه
 ز تنگی چو گور ژبان برگذشت
 گرازنده بهرام و تازنده گور
 1415 ازان دشت بهرام یل⁶ بنگرید
 بران⁷ کاخ بنهاد بهرام روی
 همی راند تا پیش آن کاخ اسب
 عنان تگاور بدو داد و گفت
 پیاده ز⁹ دهلیز کاخ¹⁰ اندرون
 1420 زماندی بدر بود¹² ایزدگشاسب
 یلان سیننه آمد پس او¹⁴ دوان
 بدو گفت ایزد گشاسب دلیر¹⁶
 بهمین تا کجا رفت سالار ما
 1425 یلان سیننه در کاخ¹⁹ بنهاد روی²⁰

برو¹ بارگی را نکرد ایچ گرم
 بپیشش اندر آمد یکی تنگ راد³
 بیابان پدید آمد و راغ و دشت⁴
 ز گرمای آن دشت تفسسیده هور⁵
 یکی کاخ پرمایه آمد پدید
 همان گور پیشش اندرون راه جوی
 پس پشت او بود ایزدگشاسب⁸
 که با تو همیشه خرد باد جفت
 همی رفت¹¹ بهرام بی رهنمون
 گرفته بدست¹³ آن گرانمایه اسب
 بر اسب تگاور بمسته میان¹⁵
 که ای پرهنر نام بردار شیر¹⁷
 سپهبد یل نام بردار ما¹⁸
 دلی پر ز اندیشه سالار جوی²¹

پیامد بدو اندرون راه دشت—K⁴ نیکخواه—IV³ بد—I, IV, VI—K² بدو—K¹ چون—K⁶ 1415—1417 оп. VI—бб. 6. оп.; I, IV—بآب اندرون غرقه شد اسب پور—K⁵
 I, IV—بدان—K⁷ گرازنده بهرام چون—K¹⁰ به—K⁹ پیداگشاسب—K⁸ همی بود—K¹² I, IV, VI—همی راند—K¹¹ VI—باغ—K¹⁴
 گذشته بدشت—K¹³ I, IV—بنزدیک اسب جهان پهلوان—K¹⁵ ازان پس
 یلان سیننه را گفت اکنون یکی * بکاخ اندرون ران تو نیز اندکی
 18 Л—بکاخ اندرون ران تو ای نره شیر [زان بر شیرگیر—K] VI—K¹⁷ دلیر—K¹⁶
 I, IV—پیل دست بردار ما—I, IV—کشی و نام بردار ما
 19 VI—вариант б. помещен после б. 1425. K—
 K—доб.: سالار جو—VI²¹ رو—VI²⁰ باغ

یلان سیننه را گفت اکنون یکی * بکاخ اندرون ران تو اسب اندکی
 вариант б. 1424 и б.:

بکاخ اندرون رفت مرد دلیر * بهر سو نگه کرد بسپار دیر

کزان سان بایران نه دید و شنیدند
 نشاندند بهر پایه ای در⁵ گهر
 همه پیکرش گوهر و زر⁶ بوم
 بمالا چو سرو⁷ و⁸ برخ چون بهار⁹
 نشستند برو پهلوان سپاه
 بتان¹¹ پری روی بیدار بخت¹²
 پرستنده ای را که ای¹³ خوب¹⁴ جفت
 که ایدر ترا آمدن نیست روی
 هم اکنون بیایدت بهرام پیش¹⁵
 دلش را به برگشتن آرام ده¹⁷
 ز²¹ ایوان برافگند نزد سپاه²²
 پر آگند²⁵ زینها همه بشمرند²⁶
 بفرمان آن تازه رخ میزبان
 بماغ از پی و واژ²⁷ برسب بدست
 خورش ساختند از گمانی فزون

یکی طاق¹ و ایوان فرخنده دید
 نهاده بایوان او³ تخت زر⁴
 بران تخت فرشی ز دیبای روم
 نشستند برو بر زنی قاجدار
 بر تخت زرین یکی زیرگاه¹⁰ 1430
 فراوان پرستنده بر گرد تخت
 چو آن زن یلان سینه را دید گفت
 برو تیز و آن شیردل را بگویی
 همی باش نزدیک یاران خویش
 بدین سان پیامش ز بهرام ده¹⁶ 1435
 همانگه¹⁸ پرستنده گانرا¹⁹ براه²⁰
 که تا²³ اسب گردان باخر برند²⁴
 در باغ بنگشاد پالیزبان
 پیامد یکی مرد مهتر پرست
 نهادند خوان گرد²⁸ باغ اندرون 1440

¹ K, I, IV, VI—کاخ ² K, I, IV, VI—доб. б.:

بیک دست ایوان یکی کاخ دید * ز دیده سر چرخ آن [او—K] ناپدید
 پایه زر⁵ VI—بد—Л ⁴ بطاق اندرون طاق زر—I ³ کاخ [طاق—K, IV] اندرون—K, IV, VI
 (метр нарушен). و Л—оп. ⁸ بمالای سرو—K, I, IV, VI ⁷ زرش—IV گوهر آگین و—K ⁶
⁹ K—доб. б.:

بسان ستونی ز سیمین زده * پرستار پیشش همه برده
 این—K ¹³ پیروز بخت—VI زیمای بخت—I, IV ¹² بیابد (!)—IV بتانی—I ¹¹ پایگاه—VI ¹⁰
 وی اکنون بیاید همی زود—I, IV, VI وی اکنون بیاید تو می رو بپیش—K ¹⁵ نیک—VI ¹⁴
 ازان—K ¹⁸ بمرگشتن اورا دل آرام ده—Л ¹⁷ بدین سازش پیغام بهرام ده—VI ¹⁶ پیش
 نزدیک شاه—K, VI ²² از—K, I, IV ²¹ ز راه—Л, I, IV ²⁰ فرستادگانرا—I, IV ¹⁹ پس
 بشمرند (!)—Л ²⁶ (в тексте конъектура). ²⁵ Все ркп. — پراگنده (нет рифмы); ²⁴ بردد (!)—Л ²³ این—Л
 IV—پراگنده را زینها بشمرند—I (нет рифмы); ²⁷ I, VI—باز و—K ²⁸ VI—
 (в тексте конъектура). ²⁸ VI—باز و—I, VI ²⁷ L—оп. ²⁷ همی بشمرند
 خوانی به

چو نان خورده شد اسب گردنکشان
 بدن¹ زن چو برگشت بهرام گفت
 بدو گفت پیروزگر باش زن
 چو بهرام زان کاخ⁴ آمد برون
 منش را دگر کرد⁷ و پاسخ دگر⁸ 1445
 بیامد هم اندر پی¹¹ نژره گور
 چنین تا ازان همیشه آمد برون
 بشهر اندر آمد ز بنخچیرگاه
 نگه کرد خرد بر زین بدوی¹⁵
 1450
 بنخچیرگاه¹⁷ این شگفتی چه بود
 ورا پهلوان هیچ پاسخ نداد
 دگر روز چون سیمگون گشت راغ
 بگسترد فرشی ز دیبای چین
 همه کاخ کرسی ز زین نهاد
 1455
 نهادند ز زین یکی زیرگاه
 نشستی بیاراست شاهنشاهی

3 K—доб.: 3 قاج ترا—K, I, IV—2 برین—IV بدین—I ازان—VI, I—4

نهانی بگفتند بسیار چیز * جز ایشان کسی را ندانست نیز
 همی بود—K, VI—6 همی بارد—I, IV—5 ازان گلشن—I, IV, VI—چنین تا ازان پیشه—K—4
 منش دیگر—VI—8 منش دیگر و گفت—K, I, IV—7 از خشم خون—IV بهرام را رهنمون
 وقالت: B—содержание бб. 1443—1445 передает так: 10 بگردون—K—9 و گفت و گویش دگر
 المرأة لبهرام لا زال تاجك يطاول الجوزاء و قدرك يساجل السماء و لا زلت مسرور القلب
 منشرح الصدر فخرج بهرام كأنه غير الذى دخل و كأنما أبدل طمعا آخر و خلقا آخر
 همانگه یکی—VI آن—I—دوب. این—K—دوب. 11 وجهه يكاد يقطر دما و كأنه صار شهريارا معظما...
 وزان حال—VI—14 K—б. оп. 13 اذا بذلك اليعفور أمامه—B همی راند در پیش—VI—12
 Доб. заголовок: 19 دژم گشت و—K, I, IV—18 بنخچیرگاه—I, IV—17 ای—I—16 بروی—IV—15
 بر تخت—VI برگشتن بهرام چوبینه از عهد هرمزد شاه—IV داستان بهرام چوبین—I
 نهادش—VI—22 نشست از برش—K, I, IV, VI—21 کاسمان—K—20 نشستن بهرام برابر موبدان

بدانست کو شد دلپیر و¹ سترگ²
 بگفت آنچه دانست و دید و شنید³
 بدانست کان رنجها شد کهن
 که کاری چنین بر دل آسان مگیر
 بر شاه باید شدن تیره شب⁵
 همان تخت زیر اندرشی عاج گشت⁷
 همه⁹ چاره از¹⁰ رفتن آمد بجای
 شب تیره¹¹ از بلخ¹² بگریختند¹³
 ز روشن روانه‌های بیدارشان
 بتاز¹⁵ از پس این¹⁶ دو ناهوشیار
 ابا او دلپیران روز نبرد¹⁷
 رسید و برآشفت برسان گرگ¹⁹
 بماند گراننش ز ره باز گاشتن²²

نگه کرد کارش دبیر بزرگ
 چو نزدیک خراد برزین رسید
 چو خراد برزین شنید این سخن
 چنین گفت پس با گرامی دبیر
 نباید⁴ گشاد اندرین کار لب
 چو⁶ بهرام را دل پر از تاج گشت
 زدند اندران⁸ کار هر گونه رای
 چو رنگ گریز اندر آمیختند
 سپهبد چو آگه شد از کارشان
 یلان سپه را گفت با صد¹⁴ سوار
 پیامد از آنجا بکردار گورد
 همی راند تا در¹⁸ دبیر بزرگ
 ازو چیز²⁰ بستد همه هرچ²¹ داشت

1460

1465

1 دلپیری—VI 2 K—доб. б.:

پیامد ز پیشی سپه‌بید دژم * ازان کار گشته دلش پر ز غم
 3 VI—

بند نزدیک خراد شد او چو دود * ابا او بگفت آنچه دید و شنود
 4 Л, K—باید 5 IV, VI—نیمشب Б—б. оп. 6 K, I, IV, VI—که 7 K—доб.:

ندانست هرمز کزان سان نشان * که خلعت فرستد همی دوکدان
 بچربی همی باز بایست خواند * بسی داستاذهها بروبر بخواند
 پس آنگه بماند گراننش ببست * چنان چون بود شاه یزدان پرست
 چو هرمز نباشد دگر خیره سر * ندانم چه آرد بشه‌رش پسر
 8 VI—доб. Л 9 K, I, IV—همی 10 VI—چاره 11 IV—بتیرشب 12 VI—باغ 13 Л—доб.

از پی این K—16 بساز VI—15 پانصد K—14
 زاголовок: خبر یافتن بهرام از گریختن موبدان
 IV, VI—آن از پی 17 K, I, IV, VI, Б—б. оп. 18 I, IV—اندر 19 K, VI—

پیامد یلان سپه‌بند برسان گرگ * رسید آنگه‌ی در دبیر بزرگ
 20 K—خیره 21 K, IV, VI—هرچه 22 K, IV, VI—باز داشت

- 1470 بدن تا کند بی گنهر² تپناه
چرا رفتی از پیش⁵ من⁶ بی جواز
مرا کرد خرد برزین نوان
درنگ تو جز کام بدگوی نیست
ز ایدر⁸ مگر بازگشتن بود⁹
بمردند آب انهران¹⁰ بارگاه
بنیک و بید¹¹ رای باید زدن¹²
هم از گنج خویشش بسی ساز داد
بژرفی نگه دار و مگریز پیش¹⁴
همی تاخت تا نزد شاه جهان
همه رازها برگشاد از نهفت
یکایک همی¹⁷ گفت با شه‌ریار¹⁸
ز آرام بهرام و چندین²¹ درنگ
پرستندگان²³ و زن تاجدار²⁴
دگر هرچ از²⁵ کار پرسیده بود²⁶
سخن هرچ²⁷ بشنید در دل گرفت²⁸
- 1475 بدو گفت بهرام³ کای دیوساز⁴
چنین داد پاسخ که ای پهلوان
همی گفت کاید⁷ بدن روی نیست
مرا و ترا بیم کشتن بود
چو بهرام را پهلوان سپناه
بدو گفت بهرام شاید بدن
زیانی که بودش همه باز داد
بدو گفت زان پس که تو ساز¹³ خویش
وزین روی خرد برزین نهان
همه گفتنیها بدو باز گفت
چنین تا¹⁵ ازان¹⁶ بیشه و مرغزار
وزان رفتن گور و آن¹⁹ راه تنگ
وزان رفتن کاخ²² گوه‌ر نگار
یکایک بگفت آن کجا دیده بود
ازان تاجور مانند اندر شکفت
- 1480
1485

1 I - پهلوان گفت - 3 K, I بدگناها - VI بیگناهی - 2 I, IV 1 VI - چو نزدیک -
9 K, I از ایدر - 8 K, I, IV, VI 7 K, I, IV ما - 6 VI 5 K, I, IV, VI دیرساز
12 K - доб. б. بنیکی و بد - 11 K اندر آب اندرین - 10 IV 6. переставлен со след. б. IV, VI

بگفت این و خود ساز دگر گرفت * نگه کن کنون تا بهمانی شکفت
VI - مگرد ز پیش - 14 K 13 K, I, IV, VI کار - [IV - هان، I - کان] کنز گفت کنز [کان - I، هان - IV] کار -
18 Доб. заголовки: IV - همه - 17 I, IV 16 K, I, IV بدن - 15 VI چنان هم - 15 VI بازار خویش
آگاهی یافتن هر مزد از حال - VI گریختن خرد برزین از بهرام چوپینه بنزد هر مزد
22 K, I, IV, VI چندان - 21 K, I, IV, VI از - 20 I, IV, VI از - 19 K بهرام چوپینه
24 K - обратный порядок мисра. 23 K, VI پرستنده و آن - [I, IV - تاج] و تخت [VI - تاج]
26 K, I, IV - [IV - زان] هر چه ازان - 26 K بشنیده بود - VI بگفت و - 25 K, I, IV - [IV - زان]
27 K, IV هر چه - 28 VI - б. оп. شنود

1 ز دل بر یکی سرد باد آمدش
 که گفت او بیچید ز تخت تو روی²
 بزبان جای خرد برزین نشاند
 که بگشای لب تا چه³ دیدی براه
 سخنها یکایک همه⁵ کرد یاد
 همه داستانهها بیاید زدن
 میان بیابان⁸ بی بر⁹ سرای¹⁰
 پرستار پیشش اندرون شاهوار¹³
 که برخواند¹⁵ از گفته¹⁴ داستان
 که آن گور دیوی بود در¹⁶ نهان¹⁷
 پدید آمد¹⁸ اندر دلش کاستی
 بدان²⁰ تخت جادوزنی²¹ ناسپاس
 چنان تاج و تخت بزرگی نمود
 چنان دان²⁶ که هرگز نیاید بدست²⁷
 ز بلخ آوری سوی این³⁰ بارگاه

چو گفتار موبد بیاد آمدش
 همان نیز گفتار آن فال گوی
 سبک موبد موبدانرا بخواند
 بخرد برزین چندی گفت شاه
 بفرمان هرمز⁴ زبان برگشاد
 بدو شاه گفت این⁶ چه شاید بدن
 که در همیشه گوری بود رهنمای⁷
 بر¹¹ تخت زرین یکی¹² تاجدار
 بکردار خوابیست¹⁴ این داستان
 چنین گفت موبد بشاه جهان
 چو بهرام را خواند از راستی
 همان کاخ جادوستانی¹⁹ شناس
 که بهرام را آن²² سترگی نمود²³
 چو برگشت ازو²⁴ پرمنش گشت و²⁵ مست
 کنون چاره ای²⁸ کن که²⁹ تا آن سپاه

ز انج - VI -³ که گفتند پیچید از تخت اوی - VI - بفرجام روی - K -² به - I, IV -¹
 برو - VI - همی - I - همه یک بیک - K -⁵ شاه او - VI - او چون - IV - او خود - I - دلاور - L -⁴
 - K, VI -¹¹ سر - L -¹⁰ که بیند - VI - بیینی - I, IV -⁹ و L -⁸ رهنما - L -⁷ آن - VI -⁶
 اندرش پیشمار - VI - پرستندگان جمله با گوشوار - K -¹³ یک - IV -¹² اجر - I, IV - یکی
 K -^{دوب. ب.:}

بر تخت زرین یکی زیرگاه * نشسته بر روی زنی همچه و ماه
 K -^{ب. 17} پد اندر - K, I, IV -¹⁶ که یاد آید - K, I, IV, VI -¹⁵ خوابست - I, IV -¹⁴
 K, I, IV, -²⁰ کاخ را [چون - K] گورستانی - K, I, IV -¹⁹ آرد - I, VI - آید - L, K -¹⁸ 1497. ب. 1497.
 بزرگی - K -²³ این - VI - زن - I, IV - زن جادویی - I, IV - زر جادویی - K, VI -²¹ بران - VI -
 VI -²⁷ شد - I, IV, VI -²⁶ گشت پرسان - I, IV -²⁵ او - K -²⁴ فزود - I, IV, VI -²⁷
 K -^{دوب. ب.:}

بددل داغ آن دوکدان تو بود * همی دیو و چاره بران بر فزود
 آن - L -³⁰ ساز - I, IV -²⁹ چاره آن - K -²⁸

پشیمان شد از دوکدان¹ شهریار
 برین بر نیامد بسی روزگار
 یکی سلته³ پر خنجرى داشته⁴
 بی آورد و بنهاد در پیش شاه
 بفرمود تا تیغها بشکنند⁶ 1505
 فرستاد نزدیک بهرام باز
 بدو نیمه¹¹ کرده نهاده بجای
 فرستاد و ایرانیانرا بخواند
 چنین گفت کین هدیه شهریار
 پر اندیشه شد لشکر از کار¹⁸ شاه 1510
 که یک روزمان¹⁸ هدیه شهریار

پیغام بهرام: IV—доб. заголовок: VI—б. оп.; I, IV— 2 کار خود—IV کرده خود—I¹

K—доб.: چوبینه نزد هر مزد شاه

بخراد گفت ای سر بخردان * چه آید ز اسپهبد و آن ردان
 ندانم چه آمد ازان دیوزاد * برین تخمه نامور کیقتاد
 ز خراد برزین بپرسید شاه * چه گفتند ازان زن بدانجا سپاه
 بهرمز چنین گفت کای شهریار * سپه یکسره زان زن کاجدار
 همی گفت کان بخت بهرام بود * که بس خوب و فرخنده و رام بود
 چو بشنید ازو این سخن شهریار * بترسید سخت از بد روزگار
 برداشته—K⁵ خنجر بر افراشته—I, IV بر من خبر داشته—K⁴ سلته—B سکه—L³
 VI— 6 ثم آناه رسول بهرام بسله مملوۃ خنجر بشعر بانه حرب له: B—
 بی کار—K¹⁰ افکنید—VI⁹ سایه (!)—L⁸ در این—VI بران—IV بدان—K⁷ بشکنید
 K— 11 بدیدش پس آن تیغهای دراز—VI بی کار و بی مر دراز—I, IV; (нет рифмы); بی روی باز
 :доб. K, VI— 15 سکه—L¹⁴ پاکیزه رای—VI¹³ بد مرد و—I, IV¹² بدو نیم
 همی گوید این لشکر بی بها * سر یک تن از من نیابد رها
 ازیرا که این لشکر بی بهاست * سر خنجر این را که گفتم گواست
 قال لهم: ... إنه أشر بکسر :B—
 I, IV—доб. вариант второго б. этих добавлений; B—
 L— 18 ز گفتار—I, IV, VI¹⁷ رای—VI¹⁶ هذه الخنجر الى أن نينه فيکم قطع الخنجر
 نابکار—K²⁰ دوک با—I, IV, VI¹⁹ K روز آن

- شکسته دگر باره¹ خنجر بود
 چنیین شاه بر گاه هرگز مباد
 اگر نیز بهرام پور گشسب⁴
 1515 ز بهرام مه مغز بادا⁷ مه پوست
 سپهبد چو گفتار ایشان شنید
 بلشکر چنیین گفت پس پهلوان
 که خژاد برزین بر شه-ریار
 کنون یک بیک چاره جان کنید
 مگر کس فرستم ز لشکر براه¹¹
 1520 وگر نه مرا روز¹³ برگشته گیر
 بگفت این و خود ساز دیگر گرفت
 پراگند بر گرد کشور¹⁶ سوار
 بیاید¹⁸ بنزدیک ایرانیان
 1525 برین نیز بگذشت یک روزگار²⁰
 ازان²² پس گرانمایگانرا بخواند
 چو همدان گشسب²⁴ و دبیر بزرگ
 چو بهرام گرد آن²⁵ سپاوش نژاد
 هیمی رای زد با چنیین مهتران²⁷
 1530 چنیین گفت پس پهلوان سپاه³⁰
- ز زخم و ز دشنام² بدتر بود³
 نه آنکس که گیرد ازو نیز یاد
 بران⁵ خاک درگاه بگذارد اسب⁶
 نه آن کم بهارا که بهرام ازوست⁸
 دل لشکر از تاجور خسته دید
 که بیدار باشید⁹ و روشن روان
 سخنهای پوشیده کرد آشکار
 همه¹⁰ با من امروز پیمان کنید
 که دارند ما را ز لشکر¹² نگاه
 سپهرا یکایک همه کشته گیر¹⁴
 نگه کن کنون تا زمانی¹⁵ شگفت
 بدان تا مگر¹⁷ نامه شه-ریار
 ببندند پیکار و کیین را¹⁹ میان
 نخواندند²¹ کس نامه شه-ریار
 بسی رازها²³ پیش ایشان براند
 یلان سپینه آن نامدار سترگ
 چو پیداکشسب آن خردمند و²⁶ راد
 که بودند شی-ران²⁸ کنداوران²⁹
 بدان لشکر تیز³¹ گم کرده راه³²

خود برزگشت (!) K-⁴ VI-б. оп. بدتر بود-IV³ ز دستانش-K² بار-IV¹ I,
 8 Л- باد و-I, VI⁷ گذارند اسب-I بدن خاک درگاه نشاید گذشت-K⁶ برین-IV⁵
 K-¹² دگر گفت با نامداران شاه-K¹¹ همان-K¹⁰ باشند-VI⁹ K-б. оп. دوست
 لشکر-Л, VI¹⁶ زمانی-IV¹⁵ 1521-1529 оп. K-66. 14 من امروز-Л¹³ بدین راز دشمن
 B-оп. подробности. 17 نهان-VI¹⁷ 18 پیامد-VI¹⁸ 19 I, IV-اورا-VI بر کار اورا-IV¹⁹ I,
 همدا-Л²⁴ راز دل-VI²³ وزان-VI²² بخواندند-I²¹ یک-روز کار-IV²⁰
 29 I, IV- و I, IV, VI-доб. 28 پهلوان-Л²⁷ 26 VI-оп. آن I, IV, VI-оп. 25 گشسب
 IV-³¹ با سپاه-K, I, IV³⁰ رای زدن بهرام با بزرگان لشکر Л-доб. заголовок: جنگ آوران
 32 K-порядок бб.: 1532, 1531, 1530, 1533, 1534. پیر

برای شما هر کسی را نیاز¹
 چنین سر بپیچید² ز آیین و راه³
 نباید که بر خسته باید⁴ گریست
 ز مژگان فروریخت خونین سرشک
 شود کار آسان بـهـا⁷ بر دراز
 بداننده گویم یکسر نهان⁹
 بدین¹² مایه لشکر بفرمان شاه¹³
 وگر چند ماند¹⁶ بگیتی بسی
 اگر¹⁸ سوی ایران کشیدی سپاه
 وزان پس همی داشت²⁰ آهنگ روم
 که کس در جهان آن شگفتی ندید
 نه شان²² پیل ماندیم زان پس²³ نه گنج
 توانگر شد آشفته شد بر²⁵ سپاه
 که آسان سر از بند بیرون کنیم
 وزین چاره²⁷ بی رنج²⁸ پرداختست
 بدین³⁰ خستگی³¹ تا چه درمان³² کنی

که ای نامداران گردن فرار
 ز ما مهتر آزرده شد بی گناه
 چه سازید و درمان این کار چیست
 هر آن⁵ کسی که پوشید درد از پزشک
 ز داندگان گر بپوشیم راز⁶ 1535
 کنون دردمندیم اندر جهان⁸
 برفتم ز ایران¹⁰ چنین¹¹ کینه خواه
 ازین¹⁴ پیش لشکر نمیند¹⁵ کسی
 چو پرموده¹⁷ گرد¹⁷ با ساوه شاه
 نیرزید¹⁹ ایران بیک مهره موم 1540
 بپرموده و ساوه شاه آن رسید
 اگر چه فراوان کشیدیم²¹ رنج
 بنوی²⁴ یکی گنج بنهاد شاه
 کنون چاره²⁶ دام او²⁶ چون کنیم
 شهنشاه را کارها ساختست 1545
 شما هر یکی²⁹ چاره²⁹ جان کنید

بر ما بیايد - K, VI - 4 از رزمگاه - VI - 5 بپیچید - K - 2
 1 I, IV - 66. 1531-1532 op. 3 I, IV - باز - I, IV - 6 که هر - K - 5
 دردمندم - K, VI - 8 آسان ما - Л - 7 وگر دست ازین کار داریم باز - I, IV - 6
 برفتم از ایران - K, VI - 10 I, IV - 6. op. بدین گویم بدانندگان جهان - K, VI - 9
 من اندر نهان
 11 I, IV - 6. переставлен со след. б. چو ما رفته ایم اندرین - I, IV - 11
 بدان - K, VI - 12 ترک - K, I, IV, VI - 17 باشد - VI - 16
 چنان دان ز دشمن نترسد - I, IV - 15 ازان - K, VI - 14
 همی کرد - VI - 20 نیرزیدی - K, IV, VI - 19 که گر - VI - 18
 B - op. подробности.
 21 K - 25 بنوی - K, I, IV, VI - 24 ازان پس - I, IV - 23 ازین
 22 K - 23 نه خود - K - 22 کشیدند
 24 K - 25 چاره و رنج - I, IV - 28 چاره²⁶ بلخ - K - 28 این کار - VI - 27 این کار را - I, IV - 26
 26 K - 25 با
 29 K, I, IV, VI - 29 کسی - K - 30 برین - VI - 31 مر این در در - VI - 31
 32 K - 29 доб.:

بدان تا بپیچیم کار جهان * چه دارد بدین راز اندر نهان

من¹ از راز پردخته² کردم³ دلم پس پرده⁴ نامور⁵ پهلوان خردمند را گردیده نام بود 1550
 چو از پرده گفت برادر شنید بران¹⁰ انجمن شد سری¹¹ پر سخن برادر چو آواز خواهر شنید چنان¹⁵ هم ز گفتار ایرانیان چنین گفت پس گردیده با سپاه 1555
 ز گفتار خامشی چرا ماندید¹⁷ ز¹⁹ ایران سرانید و²⁰ جنگ آوران چه بینید²³ یکسر بکار اندرون چنین گفت اینزدگشسب²⁶ سوار زبادهای ما گر شود تیغ تیز

ز تیمار جانرا همی بگسلم⁴ یکی خواهرش بود روشن روان دلرام و انجام⁶ بهرام بود⁷ برآشفته وز⁸ کین دلش بردمید⁹ زبان پر ز گفتارهای کهن¹² ز گفتار و¹³ پاسخ فرو آرمید¹⁴ بماندند یکسر ز بیم زیان که ای نامداران جوینده راه¹⁶ چنین از جگر خون برافشاندید¹⁸ خردمند و²¹ دانا و افسونگران²² چه بازی نهید²⁴ اندرین دشت خون²⁵ که ای از گرانمایگان یادگار ز دریای رای تو گیرد گریز

б. доб. K-بگویند چاره که بنهم دلم-I, IV⁴ گردد-VI³ پردخت-I, IV² نه-K¹
 شما نیز هم راز این بنگرید * بگویند بر ما برین ره زنیید
 далее доб. опущенные выше бб. 1521-1524 и б.:
 سپهرا ز هر گونده آزمود * که در دل ز لشکر ورا بیم بود
 I, IV-доб.:
 شما چارهها هرچ دانید زود * ز هر نیک و بد باز گویند زود
 7 K-доб. выше опущенный б. 1525; و آرام-VI دل انجام و آرام-I, IV⁶ نامور پرده-JI⁵
 و از-K⁸ رای زدن بهرام با خواهر و موبدان [ایرانیان-IV] доб. IV, VI
 دلی-K, VI¹¹ دران-VI بدان-K¹⁰ ز گفتار پاسخ فرود آورید [آرمید-IV]-I, IV⁹
 بخواهر-VI فرود آرمید-K فراوان دید(!)-JI¹⁴ و-K, JI¹³ оп. 12 I, IV-бб. 1551-1552 оп.
 که ای-I, IV¹⁶ چنین-I, IV¹⁵ (в тексте конъектура). B-оп. б. (в тексте конъектура).
 رخ بآب اندرون-I, IV نیفشانده اید-K¹⁸ مانده اید-K, I, IV, VI¹⁷ نامداران و گردان شاه
 سرایند و-JI سواران و-I, IV سرانند و-K²⁰ از-K, VI¹⁹ برافشانده اید-VI شانده اید
 I, IV-بیدار دل مهتران-I, IV کنداوران-K²² و-K²¹ оп. (в тексте конъектура).
 переставлен со след. б. 23 VI-بینید²⁴ چو یاری دهید-VI²⁴ چه باشید حیران چنین سرنگون-I, IV اندرون
 آذرگشسب-JI²⁶

- 1560 همه کارهای شماما ایزدیست
 نیاید که رای³ پلنگ آوریم
 مجوید ازین⁴ پس⁵ کس از من سخن
 اگر جنگ سازید⁷ یاری کنیم⁸
 چو خشنود باشد ز من⁹ پهلوان
 چو بهرام بشنید گفتار اوی
 ازان¹³ پس یلان سیندر را دید و گفت¹⁴
 یلان سینه گفت ای سپهدار¹⁶ گرد
 چو پیروزی و فرهی یابد اوی¹⁷
 که آن²⁰ آفرین باز نفرین شود
 چو یزدان ترا فرهی داد و بخت
 1570 ازو گهر پذیر یافزون شود²³
 ازان²⁵ پس به بهرام بهرام گفت
 چه گویی کزین²⁷ جستن تخت و گنج²⁸
 بختن دیدد بهرام ازان داوری
 بدو گفت چندانک³⁴ این درهوا
 1575

¹ K, I, IV-از و ² K-доб.:

نیاکان تان پهلوانان بدند * ز تخم بزرگان و شاهان بدند
 کزین در VI- باره ام دانش- K, I, IV⁶ نباید که داند- VI⁵ زین- K⁴ راه- K, I, IV³
 باشم VI-¹⁰ مرا VI-⁹ کنید- J⁸ سازی تو- VI جویدد- K سازیم- J⁷ مرا دانش
 دید گفت- I نیز گفت- K, VI¹⁴ وزان- I¹³ دیدار- J, I, IV, VI¹² همی کرد- J¹¹
 VI-²⁰ او- J, VI, VI¹⁹ نگشاید- K¹⁸ او- J, VI, VI¹⁷ جهاندید- VI¹⁶ تواند- K, I, IV, VI¹⁵
 I, VI-²⁵ شوی- K²⁴ پرافسون شوی- K²³ یاران- I, IV²² همان- K, I, IV, VI²¹ از
 وگر- I³⁰ فزون نیست- VI²⁹ گنج و تخت- VI²⁸ چه بینی ازین- K²⁷ بر- VI²⁶ وزان
 J-³³ وزان- I, IV, VI³² K, I, IV, VI-³¹ رنج سخت- VI³¹ اگر- IV
 چندانکه- IV, VI³⁴ بپنداخت

که دیهیم را خرد² نتوان شمرد
 که ای تیغ زن شیر تازنده اسب
 بود گاه⁷ شاهای سزاوار ما⁸
 که ای از یلان¹⁰ جهان¹¹ یادگار
 که هر کس که دانا بد و پیش بین¹³
 روانش بد پدید آسمان
 بگنج جهاندار بردن¹⁶ نیاز¹⁷
 که بگشای لب را تو ای پیر گرگ
 بانبوه¹⁸ اندیشه اندر¹⁹ نشست
 که هر کس که جويا بود کامرا²¹
 درازست و یازنده دست زمان²⁵
 چنان دان که کوشش بیاید بمر²⁶
 که ای گشته²⁸ اندر نشیب و فراز

بدو گفت کین را میندار¹ خرد
 چنین گفت زان³ پس پیداکشسب⁴
 چه بینی چه گوئی بدین⁵ کار ما⁶
 چنین گفت پیداکشسب⁹ سوار
 یکی موبدی داستان زد برین¹²
 اگر¹⁴ پادشاهی کند یک زمان
 به از بنده بودن بسال¹⁵ دراز
 چنین گفت پس با دبیر بزرگ
 دبیر بزرگ آن زمان لب بست
 ازان²⁰ پس چنین گفت بهرام را
 چو در خور²² بجوید²³ بیاید²⁴ همان
 ز چیزی که بخشش کند دادگر
 بهمدان گشسب²⁷ آن زمان گفت باز

1580

1585

Б-содержание бб. بزرگست و آنرا میندار-I, IV بزرگست این را مدارید-VI, K¹.
 إن الله تعالى قادر ما بین ترقی هذا الخاتم وانحداره على أن يمد بضيع عید: 1574-1575
 فيجعله ملكا كبيراً و شهرياراً جليلاً و من يستر له ذلك فلا ينبغى أن يعده أمراً صغيراً
 I, IV بهمدان گشسب⁴ K⁴ ازان-I, IV, K³ که این کار را خرد-VI خوار-K²
 تو در کار-K⁶ تو در-I, IV, VI, K⁵ بنداکشسب-B دیگر بنداکشست-VI بایزدگشسب
 VI, B ایزدگشسب-I, IV همدان گشسب-K⁹ من-K⁸ تخت-K, I, IV, VI, K⁷ من
 به ری-L, I, IV, VI, K¹² در جهان از یلان-I, IV, K¹¹ در VI-دوب. گوان-K¹⁰ بنداکشسب
 I, IV, K¹⁵ که گر-K¹⁴ دانا بود [بُد و-VI] نیکپی-I, IV, VI, K¹³ دارد بد و نیک پی-L¹³
 قد قال حكيم الرى لأن تعيش يوماً واحداً وأنت ب-¹⁷ باشد-K, I, IV, VI, K¹⁶ بسالی
 اندیشگان-K, VI, K¹⁹ باندوه-L¹⁸ ملك خير لك من أن تعيش ألفاً و عليك لغيرك أمر
 بعود(!)-L²⁸ خود-I²² جوید برد نامرا-VI نامرا-I, IV, K²¹ وزان-I, IV, VI, K²⁰
 K-²⁵ ب. ب. VI-ب. VI-ب. IV چو اندر خور خود بجوید-K نابد(!)-L²⁴ بجوید-IV, VI
 فرازست با دید-VI (метр нарушен); تا زنده در زمان-IV بجوید بیاید همی آن زمان
 VI-²⁸ همداکشسب-L²⁷ نیابد گذر-I, IV نیارد بمر-K, VI, K²⁸ دست زمان
 تلخته

- 1590 سـخـن هـرچ¹ گـویـی بـر وی کـسـان
بـگـو³ و آنچ⁴ دانـی بـکار انـدرون
چـنـین گـفـت هـمـدان گـشـسـب⁷ بـلـند
ز نا آمده بـد بـتـرسـی⁹ هـمـی
بـکـن کار و¹⁰ کـرده بـیـزدان سـپـار
تـن آسـان نـگـردد سـر انـجـمـن
1595 ز گـفـتـار شـان خـواهر پـهـلـوان
بـران¹⁴ داوری هـیـچ نـگـشـاد لـب
بـدو گـفـت بـهـرام کـای پـاک تـن¹⁶
ورا گـردیـه هـیـچ پـاسـخ نـداد
چـنـین گـفـت او¹⁹ با دـبـیر²⁰ بـزرگ
گـمانـت چـنـینـسـت کـین²² تـاج و تـخت
1600 ز²⁴ گـیـتی کـسـی را نـبـد²⁵ آرزوی²⁶
مگر²⁸ شـاهـی آسـانـتر از بـندگـیـسـت
بـر آـیـین شـاهـان پـیشـین³² رویم
چـنـین داد پـاسـخ مـر اورا دـبـیر³⁴
1605 هـم آن گوی³⁶ و آن کـن که رای آیدت

б. переставлен K- گفتار اورا رسان- I² پای- VI- راز و- I^{1a} هرچه- K, IV, VI¹
I, IV, VI- بد- I, IV- بنیک و بد- K⁵ آنچه- IV, VI⁴ بگوی- I, VI³ со след. б.
نترسی- K- نترسی (!)- I⁹ بر در مایگان- K⁸ همداکشسب- I⁷ آزمون- IV
K- بازی کند روزگار- VI- بینی تو خار- K¹² تازی- K, IV¹¹ و- I¹⁰ L- op.
نیکزن- I, IV, VI¹⁶ شید- K, I, IV, VI¹⁵ بدین- I, IV- بدان- K, VI¹⁴ خیره روان
پند دادن گردیده خواهر بهرام چوپینه بهرامرا: IV-доб. заголовков: I¹⁸ ز گفتار- K, I, IV, VI¹⁷
چنین گفت- I, IV- چنانست کز- K²² б. оп. I, IV²¹ دیگر بپیر- VI²⁰ پس- K¹⁹
سپاه- VI- و فزونی و نیرو و [نیروی- K] بخت- K, I, IV²³ چنانست کین- VI- کین
VI- خو- IV²⁷ آرزو- IV²⁶ نبود- I, IV, VI²⁵ به- VI²⁴ فزونی و پیروز بخت
VI³¹ داستان- K³⁰ برین- K, I, IV, VI²⁹ اگر- VI- وگر- K, I, IV²⁸ فرخنده خوی
I, IV³⁵ ورا مر دبیر- K³⁴ سخن جمله از موبدان- VI³³ پیشی- I³² доб. б. 1610.
بدان- K³⁷ گو و- I³⁶ 66. 1604-1607 оп.

همان خواهرش نیز بهرام را
 نه نیکوست³ این دانش و رای تو
 بسی بد که بیکار بد تخت⁴ شاه
 جهانرا بمردی نگه داشتند
 هر آن کس که دانا بد و⁷ پاک مغز
 بداند که شاهی به از بندگیست¹⁰
 نبودند¹³ یازان¹⁴ بدتخت کیان
 بیستند وزیشان بهی¹⁶ خواستند
 نه بیگانه زیبای¹⁸ افسر بود¹⁹
 ز کاوس شاه²² اندرآیم نخست
 که بر آسمان اختران بشمرد
 بخواری²⁶ و زاری بساری فتاد
 چو گودرز و چون رستم پهلوان
 ازان³² پس کجا³³ شد بهاماوران
 کس آهنگ این³⁴ تخت شاهی نکرد
 چو گفتند با رستم ایرانیان
 یکی بانگ برزد بر آنکس که گفت
 که با شاه باشد کجا پهلوان

بگفت آن سواران¹ خود کامرا²
 بکژی خرامد همی پای تو
 نکرد اندرو⁵ هیچ کهتر نگاه⁶
 یکی چشم بر تخت نگماشتند
 ز هر گونه اندیشه‌ای راند⁸ نغز⁹
 همان سرفرازی ز¹¹ افگندگیست¹²
 همه بندگی را کمر بر میان¹⁵
 همه دل بفرمانش آراستند¹⁷
 سزای بزرگی بگوهر²⁰ بود²¹
 کجا راه²⁸ یزدان همی باز²⁴ جست
 خم چرخ گردنده را بشکرد²⁵
 از اندیشه²⁸ کژ وز بد²⁷ نهاد²⁶
 بکردند²⁹ رنجه برین³⁰ بر روان³¹
 بیستند پایش بمند گران
 جز³⁵ از گرم و تیمار ایشان³⁶ نخورد
 که هستی تو زیبای تخت کیان
 که با³⁷ دخمه تنگ باشی بد³⁷ جفت
 نشستند بآیین و روشن روان

VI-5 بخت-IV-4 که تیرست-VI-3 بدانندیش بدکمر-VI-2 سرفراز-K-1
 اندیشه آردش-I اندیشه آرند-K, IV-8 بود-I, IV-7 K-66. 1608-1609 on. اندران
 افگندگی-K, I, IV-12 گر-IV-از-I نه-K-11 بندگی-K, I, IV-10 VI-66. 1610-1611 on. VI-9
 از ایشان و می-K-16 بیسته میان-VI-15 نازان-K نازان(!)-II-14 بیودند-IV-13
 از تخت-I, IV-19 نه بیکار در تخت و-K-18 VI-6. on. بفرمان بیماراستند-K, I, IV-17
 بار-K, VI-24 که اورا ز-VI-23 کی-K-22 بدند-I, IV-21 و گوهر-VI-20 و افسر بدند
 بدین-IV, VI-30 نکردند-K, VI-29 کژ و تاریک یاد-VI-28 کژوارون
 آن-IV, VI-34 که او-K, IV, VI-33 وزان-IV, VI-32 I-66. 1618-1619 on. بدروان-II-31
 بادی تو-K-37 بجز درد و تیمار شاهان-VI-36 او کس-K-36 چو-K-35

- مباد این گمان و² مباد این³ کلاه
 جهانگیر و برگستوانور⁵ سوار
 همان گپیو و گودرز و هم طوسرا
 بایرانیان کار⁹ برگشته شد
 آرام بنشست برتخت ناز¹¹
 که آورد گناه¹⁵ مہی باز جای
 ز¹⁷ ایران برفتند گردنکشان
 شود کہتری¹⁸ شہر پار¹⁹ زمین
 بزرگی و تاج از پی²¹ پادشاست
 نیاریم در پیشه⁵ شہر گرگ
 همه²⁴ دودہرا²⁵ داد خواهی مباد
 سر سوزای²⁶ از در تاج دید
 کجا²⁷ بود در پادشاهی پیش پشت
 دلاور سواری گوی²⁹ کن³⁰ نژاد
 کہ کین پدر باز خواهد مگر³²
 کہ با تاج بر تخت شاهی³³ سزید
 برو آفرین خواند گردان سپهر³⁴
 بجوید³⁵ کند تیز بازار خویش
- مرا تخت زز باید و بسته¹ شاه
 گزین کرد ز⁴ ایران ده و دو هزار
 رها نید از⁶ بند کاوسرا
 همان شاه⁷ پیروز⁸ چون کشته شد
 دلاور شد از کار آن¹⁰ خوشنواز
 چو¹² فرزند¹³ قارن بشد سوزای¹⁴
 ز پیروزی او¹⁶ چو آمد نشان
 کہ بر وی بشاهی کنند آفرین
 بایرانیان گفت کین²⁰ ناسزاست
 مباد ار چه خردست گردد بزرگ
 چو²² خواهی کہ شاهی²³ کنی بینژاد
 مباد آن زمان چون بمردی رسید
 بگفتار بدگوه رانش بکشت
 وزان²⁸ پس بستند پای مباد
 بزرمہر دادش یکی پرهنر³¹
 نگہ کرد زرمہر کسرا ندید
 چو بر شاه افگند زرمہر مہر
 ازو بند برداشت تا کار خویش

کیانی کمر با- VI³ گمانی- I, IV² زیبا بود بسته- VI ایران و پا بند- I¹
 نیز- K, I, IV, VI⁷ رها کرد ازان- K, I, IV, VI⁶ برگستوان وز- VI⁵ از- K, I, IV, VI⁴
 I, IV, VI- ازان کار او- K¹⁰ بر ایرانیان روز- VI بر ایرانیان کار- K, I, IV⁹ پیروز- IV⁸
 VI-¹⁵ سوزای- IV, VI سرفزای- I¹⁴ برزین- K¹³ نہ- I, IV, VI¹² باز- VI¹¹ او
 K, I,²⁰ سرفراز- VI¹⁹ کہتر- K¹⁸ از- K, I, IV, VI¹⁷ بدان پہلوانان- VI¹⁶ تخت
 خویشرا- IV²⁵ مہی- I, IV²⁴ نامی- VI²³ تو- K, VI²² از در- K, I, IV, VI²¹ این- IV
 ازان- K²⁸ کہ او- K, I, IV, VI²⁷ سرفراز- VI سوزای- IV سرفزای- I سرفراز- K²⁶
 K-³² بیہنر- IV بدہنر- I بدگہر- K³¹ با- IV³⁰ کبی- I, IV, VI²⁹ کہ بد- K²⁹
 K, I,³⁴ تخت مہی- VI³³ زو بخوہد مگر- VI زو بجوید مگر- I, IV جوید از تاجور
 IV, VI- 6. on.³⁵ نچوید- VI³⁵

وگر چند بودی نژادش درست
 بیامد که جوید نگین و کلاه
 که او نیست گردد بایران زمین
 چرا کرد زان⁴ پس که بودی رهی⁵
 که تا من ز بهرام پور گشسب
 تن خویش را یادگاری کنم⁸
 بهرمز بدی روز پییری⁹ جوان
 اگر یاورانند گر¹⁰ که ترند
 همه پهلووان و¹² همه نامدار
 بفرمان و رایش سرافگنده اند¹³
 چنان کنز ره نامداران¹⁵ سزید
 بفرجام¹⁷ بر دشمنان کام داد¹⁸
 چنان دان که بد با تن خود کنی
 که دانا بخواند²¹ ترا پارسا
 بیسیار سال از برادر که هم
 مبادا که پند من آیدت یاد

کس از بندگان تاج هرگز¹ نجست
 ز ترکان یکی نامور² ساوه شاه
 چنان³ خواست روشن جهان آفرین
 ترا آرزو تخت شاهنشاهی
 همی برجهاند یلان سپینه اسب
 بنو⁶ در جهان شهریاری کنم⁷
 خردمند شاهی چو نوشین روان
 بزرگان کشور ورا یاورند
 بایران سوارست سیصد¹¹ هزار
 همه یک بیک شاهرا بنده اند
 شهنشاه گیتی ترا برگزید¹⁴
 نیاکانت را هم چنین نام داد¹⁶
 تو پاداش آن¹⁹ نیکویی بد کنی
 مکن آزا بر خرد²⁰ پادشا
 اگر من زخم پند مردان دهم
 مده کارکرد نیاکان بباد

¹ K, I, IV, VI—پادشاهی—تخت شاهی—² K, I, IV, VI—نام او—³ I—چنین—⁴ K, I, IV, VI—بردباری کنی—⁵ I, IV—تهی—⁶ K—چو تو—⁷ L—کنی—⁸ L—بهر دانشی راد و—⁹ L—فان یلان لایقدر آن یعمل منک شهریارا جدیدا: B—содержание б.:
 پهلووانان—¹⁰ K, I, IV, VI—چه یاور که از بندگان—¹¹ VI—سه صد—¹² B—б. оп. پیمر و
¹³ K—доб.:

جهاندار هرمزد کسری بتخت * نشسته تو جوپای اورنگ و بخت
 بهر—¹⁴ K, I, IV, VI—نامدار—¹⁵ I—نامداری—¹⁶ I, IV, VI—برکشید—¹⁷ K, I, IV, VI—جای
 K—доб.: کامکار—¹⁸ I, IV, VI—

مزن ای برادر تو این رای بد * کزین رای بد مر ترا بد رسد
 میسر نیفز فرممان دیو دژم * بترسوم کزین کار بیمنی تو غم
 مگرد از ره پرخرد—¹⁹ K, VI—این—²⁰ L—²¹ VI—بخواند

همه انجمن مانند زو در¹ شگفت بدانست کو راست گوید همی
 1660 یلان سینه گفت ای گرانمایه زن که هرمنز بدین چندگه بگذرد
 ز⁷ هرمنز چنین باشد اندر خبر بتاج کیی گزر ننازد⁹ همی
 سخن بس کن¹¹ از هرمنز ترکزاد 1665 گر از کیی بمباد اندر آری شمار
 که با تاج بودند بر تخت زر ز پرویز خسرو¹⁶ میندیش نیز

سپه‌دار لب‌را بدندان گرفت جز از راه نیکی² نگوید همی
 تو در³ انجمن رای شاهان⁴ مزن⁵ ز تخت مهی پهلوان بر خورد⁶
 برادرتر شاه ایران شه⁸ چرا خلعت از نوک سازد همی¹⁰
 که اندر زمانه مباد آن نژاد¹² برین تخمه¹³ بر سالیان صد¹⁴ هزار
 سرآمد کنون نام ایشان مبر¹⁵ کزو یاد کردن نیززد بیچیز

شاهی—IV, I⁴ بر—K, I, IV, VI³ خوبی—K, I, IV² ماندند در—IV مانند اندر—I¹

⁵ K—доб.:

زن نام‌ور رای بیا زن زنب * پی‌پ‌رایه و عقد گردن زنب
 ابا رای و تدبیر مردان چه کار * که مردان چو شیرند و زن چون شکار

⁶ K—доб.:

چنین گفت دانای پیشین سرای * که هرگز مکن سوی زن هیچ رای
 تو مندیش ازین پرمنش رای زن * برادرتر رای ازین سسان مزن

بنازد—IV بر بنازد(!)—K نمازد(!)—L, I⁹ 1663. помещен после б. VI—б.⁸ چو—K, I, IV, VI⁷
 VI—بنازد—VI (в тексте конъектура). بتخت کیی گر بنازد—VI¹⁰ K—доб.:

جهان پهلوانی بگیتی چنین * که از بیم تیغش بلرزد زمین
 بدو دوک و پنبه فرستد بیار * مبادا چنین بدگهر شهریار
 ز ناپاکزاده چه داری امید * که زنگی بشستن نگردد سپید

¹¹ L—که ¹² VI—доб.:

یکی پهلوان شیر مردی چنین * که از بیم تیغش بلرزد زمین
 بدو دوک و پنبه فرستد نثار * تفو بر چنین بی‌هنر شهریار

هرمنز—K¹⁶ بسر—VI¹⁵ شد—VI سه—IV شش—K¹⁴ تخت—K¹³

- بدرگاه او هرک¹ ویژه تـرنـد
 چو بهرام گوید بران² که تـران
 1670 بدو گردیده گفت کای دیوساز⁵
 مکن بر تن و جان ما⁷ بر⁸ستم
 پدر مرزبان بود ما را بری
 چو بهرام را دل بچشوش آوری
 شود رنج این تغمه ما به باد
 1675 کنون راه بر باشی بهرام را
 بگفت این و گریان سوی خانه شد
 همی گفت هر کس که این پاک زن
 تو گویی که گفتارش از دسترس
 چو بهرام را آن نیامد پسند
 1680 دل تیره¹⁸ اندیشه دیرباب¹⁹
 چنین گفت پس کین سرای سپنج
 بفرمود تا خون بپاراستند
 برامشگری²⁴ گفت کامروز²⁵ رود²⁶
 نخوانیم²⁷ جز نامه هفتخوان
 1685 که چون شد برویین دز اسفندیار

1 K, I, IV, IV-هر که 2 K, I, IV, VI-بدان 3 VI-بمندید 4 VI-доб. б.:

همانگه بمندید پایش بکین * بیارند پیمیشش کلاه و نگین
 5 K, I, IV, VI-دیو سیاه 6 K, I, IV, VI-براه 7 K-من 8 I-ما را
 9 K, I, IV-همی از تو بینم 10 VI-همی از تو دم 11 VI-بخت 12 K-
 همه دوده را 13 K-доб. б.:

نمایند هر شب خزانرا بخواب * که پالان گرانرا بهردست آب
 افزونترست VI-هم برترست I, IV, 16 I, IV-پاکتن 15 K-روز I, IV, VI-بر آشوب از امروز-
 14 K-نبودش (!) 21 VI-بخت VI- 20 تیره یاب VI- 19 K, VI- و 18 K, IV, VI-доб. از 17 K, I, IV-
 22 I, IV-امروز I, IV- 25 I, IV-برامشگران VI- 24 Л, K, VI-ب. оп. 23 VI-جز بندگان-
 27 K-(!) بخوایم I- بخوایم 28 Л-جوان VI- 29 VI-б. оп.

کنه آباد آباد بیاد بیرو بیوم ری
 قزون³ آفرینند ایزد چو تو⁴
 سر منیگسازان ز می خیره شد
 شنب تیره گشت از درفشش⁶ نژند⁷
 بفرمود تا شد دبیر بزرگ
 نمیشند¹⁰ پر بوی و رنگ و نگار
 دلی پر پشیمانی و باد سرد¹²
 نگه دارم¹⁵ از بهر ارز ترا¹⁶
 ترا هم چو که تر برادر شوم
 نداری جدا بوم¹⁷ ایران ز چین¹⁸
 در گنج گداز آمده باز کرد²⁰

بخوردند بر یاد او چندی می
 کزان بوم خیزد¹ سپهبد چو تو²
 پراگنده گشتند چون تیره شد
 چو برزد سنان آفتاب بلند⁵
 سپهدار بهرام گبرد⁸ سترگ
 بخاقان یکی نامه ازنگواز⁹
 پیوزش کنان گفت¹¹ هستم بدرد
 ازین پس من آن¹³ بوم و مرز ترا¹⁴
 اگر بر جهان پاک مهتر شوم
 تو باید که دلرا بشویی ز کین
 چو پردخته شد زین¹⁸ دگر ساز کرد

1690

1695

K-⁵ که آباد آباد از رویت زمین-K⁴ فرو-VI³ چین-K² خیره(I)-VI¹
 سر نامداران برآمد ز-VI⁷ برفتن-IV درفش-K⁶ سنانرا بلند آفتاب-VI از بلند
 نوشتند-L, IV, VI¹⁰ ازنگوار-IV ازنگوار-I, VI⁹ گرگ-I, IV⁸ خواب
 نامه بهرام چوبینه بخاقان-IV¹² [کزان-I] کرده-K, I, IV, VI¹¹
 بر و بوم و آن مرز تو-IV بر و بوم و آرام تو-I¹⁴ برو-K¹³ چین و پیوزش نمودن
 VI-б. оп. نیازارم از مردی و ارز تو-IV نیازارم از کام و از نام تو-I¹⁶ نیازارم-K¹⁵
 (метр нарушен) ندانی جدا مرز این چین-VI جز از بوم ایران زمین-L¹⁸ مرز-K¹⁷
 B-б. оп.; K-доб.:

بدل یادگار گشته مگیر * که یزدان کریمنست و پیوزش پذیر
 همه آفرین باد بر رای تو * بران نامور بوم و بر جای تو
 K-доб.²⁰ زان-I, IV, VI (метр нарушен); پذیرخت این-K¹⁹
 سخنها جز این نیز بسیار گفت * فرستاده با باد در راه جفت
 چو شد نزد خاقان چین سرفراز * فراوان بستود و بردش نماز
 همان نامه پهلوانرا بداد * جز آن هم سخنها بسی کرد یاد
 سپهدار چین شد ز پیغام شاد * فرستاده را چیمز بستیار داد
 همان نامه را زود پاسخ نیشست * بیباغ بزرگی درختی بکشت
 فرستاده بهرام را خواسته * ز پاسخ دلش گشت آرامتبه
 ز خاقان چو آمد همان آفرین * دگر گونه شد پهلوان زمین

نهانی همنی جست جای¹ مهنی
 که سالار بوم² خراسان سزید³
 بخرداد فرخنده در⁴ ماه دی
 بفرمود پس تا سزای درم⁶
 درم مهر بر⁸ نام خسرو کند
 سخنگوی و اندر خور¹² کار نغز
 بفرمود بردن سوی¹⁴ طیسفون
 که پیکر بریشم بد و زرش بوم¹⁷
 برزد و²⁰ کند مهر اورا نگاه
 دلور بسان²³ خجسته سروش
 سخن گفت هرگونه از²⁵ بیش و کم
 ز رزمی کجا²⁶ کرده بد با سپاه²⁷
 ز مغانع وز²⁹ دوکدان سپاه

سپهر درم داد و اسب و رهی
 ز لشکر یکی پهلوان برگزید
 پیرانندیشه از بلخ شد سوی ری
 همی کرد اندیشه در⁵ پیش و کم
 بسازند و آرایش⁷ نو کنند
 ز بازارگان⁸ آنک¹⁰ بد¹¹ پاک مغز
 به مهر آن¹⁸ درمها بیده درون
 بیاریند¹⁵ پرمایه دیبای روم¹⁶
 بخزید¹⁸ تا آن¹⁹ درم نزد شاه
 فرستادهای خواند²¹ با شرم²² و هوش
 یکی نامه بنوشت با²⁴ باد و دم
 ز پرموده و لشکر ساوه شاه
 وزان خلعتی کآمد اورا ز شاه²⁸

1700

1705

8 K-доб.: و قلند بلاد خراسان آحد امراهه-B بوم و-VI و بوم-JL² راه-VI تخت-K¹

خراسان بدو داد با لشکری * نشاپور با بلخ و مرز هری
 آرایش-I, IV, VI سپارند و آرایش-K⁷ درم-IV⁶ از-I, IV, VI اندیشه-K⁵ و-K⁴
 ز بازارگان یکی-VI¹¹ آنکه-IV¹⁰ (метр нарушен) بیمار-K⁹ درم مهر-K⁸
 بیاورد و گفتا که در-I, IV بدو داد و گفت انج از-K¹⁴ از-JL¹³ اندکخور-K¹²
 بمانی (!) ز دیبای پرمایه-K¹⁶ بمانی (!)-VI بیمار-JL¹⁵ بیاورد و گفت آنچه از-VI
 بود-I, IV, VI که نیکو فریسم (!) بود زر و بوم-K¹⁷ ازین مایه دیبای روم-I, IV روم
 K-доб.: زر [VI-доб.] بوم

بماید خریدن بدین سیم و زر * چنان چون بدود از در قاجور
 I²⁰ این-VI خردند و برند این-IV خرید و برید آن-I¹⁹ بفرمود-K بخردند-JL¹⁸
 K²⁵ پر-I, IV²⁴ نشان-K²³ جست بارای-I, IV, VI²² خواست-K²¹ ببینند-IV
 K, I, IV, VI-او²⁶ K, I, IV, VI-میسرا переставлено со вторым мисра след. б.; VI-میسرا
 و آن-I, IV و از-K, VI²⁹ پگاه-VI²⁸ K, VI²⁹ K, VI²⁹ میسرا переставлено с первым мисра след. б.

- 1710 چنین گفت زان¹ پس که هرگز² بخواب
هر آن گه که خسرو نشینند بتخت
بفرمان او کوه⁴ هامون کنم⁵
همی خواست تا بر در⁷ شهریار
همی یاد کرد این⁸ بنامه درون
1715 بـb
- 1720 چو آرمهها بر زمین¹³ برزنم¹⁴
نه آن¹⁷ تخمه را کرد یزدان زمین¹⁸
بپامد²¹ فرستاده²¹ نیک پی
چو نامه بنزدیک هرمنز رسید
پس آگاهـی آمد ز مهر²⁵ درم
بپیچید و شد بر پسر بدگمان
- نمیبینم رخ شاه با جاه و آب³
پسرت آن گرانمایه⁴ نیکبخت
بیابان ز دشمن چو جیحون کنم⁶
سرآرد مگر بی گنه روزگار
فرستاده آمد سوی طیسفون
چو¹⁰ هرمنز بیند¹¹ بپیچد ز غم
ببیند ز من روزگار درشت
همی¹⁵ بیخ ساسان ز بن برکنم¹⁶
گه آمد که برخیزد آن¹⁹ آفرین²⁰
ببغداد²² با نامداران ری
رخش گشت زان²³ نامه چون²⁴ شنبلید
یکایک بران غم بیفزود²⁶ غم
بگفت این²⁷ بآیین گشسب آن زمان

مرا شست برکش از آب— I, IV گرچه باشی بتاب— K³ دیگر— IV² ازان— K, I, IV¹
بد کردن بهرام هرمنز در بر پسرش خسرو— IV— доб. заголовок: IV— پشت برکش ز آب— VI
K, VI— доб.: K, VI— پیر از خون کنیم— VI کنیم— K⁶ کنیم— K, VI⁵ راغ— I, IV, L⁴
اگر کودکست او بشاهی سزاست * زمانه ندارد همی کشت راست
پذیرفتم او را بشاهنشاهی * ازین پس جز او را نباشم رهی
که بهرام را ترس پرویز بود * که در پادشاهی دلاویز بود
VI— первый б. этих добавлений дает так:

اگر کودکست او بشاهی سزاست * وفادار نی چون تو او بیوفاست
همه نام— L⁸ در— VI— سر— K, I, IV⁷ 1714. б. дает после б. третий а
هرمنز— K, I, IV, VI¹¹ که— K¹⁰ مهر و درم— VI میخ درم— K, I, IV⁹ آن— K کرد این
همه— K, I, IV, VI¹⁵ برزنیم— K, I, IV, VI¹⁴ زمی— K, VI¹³ کشت (I)— I¹² ببیند
K, I, IV, VI¹⁷ این— K, IV, VI¹⁸ جهان آفرین— L¹⁸ برکنیم— I, IV, VI¹⁷ ساسانیان برکنیم— K¹⁶
K, VI²² پماده— K²¹ I— б. оп. که برخیزد از وی همه آفرین— VI²⁰ این— IV
VI²⁷ برافزود— K, I, IV²⁶ میخ— K, I, IV²⁵ برگوده— K²⁴ ازان— I, IV, VI²³ ز بغداد
بگفتا

که از ما همی سر بخواهد کشید²
 سبک داشتن بیشتر زین چه چیز⁴
 که بی تو مپیناد میدان و⁶ اسب⁷
 مر این شوخرا¹¹ گم کنم از¹² جهان¹³
 شب تیره با شاه بنشاندند
 ز خـسـرو بـپـرداز روی زمین
 بافسون ز دل مهر بیرون کنم
 چو او¹⁵ مست گردد شبان سیاه
 ازان به¹⁷ کجا دست یازم¹⁸ بخون¹⁹
 برو خواب²¹ و آرام کوتاه شد

که خسرو بمردی¹ بجایی رسید
 درمرا همی مهر³ سازد بنیز
 بپاسخ چنین گفت آیین گشسب⁵
 بدو⁸ گفت هرمز⁹ که در¹⁰ ناگهان
 نهانی یکی مرد را خواندند
 بدو گفت هرمزد فرمان گزین¹⁴
 چنین داد پاسخ که ای دون کنم
 کنون زهر فرماید از گنج شاه
 کنم زهر با می بجام¹⁶ اذرون
 ازین ساختن حاجب آگاه شد

1725

1730

میخ—³ K, I, IV. B—б. оп. که با ما همی رزم خواهد کشید—² Л. ز مردی—¹ K, VI

آذین گشسب—⁵ B—здесь и далее بدانم بدلش اندر از بد چه چیز—^{VI} سبکتر چه چیز—⁴ Л.

⁶ K—оп. و ⁷ I, IV—б. оп.; K—доб.:

اگر چند پرویز فرزند تست * نباید که باشد چو در بند تست

شومرا—^{VI} ¹¹ من—¹⁰ K, I, IV, VI. هرمزد—⁹ Л (метр нарушен). چنین—⁸ K, I, IV, VI

¹² K—در ¹³ K, I, IV, VI—доб.:

چنین گفت با نامور نامجوی * که بی تو مبادا همه کام اوی [کس نام اوی—^{VI}]

همان زهر با—¹⁶ K چن او—¹⁵ I هرمز مرا برگزین—^{I, IV, VI} هرگز مرا برگزین—¹⁴ K

¹⁹ K—доб.: یازی—^{I, IV} که تا دست یازی—¹⁸ K بد—¹⁷ Л جام می

من آن زهر با می بجام افکنم * بدین سان به آید که دام افکنم

بهد خسرو آگه ز کار گزند * نشسته به آرام گاه اندروچند

همه رامش و می ورا کار بود * نه با نامدارانش پیکار بود

بتی خواستی مجلس آرای شاه * نوازنده و ماه رخ نیکخواه

VI—доб.:

خود آگه نه خسرو ازین برگزند * نشسته به آرامگاه ارجمند

همه رامش و رود و می کار بود * بیک هفته دو روز بشکار بود

شب دلنواز و می خوشگوار * پرستید و آگه نبود او ز کار

کام—²¹ I, VI ²⁰ VI—ازان

1735 بیامند دوان¹ پیش خسرو بگفت
 چو بشنید خسرو که شاه جهان
 شب تیره از طیسفون درکشید
 نداد آن سر پر بها⁴ رایگان
 چو آگاهی آمد بهر مهتری
 که خسرو بیازرد از⁷ شهریار
 بپرسش گرفتند گردنکشان
 چو بدان پیروز و چون شیر زیل¹¹ 1740
 چو شیران و وستوی¹⁴ یزدان پرست
 ز کرمان چو بیورد گرد¹⁷ و¹⁸ سوار
 یکایک بخسرو نهادند روی
 همی گفتم هر کسی که ای پور شاه
 از ایران و از²⁴ دشت نیزهوران 1745

گفتار اندر³ VI-доб. заголовок: همی خون او جوید اندر² VI-دمان¹ K, I, IV, VI-
 بر⁷ VI-² مرزبانی ز هر⁶ IV-بر⁵ K, I, VI-بی بها⁴ K- گریختن خسرو پروز از پدر
 چو¹¹ L- (I)- گریزان شدست از بد روزگار¹⁰ IV- خوارمایه⁹ VI- بشهرست⁸ K-
 دل بود¹² VI- K¹³- پیروز و چون شیر بیل
 برفتند چون باد و چون آب تندی * که با داد و دل بود و پتا زورمند
 K¹⁵- ز عمان چو پیروز¹⁴ K- ز شیراز استلا¹⁴ L- I- б. оп.; IV-66. 1741-1743 оп.
 L, K- б. помещен перед б. 1743; VI- б. оп. 16- چو رغان و خنجست¹ I- ز اهواز اسبان
 L¹⁹- و¹⁸ I- پیروز گرد¹ I- چو لهراسب کند¹ K- ز گرگان چو پیروز گرد¹⁷ L-
 K²⁰- обратный порядок мисра и доб.: و²⁰ VI- شام²⁰ VI- و²⁰ VI-

چو با داد کسری بد و زور بیل * که با داد دریا بد و رود نیل
 اینتر کسی لشکر و خواسته * بهر شهر و برزن برآراسته
 فاجتمع عند خلق كثير منهم و قیهم بدان و فیروز و شیرزیل: 1740-1742: 66. B-
 VI-²² سپاهی²¹ K- و بیورد صاحب کرمان و سام این اسفندیار صاحب شیراز و قالوا:
 (нет. рифмы); K²³- و²⁵ I- و²⁴ I- فروزنده²³ K- نامجوی
 بیایند چندانک خواهی برت * ز فر تو نازد همه لشکرت

بزی¹ شاد و آرام و دل² ارجمنند
 زمانتی توان³ پیش آذرگشسب
 روانرا بیزدان نمایش⁴ کشیم
 گزند⁵ ترا برنشینند سوار
 سپاسی بران⁶ کشتگان برنهم
 پر از بیهم از شاه و آن⁷ اندجه من
 بیایند و سوگندهای گران
 که پیمان من زان⁸ سپس⁹ نشکنند
 نترسم ز پیکار¹⁰ آهرمنی¹¹
 همه سوی آذر نهادند روی
 که مهر تو بنا دیده داریم راست¹²
 ز هر سو برافگند¹³ کار آگهان
 بدرگاه رفتند برسان شیر¹⁴
 مگر¹⁵ چاره نو بسازد دگر¹⁶

نگر تا نداری هراسی از گزند
 زمانی بنخچیر تازیم اسب
 برسم نیکان¹ نیایش² کنیم
 گر از شهر ایران چو سیصد هزار
 همه پیش تو تن بکشتن دهیم
 بدیشان³ چنین گفت خسرو که من
 اگر⁴ پیش آذرگشسب این⁵ سران
 خورند و مرا یکسر ایمن کنند
 بیاشم⁶ بدین مرز با ایمنی
 یلان چون شنیدند گفتار اوی
 بخوردند سوگند زان⁷ سان که خواست⁸
 چو ایمن شد از نامداران نهان
 [بفرمان خسرو سواران دلیر
 که تا از گریزش⁹ چه گوید پدر

1750

1755

IV—доб:

چو بادان و پیروز و هم شیرزیل * که با داد دریا بد و زور پیل
 چو شیران و ویسای یزدان پرست * چو رعمان و خنجست چون پیل مسبت
 ز کرمان چو بپرود گرد سوار * ز شیران چو سام و چو اسفندیار
 توان—K³ آرام دل—VI بزی رام و شادان دل—I, IV خندان دل—K² بدی—I¹
 بدانش بیزدان—K⁶ بکار نیماگان ستایش—VI⁵ بکردار نیکان—I, IV بکردار پاکان—K⁴
 K⁹ بدان—I⁸ گزیده—K⁷ ز آتش بیزدان نمایش [نمایش—VI]—I, IV, VI ستایش
 VI—K¹⁴ زمین—K¹³ آن—IV از—K¹² مگر—K¹¹ و از—VI, I¹⁰ بایشان—VI
 K¹⁹ ازان—IV¹⁸ کردار آهرمنی—K¹⁷ تیمار—I, IV¹⁶ بیاشم—VI¹⁵ ز بس (!)
 چنان چون بود در خور مهتران—K²⁰ سوگندهایی که خواست—VI سوگندوا آن سران
 و فرق الجواسیس و اصحاب الأخبار فی جمیع—B. õп. B—K, I, IV, VI²² فرستاد—K²¹
 گزندی—IV²³ الأقطار لیعلموه بأحوال ملوک عامة و بأخبار أبنیه و ما هو فیها خاصة
 مگر—K²⁵ دگر—K²⁴

- 1760 چو بشنید هر مژ که خسرو برفت
 چو گسته هم و بندوی را کرد³ بند
 کجا⁵ هر دو خالان خسرو بدند
 جزین هرک⁸ بودند خویشان اوی
 بآیین گشسب آن زمان شاه گفت
 چو او¹¹ شد چه سازیم بهرام را
 شد آیین گشسب اندران چاره جوی¹³
 بدو گفت کای¹⁵ شاه گردن فراز
 همه¹⁷ خون من جوید¹⁸ اندر نهان¹⁹
 مرا نزد او پای کرده بپند
 بدو گفت شاه این نه کار منست
 سپاهی فرستم تو سالار باش
 نخستین فرستیش یک²⁵ رهنمون
 اگر مهتری جوید و تاج و تخت
 وگر همچنین نیز²⁹ بهتر بود
 ز گیتی یکی بهره اورا³¹ دم
 مرا بکسر از کارش آگاه کن
- 1765 هم اندر زمان کس فرستاد¹ تفت²
 بزندان فرستاد⁴ ناسودمند
 بمردانگی در جهان نو⁶ بدند⁷
 بزندان کشیدند با⁹ گفت و گوی
 که از رای دوریم و با باد¹⁰ جفت
 چنان بنده خرد و بدکام را¹²
 که آن کار را¹⁴ چون دهد رنگ و بوی
 سخنه های بهرام چون شد¹⁸ دراز
 نخستین ز من گشت²⁰ خسته روان²¹
 فرستی مگر²² باشدت سودمند
 که این رای²³ بدگوهر آهرمنست²⁴
 برزم اندرون دست بردار باش
 بدان تا چه بینی²⁶ سرش²⁷ اندرون
 بپیچد بفرجام ازو روی بخت²⁸
 بفرجامش آرام بهتر³⁰ بود
 کلاه ببلانش بسر بر³² هم
 درنگی مکن کار³³ کوته کن
- 1770
 1775

IV — بند کردن هر مزد گسته هم و بندوی را — I, VI, VI — Доб. заголовки: 2 و I, VI — Доб. 1
 برد مرد — K, I, IV, VI — 4 کرده — I, IV, VI — 3
 هر که — K, I, IV — 8 VI — 66. 1762—1763 оп. 7 تو (!) — L — 6 که این — I, IV — که آن — K — 5
 مرا بی خرد مرد خودکام را — K — 12 چنو — K, I — 11 رای — IV — درد — K, I, VI — 10 بی — IV — 9
 راه را — K — 14 رای جوی — I, IV — راه جوی — K — 13 بیخرد مرد خودکام را — VI خرد خودکام را — I, IV
 چو بین نباشد — I چونین ز من شد — K, VI — 16 ای — I, IV — 15 رای را — VI این رای را — I, IV
 کیست — K — 20 جهان — VI — 19 چون بد — VI — 18 همی — K, I, IV, VI — 17 چونین بما شد — IV
 — K, I, IV, VI — 25 اهریمنست — K — 24 راه — I, IV, VI — 23 وگر — VI — 22 نهان — K, I, IV — 21
 ویژه — K, I, IV, VI — 29 نیکبخت — K — 28 بپند سرش — K — 27 بپند — I, IV — 26 فرستش یکی
 بر نهیم — K, VI — 32 دهیم — K, VI — 31 بفرجام کاریش بهتر — VI بفرجام کارش نکوتر — I, IV — 30
 مرو راه — K, I, IV, VI — 33

کجا شاه فرزانه افگند¹ بن
 بزندان شاه اندرون چاره جوی²
 همی رفت خواهد سوی کارزار
 فرستاد کای⁵ مهتر نام جوی
 نگویم⁷ همانا که خود دانیم
 دوان با تو آییم برین⁸ کارزار
 چو یابم رهایی ز زندان تنگ¹⁰
 کسی را بر شاه گیتی¹¹ دمان¹²
 بزندان بهمیم و گزند اندرست¹⁴
 بدان تا کنون با من آید¹⁵ براه
 بپیش تو در¹⁷ کی کند کارزار
 بخواهی²¹ ز من چشم داری بمزد
 اگر زو بتر نیز پتیاره نیست
 چنان بد کنش دیو²³ خون ریزرا
 همی راند چون باد لشکر براه
 بجایی که لشکر فرود آورد
 کسی دارد از اختر²⁵ و فال بهر²⁶

همی ساخت آیین گشسب این سخن
 یکی مرد بد بسته از شهر اوی
 چو بشنید کآیین گشسب سوار
 کسی را³ ز زندان بنزدیک⁴ اوی 1780
 ز شهرت یکی مرد⁶ زندانینم
 مرا گر بخواهی تو از شهریار
 بپیش تو جانرا⁹ بکوشم بچنگ
 فرستاد آیین گشسب آن زمان
 که همشهری من بمند اندرست¹³ 1785
 بمن بخشید او را جهاندار شاه
 بدو گفت شاه آن¹⁶ بد ناپکار
 یکی مرد خونریز¹⁸ و¹⁹ بیکار²⁰ دزد
 ولیکن کنون²² زین سخن چاره نیست
 بدو داد مرد بدآمیزرا 1790
 بیاورد آیین گشسب آن سپاه
 بدین گونه تا شهر²⁴ همدان رسید
 بپرسید تا زان گرانمایه شهر

¹ K— که افگند شاه سرافراز—² I—это мисра, б. 1779 и первое мисра б. 1780 оп. ³ VI—

⁴ K— یکی را ⁵ K—(!) کسی را فرستاد نزدیک—⁶ K, I, IV, VI— بسته ⁷ K,
 I, IV, VI— بگویم ⁸ K, I, IV, VI— بدین ⁹ K, I, IV, VI— با جان—¹⁰ K—доб.:

بنزد تو جانرا گروگان کنم * ز دیدار تو رامشی جان کنم
 بمند—¹⁴ Л, K— بزندان درست—¹³ Л, K— بنزدیک شاه جهان—^{VI} دوان—¹² I, IV— ایران—¹¹ K—

هم اکنون همی با من آید—^{I, IV, VI} بدین کار با من بپاید—¹⁵ K— بدبی گناهان درست
 بخواهی—²¹ Л, K—(!) و—²⁰ VI— و—¹⁹ I, IV, VI— و—¹⁸ K, VI— خونی—¹⁷ او—¹⁶ ای—¹⁷ او—¹⁶ ای—

بدین گونه—^{I, IV} برین گونه تا سوی—²⁴ K— دزد—^{I, IV} مرد—²³ K, VI— چو خود—²² I, IV—

—^{VI} که دارد همی ز اختر و—²⁵ Л, K— و—²⁶ VI—

یکی پییر ازان شهر بد نام جوی * گرازان بپامد بنزدیک اوی

- بدو گفت هر کس که¹ اختر شناس² یکی پیرزن مایه دار ایندرست
1795 سخن هرچ⁴ گوید نیاید⁵ جز آن چو بشنید گفتارش⁷ آیین گشسب⁸
چو آمد بپرسیدش از کار شاه بدو گفت ازین¹⁰ پس تو¹¹ در گوش من
1800 بپستتر برآید ز تیره تنم همی گفت با پیرزن راز¹⁴ خویش
میان اندران مرد کورا ز¹⁶ شاه بپیش زن فالگو¹⁹ برگذشت
بدو²¹ پیرزن گفت کین²² مرد کیست 1805 پسندیده هوش تو بر دست اوست
چو بشنید آیین گشسب این²⁵ سخن که از گفت اختر شناسان شنید
که هوش تو بر دست همسایه ای برآید بد راه دراز اندرون
1810 یکی نامه بنوشت نزدیک شاه

1 K, I, IV - گفت کسی گفت 2 K - اختر شناس 3 VI - آرد پذیری 4 IV, VI -
L - کردارش - K گفتار - L 7 همه بودن بیگمان - VI 6 نیاشد - K, I, IV, VI 5 هرچه
که - K, I, IV, VI 11 ازان - K, I, IV, VI 10 بزبان - VI ووزو - I, IV - ازان - K 9 آذر گشسب
کورد - K 16 آوای - L 15 رای - L 14 کشته - VI 12
این - I, IV 22 برو - L 21 گذر - VI 20 فالزن - I, IV 19 با وی برانید - VI 18 و - K 17
آن - K, I, IV, VI 25 - K, I, IV, VI 24 - см. прим. к б. 1800. باشدش بتن - VI بگیتی - K, I, IV 23
K - 30 یاری - I, IV 29 بی تباری - I, VI 28 روزگار - VI 27 - I, IV - б. оп. 26 I, IV - گفتهای - VI
доб. б.:

وزا هندیده داد و گسی کز زود * وز اندیشه ها خورد و خوابش نبود
که من خواستم - VI که برکاشتم من ز راه - I, IV که این را که برداشتم من ز راه - K 31
بهر سر بر راه

- که این بتتر¹ از تخمه² ازدها
 رهی را بند⁴ فر شاهنشاهی
 بتتر³ بخنجر سرش بدگمان⁶
 چو شد خشک همسایه را خواند پیش
 بسی برمنش⁹ آفرین کرد¹⁰ نیز
 بتتر زود نزدیک شاه جهان
 نگر تا نباشی بر شهریار
 ز رفتن پراندیشه بودش روان
 کشیدم بدم¹² ناچمان¹³ و چران¹⁴
 ازان گرم و تیمار و بدبختیم¹⁶
 بجوش آمد¹⁷ اندر تنم مغز و خون
 پس از²⁰ نامه شاه بگشاد بند
 ز کار جهان در شکفتی بمآذد
 همی گفت کین²² مهتری را سزاست
 مگر یاد زین بد²⁴ بخواب آمدش
 بیاساید²⁶ از رنج و آویختن
 چنان بد²⁸ که با باد انباز²⁹ گشت
 کسی را ندیدد اندران بارگاه
 نه بهتر نه یاور³⁰ نه شمشیر و اسب
 نگر³¹ تا چه پیش آردش روزگار³²
- نمایستن کردن ز زندان رها
 همی گفت شاه این سخن با رهی³
 چو آیند بفرمای تا در زمان⁵
 نبشت⁷ و نهاد از برش⁸ مهر خویش
 فراوانش بستود و بخشید چیز
 بدو گفت کین نامه اندر جهان
 چو پاسخ کند زود نزد¹¹ من آر
 ازو بستند آن نامه مرد جوان
 همی گفت زندان و بند گران
 رهانید یزدان ازان¹⁵ سختیم
 کنون باز کردم سوی طیسفون
 زمانی همی بد بره بر¹⁸ نزد¹⁹
 چو آن نامه پهلوانرا²¹ بخواند
 که این مرد همسایه جانم بخواست
 بخونم کنون گر²³ شتاب آمدش
 بپیند کنون رای²⁵ خون ریختن
 پر اندیشه دل ز ره²⁷ بازگشت
 چو نزدیک آن نامور شد ز راه
 نشسته بخیمه در آیین گشسب
 دلش پر ز اندیشه شهریار

نهان - VI - 5 رهی بنده - K - 4 سخنها رهی - VI - 3 بچه - K, I, IV - 2 هست - VI - 1
 10 K, I, IV, بی منش - K, I, IV - 9 نهادش بر - K - 8 نوشت - JI, IV, VI - 7 ناگهان - VI - 6
 14 K - 6. переставлен تا چمان - VI - 13 بسی - I, IV - همی - K - 12 پیش - I, IV - 11 خواند - VI -
 со след. б. همی بود بر ره - I, IV - 18 آرد - VI - 17 از بند و از - K - 15 از بند و از - K - 16
 28 K, I, همی گفتم این - I, IV, VI - این - K - 22 پهلوانی - K - 21 آن - VI - 20 نوند - K - 19
 راه - JI - 25 این بد - VI - ازین بد - I, IV - جان ز تن بد - K - پس - JI - 24 چون - IV, VI -
 I, IV, VI - نه یار و - K - 30 همباز - I - 29 شد - K, I, IV, VI - 28 ز ده - VI - 27 برآساید - VI - 26
 یکی - I, IV - بدان - K - 31 بر او - VI - 6. on. 32

بدانست کو دست یازد بخون
جهانجوی چندی پرو² لایه کرد
نه من خواستم رفته جانم ز شاه⁵
چه کردم که بد کردن آراستی
سرآمد بدو بزم و هم کارزار⁸
که آگه زبند زان سخن لشکرش
بویژه که دارد سوی جنگ¹⁰ روی
همی تاخت تا پیش بهرام شد¹²
کجا¹⁴ بد سگالیده بد بر قنیت
زبند آگه از رای¹⁷ کم پیش تو
بدین¹⁸ سر بگیتی که خواهد گریست
که آمد بجنگ از در¹⁹ شهریار
بدان رفته بود²⁰ از در پادشا
بخواب اندرون سرش برداشتی
که بر تو بگریند زار²¹ انجمن
نظاره بران²² لشکر و کشور²³
دل مرد بدکار²⁴ بییدار کرد
بیاورده بود²⁵ از در شهریار²⁶
ز لشکر²⁷ بسی پیش بهرام شد²⁸

چو همسایه آمد بخیمه درون
بشمشیر زد دست خونخوار¹ مرد
بدو³ گفت کای مرد⁴ گم کرده راه
چنین داد پاسخ که گر⁶ خواستی
بزد گردن مهتر نامدار⁷
ز خیمه بیاورد پیرون⁹ سرش
مبادا که تنها بود نامجوی
چو از خون آن کشته بدنام¹¹ شد¹²
بدو گفت اینک¹³ سر دشمنیت
که¹⁵ با لشکر آمد¹⁶ همی پیش تو
بپرسید بهرام کین مرد کیست
بدو گفت آیین گشسب سوار
بدو گفت بهرام کین پارسا
که با شاه مارا دهد آشتی
تو بادافره یابتی اکنون ز من
بفرمود داری زدن بر درش
نگون بخت را زنده بر دار کرد
سواران که آیین گشسب سوار
چو کار سپهبد بفرجام شد

1835

1840

1845

1 K, I, IV, VI—خونریز 2 K, I, IV—بدو 3 K, I, IV, VI—همی 4 VI—оп. (метр нарушен). 5 Доб. заголовки: Л—آیین گشسب را— 6 I, IV—اگر 7 K—تاجدار 8 Л—روزگار 9 K, I, IV, VI—پس خون 10 VI—رزم 11 VI—بدرام 12 K—رفت 13 VI—کاپنک 14 K, I, IV, VI—او— 15 K, I, IV, VI—چو 16 Л—آید 17 VI—راز 18 K—برین 19 K—ازین 20 K—بد 21 VI—بگرید بزار 22 K—برو 23 VI—لشکرش 24 K—برو شد همه لشکرش 25 K—بد 26 K—ب. переставлен со след. б. 27 K, VI—مردم 28 K—доб. б.:

تنی چندی رفتند نزدیک شاه * گروهی بهر سوی راه و راه

- 1850 بسی نیز نزدیک خسرو شدند
چنان شد² که از بی‌شمانی رمه
چو آگاهی آمد بر³ شهریار
ز تنگی⁵ در بار دادن بی‌است
برآمد ز آرام وز⁷ خورد و خواب
- 1855 بدربر¹¹ سخن رفت چندی ز شاه
یکی گفت بهرام شد جنگجوی
دگر¹³ گفت خسرو ز¹⁴ آزار شاه
بماندند زان¹⁵ کار گردان شگفت
چو در¹⁶ طیسفون بر شد این¹⁷ گفتگوی
- 1860 سر بندگان پر شد از¹⁸ درد و کین
سپاه اندکی بد²⁰ بدرگاه بر
ببندوی²² گسستم شد²³ آگهی
همه بستگان بند برداشتند²⁴
- 1865 کزان²⁵ آگهی باز جوید²⁶ که چیست
ز کار زمانه چو آگه شدند

VI— (нет рифмы); پر از غم دل و دست بر سر شدند—K¹

گروهی سوی خسرو آمد به راه * تنی چند رفتند نزدیک شاه
—VI, K⁷ ندیده—VI⁶ از اندازه—VI⁵ آن گو—VI, K⁴ سوی—VI, K³ بد—VI²
:—K¹⁰—دوب. K⁹ پر ز—K⁹ دیدگانی—VI⁸ از آرام و از

ز هر سو چو دشمن چو انبوه بود * ز پیرویز و بهرام نستوه بود
از—VI¹⁶ ازان—VI, K¹⁵ از—K¹⁴ یکی—VI¹³ ز پرده فروهشتن—K¹² بدین پر—VI¹¹
:—K²¹—دوب. VI²⁰ شد—VI²⁰ نفرین بسی—VI¹⁹ نفرین ابر—K¹⁹ شد پر از—VI, K¹⁸ آن—VI, K¹⁷

بسی نامه‌ور نزد بهرام شد * وزان کار به بهرام بدنام شد
برآورد هر جای آواز تیزی * که شاه جهانست خسرو بریز
داند—VI²⁶ که آن—VI²⁵ بسته بگذاشتند—VI²⁴ رفت—VI, K²³ و—VI²²
VI—ب. VI²⁷

بزان سان که هامون برآید بچوش
 بمآیدند بیچاره زان داوری¹
 زره دار با لشکر و ساز خنوش
 سواران بندرگاه رفتند گنم
 دلاور بدرگاه شاه آمدند
 مچوید پید آرم شاه اندکی
 ازین پس مر اورا مخواستید شاه
 بروبر کنید آب ایران کبالت
 نشانیم بر گاه او شاه نو
 بشمارا سپاریم ایران زمین
 بیک سو خرامیم با همزهان
 گرفتند نفرین بآرام شاه
 کجا دست یازد بخون پسر
 هم آنگه زدند آتش اندر درش
 بنزدیک آن تخت بت بافرهی
 ز تختش نگویند بر گاشتنید
 شد آنگاه آن شمع رخشان سپاه
 ز گنج آنج بد پاک برداشتند
 دل اندر سرای سپنجی میند
 برآید بجا بر سرای شپنج
 گذشت آن سخن کاید اندر شمار
 نگوید سخن تا بدی نیشنود

شکستند زندان و بر شد خروش
 بشهر اندرون هرک بد لشکری
 همی رفت گسسته هم و بندوی پیش
 یکایک ز دیده بشکستند شرم
 ز بازار پیش سپاه آمدند 1870
 که گر گشت خواهید با ما یکی
 که هر مز بگشستست از رای و راه
 بمبادا ره او بیازید دست
 شمارا بویم اندرین پیشرو
 وگر هیچ پستی کنید اندرین 1875
 یکی گوشه ای بس کنیم از جهان
 بگفتار گسسته هم یکسر سپاه
 که هرگز مبادا چنین تاجور
 بگفتار چون شوخ شد لشکرش
 شدند اندر ایوان شاهنشهری 1880
 چو تاج از سر شاه برداشتند
 نهادند پس داغ بر چشم شاه
 ورا همچنان زنده بگذاشتند
 چنین دست کردار چرخ بلند
 گهی گنج بینهیم ازو گناه رنج 1885
 اگر صد بود سال اگر صد هزار
 کسی کو خریدار نیکو شود

1. VI. 17

ملحقات

I

(K. после б. 945) پیادشاهی کسری نوشین روان)

به از خامشسی هیچ پیرایه نیست
خرد را ز تو بگسسد داوری
خنک بندهای کآزشی انباز نیست
خرد بر سر جان چو افسر بود
به از دوست مردی که نادان بود
بد از و تیمار ازو برگذشت
نگردد کسی خیره در کار کرد
زیادرا ز گفتار خامش کند
فراموشگر گردد و ناسپاس
سناد کساد و بناد سپرد (۱۶)
تن دشمن او را چو مزدور گشت
چنان دان که پیروز شد در نبرد
وزان آتشت بهره جز دود نیست
ندانند کس آهن بر آزدن
بدانش بزرگ و توانا بنود
بدانند گذشت از بند روزگار
ز دل دانشی دیو بیرون کنیند
ز اندرز فرزندانده که کرد یاد

ز دانش چو جان ترا مایه نیست
چو بر دانش خویشی مهر آوری
توانگر بود هر کرا از نیست
مندارا خرد را برادر بود
چو دانا ترا دشمن جان بود
توانگر شد آن کسی که خرسند گشت
بگفتار اگر خیره شد رای مرد
هران کسی که دانش فرامش کند
خرد چون گسست از دل مرد و زانی (!)
هزینخه چنان کن که بایندت کرد
خردمند کز دشمنان دور گشت
چو داد از تن خویشتن داد مرد
مگوی آن سخن کافداران سود نیست
میندیشی از آن کنان نشاید بدن
فروتن بنود شاه دانا بود
هران کسی که او کرده کردگار
پرسهتیدن او را بنافزون کنیند
چو این گفته بشنید پاسخ بداد

II

پادشاهی کسری نوشین روان) VI перед б. 950)

نگه کن بدین گفت من سر بسر
 مرا شاه بتر که خشنود نیست
 چو دیوان شدم تیز در کار او
 همان بودن و رفتنم باد گشت
 نباید که پیچد دل مادرم
 شه آزار دارد تو خشنود باش
 برسم مسیحا کنی دم کفن
 برافکن نوذی هم اندر زمان
 ز پور نو آیین و لشکرش
 سوی مادرش با فغان و خروش
 که بر خیره شد شاهزاده تپاه

چنین گفت با من که ای پیر سر
 که از رفتنم دل پر از دود نیست
 ز کم دانشی چشمم آزار او
 کنون بودنی بود و روزم گذشت
 شما شاد باشید چون بگذرم
 بگوییدش از من که پدرود باش
 چو جان رفته باشد ازین تیره تن
 باسقف چنین گفت پس پهلوان
 بنزدیکت مهربان مادرش
 فرستاد اسقف یکی تیزهوش
 چنین گفت پس پهلوان با سپاه

III

پادشاهی کسری نوشین روان) K после б. 3813, VI после б. 3814)

ترا پادشاهی و عمر دراز
 که آید بدرگاه هر پامداد
 که آمد بر موبد موبدان
 که او هست مشغول در کار من
 که چون تو جهان شاه نارد دگر
 همیشه بماناد با تو بومهر
 ندانیم کز چیست آزاد او
 ورا دزد بر دست بی مهر تیز
 بدان تا روانش نباشد برنج
 که دزدان بیارند شناسد مگر

دگر گفت کای شاه گردن فراز
 یکی مرد بی نیام جوینده داد
 بود روز چندان چراغ ردان
 بگفتا بدین نیست آزار من
 یکی گفت با شاه خورشید فر
 جهاندار چون تو ندارد سپهر
 بیک مه نگردد زو داد او
 چنین داد پاسخ که اندر حجیز
 بدو دادهام همچنان من ز گنج
 من از بهر آن دارم او را قدر

دگر گفت کای شاه فرخ نژاد
 ز کار کیومرث تا این زمان
 بیگفتا شناسم بدین از خدای
 خدایان بد بخشش و خدایان داد
 چنو شاه نسیپرد گاه کیان
 که اوپست بر نیک و بد رهنمای

IV

(پادشاهی کسری نوشین روان, VI после б. 4075)

جهان تا تواند بید نسیپرد
 نکو گوی باشد نکو جوی نیز
 سرانجام از کارها بنیگردد
 بکوشد باآزم خورد و بزرگ
 بنیکی گراید دلش تا توان
 چو دادد که آخر ورا بگذرد
 ندارد همی مر بدی را بچیز
 براندازه دسترسی او خورد
 نه چون میشد بکار و نه گرگ
 ز بد شسته دارد همیشسه روان

V

(پادشاهی کسری نوشین روان, K, VI после б. 4081)

شد اندر نهان کار او آشکار
 ز کردار نیکو بود بیگمان
 همی تا بجایست چرخ و زمین
 همین باد آیین و کردار شاه
 بدان تا چو نوشین روان قباد
 ازان مازند گفستار او پادگار
 چنن بین نام آرنده جاودان
 ز هرکس بچانش بود آفرین
 روانش بنیکی نماینده راه
 کند هر کس از داد محمود یاد

VI

(پادشاهی کسری نوشین روان, K после б. 4254)

پيامد بر شاه نوشین روان
 بگوید که بر خسرو دادگر
 ببندد بدین عهد و پیمان کند
 که قیصر دژم گشت شاه جوان
 که هر سال چندین فرستیم زر
 وز اندیشه ما دل آسان کند

مگر پیشش آید همی شاه روم
بقیصر رسانید یکسر سخن
سوی شاه رفتن همان روی دید
ز کسری همی بر فرازد سهرم
زمانه بیندد بپیشش کمر
همی نازد از فرّ او تاج و گاه
سر دشمنش سنگ خارا بود
ورا بخت فرخنده پاسخ دهد
ستاره ز گردون پذیرد نماز
بنازد همیشہ سپهر روان
نه نیز از بزرگان دانا شنید
زمانه بدو مانده اندر شگفت
ورا داد هم در زمان شاه بار
دو تا شد بر او و بردش نماز
نشاندش جهاندار در پیشگاه
فزونتر ز اندازه بنواختش
نپاید که بیند ز بنده گناه
نگه کردن شهر ایران و بوم
کیا بر چمن سرو آزاد گشت
کزین رنج مارا بدل نیست کین¹
ز رنج و ز گنج و ز بهر کلاه
ز کسری رخش گشت خندان و شاد
زمان از کجا پیش او رفتہ شد
که زان جایگه باز گردد بجای
که دستوری از شاه ایران زمین

که خسرو نگردد ازین مرز و بوم
برفت آن زمان فیلسوف کهن
چو قیصر ازان سان سخنها شنید
بگفتار برین کار فرمان برم
کرا پیشت یاری بود دادگر
بفرمان او تابد از چرخ ماه
وگر خاک چون مشک سارا بود
فلک پیش او سر بپستی نهد
بدیدارش آید جهانرا نیاز
ز کردار فرخنده نوشین روان
که چون او دگر شاه گیتی ندید
وزان جایگه ساز رفتن گرفت
چو قیصر پیامد بر شهریار
بدید آن سر و تاج کسری نیاز
همی آفرین خواند بر فرّ شاه
چو نزدیک شد شاه بنواختش
بکسری چنین گفت قیصر که شاه
بببین آمدن شاهرا سوی روم
که از فرّ او مرزها شاد گشت
بدو گفت کسری باندیش ازین
چه باید ز دادستن (!) آن گناه
چو قیصر شنید این زمین بوسه داد
چو بایست گفته همه گفته شد
چو کرد آن زمان قیصر روم رای
بدان فیلسوفان سخن گفت ازین

¹ K (в тексте конъектура). که این رنج مارا بدین نیست کین¹

ازین بی‌پیشش ای‌در نشاید بدن
بکافور شبرای بپوشید موی
ورا خسرو نامور بار داد
که با خرمی باد جان تو جفت
بنی‌یکی برو شاد از بامداد
همه پاک بردند پیشش نماز

چو یابم ازین سر بپاید شدن
چو گردون بپوشید گل‌گونه¹ روی
بر شاه شد قیصر از بامداد
چو خسرو ورا تنگدل دید گفت
اگر رفت خواهی بکام تو باد
برین برنهادند و گشتند باز

¹ گل‌گونه (в тексте конъектура).

Т Е К С Т

ن

- نرسی (Нарси)
Йаздгирд 162; Анушйрвāн 2279, 2280.
- نسا (Нисā)
Анушйрвāн 3746.
- نستوه (Настух)
Хурмуз 337.
- نصر (Наср)
Анушйрвāн 3456.
- نوش زاد (Нушзād)
Анушйрвāн 737, 749, 752, 759, 768, 783, 794,
796, 802, 805, 846, 853, 864, 868, 875, 880,
883, 888, 892, 913, 926, 932, 939, 945, 958.
- نیل (Нйл)
Анушйрвāн 790, 1953, 3210; Хурмуз 872.
- نیمروز (Нимруз)
Анушйрвāн 1721.

و

- وستوی (Вастуй)
Хурмуз 1741.
- ویسه گرد (Вйсагирд)
Йаздгирд 36; Анушйрвāн 1776.

ه

- هاماوران (Хамāварāн)
Хурмуз 482, 1619.
- هرمز (Хурмуз)
Йаздгирд 20, 22, 23, 27, 40, 41, 86; Қубād
302; Анушйрвāн 2280.
- هرمزد (Хурмузд) — Ахурамазда
Хурмуз 1171.
- هرمزد (Хурмузд) — сын Анушйрвāна
Анушйрвāн 3827, 4293, 4304, 4309, 4346,
4394, 4405, 4407; Хурмузд 14, 17, 70, 96,

102, 114, 121, 127, 131, 181, 183, 194, 203,
210, 215, 220, 244, 278, 291, 293, 349, 419,
524, 528, 580, 1382, 1490, 1648, 1661, 1662,
1664, 1715, 1720, 1726, 1728, 1760, 1872.

- خرزاد هرمزد (Хурмузд-и Ҳаррād)
Анушйрвāн 537.
- هرات ھری، (Харй, Харāt)
Хурмуз 15, 273, 276, 588, 598, 599, 602, 607,
658, 686, 690, 701, 961.
- همدان گناسب (Хамадāн-гушасб)
Хурмуз 460, 803, 1527, 1588, 1591.
- هندوستان ھند، (Хинд и Хиндустāн)
Анушйрвāн 274, 322, 363, 365, 373, 1720,
1915, 1955, 2632, 2641, 2645, 2705, 2737,
2789, 2813, 2815, 3017, 3213, 3253, 3270,
3347, 3354, 3368, 3426, 3821, 4230.
- هوشنگ (Хушанг)
Анушйрвāн 893.

- هیتالیان (Хйтāлийāн)
Йаздгирд 38, 99, 102, 238, 358; Қубād 145,
168, 174, 1735, 1736, 1755, 1756, 1774, 1781,
1794, 1807, 1816, 1817, 1826, 1828, 1829,
1833, 1844, 1853, 1938, 1989, 2290, 2731,
4117; Хурмуз 1011.

ی

- یزد گرد (Йаздгирд)
Йаздгирд 1, 36; Анушйрвāн 2282, 4284.
- یزد گرد (Йаздгирд) — писец
Анушйрвāн 1367, 1386, 1416, 1425, 1495,
1822, 2079, 2803.
- یلان سینہ (Йалāн-сйна)
Хурмуз 445, 802, 1054, 1105, 1422, 1425,
1432, 1466, 1527, 1566, 1567, 1646, 1660.
- یمن (Йаман)
Анушйрвāн 3687; Хурмуз 375.

- 2966, 2969, 2990, 2998, 3012, 3015, 3037,
3040, 3043, 3061, 3071, 3082, 3102, 3118,
3125, 3132, 3136, 3146, 3148a, 3148b, 3175,
3176, 3178, 3179, 3193, 3213, 3217, 3232,
3234, 3235, 3260, 3262, 3265, 3271, 3289,
3292, 3294, 3299, 3330.
- گودرز (Гударз)
Хурмуз 48, 1518, 1626.
- گیلان (Гилан) и (Гилан)
Анушйрван 61, 371, 394, 396, 401, 406, 410,
412, 1949, 2324.
- گیو (Гйв)
Хурмуз 1626.
- ل
- لهراسب (Лухрасб)
Хурмуз 319, 1271.
- م
- ماچین (Мачин)
Анушйрван 1941.
- ماخ (Мах)
Хурмуз 16.
- مازندران (Мазандаран)
Анушйрван 4163.
- مامون (Мамун)
Анушйрван 3453.
- ماهآذر (Махазар)
Хурмуз 68.
- مای (Май)
Анушйрван 1779.
- مای (Май) — царь
Анушйрван 2833, 2836, 2839, 2842, 2844,
2900, 2927, 2980, 2987, 3297.
- محمد (Мухаммад)
Анушйрван 3817.
- محمود (Мухамуд)
Анушйрван 3817, 3819, 3882.
- مداین (Мадайн)
Қубад 206; Анушйрван 412, 658, 781, 870,
879, 1889, 2355, 3471, 4139; Хурмуз 269.
- مرغ (Мурут)
Анушйрван 1789, 3142, 3297.
- مرو (Марв)
Йаздгирд 228, 238, 240; Анушйрван 990,
991, 1004, 1019, 2239, 3758, 3762; Хурмуз
277.
- مرورود (Марвруд)
Хурмуз 276.
- مزدک (Маздак)
Қубад 210, 216, 229, 239, 245, 258, 276, 277,
280, 281, 292, 293, 294, 298, 306, 311, 319,
320, 332, 338, 342, 344, 348, 350.
- مسیح (Масих)
Қубад 310; Анушйрван 493, 736, 740, 741,
849, 850, 894, 916, 917, 937, 949, 950, 951,
4094.
- مکران (Мукран)
Анушйрван 2731.
- منذر (Мунзир)
Анушйрван 415, 419, 427, 433, 428, 443 444,
455, 468.
- مندیا (Мандйя)
Қубад 204.
- مهبود (Махбуд)
Анушйрван 1555, 1570, 1573, 1576, 1579,
1583, 1594, 1599, 1604, 1630, 1631, 1632,
1639, 1640, 1641, 1656, 1658, 1660, 1667,
1689.
- مهراس (Михрас)
Анушйрван 697, 701, 703.
- مهران دبیر (Михран-дабир)
Хурмуз 524.
- مهران ستاد (Михран Ситад)
Анушйрван 2126, 2128, 2137, 2139, 2152,
2165, 2175, 2194, 2228, 2235, 2321, 2356;
Хурмуз 339, 344, 394, 405, 410.
- مهراک (Михрак)
Қубад 57; Анушйрван 3734.
- مهرونش (Михруш)
Анушйрван 839.

176, 179, 182, 191, 208, 211, 215, 218, 239,
243, 246, 255, 268, 273, 276, 293, 306, 319,
330, 350, 359, 374; Анушйрвāн 68, 98, 461,
3825, 3831, 4408, 4416, 4465, 4468; Хурмуз
1633, 1635, 1637.

قجغارباشی (Каджғарбāшй)

Анушйрвāн 1768, 2256.

قنوج (Қаннудж)

Анушйрвāн 2642, 2674, 2737, 2742, 2748,
2781, 2787, 3371, 3427.

ک

کابلستان (Қабулистан)

Йаздгирд 210.

کاوس (Кāвус)

Анушйрвāн 3796; Хурмуз 482, 484, 1615,
1626.

کرزبان (Қарзбāн)

Анушйрвāн 2630.

کرمāن (Кирмāн)

Хурмуз 1742.

کسری (Кисрā)

Қубād 178, 198, 282, 291, 293, 295, 296, 299,
301, 305, 306, 320, 331, 335, 339, 342, 346,
352, 359, 360, 364, 371, 374; Анушйрвāн 1,
71, 176, 189, 190, 202, 281, 338, 367, 476,
478, 492, 550, 591, 639, 686, 690, 695, 703,
705, 726, 751, 760, 769, 802, 874, 906, 915,
990, 1017, 1022, 1032, 1056, 1078, 1113,
1137, 1225, 1489, 1549, 1560, 1639, 1669,
1715, 1731, 1739, 1742, 1806, 1824, 1878,
1905, 2069, 2125, 2128, 2223, 2247, 2261,
2287, 2328, 2334, 2357, 2437, 2442, 2447,
2503, 2529, 2531, 2534, 2581, 2591, 2619,
2644, 2657, 2671, 2709, 2770, 2806, 3363,
3434, 3471, 3487, 3497, 3607, 3645, 4083,
4085, 4097, 4099, 4105, 4126, 4219, 4263,
4295, 4392; Хурмуз 174, 219, 937.

کشان (Кушāн)

Анушйрвāн 1787.

کشمیر (Кашмир)

Анушйрвāн 2816, 2835, 3069, 3188, 3297.

کشواد (Қишвād)

Хурмуз 485.

کایله (Қайла)

Анушйрвāн 3401, 3406, 3416, 3420, 3430,
3455.

کوچ (Кӯч)

Анушйрвāн 2325.

کيخسرو (Кай-Хусрау)

Йаздгирд 221; Анушйрвāн 2275; Хурмуз
1271.

کی شاه (Кай-шāх)

Анушйрвāн 4284; Хурмуз 482, 484.

کی قباد (Кай-Қубād)

Йаздгирд 168, 221; Хурмуз 219, 1665.

کیومرث (Кайумарс)

Анушйрвāн 893.

گ

گردیه (Гардйā)

Хурмуз 1349, 1554, 1598, 1670.

گوزاسب (Гурзасб)

Анушйрвāн 3729.

گرگان (Гургāн)

Анушйрвāн 291, 293, 1891, 1893, 1905, 2240,
2263, 2313, 3667.

گستههم (Густахм) — дядя Парвйза

Хурмуз 1761, 1862, 1868, 1877.

گشتاسب (Гаштāсб)

Анушйрвāн 2277; Хурмуз 319, 1271.

گشسب (Гушасб)

Анушйрвāн 535; Хурмуз 402, 1514, 1646.

گشسب (Гушасб)

Анушйрвāн 3715.

گل ززیون (Гул-Заррйун)

Анушйрвāн 1741, 1770, 1772, 1940, 2290.

گو (Гув)

Анушйрвāн 2823, 2825, 2826, 2838, 2840,
2883, 2909, 2914, 2926, 2939, 2962, 2965,

Хурмуз 1740.
 بهرام شیروی (Ширу-и Бахрам)
 Ануширван 533, 721, 723.

ص

صدری (Садра)
 Ануширван 760.

ض

ضحاک (Заххак)
 Қубад 180.

ط

طلخند (Талханд)
 Ануширван 2810, 2811, 2840, 2885, 2908,
 2926, 2940, 2962, 2965, 2969, 2974, 2984,
 2990, 2992, 2997, 3011, 3013, 3026, 3043,
 3061, 3071, 3078, 3080, 3106, 3112, 3115,
 3125, 3136, 3141, 3176, 3192, 3210, 3211,
 3225, 3232, 3237, 3240, 3251, 3259, 3265,
 3290, 3330, 3331, 3333.

طوس (Тус)
 Хурмуз 1626.

طهمورث (Тахмурас)
 Ануширван 893.

طیسفون (Тисфун)
 Қубад 2, 59, 103, 105, 184; Ануширван 2319,
 2322, 2353, 4258; Хурмуз 526, 544, 719,
 1703, 1714, 1735, 1821, 1859.

ع

عباس ('Аббас) — полководец хазарцев
 Хурмуз 290.

عراق (Ирақ)
 Ануширван 63.

عزیر ('Узайр)
 Қубад 310; Ануширван 740.

عمان ('Амман)
 Хурмуз 1741.

عموريه ('Аммүрийа)
 Ануширван 4143.

غ

غاتيفر (Гатфар)
 Ануширван 1757, 1760, 1773, 1782, 1793,
 1806, 1832, 1837, 1853, 1939.

ف

فارقين (Фарқин)
 Қубад 204.

فرات (Фурат)
 Хурмуз 292.

فراخان (Фарāхāн)
 Ануширван 3787.

فرايين (Фарāйн)
 Қубад 314.

فرفوريس (Фурфүрияус)
 Ануширван 606, 617, 685.

فرهاد (Фархад)
 Ануширван 534.

فريدون (Фарйдун)
 Қубад 180, 181, 310; Ануширван 301, 311;
 Хурмуз 937.

فغانيش (Фағанйш) I
 Йаздгирд 30, 31 (Фағанй), 34.

فغانيش (Фағанйш) II
 Ануширван 1815, 1888, 2285, 2300.

فغفور (Фағфур)
 Ануширван 1936, 1993, 2135, 3069; Хурмуз
 361, 615, 622, 625, 632, 769, 991.

ق

قارن (Қарин)
 Хурмуз 1629.

قالينيوس (Қалйниус)
 Ануширван 622, 627, 644, 677, 685.

قباد (Қубад)
 Йаздгирд 87, 162, 177, 318 (Кай-Қубад),
 321, 322, 326, 330, 338, 342, 346, 350, 354,
 358, 371; Қубад 1, 24, 35, 38, 42, 51, 57, 100,
 115, 116, 120, 129, 138, 157, 159, 163, 169,

Қубад 125, 128, 134, 142, 151, 155; Хурмуз
1638, 1640.
زروان (Зирван)
Ануширван 1577, 1584, 1589, 1591, 1596,
1601, 1612, 1616, 1620, 1634, 1648, 1652,
1657, 1658, 1665, 1668, 1671, 1678, 1683,
1699.
زم (Зам)
Ануширван 1775, 2273.
زندواست (Занд[ва]вест)
Қубад 310, 513; Ануширван 74, 990, 991,
993, 996, 999, 1338; Хурмуз 340.
زیب خسرو (Зиб-и Хусрау)
Ануширван 668, 678, 681.

س

ساری (Сарй)
Ануширван 293.
ساسان (Сасан)
Ануширван 286; Хурмуз 1717.
سام اسفندیار (Сам-и Исфандиар)
Хурмуз 1742.
ساوه شاه (Сава-шах)
Ануширван 1495; Хурмуз 273, 274, 307, 310,
315, 336, 342, 415, 416, 437, 473, 536, 549,
580, 596, 601, 603, 613, 622, 630, 635, 646,
662, 675, 680, 689, 768, 785, 787, 794, 827,
830, 838, 856, 874, 877, 879, 883, 890, 930,
958, 987, 991, 1006, 1013, 1018, 1041, 1081,
1112, 1539, 1643, 1708.
سغد (Сугд)
Ануширван 1736, 1787, 1893, 1894, 2256,
2271.
سقلاب (Сақлаб)
Ануширван 2366, 2375.
سقیلان (Сақилан)
Ануширван 4147.
سمرقند (Самарқанд)
Йаздгирд 151; Ануширван 2256, 2271.
سنجه (Санджа)
Ануширван 1771.
سند (Синд)

Ануширван 2632, 2737.
سندلی (Сандалий)
Ануширван 2818, 2834, 2844, 2901, 2939,
2961, 2967.
سوفزای (Суфзаӣ)
Йаздгирд 90, 208, 211, 245, 247, 250, 268,
270, 279, 281, 284, 290, 297, 311, 316, 341,
355, 362, 366; Қубад 24, 26, 28, 37, 49, 58,
63, 65, 78, 81, 104, 115, 124, 127; Хурмуз
1629, 1635.
سومان (Суман)
Ануширван 1776, 2272.
سیاوش (Сийавуш)
Хурмуз 486, 912, 1269, 1323, 1528.
برزین سیمای (Сймā-и Бурзйн)
Хурмуз 148, 153, 159, 161, 166, 169, 185.

ش

شاپور (Шāпур) — писец
Ануширван 1367, 1822.
شاپور رازی (Шāпур-и Рāзй)
Қубад 49, 52, 56, 57, 66, 73, 75, 81, 84, 99.
شاپور هرمزد (Шāпур-и Хурмузд)
Ануширван 2280.
شادان برزین (Шādāн-и Бурзйн)
Ануширван 3337.
شاهک (Шāхак)
Хурмуз 1325, 1326.
شاهوی (Шāхӯй)
Ануширван 2811, 2812.
شگنان (Шугнāн)
Ануширван 1775.
شماس (Шаммас)
Ануширван 882.
شوراب (Шурāб)
Ануширван 576.
شیراز (Шйрāз)
Йаздгирд 209; Қубад 24, 35, 77, 102; Хурмуз
1742.
شیران (Шйрāн)
Хурмуз 1741.
شیرزیل (Шйрзйл)

2117, 2135, 2139, 2140, 2147, 2153, 2155,
2166, 2175, 2179, 2185, 2189, 2191, 2195,
2205, 2254, 2263, 2282, 2283, 2321, 4093,
4230; Хурмуз 180, 219, 351, 353, 355, 383,
1103, 1150, 1153, 1158.

ختلان (Хутлан)
Анушйрвāн 2272.

ختن (Хутан)
Анушйрвāн 1768, 1827, 2269, 2290.

خراد (Харрад) — полководец Хурмуза
Хурмуз 332, 335, 583, 594, 603, 614, 785,
817, 1205, 1243, 1258, 1449, 1362, 1363,
1472, 1479, 1488, 1489, 1518.

خراسان (Хурасан)
Анушйрвāн 58, 1859, 1872, 3728; Хурмуз 18,
308, 1698.

خرداد (Хурдād)
Қубād 314.

خزه اردشير (Хурра-и Ардашир)
Қубād 302.

حزر (Хазар)
Анушйрвāн 62; Хурмуз 286, 303, 331, 338.

خنجست (Ханджаст)
Хурмуз 1741.

خوارزم (Хāразм)
Анушйрвāн 307, 2273.

خوزيان (Хузиан)
Хурмуз 567.

خوشنواز (Хушнавāз)
Йаздгирд 93, 102, 105, 112, 120, 138, 141,
144, 153, 156, 158, 169, 171, 231, 243, 246,
268, 280, 282, 287, 298, 313, 320, 337, 348,
364; Қубād 96, 165; Анушйрвāн 1808, 2285;
Хурмуз 1623.

د

دنبار (Данбар)
Анушйрвāн 2832, 2833, 2834, 2836, 2900,
3297.

ديلم (Дайлам)
Анушйрвāн 394, 410, 2324.

ر

راد قرخ (Рād-Фаррух)
Хурмуз 400.

رامبرزين (Рамбурзйн)
Қубād 363, 874, 879, 885, 924, 944.

رای (Рāй)
Анушйрвāн 2645, 2647, 2674, 2685, 2686,
2687, 2688, 2703, 2734, 2739, 2742, 2746,
2747, 2748, 2751, 2756, 2767, 2776, 2778,
2784, 2800, 2802, 3354, 3357, 3361, 3362,
3369, 3405, 3423, 3424, 3429.

رای (Рāй) — город
Анушйрвāн 2642.

رستم (Рустам)
Хурмуз 483, 509, 512, 514, 974, 1618, 1621.

رشناود (Рашнавād)
Анушйрвāн 550.

رودکی (Рудакй)
Анушйрвāн 3461.

روم (Рум)
Қубād 187, 201; Анушйрвāн 63, 322, 427,
430, 439, 456, 459, 462, 466, 487, 526, 591,
599, 602, 655, 665, 694, 706, 707, 710, 715,
716, 747, 880, 889, 897, 928, 1713, 1715,
1720, 1723, 1860, 1915, 1955, 2338, 2375,
2731; 3581, 3610, 3678, 3738, 4083, 4109,
4133, 4146, 4228, 4233, 4251, 4257; Хурмуз
282, 326, 329, 727, 1428, 1704.

ری (Рай)
Йаздгирд 81; Қубād 53, 54; Хурмуз 1399,
1673, 1686, 1699.

ز

زابليستان (Забулистан)
Йаздгирд 210, 228; Қубād 88.

زردشت (Зардушт)
Қубād 308.

زرد هشت (Зардхушт) — прозвище главного жреца и
везира Қисры
Хурмуз 74, 105.

زر مهر (Зармихр)

1733, 1738, 1743, 1751, 1758, 1760, 1762,
1850, 1854, 1857.

پیروز کام (Пирузкām) — название города
Йаздгирд 80.

پيکنند (Пайканд)
Йаздгирд 269.

پيل مست (Пялмаст)
Хурмуз 1741.

ت

ترک (Турк — в смысле Тӯрāн)
Йаздгирд 310; Анушйрвāн 1826, 1827, 1828,
1841, 2200, 2366, 2375; Хурмуз 309, 1043.

ترمد (Тирмиз)
Йаздгирд 36; Анушйрвāн 1776.

توران (Тӯрāн)
Йаздгирд 240; Қубād 200; Анушйрвāн 1826;
Хурмуз 814, 820, 959, 966.

تهمتن (Тахамтан) — см. رستم (Рустам)
Хурмуз 516.

ج

جاماسب (Джāмасб)
Қубād 119, 189, 196, 197; Хурмуз 1678.

جمشيد (Джамшйд)
Йаздгирд 53, 221; Анушйрвāн 3796.

جمهور (Джамхӯр)
Анушйрвāн 2814, 2819, 2827, 2837, 2848,
2886, 2898, 2927, 2976, 2987.

جند شاپور (Джунд-и Шāпур)
Анушйрвāн 745, 777, 959.

جيحون (Джайхӯн)
Йаздгирд 103, 116, 129, 335, 346, 351; Ану-
шйрвāн 1740, 1756, 1907, 1940, 2231, 2234;
Хурмуз 309, 387, 388, 980, 1024, 1712.

چ

چاچ (Чāч)
Йаздгирд 140; Анушйрвāн 1039, 1741, 1772,
1827, 1835, 1939, 1995, 2086, 2256, 2269,
2271.

چغانی (Чагāни) — богатырь
Анушйрвāн 1814, 1819, 2272.

چغانی (Чагāни)
Йаздгирд 34; Қубād 167, 170.

چين (Чин)
Йаздгирд 310, 358; Қубād 187; Анушйрвāн
274, 905, 1735, 1736, 1739, 1740, 1747, 1749,
1754, 1766, 1767, 1768, 1805, 1816, 1826,
1827, 1828, 1888, 1897, 1907, 1910, 1911,
1917, 1931, 1936, 1941, 1988, 1998, 2011,
2018, 2033, 2039, 2065, 2073, 2081, 2091,
2097, 2101, 2103, 2106, 2117, 2135, 2136,
2139, 2140, 2153, 2156, 2170, 2190, 2201,
2204, 2207, 2227, 2236, 2242, 2254, 2264,
2356, 2366, 2375, 2731, 2816, 2835, 3020,
3069, 3188, 4117, 4230; Хурмуз 319, 351,
355, 361, 959, 966, 1111, 1151, 1158, 1161,
1328, 1333, 1351, 1359, 1373, 1453, 1695.

ح

حلب (Халаб)
Анушйрвāн 4143, 4144, 4148.

حلوان (Хулвāн)
Қубād 208.

حمزه (Хамза) — полководец хазарцев.
Хурмуз 290.

خ

خاقان (Хāқāн) см. ساوشاه (Сава-шāх)
Хурмуз 1200, 1230, 1236, 1239, 1246, 1249,
1284, 1285, 1286, 1288, 1291, 1293, 1295,
1306, 1328, 1333, 1334, 1337, 1344, 1347,
1351, 1355, 1359, 1373, 1691.

چين خاقان (Хāқāн-и Чин)
Анушйрвāн 1736, 1739, 1744, 1753, 1758,
1761, 1767, 1771, 1773, 1778, 1805, 1810, 1816,
1817, 1818, 1826, 1835, 1838, 1841, 1850,
1888, 1893, 1895, 1902, 1904, 1911, 1927,
1930, 1931, 1988, 2011, 2012, 2018, 2033,
2068, 2081, 2089, 2097, 2103, 2106, 2110.

- بندوی** (Бандуй) 1585, 1597, 1606, 1646, 1669, 1673, 1675, 1679, 1690, 1765, 1767, 1838, 1841, 1843, 1848, 1849, 1856.
 Қубад 314.
- بندوی** (Бандуй), дядя Парви́за
 Хурмуз 1761, 1862, 1868.
- بوزرجمهر** (Бузурджмихр)
 Ануширван 994, 997, 1001, 1008, 1054, 1061, 1077, 1111, 1115, 1135, 1137, 1225, 1318, 1319, 1369, 1397, 1417, 1418, 1421, 1496, 1554, 2395, 2602, 2626, 2669, 2676, 2686, 2704, 2709, 2750, 2769, 2773, 2787, 2801, 2805, 2808, 3443, 3448, 3469, 3474, 3494, 3500, 3503, 3517, 3527, 3546, 3553, 3572, 3584, 3585, 3590, 3594, 3605, 3611, 3648, 4160, 4164, 4169, 4182, 4188, 4196, 4298, 4310.
- بهرام** (Бахрām)
 Йаздгирд 94, 115, 128, 132, 146, 234, 237, 309; Хурмуз 402.
- بهرام** (Бахрām) — один из рыцарей, потомков Сийавуша
 Хурмуз 911, 914, 918, 1572, 1574, 1579.
- بهرام آذرسيهان** (Бахрām-и А́зармихāн)
 Хурмуз 143, 152, 159, 161, 163, 172, 187, 196, 216, 218, 221.
- بهرام تل** (Бахрām-тил)
 Хурмуз 1097.
- بهرام چوبينه** (Бахрām-и Чубина)
 Хурмуз 380, 402, 405, 407, 414, 434, 436, 439, 442, 445, 454, 467, 472, 510, 511, 526, 535, 544, 570, 574, 581, 590, 595, 600, 623, 628, 637, 643, 649, 651, 671, 684, 690, 702, 776, 779, 780, 788, 791, 815, 817, 819, 822, 823, 834, 840, 841, 858, 879, 894, 898, 907, 918, 927, 973, 983, 987, 988, 1006, 1011, 1017, 1028, 1040, 1043, 1044, 1050, 1053, 1055, 1059, 1093, 1149, 1194, 1195, 1203, 1210, 1217, 1224, 1227, 1236, 1243, 1245, 1257, 1275, 1316, 1318, 1327, 1353, 1356, 1359, 1361, 1372, 1376, 1403, 1406, 1412, 1415, 1416, 1417, 1420, 1434, 1435, 1442, 1444, 1448, 1462, 1470, 1471, 1475, 1476, 1482, 1496, 1498, 1514, 1515, 1528, 1549, 1565, 1572,
- بهرام گور** (Бахрām-и гур)
 Йаздгирд 101, 103; Ануширван 1833, 2283;
 Хурмуз 402.
- بهزاد** (Бихзād)
 Қубад 314.
- بهمن** (Бахман)
 Ануширван 3492, 3798.
- بيستون** (Бистун)
 Ануширван 2353.
- بيورد** (Бйвард)
 Хурмуз 1742.
- پ**
- پارس** (Пāрс)
 Йаздгирд 90; Қубад 31, 41, 100; Ануширван 62; Хурмуз 469, 627, 1401.
- پرموده** (Пармӯда)
 Хурмуз 963, 967, 977, 1014, 1021, 1022, 1028, 1029, 1031, 1037, 1050, 1062, 1076, 1094, 1099, 1110, 1171, 1174, 1189, 1197, 1203, 1296, 1301, 1305, 1331, 1353, 1354, 1539, 1708
- پيداگشسب** (Пейда-гушасб)
 Хурмуз 801, 1282, 1291, 1528, 1572, 1584.
- پيروز** (Пйрӯз)
 Йаздгирд 22, 28, 37, 39, 42, 79, 87, 88, 91, 97, 113, 125, 137, 142, 146, 152, 158, 160, 167, 178, 206, 211, 226, 243, 257, 302, 318, 340, 361; Қубад 3; Ануширван 1847, 1627.
- پيروز** (Пйрӯз) — город
 Йаздгирд 82.
- پيروز** (Пйрӯз) — полководец
 Ануширван 535, 891, 912, 926.
- خسرو پرويز** (Парви́з Хусрау)
 Хурмуз 236, 238, 242, 246, 248, 251, 253, 311, 1667, 1701, 1711, 1716, 1723, 1728,

- 1613, 1619, 1624, 1628, 1655, 1704, 1809, 1968, 2033, 2148, 2149, 2252, 2258, 2294, 2550, 2580, 2645, 2791, 3338, 3352, 3358, 3411, 3421, 3501, 3513, 3538, 3650, 3656, 3666, 3745, 3815, 3886, 4081, 4218, 4234, 4287, 4399, 4400, 4404, 4407; Хурмуз 66, 69, 204, 207, 209, 284, 384, 937, 1648.
- اورمزد (Аурамазд)
Ануширван 3492.
- آهرمن (Ахриман)
Ануширван 767, 862, 871, 1128, 1503, 1649, 1844, 2281, 2403, 2422, 2425, 2441, 2446, 2462, 3739, 3778, 3802, 4276, 4313; Хурмуз 150, 171, 212, 788, 1382, 1754, 1770.
- اهواز (Ахвāз)
Қубād 146, 154, 174, 208; Ануширван 62; Хурмуз 469.
- ايران (Иран)
Йаздгирд 97, 178, 182, 184, 294, 308, 309, 310, 315, 317, 321, 323, 330, 347, 351, 352, 364; Қубād 24, 36, 46, 65, 90, 107, 113, 115, 185, 200, 214, 229, 290, 326; Ануширван 179, 280, 294, 306, 319, 321, 327, 333, 338, 346, 428, 495, 521, 618, 632, 651, 706, 745, 923, 1721, 1761, 1805, 1836, 1861, 1862, 1896, 1897, 1900, 1912, 2026, 2054, 2065, 2068, 2080, 2101, 2217, 2236, 2242, 2254, 2277, 2368, 2369, 2374, 2654, 2678, 2727, 2731, 2751, 3638, 3738, 3798, 4086, 4110, 4142, 4165, 4168, 4228; Хурмуз 147, 152, 167, 193, 296, 297, 327, 328, 351, 375, 376, 443, 509, 618, 628, 718, 726, 746, 748, 813, 834, 853, 907, 939, 960, 1043, 1075, 1120, 1219, 1242, 1255, 1297, 1348, 1406, 1436, 1536, 1539, 1540, 1556, 1630, 1644, 1650, 1662, 1695, 1745, 1749, 1857, 1873, 1875.
- ايزد گشسب (Изад-гушасб) — полководец
Бахрама Чубина
Хурмуз 557, 800, 1055, 1558.
- ايزد گشسب (Изад-гушасб)
Хурмуз 67, 72, 75, 88, 90, 93, 94, 103, 175, 1418, 1421.
- آيين گشسب (Айин-гушасб)
Хурмуз 1315, 1317, 1722, 1725, 1764, 1776, 1779, 1784, 1791, 1797, 1806, 1828, 1829, 1842, 1852.
- ب
- بابک (Бāбак)
Ануширван 168, 171, 175, 176, 180, 182, 189, 191, 196, 197, 203, 208.
- بادان پيروز (Бадан-и Пируз)
Хурмуз 1740.
- بارزوی (Барзуй)
Ануширван 3343, 3374, 3389, 3392, 3403, 3410, 3415, 3427, 3438, 3443, 3449.
- باطرون (Батрун)
Ануширван 4148.
- بامين (Бамин)
Ануширван 2630, 3788.
- بخارا (Бухара)
Ануширван 1781, 2091, 2273.
- بدال (Баддāl)
Хурмуз 287.
- بردع (Барда')
Ануширван 1955; Хурмуз 404, 406.
- برزمهر (Бурзмехр)
Хурмуз 67, 175.
- برزين سالار (Барзин-салар)
Ануширван 3711.
- برک (Барак)
Йаздгирд 100, 115; Ануширван 1271, 1011.
- بسطام (Бистām)
Ануширван 2240.
- بغداد (Багдād)
Хурмуз 629, 1719.
- بلاش (Балāш)
Йаздгирд 89, 91, 180, 185, 207, 214, 222, 354, 358, 368, 372.
- بلخ (Балх)
Ануширван 1775, 2272, 2630, 3788; Хурмуз 320, 1026, 1356, 1464, 1500, 1699.
- بلوچستان (Балуджистан)
Ануширван 369, 377, 380, 1949.

УКАЗАТЕЛЬ ИМЕН И ГЕОГРАФИЧЕСКИХ НАЗВАНИЙ

- 1
- ابو الفضل (Абу-л-Фазл)
Ануширван 2457.
- ابوالقاسم (Абу-л-Қасим) — султан Махмуд
Ануширван 3884.
- آذربادگان (Азарбадаган)
Ануширван 60, 509, 2323; Хурмуз 1736.
- آذرپناه (Азарпанāх)
Хурмуз 1338.
- آذرگشسب (Азар-гушасб) — полководец Бахрама
Чубяна
Хурмуз 800, 1106.
- آذرگشسب (Азар-гушасб)
Ануширван 202, 510, 922, 2345, 2389, 4134;
Хурмуз 1338, 1947, 1752.
- آذر مهر (Азармихр)
Қубад 303, 314.
- اران (Арāн)
Қубад 208.
- ارجاسب (Арджасб)
Ануширван 1769, 1836, 1859, 1894, 2276,
2277; Хурмуз 318, 488, 1266, 1272.
- اردبيل (Ардабил)
Йаздгирд 83; Ануширван 61; Хурмуз 288,
404.
- ارداشیر (Ардашйр) — служитель храма, жрец
Йаздгирд 319, 321, 327, 330, 349; Ануширван
1367, 1822, 1885, 1982.
- ارداشیر (Ардашйр), царь
Ануширван 377, 379; Хурмуз 1399.
- أردن (Урдун)
Ануширван 725, 748.
- آرش (Ариш)
Ануширван 235.
- ارمينيه (Арминийа)
Ануширван 61; Хурмуз 288, 333.
- آزادسرو (Азадсарв)
Ануширван 990.
- اسفنديار (Исфандиār)
Хурмуз 321, 487, 1685.
- اسکندر (Искандар)
Ануширван 4237.
- اصطخر (Истахр)
Қубад 2, 303; Хурмуз 226, 1401.
- اصفهان (Исфahan)
Ануширван 59.
- افرازدز (Афраздиз), крепость Пармуды
Хурмуз 1022.
- افراسياب (Афрасийāб)
Ануширван 1769, 1836, 1851, 1859, 1894,
2274, 1266.
- الانان (Алāнāн)
Ануширван 332, 344, 373.
- البرز (Албурз)
Йаздгирд 290.
- آمل (Амул)
Ануширван 293.
- آموی (Амуй)
Ануширван 1775, 2239, 2269, 2273.
- انطاکیه (Антакийа)
Ануширван 648, 662, 667, 684.
- انوشیروان (Ануширван) или نوشیروان (Нушйр-ра-
ван) см. также کسری (Қисра)
Қубад 373, 384; Ануширван 54, 165, 207,
219, 244, 247, 263, 273, 349, 353, 372, 440,
448, 461, 490, 561, 666, 689, 693, 702, 772,
779, 782, 796, 953, 971, 975, 977, 1018, 1023,
1043, 1047, 1049, 1279, 1310, 1359, 1361,
1369, 1414, 1547, 1567, 1593, 1606, 1610,

УКАЗАТЕЛЬ

И (Иран)

Ф 62

СОДЕРЖАНИЕ

Указатель	5
Текст	170-1

Настоящий, восьмой, том продолжает публикацию основанного на пяти древнейших рукописях критического текста эпической поэмы Фирдоуси "Шāх-нāме". Восьмой том включает текст от "Царствования Йаздигарда" до "Царствования Хурмузда" (включительно).

7—3—4
III—69

Ф И Р Д О У С Ъ

Ш А Х - Н А М Е

том VIII

На персидском языке

*Утверждено к печати Институтом востоковедения
Академии наук СССР*

Редактор *В. В. Волгина*

Технический редактор *С. В. Цветкова* Корректор *О. Л. Щигорева*

Сдано в набор 26/III 1968 г. Подписано к печати 28/V 1970 г. Формат 84×108^{1/16}.
Бум. № 1. Печ. л. 28,25. Усл. п. л. 47,46. Уч.-изд. л. 39,12. Тираж 3600 экз.
Изд. № 2078. Зак. № 418. Цена 3 р. 90 к.

Главная редакция восточной литературы издательства «Наука»
Москва, Центр, Армянский пер., 2

Московская типография № 7 Главполиграфпрома
Комитета по печати при Совете Министров СССР, пер. Аксакова, 13

110

ИНСТИТУТ ВОСТОКОВЕДЕНИЯ

6
1-973

Ф И Р Д О У С Ї
Ш А Х - Н А М Е

К Р И Т И Ч Е С К И Й Т Е К С Т

1970
66

Т о м V I I I

С О С Т А В И Т Е Л Ь Т Е К С Т А Р . М . А Л И Е В

П О Д Р Е Д А К Ц И Е Й А . А З Е Р А

М О С К В А • 1 9 7 0

АКАДЕМИЯ НАУК СССР

ПАМЯТНИКИ ЛИТЕРАТУРЫ
НАРОДОВ ВОСТОКА

Т Е К С Т Ы

Большая серия

II

ИЗДАТЕЛЬСТВО «НАУКА»
ГЛАВНАЯ РЕДАКЦИЯ ВОСТОЧНОЙ ЛИТЕРАТУРЫ